الكتاب

والمجلد الثامن من الاسفار المرتبة في التاريخ المسمى بالصفات الثمانية في اخبار الخلفا
والقياصرة العثمانية وهو تأليف منشئ عز الدولة الباهرة السلطانية البايزيدخانية
اعز الله انصار خلافته في العالمين واعز بنور معدلته نواحي الملك والدين

4058

صح بسم الله الرحمن الرحیم   مطلع الانوار من وجه کریم
او صفت مشکوة نور بارق   عند مصباح من الاسم العظیم
نار نور مستطیل کالشهب   رجم من کل شیطان رجیم
کل حرف منه بحر زاخر   یملأ الاصداف من درّ یتیم
بابه باب الدخول فی الکلام   فتخص ارباب النعیم
جوهر فرد تمثل نقطة   الف افرادا بالجسم الجسیم
سبعة معراج قدس للتقی   سلم ینمو به الطبع السلیم
تم امر الخلق یوم الاربعین   صار رسم الاسم منها حرف میم
مد من السین والمیم بها   اهتدا بالصراط المستقیم
اصبع الالف اشارت ذاته   از فرو توحید قدیم
ثمنه من همزة ام لمعة   ام بیان طال الذکر الحکیم
او نحت لاما یعنی آنه   فی جمال بالجلال یستدیم
تا آره یکنی عن عوالم خمسة   شوهدت عینا بکشف لا یهیم
جمعه الرحمن نعت شامل   کل بر کل کفار اثیم
بالرحیم خص معنی وصفه   یرحم العاصی بافضال عمیم
نحمد الله الذی اولی بنا   اولوا الدین فبانا قد اقیم
اصطفانا بالنبی المصطفی   جاءنا قد قارن الخلق العظیم

شد ز بسم الله عیان سر عظیم   چون گزار نور قرآن حکیم
لوح شد بر کتاب کن فکان   سر سخن گشت از کلام وحی کلیم
مشرق خورشید اسم اعظم است   مطلع سعدین رحمان و رحیم
زیر هر حرفش عیان عین الحیوة   بر سر چشمه اش خضری مقیم
بای او باشد کتابت از دو کون   مندرج در وی نعیم و هم جحیم
شد سواد نقطه اش کحل بصر   شد ز خطش شعاع از وی فهیم
بر سر قرآن چو طره بسمله است   شد چو شانه بین او عنبر شمیم
میمش از ملک و ملک داده خبر   معنی و صورت بهم کرده ندیم
گنج مستور است در بسم آن الف   رسم آن مسطور شد بر لوح سیم
شد الف خالی که طلعت محو است   از سماء اسم ذاتش تا نعیم
عارف حق و موحد شد الف   کش اطاله در زبان نبود ذمیم
شد جمال او مضاعف از دو لام   چون دو زلف در هم بار از نسیم
چشم دل را شد چو عینک حرف ها   تا در اعیانش عیان چند حکیم
شد برای رحمت او خلق را ح   شد ز حا ای و حیات هر رمیم
از رحیمهاش ایمن اهل قرب   مخلصانش جمله در انبه و بیم
رایت دین مظهر شد بلند   با ید بیضا چو موسای کلیم
زان بنی السیف فلک اعلی کمر   چون قراب ذوالفقار آمد دو نیم

سلط الایمان فی آفاقها   حسبر الاوثان راسا کالعدم
قام اعلام الهدی من آله   رایة الکفر لذا لا تستقیم
اشرق الآفاق نور المصطفی   المؤمن وحد سلطان حکیم
حاز میراث الخلافة عن اب   ثم جد فاز بالملک العقیم
صار ارض الروم بوفقا لها   سر مناسن آل عثمان کریم
کلهم کانوا سلاطین الهدی   جاهدوا الکفار للدین القویم
لکن السلطان فاق کلهم   من عمیم اللطف والقهر الالیم
مشرب عذب له تصفو به   شرعوا الاسلام عن شرب الحمیم
سارع الاقبال جنوا نحوه   تا و یا بعد الترو دان یقیم
جدوا انشا سفره تا من   فیه تدعو الشاه من قلب صمیم
سرت وصافا له بل واحیا   اطلب التوفیق من رب رحیم
انت فی الدنیا امام تامن   تا من الذر الثمین من عزم
فابتغی ولکن حجره   صار جندا والانام قد اثیم
خلد اللهم سلطان الوری   بایزید الوقت بالنصر المقیم
ربنا انهم الثانی ... [illegible]   واجعل التوفیق منا کالنسیم
قد اجیبت دعوتی فی شانه   لا یرد القول من قلب سقیم

در معارک از غبار اعلام کفر   خاک بر فرق و سرنگشته کلیم
زاده از انعامش سحاب کرام   و ربلاک مشرکان ریح العقیم
حامی اسلام سلطان بایزید   قهرمان مشرکان شاه حلیم
کرد اجدادش غزاها و کنون   مغتنم هر زمان غنایم ابن غنیم
و همهای مصطفی در فتح روم   شد عیان در عهدشان تا ملک کیم
دین حق برپای شد از تیغشان   چون قوام کعبه از رکن حطیم
از پدر اشفق بر ابنای ...   با عدو دین شده خصم خصیم
بسطت و شفقش چو قاب منقفان   حاسدش اول چو چشمان لئیم
این چه توفیقست یارب شاه را   گوشه و کهف و جهان اهل رقیم
هشتمین دفتر آن تالیف من   در کتاب شاه چون در النظیم
گر بیانم قاصر است از وصف شاه   هست لطفش از گناه من کظیم
قیصر هشتم توئی در ملک دین   مر خلافت چون قلیب عظیم
کعبه دل ... سلطانی بود   طایفانش از دعاها در حریم
کرده ام تاریخ اجدادش تمام   شد ختام مسک ذکرش این تمیم
کرده او در از دعا دعوای صدق   هست بر صدق دعایش حق علیم
چون دعاگویش بود ارواح قدس   تا میان آن دعاگویان کرام

ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین

کتیبه هشتم از کتاب الصفات الثمانیة فی ذکر الخلفاء والقیاصرة العثمانیة واین مجلد مشتمل است از تاریخ ...

از جمله اخبار خلفاء و قیاصره اسلام ائمه آل عثمان عدالت سرشت و آن عاکران بنیان ایمان و بادمان دین و کشت ... در بیان

حلقه تامن از ...

حالات جلیله و ملکات جمیله سلطان سلاطین اهل ایمان ابو النصر سلطان بایزید خان ایده الله المستعان بنصره العزیز فی کل شان
و آیۀ کاملۀ فی خلافة نوع الانسان بوفور العدل والاحسان و شرح کیفیت تأییدات و فتوحات ملکی و دینی سلطان از ابتدا جلوس همایون
الی الآن و تذییل سوانح حالات هر زمان بحسب اقتضاء آن کل یوم هو فی شان و تألیف این کتاب غرر از یک مقدمه است و یک طلیعه
و دو بعث اما مقدمه در ذکر بواعث و موجبات و لطایف منجحات و مرجحات خلافت علیه این سلطان اهل ایمان بر کافۀ خسروان
جهان و اما طلیعه این کتاب نامی در شرح محاسن نعوت و صفات قدسیه و ملکات و اخلاق انسیه است که لازم غیر مفارق از
ذات مقدس سلطانست و در ذکر مآثر و فضایل متعدی الآثار آن مظهر لطف و احسان مثل عمارات خیرات و ابواب مبرات
و رواتب حسنات و تبرعات و وظایف صدقات و مقطوعات آن پادشاه عظیم الامتنان و اما عقب کتاب در شرح کیفیت جلوس همایون
بر سریر خلافت موروثی پدری و تمکین بر اورنگ مسند خلافت و قیصری بعد از ارتحال والد جنت مکان اسکنه الله تعالی اعلی
غرف الجنان و ملأه علی ارائک المغفرة والرضوان و اما بعث اول در ذکر معظمات فتوحات و غزوات آن ذات همایون
و ارکان و عساکر نصرت مقرون و سوانح حالات و وقایع محاربات در زمان سلطنت روز افزون و این مطلب مشتملست بر مجاری
امور سلطانی بترتیب سنین هجرت از ابتدا استقرار بر اورنگ جهانبانی بر سبیل توالی و مخصوصست بر شرح واقعات ماضیه درین دولت
عالی از روز جلوس تا حالی و این بعث منقسم گشته از میمنه میمونه و میسره مبشره اما میمنه میمونه در فتوحات و واقعات این دولت
عدالت نسبت با فرق اهل ایمان و سوانح امور در مجامع اسلامیان و اما میسره مبشره در غزوات و فتوح عساکر نصرت آیات
سلطانست در دیار کفار و مجاری امور این خلافت با مشرکان اشرار و چون بعون بخت فرخنده و طالع سعید یعنی بحسن توفیق خدای
مجید در ایام پادشاهی معید این سلطان صاحب تأیید فتوحات متعاقب بر وفق اقتضای همتهای عالی بسالهای بسیار مترتب و مترشحست
و امید بودن تا این پادشاه موفق بر اعالی مدارج معالی و یمن عاقبت بتوفیق حق محقق و مقررست ذیل این بعث را از این کتاب لطایف
ابواب چون سالهای محدود و آفتاب جهانتاب هر سال گذاشته شد و سر انگشتان بنان و اسنان اقلام روز بیان راجعه مثل [illegible] ذوابب
انعام نصرت انجام مهیا داشته آمد و عدد داستانهای آن واقعات را که سالهای مدید بلواحق فتوحات مقرون باد محصور و مقصور
نساخت امید که بمقتضای عنایت ربانی این احقر فقرا و یا بیانه و اقل خدام بارگاه اسلام پناه را الفرصت اقدام آن خدمت

سلطان

۲

سلطان اسلام در تمام ایام مساعد و ممد افتد و بدستور معهود و قانون سابق مبانی دولت این پادشاه مؤید موزون و مایده کلام
و این دایره خیر معهود و مؤید آید الله هر روز صبح دولت فتح دمید هر سال نوبت ذوق بود و فضل مزید آرم ز [illegible] خیال
در هر دم صبح نامه فتح جدید اما بعث ثانی در بحث و اخبار از اخبار فرخنده آثار و حالات متعلق باولاد و احفاد سلطنت
شعار و اوضاع امرا و ارکان بزرگواران خسرو اسلام مدار است و این بعث مشتملست بر دو جناح یمنی و یسری اما جناح یمنی
در بیان احوال اخلاق و ملکات اخلاف خلافت آیات و کیفیت استخلاف ایشان در سلطنت اقطار و جهات و اما جناح
یسری در تفاصیل تعداد عظما و امرا و وزرا و خواص ارکان سلطان و اخلاق و خصایل حمیده ایشان و چگونگی استخدام
و استنباط آن خدام و نواب عالی شان و مدت و علت بواعث نصب و عزل و مقادیر مکارم و فضایل ایشان از سوابق زمان
الی الآن و امیدوار که از میامن تأیید یزدان بتعاقب ازمان و تلاحق احیان انصار و اعوان این دولت روز افزون بسالهای
از اعصار و قرون مزید موفق مانند تفاصیل احوال ایشان نیز بلسان قلم این ضعیف در ذیل مجلد این صحیفه فرخنده عنوان
ملحق شود ان شاء الله تعالی مقدمه الکتاب در بیان بواعث و منجحات و لطایف موجبات و مرجحات سلطان سلاطین
زمان از جهات متعدد بر کافه سلاطین جهان قال الله تبارک و تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم
امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون هر چند در بهارستان معانی این وحی
ربانی و در گلستان پر از گلهای خندان این شرع آسمانی هر صفحه از اوراق کلمات ربانی آن همچو برگ گل بوستانی مرشح بر نفحات
نکات بیانیست و تمامی افنان نهال معانیش بر شوش از سحاب سما روحانی یعنی فیوض خوارق رحمانیست و مشحون بر حقایق
هر کلمه ای حرف و کلمه طیبه از آن بر مثال نهال طیبست بر رسته از ریاض جنات تجری تحتها الانهار و هر شاخساری کلامی از آن
مجموعه ایست از لطایف از بار معارف و اسرار و بدایع ظرایف از اثمار زواهر الانوار بیت سر قرآن ترا چو بنمایند
پرده ها از وجوه بگشایند خاک او را خاک را چینند پاک باید که پاک را بینند لیکن از سر و الظاهر انوار که
از هر گونه اسرار این آیت حقایق آثار در تماشاگاه نرگس سحر ادیده های شب زنده دار اولی الابصار شگفتگی گیرد

واهل بر کل بهای که در جلوه گاه انظار اعتبار پیش نظارگیان این گلزار روزگار بر گذار رحالت بهجت وفرخندگی پذیرد این معنی حقیقی
نمایانست و این نکته تحقیقی از آن جلوه کنان که لایزال در جهان ناپایدار بر تمثال تجدد و تعاقب که در جدید آن لیل و نهارست درین گونه
تعدد و تناوبی که در سلوک اطوار این مسافران زود گذار در دیار بهارست هر گاهی که بحسب اقتضاء قضا و تقدیر و بموجب ارادت حکیم چیره
از فلک اخضر باغ و بستان یک اختری فرخنده و تابان مانند شکوفهای نوبهار و گلهای تازه رخسار که از درجات ارتفاع حسن و ساز
مایل بحضیض افول و زوال شود و مانند تیغ خورشید خون آشام که بدست و پنجه خونین شفق شام در مغرب غراب افول [illegible] ایام
اشتغال زوال آبه بعد از آن چمن آرای زمان عرصه رعنای گلستان را بطلوع طلعت خورشید مثال گلی نوخیز دیگر بهجت تازه و اهتزاز
بی اندازه بخشد و بالضروره باغبان سرابستان جهان در فضای خوش هوای گلستان نهال بسر ابای از شاخسار جوانی انجام معانی
آن عرجون قدیم از باضل امانی در مقام تقویت و تربیت کشد تا از شیوع برومندی فروع که مثمر انواع ایوع ربوع ابد بقاء نوعی
اصول پرثمر بر فروع و حصول پیوندد و همیشه باثمار اثمار متعاقب از توالی اشجار طیبه اعقاب و نتایج عاقبت استدامت انتجاح حتی الی
از اهل مجد و معالی بیکدیگر موصول گردد مت كأنّ نجوم الارض اصحاب نجدة اذا غاب منهم واحد لاح واحد
و مثبت و مبین این مدعی آنکه چون حوادث عالم کون و فساد و موت صارایف وقایع روزگار بی بقا نمودار یست مطابق با کیفیات
و هیئات اجرام آسمانی و تمثالیست مرافق اوضاع افلاک و تبدلات زمانی و در عالم علویات و در کارخانه سماویات همیشه معهود
که در مرآت ماهتابی عالمتاب در حالت اقتراب با خسفا و اغتراب بگاهی که در ملک مغرب زمین تیرگی شام محتجب و ظلمت شب یلدای هجرانی
روی نماید البته علمدار مهر عالم افروز و رایت افراز ملک نیمروز در عقب آن تیره روزی از افق دیار مشرق و بهروزی لوای صبح
سعادت و فیروزی را برگشاید و سلطان مهر آیین از سریر سپهر چارمین بر سبز خاک گردون بکمال حشمت و تمکین بسر حد ملک خاور
زمین در آید مت اگر رایات صبح از صبا پریشان گشت لواء مهر دل افروز بام رخشان گشت و بر همین سبیل هموار همیان و مشهور و مسلمست
که هر وقت که در جانب مغرب کوکبه سپاه کواکب بسان لشکر مهزوم در شبستان نجوم سموم غارب شود و در تیره دان نشیمن افول نجوم غیوم غایب گردد
یقین که بر مطالع طالع عالم آفاق ستاره سعدی در غایت اشراق بر درجات ارتفاع مطالب شعلی و یک نجم ثاقب بر اوج مراتب و ذروه
مناصب مستولی شود مت نیابی ای ز شب در روز و ماه و روز نیکی که چون یکی برود دیگری بگیرد جای بروج را ز پی یکدیگر طلوع بود
ستارگان بتناوب شوند چهره گشای سنة الله التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا و تمثالی جهت تشیوع وقوع این

گونه

گونه واقعات و احوال و نمودار حجت تصدیق و تحقیق این معانی در صور کمال متنوع از ماضی و حال آنکه چنانکه قبل از ظهور
دولت نبوی و دین محمدی و پیشتر از استقرار و استمرار این ملت سرمدی حق سبحانه و تعالی جامعیت سعادات دینی و دنیوی
و مظهریت سلطنت صوری و معنوی را در گروه انبوه انبیا و سلاطین بنی اسرائیل محصور داشته بود و لوای استعلاء رتبت
پیغمبری و رایات استیلاء سروری در حکومت و حکمت و دانشوری آن قوم و قبیله را از ین قبیل بر مفارق عالمیان بر افراشته
چنانکه آیت شامل الدرایه وجعل فيكم انبياء وجعلكم ملوكا از آن معنی اخبارست و مضمون کلام متین و انی
فضلتكم على العالمين از ممنون داشتن آن زمره همایون اشعار لیکن بعد از مدت سه هزار سال که دولت علم و حکمت
و رتبت سلطنت و حکومت از اسباط بنی یعقوب بن [illegible] قوم نسل نبی اسمعیل انتقال پذیرفت و تمامی کمالات بشری و جملگی
سعادات فطری بتفصیل و اجمال در یک مظهر مطهر محمدی استکمال گرفت هر آینه در نشاه اکمل نبوی و در مرآت لامع ناصیه
مصطفوی تجلی آن کمالات معنوی انسانی و جلایل نعم دولت مطوی دو جهانی در ذات قدسی سماتش بالکل کمالات و مواهب
افتاد و حسن و جمال بر کمال نشاه آدمی در آن منظر منور خود را کما هو حقه جلوه داد مت چو گل با آب روی دوستان شاد
چو سرو از آب خورد گیتی آزاد خلیل از خواجه تاشان سپاهش مسیح از چاوشان بارگاهش اما بعد از غروب خورشید تابان
طلعت نبوت از افق کشور این جهان دنیا و در عقب استخلاف خلفا از آل و اصحاب بلکه بمکی ایه هدی همیشه حامل ودیعه
خلافت الاهی و قابل امانت و دیانت در اجراء اوامر و نواهی یکی از سعداء امت و نخبه‌ای از اتقیاء ملت متعین می بود
و حفظ آن مرتبت عالی منقبت خلافت لی طریان اختلال و انفصال با یوم موعود خواهد نمود نظم
گیتی فناکاب زجامش برد یا عدم سلسله نامش برد اما بمقتضای حدیث حقیقت مضمون الخلافة بعدي ثلثون
از برکت مقارنت زمان نبوت و از میمنت مقارنت با صحبت مقدس حضرت رسالت که سلطان انبیا بود و بر تمام خلفا
علیه و علیهم صلوات الله و سلامه الاوفی از جمله آل و اصحاب کرامش و از تابعان شریعت و سنت با نظامش همین چهار یار
خلافت مدار از مجاهدان دین و همان اشخاص اربعه خلفاء راشدین را توفیق اقتران جمیع جهات دین و دولت و تلفیق
امامت حقیقی با ایالت ملک و ملت دست داده و بعد از آن زمان اگر چه شعار اسلام بما فیه ما از روی صورت و معنی

می بود و اسباب التیام ظهور اعدا و مشرکین و مخالفان دین مصون عن نظر جهانیان مخالف میشود فاما بیشتر اوقات
اعلام احکام خلافت الاهی و رایات نیابت نبوی بدست مظاهر سلطنت و پادشاهی نیز اقران کمالات علمی و التیام
فضایل و ملکات خلقی و عملی متفرق می بوده و در اکثر ازمان و در بیشتر اماکن اهل ایمان بکفل ودایع دین پروری و تحمل اعباء
شریعت گستری بمظاهرت مظاهر علم و حکمت متمشی و مستقر نمیبوده اند و اجتماع این دو نشاه دولت دینی و دنیوی
و اختراع آن دو گونه سعادت صوری و معنوی در یک قبیله بزرگوار از عظماء اسلاطین روزگار بدرجه کمال و
امتداد و اجلال اخبار اخبار و تذکار روشنار شمار مسموع آذان ممکنان نشده و مطلقا یک طایفه از ارباب حشمت و جلال که علی
الاتصال بجامعیت جهانداری و شریعت شعاری در مقام استکمال محامد خصال بمطرق اختلال نبوده باشند
در اقطار امصار و بلدان مشهور و اعیان جهان دیدگان نشده **بیت** در حوادث خلق را در کار شان سد سدید
در وقایع ملک را انصافشان حصن حصین **والحق** جمعیت انساب اسباب درین مسالک صواب و اقتران
استحقاق کامل در علو انساب و احساب و مظهریت کمال دین داری و قوت دولت و مصدریت بسطت ملک
و حکمت با وفور دانشوری و حشمت میان مقویان دین محمدی و مقومان ملت احمدی در فرقه جلیل القدر سلاطین
آل عثمان و درین زمره قیاصره اهل ایمان در ان خاندان متوالیا متعاقبا ابا عن جد و معنعنا متصلا من قبل
و من بعد اتفاق افتاده و از غایت شمول علم و تقوی و نهایت رعایت و وقایت شعار دین هدی در میان ان
ارومه کریمه عالی شان این سلطان سلاطین زمان مظهر حکمت و حکومت سلیمان و مصدر آیات دانشوری و اقتدار
موسی عمران علیهم الصلوة والسلام الا ان الاعیان آمده **بیت** فدت نفسی و ما ملکت یمینی فوارس صدقوا فیهم ظنونی
هر چند این نشات عالی و این مراتب و صفات کمالی در ذات ستوده صفات آن سلطان دین محمدی و جالس سریر معدلت
ابدی اعنی آن پادشاه مجاهد مؤید ابو الفتح سلطان محمد اسکنه الله تعالی فی غرف فرادیس الجنان و مکنه علی
ارایک الغفران محفوفا بمحفل الحور والغلمان که در کتاب سابق نمونه چند از آثار کریمه او مذکور شد و حکایتی چند
از موفقیات آن مؤید دین مسطور گشت جهت مناسبت لفظی و معنوی که با ان مظهر مظهر نبوی داشت لازم

کمال

کمال اقبال دینی و دنیوی را جامع گشت و انوار سعادت ازلی و فیروزمندی ابدی در اعقاب و اخلاف او بانواع حجج
ساطع و لامع شد و مجدد آیین منت الاهی بر اهل ملت حضرت رسالت پناهی بر وفق مضمون ملاطفت انتما اَلیَومَ
اَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم وَاَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الاِسلَامَ دِینا در عرصه ممالک دنیا خصوصا در فتوح بلاد کفره و استیفا
سویدا گشت **بیت** هیهات لا یاتی الزمان بمثله ان الزمان بمثله لبخیل و چنین فتوت مجد لی شاید
ان العزیز مع القضاء ذلیل و از سیاق ذکر اخبار و تواریخ آثار آن پادشاه معدلت شعار استفسار نموده می شود
که جهت مسارعت ایام نافرجام در مراحل این جهات براحل و بسبب مصارعت خصم قوی هیکل مالک اجل بعضی مهمات
دولت آن شاه محمدی هنوز از مرتبه قوت بفعل ظهور نپیوسته بوده و چندینی از اصناف الطاف و عنایات خفیه الاهی
از کشور غیب بجلوه گاه دیار شهادت محمل توجه نبسته بوده که آن سلطان دین هودج عزیمت را بصوب کعبه حقیقی مصروف
داشت و نوبت دولت دین داری را باین خلف خلیفه نجاد خود باز گذاشت و حق سبحانه و تعالی جهت وفا بمعاهد تابعات
ازلی و بانتها مواعید در استبقاء سعادات لم یزلی که با این خاندان خلافت و این دودمان شرافت سلطنت در نهانخانه
ارادت حکیم قدیر مقرر نموده اند سرانجام از خفایا الطاف خفیه و از صمایم ضمایم اوصاف شریفه در زمان آن سلطان دین مکنون
و مستور بوده و در قوت استعدادی این خاندان دولت ابد پیوند جهت موانع خارجی مهجور میبوده و بر طبق مضمون نبیه الولد سر ابیه
باستخلاف این خلیفه زمان و بتفویض ایالت ولایت عهد باین پادشاه وحید عصر و اوان تمامی آن کمالات غیبیه و مکارم قدسیه
از مآوی اکمون و از پس پرده اختفا و رکون بمجلای ظهور و عیان رسید و بجلوس همایون این قیصر نشین از قیاصره
اسلام پرده نشین سراپرده خیام آن مستورات و جلوه نمای اجنبیه محاسن مذکورات بروجه تمام قامت سرافراز اعزاز
و امتیاز را بر سپهر آسمان کشید **بیت** تو بقوت خلیفه بکبر قوت خویش را بعقل آور و الحق آن مظهر کامل سلطنت
و جهانبانی بر آیین قدرت و احتشام سلیمانی باتمام بنیان مسجد اقصای دین نبوی که طرح اساس آن تفکر متین والد
داود منقبتش بر روی زمین انداخته بود بمعماری همت بارفعت و سرکاری نیت عالی رتبت سلطان زاده رفیع جمع تمامت آن
ساخته و پرداخته شد بلکه سر والد خلاف منقبتش جهت تشیید مبانی دین محمدی تمهید نموده تا سه صد حصه

و با مداد جد سعد ش ز نسبت منطوق اسم محمد و سعادت بر مزید ش نصاب کمال تجدد و تجدید فرموده و علاوه جمله
آن محسنات ملک و سلطان بر انهای دیگر از این بر تر زین عدل و احسان بران افزوده عدل آن عدالت و فضل افضل نیم
لیک مستبدل شدان آن قوم دائم رفت قرن کهن این قرن نو بست ماه آن ماهست و آب آن آب نیست و بر دانایان خواص و از زمانی
و نزد محققان قوانین سنن و معانی معاینه ظاهرست که این سلطان یگانه زمانه و این پادشاه متوحد در ملکات خسروانه که ابواب
این کتاب براعت نصاب شمه قلیله از آثار مکارم اخلاق حمیده و ملکات جلیله آن سلطان آفاق و آن خلیفه با استحقاق ست
بعون عنایات الاهی بر سریر خلافت و شاهی در سر سنین مایه عاشره هجرت و درین ایام زهجرت از آشوب و فترت
بهجا حضرا فه منظر صدق واقعه و مصداق کلمه جامعه ان الله یبعث فی راس کل مایة سنة من یجدد لها دینها الحدیث شده
جو اگر زینت خلاف آن قیصر ثامن در ما بین عشر تاسع مایه تاسعه و عشر اول مایه عاشره کمال استیلا و استقلال گرفت
و بطاعت خصما و زوال اعدا استقامت و تکمیل پذیرفت اما از بد دور رسید سلطنتش با ستظهار ترویج و با اظهار تمشیت آیین حق حقیقی
هر روز فروغ جهره لمعان قد آیدار پر نور دولت سلطانی تا آنکه در سر سالهای مایه تاسعه که [illegible]
ایام ازدحام فتنه عام در ضعیف و هرایع و فسحت ممالک و ظلم و آثام بحسب اقتدار حق متوجه است و هر چند آبا و اجداد فردوس
معادش از جهت خصلت فایقه و حقوق رایقه ایشان بر دین اسلام بوفور قدرت و احتشام مرجح بر جمیع سلاطین ایام
و فایق بر خسروان ایام اند فاما در محافظت و نگهبانی آیین شریعت و مقوی و پاسبانی ملک و ملت این سلطان زمان
ابواب توفیق الاهی بر رخسار دولت بیش از پیش گشاده و مساعدتهای زیاده از اندازه پادشاهان پیشین او را
خداوند [illegible] دست داده وانی وان کنت الاخیر زمانه لآت بما لا یستطیع الاوایل
و جهت تصدیق این مدعی صدق و تحقیق این دعوای حق شاهدی ظاهر العداله و گواهی فصیح المقاله مقاصد این کتاب اخبار
خالی از ارتیاب است و آنچه بر سبیل نمودار یکی از هزار و درطی این طومار حکایات و اسماء از ابراد خواهد یافت انشاء الله تعالی
اما حالیا بعضی دلایل و شواهد عینی و براهین و امارات عقلی یقینی در جهت مقدمه این کتاب بر صفحه عیان مرقوم کلک
بیان میشود ما روجه اجمال اجمال که متدعی استفصال باشد فضل و رجحان این سلطان سلاطین بر سایر خسروان اولی

زمین نزد کافه ارباب تحقیق و کمال نسبت با جمیع اهل جاه و جلال از جماعات ماضی و حال حالیا معین میگردد و هشت لطیفه درین
ابواب بمناسبت رتبت ثامن این قیصر هشتمین و خسرو علیین جناب از ترجمان لسان وقت متقن و مبین میشود و منه
العون من الله الاحد لطیفه اول آنکه چون منطوق حدیث دلخواه السلطان ظل الله حجت محفوظ ضمایر اهل ملت
بلکه لایزال مذکور خواطر دانایان و منطوق اکثر السنه و افواه لاجرم مناسبت و ملایمت تمام و مشارکت بسیاری در آثار
و احکام میان ظل و ذی ظل را جارست و بر تقدیر تخلق و تحقق با خلاق الاهی الحق ملکات رحمانی در مظاهر قدرت و مشیت
بغایت هویدا و آشکارست مصراع شاه چون سایه خدا باشد سایه از مهر چون جدا باشد بنا علیه هر کدام پادشاهی
که سمات ظلیت حق و نعوت ربوبیت مطلق در و اظهر باشد انتساب جناب سلطانی بخلافت یزدانی احق و الیق نماید
و از کمال تشبه بآن مبدا اعلی وصف سایگی یزدان او را وفق آید و هر چند که تحقق حقیقت سلطانی میان نوع انسانی
بدون اتصاف بنمودار از صفات سبعه ذاتیه رحمانی مطلقا معهود بلکه موجود نیست و قرار مسند شاهی بی ظهور نمونه
از نعوت الاهی در عالم صورت که تمثال کشور غیب است هرگز معقول و مشهود نیست فاما جهات اتصاف و نسبت حقیقی
از نعوت ربانی بحسب اشخاص انسانی خصوصا مظاهر جهانبانی متفاوت المراتب است نظم ذات حق را جلالی هست نو
کنج تقدیس را طلسمی نو هم خلف نام و هم خلیفه نسب نه بیازی شدی خلیفه لقب از ره خلق خوب و اصل سرشت
صفت انجم نوبهی و هشت ولهذا جهت نظام مصالح خلق پادشاه حق و خلیفه محق را کمال اتصاف باوصاف کمالی
و نعوت جمالی و جلالی خصوصا علم و قدرت بغایت ملایم و مناسب بلکه بتحقیق مفترض و واجب است و برین تقدیر ذات
قدسی سمات جناب خلیفه الله جهت رفاه حال عباد الله مظهر و نمودار درجات ثمانیه بهشت رضوان است و از روی تمثال و شهود
از وجود مغتنم بهجت وجود و از مفتاح اخلاق محمودش گشاده هشت در بهشت بر روی عالمیان عیان است چه اگر سر انحصار ابواب
بهشت بهشت طبقه همین معنی است که هر یکی مظهر صفتی از صفات الاهی است و فردوس اعلی جنت ذات است که جامع جمیع صفات
نامتناهی است و درین تعداد جنت ذات در هشتم مرتبه اعداد جنان افتاده باشد و بنا برین اسلوب بیان از جمله جهات
سلطان السلاطین ایام در زمره مالکان زمام احکام یکی اولا اتصاف آنحضرت بخلافت است بکمال ظلیت سبحانی و انتساب

ادست باستحقاق کامل او در مسند خلافت رحمانی زیرا که اتصاف ذات کاملش بجمیع اوصاف کمالی خصوصا علم و تقوی
بیشتر از جملگی پادشاهان جهان است و از روی تحقق و توفیق امر تخلقوا باخلاق الله الیوم در عالم ملک ذات بی اشباه
او بی اشتباه خلیفه حقیقی بنی نوع انسان است مصرع صفت انبیاست سیرت او حبذا سیرت و سریرت او
با بهشت است خلق او انباز زان شده محرم سراچه راز و ضمیمه آن مناسبت کلی بامبدا اولی آنکه در سیاقت
اعداد قیاصره اسلام که آبا و اجداد حضرت معاد او بند نوبت خلیفت رحمانی و خلافت نوع انسانی او در مرتبه ششم
افتاده و باوجود این استبعاد در رتبت اجلال هم فایزست بوراثت سعادتهای آماده و هم حایزست بحوزه
مرکوز قوتهای خداداده گویا تحقق سلطنت هفت بطن مقدم بمنزله ظهور صفات سبعه بوده اند در تحمل این ذات
جامع کمالات و بمقتضای خلیفت ایزدی ثامن درجات اعداد افتاده اما هم بحسب واقعه العاقبات و هم در جمعیت
نعوت و صفات او لا بحسب حسنکه اتصاف بصفات کمالیه یزدانی است اکمل افراد انسانی آمده و لسان
احوالش همیشه بشکرگزاری پروردگاری ناطق است که الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المومنین و ثانیا
بسبب نسبت نسب از جهت پدر متعاقب در مطالب دین و دولت بر شاهان عالم فایق و غالب است و زبان
روشن بیان تیغ و سنان سالبش مفاخر و مباهی بمعالی مفاخر و مناقب که مصرع اولئک آبائی فجئنی بمثلهم
اذا جمعتنا یا جریر المجامع لطیفه دوم آنکه چون بر مرآت خاطر اهل حق و یقین از لمعان معانی ان الارض
یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین این صورت بطریقه استوا جلوه نما گشته که بقا بنیان رفیع
دولت دنیا و دین و دوام حشمت و تمکین سلاطین منحصر در رعایت قوانین عفت و تقوی است و مقصور بر مداومت
والتزام نفی طلب در کسب رضای خدا جل جلاله و اشارت از حدیث قدسی بآن معنی باین عبارت شده که اعددت
لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر و اگر سلطان زمان چون از حلیه عفاف و لباس تقوی
عاری باشند و آب روی فطرت طهارت مآبش باوجود داغ تشنگی شهوات نفسانی در جویبار کامرانی و شادمانی با آن
آلایش امانی جاری گردد بیقین که شیوه بی حفاظی و بی باکی از جهان حاکمی خودکام در اموال و اعراض کافه انام

ساری

ساری خواهد گشت و از آلودگی و ناپاکی در دامن فروع عامه برایا مویدا آمده دست تطاول مخدوم و والی
متطاول بستمکاری خواهد شد و این صورت البته در مآل موردی بتفرقه و پریشانی مملکت و مال و منتهی بزوال
نظم احوال و آمال شود مصرع مشو تو غره بایام کامرانی و عیش که تا تو چشم زنی کارها دگر یابی کشیده
دار بدست حیا عنان نظر که فتنه دل از آمد شد نظر یابی والحمد لله تعالی که بمصر بر خلافت این سلطان سلاطین
زمان بر ارکان قویم الاساس تقوی و عفاف هم منصوب است و میان خسروان دوران بر مسند شاهی و تحکم بحکم ان اکرمکم
عند الله اتقیکم بکمال استیلا و استعلا منسوب است اولا طهارت ذیلش [illegible] خدم و حشمش تجلی است کردامان
عصمتش از غبار کدورات طبیعت چون گلهای نوشکفته در صبح بهار پاکیزه و پاکست و در عثرات توسن بد لگام نفس
اماره برچیده تر از دامن مطهر نوشپس افلاکست مصرع ولو لم تمس الارض طاهر ذیله لاصبح عندی زهده فی النجم
و باوجود این همه پرهیزگاری و طهارت و با کمال صفای رخساره کامکام دل پرشاره تیغ همیشه پرده رقیق قلب صافی
او شبها از قطرات نرگس سحرخیزش هشترا وقات نمناکست و چشم اشکبارش هم در شمار اعیان ستوده کان عینان
لن تمسهما النار عین بکت من خشیة الله [illegible] افکار کار او فکر متأمل و اندیشناکست قطعه در دل گر نیاز بگشاید
آنچه خواهد بپیش او آید یار تیش را ز شهره اقبال گرده لشکر دولت استقبال ماشاء الله از این قوت قدسی
و تبارک الله از این طهارت نفسی که باوجود آنکه بر ممالک قدرت و استطاعت باعلای درجه مستولی است و بر اصناف مطالب
و رغایب از لذات خسروی و شاهی مستعلی در حین اقتضا طبیعت انسانی و در عین ارتضا فطرت بخودکامی کامرانی
همیشه منع و کف نفس و ورع و منع طمع از رغبات مناهی و ملاهی فرموده و همواره نظر همتش را مقصور بر استغنا
لذات باقیه از مرضات الهی نموده و هر چند سلاطین جنت مکان این خاندان ولایت آشیان همگی پاک دین و متقی ترین
پادشاهان جهان بوده اند و هرگز اذیال لباس طهارت را بر مسند سلطانی و ایالت با آلایش ملام و مذام خواص و عوام
نیالوده اند اما این سلطان تقوی انتساب در طریقه عفت و طهارت درین زمان لاحق بر همگی پادشاهان سابق سابق آمده
بلکه بر جمیع مفاخر و اعقاب زمان و درویشان خداداد فایق شده مصرع آثارنا تحدث اخبارنا من سلفوا

نسخ الشرع بوئد الادیان والملل · چون بمقتضای اخبار نبوی گرامی بودن بختیاران دین و دنیا بصفت زهادت و تقوی منوط است
جانانه در روایات رواة ثقاة محکی است که قیل یا رسول الله من اکرم الناس قال صلی الله علیه وسلم اتقیهم لاجرم تقوی و رجحان
این سلطان خسروان جهان بر کافهٔ سلاطین اهل ایمان از دلیل و برهان دیگر مستغنی است و در تبیین و تعیین رتبت و شأن او
این بیت آیهٔ فرقان که واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی بیانی اوفی و معنی اصفی است
بلکه خود این ازو عبارت کرده · وانچه حق تمام عبارت کرد · لطیفهٔ سیم آنکه مقبولیت خواطر اهل الله و محبوبیت دلهای
آگاه از خواص عباد الله چون بهترین اصناف دولتهای خداداد است و نشانهٔ قبول تمام در حریم عزت آن خداوند رب العباد
جانانچه تصریح باین معنی در حدیث صحیح بصریح مذکور است که ان الله تعالی اذا احب عبدا دعا جبرئیل فقال انی احب فلانا
فاحببه قال فیحبه جبرئیل ثم ینادی فی السماء فیقول ان الله یحب فلانا فاحبوه فیحبه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی الارض مرابه
از تصدیق این خبر تحقیق محقق میگردد که سعادتمندی را که نور قبول او در دلهای اهل ایمان بلکه در قلوب کافهٔ افراد انسان
از قسم کافر و مسلمان تابیده باشد و لمعات دعا و ثنای بی انقضای او از مصباح زبان جمیع خیران در شبستان کشور معارف
و ایقان درخشیده تا بدین معنی دلیل روشن است بر آنکه آنچنان صاحب دولتی که از مقبولان درگاه اله است فالبته
جمیع اعمال و خصال و حمیدهٔ طباع سلیمهٔ اهل اسلام را مطبوع خاطر و دلخواه است · مست قبول دل چو کسی را رو نماید
همه کارهای او نیکو نماید · و این صورت هم بر دل اهل بصیرت مشهود و مشهور است بلکه در عداد بدیهیات و مشاهدات
معدود و مذکور که درین ایام برفته و فساد در محافل جمیع زهاد و عباد بلکه در مجامع جمهور عباد در اقطار امصار و بلاد جهت
وجوب عمرگزاری بقا و دوام دین اسلام و بواسطهٔ غلبهٔ توهم و احتمال اختلال کلی در بنیان شریعت سید انام علیه الصلوة
والسلام همگنان بدعاء بقا و خوف و رهبت در بارهٔ بقا و دوام ایام خلیفهٔ روی زمین که محبوب قلوب کافهٔ مومنان است
و دوام مواظبت در تایید شرع مبین این دعا که لازم الاجابه اللهم انصر من نصر الدین حفظ [illegible] آن سلطان مجاهد [illegible]
پذیرفته و اتفاق کلمهٔ جماهیر اولیا و مشاهیر صلحا بلکه فقرا و عامه وری در دعاگویی استبقا و استدامت عمر و سلامت
این سلطان دین بمرتبهٔ انضاح و تبیین گرفته چون تقدیم دعا خیر متفرع بر سبق محبت است و بنا بر آن اخلاص مبتنی بر خلوص مودت

جملگی

جملگی نفوس اصحاب قلوب و ارباب اشباه و همگی اهل عالم از خواه و ناخواه با این پادشاه ظل الله حالت انعطاف
من احب الله پیدا شده است و این محبت لله فی الله داعی اراده آنها با بقای اعمار و دوام اقتدار سلطان در
هر وقت سحرگاه بلکه در هرگاه و بیگاه شده و حدیث دلخواه · حضرت رسول الله علیه صلوات الله از قبیل مظهر ظل الله
تعالی واکا مذکوره که خیار ائمتکم الذین تحبونهم ویحبونکم وتصلون علیهم ویصلون علیکم · مست همت چنین نفس بی غبار
باز بین تا چه کند وقت کار · الحق محقق است که چون نظر خورشید اثر آن سلطان قضاقبول جمهور را باز از مهربانی مصروف
بر آزاد کردن بندگان خدا از قید و گرفتاری فتنهای آخر زمان و بنده ساختن آزادگان است بشمول فضل و احسان
هر آینه جمیع احرار روزگار در اقطار ممالک بهرای و بجاذبه نقشبندان او در سلک بندگان اند و از عموم لطف و انعام او جمیع
مقیدان [illegible] در ماندگان مضایق ظلم و عدوان مثل محبوسان بحر و کان آزاد شده اند از قید گرفتاری بر دوام و آلام
اصطلام و خلاص اند از ملام و مدام انساک مدام · مست زاید دهیتی چو دوش چو نسیم بابلی · برای فایده آزادگان برسانچ
و پوشیده نیست که این بواعث دعا و دوام مدحت و ثنا که از عموم اهل ایمان با صمیم دل و خلوص جان در شأن این سلطان
عظیم الاحسان مرتب و مقرر گشته از قبیل دعای خیری است که سر افراز برای جان خود کند و بآن فرید دوام نظام مصالح خود
جوید زیرا که این پادشاه اسلام پناه بحقیقت روحی است مقوّم اشخاص عالم و چشم و چراغی است جهت فروغ دیدهٔ
عهد بد ما بنای نوع آدم لاجرم دعای خیر و بقای عمر او بآن ماند که کسی دوام زندگانی خود را از خدا خواهد که مراد صحت و عافیت
دارد و در نعمت صحت همیشه در امن و امان بعافیت عافیت گذارد · مست هو الروح فی بدن الملک هات
وبالروح یرجی بقاء البدن · و بحسب استقرا انجمن الحضار قبلهٔ دعوات صالحات درین فرد کامل و قبلهٔ حاجات در جمیع
معقول که زمان مذکور کتب تواریخ و نقول نه و با وجود چنین ازدحام والتباس از وفود جنود دعا در حرم خلافت آن کعبهٔ اهل
صدق و صفا یقین که در اقتران آن دعوات بحصول اجابت ریبی نماند و در اتصال آن آرزوی خواطر جمهور را هیچ شکی
و شبهتی نماند · مست تا کعبه شده چون کعبهٔ ارباب حاجات · کند طوفش دعاها در مناجات · درش چون ملجأ
اهل زمان است · چو کعبه منزل امن و امان است · لطیفهٔ چهارم بر ارباب حکمت و دانشوری

که دوام و بقای آن ظل ممدود الاهی است

و پیش اهل حق دوانان علوم پیغمبری که خاطر منیرشان بحقیقت آینهٔ اسکندری است و فروغ جام جمشید پرتو قرص خورشید
درخشندهٔ ذهن وقاد ایشان بمثابهٔ شعلهٔ الفکری است از درجهٔ علم الیقین بحق الیقین رسیده که تکمیل نعت قدرت بلکه تحصیل این صفت در نشأه
بشریت بی وصف علم و معرفت محالست و زیبایی جمال و عالم آرایی رخسار حکومت و اقتدار از جام جهان نمای حکمت و استبصار
بر روی اهل نمایان و جوال است ـ اقتضای آن جان خودای دل آگهی است / هر که آگه تر بود جانش قوی است
بل جهان جان پیرایه آگهی است / هر که بی جانست از دانش تهی است / لاجرم هر صاحب مسند قدرت و جلالت
و هر والی ولایت عزت و ایالت را که نعت علم او اشمل باشد وصف معرفت او اوفی و اکمل بود تفوق و رجحان ذات
او بر ما عدا آنچه جای منافقان واعدا آید چون رجحان علم الآلهی است بر سایر نعوت و صفات نامتناهی و ظاهر است
که قدر رتبت سلاطین روزگار که مظاهر قدرت آفریدگارند بحسب تفاوت درجات علمی و نسبت کمال و منقصت حکمی
متفاوت خواهد بود و لهذا حضرت سلیمان نبی و اسکندر ذو القرنین علیهما السلام را از جهت مقارنت کمال علم و قدرت
و مساوقت نبوت با معرفت و حکمت احاطه و شمولی در دولت صوری و معنوی دست داده و جامعیت سعادت دینی
و دنیوی از آن رهگذر ایشان را اتفاق افتاده و حضرت عزت جلت قدرته و علت عظمته سلاطین انبیاء و ملوک حکم
و دانا را بنعوت ملک و ملت و تایید حکم و حکمت در مواقع متعدده کلام فرقانی منت نهاده زیرا که وصف علم و دانش
در نفوس طیبهٔ بشری ابد الدهر باقی خواهد ماند و نفس آدمی را بدرجات مجردات و بمقامات قدسیات خواهد رسانید اما
قدرت و توانایی صوری و علو رتبت اجسام و ابدان عنصری زایل بزوال این حیات و دنیای ناپایدارست و ملکت و اقتدار
هر مالکی ناچار البته هالک در هنگام ظهور سطوت لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ـ مملکت گر زی نو کردی شادمان
ای دل اگر تو آن خواب دان / این شکر پر زهر را نیلی است / پیش چشم عاقبت پنهان نیست / اکنون بحسب استقرا و استقصا
احوال پادشاهان پیشین و سلاطین سلف و بموجب استیفا و استقصار مناقب ملوک و ولاة صاحب علم و شرف چون
موازنه مقادیر درایت و دانشوری و معادلهٔ اوزان معارف دینی و دانش پروری ایشان با این سلطان سلاطین
زمان کرده شود مشاهده شواهد و امارات را بمعاینه عیان و شنوندگان منقول و اخبار را از روایت ثقات و امناء

بیان

بیان نماید و محقق گرداند که عموم رتبت علم و خصوص مرتبت معرفت آن پادشاه ولی سیرت و سلطان نبی خلقت بر همه
عامه پادشاهان روی زمین بلکه بر فوق فرق ملوک متقدمین متعین و مشخص است زیرا که دیدهٔ بصیرتش در نظریات علوم
دینی بر مثال عین عین الیقین همیشه گشاده و پیداست و در دیدهٔ بخت بیدارش در عین امعان نظر مصالح بینش ادراک دقایق
و حقایق احکام شرع مبین در جام گیتی نمای مهر و ماه گویا دو عینک اند در رخسار روزگار طویل الاعمار همیشه پدید از آیات
جامعیت علم و قدرت سلطانی و امارات جمعیت سطوت سلطنت و فطنت فطانتش در جهانبانی ظاهر است که جهت
ظهور نشأهٔ جامعهٔ کمالیه و اقتران آثار صفت جمالیه و جلالیه همیشه از فروغ ذهن آتش افروزش چشمهای آب حیات
یعنی کلمات معارف سمات زاینده شود و از جویبار تیغ آتش اندوزش در حلق اعدای دین شربت زقوم در سینهٔ
خصم بولهبی النهابی از نجوم نماینده گردد گاهی از جلوه گری اقلام حقایق ارقامش بر صحایف معانی دقایق انتظامش
حالت یولج اللیل فی النهار آشکار گرداند و گاهی از لمعان شمشیر صبح سیماش در سینهٔ تاریک اعدا آیهٔ کریمهٔ
یولج النهار فی اللیل باظهار رساند ـ ز صبح و تیره شب حیرت ابداند ساعت / که مشکلات کهن از ره بیان رو شکن
چراغ دانش را در شب جهالت کرد / زبان چو جوهر تو از لفظ درفشان روشن / و مع ذلک این صفت مرجح علمی را
مرجحی دیگر از مقارنت عمل صالح و مداومت خیرات است و این رتبت معارفش را از بنت و حلیهٔ دیگر از کمال تقوی
و مواظبت بر طاعات است و در توضیح و تنقیح این مدعی صحیح که ثبوت تفضیل و ترجیح این سلطان عظیم الشان است
و مبنای این کلام مبنی از تفوق آن ذات کریم بر سایر مالکان زمام زمان این مقدمهٔ علمی اول دلیلی است و این
قضیهٔ حملی اصل کلی در هر وصف کمالی و ذکر جمیلی ـ ز هر دانشی کان بود در فنا / و ز و کرد و از هر معنی شناس
برآراست آن گوهر پاک را / چو انجم که آراید افلاک را / لطیفه خامسه آنکه چون باتفاق ارباب شرایع و ملل
و باتفاق آراء اصحاب علم و عمل مقررست که کمال نفس انسانی در این نشأهٔ عالم جسمانی و کشور روحانی متفرع بر اتصاف
آدمی بملکات کریمهٔ الآلهیه و منبنی بر انتساب او باخلاق عظیمهٔ نبویه است و باعث بر بعث انبیا و رسل و داعی بر دعوت
و ارشاد هادیان سبل همین تحسین و تزیین حلیهٔ خلق است در انشاء زندگانی ابناء نوع انسانی و تطبیق و توفیق

ملکات واخلاقست با فضایل وشمایل اشخاص روحانی جناب حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام باین معنی تشبیه فرموده
جهت اظهار مراسم الطاف واشفاق بر جمیع افراد آفاق که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق هر آینه هر احدی از آحاد بشری
خصوصا مظاهر جهانداری وسروری که آثار خلقی ونتایج قولی وفعلی ایشان متعدی بغیرست وفواید وعواید ملکات
نفوس با اقتدار واختیار ایشان مبدا آثار واحکام شر وخیرست چون در تحقق بمنطوق بی اشتباه تخلقوا باخلاق الله
ودر تخلق وتعمق باجابه رسول الله من عند الله بر شمه کا[ملی] منزلی ومدنی خود فایق باشد واطوار وحرکات وسکنات ایشان
در کار دین ودنیا بشریعت وحکمت مطابق وموافق بود البته جهان سعادتمندی را بحسب صورت ومعنی ودر نشاه
اولی واخری تفوق ورجحان برابنا زمان عیان خواهد بود قد جل ذاتک قدرا اعلی ثانه فما من کان تفاسیک الا اشباه ونظرا
وبلا شبهه نزد اصحاب فهم ودرایت بلکه در نظر ارباب سماع وروایت که مستظل بظلال رایت عنایات این سلطان زمان اند
بامستفیض از ذکر جمیل وخلق نبیل این پادشاه عمیم الاحسان بطرق معاینه ومشهود یا بقانون تواتر معهود محقق ومتیقن
خواهد بود که ملکات کریمه واخلاق عظیمه این پادشاه متخلق باخلاق الله مرجح بر سلاطین اقالیم وخسروان اعصار
جدید وقدیم است مست بگویم وبکند رخنه در مسلمانی تویی که نیست ترا در همه جهان ثانی کدام پایه در اندیشه نصب باید کرد
که در مدارج رفعت نه برتر از آنی ولیکن در تصدیق این مدعی وتحقیق حقیقت این دعوی اگر کسی را که محتاج بنوا از نقول اقوال ثابت
باشد ومتوقف بتصحیح تصریح اخبار وحکایات از مطالعه واقعات منقوله درین ابواب کتاب که بحمد الله تعالی خالی است
از سمت مجازی خالی صدق وصواب وعاری است از وصمت ارتکاب بواعث اشتباه وارتیاب قضا اوطار در حقیقت
وتخمین این آثار خواهد شد مست وصفش فزون تر است از اطرا مادحان مستغنی است کعبه ز گستردن حصیر
چون روزگار غالب چون چرخ برتر است چون آسمان بلند وچو خورشید بی نظیر والحق بی الحاق تمجیدات
بالتکلف وبی الحاق تملیحات وتلمیحات بالتصلف وتعسف این سلطان زمان بحسب محامد اخلاق وملکات گویا ملکی است
روحانی اما متشخص بهیکل انسانی ودر زمره آحاد بشری از افراد اولیایی تحت قبابی لا یعرفهم غیری یکی از کمل اهل الله است
اما پنهان در صورت وآیین سلطانی ودرویش دلی او منطوی است در مهابت عیانی حشمت وجهانبانی نظم

بچشم دانش

بچشم دانش بر ذات او تامل کن که تا ملک را در صورت بشر یابی در بهشت بروی دلی تو باز کنند گر آستانه عالیش مستو یابی
گویا جهت فروغ کشور معدلت آفتابی است اما مدت ظهورش در روی زمین بی منقصت غروب است وغروب وبعدش هر کدام
بوجهی مرغوب چواکه در حین اقتباس نور عدل واحسان بغایت متدانی ونزدیک نمایست فاما در تمنع براعدا وترفع برخصما
اعلی وابهی از نیرات سماست له رتبة یعلو علی کل رتبة کما قد علی البدر النجوم الدرارا واقعا اگر نه آنکه صفت بی نیازی
واستغنا آنو شیوه مرحمت وعطا آن مظهر رحمت خدا بودی ازین جامعیت اخلاق کریمه واستیفا محامد عظیمه
توهم واحتمال آن بودی که کسی را گمان آن شود که جملگی محاسن خلق وخلق جهان را مگر بطریق استیلا وزبردستی جهت خود از
اشخاص بنی نوع بشری جمع آورده ومظنه آن شدی که از قدرت کاملش همگی ملکات فاضله عالمیان را بتعدی وغصب مالکانه
خداوندی کرده مست رزم اقوله الرجال بفضله طوعا بلا قهر ولا اکراه لولا تشاهی کل مخلوق لقد
قلنا لخلقک لیس تمنتاه (?) اکنون بی احتیاج بسط وتفصیل حالیا الا اجمال خلقی وملکات او بر تفصیل آن خبر سلامت (?)
دلیل است وخیرات وحسنات او از همین قبیل کافی ووافی جهت استیفا ذکر جمیل والله یقول الحق وهو یهدی السبیل
لطیفه منشم اگر مراصدان مراصد افلاک روحانی وستاره شناسان آسمان معانی را روشن است که هر
چند مقتضیات طالع زمانی در هر مولودی از اشخاص انسانی اکثری الوقوع است واستدلال ظنی از اوضاع کواکب نجوم
بر حال صاحبان طالع معلوم نزد اهل تحقیق مسموع بلکه مشروعست ولیکن در قوانین تعالیم اهل تنجیم وارباب تسییر
که متصدی استخراج مجهولات تدابیر از سپهر تقدیر اند گاهی که ارتکاب اسلوب براهین لمی کنند واز اسباب وعلل
بر معلولات ومسببات آن هم احکام مرتب میدارند مقلدان احکام شرایع امثال آن وقایع وصنایع را از انشا
اکاذیب کاهنان پر شنایع می شمارند که حدیث آن صادق مصدق بلکه کذب المنجمون برب الکعبه مصدق
این معنی است والحق عارف محقق را محقق است که موثر حقیقی منحصر در فاعل مختار است ومؤثرات اعتباری در عالم
اسباب ووسایط افزون از حد عد وشمار جناب حضرت مرتضی رضی الله عنه وکرم وجهه فرموده که جزئیاتها لا یحصی و
کلیاتها لا یستقصی مست بر فراز فلک چه دانی چیست چون ندانی که در فضای تو کیست بنابر تمهید ارتکاب تنجیم کهنه

مودی بطلان ضعیفات و نزد اهل تقوی و دیانت این مسلک بحقیقت مخالف اصول شرع شریف است مصـ
منجم چون ز معنی بی نصیب است / از آن گوید که شکل غریب است هر آینه طریقه اولی نزد اولی الالباب در استخراج مقتضیات اوضاع
طالع نبوی که موافق اصول نوامیس نبوی و شرایع باشد چنان باید که در تشخیص استدلال علویات بقانون براهین
انی بعد از معلولات اجرام و آثار و از مدلولات کواکب ثوابت و سیاره بشیوه اشتغال تحدیس وضع اصل طالع
سعادتمندان کنند و طریقه استدلال و نوبس وقایع حق و وقایع بحساران نمایند چنانچه بعضی مدققان حکیم میان
ارباب احکام نجوم از قانون نمودارات و بطریقه امارات استخراج طالع کرده اند و این طریقه مامون تر از ملام و
و مذام مدام ارباب شرایع و احکام است اکنون بمقتضای این تقریر هرچند طالع همایون این سلطان سلاطین
از روی تحقیق نه تخمین باتفاق حکما و منجمین سعادتمندترین طوالع است جهت شاهان روی زمین اما باسلوب
وجه ثانی و بقانون دلایل انی که آن وجه استدلال از مجاری احوال بر وضع اصلی این طالع با سعادت و اقبال
رحست محقق و واقع میشود ملکه از کمال انتظامی که در آن مزاج با اعتدال است و از صحت بر دوامی که در بدن
آن خسرو مستقیم الاحوال است معلوم میگردد که برج و درجه و صاحب و رب طالع که زهره مسعود بوده در اصل
مطلع واقع بچندین وجوه در حد کمال سعادت و فیروزی بوده و آن وفور لطف و عفت سلطانی دلیل خوش حالی
رب طالع است که آنرا زهره سعادت اتمام اقتضا نموده چه اگر کوکب نبوت و ناموس نبوی زهره سعید است و ستاره
تقوی و صلاح نجم مسعود ناهید و همچنین از علو قدر قدرت دینی و دنیوی و از استدامت و استقامت خلافت
صوری و معنوی استدلال میرود بر آنکه عاشر طالع در میان اوتاد در غایت بختیاری و اسعاد بوده و رب
البیت عاشر خانه خود از روی قوت تقوی و خوش حالی ظهور نموده و از کواکب علوی خانه دهم را حظ بر کمالی و هم
خورشید نظر سعدی بر آن وتد عاشر جوان بوده مصـ زسایه تو شود آفتاب روی شناس / که هم نشینی هر کس بهمنشین دانند
فلک که رای تو شد مقتدای احوالش / رضا و کین تر اصل مهر و کین دانند و همچنین از وسعت دایره ملک و وسعت
ارزاق و اموال و از فسحت فرصت و مجال در استیصال حشمت و جلال و استکثار خدم و عبید از رجال ابطال

و هم از

و هم از تعاقب اعقاب و اولاد و احفاد حمیده خصال با این همه خجستگی احوال و انبساط فواید بهجت مثال که سلطان فیروز
طالع را واقعست و از دوام عروض زوال دولت اعدا و از استمرار وبال و نکال بدخواهان و خصما استنطاق نموده
میشود که سایر اوتاد و بیوت منسوبات جمیع مذکورات بر وضع مناسب افتاده و در مقتضیات ثوابت و سیارات انجم
ملایم چنین دولتی روز افزون باشد از مبدا اعلی است و ضاداده و این همه اوضاع مناسب از مطالع بروج و کواکب
نمودای کاملست از آثار فیروزمندی آن بخت و طالع معلوم سلطانی و دوبت خطوط نجوم و مدلولات نیرات آسمانی
بوجهی دالست و بوجهی مدلول از خجستگی مطالع آن مظهر جهانبانی مصراع کس نبیره کوکب طالع بدین فرخندگی
هرآینه چون اشراق و لمعان کوکب بخت فرخنده طالعان ادل دلیلی است بر استعلا و رجحان ایشان بر سایر اشباه
از بنی نوع انسان و برهان ساطعیست بر علو شان ارباب ملکت و سلطان میان مالکان زمام زمان و هذا
من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا بیت چرخ در جبهت وجود پایه تو / آسمان پای گشته چون پرگار
مهر در آرزوی دیدارت / چشم زرین نهاده نرگس وار لطیفه مغتنم آنکه در صحایف خواطر همگی محققان تواریخ
و اخبار سوالف ایام مرسوم است و بر الواح ضمایر متفکران و متذکران حوادث سابقه و لاحقه عالم مرقوم که از بدایت
ظهور ملت غراء اسلام و از مطالع اشراق خورشید نبوت حضرت سلطان انبیا علیه الصلوة والسلام خصوصا
از مبادی انتشار انوار کوکب یثربی که در ممالک مشرقی و مغربی از مشارق درخشان ایمان نمایان شده و از آغاز انتشار
دین مصطفوی و اشتهار کمالات صوری و معنوی که در اقطار جهان عیان گشته تا این زمان بر منوال که از سرحد فیروزان
مغرب تا اقصی دیار مشرق و حدود ملک چین و از ام البلاد مکه معظمه تا دیار شمال از بلغار و سقسین ازین گونه
فتنه و آشوبی و ازین نوع و اشتکی قیامت اسلوبی که از سال قران علویین ببرج عقرب در سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه
تا قران علویین که ببرج سرطان در سنه تسع و تسعمایه قائم و ناشی شده در هیچ زمان فرقی از مقتضیات اوضاع فلکی
چنین فتنهای دینی و ملکی را استمرار و شدت و اشتداد و حدت نبوده و از صرصر صوارف دبور ادبار دیده بر عوامـ
روزگار را باین نسبت شیوع صیت نکبات و علو آوازه و غلو کربات و بلیات را هیچ گوش هوشی نشنوده چه اگر اعظم آفات

ممالک اهل ایمان در زمان ظهور و خروج کفار چنگیز خان بود که حدیث نبوی بیان آن اندار فرموده که لا تقوم الساعة
حتی تقاتلوا قوماً نعالهم الشعر وحتی تقاتلوا الترک صغار الاعین حمر الوجوه ذلف الانوف کأن وجوههم المجان المطرقة
المنکبات و نمایات این اوقات که موجب تفرقات و تفرقات اهل ممالک عالم در جمیع جهات شده بسیاری از آن وقایع جگری
در فتنهای ملکی و دینی انجام است و بلیات و آفات این عصر با شبیه اشمل و اعم چنانچه ظهور داری ازین معانی و ترجیح
و تنقیح حوادث این زمانی بموجب اخبار ممالک عرب و عجم در زمان استقامت این دولت روز افزون بهینه معانی اجمالی مورد
خواهد شد و حسن تنقیح و توضیح آثار سلاطین و معاصران این سلطان خسروان نکو و ایمان متعقب ذکر تاییدات
زمانی در شأن این مقوم رایت شرع در عرصه جهان به بیان مجملی جامع و مشعر از تفاصیل آن در سلک اخبار و آثار
سلطان زمان مربوط و مضبوط خواهد گشت اما بحمدالله تعالی که بمقتضای وعده نبوی که در سر زمانی بنوی تشخیص ممیز
من عنده نوبت نیابت نبوت لا یزال از اهل حق در اقامت ملت اسلام قایم و پایدار است والبته شعار شرایع
در قطری از اقطار بر روی روزگار بی قرار بنحوی از انحا ثابت و برقرار است چنانچه ازین معنی تصریح مذکور در حدیث
صحیح است که لا یزال من امتی امة قایمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک
خدای بر سر صد سال تازه کرد کسی / دین محمد باد شود برپا / چو سال ششصد در طی انقضا آمد / رسید دور به این سرفراز عالیجاه
وازین توفیقات و حسن اتفاقات تدارک خلل و نقصان دین محمدی و تلافی ظلم و طغیان لاحق در ملک و ملت احمدی
که بخروج چنگیزیان در ممالک اهل ایمان عیان شده بود در شهور و دهور سنه سبعمایه از دست برد اجتهاد و تیغ جهاد
ابو السلاطین و ملک المجاهدین لیث معارک المغازی عثمان بیک غازی روح الله روحه و اقام فی الاسلام فتوحه
نخست میسر شده بود و درین صدهای سنه تسعمایه از میامن همت عالی و دولت متعالی این پادشاه مجاهد دین پرور
و این موید شریعت پیغمبر سلطان خسروان زمان و برهان ساطع اهل ایمان ابو النصر سلطان بایزید خان خلد الله
ظلاله سلطانه و اید لنا بید الدین انصاره و اعوانه از آن همه فتنهای دین و آن شکستهای بی تسکین که در سایه دولتش
تدارک و تعمیر پذیرفت و باز بجلوه عکس تنقیص هر ضعف تمکن مقوت کلی بتغییر پذیرفت بیت مملکت را ز نو داد نظامی دیگر

شاه جمشید

شاه جمشید صفت خسرو افریدون فر / وارث تخت سلیمان ملک جم دولت / که گیتی بدر آفاق به امان عمر / واکنون درچنین روزگار
قیامت اسلوب با وجود شمول تعرفه و آشوب از میامن همت این سلطان صاحب تمکین که از روی حقیقت و یقین امیر
المومنین است و خلیفه رسول رب العالمین اللهم ایده کما نصر واید الدین و عمره کما عمر معالم الحق الیقین لوای ملت
و دین متین و رایت تقویت اسلام و مسلمین بر پای مانده و از جیش غث و صفا حقیقت آن مظفر سکینه و فاز حالی
اعلام شرع نبی مختار در ظل حمایت و وقایت این پادشاه اسلام مدار برجای مانده و اکنون حامی ملک و دین و ماحی
اعدا شریعت سید المرسلین منحصر در دست توانای دولت اوست و در تمامی اقطار ربع مسکون همین ابقای
قوانین شرع و عدالت و اتقای اعدا ملت و خصما بر ضلالت از مراسم هیبت و صولت اوست
سایه یزدان تو و مرد خدا / قایم از تو رایت دین هدی / سایه یزدان چو باشد دایمت / دار باد از خیال سایه است
دامن او گر بگیری بی گمان / وا رهی از فتنه آخر زمان / الحاصل چون الیوم درگاه سلاطین پناهش مقر امن و امان
و مقر درماندگان و دول رسیدگان نوایب زمان و قواعد شرایع کما کان در کنف حمایت او در مقام اعلا و اعلان لا ام
جهت دلیل رجحان ذات شریفش بر سلاطین ماضی و حال بهتر ازین طریقه استدلال محالست و تردد و توقف را
در تصدیق این مدعی چه مجال والحق اگر در زمان اجداد سعیدش در راس مایه سابعه و مایه ثامنه در تجدید دین
تمهید کرده و انچنین که در مایه تاسعه بدست اقتدارش اساس متین شرع مبین احکام و دوام پذیرفته مصداق
این حدیث نبوی و اشارت مصطفوی است که مثل امتی کمثل الغیث لا یدری اوله خیر ام آخره لیکن چون این فقیه
آخر زمان باشد از فیض سابق است حالیا و دعا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله که البته باجابت قرین است با این لفظ
که اللهم انصر من نصر الدین الیوم درباره این مقوم اسلام اوفق می آید و مضمون میمونش در شان این مقوی شرایع
و سنن سید الانام علیه السلام احق و الیق می نماید للمولفه
ای سزاوار تخت سلطانی / دولت حامی مسلمانی
گر نبودی حمایت تو بدهر / دین برافتادی از ولایت و شهر / ملک و ملت بجنت پاینده / علم و تقوای تو فزاینده
گرچه زیر و زبر شده عالم / پایه ملک تو بتو محکم / شده تمکین تو ثبات زمین / پای برجا مرکزی در دین

دین بذات تو غایت افروز | چو تو دین را کنم خور شب و روز | چون تو دین پروری بعمر دراز | طول عمر تو باد هم ممتاز

لطیفهٔ هشتم بر دانایان اسرار و خواص مراتب اعداد و رموز و محققان نسب و مناسبات در عالم ترکیب
میان مباینات و اضداد پوشیده نیست که در وقوع نوبت خلافت این قیصر ثامن اسلام در مرتبهٔ هشتمین نکته
و سری چند بر ترجیح و تفصیل این سلطان سلاطین دین محمدی و کامرانست و مشاکلتی تام میان ذات جامع او در مراتب
ثانیه ربانیه با نشاء جامعیت وسع کرسیه السموات والارض اعنی فلک ثامن کائنست و چنانچه بحسب قوانین حکیمان
متاله و آیین مکاشفان منزه هرکدام از مراتب اجسام فلکی و ملکوت سماوات علوی که در رتبت احاطه و شمول محیط
فلک اعلی و بمرتبه قرب مبدا اولی اقرب و اولی باشد البته تصرف و استیلای آن عالی و محیط بر سافل و ما دون و محاط
خود اجل و اجلی خواهد بود | فلک یدور علی المفارق کلها | و تکون الی دارحین یکون | و همچنین انطباق عالم علوی
بر اجرام سفلی بحسب آن رابطه مخالطه و شمول و احاطه متشابه است که هریک از اشخاص عنصری و نفوس بشری درین کشور
صورت جسمانی بمنزله تمثالیست از اعیان ملکوت فلکی و نموداریست از نفوس و حقایق ملکی و آن نسبت از قبیل تعلق
روحانیات بلکه از دایره ماده و مدت بیرونست و از اندازه مقادیر زمان و مکان افزون کما اشار الیه بقوله
تعالی فی کتابه المکنون و سره المخزون یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون
اسما نهات ذو ولایت جانش | کارفرمای آسمان جهان | برین تقدیر همگی مظاهر قدرت و سلطانی و مخصوصان
منزل خلافت رحمانی که بر روی زمین بظل ربوبیت مخصوص و ممتازند و در سایهٔ عنایت حضرت عزت مخصوص بمزیت
اکرام و اعزاز هریک نمونه از مدبرات سماوی اند در کشور صورت ترکیب و آیتی ظاهره از آیات الاهی اند جهت نظام
عالم بر احسن ترتیب هر آیینه نفس ملکی ایشان هریک بآن رابطه و مناسبت معنوی و بآن واسطه ملایمت و مشابهت محلی
و صوری بمثال کلی از مدبرات فلکی خواهد بود و آثار و احکام آن ممثل درین تمثال بطریق نسبت ظل مادی ظل ظهور
خواهد نمود و بدیده تدقیق و فراست و بنظر معنی نمای اهل کیاست این گونه دقایق عالم روحانی و حقایق اعیان
کیانی ... مشابهات عیانیست | چو قرص مهر پیدا در پرده ... | آفتابی نمایش ذره ایست | ... ظل مهر آن اوج رفیع

دولت سلطان آن جاه منیع اکنون بر دیدهٔ اولی الابصار این نکته مبرهن و آشکارست که خلافت این سلطان سلاطین زمان که
حالیا مالک ملک صورت و کشور معانیست و هم مظهر کمالات ملکی و رتبهٔ جامع انسانی بواسطهٔ مظهریت صفات سبعهٔ الاهیه و صفت جامعیت
خلافت رحمانی و بحسب تعداد مراتب سموات سبع دولت این خاندان سلطنت عثمانی بلکه در میان جملگی اعیان عالم ملک و اکوان از کشور
بسایط و ارکان ذات کاملش بمنزلهٔ جامع کمالات سبعهٔ عناصر اربعه و موالید ثلاثه است با وجود اقتران کلیه و احاطه ملک و سلطان در رتبت
ثامن وجود با وجود شاملش در رتبت اکمل ... انسان در هشتمین مرتبه آن اعیان اکوان ... درین ملاحظه مشعر و مبشر از آنست که مرتبت پادشاهی
و رتبت خلیفة الاهی این سلطان سلاطین بر نسبت طبیعی ظهور اعیانست و بر مقتضی اوضاع و آیین مقتضیات زمان بالاتمام ذات گرد و معار
این صاحب عز و تمکین در دار ابی روی زمین بنا بر آن قانون ... که در مظهریت افلاک ... بمنزله سپهر هشتمین و کمال احاطه
و شمول دولت و استیلاء مقوم ارکان دولت و دین است | بیت | منجم از ره تقویم هفت سیاره | حساب نیک ... روزگار گرفت
چو قدرت شه ... کمال تمکینش | سپهر هشتم از آن در رتبت شمار گرفت | و الحق بحسب بسیاری آثار و احکام خصوصا اقتضای ثبات دولت
و مرتبت مکنت بر دوام این خلیفه هشتمین و امیر مومنین با آن فلک ثامن و کرسی علیین تمکین بحسب مکانت و مکان و تمکین متماثلند در صفت
سکینه و وقار و در رتبت اشتمال بر نیرات ثوابت و سیار ... متشاکل و متشابه اند زیرا که آنچنان که فلک بروج ... ظهور انجم بی شمارست
و مدار جمیع افلاک و کواکب ثوابت و سیار ذوات این پادشاه اهل ایمان و این آسمان عدل و احسان از جهت بسیاری ... بحضرت اعیان
بحساب و بلندی نتایج و اعقاب عالی انتساب که هریک نجم ثاقبی و کوکبی جهانتاب اند بر سلاطین پیشینه سابق این خاندان که هرکدام نمونه سپهری از افلاک
و نیرات آسمان بوده اند در رتبت تفوق و رجحانست و مع ذلک چنانکه جمیع ادوار ازمان هشتمین آسمان مدار ... کواکب ثوابت و سیار علی الدوام آسمانست
درین دوره آخر الزمان این سلطان جهانبان نیز ملجا و ملاذ جمیع نفوس بنی نوع انسان از جهت امن و امان است و مظهر سکینه و اطمینان قلوب اهل ایمان
بحجت و برهان ثابت و العیان لا یحتاج الی البیان | نظم | جهان زنده بان صاحب قرانست | درین شک نیست کو جان جهانست
چو بی بلبل ... مراکز جان عالم | مبادا کز سرش موی شود کم | سر انکس که او را از و غبارست | دهش بر باد اگر خود بهارست
سر انکس کو جهان با او زند سر | در آب افتاد اگر خود هست گوهر | سر آن کو فرق ... از روی ماه | مبادی باد تاج از فرق آن شاه
سر آن شخص که او راست از و رنج | بزیر خاک باد ار بود گنج | اما طلیعهٔ کتیبهٔ ثامن در ذکر محاسن نعوت و صفات و
و شرح محاسن ملکات و اخلاق انسیه است که لازم خیر مفارق آن ذات کامل سلطانست و کیفیت در بیان مآثر فضایل متعدی لا نثار آن
مظهر عطف و احسان مثل عمارات خیرات و ابواب مبرات و روادف حسنات و مبرعات و وظایف صدقات و تطوعات آن پادشاه عظیم الشأن

قسم اول در تفصیل ملکات روحانی و تفصیل اخلاق و صفات روحانی که تا آن نبوت و نشئات دو جهانی لازم و مبنی بر ذات ستوده صفات

سلطان نبوت مآل رسول الله صلی الله علیه و سلم ارشاد الخلق الی واضح الخلاق بعثت لاتمم مکارم الاخلاق تا طلبان قلم تقدیر در دیوان حکم خیر از
توقیع آن سلطان قدیر بر بیاض صحایف روزگار کلک تحریر را در مسلک تولج اللیل فی النهار بتسطیر منشور لامع الانوار و توقیع طغرای سعادت نگار
الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات گماشته اند و آیات مناقب اسلاف و اقبال را در ان بشارت نامه نگاشته اند محقق اینکه نامه سلطانی محکم
است و اجمال را در ان منشور عالم ظهور مبین و مفصل داشته این قاعده کلیه را مقرر و این قضیه حقیقیه را مصدر فرموده اند که ذات قدسی شعار پادشاهی که بر حسب منطوق
حدیث صادق مصدوق ان اکرمکم عند الله اتقیکم انتظام اخلاقی در اتصاف بجامعیت مکارم اخلاق اشبه و انسب بنبوت مالک ملک وجود و سلطان علی الاطلاق باشد
و در اتصاف باوصاف الطاف و اشفاق و افاده آثار انعام و انفاق چون مشارق عالم اشراق فروغ بخش ممالک و مسالک آفاق گردد لاجرم چون خورشید جهانتاب بخسروی عالم
مسلم و بر جمیع عظماء اقتدار اقدم خواهد بود و خلاصه [illegible] شاهی خورشید مشهور [illegible] و ظاهر است که جمیع فضایل انسانی و تمام صفات
جبلی حاکم سلطانی یا از قبیل [illegible] کمالات نفسانیست که آثار و احکام آن از منافع و مضار بتخیل در انواع دیگر از افراد بشری متعدی و به آحاد کشور متعدی است
یا الفواید عاید آن وصف خلق و نعت خلقی در آن ذات محصور و مقصور بر کمال ذات موصوفست و این قسم از قبیل علوم و معارف است که منسوبان خود کامل
بالذات بخلق ستوده صفت نوع اول مثل خلق کریم حلم و عفت و حیا و قسم ثانی چون شجاعت و عدالت و سخا هر چند هر دو قسم مستدعی رفع منزلت سلاطین سنجر آیین است
و مستوجب مناقب و مقامات عالیه است که محل تحسین و آفرین قرینست و اتصاف بآن هر دو منتج شاه کالست و مستلزم تشبه بصفات جمال و جلال الهی لیکن در این
قسم که فواید عاید آن شامل اشخاص عالم و خیر مشمول مصالح نظام بنی آدم باشد مناسبتر بصاحبان مسند منیع جهانبانیست و سزاوارتر بمالک زمام
نظام امور مهمات نوع انسانی و حیثیت جامعیت این دو قسم از صفات حمیده در ذات پسندیده خسرو دین دار و اقتران این اخلاق بصوالح
اعمال و محاسن کردار از جمله نعمتهای عظیم الآلهی است و از عداد منتهای بی منتهای مستقل این مسند شاهی است که جمیع نفوس محکوم حاکم
در آن افضال منعم مشارک و مساهم اند و اقامت و ادامت سپاس اشکار و نهانی بجمیع اقسام شکر زبانی و جنانی و ارکانی بر هر کدام از آحاد
سلطنت از رعایا و خدام و بر جمیع خواص و عوام لازم و متحتم است هر آینه بر وفق ماسعهای او [illegible] اولا بجلایل مآثر از
زلال اشفاق عام [illegible] در مزرع علوم [illegible] اند و سرابستان دین را از خار و خس [illegible] اند و آنچه از فرقه ضعفا و فقراء این بنده احقر [illegible]
این صحیفه را باعث شد از ذکر جمیل سلطان زمان [illegible] و تذکار صفات کمال و تفکر و تذکار از محامد اخلاق و خصال این پادشاه
دین پناه و این سلطان اهل الله ایده الله و ابقاه و ایده فیما یحبه و یرضاه شرعا و عقلا واجب و لازم است که ثانی اذکار ماثوره
صلوات سازیم [illegible] از فیض کلمات [illegible] حضرت فضیل عیاض منقول و مروی است که لو کان عندی دعوة مستجابة
ما جعلتها الا فی الامام العادل لانه اذا صلح اخصب البلاد و امن العباد هر آینه مناسب و ملایم آنکه در عنوان صحیفه

صحیفه

صحیفه ذکر ابتداء از مناقب آن پادشاه ولایت شعار آغاز نمود که حالیا در تمامی ممالک روی زمین بلکه در
چندین دهور و سنین پیش ازین پادشاهی که جهت نظام مصالح اهل ایمان و ترتیب معالم علوم و عرفان مجد دوام
انعام مقرون بامن و امان مصداق حدیث حقایق بیان ان المقسطین عند الله علی منابر من نور عن یمین الرحمن
باشد منحصر درین یک فرد کامل و منفرد درین شخص فاضل شده و دعا و ثنای این چنین سلطان مؤید دین و مقوم شرع
مبین لاحق بشکر و سپاس رب العالمین آید

المؤلف

ای زبان ثنا بوقت بیان / ما شکرناک حق شکر خوان
مدح خویش در ثنا گو سخن / باید از روح مصطفی جو حسن
زانکه ذات مقدس زچه و چون / هست وصفش ز قدر [illegible]
شکر حق را چو بر زبان آری / بهر جسم فسرده جان آری
گر تلفظ بشکر خواهی کرد / ظل حق را لیکن تو یاد آورد
چون بگویی ثنای سایه حق / گفته باشی سپاس حی الحق
زانکه شاهست در جهان شهود / پرتوی از سپهر مهر وجود
وصف انوار و تابش خورشید / هست عاید بذات او جاوید
گرچه گردید ظل حق سلطان / لیک ظلیست همچو خور تابان
نور گر صفحه قمر باشد / آن فروغ جمال خور باشد
نور خورشید چون نشاید دید / نور مه شد سزای گفت و شنید
زین ثنایی که میکنم شه را / هست تقصیر لفظ کوته را
گر کنم در سپاس او تقصیر / لیک لطفش هست عذر پذیر
وصف من قطره شاه بحر و غدیر / وین قلیلم بود دلیل کثیر
عذر لا احصی از ثنای خدای / باشد از وصف سایه عذر نمای
سایه حق بحق توی امروز / ای جهانی ز ظل تو فیروز
این که وصف ترا خطاب کنم / بهر فیروزی کتاب کنم
تن بود این کتاب و شه جانش / زان کنم وصف شاه عنوانش

الخاصه بنا بر مقدمات سابقه چون محقق شد که اکمل
نفوس بشری بر مسند شاهی و سروری آن مظهر جامعی است که بجمیع صفات و نعوت پیغمبری باشد و مخفی نیست که از
اقسام اخلاق نبویه و ملکات مصطفویه آنچه متعدی الآثار و الاحکام است شایسته تخلق و تحقق سلاطین عالیمقام
والحمد لله تعالی که این سلطان سلاطین زمان از میان سلاطین سابق و لاحق در مضمار جهان جامعیتی در اتصاف بهر دو قسم
از کمالات ملکات و اخلاق حاصلست و احاطه و کلیتی در تحقق بموجبات تشبه بنفوس قدسیه انبیا و اولیا کامل در عرصه ملک
ملکات که بخش چندان فسحت داده که اگر شهسوار نظر اعقل جهان گرد فرس عزم عالم نوردد دایره مساحت آن نماید بکوشش هوش از

از معام سروش بعد از مدتها درین مسیر آیه نومیدی ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر شنوده ‌ بیت
فلو جمع الایام فی مقام ‌ لکون به لکنت لها اماما . لاجرم بشکر و ثنای جمیل در مقابله این چنین نعمت و موهبتی
جلیل که امتداد ظل این سایه یزدان بر تمام افراد انسانی اقدام و التزام نموده شده و از هر دو قسم از اخلاق کریمهٔ
سلطانی خودرای مقرون بشواهد و بینات اشعار و اعلام کرده آمد ‌ بیت ‌ ذکر قدرت را چه داند کرد کلک سر زده
ای بافضال نوزنده کلک ارباب کمال ‌ نوع اول ‌ در اخلاق کریمه که منتهی الآثار این سلطان معدلت شعار
ذکر اول خلق عدالت و فروع و لواحق آنست چون ملکهٔ عدل در جوهر نفوس خسروان جهان بلکه در جمیع اشخاص
بنی نوع انسان متفرع بر کمال فطرت اصلی است و منبعث از جمال صورت و سیرت جلی که اشارهٔ کثیر الانتباه فطرة
الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله از آن سابقهٔ عنایت ازلیه و بآن عطیه جلیل المرتبه اولیه اشارات
و شاهد صدق و بینه عادل این عنوان حقایق بیان اولئک کتب فی قلوبهم الایمان را از آن رابطهٔ آلهیه و موهبت
سبحانیه اخبار است هر آینه در ریاض دولت و سلطانی و در سر ابستان ایالت و جهانبانی هر گاه که طراوت شاخ اقبال
از منبع فطرت سلیم چون سرو آزاد در سمت مستقیم عدالت و اعتدال نشو و نما یافته باشد و آن شجرهٔ مبارکه که در وادی
ایمن ایمان از سر بری و بارش نور هدایت و کمال یافته باشد یقین که بر خلق جهان سایه رحمت جهان درخت طوبی مثال
واحد مرجع خوبند جان انس و امان خواهد بود و دایم ظل ظلیل احسان اصل اصیلی مستظل طالبان عدل و راغبان احسان
خواهد گشت ‌ مثنوی ‌ ظل حق شد چو با جهان مایل ‌ زو عیان شد که کیف مد الظل ‌ شاه ظل ظلیل ربانی است
ظل ظل در جهان نگهبانی است ‌ چنانچه این معنی مشاهده و عیان در ذات این سلطان ایمانی بیان بر اعیان عالمیان
نمایان است و خورشید معدلت و انصاف از مرآت صاف ناصیه مکارم اوصاف آن خسرو نصفت اتصاف درخشان
و تابان است و آثار و فروع آن ملکه آلهیه از فطرت قدسی رتبتش بر مثال اشعه نورانی آفتاب فایض و منتشر بطریقه
اقتضای ذات و ایجاب مبنا بذ و انوار داوری در سر بر سروری که متفرع بر تابش جوهر ایمان است باشد عاطفه طینت
اصلی از مجاری حرکات و سکنات آن سلطان معدلت سمات بر نافذ یوماً فیوماً چون سرچشمه خورشید عالمتاب می افزاید

لاجرم

لاجرم خلق عدالت که نزد محققان عالم و مدققان عالم عبارت از قوت قدسی ذات انسانی است که ناشی از تعادل
جمیع ملکات نفسانی باشد و قوت عاقله را باعث بر اصلاح احوال و اعمال انسانی شود اما در تمیز صلاح و فساد اعمال
و در معرفت حسن و قبح جمیع احوال او اولا میزان حقیقی و معیار تحقیق عقلی است مامون از تعارض ظنون و اوهام و فطری است
بالذات آزاده از عروض افراط و تفریط ظلم و انظلام و این میزان عدل محض موهبت ربانی است و محض عطای ازلی
و بخشش یزدانی که نعم المواهب العقل و معیار دیگر میان بنی نوع بشر جهت تفقد هر خیر و شر شرع شارع حق است و قانون
نوامیس انبیا و اولیا و ائمه موفق و این میزان از تتبع و متابعت مناهج ارباب ملت غرا و با صفا و اذعان اوامر و نواهی
دین هدی حاصل شود هر آینه میزان اول میان افراد انسان و معیار معقول در اتخاذ وجه هر عدل خالص از عدوان
فضیلتی است وهبی و میزان ثانی عطیه ایست مشروط بتوجهات کسبی و این هر دو نوع معیار و میزان محفوظ از زوال
و مامون از نقصان که مستفاد از اشارت کلام معجز نشان فرقان است که و انزلنا الکتاب و المیزان و امر الاهی بارباب فطرت
سلیم بر منطوق و زنوا بالقسطاس المستقیم مقرر و ماول برعایت وزان عدل بر نهج معقول اول است فاما آن
معیار مستقیم بی مقارنت میزان شرع قویم از مظان هواحتلال اصلا مامون نتواند بود لاجرم رسوم عادلانه و قوانین
فاضلانه را که مخصوص ارباب شرایع و نوامیس نبوت است البته مقتدای اعمال و احوال خود باید نمود چرا که هر شارع
بحق و هر مقتدای موفق البته بوحی و الهام ایزد متعال و هم بهدایت و عقل بی اختلال موید من عند الله است و منظور
بعنایت نامه اولئک الذین هدی الله لاجرم هر جهان دو میزان عدل کامل العیار آید اعتماد و وثوق را از سنجیده
یک میزان محتمل النقصان است بهتر و بیشتر شاید و الیه الاشاره بقوله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
عدل تو کرد کار ترازوی عدل از آن ‌ میزان روز و شب شده در وقت اعتدال ‌ دستی تیغ دارمی دستی کتاب حق
زان رو معادلست یمین تو با شمال ‌ و چون صفت عدل در هر فردی از افراد انسان اضافتی است میان عادل و معدل
آن بحسب قسمت عقلی اقسام عدل چهار باشد و هر قسمی باعتباری در صنفی از اصناف آدمی باشکال تام ‌ اول عدلیست میان
بنده و پروردگار بمعرفت توحید ذات و تحمید رب العزه بجمیع صفات کمالیه و باذعان احکام اوامر و نواهی آلهیه و کلام

عقل حکیم

جامع فوقانی که اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم از کمال این قسم عدالت اخبار مینماید؛ قسم ثانی عدل
همراهی است بالنفس خود بحسب رعایت اجزا و قوی و اعضا و تسلیط قوت عاقله است بر نفس اماره و هوا و استخدام سر
جو خسیس است جهت جزو اشرف و اعلی و حدیث ان لنفسک علیک حقا از آن معنی اخبار است؛ قسم ثالث عدالت
جاری میان عادل و ابنای جنس خود بطریقه اجرای احکام از اعلی و ادنی چنانچه میان سلاطین و فرمانده است با زیردستان
و رعایا بطریق استیلا و استعلا که قانون کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته از آن طرز عدل اشعار است قسم رابع
عدالت میان شخص عادل نسبت با اشباه و اکفاء و همچو خود از سر کار منزلی و مدنی بطریقه الفت و مخالطت به قانون مخالصت و ارتضا
و بقاعده تعاون و تظاهر در مهمات و معاملات جهت تحصیل رضای حق جل و علا و امر واجب الاتباع وتعاونوا علی البر
والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان اشارت برعایت عدالت چنان است و عبارت از احتراز و اجتناب
از ظلم عظیم کفر و عدوان بیت عدل چه بود آب ده اشجار را ظلم چه بود آب دادن خار را والحمد لله تعالی که این سلطان
عدالت نهاد این پادشاه منعوت بنصفت و داد از جهت استقامت شاهین موازین شاهی دو معیار از معاییر مذکور
در کلام الهی بهرست ترازو سان این سلطان مقسط که الحق قسطاس مستقیم عدل و داوری جهانیان است چنانچه
اتفاق افتاده و حق سبحانه و تعالی ذات شریفش را از تشریف علم کتاب و علم میزان نصیب اوفی داده بیت
اذا وازنته بالناس طرا رأیت البعض یعدل بالجمیع زیرا که اولا در تعدیل بمیزان عقل سلیم و تعبیر بمعیار طبع
مستقیم که باعتدال جبلی و عدالت ازلی موسوم است الیوم در عرصه روزگار مسلم تمام اولی الابصار است؛ و ثانیا
الکه بازوی سلطنت و اقتدارش و ساعد مساعد شاهی و اختیارش عیار شاهین ترازوی شرع الله اکبر ساخته و آوازه
صیت جلالش صدای الا تطغوا فی المیزان بگوشهای ترازو پیمان ترازوداران ملت پیغمبر انداخته و در جمیع مصالح
و مفاسد امور این دو گونه معیار حق و باطل و این دو کلمه جامعه امر و نهی را از خطاب فاصل در تعدیل اوزان عدل
و احسان همیشه دست آویز خود انگاشته که و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و از عدول و تخلف این دو
منبع که موصل بحقیقت عدل منظور و ظلم است همواره در مقام احتراز و پرهیز داشته که و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون

ولهذا

ولهذا این پادشاه عادل دل و خسرو نوشیروان شعار بصفت جامعیت اقسام مذکوره عدالت مرحبا همیشه در
حالت سیر و جبار اتصاف دارد و عدول را بقدر یک سر موی از قانون عدل بر خود از محظورات و مذمومات عقلی و شرعی
میشمارد و در سه قسم از آن اقسام اربعه عدالت مقتدای همه عادل مشربان از ابنای روزگار است و امام و پیشوای جملگی سلاطین
مقسطین و شاهان دین دار است چه اگر در قسم اول معدلت که نسبت بمافوق خود از حضرت عزت جل جلاله علت سلطنته و نفوس مقدسه
بنوعی مرعی میدارد و خود را در مراعات این عدالت از افقر ناس احقر و کمتر میشمارد و در اذعان اوامر و نواهی الهی از روش
بندگی و طاعت داری را گاهی تمامی بندگان حق بلکه بهمگی غلامان مشرق تعلیم میفرماید و در اتباع نفوس قدسیه انبیا
و اولیا و در اشباع از عجالة قطقطا و ایه بهی غایت اجتهاد عادلانه و مساعی عاقلانه رعایت مینماید و جمیع مکارم اخلاق
و محاسن احوالش برین معنی شاهد عادل است و آثار ملکات و افعالش بصدق این مدعی بلسان حال متکلم و قایل بیت
ولیس یحتاج مدحی لوصفک حاجة فذاتک ممدوح وخلقک مادح و اما در قسم ثانی عدالت که بالنفس قدسی سمات خود مسلوک میدارد
یعنی بحسب تعدیل اعضا و اجزای بدن عنصری و تکمیل و تحسین اخلاق و ملکات بشری بنوعی موصوف بعدل تحقیقی و معروف
باستقامت حقیقی که اولا در حاجات و احتمای بدن انسی که مطیه شهسوار روح قدسی است لا یزال از جانب افراط کامرانی طبع
خودکام و از طرف تفریط لا رهبانیة فی الاسلام احتراز و اجتناب را التزام نموده چنانچه در شبانروزی یک هنگام غذا
اما بمقداری معتدل مداومت و تغذی طعام و ادام فرموده و با وجود حشمت سلیمانی در اکثر اوقات در بدل لذات طعام ملهوف
بسنت موعود خیر الصیام صوم داود مرعی میدارد و بر قانون کلام شفابخش حکیم علیم که کلوا واشربوا ولا تسرفوا
از واجبات این عدالت نبویه میشمارد بیت گر چه خدا گفت کلوا واشربوا در عقبش گفت و لا تسرفوا
ولهذا بعنایت حق احوال باعتدال سلطان معتدل المزاج بر منهج صحت و سلامت است و قوای جسم عنصریش بطبق
نفس قدسیش بر منهج عدالت و استقامت است و جمیع حکمای طبیعی در آن سلوک حکیمانه سلطان حیران اند و تمام اطبای مزاج دان
در حفظ الصحه این خسرو دانا نادان در مقام استفاده دقایق حکمت و ایقان اند لمؤلفه ملک بدنش صحیح و سالم
چون ملکت او بعدل قائم و اما عدالتی که در جوهر روحانی هیکل انسانی مسلوک میدارد یعنی در رعایت نفس مقدس

درعایت روح اقدس سلطانی از عروض اعراض و امراض روحانی و طریان سوء مزاج نفسانی که حاشاه عبارت از تخلق
باخلاق ذمیمه و ملکات وخیمه است بقانون حکمت عملی عامل است و باقتضاء طبیعت معتدل اصلی در معامله جبلی کامل تخصیص
که بممارست سنن و اعمال نبوی و بمداومت شیم مکرم و خصال ائمه و سلاطین معنوی آن اعتدال فطری سلطان بکمال عدالت
این نشاه بشری رسیده است   چنین پادشاهان که دین پرورند   ببازوی دین گوی دولت برند   و اما در قسم ثالث و رابع
از عدالت که رعایت تعادل اخلاق و اعمال است نسبت با جمعی که مشارکان منزلی و مدنی و دیگر معدلت و انصاف
نسبت با محکومان و توابع که در منزلت سلطان نازل در رتبت دونی اند این پادشاه عدالت پناه را از میامن کمال
کامل و اخلاص شامل و از ممارست فرایض و ملازمت سنن اسلام و متابعت احکام الاهی در هر مقام حالت
اعتدالی مرتبه ایست که بر مثال روح نفسانی انسانی در ملک ابدان همواره در افاضه انوار حواس ظاهر و باطن
میباید و بمثابه عقل کل بر اورنگ خسروی ملک و ملکوت او از احکام عادلانه در جمیع مواطن صفر مایده و بر ابنا
نوع برقت قلب رئوف و رافت لایزال در ذهاب و ایاب است و شوارع بلاد علی الاتصال از طرفین یمین و شمال محفوف
حرث و زرع است و مشغول بنسل و ضرع بلکه مسافت هر یک میل زمین از مواضع مشتمل بر مساکن و مزارع می باشد
و بغیر از متون طریق و شوارع تمامی اراضی را ارتفاع است و حکمی در تصرف دهاقین و زراع اما طایفه متمرد و او
منو خداوندگاری باآنکه مراعدی که از سپاهی و رعیت ضرری بقصد و اختیار بزمین مزارعان رساند او را بسیاست
عظیمه سلطانی رسانند و اگر حیوانی بغفلت مالک ضرری بزراعت دهقانی رساند ارش نقصان بمالک رسانند
و قد نقصان مبانی دیگر متعدد مالی ستانند و بعضی که از تنگی مجال محافظت زراعت مجال باشند نواب کامیاب
او را صاحب آن زمین را فی الحال باقتضای قیمت محصول از فوار ادراک ربوع متسلی سازند و از خزانه عامره وجه نقصان
او را بدست او شمارند و استحلال کرده شروع دران طریق آغاز نمود   در ایام عدل تو ای شهریار
ندارد شکایت کسی از روزگار   فروع خلق عدالت که ذات سلطان بان منعوت است علاوه ملکه عبادت
ملک علام است و تسلیم متواضعانه در احکام اسلام نزد حکماء الاهی این خلق عبارت از تعظیم افعال

مبدا حقیقیست در جمیع اوضاع و احوال و مطاوعت مظاهر نبوت و ولایت است بقبول احکام در تمام عقاید
و اعمال و کمال تخلق سلطان سلاطین زمان بخلق تسلیم و عبادت در نشاه دنیا و عقبی مستدعی رسوخ سعادت اوست
و بر حسب منطوق حق ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب این خلق شریف علامت و امارت تقوی حقیقی و زهد
هر که او بنده خدای بود   سرور این و آن سرای بود   نیکبخت آنکسی که بنده اوست   در همه کارها پسندیده اوست
و از میامن کمال خشوع این خسرو عباد و عباد در شیمه عبادت و طاعت و از وفور خضوع آن حضرت در اوقات تعبد
هر ساعت همیشه رقابه ملوک جبابره عالم در سلسله عبودیت و خدمتکاری او معلق است و سلاطین عرب و عجم را نسبت
اقل عبید و خدام او محقق و اکثر آزادگان روزگار را در طوق بالیه استعبد الحر باصناف الطاف بسایر بندگان
درم خریده مخصوص و مضاف ساخته و رقبه فرزانگان او را از رقیت الانسان عبید الاحسان در ربقه بندگی
و اسار بمراحم بی حصر و شمار انداخته است و بر اصناف عبادات و قربات از فرایض و نوافل طاعات نبوی مواظبت
میفرماید و اکثر سنن نبویه مهما امکن در هر طاعتی متابعت و ملازمت مینماید که همیشه در مواقیت صلوات اقامت
جماعات را بهیچ وجه فوت نمیفرماید و در هر جمعه بی عروض مانع شرعی بمسجد جامع می آید و در حضور حفظه مساجد و اقامه تخشع و
و آداب تعبد را بتشییع فقرا مرعی میدارد و با وجود احتشام سلیمانی و شوکت سلطانی خود را با آحاد الناس تواضعا
مساوی الاقدار میشمارد   قریب جنی الهدوی بزید تواضعا   اذا ازداد ما بین البرایا تشرفا   کذا نجم المعالی البعید فروغه
اذا ازداد مجلا کان اقرب منالا   حکایت بعد از تتبع و استقراء تمام در مجاری حرکات و سکنات سلطانی در جمیع
مجامع اسلام بمشاهده و عیان جنان محقق شد که او را سلطان سعید بر حسب اشارت نبویه وان تقرا السلام علی من
عرفت و من لم تعرف همیشه در حین دخول مساجد و مجامع و جوامع بر همه مسلمانان مبادرت بسلام میفرماید و در حین اقامت جمعه
سجاده نماز خود را که از نفیسهای متصوفانه و از عبا و صوف بی تکلفانه اتخاذ فرموده بنفس شریف خود حمل و نقل
میفرماید و بدست دریا انبساط خود سجاده خود را بی استعانت غیری در مصلی می اندازد و تسبیح احدا از
ارکان دولت و نواب حضرت را تمکین مبادرت باین خدمت نمیفرماید و در نهایت مرتبه استکانت و ضراعت جائی را

مستقبل قبله حقیقی می افکند بملاحظه آنکه مبادا در بارگاه عظموت و در پیشگاه جبروت الکبریاء ازاری والعظمة ردائی
این قدر استخدام خدام تبع سنت متعظمان جبابره نماید و باین مقدار استکبار در حالت عبادت و استغفار
نسبة بهجران فمن نازعنی فیهما القیته فی النار فرماید بیت کبر باشد خاص رحمانی است باعث کبر نار شیطانی است
وهمچنین چون رعایت سنت تهجد را ملتزم است و مداومت آن طایفه تهجد را مداوم وبمقتضای ومن اللیل فتهجد
به نافلة لک از سپیدای دیده دل مواظب این مسلک است و از کمال تیقظ بدیده بخت بیدار در تاریکی شبهای مسکن
واسفار بر طلیعه اسفار اسحار سبقت میفرماید و در قیام لیل پاسبانان از ممالیک و عبید آستان بهجت مقام
اقدام مینماید اگر چنانچه بعضی از خدم محرم را که بخدمت مقدمات طهارت و احضار وضو معین اند خواب
غالب شده باشد دران حالت توجه بمقدمات عبادت تنبیه بندگان و غنودگان خدام جهت غرض استمداد و استخدام
نسبو موده ناسرکز در لوازم عبودیت کردگار و مراسم طاعت پروردگار آن مقدار مظنه اجرای قاعده سلطنت
واقتدار نشود در تقلیل و تکثیر صورت تعظم و تحکم بر صغار و کبار ملحوظ دیده اعتبار و اختیار نکرده واین شأنه
تعبد وافتقار است ونهایت تذلل وانکسار در درگاه طاعت حضرت عزت بظهور آید و چنانچه در دار دنیا حق سبحانه
وتعالی ابواب نعمت سلطنت و حشمت بروی او گشاده در نشأه آخرت هم درهای کرامت بر روی همت
متعبدانه و رخساره نیت مخلصانه او گشاید و برین وجه که در کشور عالم ملک و سلطانی اغبط افراد انسانی است
در عالم معاد و روحانی هم خود را سر خیل متحققان بحقایق این حدیث صحیح المعانی فرماید که اغبط اولیائی عندی لمؤمن
خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة واحسن عبادة ربه واطاعه فی السر بیت کدام پایه در اندرین نصب شاید کرد
که در معارج رفعت نه برتر از آنی دوم ملکه وفا وحسن مکافات سلطانی که از فروع عدالت آن مظهر خلق
سبحانی است دانایان مطالب حکمت خلقی ومتفننان کمالات خلقی ملکه وفا و حسن مکافات را چنین تعبیر و تقریر
فرموده اند که این ملکه قدسیه عبارت از اتصاف دل خردمند است بانجاز مواعید و ادای حقوق عهود قولا و فعلا
و خاطر آینه مقتضای نجوت این ملکه بر آنکه در مجازات اصحاب مکرمت و حقوق همیشه با علی واکمل از آن نیکوی

که از ایشان بصدور آمده مکافاة نمایند و در مقابله سیئات که مستحق عقوبات باشد اقل قوا او انموده بعفو احسان
گرایند بیت رسم ضعیفان شو نازش مکن رسم تو باجمله نوازش بود والحق معاین و مشهود
اولی الابصار از این ملکات قدسیه خداوندگار سلاطین روزگار است آنکه همت بلوازم وفا و مکافات در جمیع اوقات این
سلطان کریم الاخلاق بر وجه اولی و اوفر بصدور رسیده و لایزال بحسب فطرت ازلیه نه بارکات و تتبع محاسن
علیه مراسم وفا بر وجه مستوفی از اقوال و افعال سلطانی بمرتبه ثبات و اولیات کشیده گویا در عهد عقد و پیمان
روز الست اشارت وامر معهود یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود را بگوش جان باذعان فرموده و در مکافات
مکرمت محسنان و ادای حقوق نیکویی بل احسان معامله را بر مرتبه احسن مجامله و معاملا افزوده و درین مسلک ادای
حقوق تقدیم شیوه فضل را بر قانون عدل واجب انگاشته و در مسند سلطنت که رتبت خلیفت اللهی است تخلق را
بخلق مکافات بر وفق ارشاد و انهای من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بر ذمت همت خود مقرر و معین داشته بیت
چون که در عهد خدا دارد وفا از کرم عهدش نگه دارد خدا اما در مجازات گناهکاران و در مجازات خطا با مجرمان میزان
عدل و انصاف را مقیاس عمل داشته و سیاس شریعت را در امثال آن احکام متبوعیت گماشته تا از مسلک عدل ربانی
در خلاف انسانی عدول ننماید و خلاف قانون نامه عادلانه ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها در الواح ارواح
وصحایف نفوس صورتی خلاف عدل روی ننماید بیت کریم یسوس الحاسدین بعفوه وان انکروه ساسهم [illegible]
ویصلح بعض القوم بعض اناته ویداوی بالحلم الصل بعض سمامه و از تمثیلات رسوخ این خلق پسندیده مآل درین سلطان
حمیده فعال حکایت در زمانی که سلطان سلاطین زمان بعد از انتقال بارگاه جلال والد خلافت قباب
بجوار ایزد متعال از مسند سلطنت خود که اماسیه بود بدار الخلافه قسطنطنیه نهضت فرموده جمعی از خدام و بندگان
سابق العبودیه که بطریق جانسپاری سالها ملازمت خدمت مینمودند و گروهی از ارباب حقوق که دران دولت روز
افزون متعین بسوابق اخلاص وقدمت بودند سر خود در قدم جانسپاری بطفیل اهشاه جهانپناه انداخته بودند و عمر
و زندگانی را فدای طریق وفاداری سلطان ساخته چون بدار الخلافه رسیدند و پادشاه خود را بمراد دل بر مسند

خلافت دیدند اتفاق نقضای صلاح ملکی اولیاء دولت و لامقتضی آن بود که مناصب علیه و مساند کلیه آن بارگاه اسلام
پناه بدستور زمان خداوندگار سعید بارکان قدیم و قدمای عهد مفوض و مقرر باشد چون از میامن تائید خدای مجید و با قضای
تمهید عون بخت مجید کار سلطانی بنهایت استوار رسید و مراسم از مراسم و قواعد این خلافت بکمال منتظم شد و انجامید
این سلطان وفا و اورنگ این پادشاه حق گزار آن همگی خدام قدیم را بحسب اقتضای قابلیت و استحقاق و استناد عاید
حقوق سابق بمجازات اعمال بمراتب علیه و مناصب سنیه بنوعی سربلند و هر کدام بنهایت مامول بلکه زیاده از
رتبت مطالب بعید الحصول فایز و بهره مند گردانید که همگی السنه و افواه بشکر وفاداری این پادشاه ناطق و بذکر جمیل آن
مجدد محامد اخلاق بمروت و حق گذاری متوافق گشتند چنانچه از بدایت استوار سریر شاهی و اقبال معظمات
مناصب بارگاه سلطنت و جلال و نفایس مناصب تا ملک و مال همگی بدست همان بندگان قدیم قرار گرفت و مدار
امور دولت بعطا آن سعادتمندان آن طایفه استقرار و استمرار پذیرفت **بیت** دلاور چو با شه وفا بانمود
بباید بمقدار شان بر فزود / که هر باره او دل بعهد برسا / ندارد ز بیکار با موج باک **منقبت سیوم از فروع**
خلق عدالت سلطانی که ملکه صداقت و الفت و مهربانی است دانشوران حکمت شعار در تحقیق این ملکات
چنان اشعار کرده اند که این گونه فروع عدل و داوری سلطانی عبارت است از اظهار آثار غایت محبت و اتحاد است
با ابنای نوع انسانی و تاثر و انفعال از هر تعب و بد اشخاص و ابنای زمانی بمرتبه که بدفع ضرر و جذب نفع احاد الناس
نه رمضه و اقدام نماید و حسن حال و رفع بال محکومان خود را بلکه جمیع احاد نوع انسان بذات ملک و سلطان عاید
و آیل بیند و واقع این سلطان مشفق مهربان در اتصاف باین عنوان خود را مظهر این حدیث حکمت نشان کرد المؤمن
للمؤمن کالبنیان یشد بعضهم بعضا میدارد و گو با تعلق خاطر خطیرش با افراد عالم و محبت و اتحاد باطنی او با هر کس از افراد
آدم بمثابه تعلق جان است بالصلاح و نظم قواعد ابدان و در لوازم ملاطفت و وداد و مراسم مصادقت و اتحاد
با جمیع احاد عباد و محکومان ممالک و بلاد با قوت روحانی و اصلیت سلطانی در منزلت آبا عطوف است با ابنا
و اولاد و لهذا حقوق هر گونه خیر و شر و عروض اصناف نفع و ضرر که بهر کس رسد با همگی سهیم انبساط و ملالت و با تمام

بندگان

بندگان شریک در رابطه استرضا و استمالت است **مؤلفه** ای با همه خلق کرده خلق حسنی / اصلی تو و فرع جمله نوع بشر
ابنای زمانه را صداقت باشد / زین گونه خوش است چون ملکی گفتا **حکایت** در بدایت جلوس همایون چون خواطر عالی باشفاق عموم
و بندگان و اشفاق درباره صاحب عدد صغار استان بجانب متوجه بود امیر اعظم قزل احمد بیک و الده سعید بارعا کم قسطمونیه که از خوف افتاده بود
نوع دوم از نوع ذکر اخلاق ملکیه سلطانی است که غیر متعدی الاثار است و در این قسم دو رکن است رکن اول
خلق عفت سلطان سلاطین که بروفق سیرت خلفای راشدین و ائمه یا دین چون ملکه عفت معتدل و منتزه
طبیعت شهوانی است و تادب قوای حیوانی از جانب افراط که بعد حیوانات عجم است و از طرف تفریط که سمت
اجسام جامد و جانوران عمی و صم و بکم است و این نعت شریف بمقتضای اصل فطرت می باشد چنانکه در نفوس
قدسیه انبیا و ائمه معصومین و یا باکتسابات و ریاضت نفسانی است بارتکاب متابعت قوانین دین و اکثر نفوس
بشری را در تخلق بخلق عفت بآداب شرایع و نوامیس احتیاج تمام است و خلق عفاف ذاتی را در طبایع اکثر
خلق بموذب و سایس خارجی قوام است و اگر حکم عام ان النفس لامارة بالسوء شامل جمیع افراد انسانی از ذکی
و غبی است فاما استثناء نفوس قدسیه و کاسبان کمالات انسیه از جمله سعادتمندان الا ما رحم ربی است **بیت**
الظلم من شیم النفوس فان تجد / ذا عفة فلعلة لا یظلم و از جمله خصایص این سلطان متورع و پادشاه متمتع
آنکه بحسب اکسیر اصل فطرت و مویدات متابعت شریعت و ملت ذات شریف و عنصر لطیف عفتش بمثابه نفوس قدسیه
مجرد است از آلایش شهوات مذمومه نفسانی و وساوس مردوده شیطانی بتوفیق سبحانی مبرا است و بواسطه
کمال این ملکه ملکی سمات چون باشخاص ذوات روحانی از آغشتگی طبیعت ظلمانی بر روداع تقلد احکام شرایع ربانی
متوا است و اگر این سلطان صافی الاعتقاد و این ملک ملک سیرت فرشته نژاد را چون از بدو فطرت جبلی است
مفطور بر اعتدال مزاج انسانی و بقوت قدسی و بقدرت نفسی شرعی موید است که مالک زمام نفس اماره گشته از میلان
بهوای نفس نفسانی چنانچه در باب استمتاع از رغبات طبع هوس و از آرزوهای نفس مشوش موسوس شاید ازلی
موقف است بر اعانه حد عدل و اعتدال و از میمنت تقید و تقلد بشرع انور حیث مجتهد و مجدات در رعایت ناموس

دینی و عامهٔ سیرت امام المومنین از وصمت قصور و سمت اختلال در تطبیب نفس نفیس خود بر مسند شاهی خلافت قدسی
منزلت را بر لذات عالی و حالات معنوی میگمارد و در ضروریات مستهمات قدر مشروع را معمول و معقول میدارد. لمولفه
بلند سایهٔ قدسی هما املاک ◦ زمام نفس قانع هما سلاک ◦ و لهذا در جمیع فروع ملکهٔ عدالت از اجلّ افراد انسانی است و اجل
و اکمل مظاهر خلافت و جهانبانی فرع دوم در ملکهٔ حیا که از فروع عفت معدود است و بهترین اخلاقی است که مرضی جمیع
و معبود است از انکه حیا نزد اهل حق عبارت از ملکه و انحصار نفس آدمی از هر ناشایستی که شایستهٔ ملام و مستحق مذام
شود نه انکه انقباض و ارتداع بمنع مانعی یا منشرع شارعی باشد و بی تکلف این خلق کریم در این سلطان حمی اجم
از اصل فطرت بنوعی استمرار پذیرفته و لوازم ان ملکه چون نضارت آب روی گل بوجهی تمکن گرفته که در اثبات این
خوی محمود در خسار شریف و تقدیس نفس نفیس صهیب روی در آینهٔ تجلای وجه کریمش برطبق حدیث نص لم یخف الله
لم یعصه رو مینماید و بکمال این خلق شرافت و لطافت و رسوخ این شیوه مامون الاذی بر تمام ملوک و سلاطین
اسلام چون حیا در بهای بر عالمیان سرفراز است بلکه از اشراف الناس بوفور نور حیا بر مثال عروس خورشید
در خدر حیا سحاب مستتر و ممتاز و لهذا بر حسب اقتضای حدیث قدسی او ان الله حیی یحب الحیا از مواجههٔ انظار
شوخ چشمان روزگار در حجاب استحیاست و چون طلعت لامع الانوار آفتاب همواره در حجاب نورانی شعاع نقاب
چشم چشم داندشان تیره کار در نقاب احتجاب متشکل نامست گویا بر چهرهٔ گل چو نما از تماشاگری ابصار کواکب سیار
هنگام [illegible] لایزال در خوی خجالت و انفعال است و در شق عزت از رواج چون غنچهٔ مستور محجوب با ستار [illegible] ل
بلبل رونق [illegible] عفت ◦ والسیف یعرف عنده [illegible] ◦ جان فدای روی [illegible] ◦ [illegible] بر می آید از تاب تماشا
[illegible] و آزرم و خدود قابت آب روی و شرم شرعی است که از قبایح فعلی و قبایح قولی در غایت اجتناب است و
از محظورات شرعی و ناشایستگیهای بصری و سمعی سحاب حیا در مقام احتجاب چنانچه هرگز بر زبان حکمت بیانش
در حین مخاطبت و تکلم با هیچ احد بیهوده [illegible] و علم و تعلم لفظ فحشی از سر بی باکی و کلمهٔ چند در قهر و خشمناکی مطلقا نگذشته
و هیچگاه دیدهٔ حق بینش در حین جلوه گری قوت بینش بر میان مناظر و الوف آفرینش بنظارگی منظوری که از روی شرع

و مروت مستهجن و مذموم باشد اصلا باختیار امعان ننموده و از نظر نامحرم که در شریعت محرم است از پیش
اعیان خود از مجلای عیان و اعلان نهان فرموده ◦ کشیده دانت بدست حیا [illegible] ◦ که فتنه دل [illegible] بلا باشد ◦
حکایت از خواص محرمان درگاه و از مخصوصان محافل سلطان اسلام پناه منقول است که در بعضی اوقات
که جهت تادیب و ترتیب غلامان خاص خصوصا از جماعت احداث و خواص که بشمایل مرغوب اللقا و حسن سیما و تناسب اعضا
محل فتنهٔ خاطر هوسناک اند و موقع اطماع طبایع ناپاک بی باک چون امر بضرب مودبان میفرمایند مبالغه تمام در ستر
بعضی اعضا از روی حیا و صلاح مینمایند با وجود انکه نظر بر آن جوارح مثل سینه و ساق در غلمان و حواشی مباح است
و در حین مخاطبت و خطاب بمواخذهٔ گناهکاران بندگان دشنامی که شرعا قذف صریح با گناه باشند چون زبان
برید و ترجمان فوادست طهارت و عفت لسانی هم دلیل عفاف جنان خواهد بود ◦ حاجب درگاه دل شد چون زبان ◦
حال دل را از زبان کن بیان ◦ فرع ثانی خلق عفت و ورع و تقوی است و اعراض از مقتضای ارزوهای طبع و هوا
حقیقت ملکهٔ ورع مفسر بملازمت نفس است بر اعمال پسندیده و افعال حمیده و عقاید حقه با وجود تجنب و تمنع
از موافقت هوا و مصابرت و ترفع از مکروهات و منهیات و تحقق و ظهور این ملکهٔ کریمه در ذات آن خسرو منور دعاء
جان است که او لا النفس قدسی سمات شب بمحامد اعمال صالحه بالطبع مقصور است و بارتکاب واجبات شرعی و تطوعات
در اصناف طاعات محصور گویا در هیات و هیکل انسانی ملکی است روحانی و در صورت جسمانی منظری است از جات
اخلاق رحمانی همیشه از مباحث عصمت فطرت از هواجس نفسانی مصون است و باوصاف تقدس و تنزه از هیات
ظلمانی محروس و مامون برطبق مضمون لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون همواره جمیع ارکان جوارح
از اجزا و اعضا و تمامی حواس و قوی را بر سلوک سمت صلاح و بهی مقرر و مجبور داشته و لایزال خلاصهٔ زندگانی را
بر ملازمت بر و تقوی مصروف و مقصور انگاشته دامان مردمک چشم حقیقت بینش را همیشه در خلوات طاعات از اشک
طهارت آب البکاء من خشیة الله یحیی القلوب پاکیزه میدارد و از صفای ضمیر و خلوص عقیدت هرگاه که زلال معارف
از منبع نبوت در مرآت نظر بینش جلوه گر دد هزار گوهر یگانه از امطار مدرار اسرار و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول

مرا که تصریح و اجازتی نباید لا جرم

تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق بر گلش سحبنه ببارد. بیت: بوقت خوشدلی چون شمع برتاب

دهن پر خنده دارد دیده پر آب / بهر شادی که خود را شاد دارد / دران شادی خدا را یاد دارد

فرع ثالث از فروع عفت که ملکه رفق و مسالمت است و این خلق کریم نزد عرفا و حکما عبارت باشد از نفس انسانی بر اعمالی که منتهی بنفع و ملایمت باشد با ابنای نوع آدم و مستلزم تمتع و ترفع باشد از مزاحمت آرای مختلفه و اهوای متفرقه از مشیم کرم و الحق پیرایه سر خلافه این سلطان [illegible] و ارکان تخت رافت این پادشاه رفیق القلب رفیق بر طبق منطوق حدیث ان الرفق لا یکون فی شیء الا زانه بنوعی بزیور مسالمت آراسته است و بزیب و زینت مدارا و مراقبت بر وفق حدیث [illegible] ان الله رفیق یحب الرفق بر وجه مرغوب در رعایت ملایمت پیراسته که با کافه اهل اسلام بلکه با جمهور انام بطریق رحمت و اشفاق عام عامل است و در اعمال خلافت و شریعت پروری در شیوه علم و حلم کامل است رخساره رفق و مدارا چون مهر تابان با هر کس بگشادگی و انبساط منجلی است و دست مغفرتش چون پنجه آفتاب با هر ذره خاکساری بکرم مهر و حسن اختلاط منجلی است. بیت: بالرفق یبلغ ما یهواه من ارب / و صاحب الخرق محمول علی الطرق

مدار رفق کن کادمی زاده صید / بنرمی توان کرد و وحشی بقید / چو دشمن کرم بیند و رفق و جود / نیاید دگر خبث ازو در وجود / چو با دوست دشخوار گیری و تنگ / نخواهد که بیند ترا نقش و رنگ

رکن دوم از قسم اول در ذکر اخلاق متعدی الآثار سلطانی که اخلاق شجاعت و حماسه و فروع و لوازم آن ملکه نفسانی است

ملکه شجاعت نزد ارباب حکمت و دراست معرف است بملکه تهذیب قوه غضبیه انسانی جهت دفع منافرات و مکروهات نفسانی و [illegible] حالت اعتدالی و کیفیت متوسط میان افراط تهور و تفریط جبانی و این صفت در سلاطین روزگار همیشه متعدی الآثار است جهت آنکه باعث استقرار ملک و اقتدار بود و از برای استمرار حمایت ملک و دین از عروض مزال مضال و مضار و ملکه دلاوری را که نفس انسانی دو حال و اعتبار است یکی اعتبار مبادی و علل باعث آن ملکه فطری و دیگر اعتبار غایات و ثمرات آن صفت و نشاه بشری اما باعتبار اول بر سه قسم باشد **قسم اول** شجاعت حیوانی است که منشاء آن امتزاج قوت شهوی و غضبی باشد مثل ابرام و اقدام [illegible] خاصمه و مدافعه در ماکل و مشارب و مناکح باقتضای قوت سبعیه و مانند

اقدام

اقدام عوام بر محاربه و مضارب جهت مجرد آواز کاملی قوت سبعیه غضبیه بطرق عصبیه **قسم دوم** شجاعت حکمی است و این قسم مسبوق باشد بفکر صایب و نظر همت عالی مراتب و درین اقدام و دلیری مراد حکیم محض اتصاف باشد بآن صفت کامل نه ملاحظه مجازاتی در عاجل یا مکافاتی در آجل مثل دلاوریهای کامل اولیا در مسالک طریق حق و جان فدائیهای دوستان خدا چنانچه ازان جمع شجاعان و جوانمردان در کتاب حکیم قرآن اخبار فرموده که ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فی سبیل الله والذین آووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض. بیت: هم الفتو الذین جهادهم / بالحشا من عاداهم ابدا [illegible]

قسم سوم شجاعت دینی است و آن مسبوق است بخلوص اعتقاد یقینی و صفای رغبت در اقامت قواعد دینی جهت اتباع احکام الهی و انقیاد شارع نبی در اوامر و نواهی مانند اقدام مجاهدان و حامیان اسلام و التحام ملاحم شجعان و آزمایان لشکر انام و ازین طایفه در قرآن مجید اخبار فرموده و در رتبت دلاوری ایشان ستوده که من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه. بیت: صدف سان نقش بند ایمان است / در دشان مرهم دل و جان است

و اما شجاعت باعتبار غایات و غرض داعی یعنی جهت اظهار آثار و نتایج ملکه دلاوری که باعث بر ظهور و کمالات اختیاری است بر دو صنف است **صنف اول** آنکه غایت آن مطلبی معین باشد از مطالب دنیوی مثل تحصیل ملک و مال و غنایم یا ذکر جمیل میان ارباب تعین در طاعم یا آنکه غایت آن مطلب معنوی اخروی باشد مثل نعیم جنت و رضوان و مجالست حور و غلمان یا آنکه مقصود مجاهد شجاع جمیع اصناف مطالب دینی و دنیوی بطریق تخییر باشد که هر کدام ازان مطالب صوری و معنوی را غنیمت خود داند چنانچه در کلام مجید فرموده که هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین یا آنکه مقاصد مذکوره بطریق ترتب باشد یا باجتماع چنانکه در اخبار نبویه بمراتب جهاد و شجاعة اشارت فرموده که الرجل یقاتل للمغنم والرجل یقاتل لیری مکانه فی سبیل الله و درین اصناف مذکوره شجاعت مجاهد را البته حب جاه و ترجیح بقا بر مشاب و ادای مطالب است

للذکر والرجل یقاتل ح

سر درین راه منی میکند / بر من و تو راه زنی میکند

صنف دوم ازین شجاعت که باعتبار غرض و غایت باشد آنست که مراد مرد شجاع نفس تنها باشد بآن صفت و ملکه کمالی نفسانی و ظهور نشاه و حالت مشاهده صفت

رهائی در بن نشاه مجاهده انسانی خواه حصول این صفت کمالی در بن نشئه این جهانی باشد و خواه ظهورش در موطن آن جهانی
و این مرتبه عالی در کلام نبوت چنین مذکور شده که من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله و یقین که
چنین مجاهد مبارز شجاع در اتصاف بعلو همت و قطع عروق انواع اطماع سرکرا از قوت و فا میرسد و هیچ کاه از زوال
و عاقبت حال نپرسد بلکه کامی در تحصیل مطلب عالی خود ترجیح موت [illegible] بر حیات مذموم نماید چنانچه شهنشاه
شجاعان امام ایمان علی مرتضی رضی الله عنه از ین حال خود اشعار و جهت ارشاد موحدان اخبار نموده که ان لم تقتلوا
تموتوا والذی نفس ابن ابی طالب بیده لالف ضربة بالسیف اهون من میتة علی فراشه تیغ اجلست عار و بیداد
از حیف میرد آدمی زاد دست خوش ناکسان چه باشد خود زنده با بن خسان چه باشد و ما ذا [illegible] بعد اثنتا
فصار الدنیا الموت احلی من العنب بی تکلف بحسب مشاهده آثار و موارد اخبار این رکن رکین از ارکان اربعه
ملکات شاهی درین مظهر خلافت و پادشاهی در فطرت ازلیه بقدر وافی مفطور است و از حضرت واهب العطایا
تمامی اقسام از ین غیرت و دلاوری و مردانگی بمقدار کافی مخصوص و منظور است چنانچه در اجرای احکام الالهی و اقامت
ناموس شرع نبوی پادشاهی در حد اعتدال صلابت و سرا [illegible] قوانین سیاست و رعایت بنوعی که مصون
از مجاوره بحد افراط متهوران و مامون از قصور مرتبه تفریط جبن با ملا مامارات چه اگر در تقرر مسند خلافت شاه
تهور منافی مصالح زمانه است و مخالف حزم عاقلانه و منشأ آن افراط استیلای قوت غضبی است بر سلطان عاقله
و استعلای نفس سبعی بر ملکات فاضله و این شیمه ذمیمه در ذاتی که محل حکمت و علم باشد بغایت مذموم است
و در مظهر سکینه حلم و سلم مستهجن و ملوم و همچنین صفت جبانی و رذیله ترسندگی مخالف نظام ملک و دین و منافی
حفظ روابط خداوندی و بندگی است چه اگر ترک استعمال قوت غضبیه برحسب اقتضای قوانین شرعیه و باستدعای بواعث
حکمیه از ذات و قصور همت و ضعف و عدم ثبات نفس باشد مثنوی راضی چه شوی بهر جفایی
گردن چه دهی بهر قفایی چون سوسن اگر زبان [illegible] دردی خوری از زمین [illegible] می باش چو خار و هر [illegible]
ما خود من کل کسی [illegible] با [illegible] جهان [illegible] چون کوه بلند پشتی کن چون برق [illegible]

سبحانی

سبحانی و برحسب عطای بی انحصار ربانی صفت علو همت سلطانی و اعتدال مزاج آنحضرت در ملکات نفسانی
بروجه اجمل و نهج اکمل حاصلست و امانت و متانت عادل در این خدمت و شهامت سلطانی و ثبوت قدم دلاوری او
در میان میدان شجعان نمودهای چند در کتاب سلطان دین محمدی و آن جالس اورنگ مغفرت و رحمت ابدی
یعنی والد جنت مکان سلطان مذکور شده و در ذیل این مطالب شواهد و دلایل بر اثبات این مدعی هم در [illegible] ستانهای
مغازی و فتوحات سلطانی مسطور خواهد گشت و بعضی اخبار از کمال شجاعت و دلاوری و وفور اقدام سپاهیانه
و سرلشکری که قبل از جلوس مسند خلافت و قیصری در ایام جوانی در ظل عنایات پدری مشغول است و تفاصیل
آن مخبر از قوت ملکه شجاعت سلطانی و محیر عقول است شرح آن در محل خود ایراد خواهد رفت مثنوی
هم بمردی و شجاعت چون امیر المومنین هم بانصاف و عدالت چون امام الانبیاست و علاوه این معانی
آنکه چون حق سبحانه و تعالی بسابقه عنایت و موهبت بی غایت مالک ملکه حمایت عزیزی و حاکم علو همت و شجاعت
فطری را بر مملکت وجود سلطان سلاطین مجاهدان و پیشوای مردان میدان کماشته است و باوجود این نعمت
شجاعت نعمت تامتناسب قوت و استطاعت را که عبارتست از صحت و توانایی جوارح و اعضا و سلامت و شهامت
قوی داده است با اتصاف بلوازم شجاعت از هر قسم برطبق و زاده بسطة فی العلم والجسم ارزانی داشته است
لاجرم بواسطه مساعدت قوت با اعضا و اعتماد و اعمال آلات مبارزت و جهاد از آن سلطان مبارزان بکار
فرمای ملکه شجاعت و بمعاضدت قوای بدنی و استطاعت صورتی چند در غایت غرابت صادر شده که نزد متوجهان
از افسر خسروان کشورگیر این صور نمای مصدق و محقق روایت قلع باب قلعه خیبر بدست مفتاح نمای حضرت حیدر
صفدر رضی الله عنه و کرم وجهه الانور می تواند بود و مشاهده و سماع آن کارنامهای عجیب شاهد بر اقتران قوت جسمانی
با توانایی جزو قدسی روحانی در افراد نوع بشر خصوصا این پادشاه علی مخبر و والی ولی سیر دلیلی مقرر می تواند شد
چه اگر بی معاضدت قوت قدسی امثال این تصرفات در عالم حسی از محالات و ممتنعات می نماید ولهذا حضرت مرتضی
این کلمه که والله ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة ولکن بقوة قدسیة ربانیة می فرماید نظم

زه کرد او بت شکن زر و زر از آن دست او تیغ زن بر اوج زحل خبر از تیغ او خواسته سر آتش همه سراب شده

اکنون باقتضای سیاق کلام مناسبت مقام حکایتی چند از آثار شجاعت سلطان و از لوازم بسطت جسم
و قوت استطاعت و توان آن خسرو مجاهدان ایراد نموده می شود اولاً یک حکایت در بیان تفوق
و رجحان سلطان در علم رمی و تیراندازی با وجود سختی کمان و حکایت دیگر از کارنامهای سلطان در
کارفرمایی گرز گران و آثار عظیمه آن

حکایت اول در بیان کیفیت تشتن سلطان بسنت رمی
سهام بمتابعت امر نبوی و آثار غریبه چند از مددکاری در کمانداری و تیراندازی میان مجاهدان آن ملت مصطفوی
در ایام ظهور دولت و وقت سلطان انبیا و آن صاحب سهم صائب ارکان که کمان قاب قوسین
او ادنی صلی الله علیه و سلم ما طلع من قوس النهار شمس الضحی هرچند سلاطین عالم و خسروان عرب و عجم از کارفرمای
تعلیم استاد انگشت نمای ایای و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی قبضه کمان بزور دولت را
جهت فوز سهم السعادة دین و دنیا به بازوی توانایی خود محکم ساخته اند و در مضمار فوز بقدح معلا
پیوسته تیر تدبیر بر نشانه انداخته اما جهت آنکه اتباع این سنت موکد نبوی و استماع امر و اشارت
مصطفوی که بر وفق حدیث حرّضوا علیکم بالنبل در باب رغبت انگیزی و کارسازی در تعلیم علم
کمانداری و تیراندازی مروی و منقولست این سلطان مجاهد غازی و این سپهسالار لشکر اسلام در تعاطی
دستیاری استاد تأیید و مساعدت دولت برمز جابیا بقوت بازوی کمان حدت و شدت
تیراندازی میان غازیان و مجاهد پیشگان بر مثال سهام سعادت خود انگشت نمای پادشاهان جهان است
و قوس … بر اهل ایمان میان قواسان کشور سپهر منیر چون قمر تیر صایب در همه … بشارت
بالبنان است بیت در دشت … کمان گران عطا و سنگ زمی و آتشین کمان
گو همواره از اقران تیر و کمان … سلطان زمان … او در حالت مفارقت
… سهام از التئام دست آن خسرو مبارزان … روزگار را از حروف مشبه بالفعل

شکال مشید و مشاهده و نمایان شود و سهم جنین از خنین تیرهای جان ستانش طعن صدیه هلاک از صدر و سینه …
بادش گذرد و بیان رسید و طرفه تر آنکه از صدور صریر سهام سینه گذارش بر سپر صدور اعدا آیه نحن نعلم اسم و خبر آن منقدر را
نشنیده و ناگفته و آن مظهر سهم الحرب نصر و تأیید شود و سهم تلقین پیغام فتح و گشادی شنیده کارنامه بزبان …
خدنگ از قبضه کمان او گوش گذار زخم گشاده و دهان طعمان و قرع صماخ سوراخ آن نصال صدیه فرماید بیت

زملک سینه فراز

زخانهای کمان … که مرگ … بیت جاوش سهم تو راه برفته … تیر
و اما در اصابت سهام و باریک اندازی و در سر عشا … حالت عدو پردازی همواره …
اشارتست عیان که میان سهم اجل و دشمن پر امل باندازه یک تیرانداز راه بیش نمانده و همیشه در بسط لوا و والای
مخالف با خصمانیک … تیر خود را بجای اندازه ذراع بعد به اعدا آطویل الآمال روانه نموده … که … دور و دراز …

روز بسالت

او را به پیکان صدید خود خواهد برید و بمقدار اقصر اعمار خواهد رسانید نظم تیر تو … هنگام بسالت هر که عدو …
حاصل کلام بر حسب استقرا و تتبع اخبار سلاطین و از تصفح و تفحص آثار مجاهدان دین هیچ پادشاهی از خسروان نام دار
که بر مسند تعظیم و تحکم … و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم …
در علم رمی و عمل تیراندازی که کلمه من قوة امر و ترغیب … بازوی مردانگی در اظهار آثار رمی چنان بلند کمان …
و مشهور باشد بهترین صنایع اهل … تعلم و تعلیم صنعت تیر و کمان است هیچ کدام از اعاظم سلاطین مجاهدان سهیم
این سلطان زمان نبوده اند و در اظهار غرایب در میدان سرتیراندازان در سبق و رمی همعنانی او ننموده اند
سهام اذا ما … اصیب بها فا … بجاسة والنجح … و اگر او … در … کشی و دوراندازی بجایی رسانیده
که تیران قبیله سعد وقاص و سلمه بن اکوع رضی الله عنهما بر مثال تیر و کمان خود انگشت تحیر و شگفت را بدندان گزیده اند
و قواسان و نبالان دیار مشرق و مغرب کمان زورمند سلطان را بر وضع قوس قزح بتزئین الوان از طاق مقرنس
آسمان آویزان دمشور … تیراندازان برگزیده اند و فی الواقع نسر طایر سپهر از سهم پر بال و از ضرب نصال او پر انداخته
و کبوتر تیز پر شب و روز از پرتیر سپهر سیرش اجنحه عقاب ابلق را پر و بال ساخته بیت غمزه ناوک تو چون … نکرد

جان دشمن ببرد چون دل عاشق دلبر **القصه** در ملک خراسان و دار الاسلام هراة جهان پهلوانی بود
شیخ بایزید نام و ابا عن جد میان تمام سپهسالاران ترک و تاجیک در آذربایجان و خراسان در قبضه و فن تیراندازی
پیشوا و امام بود و جمیع ملوک و سلاطین و امرا و سپهداران خطای و ترکان که نزد جمله طوایف عالم مسلم و در فن تیراندازی
فایق و غالب اند و حیثه از بدو طفولیت و جوانی در تتبع و تعلم آداب رمی در صدد اقدام در ملاحم و محارب اند استاد
مذکور را بپهلوانی و کمانداری مسلم میداشتند و دقایق فنون تیراندازی را در علم و عمل برو منحصر می پنداشتند **بیت**
زعالم کسی سر برارد بلند که از کار عالم بود دردمند و بآوازه لطف و احسان سلطان بر جمیع هنروران
جهان و جهت مشاهده دیدار این پادشاه غازی و ملاحظه دانشوری او در فن تیر و کمان از ملک خراسان بدرگاه
جهانپناه مستسعد شد و بوسیله اخلاص و ثنا و برهنمونی سوابق دعا بر مثال قبضه کمان کیان دران زمان بدست بوس
سلطان مستسعد گشت و سلطان مهربان غریب نواز پهلوان مذکور را باصناف اعزاز شرف امتیاز داده و بعد
از ملاحظه مشارکت و مساهمت اسمی و رسمی او سهام نظر صایب سلطانی در شان پهلوان مشار الیه بر نشانه افتاد
هر چند سلطان میان خسروان زمانه در نبالی و کمانداری بر مثال سهم صایب خود متوحد و یگانه بود و هیچ افریده را
از ارباب سلاح سخت کمانی و باریک اندازی دعوای سهیمی و هم دستی نمی نمود اما چون اعتقاد صادق خداوندگار
در صنعت وفا درین معنی مقرر بود که مراتب کمال در هر دانشی بی حصر و نهایت است و مهارت هر علم و ادب را
اسالیب و طرق بی حد و غایت است **بیت** چنین گفت دانا که دانش بسی است ولیکن پراکنده با هر کسی است
لاجرم سلطان را داعیه شد که سلسله آن فن کمانداری خود را با آن پهلوان یگانه هم متصل سازد و بر اضافت
ازخود ... بر دقایق کارخانه پهلوان آن آمازد بنابرین مجلسی در حضور سلطان محفوف بسرخیلان این فن کمانداری و نشانه
منتظم ساختند
معین بالا رفتند قدم راه هدف فراخ نهادند و هر کس تیری که از ین فن در جعبه داشت و خود را درین صنعت صاحب سهم
وافی می پنداشت چند تیری بر سمت جانب هدف انداختند سلطان در ان مجمع با پهلوان اولا مطارحه و گفت و شنید
این فن در میان آمد و از نکات باریک این شیوه نیز هر گونه دقایق مذکور زبان محاسن گشت چون کار علم بعمل رسید

و هر کس کمان دعوی را بقدر قوت و توان خود کشید و در یک دو دفعه از کشاد سهم صایب سلطان مقدار تفوق و استعلا
او بر جمیع شهسواران معلوم شد و در علم اندازی و سخت کمانی هیچ احدی را همپایی سلطان از دست برنیامده
تفاوت مراتب مبارزان و هنروران مفهوم گشت پهلوان شیخ بایزید چون علم و عمل سلطان را در توافق و تفوق
بر وفق قدرت بازوی دولت و بخت جوان او در مرتبه کمال و نهایه قوت و توان دید فی الحال با وجود پهلوانی
خود در نظر آن خسرو مجاهدان بر وضع کمان مبارزان بتسلیم و اذعان گوش کشیده و از روی اخلاص بر مثال
قبضه قبضه داران دران مجلس پشت دست بر زمین نهاد و بجای سوفار تیر بلب ادب اصابع بر صنایع کمان اندازی
بوسه داد که **نظم** چه دولت که در بند کار تو هست چه معشوقی در کنار تو هست تبیری در شکار افکنی
چو در صید شیران شکار افکنی اگر شیر گور افکند وقت زور تو شیر افکنی بلکه بهرام گور همه چیز داری که آن در خور است
خدای یکی چیز و آن هم سر است اما چند پهلوان مذکور از روی انصاف باستادی و کمال سلطان اعتراف نمود اما سلطان نکته
دان چون صدق حدیث فصیح البیان من تواضع لله رفعه الله را در حالت انخفاض و خضوع و در خمی پشت تواضع
کمان پست دست و ساعد مساعد مردان مشاهده فرموده و رفعت و جاه و سر بلندی یافتن قبضه داران بر سر کف نشان
ملاحظه نموده بود میل تجدید قبضه [illegible] از دست پهلوان مذکور فرموده و سروری تفوق و استعلا خود را
بر سلاطین عرب و عجم مسلم جمهور نموده و پهلوان را از سهام عنایت و انعام بسهم معلی فایز گردانید و از جمیع مطالب و دواعی
او را بمشتهای مامول رسانید **بیت** یک التفات تو باشد فزون ز انجه فلک هزار سال ببخشد عطای کبری را
حکایت دیگر در زمانی که میان سلطان مجاهدان و عزیز مصر سلطان قایتبای غبار انگیزی حوادث گرد
مخالفت فیما بین انگیخته شده بود و نکرات و مرات در میان مکاوحات و محاربات امرا و عساکر جانبین دمار از سایل
معرکه ارواح بر انگیخته اما چون ملوک مصر و شام همیشه در آداب تعلیم و تعلم اعمال سلاح خصوصا تیر اندازی
و علم سبق و رمح و نیزه بازی بغایت اهتمام بر دوام دارند و خود را در ان ممارست بر اهل عرب و عجم فایق می پندارند
و سلطان مصر را همیشه اخبار و آثار سلطان مجاهدان خصوصا در باب سخت کمانی بگوش هوش رسیده بود و همیشه

در تحقیق کیفیت و کمیت این معنی مبالغه مینمود، اتفاقا در حین ارسال ایلچیان و رسل و فتح ابواب مکاتبات و رسل یکی
از خواص خدام سلطانی برسالت مصر نامزد شده بود و یک قبضه کمان ار کارخانه بازوی سلطان که از کثرت استعمال
بنیاد سستی نهاده بود، جهت تیمن و تبرک آن کمان را از خدام همایون ستاده بعد از وصول بصحبت سلطان مصر در اثنای
محاورات با سلطان مصر سررشته کلام بسخن تیراندازی و کمانداری و بکیفیت تیر و کمان خداوندگاری کشیده و نمونه
از آن اوصاف که رسول بسمع سلطان مصر رسانیده آن توصیف را حمل بر اغراق و اطرا آمیز نموده و رسول هوشمند
جهت تحقق علو قدر سلطان و مغلوبیت خصمان و حاسدان ثبوت الفا نموده که یک قبضه کمان کهنه که بعد دست پرورد کی
سلطان صیده همراه است و آن کمان اگرچه اکنون از کهنگی و گرمای ملک عرب نرم شده فاما دود بان گوشهای
آن بر صدق مدعی گواه است اگر در کمیت و کیفیت آن سهم بخلاف خداوندگار بخواه احضار کمان و اشتباهی می آید بعد از
حضور آن کمان چون قوس النهار خورشید منیر محقق حقیقت آن کماهی مینماید دلا جان باختن دعوی مکن تنها که یار آید
شود معلوم کار هر کسی چون وقت کار آید، چون باشند عا سلطان مصر کمان خسرو مجاهد از الحضور آورده اند
و هر کس از سلطان و ارکان بمعیار و میزان نظر و ترازوی بازوی خود و زان قوت آن کمان را تحقیق کرده اند
دانسته اند که قوت آن کمان دعوی زیاده از بازوی قدرت همگنان است و بر جمیع پهلوانان اهل مصر [illegible]
بکشیدن آن کمان دعوی زیاده عرض نموده همگی بخواه و ناخواه معترف شده اند که کمانداری سلطان مجاهد فایق
بر همه مبارزان جهان است و بعد از عجز تمامی اهل مصر از اقدام بکشیدن آن کمان سلطانی از روی انصاف آن کمان را
بهم عنانی قسی فلک اعلی از پیش طاق بارگاه معلی منصوب ساخته اند و علم رجحان و بی نظیری آن سخت کمان را بر گردون
بر افراخته اند چو با دولت او هنر یار و رست، هنرمند با دولتی درخورست، سر هر کجا یافت قدر تمام
بدولت گرای بر آورد نام الحاصل این سلطان غازی جهت اتباع سنت نبوی و امتثال تخلف از امر و نهی
مصطفوی که درین حدیث صحیح معنوی و معلوی است که من علم الرمی و ترکه فلیس منی هر روزه در جمیع اوقات
سفر و حضر یک وقت معین را صرف رمی سهام و تعلیم مقبولان خدام میفرماید تا آن بالکه مساعت شجاعت که کمال

اعمال

اعمال مرتبه کرامت و خرق عادت رسیده همیشه مرعی باشد و هر کس از بندگان درگاه و مجاهدان سپاه بتعلم و تعلیم آن
مواظبت کرده ساعی گردند ولیس مشغول الیدین عن العلی اذا اشغل الکف الیمین حساما بحیر بغی للمکارم جمعها
وشیمة نفس بالمعالی اهتماما وازغرایب باریک اندازیهای سلطان که در جمیع اوقات و احیان در ایام جلیه و شکار
افکنی جانوران اتفاق افتاده واوصاف پاکی شصت و قبضه همایون در سواری و پیادگی که وقت رمی سباع و بهایم
هوای کشاد میداده افزون از اندازه تعداد است و حق توصیف و تعریف آن کارنامها از ضابطه اعداد حساب
زیاده است چنانچه یکی از تیرگران خاصه سلطانی نقل نموده که از پیکان سهام صایب سلطان که در صیدگاه از ابدان
جانوران بشکاری در بوادی و صحاری گذار کرده و خدام و بندگان ملازم رکاب آن پیکانها را به تیمن و تبرک باز آورده
و دیگر باره مجدد در تیرهای تازه نشانده باشند از عدد و شماره گذشته و چندین ترکشهای شاپانه از آن سهام پرداخته
گشته و چندین ترکشهای اندوخته نهیم کمان از آن فیل بنال فیل ساخته شده از مژه و ابروش تیر و کمان ساخته
جان و دل عاشقان سرد و آن ساخته، بر سر پیشه هر که خورد تیر او، رخنه پیکان آن از وزن جان ساخته
حکایت دوم در ذکر کارنامه از کارفرمایی بازوی شجاعت بنیاد گرز گران [illegible] و نمود ای از کیفیت
و کمیت گرز ثقیل بی عدیل سلطان چون سلطان مؤید من عندالله و پادشاه مجاهدان فی سبیل الله را با وجود قوت بخت
و جوانی روزافزون و سلامت قوی و اعضا که است بقوت روحانی مقرون و یکی از آثار این اقتران استطاعت
جسمانی با تقویتهای عنایات رحمانی آنکه همیشه گرز و شش پر آهنین که دست و پنجه پولادی سلطان در وقت مصادمات
کارفرموده و همواره بممارست اعمال آن معتاد بوده موازی آهن است و الحاز طریق حمل جر الاثقال در ایام
مبارزات و ممارسات با جوانان توانا و غلامان قوی هیکل برنا بدست و بازوی شیرانه و پنجه زورین آفتاب
و شانه بعمل در آورده از ضرب ثقیل موازی من است چنانچه یکی از خواص کارگزاران انگشت نمای سلطان
نقل نمود که چوبی ثقیلی که جامه تکیه گاه جوانان از حمل آن میفرسودند با انگشتان خنصر و بنصر دو دست بر داشته و سر دوبت
فضای وسیع راکشیده و سر بعد باز بر جای خود گذاشته و از امارات عظیم گرز گران سلطان آنکه چون در حالت

کارفرمای گرز شش پر که جهت سلطان در جنگ گیرو داکبر ساخته برده اند بیشتر اوقات در اضلاع آن خلل
وانکسار باظهار میرسید سلطان از روی حدس صایب و نظر صنع پناه و تفکر ثاقب مهندسانه باستاد صنعت
آن گرز خورشید لمعان امر فرموده که چون دور دایره گرز جهت عظم حجم اوسع افتاده بمقتضای دلیل هندسی بلکه بمشاهده
حسی معلوم است که فاصله میان اضلاع شش پر بسیار در فراخی فرط تفاوت خواهد نمود و چون بضرب دست
توانا مصادم جسمی شود اجزای جسم مصادم بیشتر در میان اضلاع در آید و فرجهای ما بین را اتساع آید و بضرورت
پرهای گرز را از هم بگشاید اکنون باید که چون دایره گرز گران گشاده و جسم آن اثقل افتاده است یک ضلع دیگر بر
شش پر معهود گرز بیفزایند تا آن گرز را بدست خیبرگشای همیشه کار فرماید و حالیا گرز سلطانی بران وضع مصنوع است
و بحسب مبادات هم بران وجه مطبوع — بحمدالله کاری گرز تو بر سر آمده است اگر چه سخت گرانست و خلف و ناهموار
ز زر گرز تو دانی که چون جهد دشمن بجمره زر دو بیتی بخشش چون دینار در روز خیبر و مجاهدان برسم معتاد پادشاهان
جهت ترویح خاطر مجاهدان و ترویج سرائر و ضمایر مبارزان قصه صولت شیر ژیان و قوت و توانایی جاموش در میان
مجلس این مذکور میشد و بر آن ترتیب فرمان عالی باحضار شیر و جاموش صدور یافت فی الفور شیری غران مسلسل
از شیرخانه سلطان بمیدان آوردند و جاموش هم پر قوت و توان را بمعارضه و مصارعه شیر مقرر کردند و در یک طرف فضای
آن مجمع نشیمن جلوس سلطان ساختند و این هر دو جانور قوی هیکل پر تهور را در نظر سلطان بجنگ انداخته بود
پیش دست سلطان یک قبضه شمشیر و گرزی گران و چند عدد تیر و یک قبضه کمان نهاده بود و بعضی از خواص غلامان و خدام
در دایره فضا ایستاده و کثرت تماشاگران و نظارگیان بر سر طرف جهان متراکم شده بود که شد باد صبا را در آن
انبوهی از هیچ طرف مجال گذار نمیبود فاما از محلی که مسند سلطان بران منبسط شده بود و ذات همایون بران کرسی
احتشام نشسته و انبوهی مردم جهت احترام آن عالی مقام از هم گشاده و گسسته در حالتی که جاموس و شیر بر یکدیگر
حمله آوردند و هر کدام بقوت آلات جسمانی قلاده اطاعت از سلیمانان کشیدند و از روی صولت بیکدیگر رسیدند
حمله کردند آن هر دو تنومند ان گرز از شاخ و تیغ در دندان گرد بر گرد آن دو دهان عظیم کینه ور ما جنگ است از هیم

و معلوم است

و معلوم است که در هیکل آدمی قوت و توانایی مقاومت و امساک با وجود این دو جانور مهیب تا غایت سر آینه
جانوران از دست محافظان بی اختیار زنجیرها را گسسته در هم او بخشند و بر مثال آب و آتش در هم آمیخته اولا
جاموش شاخهای آهنین کردار شیر را بیک ضرب کاری نواخت بضرورت شیر غیور و هژبر منصور را در خشم
انداخت و بیک جستن شیر خشمناک بر مثال غضنفر مهر تابناک که بچنگالهای شعاع بر پشت کوه بر آید بر کفل جاموش
بر جست و اژدها سان با دهان گشاده چنگهای پولادی را در شکم جاموش فشرده بر سر او نشست اما از کثرت تحرک
و اضطراب جاموش یکبار شیر از بالای سرین او دور افتاده و جاموش روی بفرار نهاده شیر او را از پی نهاده و بهر طرف
معرکه نظارگیان و تماشاگران که توجه نمود موانع فرار از صفوف خلق و دیوار آن استوار تر و سلسله غلامان زرین کمر
بسیار مهیا و ایستاده بود اما محلی که سلطان تنهای بر مسند خود نشسته بود و هجوم مردم را از دحام کمتر بود جاموش میل
کرد که خود را از آن فرجه بر روح خلاص بسازد و میخواست که از مهلکه شیر خونخوار خود را ببرد و جا باشد بیرون انداز د م
جاموش روی بآن محل نهاده بضرب پیشانی میخواست که راه خلاص خود بگشاید و بی مبالاة از ممانعت سلطان
بآن جانب آید اما سلطان شیردل پر قوت و توان ملاحظه فرمود که اگر از سر راه این دو جانور احتراز و انحراف نماید
و از مسند سلطنت خود جهت هراس ضرر جانوران انحراف فرماید یقین که از جان دو حیوان حسن مسند بر چنین مجلس
سلطنت را پامال میسازند و غریو میان آن مجمع می اندازند هر چند جاموش هولناک از پیش شیر خشمناک نزدیک بود
که بر مثال گاو گردون از حصار افلاک بیرون جهد و باقتضای حیوانی پای ثبات بر موقف اعلی سلطنت نهاده
از ورطه جان سالم برجه سلطان از سر سکینه و اطمینان دست مقدرت را بگرز گران که بر یمین و یسارش
نهاده بود در آورده و پیش دستی و چالاکی نموده جاموش هنوز یک قدم مسند نزد نهاده بود که چنان گرز را بر پیشانی
پیشانی جاموش بیک ضرب فرود آورد که کله کوه صلابت جاموش دو شاخ شده و آن گرز گاو سر آهنین بر مثال کلوخ غ
جاموش در میان دو شاخ غوطه خورده و بآن یک ضرب مردانه از آن زخم جان بیرون نبرد و آن صدمه سلطانی اگر چه قوت
جسمانی بود اما معنوی بتایید رحمانی جاموش در عین سرعت عدو و از پیش عدو فی الفور بآن ضرب کاری باز غلطید

و شیر زبان را درین حمله و لطمه شیرانه سلطان بر مثال شیر علم بر جای خود حیران گردانید و غریو از حاضران و نظارگیان
بدان حال غریو و صدای الله اکبر بسقف آسمان رسانید بیت ز هیبت تو دل شیر آسمان همه وقت
چنانکه شیر علم روز باد در خفقان والسنه و افواه حضار دران کارزار یکبار باستحسان و آفرین سلطان
ناطق گشت و باتفاق کلمه کاردانان این واقعه بر قصه بهرام گور که تاج خسروی از میان دو شیر غران ربوده غالب
و فایق آمد بلکه این قضیه بچندین وجه از ماجرای بهرامی اشرف نموده و جهت الزام و حسن ذکر الحق این صورت
احق و الیق بود چه اگر درین کارنامه سلطانی زیادتی ملکه شجاعت و افزونی قوت جسمانی و استطاعت معلوم است
و هم استکمال رتبت علو همت و سمو حشمت و هم استیلای صفت شهامت و حمیت حکومت مفهوم است از آنکه بهرام
هنوز در مقام طلب جاه و سروری و در سر هوس خیال کلاه خسروی و بضرورت بایستی تاج را از میان دو شیر در ربود
و این سلطان کوه تمکین را در مجمع عام و خاص و محفل انجمان خاص اندیشه اختلال بحرمت پادشاهی و فلک مسند
ملکی و جاهی بود و دران حال که تاج بهرامی میان دو شیر افتاده و در حین معانده هر یک از شیران متعارض که
روی خصومت بدفع هم جنس خود نهاده البته از میان دو خصم متعارض بضاعت متنازع فیه را ربودن آسانست
چه اگر شیر فلک از مرد مسلح که شمشیر برهنه بر دست هراسان است فاما درین واقعه سلطان را هیچ باعثی غیر غیرت
و حمیت جبلی برین اقدام الزام نمینمود و سلطان چون کوه تمکن و وقار بی تزلزل و اضطراب از چنین مغاومتی
و مصادمتی با چنان جانوران پر تهور و توان التزام فرموده و اغرب غرایب در قضیه او لا قوت حدس سلطان و سرعت
اشتعال که غرض آن گرز آهنین دوال و ثانیا قوت دست و بازوی خورشید مثالست دران حال تنگ مجال با کمال
چنان سلاحی کوه منوال و ثالثا آن تمکن و وقار که ناموس و عار فرار از پیش جانوری فراز و رزیده و تحاشی
و احتراز را از توجه خصم روی بروی برد الکی کرستگان حضرت حیدر کرار لایق و سزاوار ندیده و جهت سهولت انضباط
و میل طباع و مزید رغبت باصغا و سماع این صورت در سلک نظم بلیغ النظام شیخ البلغا شیخ نظامی در قصه بهرامی
ترجمه داده شده مولفه فی شدة بطش السلطان و اقدامه صفت گرز و ضربت سلطان وصف دست و دلش در میدان

بامدادی

بامدادی که تخته خورشید / جام زرین گرفت چون جمشید
در بساط طرب دلبر آمد / مست آن جام شیر گیر آمد
شد شه شیر وش ز خانه برون / گاو گردون ز شیر گشت زبون
انجمن ساخت ساحت درگاه / مجمعی هم ز یلان سپاه
در فضا رفیعان کرباس / مجلسی ماند و طایف ناس
یک صف از بندگان خاصه شاه / صف دیگر هم از سران سپاه
بحث شمار شجاعت و مردی / با ندیمان سخن از آن کردی
نکته‌ای گفت شاه شیر شکار / به هر مردان مرد دعوی دار
گر دلیرانست شیر شاه سباغ / زان مثل شد بشیر مرد شجاع
عاقلی کرد پیش شه تقریر / زور بازوست پیش مرد دلیر
هم مثل در قوت جاموش / کو ز قوت بشیر کرده خروش
شه بگفت جواب داد بمرد / شیر و جاموش را به پیش آرد
شیر و جاموش را بهم افکند / تا کدام این کند بخصم گزند
شه نشسته فراز مسند خویش / شیر این سوی و آن طرف گاومیش
فی المثل فیل و ببر کشته غنیم / فیل مست و هژبر خصم نصیب
شیر را ناخنان سنان گرداز / کرده جاموش کج سر طیار
شیر غران و نعره زن جاموش / مرغ و ماهی ز سهمشان خاموش
شاخ جاموش چون دو دندان سندان / فیل شکل و دو شاخ او دندان
رفت جاموش فیل وش گستاخ / شیر را از دو کرگون بدو شاخ
شیر غرید و جست بر کفلش / او اسد بود و در دهن حملش
شیر بغرید و جنگ در جاموش / وآن چو گاوی که زرد در آتش
جست جاموش و شیر را انداخت / جست راه گریز رای نیافت
خواست جاموش کز عدو برهد / صف شکن گشته از میان بجهد
لیک بر هر طرف ز خیل سپاه / بود محکم همه منافذ و راه
بود خالی حوالی سلطان / از گروه سپهر و پیر و جوان
میل جاموش شد بجانب شاه / گشت بد بضرب شاخ او راه
کرده جاموش زور حیوانی / که کند ره بضرب پیشانی
شاه شیها فراز مسند خویش / گرز و شمشیر خود نهاده به پیش
گرز دی شاه از ره پس خم / یک سر مو نگشتی از وی کم
لیک بهشتم ز غیرت پای / که نخیزد ز تخت خود از جای
داشت ناموس سلطنت محکم / کوه تمکین نشد ز بادی خم
بود تمکین چو شاه را لایق / شد بتخت قوی و حق واثق
از برش گرز آهنین برداشت / راه جاموش ایکوا بنباشت
بود جاموش را چو سر ازلی / کرد شیر دگر ز هشتن سی
زانکه شیری که شیر گیر بود / وقت خصم افکنی دلیر بود
پنجه مهر زد بگرز گران / کله تو رکشت از وی سرطان
گرز شه گشت در سرش پنهان / همچو آهن درون کوره و کان
خورد گرز و خاک و خون غلطید / خورد گشت آن دم و نفس نکشید

کبر دو بیت بشیر نیزه دلبر

بر میان دو شاخ جاموشی — گور شد گشت مهر خاموشی — چون به سیه ارکان بگو خورد — گله و منزل او زهم بدرد

خورد جاموش آن طپانچه شیر — جست بر پشت او چه جست دلیر — دید جاموش افتاده چو شیر — شیر مردان شکار شیر کنند

کس ز صید چنین سپر کنند — صید را شیر افکند به جا — میخورد صید شیر گرگ و شغال — آن دلیران و آن سپهداران

کنند در کار خود چنین آن — در شگفت و عجب تمام سپاه — وان زمین کنند بوسه جای شاه — هم دلیری و قوت و بازو

گشته ظاهر ز کار شه هر دو — ای نظامی که کار بهرامی — کرده در کتاب خود نامی — آمده زین سپهر اتیز بتن

نام بهرام و تاج و شیر غرن — شاه بهرام گره گور افکند — شاه ما کوه را بگرز بکند — تشنه ز بهرام چون سبق برده است

این سخن زنده و آن خبر مرده است — ای نظامی بیا و بده انصاف — کیست اولی بمدحت و اوصاف — خیز از خاک و باز زنده بکن

دم چون مسیح جان سخن — یا مدد کن بروح خود ما را — تا شوم در ثنا سخن آرا — قصه شاه را کنم تحریر

عذر تقصیر و صف تا چند بر — شاه سلطان عارفان نجفی — باز بدی بصورت و معنی — این دلیری و قوت پیکار

خرق عادت نموده صد بار — وین شجاعت ز فضل ربانی است — قوت انجبین نه جسمانی است — قوت جسم تو چو قوت بخت

بسلطت دلگن و بطش سخت — باد چون مهر و سپهر گردونت — بسلطت علم و حسم تو افزون — تا بود نام تاج با بهرام

شاه را باد دست گردون رام

فرع اول از فروع خلق شجاعت سلطانی که ملکه حلم و ثبات در مهمات است و سکون غضب و وقار در معاملات جهانداری است وحقیقت این ملکات که از نفسانی و اخلاق عظیمه انسانی عبارت از ملکه اطمینان و سکینه در جمیع مطالب دینی و دنیاوی که نفس را که از آلام و شداید بزودی مضطرب نشود در دفع منازعه و منافرات سبقت بر اقتضای حکمت ننماید و الحق آثار این ملکات در این سلطان کریم الصفات اشهر از لمعان آفتاب جهانتاب است واو فرا و فار و سکون راسیات جبال رفیع القباب چرا که ثبات و سکینه نفس قدسی زینتش بحدی است که در طور تمکن چون سپهر ستنین مرکز نصاریف عاصفات حوادث و محن روزگار از مقتضای بی ثباتی و تبدلات لیل و نهار تنگ برگ طی از اوراق براق کواکب ثوابت او از جای بجنباند و سیح کاهی بیجان عواصف قوای غضبی و شهوی دامان کوه پر سکینه و وقار نفس مطمئنه اش را مضطرب نکرد اندیت

آسمانست او و لیکن آسمان بر قرار — گلستان است او و لیکن گلستان بی خزان

ونشانه سکون غضب و وقار این دایما آنکه هر گاه سکندر کامرانی نفس و هوا با وجود قدرت و احتشام سلیمانی مور ضعیفی را بنا حق در عرصه ملک خود برنجانیده و بی ایجاب قوانین شرایع و احکام شده و بی باعث حمایت حمای اسلام شود الآزرده گی هیچ احدی نرسانیده و بحسب خاصیت این صفت وقار همواره شایسته گرد کارش سر بر خلافتش متوی و ممهد بر پایه استقرار و استقرارست و از وفور تمکن ذات و فور مسند عدل و داوری ایام شاهی و جهانداری وسروری و سال‌ها بر قرار و مقارن طول اعمارست بلکه همواره از آفات زمان مصون بر مصدوقه مضمون همایون الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون واز میمنه خلق حلم و وقار سلطان یکی آنکه درین ایام که تحرکات عواصف رفتنهای افواج و تموج بحار پر آشوب حوادث از اوضاع زمین و آسمان دولت برقرارش جهت استقرار ملک و دین لنگر رواسی شامخات و جبال راسخات مظهر تمکین و الجبال اوتادا شده و کوهسار حلم و سکینه دایم الاستقرارش مقر و مامن کافه اهل ایمان مجموع و فواد اکثر لیکن از این کهسار پر سکینه و وقار چندین هزار سرچشمه افضال و انعام بر ریاض امانی و آمال سیالست و ابر عطا و سخای سحاب لبش که بر مامات و مفارق عالمیان ممدود الظلال که به لا یزال مدرار اشفاق و انفاق را مشرع و منهال است بلکه در حلم و سلم سلطان مظهر بحر زخارست که عاصفات ریاح فساد و موج انگیزی معتاد او را از جای خود بیرون نجنبانده و سر قر باد مخالف برو گذر دو صفوت مشربش او را مکدر نساز دو از شوائب غبار و خاشاک

مصراع: تعفو فیفعل حلمه بعدوه — ما تفعل الاسیاف بالاجسام

فرع ثانی از فروع خلق شجاعت سلطانی که علو همت و شهامت و نجدت است فیما بین مظاهر جهانبانی و این ملکه کریمه نزد دانشوران حکیم عبارت از تمکن نفس است در طریق توفیق و تحقیق مطالب علیه ربانیه بی مبالاتی بعروض حوادث زمانیه و کمال توجه نفس است بادراک حصلات مقاصد حقیقیه بی خوف و ارتداع از ترتب مدح و ذم و طروق راحت و الم و بر دیده مستبصران روزگار و دو نظر متدبران اولی الابصار که بمشاهده آثار و استماع اخبار این خداوندگار سلاطین اسلام مدار متمتع و منتفع گشته اند مخفی نیست که تفوق و رجحان سلطان در جمله این اخلاق در نسبت علو شان سلطنت و معدلت او بسایر ملوک و سلاطین آفاقست و بر تو خورشید تابان علو الهمة من الایمان از سپهر ضمیر مهر تنویرش لایزال درخشان است و فروغ واضح الآثار بر حسب ان الله یحب معالی الهمم از اعمال و احوال ذات افاضت سماتش نمایان است

بیت: له همم لا منتهی لکبارها — و همته الصغری اجل من الدهر

و بنابرین همواره در حین توجه بادراک مراضی ربانی و در اوان عزیمت تحصیل و تکمیل مقاصد روحانی پیش دیده خرد ملکوتی و بینشش

و در نظر عقل قدسی منقبتش صورت نشر ذکر محامد و معالی و عد مناقب و مساوی مساوی الاقدام است و ثنا و مدحت و لوازم
و مذمت در یک رتبت و مقام بلکه هر که جمعیت اسباب رغبات دنیوی را درین دار فانی باعث اصل حسرت و شادمانی می انگارد
و بهیچ وجه فرصت رواج نفسانی را جز توجه باطنی بعوالم روحانی نمیدارد انجا که مقصد همت بلند رغبت اوست با آنچه مطمح انظار سایر ارباب
رفعت و تمکین است نسبت و قدر تفوق و استعلا فلک اعلی با دنائت و استکانت کره زمین دارد و در مقامی که جلوه‌گاه شهسوار نجدت
و شهامت ذات سپهر تزیین است محلی بضایع ثمین دنیا آفریننده آیین را طفیل راه حق و فدای مطلب دین می انگارد. بیت

جهان همت او عالی است در عظمت / که در غبار سپهرست بنیره و منحنی
فروغ همتش آن شمع گیتی افروز است / که هست طلعت سپهر و روز در لگنش

و چون منشا سخا نفس کریم و ذات خلق شجاعت و ملکه علو همت است چه اگر صاحب شجاعت مقدم مخاطرات نفس است بی اندیشه و هراس از تطرق
مخافات و اشغال و صاحب همت عالی و سخا نفس هم ملتزم تحصیل مطالب علیات بی پاس رغبت منفعت و زوال مال و منال لهذا مرتبه
کف در ایثار مخاطرات تن و جان باشد و فدا و نثار بضایع نا پایدار مال هم بر و سهل و آسان خواهد بود از آنکه در طبایع بشری حب
ابقا نفس و وجود و ابقا و محافظت زندگانی و هیچ چیز است از محافظت کرایم اموال و مراعات آن اضاعت از عروض زوال اشد و اکثر محلی
این نشئات و اصول این ملکات در ذات این سلطان بمرتبه است که آثار کرم آن علی الدوام بر صحایف روزگار نمایان میشود و جرگه
نجوم استیفا بآن نثار زبان میگردد و از تمایل مستوجب و از اطوار عجب که از لوازم علو همت و وفور رفعت و شهامت آنحضرت در اوقات
ترتیب این کتاب بظهور رسیده این روایت است حکایت الکمال از بلندی همت و از کمال ملکه شهامت در زمانی که فرمان
عالی بتألیف این کتاب نفاذ پیوسته بود و این فقیر کثیر التقصیر بعضی مقاصد تاریخی را چنانچه معهود سخن پردازانست در رشته
عبارت با اتمام معانی هم بسته بود از جای این تاکید مقرون شد که اگر چه یک فایده کتب تواریخ و اخبار بمقتضای وحی مبین و ذکرهم
بایام الله ذکر جمیل است و تذکر نعمتهای رب جلیل فاما می باید که البته این کتاب که حامل مآثر و محامد این خاندان خلافت
از اسلوب اغراق و مبالغات مادحان شاعر پیشه و سخن سرایان کمال اندیشه و از ارتکاب اباطیل این خبرهای ارجاف خالی مبرا و از
تلفیق اکاذیب و لاف و گزاف مصفی و مبرا باشد و مسلک نقل واقعات را بر نهج اخبار حق و یقین و بر روش شیوه نقول احادیث و خلفا راشدین
مقرر داشته شود زیرا که ظهور دولت این خاندان از منبع ضمیر صدق و راستی بوده و در ریشه و آیین خدمت دین مبین مستقل سنن سید المرسلین الخ
و طبیعتا انکه چراغ بی فروغ کذب در انجمن این خاندان نمایش نشاید و طبع مادح و ممدوح این مجموعه مدیح صحیح بملابس تکلیف حق را ماه

مرع

صریح کشش و کوشش نفرمایند اگر چه این فقیر نیز از خوان این خاندان از ارتکاب امثال آن طرح بیان بری الساحه بوده و از اقدام بتحسین الفاظ
رسمیانه موضع مطاعن و وقاحت لاجرم آن اشارت سلطانی در سلک جواب باین مسلک صدق و صواب در آورده شد که نفس فاضل العمل
و جز دخل الصناعه الحق از تحقیق و تحقیق اخبار صادقه این خاندان و آثار فایقه این دودمان چندان ثمر مندی ندارد و خود این علی
مقصد و مسائل می پندارد که اوقات شبانروزی بمقدار آن تقصیر نمیرسد فکیف که میل خاطر بتالیف اکاذیب و اباطیل کند بیت

وقد قصر المدح من دونه / وان قیل جاوز حد الکذب
ویقصر عنه ردا الثناء / ولو رند به سواه السحب

رکن دوم از قسم اخلاق سلطانی که غیر متعدی الا آثار است و آن ملکه حکمت و لوازم آن بصفت علم درست و این ملکه ایست از ملکات کامله سبحانی
و موهبتی است از عظایم مواهب ربانی که حق جل و علا انبیا و اولیا را بآن نعمتهای بی منتها مستثنی نماده و آن عطیت را او خواص عباد
خود بر وفق ومن یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا حجت و مزید امتیاز در درجه اعتزاز داده و خواص افراد انسانی را خواه از قسم فقرا و محتاج
باشد و خواه از صنف سلاطین عظام با عبید و ممالیک در کتاب کریم بذکر حکیم یاد آورده و بعضی اشعار را الجاعب قسم علم و حکم
خانه در باب حضرت داود علیه الصلوة والتسلیم که هم نبی برد و هم حکیم و هم سلطان عالی جناب وشددنا ملکه واتیناه الحکمه وفصل الخطاب
و این صفت و ملکه حکمت در بنی نوع بشر مقدم و معتبر است به تحلیه و تهذیب نفس انسانی بمعارف حقیقی با قوت نظری و تحلی بمکارم اعمال است بقدر
قوت بشری که بانسان کامل نزد محققان معتبر بحکیم است و نسبت بمبادی علیه مناسبت این ملکه کرم است

هر که حکمت نداشت گمراه است / دست او زان سرای کوتاه است
حکمت شد دلیل نعمت و ناز / فلک آنرا که علم شد دمساز

والحمد لله تعالی که سلطان سلاطین
زمان از این صفت آلای فضیلت و رجحانی است بر جماهیر سلاطین دین و از روی حکمت نظری و عملی این پادشاه دانش آیین معدودست
از کمل اهل حق و یقین اما حکمت عملی سلطان که اتصاف بمکارم اخلاق است در ذکر بعضی ملکات علیه او پیش از این یاد آورده شده و
اسباب تفضیل سلطان از تفصیل کمالات قبلی از این ذکر کرده آمد اما لوازم و فروع صفت حکمت از فطنت اصل فطرت و صفای ضمیر و کمال
خلقت و جبلت که در ذات قدسی صفات مفطورست بنوعی مستقر و متمکن شده که همواره دیده بصیرتش و نظر همتش مشهود فیوض عالم قدس
و زجاجه نورانی دلش مشکاة مصابیح حکم و معارف انسانیست تا بحدی که در تصور تصورات جمله و در تصدیق براهین و قضایا حقیقیه
گویا بر دوش عقل مستفاد جام جهان نمائیست و سینه بی کینه اش جهت ارتسام حقایق معلومات بمنزله عقل بالفعل آیینه سکندری است
معلق بر روی دریای بیت

نظر پاک نور در کنم عدم می بیند / انچه اسکندر و جم دیده در آیینه و جام

از علوم و معارف متعارف

و هم جامع ابواب حکم

نظامی و نصیب مستوفی محظوظ است و با اصول علم توحید فروع علم ادیان عابدان در صحیفهٔ ضمیر حقایق تصویرش مکشوف و محفوظ
حیث در استکشاف علوم و معارف الآنی مواظبت بر دعای اللهم ارنا الاشیاء کما هی دارد و همواره صحایف کتب علمی را در برابر نظر
دراک منابهٔ آینهٔ جمال نما شناسی می پندارد **لمؤلفه** صفحهٔ کون پیش او و آن مستجلی ازان مظاهر ذات و لهذا بعد از ادای
مواجب احکام عدل در دیوان ملک و مال و فاضل اوقات و ساعات فرایض عبادات و واجبات طاعات را لایزال با ستطلاع علوم
حقیقی صرف می فرماید و از کمال تبحر در علوم و فرع حکمتهای یونانی با دانشهای شرایع ملت مسلمانی میماید چنانچه در جامعیت علوم میان
دانشوران ممیزست و فضیلت **العلم علمان علم الابدان و علم الادیان** از سلاطین کشور علوم ممتاز است و بمقتضای اشارت فرقانی و بالهام
وحی آسمانی که **او لم یتفکروا فی خلق السموات والارض** در تفکر غرایب خلق سبحانی کری یکی علم تشریح اجزا و معرفت اوضاع اعضاء انسانست و یکی دیگر
معرفت دقایق هیات و اوضاع آسمانی است اما از آثار علم تشریح سلطان یک نشانه آنکه لسان روان خنجرش چون حکیمان داناکه
دل ایشان بحکمتهای یونانی منشرح گشته از درون عشا صدور اعدا باز کیفیت سریان رماح در عروق شریان خصما خبرهای دلپذیر
صحیح المنطق فصیح ادا می نماید **مصرع** شهنشاهی که در تشریح اعضای بداندیشان بشرح گوهر با کلک لسان تیغ شد گویا
و اما آیات و علامات مناسبت آن ذات قدسی صفات با حقایق عالم بالا و ملایمت آن مظهر علوم حقیقی با ملکوت سما آنکه همیشه جواهر
خواطر معانی در خزینهٔ سینهٔ پر سکینه اش مخزون است و اوقات خلوات آنحضرت بعد از ادای طاعات با فاده و استفادهٔ علوم دینی و معارف
یقینی مقرون و مشغول است و سمند فکر چالاکش و توسن حدس سریع الاشتعالش بی نصب سلم السما بر سقف گردون گردان خوبی اندازهٔ
مساحت و زمان دم بدم بر درجات سموات متصاعدست و برق کردار آنا فآنا بر فلک اثیر متوارد **بیت** زهی معارج علمت فزون
زهی مناقب طبعت برون ز صد بیان وازین اسباب و معدات از میامن افادتهای علمی سلطان یکی ترویج معالم علمیه و نزد رجال
طالبان معارف دینیه و علمیه است و توجه و اهتمام این سلطان دانش پرور و خسرو معارف گستر آنکه اکثر اوقات در حین توجه با فادت
بعضی از بندگان بصافی فطرت و غلامان خاص یاد کار فطنت را بعنایات شریفهٔ خود تعلیم علوم میفرماید و ابواب سعادت دینی و دنیوی را
مفتاح زبان حقایق بیان خود بر روی قابلیت و اقبال ایشان میگشاید و باین واسطه اکثر خواص عبید و مقربان حرم جلالت از قدیم
و جدید بفضایل علمی موسوم اند و مجالی از اصحاب درایت و فهوم جانانه **حکایت** در دار الخلافهٔ قسطنطنیه این بندهٔ داعی با سلطان
متبحر در علوم در حین تعلم و افاده و مصادفت با بعضی از فضلای دیار روم و در اثنای القای مراسم مخالصت و مصافات با بعضی از غلامان

روم وکلان

خاص

خاص این سلطان سکندر رسوم ناگاه بر حسب رابطهٔ اخلاقی مرغوب و دلخواه و بتالیف سلسلهٔ ربانی در راه الفت فی الله دست بوده
مصاحبت و مجاورتی در راه و پیگاه با خدمت مولانا اعظم حاوی صنوف علوم و حکم مولانا ضمیری که الیوم از زمرهٔ عبید و غلامان
قدیم سلطانست و در سلک اعالی ارباب افاده و تدریس است و بمکارم اخلاق و ملکات صاحب طبع ذکی و نفس نفیس روزی اتفاق
صحبت و موانستی افتاده و بحسب استفسار و استقصا اسالیب فضایل و فنون فواضل هر چند بر درخت **وهزی الیک بجذع النخلة تساقط**
علیک رطبا جنیا نخل برومند معرفتش را تحریک التماس سؤال و جواب افشانده شد تمامی ثمار فواید دقیقهٔ علمی و بدایع فواکه از ریاض حکمتهای
عملی متساقط و متناثر شد و این معنی که اکثر آن آداب و علوم از برکات و میامن تلمذ و استفادهٔ سلطان است از الفاظ فصیحه
مولانا مشار الیه مستفاد گشت مویی که از مشک و فرنفل مشنوی بویی است کز ان زلف چو سنبل شنوی
حاصل که این سلطان دانا دل دانش گستر چنانچه تعمیر بلاد بعدل و داد فرموده، تسخیر نفوس و تکمیل عقول بعلوم دینیه
و معارف یقینیه نیز نموده و چنانکه خلاصهٔ اوقات قدسی ساعاتش بتفکر در حقایق حقیقیه و تدبر در آیات الآهیه مصروف است اما از روی
تحفظ و انتباه و از سر تذکر در اسرار خلق الله **لا یزال او الی الحافظ** ما اتقاظ نظر حقایق منظورش بر مثال دیدهٔ بخشش بیدار از انست که دیدهٔ بینش
ملک معانی مینماید و در کشور دین و دنیا جهت حراست حوزهٔ معالی بحکمت نظری و عملی پاسبانی میفرماید و بعد از ان تدابیر صایبه در
امور نظام عالم و تکمیل آیین علوم و حکم در تدبیر مصالح بدنی بطرق حکمت منزلی و مدنی بقانون انبیاء هشتین و حکام حکمای یونانی
بنوعی است که دقایق حفظ الصحه و دفع ادوا را بر حسب طبیعت صحیح اقتضا و بریاضات نفسانی و دوام احتمار بر وفق قوانین طبیه
عمل دوا امری میدارد و برعایت شرایط و برفع موانع بر قانون مقرر **ولن تجد لسنة الله تبدیلا** فراج قدسی امتزاج خود را بر آرای
رای اطبا و معاونت استعلاج حکما در حمای حمایت و حفظ و وقایت حضرت حق جل و علا می گذارد **لمؤلفه** از بهر دفع حوادث از مزاج حکیم دانست
احوال و مطابق طبع سلیم شد وازغرایب واقعات حفظ الصحهٔ سلطان در طعام و ادام و از دوام مداومت نفس قدسی التیام ملک
زمام طبع خود کام نمودار حکایتی لطائف انجام ایراد میرود که کمال اتصاف سلطان بحکمت نظری و عملی از ان روایت محقق مشهود
حکایت روزی از بعضی حکمای دایم الخدمة و خواص خدام قایم الملازمهٔ سلطان بشنیدم و مواجهه چنان استماع رفته که جوهری
حکمت شعار در تمامی اوقات روزگار و در ساعت لیل و نهار بتقلیل مقدار طعام و تقلیل وزن ادام را در شبانه روزی یک وقت
تناول مطعومات آورده و از طعوم قلیل الکمیه کثیر الکیفیه بمقدار معتدل قوت خود مقرر کرده اند چنانچه در تمام اوقات طبیعت بلبلم خوانی

ولم خوانی و ناخن مبدارند و جنت شبه مبادی قدسیه و بدایع منزه از لواحق طبیعت انسیه زمام عنان لگام خود دبلگذارند
اتکاو پارسی ساز و تنعم می نمند روزگارش در جهان قدسی ورکند تحسب تقاضای مکان و زمان چون رطوبات فضلیه و دواعی تحلیل
در مزاج متوطنان دیار روم غالب است مقرر است که اکل و تناول فواکه رطب خصوصا ثمار همان دیار مستدعی انواع ضرر و اضرار است
و موجب اجتماع مواد عفونات و فضول بسیار سلطان حکمت شعار از اکثر فواکه و ثمار ممنوعی است که در عرض سالی شاید که از میوه
بقلی که مشهور میان عوام الناس بکلباس است و در دیار روم این میوه در غایت لطافت بی حد و قیاس است پنج عدد کیلاس که پنج درم
وزن باشد ارتکاب نمیفرمایند و از سایر فواکه آن دیار برین قیاس احتیاط مینمایند و از الوان مطعومات که در مطبخ معمور هر روزه
میکرده یک نوع طعام را تناول اختیار میفرمایند و تخلیط اطعمه گوناگون که بحسب طب منافی حسن انهضام است بلکه ممنوع بلسان
وحی نظام کلوا واشربوا ولا تسرفوا بر طبع کامکار از محظورات میدانند و تنعم بنعم متنوع را مباین اطوار سلوک انبیا و ائمه هدی
می پندارند بیت بی ریاضت نیافت کس مقصود تا نسوزد حطب چه بید چه عود خواب و خورد ملکی کریابی راز ثمر این نیاز یابی باز
ذکر شمه از [illegible] ملکات متعدی الآثار و شرح نمیه سخا و افضال خداوندگار سلاطین روزگار چون بمدد توفیق و دولت
کریم خلاق این سلطان کریم الاخلاق را جمیع ملکات فطری و کمالات وهبی مقارن و معاون فضایل تعلمی و فواضل کسبی شده
و چهار رکن اصول ارکان ملکات عظیمه که عدالت و شجاعت و عفت و حکمت است بترتیبی که پیشتر مذکور رسید با تمامی فروع و لواحق با جمل
وجوه متحقق و متلاحق گشته یقین که بعضی ملکات که به دیگر هم متفرع برین اصول اربعه است مثل جوانمردی و مروت با از انجه متفرع
بر دو رکن خلق عفت و شجاعت است مانند ملکه عطا و سخاوت قیاس بر سایر اخلاق کمالیه بر وجه اکمل خواهد بود و چون نشاه
عطایای [illegible] و آثار ملکه سخای عدد اشعه این پادشاه کریم شامل اشخاص و اصناف سکنه اقالیم است و از انوار خورشید جهان
[illegible] سلطان [illegible] استیهال مخصوص بعنایتهای عمیم و چون اجل ملکات متعدی الآثار خلق سخاوت است که منافع آن بر سبیل
شیوع و انتشار است اکنون بساط خیرات و مایده صدقات این سلطان کثیر الاحسان در جمیع جهات جهان با ضعاف الطاف
سلاطین سماحت اوصاف [illegible] سلطان میان اعیان نوع انسان در افاضه انوار مکرمت و احسان بر مثال انسان العین است
میان اعیان [illegible] بی انقطاع [illegible] کف دریا افشانش بروی هر گدا بیش از ادا موهبت و اعطا چون رخسار سایلان
بعد از وصول عطا برق آسا همیشه خندان لب و فرحان است برخلاف سایر منفقان از سلاطین کثیر الاحسان که بر مثال برق [illegible]

درفیض

درفیض انعام خود او را بر عالمیان منتی از زمین تا باسمان است بی جا نیست که آب از رخ خود می ریزد برق برابر باین واسطه خندان باشد
و هر چند آفتاب بسر انگشتان شعاع عالمتاب چون نوال بر اهل مشرق نور افشان است اما کف دریا نوال سلطان [illegible] فعل
بر اهل مشرق و مغرب گوهر افشان است لاجرم دعا ارباب [illegible] خصوصا خواص اهل کمال آنکه حق تعالی آن مظهر افضال لایزالی را
که در [illegible] کمالست از عروض عین الکمال مصون و محفوظ دارد و همگی انظار اعیان اولی الایدی والابصار از رایتها
دعا بقا و القا سوال ابقای این منبع زلال نوال گماردند نظم خدایا تا جهان را آب و رنگست فلک را دور و گیتی را درنگست
جهان را خاص این صاحبقران کن فلک را رام این گیتی ستان کن هر آینه شرح مجملی از آثار عطایای سلطان و بیان
نموداری از تفاصیل سخای آن منشا الطاف سبحانی ایراد میرود و سبب اینکه ملکه احسان شایع و صفت عطا بالغ
در ذکر آثار خیرات و صدقات سلطانی که بهترین امارات آن عمارات ابواب المبرات است شروع نموده میشود و چون
خلق کرم و سخا برای ارباب حکم عبارت از بذل مقتنیات دنیوی است بر وجه صلاح و راستی بی مبالاتی بدان هر اهالی
از کمی و کاستی لاجرم این ملکه سخاوت فرعی از دو اصل عفت و شجاعت باشد زیرا که خلق عفت تهذیب قوت شهوی است
از جانب افراط و تفریط و شجاعت تهذیب قوت غضبی است بر همان منوال و مقتضای قوت شهوت انحصار طرق استمتاع
طبیعیات بر نفس حسی خود و خاصه طباع بهایم و سباع بر جمع منافع و منع غیر از انتفاع بغایت مایل است و از جمله مشتهیات
نفس جمع اموال است و باین معنی اشارت شده در کلام حکیم مجید و انه لحب الخیر لشدید هر آینه بذل مال بر مسلک فضل و افضال
بی تهذیب و تادیب قوت شهوی متعذر و متعسر باشد و چون ملکه علو همت فرع شجاعت است هر آینه نفس شجاع را که علو همت باشد
او را مبالاتی بمشتهیات نفسی و مقتنیات حسی نخواهد بود و بنا بران نفسی که تهذیب قوت شهوی کرده باشد بذل متاع مالی
بی خوف و ملاحظه نقصان و خسران مآلی بسخاوت و اعطا می تواند نمود و بنا برین مقدمات محقق شد که هر سخی جواد که تحلی
بحلی عفت و شجاعت نداشته باشد انجه ان بذل مال و کرم و افضال بر مقتضای حدیث صحیح الحسب المال والکرم التقوی
هر حکیم کریم از عبث و بهایی شمارد و هر مکرمتی که بر نهج حکمت و قانون شریعت نباشد حکم اسراف و تبذیر دارد و لا تبذر
تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین ای بسا امساک که از انفاق به مال حق را جز با حق مده
و مقصود از این جود و احسان که جاری است بر وجه حکمت خلاصه انسان مکارم و صدقات و خیرات و تبرعات سلطان سلاطین

بروفق کلام مجید

سعادت سمات است که بحسب فطرت اصلی و با قضای پاکیزه گوهری جبلی منشاء آن عطایا و مبداء خلق سخا و عطای او صفت عفت و عبادت است و رسوخ ملکه شجاعت و جلادت سرچشمه زلال افضالش از کهسار پر انوار علم و حیای اوست و قطرات امطار کرم و نوالش از سحاب سحایب که طالع بر شواخ جبال علو همت و بی انتهای عطای اوست ‌ واذا فاض من نوال یدیه غرق الخافقین نفعا و ضرا ‌ فاذا قل نیله کان بحرا ‌ واذا ضاق صدره کان برا ‌ بلکه خاطر بشر فسحت آن دل جنت وسعت این سلطان باذل که یا در افاضت نوال ابر نیسان و مطر وابل است و در ارسال انهار مکرمت و افضال بحری سایل بر متمنیان ساحل مطالب و مسایل است چرا که در افضال بی انفصال خود هرگز مبالات بنقصان و زوال مال و منال ندارد و بضاعت دنیا را مخلوق جهت صرف نوال می پندارد و از ندارت سحاب سما فضل و داد و از سخاوت بحر کف جوادش کفهای صدف مثال ارباب رجا و سوال از انعام عامش ممتلی و مالامال بجوهرهای لآلی است و از طراوت نهال انعام و افضالش هر صبحگاهی اوراق گلستان آرزوی و طمع لایزال در عرق خجالت و انفعالست ‌ ای که لطف تو بصد وجه زگل تازه تر است ‌ از حیات ببرق روی گل تازه تر است ‌ هر تنگ دستی که چون غنچه در گلزار احسانش دهان بسوآل گشاید بی تقصیر و تقتیر و بی تسویف و تاخیر چون ورد احمر و نرگس زرین تاجدار سپرهای پر درم و دینار و طبقهای زر سرخ و سفید تمام عیار بر فرق سرش نثار کند و هر خاکساری از کوی خواری و افتقار که چون از بار عریان بهار و انوار بی برگ و ساز مرغزار بر مهب نسیم عنایتش رخ خاک کند جنبش شمال شمائل و حرکت صبا از یمین و یسار منعطفش غبار اندوه اعسار و گرد الم فقر و اضطرار از رخ نرگس بیمار دل افکارش بر افشانند ‌ فصلی از دیباچه لطف تو می خواند بهار ‌ لاجرم رخسار گل را از حیا تر میکند ‌ خطوط طلب گوهر بارش گویا امواج دریای کرمست بلکه از روی کتابت هر کدام موجی بتوالی کرم و تواتر نقش فرخنده رقمش در زمان عطای بی انفصالش با وجود آن کرم و جود خازنان معادن با مسائل مشهور شده‌اند و در جنب دست افشانش ابر ماطر تعتبری شبیه بقطر موصوف و مذکور گشته ‌ فالتقیرنم تبرک فاق ‌ ولای بلادات صنیعها عسر ‌ قرص شمس و قمر در نطاق فلک دوار نمودار از تجلیات کیسه عطاء جوزا اگر شعرا ابر خسارش مشابه و گل سرخ دینار و نسرین آن نقره سکه دار همیشه شکفته و خندان جلوه گری بر روی گدایان گلستان عطیات بی شمارش مینمایند اقدام سمند جهان نورد و توسن عالم گرد آرزو و امید بساحت شعار و مسرح مرغزار مطلع بساحت آثار بار و دل اندوه این خود در ابر در فاه انعام شاه کشیده و حشکین عکاز و فراغ بال در سایه افضال او دیده است

سنوز امل نهاده و بر آستانش پای ‌ هم چو پیر درش شنود جواب سوآل ‌ گوهرهای کانی و جواهر معدنی همیشه چون جسم سیماب در زلزال و اضطراب‌اند که ذخیره چندین ساله و خزینه دیرین مجال انتشار نا گاه دست کرمش بیکدم نصیب انفاق و انعام سازد و در لؤلؤ حاصل ایام عمر و روزگار بقا آن انتشار بخشش عام بر دارد ‌ لان راحته بحر فلیس لها ‌ ردو ومن ذا یرد البحر ان فرا ‌ و گنجور درج اصداف عمانی از خوف قبض عمیم سلطانی سر بآب فرو برده و در قعر دریا غوطه خورده تا مبادا امواج کف دریا موجش بود و وجود او را بر لب بحر جود و بر ساحل دریای دست عطایش اندازد ‌ و چه در صدف غرق شد در آب از شرم ‌ چو دید گوهر لطف تو لؤلؤ لالا ‌ بی تکلف شناوران زمان که سیاحان عمان لی کران غرق شده‌اند و ملاحان دریا بار سخا و مداحان ذکر باللسان اند با وجود محیط احسانش بساحل صفت و سپاس آن نتوانند رسید و کشتی بانان بحر بیان منصب باد بان لسان الحال و تحریک شراع زبان مقال سفاین عبارات و زورق‌ها با اشارات الحق بسواحل حد و قیاس نتوانند کشید ‌ از بحر طبع با شنایش دری محیط ‌ هر جا سفینه ایست کنون غرق گوهر است

حکایت ‌ چون این فقیر از روی ارحین عقد و نقود نعوت فاضله سلطانی خصوصا وقتیکه مسطر و محرر مقدار و مبلغ انعام و احسان این خسرو بجاه و در میان پادشاهان دین مسلمانی از بعض ارکان دولت قاهره و نصابطان خزانه عامره تحقیق کمیت انعامات سالیانه سلطان میشود و جهت توثیق نقل و تحریر این معنی با آن رکن دولت روز افزون اظهار کرده که در صدد تنقیح مبلغ و مقدار نقود و اجناس انعامی سلطان از فرار ضبط دفاتر و حساب کتاب می بوده چنان تحقیق پیوست که در عرض سالی هلالی در شهور سنه تسع و تسعمایه که سلطان جهانبان در مستقر خلافت خود متمکن بوده و بواعث انعام و احسان بدستور متعارف از اتفاق سفر کلی و وقوع وقایع عظیمه ملکی و ملی ظاهر نبوده موازی هشتاد و شش و چهار صد هزار اشرفی عثمانی که عبارت از دو هزار و یکصد و پنجاه بار هزار درم نقره خالص مسکوک رایج باشد انعام و تصدق فرموده بوده و این مبلغ ورای تشریفات خسروانه و البسه فاخره پادشاهانه و سوی اجناس تحف از خواص و غلامان و اسبان و استران و شتران و اقمشه و امتعه ممالک جهان و غیر اطعامات تبرعی و قربانهای ملحوظ خرج و صرف شده بوده و لا زال الی انقطاع دبی الفضائل به علما اعلام و فضلاء امام علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم و سادات کرام و جماعت اهالی انزوا و گوشه نشینان صوامع و خانقاه و مطیعان بارگاه جلال و ساکنان سده دولت و اقبال از اعاظم امرا و عالی شانان با اصاغر خدام آستان سلطنت آسمان و طوایف ناس از هنرمندان و اصحاب کمال و مساکین و فقرا پریشان حال فایض میداشته و هیچ کس را از این طوایف بی بهره نمیگذاشته ‌ سحاب ان استسقیت جاد اجابه ‌ وان لم ترد سقیاه جاد تبرعا ‌ و بحر اذا ما خصب بالقاک دره ‌ وان لم تقض بحی الیک الدرین عا ‌ چون این کلمات عطایی محمول بر تکلفات سخن آرای می توانند بود و چو این کلام ترین مسلک بحث مبرای الشعر اکذبه او میل با استعاره و مجاز نمی توان نمود هر آینه

قسم ثانی در ذکر آثار خیرات و حسنات سلطان عمیم النوال و شرح نموداری از فواضل صدقات و تبرعات آن پادشاه
بذل افضال و گفتار در صفت کیفیات و کمیات عمارات خیر سلطانی و بقاع نفاع و ذکر چگونگی انتفاع افراد نوع انسان در آن خیر واقع
ایقاع و انفاع حاصل المودای مضمون و فحوای این آیت فرح‌فزای کتاب مکنون و این بشارت نامه سر مکنون این سر مخزون که و ما تنفقوا
من خیر فلانفسکم و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون این خبر صادق و این معنی لایح
و لایق که تبرعات و خیرات دینی و دنیوی و مسرات صوری و معنوی باتفاق جمیع ملل و ادیان بلکه باطباق نفوس عاقله نوع انسانی
در ضمن افاده تطوعات و افاضه منافع و تمتعات مندرج و منطوی است و در عموم تبرعات و اصطناعات نسبت با کافه خلق خدا امکان
و مخفی زیرا که در تحصیل کمالات نفسانی و تحصیل ملکات روحانی رحمانی اکمل ملکه که کلمه نفوس قدسیه را باعث تشبه بمبدا فیاض در صفت کمال
و خیر تواند شد مظهر رحمت و رافت بودن است بهر جنس منفعتی لایق جهت جمهور ابنای نوع انسانی و مصدر منافع و منهل مطامع آنان
نسبت با ابنا جنس خود از انواع نفوس حیوانی و اصناف اشخاص کشور زندگانی مر ازان شد خانه خورشید معمور که تا رنجان عالم را دهد نور
سخای ابر ازان آمد جهانگیر که در طفلی گیاهی را دهد شیر چو اکه در تحقق باخلاق ربانی و جهت تخلق نعوت و صفات یزدانی هیچ ملکه
اعلی از علو همت در انفاع عام و از اخلاص تام در انفاق کافه انام نیست از آنکه اشبه ملکات انسانی بصفت عمیم الانفاع رحیم رحمانی
که مبدا تحقق اعیان موجودات و منشا صدور و ظهور تمامی کمالات کاینات است هر آینه هر مظهر کاملی که در ملک صورت و کشور معنی تنسیق آثار
منافع و تالیف مجامع جهت فیض نافع موفق گردد و در ابنیه استفادات ذات اعمال و تماثیل مرغوب اشفاعات و اصطناعات بر دیده کافه
بندگان خدا مرسوم و محقق شود البته صورت دوام دولت و ثبات نتایج نیات خود را بر حسب منشور بهجت آثار و اما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض در میان اهل روزگار قرینه بقای زندگانی جاوید و تمادی اعمار سازد و از دوام ذکر جمیل و نیک نامی خیر الناس
من ینفع الناس در انجمن صغار و کبار سر افرازی پایداری و اشتهار بر افرازد همت ان آثارک الجمیلة عمرت فیحیی و یعمر الاعمار
لیکن چون مظهر رحمت رحمانی و مصدر الطاف ربانی نسبت با عموم افراد بندگان بودن و باعث احیا آحاد احیا و زندگان شدن
مترتب بر جامعیت علم و قدرت کامل است و متوقف بر تعادل و معیت اسباب موهبت شامل لاجرم بر حسب اشارت حدیث
قدسی که یا عبدی اجعلک مثلی و لیس کمثلی شی این منزلت رفیع و معالی شانی سزاوار خلیفه ربوبیت و خلافت ربانی است و اختصاص
کمال این منقبت بسایر مظاهر فرمندی و سلطانی است و نتایج و ثمرات این فضیلت موجب سعادت دو جهانی و بقای آثار ذکر جاودانی

حیات

حیات باقی خواهی بداد و دادن کوش که زنده است فریدون و حاتم طائی و بر همین اسلوب مرغوب همیشه میان سلاطین نامدار
سر پادشاه صاحب اقتدار که وسعت بارگاه همتش نمودار وسعت درگاه و شفقت کلی تمامی رحمت باشد اولا از سعادات دنیوی دوام
ذکر خیر و بقای ثنا و شکر را حایز گردد و ثانیا از مدخرات مثوبات اخروی و کمالات معنوی بوسیله آن ملکه و خلق محمود ممدوح هم
در سرور شادی خلود جنت موعود فایز شود زیرا که همیشه صورت مثالی و ملکات نفسانی و هیئات مکتسبه از نعوت راسخه انسانی جهت
ثبات و رسوخ نهانی مرکز از مجاورت نفس زایل نگردد و هر که از بهشت و نیست ابدان جهان آدمی را از مجاورت آن مجاهد
با تقاضی ذمایم فاصل و حایل نشود لاجرم مهیج آن صورت حسنه و تماثیل مستحسنه تمتع و تنعم بصحبت حور و رضوان یابد و ما حصل
ملکات زکیه و تحلی و تبدیل صفات حمیده از سمات ذمیمه البته ترفیع منزلت و ترفع درجت در سرور جاودان است و اخبار از صدق این مضمون
و اشعار از دوام این سعادت روزافزون مندرج در صحیفه این سر مکنون است که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة
و آتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون لیکن در تمییز علو شان مقصد فان و جهت تعیین رتبت مجاز امداد
منفعتان میزانی عدلی که موازین فواید و عواید خیرات را بآن توان سنجید و قانون نامه که شرح مقادیر مثوبات انفاق و مخافات
خیرات و اشفاق در آن صحیفه توان کشید قسطاس مستقیم اخلاص دل صافی اعتقاد و صفا جوهر جان است و معیار قویم این عنوان
تمکن و ثبات در خلوص نیات جهت اظهار مکرمت و احسان است و بشارت نامه کتاب فرقانی بر تفاوت مراتب این معانی مشحون
و مشیر است که و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان
لم یصبها وابل فطل والله بما تعملون بصیر والحمد لله علی نعمائه که درین اوقات مقرون بآفات و درین روزگار پر فتن و مخافات
که در اکثر ممالک عالم آثار رحمت و رافت مسلمانی از خواطر ملوک عرب و عجم و فروع و منسوخ شده و مراقبل ابواب اشفاق و انفاق باغلاق
دست ظلم و شقاق سیه دلان خلف فی قلوبهم غلف در ممالک آفاق ممنوع و منقطع گشته بتوفیق خداوند منعم متفضل و جهت ظهور رحمت
ایزد متعال لایزال درگاه فضل و افضال و مواید نشر خیرات و بساط بسط نوال این سلطان سلاطین زمان خلد الله ملکه و ابده و احیا نه
لنظم مصالح الامن والامان بر کافه اهل ایمان بلکه بر عامه کافر و مسلمان گشاده است و صلای عام بر سر خوان ایادی و نعمش میان
کهتر و مه و درون فضای ربع مسکون در داده گویا مایده بر مایده احسانش خوان زرنگار خورشید تابان است که در نشر شعاع
اشفاق و انفاع بر کاشانه سر تا بنا و ناتوان فیض افشان است و برکت منوال اما بر توالی فی الانفصام و الانفصال یا الکف بد و بانوال

افضالش برمثال نجوم آفتاب آیینه جلای جهت ظهور رثمال بادی ونوایزد متعال است عرصه ملک مستظل بسایه خلافتش کی بابهشتی محفوف بنعیم جاودان وسایه سدره مانندش آن سلطان رحیم مهربان ازبهر عرصه جهان معراج روح ورضوان است زیراکه این پادشاه ظل اله ازروی اصل فطرت وسرشت بسروری اقسام اهل بهشت که بمقتضای حدیث دلپذیر اهل الجنه ثلث سلطان مقسط متصدق منعم ومتودد است بود جامعیت سه فضیلت مذکور منعم ومتودد باوجود استجماع فضایل لعقل وعلوجاه فیما بین متقیان والذین یجاهدون فی سبیل الله خود را بسروری زمره ممدوحان حضرت رسالت پناه علیه سلام انه که الساعی علی الارامل والمساکین کالساعی فی سبیل الله مشکور الالسنه والافواه ومذکور خاطرکافه اهل الله گردانیده جودای دعاگوی دولت مزاز خداوند را شکر نعمت گزار کرم دای وسبب سرور انست غلط گفتم اغلاق بنیاد انست حالیا جهت اثبات انکه سرسلطانی عالی همتان متصدق ومسند پادشاهی باذلان منفق درعرصه آفاق اتفاق بلطایف مراحم واشفاق برین سلطان مشفق محقق محصور است ونشیمن امن وسلامت ومسکن رحمت واستراحت هرملک پرنعم وخیرات او بربقاع بقاع نقاع صدقات ومبرات مقصور است واوضح شواهد ودلایات واوضح حکایات واصح الروایات این داستان فصیح البیان است واین اجمال نعوت مراحم واحسان سلطان که بتحریر مذکور میشود در سلک ذکر معظمات ابنیه خیرات وشرح استنشاء عمارات وانشاء اکلیات معالم هدی ومعابد اهل طاعات که در اغلب ممالک روم الیوم مشهور ومعلوم است ومنافع صدقات وتبرعات وفواضل انعامات وادرارات سلطانی دران بقاع مصروف ومقسوم است ودر الواقع برکات آن بانی مبانی احسان هم نمودار از خوان مبسوط نعمت ورحمت یزدان است وانمودجی از آثار رحمت علیه آن ظل رحمت رحمان است

صفت مبانی

خیرات که بیک فوج ما بین سنه ثلاث وتسعمایه تا سنه احدی عشر وتسعمایه در دار الخلافه قسطنطنیه انشا فرموده شد ودر مرکز دایره سور شهرستانی مشتمل بر مسجد جامع سپهر ومدرسه ودار الضیافه ومکتب خانه در یک فضای دلکش استبنا نموده است قصیده

علت رتبة الاسلام منه الى القمة	بانی رام سلطان الوری فجمع	مبانی المعالی رفعت فی زمانه	وقد زوج العلیا بابن محمد
فاحسن ربی مثوبة کل قبیحة	بابواب بر للکرام ومعبد	اروم اروم اللطف فیها لحکمة	وانسانی الاوطان ربی ومحتدی
بان خاص عن سلطان روم مرادة	لتجمع فضل الاله بمسجد	وبالخیر احیی الارض اذ ماتت	واحیی به دین النبی محمد
بنی مسجدا لله ادنی معالما	بها مال جبریل لمولی ومسجد	فسادت به الآفاق من کل جهة	وعاش به الاصناف من کل مورد

فیا جامعا

فیا جامعا جمع المعالی وحولها	لتطواف وفد واحد بعد واحد	مطاف لحجاج وزوار طیبة	ینوب عن البیت العتیق المجدد
به المسجد الاقصی تبارک بانه	بناها سلیمان الزمان المؤید	فلولا السقف علا به عابد	ظنناه للدنیا لعرش محدد
علا لا تسطح القصر منه معقب	ومحرابها مع خلق نور احمد	اسنجو قنا اوح لنقیب عرشه	ابا العرش ربک قد کست ناجد
لمحرابه باب الغفران مذنب	متی یلث فیه مقبلا فیه فاتحا	منار لعین الصبح میل ومکحل	تراها الاخوان الثریا کانها مهد
یروق لحجی ترتیبه فی بدیعة	وقابا الالحاق عن عین حسنة	بما به یبقی الدین وقوع بنیة	ابا خیر اصطناع وبانیه مسجد

ازمعظمات آیات مکرمات وازنوادر شواهد ومعات نشر خیرات این سلطان السلاطین وبرهان ائمه مجاهدین اکبر وقات وجده ساعات فی تجدید تشریع محمدیه از چنین جامع جدید در دار الخلافه شد که در جامعیت زینت وصفا بر روی زمین رشک گنبد خضراست وسقف مرفوع آن قبه معلا عبرت شرفه غرف وایوان این طارم مینا است معماران اساس بنیان این معبد انس وجان گویا ملایک آسمانند وعمله نقل احجار ومیاه انهار آن فرشتگان برای وبحار از اقطار جهان اند که باوجود جامع بودن جمیع وجوه حسن وبها طرح بنیانش برطبق مودای لمسجد اسس علی التقوی افتاده است واساس بنیاد این مسجد پرزیب وزینت را بر نیت خالص ودل ساده کشاده سلطان بالی ترتیب داده وارکان رفیع آن بنا ووسیع منیع ممتنع ومتنع از ملاحظت نارنی بیوت اذن الله ان ترفع جهان شده که از بالای سطح محدب محدد جهات وبر ذروه فلک البروج ومنوابتات بر پایه معلی همت عالی آن معلی معالی نهاده اند بیت بود دراری الکواکب انها منظم فی سلک تلک الصنایع بلغ الخشب المنبری فی سوده بشیر الی حافاته بالاصابع اگر آن بودی که وضع بنای رفیعش از ترکیب عنصر آب وخاک شده واز روی زمین بنیان متین آن منبری بسمک سماک کشیده از ان رفعت قبه گردون انساخ وبا آن سقف کبود رنگ با ارتفاعش در بادی النظر دیده نظارگیان مصور مدور آن را افلاک آبگون می پنداشتند ودرون آن گنبد منور را المصابیح وقنادیل بی عدد وحساب سپهر بلند کالآسمانی پر از انجم زواهر وفلکی مکوکب بستارگان باهر می انگاشتند بیت اذا اشتعل القندیل حتوظلامها توهمت ان الصبح وافی بهادنه وضع گنبدی آن مقصوره ملایک مقام در دل آن مصر جامع وقبة الاسلام بر هیات قلب صنوبری منزل انسان کامل مقیم شهرستان ابدان است وتابش وصفای درون بفیض مشحونش بر نسبت بواطن ارباب قلوب همیشه روشن وتابان از نور ایمان ودلاز ال مقرون بروح ورضوان از زبانهای مصابیح وقنادیل کواکب تماثیل ان عبادتخانه قدسی التیام در هر صبح وشام بدین حدیث بشارت

اعظام که بشر المشائین فی ظلم اللیالی الی المساجد بالنور التام بلسان حال گویا باشد و از اذان اذعان طارق
عالی قباب و گوش کشاده طاق و محراب آن مسجد در حین سماع اذان صلوات و در اقامت جماعات از رفع اصوات دلخواه اهل القرآن
اهل الله صدای خوش ادا و اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله را بسمع اصغا شنوا گشته و منبر بلند پایه اش
در درون مقصوره فلک رفعت نمودار تخت چهار پایه کرسی است که در تحت عرش اعظم رحمانی منصوب داشته اند و زواهر جواهر از احجار
گوهر آثارش مشابه کواکب ثوابت است که در بروج بی فروج آن منبر کرسی مثال مرکوز گذاشته و در پیشگاه درگاه آن مجمع اهل الله
صحن دربار کاملی است که رشک کریاس سلاطین سلیمان احتشام و دستگاه ظفر خسروان جمشید اقتدار است و از اطراف آن صحن با فسحت فضا
صف صف صفهای پر صفاست بر وضع مسجد اقصی اما اساطین این بنای متین مرتب از الوان جواهر قیمتی دار و هر گونه نقاشی
احجارست و فرش مسجد و صحن آن تمام از سنگهای مرمر سیم اندام و رخامهای ابلق است ولیکن بر هر سنگی هر گونه نقش و نگاری
برسم سطح زرنگاری این چرخ بوقلمون و در وسط آن عرصه بهشت آسا حوض آبی است کوثر شیون و در مرکز دایره حوض شادروانی
چون چشمه با فواره خورشید منبع چندین هزار از انهار و عیون و از هر جانبش بجای خطوط شعاعی مهر گردون مجاری جویهای جاری
از درون بیرون
غایت صفوت زلال و روشنی سلسال آن حوض کوثر آیین و غدیر ماء معین تا حدی است که اگر نه کبودی فرش سنگین حوض بودی چشم
دیده تشنگان آن آب با صفای هوا آبی صافی نمودی و بر مثال جوهر روح در بدن حوض چیزی از عناصر سفلی ننمودی پنداری که منبع
آن سرچشمه فرات ملک لب و دهان حور و رضوان است که در مرتبه عذوبت و خوشگواری است با مبدأ جریان نهر خضر از عین الحیوة
انفجار یافته که مشارع آن بمشارب اهل توحید و ایمان جاری است و انهار دایم الانهمارش در عروق شریانی ارباب علم و عرفان
بحلول سریانی ساری است:
چشمه درفشنده تر از چشم حور ... یا فلک انجای نموده عبور
سبزه بان چشمه وضو ساخته ... شاد و ضو کرده سر افراخته
هر صبح از پرتو اشعه خورشید تابان و از امواج فروش منقوش آن صحن دریا سان همچو جلوه گاه
انظار نظارگیان در طوفان فضای معلش اساس ایوانهای منور شعاع بصر راحت طوف و گشت آن مطاف رعنا میسر سازند
و در آن حالت نظیر این جویبار دلپذیر مآل قد مثلث [illegible] فلما رأته حسبته لجة وکشفت عن ساقیها قال انه صرح ممرد من قواریر
در صحیفه تمثیل و تصویر سر دارند [illegible] نثار تکلف نرست و بها آن صحن بهشت آسا که مفروش بفروش احجار گوناگون است و در
وسطش حوضی محفوف بسنگهای ابلق و در اطراف طاقهای فلک اشتمال آن سرا زستگاه الوان مثل مخرم و سماق و رخام و پرفان

اما در

اما در نهایت رعونت و استحکام و مناطق مرقاتی سنگ سرخ و سفید برنگ خشتهای سیم و طلا و کمرهای مرصع از جواهر
پر تحاب [illegible] مداخل در هم نشانیده اند و با حسن التمام و غایت اتقان جدران آنرا محفوف باحکام گردانیده و از آن
ستونهای خوش اندام رعنا در پیش نظر نظارگیان چنان در سقف مینا از جهت رشاقت قد و طول قامت و از جهت
صفای ظاهر و استقامت چنان مینماید که مگر در فضای بهشت منظور ان السمین ساق رشک القد ز حور و غلمان کرشاف
مکشوف در میان حوض کوثر خرامش آمده اند با آنکه در چشمه ماء معین تمایل تماشای ساقهای سیمین سدره و طوبی است که از سطح آب
صافی پیش دیده خیال [illegible] منش آفرینش آمده — وفیها بما ینعف القد و ذرعت ... اطلالها فی غصون المولد
و کنگرهای ایوان کیوان مکانش در نشیمن چون مقصورات بقصور رعنا از نظارگیان اطالت لسان کرده است و منارهای اطراف
عالی مبانی آن مسجد اقصی ثانی جهت طول عمر و بقاء زندگانی حضرت بانی دو دست دعا بر آسمان بر آورده است و از غرایب صنایع
که موضوع دران جامعست غرفه و تختی است بر یمین منبر در درون مقصوره که در لطافت و نظافت رشک قصور و صروح
بر حور و رضوان و هم در عالم صورت و معنی این وعده صادق الا الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة صادق بر آن عیان چشمان است
و با وجود تمکن سلطان بر آن مصداق این حدیث بلیغ البیان که المقسطون علی منابر من نور عن یمین الرحمن گویا تمامی احجار
پر زینت و بهار از جواهر مجرده جهت قوایم آن غرفه مرتب داشته اند و آن غرفه را البستون چند از سنگ سماق بغلتی و رمانی و ستون
چند منقوش و منقوط چون برد یمانی افراخته اند و سقف و منظرش را بنوعی متکلف و زیبا ساخته اند که دیده نظارگی از تماشای
آن چون چشمهای پیکر دیوار منقوش در آن حیران است و صورت اجابت دعا ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
از اوضاع آن مستور سلطان مشاهد و عیان — مرکبة اضلاعها مستقیمة ، روایاه فی الشکل الکری تنضد
فانوا ایدبه [illegible] گواه ظلمت — واضوا شعری فی جواه ازدد — والحق جای آنست که از در و دیوار آن بنا خیر شاهان
سلطان دین پرور شریعت شعار بگوش ساکنان سطح فلک اعلی رسد و صدای دعای لازم الاجابه اولیا از زیر آن قبه سما جهت دوام
دولت این سلطان عمیم العطا بسمع جمع کروبیان ملاء اعلی زبانه کشد زیرا که مقتضای وعده حق و کلام صدق الیه یصعد
الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه بظهور رسیده و این سلطان صادق الجنان و این مظهر کامل اهل ایمان چون جهت فوز و ادراک
بر وعده کریم و من بنی لله مسجدا بنی الله له مثل ذلک فی الجنة در دار دنیای بی ثبات باثبات جنتی قدسی درجات [illegible]

جامعی که جامع محاسن ابنیهٔ خیرات است خالصاً مخلصاً از سطح زمین در مسند عزت و تمکین خود تا قبهٔ آسمان برافراخته و در خانقاه
و دار الضیافهٔ آن ابواب البر مناظر و مشارب و مطاعم بر وفق فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین اسباب نعیم خلد مهیا و مرتب ساخته
و بی از تکلف و بی از شائبهٔ تصلف این سلطان سلاطین زمان و مظهر رافت و راحت اهل ایمان در اوان خلافت بر مسند
قیصری جهت احتشام و شوکت دین پیغمبری خزانهٔ عامره و گنجینهٔ معموره را بر بنیاد خلوص اعتقاد خود مملو و مالامال ساخته
لیکن محزونات از قبیل جواهر قرآنی و بضاعت ادعیه و اذکار بمثابه اذخار نقود سعادت جاودانی است و گنبدهای با عرف
و منارهای رفیع المبانی آن بر وضع مخروطی از خمهای خسروانی برافراخته لیکن مملو از آتش همه گوهرهای شب چراغ ایمانیست
و قنادیل و مصابیح درخشندهٔ آن لمعات نور مسلمانی است تا صداران آن گنجینهٔ آلاه همه چون بلبلان خوش الحان صبحگاه
بر فراز گلدستهای سدره مثال آن منارهای رفیع با سجع عجمی به مصدوقهٔ منطوق و طراوهٔ و من احسن قولا ممن دعا الی الله نغمه و در اوقات
اوقات مناجات و هنگام اقامت صلوات گروهی از صبح خیزان مقربان و مؤذنان با لحن موزون و بالاسحار هم یستغفرون
و اما آن بقعهٔ عالی اساس جهت کافهٔ اشراف الناس بحقیقت دار الموحدین کعبه و مسام و مامنی جهت مشقت دیدگان صادرین
و واردین بیت اضحت محار رحال العلم ساحتها واعتدها اهلها سوراً من النوائب و از آیات ظاهر الآثار سر منار
پر انوار آن جامع شریف است که باقرار کلمهٔ توحید لا یزال انگشت شهادت برافراشته و در روی زمین جهت متکلمان صوامع
آسمان این نکتهٔ موحدانه تلقین شفاه اهل سقط و انشاء مقرر داشته که و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله بیت
جهانرا بلندی و پستی تویی ندانم که ای هر چه هستی تویی تبارک الله ازین معارت دولت دینی و مکنت و حشمت دنیوی
این سلطان صادق الاعتقاد و تعالی الله ازین جمعیت سعادتهای صوری و معنوی این پادشاه ولایت نجاد که درین ایام
جهات دنیا بنای پای بر جای بهجت خلق نموداری مساکن دار الخلد بهشت افتد برافراشته و بهشت موعود اخروی و خلود و بقای
جهات معنوی را از بضاعت ذکر جمیل و مدخرات ثواب جلیل در هنگام خلافت از کمال اختیار و اخیار انباشته لاجرم حق
سبحانه و تعالی در عاجل و آجل مجازات و مکافات آن مجموعهٔ صوالح اعمال این کتاب مسطور بر پیشگاه ایوان جاه و جلال او نگاشته
فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الآصال و بارگاه اقبال بنا مشتمل از میان و برکات آن در گاه
مسجد دار السلطنه خواجه علی داده بوسه فائضنا سلاطین جهانبانه و ملاذ و ملجاء طوایف اهل اسلام مقرر داشته که ذلک و من یعظم شعایر

وحشه سایهٔ ممدود معدلتش در آن قرارگاه فرق اهل اسلام و مأمن اصناف اقوام از اعراب و اعجام نموده و تو برده انقیاب برده از
خاک روب آسمان در درگاه او شد زبس سوران بدر مثال خاک درگاه او هلال هلال هر چند بحجاب ظاهر سطوح و رفوف
این مسجد عالی و بقعه و مدرسهٔ متعالی چون براطل اهل حق بزیورهای گوناگون محلا و معلاست و بر طبق لباس اهل التقوی ظاهر
و زانست درون و بیرون مهناست فاما چون این معنی محقق است و این قضیه صادقه نزد همگنان مصدق که منافع صدقات
و فواید تبرعات و تطوعات در بنیان خیرات و مبرات بمنزلهٔ نفخ ارواح در ابدان است و مبنا بر وضع معانی در قوالب الفاظ
بیان سرآیه بر نسبت قوت روحانیت صور نفس کمال و انسانیت بانی این مبانی و درین مسند سلطانی در قالب بنیان
آن عمارت خیر خود هم وضع ارواح و قوی از اوقاف و جهات مستوفی و از ربوع و مداخل رقبات اوفی فرموده و در ممالک محروسه
از قری و ضیاع بقاع و در شهرستانهای روم مستغلات و ادرارات بانواع جهت مصارف شرعیهٔ آن بقاع بخیر تخصیص و تنصیص نموده
اولا هر روزه یومی اخراجات مسجد جامع بموجب مفصل ذیل است امام و خطیب حافظ مؤذنان قیمان و فراشان
اخراجات و اما هر روزه فوج زاویه و دار الضیافه صانها الله عن لحوق الآفة بموجب مفصلات طعام
مقرریات و اما اخراجات مدرسهٔ مؤسسه برین موجب است وظیفه وظایف و همچنین هر روز از این
ازین مبانی خیرات انواع منافع و تفضلات بجمعی کثیر از مردم مسکین و فقیر میرسد که تفصیل آن مقدور قلم تحریر و مسطور کلک
تقریر نمیتواند بود یک روزه وجه فوج دل و دست او بود هر در که بحر دارد و هر زر که کان دارد صفت
بقاع خیریه و معابد و ابواب المبرات که در دار السلطنه ادرنه انشا فرموده و شرح منافع و مداخل که بآن مخصوص نموده
یکی دیگر از نوادر عمارات و ابنیهٔ سنیه در روی زمین که از جملهٔ مبرات و فواضل صدقات سلطان سلاطین است ابواب خیر
که بحقیقت یک شهرستانی است بلکه مجموعه از بناهای دلفریب و سرابستانی که در ظاهر شهر ادرنه طرح انداخته و اصناف مبانی معالم
اسلام را در آن شهرستان از جمیع وجوه مکمل و مرتب ساخته و در جانب غربی آن شهر پر نزهت و صفا بر کنار رودی که تونجه موسوم است
در عرصهٔ دلگشا چند عمارت خیر بنیاد که طاق رفعت بر آسمان برافراخته از آن جمله یکی مسجد جامعی است عالی بنیان و مدرسهٔ دانش پرور و دار الشفا
مروح و مکنوف باد بر واشربهٔ گوناگون و زاویه و مطبخی متصل ملونهای الوان و مطاعم جهت ساکنان هر روزه صبح و شام مشحون و حمامی در غایت
نزهت و صفا از لطف هوا و عذوبت ما و علو بنا و رباطی مرتب جهت ربط دواب و مطایای واردان و مسافران انجا و قنطره

مشتمل بر نه طاق در نهایت متانت مبانی و معمور بر نهر عظیم تونجه که فاصل است میان شهر ادرنه و آن شهرستان انشا آ سلطانی
و بر بالای این پل رفیع البنیان میان مجموعه شهر ادرنه در غایت خوش‌آیندگی نمایان و جامع و مدرسه و دار الشفا و زاویه و توابع
از دور و نزدیک و دور و نزدیک و در آن مجموعه ابنیه رفیعه در نهایت انتظام و عمران و جهت انتفاع جمعی کثیر از فواضل صدقات
سلطانی از آن بقاع (خوانین و حواشی تم) بسبب ملازمت جمعی غفیر از خدام و قوام آن عمارات عالی مبانی شهرستانی است بغایت دلکش مشتمل بر بازار
و محلات و مساکن و باغات بهشت وش در نواحی و اطراف آن بقعهای اسلامی بهم رسیده و هر کس جهت رفاهیت سکون در جوار
آن مواطن شریف رخت اقامت نشانده آن معموره حسب مثال کشته شده که جا بجا در کشتی ازون نهاده اند باروی توانگر و درویش
اما مسجد جامعش مشتمل بر مقصوره و بارگاهی است من جهت المجموع بغایت خوش نما (مطبوع) و فوقدار طاقها و قبهای اطراف مقصوره هیکل رکن
جوامع آسمان انتما و قوایم و اساسی چون اقطاب سما بر پای برجا و بر یمین و یسار آن قبة الاسلام دو منار از سنگ سفید مجلا
مبنی و مصلا گویا دو شمع کافوری است که در شمعدانی دو زبانه برافروخته اند و بر هر کدام منجوق زرین مهر اشراق در بناکی لا
مشعل وا گی بنور و ضیای اندوخته و قبه کبود و مقصوره آسمان گون با قنادیل انجم نمای گویا سپهری است مکوکب بزواهر درخشان
و سایر قبهای صغار بر اطراف بروج آن قبه رفیع بنیان همه کبوتران عرش آشیان کز آن آشیان گرفته اند و منجوق در فشان بر سر آن
قبه عالی چون تاج فردوس عرشی در اوقات خورش اقامت و اذان سرفرازی یافته و صحن مسجد جامع محاسن فضای دلکش در غایت
روح و بها و از جوانب طاقها و صفهای با صفا همه هیکل مربع و مبنی بر ستونهای احجار و قوایم اسطوانی بر اطراف صحن و ساحه آن هر یکی از رخت
و بها چون سروی رعنا پنداری که آن ستونهای زیبا ساقهای حمله عرش رحمانی است با آنکه هیکل در استقامت و انتصاب رایات
و اعلام ملت مسلمانی در حاق وسط این صحن بهشت آسا حوض دلگشا روانی است همیشه آب آن جاری از مجرای روان
هر آسمان و همه اطراف سطح مستوی آن صحن و صفهای صفا مفروش است بفروش سنگین رنگین و مصنع بالوان زینت و محاسن
و از جانب یمین جامع مدرسه ایست جهت احیاء علوم و ترتیب و ترقی ارباب فهوم و دار الشفای مرتب جنس دلاویز جهت تصحیح اسقام
مرضا ضعیف و ناتوان و غریب و مطبخی مطیب بانواع اطعمه عیسی دم که منصوب است بنده جهت تشنگی مستمندی از بضاعت استطاعت تصلی
و منصب افاده آن مدرسه رفیع البنیان مخصوص به یکی از علماء معین و دانشمندان متبحر است و عقد مجلس درس و افاده انجا مشتمل بر […]
طلاب فضایل مآب آماده تدریس علوم معقوله قادر و در زاویه و مطعم آن عمارت خیرات همیشه بر آیین طبقات خانات از الوان تشهیات

ومطعومات جهت آینده و رونده مرکز باشد و هر که باشد مهیا و طیار بر قانون اکلها دایم و ظلها تلک عقبی الذین اتقوا و عقبی الکافرین النار
و مساکن طیبه و اماکن مطلبه جهت مسافران مرتب بانواع تنعمات مالوفه و فرش […] و اکواب موضوعه و نمارق مصفوفه […]
و در آن هر مسکنی بهر اطعام هر مطعم شیئی خدام چالاک و قوام صاحب فهم و ادراک گماشته اند و بدین ابواب صرف صدقات
و در هر بقعه از این بقاع پر نعیم و تنعمات موجب مفصل خالصا لوجه الله لایزال مصارف استحقاق میرسانند و جماعت علما و فقرا و ضعفا
و اصناف اصناف و از اعالی و ادانی و شرفا را از خوان افضال مائده انجا محظوظ میگردانند اما مصارف یومی جامع
شریف لایزال برین منوال است خطیب امام اوقات خمس حفاظ معرفان مؤذنان قراخوانان و قوام
و اما اخراجات هر روزه در آن مدرسه موسس بر مبانی علم و تقوی موجب تفصیل بر اهل تحصیل مودی میشود مدرس
طلبه خدام و قوام و اما خرج مبادیه عمارت خانقاه و زاویه و اسطبل سبیل هم بر حسب مفصل محصل است
شیخ نقیب فراش طباخ خدام و قوام اخراجات و اما مصالح و مصارف دار الشفا آن
ابواب خیرات از جمیع جهات بر حسب مفصل است وجوه خرج طعام و شربت هر روزه جهت مرضی اطبا جراح خدام
فراش و غیره شربت بران و عشابان طباخ و فواید زواید این بقاع از کثرت موقوفات و عمارت رقبات و مداخل
و جهات بنوعی است که هر ساله اکثر جهات می باشد که موازی سبعمائة الف بلقات و تحصیل متولی در خزانه اوقاف مضبوط میشود که هنگ
الاحتیاج بمصارف وجوب رسد چنانچه بعضی محاسبان صاحب وقوف حسابان نقل کرده‌اند که درین اوقات که سنه اثنی عشر و تسعمائة است
از فواضل صدقات و اوقاف زیاده بر قدر خرج ضروری و کفاف موازی مبلغ در خزانه اوقاف مضبوط گشته و ضابطی
و گنجوری آن جهات و قیفه با مین زرین خازنان خزینه سلطانی مفوض و منوط شده که اگر جائی خللی در بنائی با احتیاج جهة اصلاح
رخنه و مرمت و تجدید عمارتی در موقوفات از مستغلات و دکاکین و حمامات و سایر جهات ضرورتی واقع شود و تصدیق قاضی
و حاکم شریعت واضح گردد بقدر احتیاج از خزانه وقف بکارکنان و امنا بسپارند و باز خرج آن محل ضرورت را در کیفیت
و کمیت بتحقیق قاضی بدیوان اعلی رسد مولفه عرصه دهر تا بنا افتاد این چنین بقعه کس ندارد یاد
زینت آن دیار از امصار گشته از شاه خویش برخوردار صفت مبانی خیرات و مآثر مبرات سلطان سلاطین زمان
در دار السلام ادرنه اما مسجد بنا و انشا فرموده با جهات و منافع متعلقه با آن از جمله فواضل تبرعات

و نوافل خیرات و تطوعات این سلطان عمیم البرکات و این خسرو زمرهٔ مختاران اولئک یسارعون فی الخیرات مجموع بقاع
بقاع و معابد پر فواید و اصطناعست که در داخل شهر اماسیه که مقر سلطنت و ایالت قدیم سلطان بوده و از آن مشرق
اقبال و سعادت تصاعد باوج خلافت موروثی این خاندان علیین مکان نموده بعد از جلوس مسند قیصری و تمکن بر سریر
شاهی پری استبنا فرموده و اگرچه اصل فطرت سلطان بر اداء حقوق مودت منظور است و نفس کامل انسانی را انسی بربع
و منزل قدیم خود مشهور است وکیف طیب لی وطن و قلبی الی وطن الاحبة مستطیر چنانچه منقولست از سلطان انبیا
و پیشوای ارباب هدایت و اصطفا علیه الصلوة و السلام الاوفی که بعد از آنکه رایات نبوت و آیات شوکت و قوت آن
حضرت از مدینهٔ شریفه باطراف و جهات سایهٔ سعادت سرایت انداخته بوده و از بعضی غزوات قرین فتح مبین باز بصوب مدینه
علم اقبال برافراخته فرموده بمحلی رسیدند که کوه احد بدیدهٔ حق بین آن خورشید مهر آیین نمایان شد بمجرد مشاهدهٔ اطلال
و ارباع منزل معهود و بدیدن جبال و اصقاع مسکن مالوف مودود بغایت شادان و فرحان گشت و در عین انبساط
از سر بهجت و نشاط باین حدیث صواب با اصحاب اجابت کلام خطاب فرمودند که هذا جبل یحبنا و نحبه و در تعظیم و اکرام
مدینهٔ طیبه و بلدهٔ طیبه جهت آنکه مظهر دولت نبوت و مصدر ترقی ملک و ملت گشته بود این منشور لامع النور را از مطلع
لسان گوهر نثار بصدور فرمود که انی حرمت مدینة بین لابتیها کما حرم ابراهیم مکة بیت الحرام و باین امر نافذ الاحکام
مدینه هم دار احترام عدیل بیت الحرام گشت از اینجا معلوم میشود که حب موطن و مسکن اصلی نفوس انسانیه را فطرت جبلی است
و از فحوای این خبر نبوی مفهوم میگردد که تعلق خاطر هر کس بربع و منزل مالوف نشانهٔ استقامت طبع و موافقت اقتضای بلا باشد
ازلی و مناسبات اولی است بیت کم منزل فی الارض یألفه الفتی و حنینه ابدا لاول منزل چنانچه این
سلطان مکرمت شعار الوف و این پادشاه عطوف رئوف که بواسطهٔ سبق مناسبت منزلی و قدمت مجاورت اولی
که در ایام عنفوان جوانی دولت و بدایات تقلد مناصب سلطنت دار السعاده اماسیه و توابع را محل انتظام اوامر
و احکام خود دیده بود و از آن منزل سعادت التیام بخلافت عظمی رسیده ادای حق رعایت و مرافقت آن دیار و حقوق
عهود ملازمان و بندگان آن روزگار را بر ذمت همت التزام و بر عهدهٔ مروت الزام فرموده بود و چون بواعث منازل
و مساکن همین تواند بود که شمه و ترویح و نسق و رونق آن کوشند و مقرر است که ابتدای مدائن و بلدان از عمارات خیر

بمنزلهٔ اعضای رئیسهٔ انسانیت بلکه کالبد خاکی منازل و مساکن را معابد و معالم در رتبت روح حیوانی و تصحیح صحیح
این کلمات درین حدیث صحیح مسموع اذان اصغا و انهاست که احب البلاد الی الله مساجدها و اگر رواج هر منزلی و صفائی
باقامت شعائر اسلامست و رفاهیت هر بلدهٔ طیبه بعمارات و ابنیهٔ خیرات که منشأ منافع عام و مبدأ تبرع و انعام
فقرا و طعام جمله طوائف انام است مولوی حبذا البقعة مبارک جای که رسد راحت بخلق خدای قائم اینجا شعائر اسلام
دائم اینجا مواهب و انعام و بنابرین ملاحظات که مستفاد از تقدیم مقدمات شده سلطان سلاطین شفقت شعار و این
خسرو ارباب معدلت واقفه از امر فرمود که در شهر اماسیه بر کنار رود اینجا مجموعه از عمارات خیریه جهت اشاعه کافهٔ بریه
انشا و ابدا نمایند و ابواب منافع دینی و دنیوی و فواید صوری و معنوی را بر روی مقیمان و مسافران و آینده و رونده گشایند
و آن مجموعهٔ خیرات مشتمل است بر مسجد جامعی در غایت نزهت و صفا و بر مدرسه در نهایت نظام و بها و زاویه و خانقاه
مجمع اهل الله و مأمن و منام عباد الله و مکتبخانه جهت تعلیم کلام معجز نظام ملک علام با اولاد فقرا و ایتام اما جامعش جامعیست
عالی ارکان از سنگ سفید تراشیده بوضعی دلپذیر که انه صرح ممرد من قواریر و آن مسجد را مقصوره ایست پر شور و زبان
از محاسن آن قصیر قمه آن قبهٔ سربلند افلاک رو حالی کشیده و ماجهٔ منجوقش چهرهٔ قمر را در شب بدری خراشیده
از تابش مشاعل و مصابیح انجم شام قباب سپهر نجوم افروز انست و سر سراج و هاجی از آن قنادیل درخشان
گویا در عالم انوار مخلوطاً شعاعی قندیل مهر تابان مربوط و آویزانست بیت فکأنها و الشمس تصبغ سمکها
خیل ترتع فی مذاب العسجد و بر دو ضلع مقصوره دو منار لامع الانوار است ما بیک اندام و یک هنجار منارای
که از ابنای زمانه دو جوان رشیق القد بند که از مشیمهٔ آسمان توامان زاده اند با آنکه دو اصل ثابت و دو نهال نابت اند
که بر مثال سدره و طوبی از مناظر جنان نمایان افتاده اند لوله دو گل منتشر از مرغان خوش خوان بذکر حق چو بلبل در گلستان
و اما عمارت زاویه و خانقاه که آرامگاه اهل الله است مؤسس بر وضع بیت المعمور و بطرح بهشت موعود موضوع است
و جمیع مشتهیات و مرغوبات مشارب و مطاعم در ان مطعم مصنوع فاما بر نسبت لذات جنات لا مقطوع و لا ممنوع و جهت عامهٔ
فقرا و مساکین و کافهٔ صادرین و واردین مائدهٔ طعام عالی همیشه و ترتیب بامانی منت و تعب و خوان انفاق و اشفاق بی حرف
نصب و عطف همواره صلای نوال لا یزال ان در گاه در گاه و بیگاه بصدای خوش دا انما نطعمکم لوجه الله است هم نوای

کالروح لطفا و سموا برتع
طراف الاناء للمثان بحر لجسد

سبیل ازلی دوام و قوام آن بارگاه خلایق پناه همواره این آیه کتاب الله کلوا من طیبات ما رزقکم الله آن بقوه گلشن بهاری است
قوم چو عمارت عالی است درو جمله نعمتی مهیاست وز منعم و بانیش مهیاست هر کس که درو دمی نشیند
اسبب نیاز و غم نبیند هر کس که بدید نیش نشناید از منزل آن عنان نتابد واما مدرسه بلند پایه اش که در
رتبت مدارس ثمانیه دار الخلافه قسطنطنیه است و درون و بیرونش محفوف بمزایا عوارف سنیه و موصوف بجهت تحصیل کمالات
انسانیه همیشه مجمع طلاب علوم حقیقه است و موج اصحاب حقایق حکمیه و معارف شرعیه و مرتبه تدریس و افاده آن مدرسه همیشه
بموجب شرط حضرت واقف وفقه الله علی الخیرات فی المواقف متعلق بدانشوری است متفرد و متبحر در افانین علوم و متوحد در انواع لبیب
فنون میان افاضل روم و وظایف و رسوم وسوم معید و مستفید بقانون اعالی مدارس سلاطین مشخص و موسوم ملت
ثنا ماند از نامور در کتاب بشه هم ثنا مانده و هم ثواب صفت قناطر عظیمه که از مبانی حسنات سلطانی در
ممالک مسلمانی انشا کرده و صادران و واردان مسالک را با ساختن آن ابنیه خیرات در مقام اداء دعا و ثنا آورده
و همچنین از غرایب مبانی خیرات که از فواضل صدقات سلطان در راه خدا ساخته اند و بصرف خزاین و اموال بی اندازه مبانی
آن بنای اسلامی را برافراخته سه قنطره عظیمه است که هر کدام از روی رفعت بنیان و متانت ایوان در ممالک آفاق طاق است
و هر کدام از آن قنطره ها بر چندین طاق مشتمل است هر یکی از آن طاقها باندازه ایوان این نه رواق قنطره اول
واقعست در حوالی بلده عثمان جوق از بلاد رومیه صغری بر آب رودی عظیم که معروف بقزل ارماق است و آن محل معبر تجار
و قوافل و مسافران عرب و عجم و سایر ممالک آفاق است و آن پلی است مشتمل بر عدد طاق اما در غایت رعونت و تزیین
و بر اطراف پل دیوارهای سنگین چون بنیاد رواسی راسخ بغایت متین بی تکلف تکلف عمارت آن قنطره محیر دیده ها
روزگار است و مخبر از علو همت و کمال شفقت و رحمت بانی بر مسافران اقطار و امصار پنداری که فلک مسلسل آن بنا ای است
از معظمات ارتفاع آسمانی که بر سطح آن نهر عظیم عکس انداخته یا خود نمودار از تخیل دوایر عظام فلکی است که مهندس
بانیه دان بر سطوح مستوی آب روان عیان ساخته گویا دست کشاده سر طاق بآن اظهار نموی که الدنیا قنطره فاعبروها
گویاست و صدای آب روان در میان سرایرانی باین نکته رطب اللسان که عمارت بی بنیاد دنیا رهگذر راه سبیل عمر گذران در حکم
نم علی الماست و هر عمارتی که پایه اساس آن نه بر طریق خیرات و سبیل الله باشد تمثال نوی خس و خاشاکی بر ممر سیل فنا

بخشش بر لب جوی گذر عمر ببین این اشارت ز جهان گذران ما را بس اما چنین بنای که بنیاد آن بر راه حق برافراخته معمار همت رفیع
سلطان است و باعث و داعی بر ترغیب و ترصیص آن ارکان ترفیه حال کافه بنی نوع انسان اگر چه ظاهر اساس سنگین آن بنا
عالی چون ابنیه اهل دنیا بر مجرای سیول مندرس حوادث روزگار است اما مبنای فلک ارکانش که حاکی از رسوخ عقیدت و ثبوت
صدق نیت بانی است در معنی مؤسس بر قصور و غرف دار القرار است و اگر بنای خیرات با وجود خلوص نیات هم در دار
دنیا باعث امتداد حیات است و هم در نشین عقبی مفضی و مؤدی بر رفع منزلت و علو درجات است و رسم اینچنین بنایی
در بهشت جاودان البته مقوی و مقوم بر پایه خلود و ثبات است و بمقدار مجاری آن رود ظاهر الورود از زلال حوض مورود
نصیب باعث و بانی بشربت عذب فرات است بیت بنا هر کس اندر جهان کو بماند مکان آن گزو کار نیکو بماند
نمرد آنکه ماند پس از وی بجای پل آب و خانی و مهمان سرای و قنطره دوم پلی است که بر آب رود صقریه در نواحی
ولایت کیوه بر رهگذر واردان اعراب و اعجام و بر شارع عام طوایف انام استبناء فرموده و خواین اموال را بمقتضای
والذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله جهت تحصیل مرضات الله صرف نموده و مغفرات بار از تفاعش مسلسلا متصلا
عدد طاق عالی بنا است و آن قناطر مسقاطر گویا چندین قوس قزح از انواع آب ارتسم یافته و سطوع اشعه خورشید دوالحجاب
بر سطح آسمانی رنگ آن رود خانه عیان گشته یا انعکاس قباب افلاکست که بشکل حباب بر روی آن آب روان نمایان شده
پایه هر طاق سنگین متین آن در میان آب روان بمنزله کوهی است خدا آفرین و حلقه هر طاق و ایوانی باندازه دایره افق
بر روی زمین مؤلفه بود هر طاق آن نیمی ز دولاب فلک پیدا برارد آب در بالا بام چرخ دولابی والحق اینچنین
صدقه جاریه در موقع و مقام و از این خیر محلی جهت کافه انام از اعاظم سلاطین اسلام کمتر مشهود است و باین نوع
اساسی مخصوص در ولایات و بلدان نادر الوجود است زیرا که عبور و جواز از این نهر عام در موسم بهاران متعذر بلکه
محالات است و از غایت کثرت و تندروی آن رود خانه از جارح روز راه گذاران آبش مستغرق است لاجرم بجهت عبور مسافرین بنای
بناء جهت ابناء سبیل همیشه زبانه در آوری تجار بر اراری و بحار در آن رهگذار از زبان حال بکمار تکرار مؤلف
همیشه تا که گذر میکند قوافل عمر برین مقنطر کیتی چو آب تیزگذار اساس قنطره عمر شاه باقی باد چو پایهای پل شاه در ثبات و قرار
و قنطره سیوم پلی است بغایت عالی مبانی واقع در نواحی ایدین ایلی بر آب والحق با بنیاد استحکام

آن بنای متین بنوعی بر روی زمین مبنی است که اساس مبنای آن در سمک وسمت انحطاط منطبق بر مرکز خاک است
وکنگرهای ارتفاعش بر دوایر نطاقات طاقات بر وضع انطباق دوایر عظام بر اندازه قسی افلاک است بر سر قنطره آن
که موانی عدد قناطر است قنطاری از زر و سیم مصروف گشته و هر شکل اسطوانی از پایهای سنگین آن که باصره از نظره حاشا
ازمیان آب مکشوف شده آب تندرو ازمیان هر طاقش بر مثال تیر پر پر از دایره کمان لا یزال جهنده و سریع الاشتعال است
وارکان سرطاقی چون نطاق فلکی بر یک حال و آب جاری ازان چون حوادث روزگار همیشه سیال و دیگر عمارات خیر و ابواب
البر که در اکثر بلدان و امصار و قلاع خصوصا مساجد و معابد و قناطر که در اصقاع مساکن و ارباع ممالک اناطولی و روم ایلی
امداد اوست یا تجدید و احیا فرموده و جهت کمال اهتمام و التفات همت رفیع الدرجات باقامت جمعه و جماعات و ادامت
فرایض و نوافل طاعات از فواضل صدقات و تبرعات سلطانی تعمیر پذیرفته و از میامن آن ابنیه خیرات شعار اسلام
در جمیع آن ممالک شیوع و ترویج رواج تمام یافته تفصیلات آن جمله افزون از حیطه تعداد است و شماره آن بیرون از اندازه ضابطه
حساب و گنجایش کتاب زیاده است و چون وضع آن بناهای خیر از مساجد و رباط و خانات و قناطر و عیون و امثال این رقبات
در هر محل باقتضای ضرورت و احتیاج ساکنان و بقدر مصالح صادران و واردان از جمیع فرق گبر و ایمان اتفاق افتاده تفصیل آن
و بعضی قلاع و حصون و اسوار که جهت مصلحت دار الاسلام بنیاد نهاده بجلیه عمارت لازم الاستفصال اشیای آن همه چون
وبه تطویل و املال بود اجمل طرق دران باب سوق کلام علی الاجمال نموده مؤلفه بنای خیر سلطان در ولایات چو ملک و اسعن محدود غایات
بنایی ازو نیا سازم برابرش ... دران عالی بنا گویم دعایش

(margin: حد او مکارم وی ابن بوکار)

اما قلب گشته نقص آیین در ذکر جلوس همایون سلطان السلاطین

... مرادوند خلافت ابدی بانی جمال استقلال و تمکین وکنف [illegible] در کنف امنا او وراثت سلطنت و شاهی محکم و [illegible]

بعد تأیید فضل الاهی بآن پناه ملک و دین لمؤلفه

شکر ایزد که در سرای سرور ... صبح دولت نمود لمعه نور
شد فروزان ز دود دمان سپهر ... شمع عالم فروز فرخ چهر
چهره صبح شد جهان افروز ... بدل شام غم بیامد روز
جست صبح نشست روز افروز ... ظلمت غم ز عرصه رفت برون
در شبستان چشم منتظران ... روی مقصود گشت جلوه کنان
شد فروزان ز مشرق انور ... گیتی افروز خسرو خاور
مرغ شب گیر شد نوا انگیز ... ناله اش عالی سرود آمیز
ناله انس داشت صوت ماتیان ... ماتمی لیک شادیش میان
در صدایش نهان غم و شادی ... خبرش از خرابی آبادی

در مصیبت

در مصیبت فرح رسانده پیام ... چون سحر کاندرون نور ظلام
لفت مرغ سحر ببانگ بلند ... که جهان شد بشاه نو خرسند
مهر شد این زمان جهان افروز ... صبح شد پیرو درگذشت از روز
یعنی از روزگار بو قلمون ... روز روی شعار شد شبگون
ماه بدر شد از جهان غارب ... ظلمت مهر را جهان راغب
از افق شد نهان چو ماه منیر ... صبح گشت از قدوم مهر شهیر
گشت پیش از بشارت شادی ... وحشت انگیز قصه را بادی
گوش خورشید این صدا بشنود ... کاسمانها لباس کرده کبود
شب سیه پوش گشته و غمناک ... صبح کرده هم گریبان چاک
که غزای شهنشه غازی است ... انکه دین را باو سرافرازی است
کرده رحلت ازین سرای جهان ... شاه غازی سید محمد خان
کرده رفت از جهان جهان جلال ... جانشینش شد آفتاب جمال
بر سریر خلافت اجداد ... شاه عادل نژاد باقی باد
ظل یزدان و آفتاب جهان ... جان ملک او و روح روان
شاه مومن دل فرشته نژاد ... بایزید محمد ابن مراد
شه چو بشنید رحلت پدرش ... گشت بی قدر ملک در نظرش
در فراق پدر بحق نالید ... باد صبح آه سرد کشید
گوهر افشاند از دو دیده خویش ... تا رمید از دل رمیده خویش
شد چو ماه نوی ضعیف و زار ... جامه شبگون و ماتمی کرد او
قاصدانش ز پای تخت پدر ... چون صبا سبق برده از صرصر
گشته قاصد چو مرغ و نامه پرش ... پر ز پر و بال مرغ نامه برش
از زمان قضا و از تقدیر ... خبر شاهیش رسانده بشیر
جلا ارکان دولت پدرش ... بندگی عرضه کرده سر بسرش
با وزه راه شاه را رفته ... بعد عرض ثنا بیا گفته
کر تن ملک شد تهی از جان ... جان تازه تویی و شاه جوان
تن بود ملک و شاه جان باشد ... جان چو آید تن و جهان باشد
گلشن ملک را تویی گلبن ... شاخ سروی و در تنک گل بن
چون درین باغ سرو ناز آید ... آب رفته بجوی باز آید
رفته از ملک گرچه خان خدا است ... شاه رفته شهنشهی بر جاست
جان ملک ار بشد روان آید ... جان اگر رفت جان جان آید
شمع اقبال گرچه پنهان گشت ... لیک مصباح صبح تابان گشت
گرچه بی صرکیست ابر بهار ... گل چو خندان شکفت در گلزار
خنده گل ز گریه معهود است ... در پی گریه خنده بهبود است
باغ خندید گر فلک بگریست ... چراغ افروخت گرچه صبح زیست
آفتاب ار ز صبح زاینده است ... ملواش بعد صبح پاینده است
شه چو بشنید این مقوله کلام ... عاقلانه حکایت و پیغام
در کشید او عنان دل ز اندوه ... توسن فکر راند در انبوه
انجمن ساخت در ولایت خویش ... کرد اندیشه ایالت خویش
در زمین از زمان منادی شد ... سوگواری گذشت و شادی شد
بود اماسیه تخت اول شاه ... مطلع شد ز صبح دولت و جاه

ماه مهر ار چه بر افق یک چند / در خور تخت اوست چرخ بلند
جلوه ماه گر ز آن صدف است / درة التاج گشتنش شرف است
بود چون شه ولی عهد پدر / شد بتخت پدر روان یکسر
همچو خورشید شد روان از شرق / بر سمند فلک مسیر چو برق
شد خرامان چو مهر نورانی / سوی برج شرف بفیروزی
همچو الهام بر دل دانا / کرد هر شب بمنزلی ماوا
روز و شب رو براه چون خورشید / متوجه بمقصد امید
چون سلیمان بتخت باد نشست / رایت از گلبن بهاری بست
بر سر مه علم ز برق زر / تاج بر مه نمود در منظر
رانده راز خار رفته صبا / فرش ره گشته در چمن دیبا
گل چو داد از قدوم شاه خبر / از صبا شد دهان او پر زر
سبزه لاله کردش استقبال / غنچه خندان که گل نموده جمال
شه سواره چو در رسید از راه / کف گردون بطلعت عین الله
شد بهاری ز نور رخسارش / چشم امید انتظارش
گلشن خلق روی فرخ او / مطلع صبح ملک شد رخ او
سایه دولتش چو طوبی بود / در پناهش بساط دین آسود
صبح آورد تاج شاهی او / کرد عرض خیرخواهی او
بر سرش نهاد افسر ملک / گشته او سرفراز در خور ملک
دید مهرش چو مستقل در جاه / صبح شد رونمای منظر شاه
مملکت یافت از غم آزادی / تخت دل خوش ز مقدم شادی
کرد احیا سم آل عثمان را / کرد امضا حدیث و قرآن را
گشت سلطان بارث در آفاق / هم خلیفه ز روی استحقاق
شه چو بر تخت قیصری بنشست / عقل کل پیش او کمر دربست
گل کف دست خویش بگشاده / دست بیعت بدست شه داده
روح قدس این دعا بکرد ابدا / خلد الله ملکه ابدا

سلطان روح قدسی آشیان چون از مشرق کشور امکان متوجه شهر مملکت بدان شود و عازم تدبیر و تصرف در کشور وسیع الوان و اعیان بود و خسرو علیین مکان نفس ناطقه انسان هنگامی که رغبت باستحصال استقلال بر اورنگ فرماندهی جهان نماید و داعیه استکمال و استقرار بر تختگاه قوی و ارکان فرماید البته او را بدو گونه حالات کمالی حالی باید بود و بر دو وجه فضیلت حالی و کمالی تجلی باید نمود حالت اول و کمال ذاتی اوست که بدو فطرت او را بالفعل حاصل گردد و از آباء علوی بطریق ارث معنوی باو منتقل و واصل شود و آن حالت کمالی تجدس و اداء آن فطری است و تقدس او از آلایش تعلقات اجرام عنصری و بای حالت او را بصفت آزادگی و بی نیازی تمامت از مجاورت علایق جسمانی و مستعلی و مستغنی است از تعاون بمساعدات زمانی و اما حالت ثانی او کمال اضافی است که جاری است میان رتبت عالی عالمی و عنصری و منزلت نازل تابعی و محکومی و آن تعلق بجب

تقدم

تقدم شرفی است او را بر ما دون خود و مراعات هر گونه تدابیر عادی و اعمال و اقوال رسمی لیکن عنایت ازلی و رعایت لمصلحی بر سابق مقرر السعید من سعد فی بطن امه ذات آدمی زاد را نامی از نسبت شیبا باء علوی است و باعث بر توجه اوست بعالم وسیع ملکوت اعلی لاجرم این جامعیت دو حال از مبداء و مآل و را داعی بر دوام دولت معنوی است و باعث بر انتظام سعادات دنیوی و اخروی لیکن در صلاح تقریر و تمکین افراد انسانی بر مسند حالت ثانی اعنی رتبه جهانبانی و در تصویر خیر مهام و جهت نظام مصالح الفت میان کشور صور و معانی آن نشاه سعادت بالضرورت منقید و ملتفت بر رواج عالم ملک و شهادت باید بود و ناچار متقلد مراعات ضوابط و قوانین رسم و عادت باید شد و کمال این مرتبت دوم مخصوص سلاطین با تمکین و اساطین ایمه دولت شعار است و پایه علیای عادل سیرت و مالکان ممالک مکنت و اقتدار است سر کرده دار و بعدل و دین عالم ظفر گر بود زمهدی کم شاه عادل چو کشتی نوح است که از و امن و راحت روح است لاجرم چون مظهر عنایت و مصدر هدایت از سوابق الطاف حق عز و علا بمزید تایید و ان الفضل بید الله یوتیه من یشاء میان بنی نوع آدم معزز و مکرم گردد و در عداد موبدان من عند الله و زمره مقبولان درگاه در قسم ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم بمزایای اجتبا و اصطفا برگزیده افراد امم شود و جهت سیاست مملکت جهان ملک معنی و در شکرگزاری انجام نعمت بر وسعی چنان سزاوار نماید که مراعات حق امانت الهی و مراقبت ودیعه امامت و شاهی که کنایت از محل اراکی ابنای نوع انسانی است و عبارت از خلعت رحمت رحمانی بنوعی اهتمام مصروف دارد که خود را در مسلک فرقه مبشره و معنی و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا در آرد و خود را باقامت و اسم سلطنت و امامت مجبور و مامور شمارد تا بر عالمیان بحق الیقین مبین گردد که در بدو خلقت مناسبت ذاتی آن نفس نفیس از روی تنزیه و تقدیس با مبداء اعلی و بصفات حق جل و علا تر و به اکمل و اتم بوده و هم در حین تعلق باصلاح حال جهانیان و در وقت تقیید نظم مصالح و مطالب افراد انسان خواه کافر و خواه مسلمان معنی خلعت سبحانی در و بطریق اشمل و اتم بوده شاه سلطان مشفق خوش گهرست که سایه الله گویند اوست اکنون وصف خلعت و اجاءت چنان نفس قدسی رتبت را علامت و نشانی است و مقبولیت و رضای حق و خلق را ظاهرا و باطنا دلیل و برهانی و اوضح دلایل و براهین و اتقن مبانی آن قوانین انکه جملگی اجل امه از اقطاب و افراد و سایر ارکان عالم کون و فساد جهت نظام التیام کشور ترکیب و تالیف مقدمات مطالب بر احسن ترتیب باتفاق کلمه جمهور طالب تمکین انجال سعادتمندی بر مسند جهانداری و سروری شوند و راغب تعیین آن متحلی رجمند و مستحق خلافت بشری گردند چنین که از دوام توجه قلوب و بخاصیت آن فضایل مرغوب البته بمفاتیح دعای خیر ابواب

مقاصد پروری جاه و خواه گشوده و ظل معدلت او بر وساده مسند سروری مقارن امتداد ایام عمر و بقا ظهور خواهد نمود زیرا که استبقا آثار
واستیفا اوطار منحصر بر طریق لا یزید العمر الا بالبر است و آیه کریمه و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض هم این معنی مجیز و مشعر
حق جو بخشش کرده باینکه سرفراز   از عطای بخشدش عمر دراز   و چون خیال محبت و موالاة آن مظهر سعادت بدعا و دعوات صالحه
در دلهای دوستان خدا استوار گردد و پایه رتبت شرافت و سروری او بر رکن رکین ایمان و احسان در خواطر زده و لان بلکه در عالم
جماهیر جهانیان استوار پذیرد   شده سپه راه رو شوی نیکخواه   بلکه تو خواهند همه خیل و سپاه   او لاحق تعالی بر اطمن اولیا آنها را
بلا جمیع ذرات اکوان از رب تعین و اختصاص جهان صاحب دولتی بدارایی جهان و غمخواری اهل ایمان طالب و خواهان سازد
و هر یک از خواص اهل اختصاص رسات بلا سر فردی از افراد مکونات بلسان استعداد و زبان حال در نشر وظایف دعا گویی انفصال
وظایف اشارات و مقال بموافقت کلمه هم زبانی و بمصادقت جانی و جنانی در شأن او روایتی و حکایتی روشن بیان آغاز د
هر کشند مهربان خلق جهان   آفرین گویدش زمین و زمان   تا بحدی که کنگرهای ایوان سعادت و اقبال باد افتضای
مقام و حال برفراز شرف غرف در بارگاه عز و شرف زبانهای دعا برآورده روی نیاز بسوی آسمان کنند و استیلا و استعلای
آن سعادتمند را از حضرت عزت جویند و مجان همه سپر فهای حوال زرایات حشمت و جلال در چمن بحرکه نسیم صبا و شمال بدرست افشانی
ساعد مساعدت بمسارعت توجه و مبادرت عزیمت آن مظهر اقبال بمستقر عظمت و افضال اشارت و ایما نمایند و همچنین اکمام اعلام
فتح و فیروزی با آستین جنانی ریاح فلاح در صباح دولت و بهروزی بجهت سرعت و استعجال در استحصال مطالب و آمال آن بان مصدر
مکارم خصال اعلام حال و انبا انبا فرمایند بیت غدت لمعالیه الزمان منابیا   مطیعا و ابناء الزمان موالیا
علم اندازه عمر درازش   لوای آثار بخت سرفرازش   و برین قیاس روز سماع کوس تیز گوش و قوت سامعه طبل بلند
خروش از آن عصب مفروش لایزال بر کاخ صماخ گوش اذان اذعان براواز نوبت شاهی او نهاده باشند و نقاره را هم دو دیده
ترقب بر قدوم اخبار مسار از توجه جهان شاه و شهریار بتخت سلطنت و اقتدار از بر نشستن شهرها افتاده باشد و بیانک بلند همت
هوا خواهی آن مظهر انظار عنایت که دلها در عهد روزگار انتشار و اشتهار دهد مصرع بیا که گوش بر آواز و چشم بر راهیم
لوبابه محراب استانه از اعتاب دولتخانه سلطنت منتساب فره دولتی است در حال تفال بفال رسال آن درگاه دولت مآل نما
بدر قم قبة الداخل منقوش و تمثال النقش بصرة الداخل بر صحایف آن الواح مشهود دیده خرد و مدرک خاطر باتاج سروری

وافسر خسروی از گوهر شب افروز درة التاجی اندوخته و خورشید مثال از اکلیل نور سراج دیباج بر افروخته و در لگن دیده کلاه نور ونی
شمعی تابانی که از لعل آتشین افسر سلطانی چون مصباح افق صباح سوخته است درین تیره دان گیتی و ظلمت آباد عالم سفلی جهان
سرفراز و تاجداری را روز و شب چراغ مسجود و بر زبان آتشین بشوق و لمعات آتش انتظار و توقع آن گوهر درخشان تاج و در
درخشان تراز سراج درفشان خاص طمعان ملکت و شاهی خندان خندان میان ندمای مشتهی رواهی است که در بلاغ این سرزنش
با ایشان بلاغ میکو بلیغست لمؤلفه نه سرلایق تاجست و زیور   نه زیب سر کلاه زرست و گوهر   سری شایسته اکلیل شاهی
که فر تاج او فضل الاهی است   برو ای طامع شاهی چو گلبن   خیال تاج را از سر برون کن   که گوش تاج سلطانی شنیدست
که شاهی حق سلطان بایزید است القصه مصداق مقاصد این بیان براعت نشان و ادای بر هان علم دو زبان برین
صحایف فصاحت عنوان که ذکر مجاری حالات سلطان سلاطین زمان است و نقل کیفیت اجلاس آن خسرو سلطان نشان ایده الله
المستعان لنظم مصالح الامن و الامان بین اهل التوحید و الایمان و تشیید ارکان الملة المحمدیة باسعاد اعضاد دولته الی آخر
اوان الزمان آنکه بعد از انتقال سلطان مجاهدان بمساکن طیبه جنان یعنی ارتحال والد جنت مکان سلطان بمواطن قرب
و رضوان اسکنه الله تعالی فرادیس الجنان و مکنه علی ارائک الغفران که شرح و تفاصیل آن در خاتمت کتاب سلطان محمدی مرقوم
ارقام بیان شده در تاریخ شهور سنه ست و ثمانین و ثمانمایه از سیوم ربیع الاول که اول ربیع بود و مبادی ظهور فصل ربیع
نجمه منکای گرشاه صفت حیات در شیونات صنایع صانع و جلوه گران روزگار بتدابیر نمایان نمود و نقاش دهر بوقلمون
بدستیاری صنع بیچون در صحایف زمان و الواح اشجار بوستان نگارستانی از شکوفه‌های سرخ و زرد گلستان جهان بر مناظر
اعیان عیان ظهور نموده و ناظمان مصالح امور در انجمن اعصار و دهور طرحی تازه تر از صحیفهای بهار انداخته بودند و حاکمان عالم
سنین و شهور آیینی دلفریب تر از وضع حلول خورشید لامع النور بخط اعتدالی معدل النهار بر ساخته و پرداخته و سلطان ربیع
مسکون از جوانان ریحانی اعلام و رایات طرایف صنع را بر وضع طبیعی در فضای ملک انجمن افراشته بوده و مالکان عالم
کون و فساد در تبدیل حقایق به اظهار ازهار و شقایق علم اقتدار و لوای افتخار در عرصه کاینات بر پای داشته و صدای طبل آن
خوش آواز و خروش سحاب غران از جو سماء فیمان سراپستان بهار و ربها آیت فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها

بلوسش هوش غنودگان انجمن چمن دهقان بستر ملون گلشن میبرسانیدند بیت زمین مرده زسر زنده کرد ابر بهار
سحاب راست کنون بر زمین حق احیا سران خیال که جان نقش بسته اندر دل نموده آینه آب از کمال صفا
قطرات ابر بهاری غبار حوادث روزگار را از دل نازک اندامان مرکل فرو نشانیده و نفحات باد صبا و شمال گرد محنتهای زمانی
از دامان سرو مدید الاذیال بر افشانیده بود و از طراوت روزگار بهار و نداوت امطار گهربار برگ شکوفه طری و مپد طری از احداق
ژالهای سحری بصورت نرگس و شقایق مضاعف میشود و هر شاخ شکوفه که از محنت دیماه برگ و بار خود بباد فنا داده بود
از لطافت لبهای غنچه خندان و اتصال قطره شبنم بران گلبن بستان شکفته و خندان تر از زهره اهر نیرات آسمان گشوده بیت
میان باغ درخت شکوفه پنداری که قصر از گهر اندر ریاض رضوانست ازان بمحضر چمن درشکوفه کشت عزیز که گل بباغ چو یوسف اسیر اخوانست
و دران زمان جوانان باغ و بوستان بهر بسیاری بلبلان هزار دستان این صورت و عمل بلوبیات و این نقش و ترانه معشر
کل کل زمان دوره وبهار بمسامع مجامع اهل کمال گوش گذاری کردند و در بزم سلطان جمشید آیین بهارستان و در مجلس
خسرو خورشید طلعت گل محمدی میان بستان در حالت بسط بساط معاشرت و استیناس و در دم تداول جام و تناول
اقداح لاله فام کاس حال بی ثباتی کارخانه زمانه دوست بنیادی این کارخانه عالی اساس را در لباس وتلک الایام نداولها
بین الناس بطریقه اشعار اخبار و انبا و ایمایی نمودند و در صحن فسیح پر ترویح گلشن اما بلبلین زبان فصیح سوسن
حمایل گنده قطان نهال نوخیز ورات روان سرو عشرت انگیز از بشارت بهجت فزا و نوید مسرت افضا تلک الجنة التی نورث
من عبادنا من کان تقیا القا میفرمودند بیت آب راند چشمهار و شکر شاهنشاه گل بر سر شوکت آمد تازه روی شلو کام
بر هوای افکند نسرین کلاه از ابتهاج لب نمی آید فراهم غنچه را از ابتسام حاصل کلام آنکه از اتفاقات ایام ناگاه
وقت صبحگاهی در چمن ورود منهیان خبر رفع رشمال و صبا و نزول مخبران درست گفتار راویان دولت و اجناگه در عهد
سر از اشغالات مدرس حساب اسبق بودند و در شیوه راست گویی ارجح دوم اصدق از دار الخلافه قسطنطنیه جهت ساله
و پیغام بجانب خدام اعتاب سنیه بجاوشی که در بارگاه اصطفا مشهور گلک مصطفی بود و الحق در روش گفتار در
طریق سرعت رفتار با کبک کهساری در جبال و صحاری دعوی مجارات و مسابقت مینمود و این نوای سرود که بیت
بکوه و دشت فراجسته کبک کهساری در انتظار تو کردست بیم فرو بنین شدست سرخ بخون پای کبک بس که دوید
بجست

بجست وجوی نوای سروش مرام بهین ودر روز هشتم ربیع الاول سنه ست وثمانین وثمانمایه بدار الملک اماسیه که مستقر
سلطنت ودارایی سلطان بوده اما درحال ایالت بتفویض عنایت پدری ودر قانون اصول اسلاف این خاندان خلافت
آن کشور مطلع افتاب جهانگیری بوده جهت اخلاف دودمان قیصری واز وصول رسول بمسامع خدام سلطان عالی
مقام رسید که خورشید سپهر خلافت وجهانداری وافتاب آسمان ممالک ایمان وشرایع مداری یعنی آن سلطان مجاهد ان
دین محمدی وآن منظر تایید ملت سرمدی خداوندگار سلاطین روزگار ووالد سلطان کامکار زا فرین اوقات فصل بهار
از تراکم امواج هموم الام روزگار وتزاحم غمام ایام ناپایدار کسوف تامی طاری شده وآن ظل حق در ظلام عالم اجسام ناز جام
بحجاب ارض مستواری گشت بیت ولکن یصفی الافق والشمس افل رمین محاق خسوف بیت جهل ترقی والفلک قد غاب بطنها
سنا تم فیهاا ع مجحلی سر آینه سپهر منیر چون زال پیر خاک بر سر کرده بازمین تیره یکسان گشت که آن افتاب جهان
در تیره دان تربت مظلم پنهان شد وعذرا ماه چهارده شبه روی خود در هجران آن خورشید روی زمین خراشیده تراز
نوحه گران کرد که بیت من ماه را طلوع نخواهم ز خاک از آنک کم کرده او بخاک رخی همچو ماه را وچنانکه محقق گشت که تخت
هنر تخت قیصری اسلام حالیا چون قالب تهی از جان حاطل افتاده ودیده خونین بخت اسلامیان از سواد شام این
ماتم پر الام هنوز مقبوض تر از غنچه تنگ دل بخون الجگر پر گشاده وهمان رسول بطرح معقول باد ارسانند که چون این دست
برد روزگار غدار را از انتقام کینه خواهی ناچار است وبنظام مقام آن خسرو مجاهد آن هر دو چشم انتظار اعوان وانصار
براه قدوم سلطان جهان جو دارای جهان چشم از جهان بست بکین خواهی ترا باید میان بست جهان از دست شد تعجیل نمای
بجستی آمده را کار فرمای اکنون چشم امیدواری گرفتاران شب تار محنت واضطرار مترصد اشراق مهر رخسار سلطان
جهانمدار از مطلع این دیار است ودیده انتظار آن گروه غمدیده سوگوار بر مواقف قدوم فرخنده رسوم این ولی العهد صاحب فار
معدلت شعار واین وارث جایز مسند خلافت واقتدار است بیت وارث مملکت تویی بحقیقت ملک میراث پادشاهی تست
گر به دوری زدرگه شاهی داری از اصل دولت آگاهی تاجداری سزای گوهر تست تاج اقبال لایق سر تست
نامداری تو از سر پر و کلاه میرود نسبت تو شاه بشاه چون حقیقت مجاری احوال وپیغام حوصله رسایل نصایح مصالح
انتظام از ارکان دولت پدری واعیان دولت قیصری بسمع عالی رسید وبعد از وهم رسولان متعاقب تاکید ملتمسات

اولیای دولت، و تمهید مقدمات بوده و سخنت واحداً بعد واحد و وارداً بعد وارد می آمدند و مکاتبات که در مطاوی آن
قسم نامهای اخلاص و بندگی بود، و ماحصل مضمون سرایا اشعار بتسلیم خط علامی و چاکری وابستگان عبادت و شتابندگی ببارگاه
اسلام پناه می رسانیدند که — بیا که بی تو ایم چو تن بی سر — تو بر تن همه سر باش و بر سر همه تاج، و در ان اوقات از حسن اتفاقات
چون شاهزادهٔ سعادتیار موخلف صدق خلفا، عالی تبار سلطان فور خود دامت ظل اقباله فی ظلال خلافة والده العظیم الشان
بتابند تخت مسعود و جد حمیده در خدمت بارگاه جد سعید خود می بود، و صلاح ارکان پایه سریر اعلی، و رای بندگان بارگاه
معلی خصوصا وزیر صایب تدبیر صاحب توقیر اسحق پاشا بران قرار یافت که برحسب سر غیبه الولد سر ابیه شاهزاده مشار الیها
حالیا بنیابت والد خلافت انتساب بر تخت جد جنت مآب نشانند، تا نور سریر دولت بر سلطان زمان در اعیان و اذهان
موکد و متوزع شود، و اگر کوته نظران بی عاقبت را در ان چند روزه غیبت سلطان خیال باطلی در دماغ محالی اندیش جلوه گر شود،
بدین فکرت صواب و بدین رواج خطاب از تقدیر جلی و جواب علی طمع فاسد ایشان مندفع و منجلی گردد — نظم — لمؤلفه

تا بنی گر کند سُها در شب — کار خورشید از سُها مطلب

بنا برین معنی آن در درج شاهی و قرة برج پادشاهی چند
شبانروز چون قرص قمر بنیابت آفتاب انوار بحفظ منزلی ایستادگی نموده و بغیر روی جز مسعود و اقبال بهری در صدف
تخت و بهروزی بجای درة التاج و گوهر شب چراغ جهان افروزی و فرخندگی میکرد، و بر آسمان جهانداری بنمود اکوکب
بختیاری کشاری منور می بود، اما کیفیت نیکو بندگی و خدمتکاری و تفصیل این خدمت مقبول در مملکت داری و بختیاری چنانچه جاری
و واقع بود بمسامع نواب والد جهاندار عرض فرموده و بدین مسلک قویم بتقدیم عذرخواهی آن قدر بی ادبی ضروری نمود که

مسند تخت و تو نخ گوهری — برج شرف ملک و تو شر درخوری — تاج و کمر هر دو طفیل تواند — شمس و قمر هر دو زخیل تواند
منتظر روز شبت تختگاه — وز مه و مهرت دو جنیبت براه — این صدف تخت گشاده دهان — تا چکدش قطره در از آسمان
برگ نو برخه کرچوب تخت — از تو کند باز بهار این درخت — ملک تر اگشته چو بستان سرای — جز تو خواهان بگلستان درای
دولت تو تازه بهار جهان — ملک ربان زرد ز جور خزان — فرش رحمت کرد چمن از ورق — از قدمت گلشن نوکن سبق
خواسته دوغان سحر در صدا — فوزی تو بدعا از خدا

در ان ولا سلطان جوانبخت کامکار و خداوندگار ملک
حشمت و اقتدار را اگر چه از خبر موحش رحلت و انتقال سراپردهٔ جلال پدری بصوب ملک بی نهایت و زوال و از پیغام پر آلام

ارتحال

ارتحال ان مظهر صوالح اعمال بجوار رحمت و مغفرت ایزد متعال بنابر تاثیر تمام از شدت آلام انجنین مهاجرت و وحدت وقت
این فرقت ابدی، و بعد از تامل و ملاحظه انقطاع و انفصام از علاقه پدر فرزندی در دل آینه سماتش که جام لبنی نما بود،
انکساری عظیم اشکار اند، و چند شبانروز در بین تضجر منام و سوگوار بود، یعنی را تکرار میفرمود که — وبذا فراق لاملاقی بعده
ولا زاد الا حسرة و تحرقا — و چون خاطر جنت مآثرش که همواره چون گل محمدی شکفته و خندان بود، از تو ارد آه و دم
و ناله دمبدم در ان شبها ماتم غنچه سان انقباض و از جا رفته بوده، از نفس سرد متعاقب اقوا ما بی از ابر سیاه دیده های
گریانش انهار و الحداد گرفته که القلب تحزن و العین تدمع — نظم — فامطرت لؤلؤا من نرجس فسقت وردا و عضت علی العناب بالبرد
بر طبق سنت نبوی و بقانون شریعت مصطفوی تا سه روز عزای این اندوه رعایت فرموده و همگی ملک خطائی این عالم
حسابی، و جملگی سواد کثرت خدم و حشم سلطانی پیش چشم حقیقت بینش تاریک و سیاه می نمود، و بر عادت قدیم و نسق معهود
میان مقیمان این محنت خانه چرخ کبود و بر سنت خلفا عباسی لباس شاهی را چون چتر سیاه سنجری تغییر فرموده چون ایام عزا برقانون
سنت بانجام رسید، و الحاح و مبالغات خدام از اطراف جهت تو و سعادت فرجام ابرام کشید، و هم از مواعظ علما
و لو احق صلاح اسلام و مسلمین بر جهان محقق شد که درین روزگار شرعا و عقلا مسند امامت بذات شریف سلطانی مخصوص است
و بر سریر سلاطین اسلاف تقلد امور خلافت بر سلطان متعین و مقصور، و بحسب فتاوی ائمه دین خالی گذاشتن تخت سلطانی
از آن وارث جایز نیست، و هم بحسب استقرا تام جهت استحقاق شاهی ملک اسلام پسر سالدیده خود دوران بغیر از شخص سلطانی
بدیگری نخواهد و فا نیست، و مع ذلک چون نظام مهمات سلطانی
متوجه تحصیل مراضی الهی بود، و قصارای همتش را مقصور بر اتباع اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی میفرمود و همراه اینه در تحصیل
رضای حضرت آفریدگار، و تکمیل وصایای والد بزرگوار که متضمن رضای کردگار است سعی و اجتهاد آغاز فرموده و از آن جمله
اولا تحمل و قبول یزدانی، و تحمل امانت خلافت رحمانی بود که اعظم ودایع الهی و متضمن مصالح نامتناهی است بحکم ولایت
عهد مقرری، و وفای وعده پدری جمیع ارکان دولت و عسکری و تمام خدام خاندان قیصری را حاضر و غایب به بیعت امامت
هدایت نمود — بیت

از رواج و تخت پدر تازه گشت — ولایت ز عدلش پر آوازه گشت — همان رسمها کو پدر دیده بود — نمود آنچه رایش پسندیده بود
همه روم از ان شاه نو خاسته — بریحان و سرسبزی آراسته — ز آن گرد بام دم از مردمی — که گنجد در اندیشهٔ آدمی

بازردن کس نخاده وردا کی   برون از خط عدل نهاده پای   جنان داد کشته که سر وز روم   زدی داستان های خوش ملک روم

دالی چون اخلاق و ملکات آن سلطان ملکی صفات از جمیع جهات و تمام اوقات جذب لشکر خواطر و تسخیر جنود قلوب نموده بود

و آزادگان روزگار را پیش از آن اوقات و احیان هم در سلک بندگان بموجب الانسان عبید الاحسان بعبودیت و جان سپاری جاکری

و خدمتکاری منصوب و منسوب داشته بود چون از مقر سلطنت که دار الملک اماسیه بود بداعیه توجه دار الخلافه قسطنطنیه رخش

عزیمت را بزرین تر زین کشید و خورشیدکردار از مشرق دولت پای در رکاب زرین سعادت نهاد و بر بالای سر زرین بشارت

وانه بالافق المبین بگوش دل می شنید و بعد از تواتر بشارات غیبی و هدایت اقبال بی رخصت توقف و امهال بمواجهه امر

سواز همه از جمله سر و دان من المومنین رجال ملازم رکاب همایون فرموده اما این گروه از خدام ترتبا التیام از آن جمله بندگان بسیار

بودند و از آن زمره عساکر نصرت شعار که ذره وار سر در قدم سمند عزت آن آفتاب جهانگیر نهاده بودند و گرد آسا گرد در گرد

رسوم و نشانهای نعل توسن فلک و امش بر سر اقدام ملازمت ایستاده بودند   که خود مشتاق الهمة جان بکردار بر میان بسته

و آن سلطان خورشید مناقب با آن مواکب کواکب مراتب بر مثال سغالات فکر صاحب در تجسس و ادراک مطالب با آنکه چون عنبر

لعمان تاقف تصوب مقصد حرکات طالب روی اقبال براه اسطنبول نهاده و بر مبنای عالی رغبت در اندیشه احیانا خانی قمر

افتاده و بعوت سعادت و نشاء ولایت در طی زمان و مکان باوجود دلبستگی و تعلق بلوق انصار و اعوان در عرض نه روز

از اماسیه بلب دریای قسطنطنیه رسیده و رایات فتح و نصرت را در محاذی اسطنبول بر آسمان تایید جدید و فتح قریب برکشیده بر آن

دریای مواج از امواج شوق و غرام بالشام اقدام سمند برق خرام قباب و خیام از حباب بی اندازه و حباب بر فضای

صحرا ایستاده و از لب خندان باروی و حصار آن کشور پر سر و دندانهای کنگره حصار چون ثغور دم صبح تبسم و مسرور نمایان

و هویدا گشت   بیت

اری ثغر الامانة قد تبسم   و رکن الدین شید کا تهدم   بمطلع شارق تجلو سناه

دجی لیل من الحدثان اظلم   ستاذری تعم الارض ظلما   و نجم دجی بلوح و شبل ضیغم   حوی اسلافه القدح المعلی

و ما خوذ النظیر بهم و اقدم   و یغلو فی المکارم و المعالی   مواطی نعلی والده المقدم   چون خبر بشارت ثمره ورود

سعادت اثر از وصول همایون باهل شهر از درون و برون واصل شد و فی الحقیقه جان تازه با فرح بی اندازه در بدن مردهای جمعی

ساده آن خاندان خلافت نازل گشت و دیده نگران مشتاقان را در بیت الاحزان پر اندوه و غم در حین شام بر مانم و الم زنگ بوی

از پیراهن سفید صبح یوسف دم از جانب مشرق کامکاری رسیده و چشم کریان همگی سوگواران مصیبت رسیده و دیده محرومان

فرقت دیده را از دیدار آن عزیز مصر مصابرت بشارت لا تثریب علیکم الیوم نعیم عاقبت و برخورداری رسید که   بیت مولفه

اقبلوا البشری فقد انی البشیر   ما اذا الاقاه یرتد البصیر   قمیص البیت رایاته   قرة للعین کالصبح المنیر

لاجرم بمقتضای حرکت طبیعی و ارادی و تحریک قوت فرح و شادی همگی اعیان سپاه و سرداران لشکری و جماهیر مشتاقان

عرب و شهری متوجه استقبال آن خسرو ملک اقبال و سلطان کشور عنایت و افضال شده و اعلام اشتیاق و دعای دعا را

بر فلک اطلس برافراختند و جهت عبور از معبر دریا سفاین و زورقها بعدد حبات حباب بی حساب بر روی آب انداختند

گویا هر موجی بر روی بحر خاره از آرزوی دیدار آن سلطان کامکار صد هزار چشم حباب وا کشاده بود و هر لحظه گشتی

تخته بند سینه خود را جهت نزول همایون آن شاه با سکینه بجای کرسی نهاده و ذات سلطان کامیاب که بر تمثال جرم آفتاب

جهانتاب متوجه اوج برج سرطان شده بود بجلوس تخت کشتی در بروج آبی طالع شد و از دریای پر نور رخسار خورشید آثارش

بر محیط فلک مانند در سطح خلیج عمان حاله مرج البحرین یلتقیان نمایان و لامع گشت و تخت باد آور دسلیمانی را در

تحت فرمان در آورده بر مرکب بادپای عدو ها شهر و رواحها شهر بصوب شهر قسطنطنیه سوار شد و در مسند فرمان دهی بر

ملک دریا بار متمکن و استوار گشت گویا کوهی از وقار در دریای قرار یافته یا دریایی از عساکر موج کردار در کوهی سایه انداخته

چو اکرچون شاه کوه تمکین با دلی تمام کان جود و دست دریا نوال میان سفینه از آن سفاین جودی مثال در آمد در آن مجمع البحرین

از شوکت و شکوه مشی کوه طوری عیان شد اما دریا های عطا و افضال در آن سیال و کف دریا بارش دریای مواجی بود منشعب

از کوه وقارش اما با تمکین و قرار لایزال   بیت مولفه   ز دریا دلی شاه کردون شکوه   در آمد بدریا بر آمد چو کوه   زمین قدر و عرش از زمین ساحت

مسخر شده کشور بحر و بر   ما شاء الله لا قوة الا بالله در حین گذر از آن مرحله و معبر بر جانب دریا و بر بیلیاسی از غلامان

ماه طلعت زرین کمر بر مثال منطقه سپهر اخضر گویا آن ساحل دریا مقر چندین هزار شمس و قمر شده بود و بر اطراف آن کاخ

و بر سر جانب گذرگاه شاه عالمپناه چندین زورق پر از هلال ابروان با قداح دوستکانی و رطل گران در دریا لشکر گشتی عیش

و دوستکامی انداخته بودند و از قامتهای رعنا در میان سفاین جواری بر جواری غلمان و جواری لوای شراع عشرت و شادکامی

برافراخته و از جماعت لشکر زرین کلاهان بیلکی جرگه و از سایه قامت سرو قدان سبز جامه سرخ پوش که غلامان خاص قصر قیصری بود

سبزه زار روی حدیقه جهان چون عرصهٔ چمن و گلستان پر از سرو قبا پوش و لاله نعمان شده بود همه جا لاله کله کج نهاده بر تارک
همه جا غنچه قبا تنگ بسته نادامان وکان محمر الشقیق اذا تصوب او تصعد اعلام یاقوت نشرن علی رماح من زبرجد چون سلطان
سلیمان مکان از تخت روان کشتی بدروازه دار الخلافه اسطنبول رسید و بر ساحل دریا کنار رسمند بکران مراد را بزیر حشمت و اقتدار
کشید و مردم شهر و بازار از اهل اسلام و کفار و وضیع و شریف و صغار و کبار دیدهٔ امیدوار خود را از مشاهدهٔ دیدار سلطان
کامکار مطلع انوار بهجت و استبشار نمودند و بمشاهدهٔ رخسار مهرانگیز آن سلطان مهربان و از مطالعهٔ منظر فرخنده اثر آن خسرو
سیر امن و امان خاطر بزرگ و کوچک مبتهج و فرحان گشت و دل الم دیده اهالی و اعیان خرم و شادمان شد چه اکثر محقق است که ملاحظهٔ دیدار
جهان شاهی عادل بعد از محنت بعد و انتظار قرة العین ابصار است و طلوع صبح خورشید آثارش بر آفاق انظار نظار فی الحقیقة بهجة القلوب
و غرة الصدارت نظم خدای داد بملک زمانه دیگر بار سعادتی نه باندازهٔ قیاس و شمار بنور سایهٔ رایات خسرو عادل
پناه ملت اسلام از صغار و کبار چون قدم همایون قدوم و پای مرکب مبارک رسوم طیبان شهر نهاد اهل شهر و بازار که گرفتار نوقه
و مبتلای بازار بودند بمواجههٔ شاه و شهریار خود چون بلبلان هزار دستان گلزار در روی بر روی گل رخسار آن پادشاه فرخنده دیدار
غلبات شوق و آرزومندی و شکایات و حکایات حوادث و مستمندی خود باظهار رسانیدند و از صمیم دل و جان و از خلوص اعتقاد
با لجنان بدعا و ثنای سلطان کامکار افصاح و اخبار مینمودند و ازین گونه صدا خوش نوا میسرودند بر صحیفهٔ توایت رحمت نوشته الله
ای بخت الله تو بروی کنی نزول و از هر طرف ارباب صنایع و حرف نقد دل و جان بر کف و طبقهای زر و سیم چون گل میان فضای
چمن در پای مرکب سلطان نثار میکردند بشکرانه جانها کشیدند پیش چو دیدند روی خداوند خویش چون سلطان کامکار
از دروازهٔ فلک اندازه بدان مصر ثانی و قبة الاسلام دین مسلمانی بجانب سرای دولت سلطانی توجه فرموده و مانند طایر دولت
پرواز کنان باشیان بلند جهان بانی خرامش نمود وزرا و امرا امین و یسار و وفود جنود و عساکر ستاره شمار بمثابهٔ انبوه
انوار آن قرص خورشید خلافت را در میان و کنار گرفته بودند و در رکاب همایون باقدام ملازمت و مسالمت مبادرت مینمودند از آنکه
زهد سلطان فلک اقتدار قطب آسمان سلطنت و احتیاجات و علما ارکان دولت چون کواکب سیار در حول او سر یک منقلب بر یک مدار
آفتابی بود و لمعانی فی رصفه در طوافند که یکذره ندارند آرام اما هر چند مبشران فتوحات غیبی با علام و انها ما بقتبرامه
للناس من رحمة فلا ممسك لها صلای اقبال در داده بودند و ابواب فتح و فیروزی بر روی سلطان بود اصلح کرده چون

بدرگاه عالمپناه سرای جهانبار خلافت رسید بکلمهٔ عنان توسن خوش خرام را بدست دعا باز کشید و تمنا و دعا که کلید فتح الباب
میمنت عافیت و حسن مآب را از حدیث صحیح اللهم افتح علینا ابواب رحمتک جیاد و مبنی ساخت و در بارگاه لطف اله لوا
دعاء رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعلنی من لدنک سلطانا نصیرا در فضای خاطر علین منظر
برافراخت و در زمانی که طالع وقت از نظر نحوس مجروس بود و راوتا د مطالع باتصالات نجوم سعود مانوس آن مظهر لطف الهی و کار
و مصدر الطاف کردگار بر سر بر خلافت و اقتدار استوار یافت و بفر جلوس همایون و بنور طلعت میمونش پر او رنگ خلافت جهانی
و بر تخت خاندان عثمانی چون مطالب اهل حق در موضع خود قرار گرفت و سینهٔ پر اوان تخت اسکندری و دل مضطرب تاج و دیهیم
قیصری را از حلول آن هیولای شادمانی و خورشید فلک امانی سکینه و اطمینان پیدا شد و زبان حال زمین و زمان و لسان
مقال ملکان بیان تهنیت آن جلوس مبارک و وقت متبرک از آنجا که این معانی بیان متکلم و گویا گشت که من اهل اللسان
الوقت فی بیان الفعل الماضی علی مقتضی الحال و ارجوا به ان یدیم فی الاستقبال ظلال جالس سریر الاقبال بدا ما
علی مفارق اهل الکمال مولفه فی تهنیة الجلوس تخت ایزد را که شه بر تخت سلطانی نشست آفتاب ملک و دین بر اوج کیوانی نشست

سرفرازی یافت افسر از سلیمان حشمتی   بر سر قیصری اسکندرشانی نشست   تخت را هم تخته شد ناطق زبانی بهر شکر
چون چنین شاهی بر اورنگ سلیمانی نشست   منتظر می بود بهر مقدم ش چشم تخت   شاه گردش مردمی بر چشم نورانی نشست
سینهٔ تخت از غبار غم پریشان گشته بود   از سحاب فیض شه گرد پریشانی نشست   ملک عالم شد بدن جان جهان سلطان درو
سینهٔ تخت و شه بر و در صورت جانی نشست   کی کند با دیو سلیمان انس و جن رنج ملک   چون ملک خود خسروی از نوع انسانی نشسته
شاخ طوبی شد عیان بر تخت تا از مانا شن   عالمی در سایهٔ آن ظل رحمانی نشست   زاشیان تخت اگر پرید شهباز سفید
شکر باز آنجا همای ظل یزدانی نشست   اهل حق گفتند در اجلاس سلطان یزید   روح قدسی آمد و بر تخت جسمانی نشست
خسروان در پای تختش تکیه بر زانو زنان   بر در قصر ش از آن قیصر بدربانی نشست   بر حریم درگهش کرسی نهاده عقل کل
بر سریر فلک بهر نگهبانی نشست   گل شکفت از چوب خشک تخت او روز جلوس   چون گل رعنا که بر شاخ گلستانی نشست
شد عیان در پای تختش آب حیوان از کرم   چون دلش در سرای از آب حیوانی نشست   تخته تخت و منار گشته از عود الصلیب
قیصر غازی چو بر تخت مسلمانی نشست   تا بپای تخت جودش از عطا شد بار عام   نه فلک بر خوان او هر شب بمهمانی نشست

خضر بر تخت فراغت در شبستان این شبان　　صیت شد چونکه روز و شب بجوبانی نشست　　هر جانوری که از پای سپر بر تن کشید
عاقبت در حیث الاقران بسلیمانی نشست　　تا نگار در ملک من بر تخت صورت مدح شاه　　در نگارستان معنی بر نوازمانی نشست
سند وی مداح ملک من همین نام شاه　　بر سر ردست من این دم بسلطانی نشست　　تخت او شد کشتی نوح و زمان طوفان غم
کی توان بی کشتی در موج طوفانی نشست　　بر سر ریش آیة الکرسی دمم در دفع خصم　　دیو بگریزد ز سر جا نور قرآنی نشست
چون شد ادریس از شمار ماه های تخت شاه　　در صفا اهل سخن خواهد بسبحانی نشست　　تا بود از اسم سلاطین زینت اورنگ جاه
بعد از آن بالای آن بهر جهانبانی نشست　　باد تخت عدل شه عالی مراتب تا کند　　کار رحمانی ظهور و کار شیطانی نشست

اما بعد　　اول

در ذکر معظمات فتوحات و غزوات حضرت همایون و سوانح حالات نو و قایع محاربات در زمان سلطنت روزافزون و مجاهدات ارکان دولت و عساکر نصرت مشحون این سلطان سلاطین مجاهدان بترتیب سنین هجری نبوی از مجاری حادثات زمان و این گفت مشتملست بر میمنه میمونه و میسره میسره اما میمنه میمونه در فتوحات و واقعات این دولت علیه است نسبت با فرقهای اهل کفر و سوانح امور در جامع اسلامیان و در آن هشت داستان است و اما میسره میسره در غزوات و فتوحات عساکر نصرت مآب سلطان است در دیار کفار و مجاری امور این خلافت علیه با مشرکان اشرار و درین میسره هم هشت داستان است

داستان اول از میمنه میمنت آثار در بیان عزیمت خسرو از سلطان السلاطین بعد از جلوس و تمکن بر سریر خلافت بر بدایت دفع فتنه سلطان جم در حین خروج او از قرامان بجانب دار الملک برسا و آوارگی در رتبت قیصری و گفتار بیفت و مفت و منجلی اقدام سلطان از دار الخلافه قسطنطنیه بنیت مقابله و اهتمام جدال و صورت انکسار لشکر حجاج سطوت رایات اقبال و سرانجام حال جم سلطان در ممالک دیگر و در آن محال تنگ مجال با نهایت و مآل　　ما یلیق

جهان فیلسوفی سخندان برین　　که بودش مساحت بملک یقین　　طلسمی ز گنج سخن برگشاد　　ولی مهر درج بلاغت نهاد
دهانش پر از جام جمشید بود　　که مقصود هر کس از و رخ نمود　　چو گفتی حکایت ز جام جم　　فروشستی از سینه نقش غم
ز مرآت اسکندری قصه گفت　　بدین لفظ بنمود و معنی نهفت　　بگفتم که مرآت اسکندرم　　دل است و کیتی در آن بنگرم
بمن گو حقیقت ازین جام جم　　سکندر چه معنی است مرآت هم　　بگفتا که جام جهان بین چه بهر　　نگون وز تهی باده اندر جرم دهر

بکاهی از و خسته رهنمون　　چه باشد درین کاسه سرنگون　　نگردی چو هر این جام سر کوس　　که انجام این جام جمید بکس
بسا جام کز دست گیتی شکست　　که جم را خود آن جام نامد بدست　　مثل گفت کین کاسه پر شراب　　جهانی است بر باد و بخش سراب
دگر گفت چشم همان جام جم　　بظلمت درون چشمه و آینه هم　　یعنی دل کار دانان بود　　که عالم از آن جام رخشان بود
بود مهر از آن جام یک لمعه　　مه بدر از آن لمعه اش شمعه　　بمرآت اسکندری نور ازوست　　بی ظلمتی چشمه خضر ازوست
حکیمان داد از سینه اش　　که شد سکندر دل آیینه اش　　ملک صفت شاه قیصر منش　　فلک و تبت و وقت داد و دهش
شد ملک اسلام خان بایزید　　که تیغش عیان شد و باس شدید　　جهانی با و مسند قیصری　　چو بنشست بر تخت اسکندری
دل شاه جامیست لطفش مدام　　کفش آب حیوان پر وی ظلام　　درین دم چه حاجت بجام جمست　　چو مهر است ساقی جهان از غمست
چو آینه باشد ترا جام مهر　　شوی فارغ از جور دور سپهر　　اگر جم شوی و اقتضا رسم و راه　　بآن جام گردی گدایی ز شاه
جم ار داشت یک جام گیتی نمای　　نبود آن هم از تیغ کشور گشای　　شه از تیغ داده بدو لشکریست　　بلک آینه و جام اسکندریست
ز دانای یونان نمودم سوال　　که حکمت چه دیدی درین ساغر حال　　که کردی بیان در انتظام　　بیا از جم و جام گفتی کلام
بگفتا چو دارم لسان فصیح　　کنم یکدم احیا روان مسیح　　سخن را حکمت کنم جانور　　کنم نقل از جان معنی خبر
ز جام جم ار چه حکایت کنم　　ز گیتی و کارش شکایت کنم　　عجب قصه شد بدوران شاه　　جم ثانی آمد بعنوان جاه
جم ار چه بسلطان برادر شود　　دل از جام کینش پر آذر شود　　بسر شهنشاه کرد دون اساس　　نموده میراث ملکی قیاس
بشرکت همی خواست شاهی کند　　سپهی بظل الهی کند　　خداوند عالم چو تنها بود　　سزد ظل او هم که یکتا بود
چو خوش گفت با جم همین فیلسوف　　که مقصد حق بعید است ز معرفت　　ملک تخت جمشید سر کو بس　　سرانجام جام جمت بند بس
ازین جام چون جم مجو سرخوشی　　که در دو خمارش فراوان کشی　　ازین جام پرخون مشو جهد کن　　به بیهوده در فکر باطل مکوش
ز دریای جوشان مجنبان گهر　　برین رمل صحرا زن قرعه　　بود شاه خورشید روی زمین　　فزون تیغ با مهر از روی کین
ز ماهی و شاه هست مهر سپهر　　فروغ تو باشد هم از نور مهر　　ستیزه مکن با سپهر از غرور　　که شاهی بدولت بود نی بزور
نگین از سلیمان نشاید ستاد　　تو شهزاده مردی نه دیوزاد　　نه هر کو که شهزاده شاهی کند　　نه هر اختری اوج ماهی کند
صدف را همه در بود آبدار　　یکی باشد از صد در شاهوار　　تو خواهان ملکی و این جهت　　چه حاصل که ملکت خواهان او

توخوردی بزرگ آن شمار ارجمند — بزرگی زخردان نباشد پسند
گرفتم بخسرو برادر شدی — تو خودی بادجون برابر شدی
بجای پدر شاه در مهتری — ممان به که گیری ره چاکری
زجام نصیحت دمی نوش کن — زسر سروری را فراموش کن
جو بگرفت جم جام پند از حکیم — برون کرد از اندازه پای گلیم
بیا ساقی بزم شیرین کلام — بحکمت به پیمانه یاران تو جام
زاخبار جام و جم سره بدست — بده جام معنی تو ما را بدست

داستان فتح سلطانی

تا در جام جهان نمای تقدیر از مرآت مصیقل ملک اثیر تماثیل عالم کون و فساد بصور مختلف تمثیل و تصویر می پذیرد و با هتمام
خردمندان صایب تدبیر عزایم سلطان جهانی سر برت خیره بر سر برخورطرا الهام بر بر نحو تر مسکیر در هیشه این معنی مقرون بحقیقت است
و این قضیه مشحون بتصدیق که مضمون منشور اقبال و مثال حکم لازم الامتثال خلافت و جهانگیری بر صحیفه قبول دلهای آگاه و در صحایف
خاطرهای اهل اسلام محرر و مربور شده باشد و از لوح محفوظ عنایات ازلی بر صفحات توفیق لم یزلی مثالی از منشیان عالی قدر بر صحیفه شهود
منقول و مسطور گشته باشد در سوم سودای آن رقم با انواع مصالح و حکم که ثبوت و رسوخ آن بکلک تحریر جف القلم بر عالمیان
بر عالمیان محقق و معلوم است مطلقا با آب تیغ دلاوری و غرور و نخوت جو هر حدید و دست زور و ستردن آن از صحایف
ظهور آرزوی ممتنع و امر محالست و از الواح عنایات حق عز و جل نگاشته نقاش ازل را داعیه نسخ و محو نمودن مخالفت
و معارضه با واقع و مقتضای جهالت بیت از خیال محال دست بدار — تا در آن بار که بیابی بار هر که با جهل کاوی پیوست
بالش از جای رفت و کار از دست زیرا که ابواب لطف و رحمتی که بمفتاح عنایت ارادت بر روی بلکه مقبل کشاده و بر رخسار منظور
از انظار لطف کرد کار گشاده باشد هرگز از تندباد فتنه و فساد حساد انغلاق و انسداد نیابد و اسباب بسط الویه و رایات
جهانداری که بایادی فضل کرد کاری بر فرق یکی از مظاهر فتوحات غیبی گسترده باشد از انشقاد دعواصف محنت و بلا انخفاض
انطواء و التوا نپذیرد — شعر — فخواله بالسعد برما انتشرت — فیه نجوم و لا شمس و لا قمر — فکل الی اسعد ما اعیاک مطلبه
فسوف باتی بالایا مل القدر — هر آینه نشانه بصیرت هوشمندی و امارت خبرت و خردمندی آنست که چون از ناصیه حال شخصی
مثال منظور لطف بیزوالی انوار تایید کردگار آشکار شود و نمایان تمکن و استقرار جهانداری بر مسند ملک و ملت بتوفیق
پروردگار ممهد و استوار گردد در مسلک قبول اوامر و نواهی او که تالی احکام الهی است که من اطاع الامیر فقد اطاع الله طریق رضا
و تسلیم مسلوک دارند و در منهج مستقیم متابعت و مطاوعت حکم قضا امضای او سیره خود را بمنزله چاکری فرمان بردار و مرتبه

بنده مملوک

بنده مملوک جان سپار پندارند چنانچه هر صبح کواکب سیار را در عرصه سپهر دوار پیش خسرو کشور معدل النهار چون دایره افق سیپا بر انداخت
در حیز دعوی طلوع و سطوت کوکب نهای سینه خود از ظلمت مخالفت و ناسازگاری چون فلق صباح باید پرداخت بلکه سزاوار سعادتمند آن
است که بیش از آنکه پیش از مظهر حشمت و سلطانی بر سیاق حادثات زمانی همیشه ادوار فلک تقدیر را بالطبع طالع کردند و برنسق قوای جسمانی
و حواس انسانی سلطان معتدل المزاج روح نفسانی را تابع باشند و الا فی الحقیقه مسلک خلاف و شقاق با موید من عند الله و ترک
اتفاق و وفاق با موفقان ما سوی الله بآن ماند که کسی بسر پنجه بازوی توانایی با قوت دست قدرت خدایی در مقام مقاومت در آید و با وجود
جابکدستی مسارع قضا و مصارع تقدیر دعوای مسابقت و مصارعت نماید بنا بر این مقدمات هر وقت که سعادتمندی بیاوری لطف کردگار
و بدستیاری طالع مساعد و بخت یاری در عرصه ملک باقتضای ارث و استحقاق مسند علیه آفاق باشد بر مسند سروری و مرتبه جهانداری و جاه چتر
هر کس با مجد و انتخاف نسب عالی و باتفاق رای کوته بین کروی لا ابالی خیال ما جرای درد ماغ صواب نماید و بی صاحب خیانت در دل استوار
مکن و سکون در مسند شاهی و مسکن کامکاری جای مناسبت بمن عاقبت و حسن مآب نیابد کما قال جل و علا فی کتابه الکریم عمه الی
منهدان هرفعل حدیقه نعیم زیرا که هر کوسری که چون لعل آتشین از کانون کان بر آرند بگوهری تاج سلاطین نشاید و هر دری قیمتی که از
صدف عمان بر آید لازم نیست که بدرة التاجی شاهان بر سر آید — چون بخواهد زر ابشای کس — بهر کان پایه بازگردی و بس
آتش گرم بابی ار جو سنج — آهن سرد یابی ار کو شیخ — القصه اوای این کلام بلاغت نظام بر وفق مقتضای حال
و مقام حاکی است از کیفیت مجاری واقعات سلطان سلاطین زمان در حین استقلال بر سریر خلافت اهل یابان از آنکه چون اخبار ارتحال
سلطان دین محمدی بدار البقا از دار الملک مغرب ابدی در اطراف ممالک شایع و مستفاض شد و چشم حسرت اهل اسلام از سیلاب اشک ندامت گلگون
گشت و دیده خواب آلوده فتنه و فساد که در اطراف ممالک و اکناف بلاد مدت سی و یکسال زمان پادشاهی آن سلطان جهانمطاع غنوده در کنج
و آسوده در کنف انزوا و انقطاع می بود از غلغل پر آشوب این خبر وحشت انگیز بیدار گشت و در انجام شام سرخوش بیمار از جام راحت دوات
همگی ندمای مجلس عافیت را عنیاد ندامت از صداع خمار شد بیت کز دین بزم شبی شمع وا الهی افروخت — گزند دو دش بسر از آتش جان آمد
و میان خرمن عقلاء و جهال و فیما بین معتمدان صوب صواب و پایان نیز ضلال جهت وراثت مسند خلافت تعارض آرا و تخالف پدید آمد و چون
از سلطان سعید دو خلف خلافت انتساب در اطراف مملکت و صعود و متخلف بوده و سلطان زمان در روم مرضی بر تخت اماسیه و الی ممکن
و حاکم ولایت عهد و استحقاق ولی خلافت منسوب و متعین بوده و امیر سلطان جم سم ممالک قرامان از احکام و منصرف بوده و از منوطات و قیصریه

بصورت دعوی منحرف و منصرف لاجرم جهت نظام مصالح ملک و ملت والتیام امور دین و دنیا در ممالک قیصری حقیقت مضمون مؤدای
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا لحقیقت پیوست و چون طرف سلطان زمان بمساعدت عون یزدان و همراهی گروه انصار و اعوان
مؤید بود بلکه بنای دولتش بمعاونت همم حماة امیر اهل ایمان ممهد و موکد میشود باقتضاء موجبات شرعی و وجهات عقلی و سمعی برونق
مضمون و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وصول سلطان سلاطین جهان باورنگ حق و ملک خود
و او از تخت موروثی سابق افتاده و هر کس از اعیان ملک و سپاه که بوعده و انقیاد سلطان زاده در ولایت عهد و عقد محق دانسته گردن
مطاوعت و انقیاد در احکام خلافت سلطانی نهاده اما سلطان جم را که در دماغش نشوه جام خودکامی بود و بجهت مناسبت اسمی غرور
مستی جوانی او را از ساغر جم جم دوستکامی می نمود و قیاس رغبت خلافت بمیراث اموال و مخلفات پدری نمود و داعیه شرکت در ملکت
سلطانی و سریر قیصری کرده وجه ریاست و سروری او را از ملاحظه سر حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نرث و لا نورث
در وزیر خلافت که نیابت نبوت است ذاهل ساخت و مطلقا باندیشه حکمت و دوام انتظام کارخانه خدایی و اقتضاء ظلیت حق
وحدت و یکتایی را هیچ وجه نپرداخت لمؤلفه مست شاهی چو ظل یزدانی ظل حق را چو حق نشد ثانی ومع ذلک
چون بقانون مشروع و معقول تصدی خلافت و امامت مفضول با وجود فاضل باتفاق ائمه دین نامقبول است و سلطان زمان
بمضمون دولت سرمدی در تملک سریر قیصری مصداق و منهم سابق بالخیرات بود و خردمندان ارکان دولت و هوشمندان
اهل ملک و ملت در زمره و منهم مقتصد درین باب ساعی و مجد و معاون و مساعد بودند یقین که در سیاق این کلام وحی انتظام
منطوق و منهم ظالم لنفسه عنوان سان مخالفان دولت این سلطان زمان یعنی جم سلطان و متابعان و اعوان او شد
و خلاف و عدول او از جاده فرمان برداری و مسلک خدمتکاری نسبت ببرادر بزرگ که بهمه وجهی قایم مقام پدر است بیرون
از منهج صواب و خارج از راه و روش آداب ارباب الباب بود مصر واتب باقی واملی واتب چنین باشد جهان وانه غالب
لیکن بعضی مفسدان فتنه انگیز و گروهی بوالهوسان عقل و تمیز نشناس از ذم بسیار در مجامع انبساط و معاشرت و در انجمن عشرت
انگیزی و مسرت همواره ابتهی القا مینمودند و این جوجه میخانه بر و دم بدم می بهم دند که جلوه باوجود نسبت در سرای ملک چه حکم
و بر تقدیر مساوات در استحقاق پادشاهی از جانب مادری که تخت خلافت برادر بزرگ اختصاص داشته باشد و بر تمامی ممالک
موروثی ارباب دولت خود را کامکار ساخته باشد و حکام نمایان بخشد بالکل از تناول جام امید محروم و از سرزنش دوست و دشمن همه

بندگان

بندگان این آستانه سرکوفته و ملوم باشند مصر همه در کار و ما چنین بی کار همه مستان و ما چنین هشیار
جام جمشید و ما چنین مخمور دم عیسی و ما چنین بیمار بنابرین معانی جم سلطان از فرمان خروج نموده باتفاق اعدا
قدیم از جماعت قرامانیان ظالم جنگان طایفه دورغو و امثال ایشان بجانب برسا که دار الملک آبا و اجداد ایشان بود عازم
شده و رای کوتاه بینش مخالفت سلطان مجاهدان و بداعیه استقلال در سلطنت جازم گشت چون خبر توجه و داعیه جم چلبی در
دار الخلافه بمسامع علیه سلطانی رسید فی الحال سمند عزیمت برد بارگاه حشمت و جلال کشیده و جهت محافظت شهر برسا از تعرض
اعداء ایاس پاشا را که از بندگان قدیم و محل اعتماد بود با دو هزار ینکیچری و سایر عساکر از روی دریا گسیل نمی و از طرف برسا
نمودند اتفاقا در عین وصول ایاس پاشا به برسا و نزول بحوالی قابلوجه جماعت ینکیچری داعیه دخول قلعه کردند و همچنین از جانب مخالف
نیز نصوح بیک که از غلامان خاص جم چلبی بود با جمعی مفسدان قرامان روی بحصار برسا آوردند و اهل برسا از امتناع دست دادن ابها
ینکیچری که در اوایل فترات استنبول واقع شده بود خایف و هراسان گشتند از موافقت ینکیچری با ایاس پاشا بغایت خاطر پریشان
شدند و جهت موافقت در امیر ساو فیقین آغاز نزاع و جدال نهادند و با یکدیگر در مسابقت دخول لحق بدافتادند چون تمامی
اهل شهر ممد و معاون طرف مخالف بودند و از جماعت ینکیچری بسی خایف لاجرم ایاس پاشا که سرلشکر بود گرفتار گشت و لشکر او را
بعد از سپهدار سرزمین و انکسار رسید مصر لولا المشقة ساد الناس کلهم الجود یفقر و الاقدام قتال
ذکر الفتی عمره الثانی و حاجته ما فاته و فضول العیش اشغال بعد از دو سه روز جم سلطان بدار الملک برسا رسید
و مجاری حال لشکر خود را بر موجب دلخواه دیده و با خود مقرر داشت که لمعان این فتح مقدمه تباشیر طلوع ظهور صبح فتوحات متعاقب
خواهد گشت و با خاتمت امور حوادث عالم کون و فساد بر یک منوال خواهد گذشت حال آنکه این واقعه صبح کاذبی بود و مستعقب صبح
صادق فیروزی و اقبال از مطالع سلطانی و سراب لامعی بود خالی از وصول بزلال آمال و امانی صورت صبح اقبالت دو سر دم مشو پیدا
بهلال غره فتحت رسام ماه فرخ چون از اهل برسا چنان گستاخی نسبت با سپاه سلطانی بظهور رسیده بود بالضروره مقدم جم سلطانی
بحسن تلقی استقبال کردند و او را به درون شهر و قلعه در آوردند و آنچه در درون شهر از اموال و جهات سلطانی بود تصرف نموده و هجده روز
در شهر برسا توقف کرده سکه و خطبه باسم خود فرمود و چون سلطان همگی ماجرای واقعات مطلع شد بعد از کاین مضره مبادرت و مسارعت
فی الحال از معبر استنبول عبور فرموده و فرمان مطالعه نصوره عساکر اطراف اصدار نمود و چون یعقوب بیک اسقنی آغا اعظم ارکان جم سلطان بود

و بعضی از وزرا عظام درگاه جهانپناه را باشار الیه صداقتی در میان بود حسب الاشارت علیه آغاز و اصلاحات بجنبه با او میان آوردند
و بهر گونه عطایات و مجاملات و وعده تفویض منصب امیر الامرایی اناطولی و مواعی بکصد هزار اقچه موضع ملکی و اتفاقی از جانب سلطان تقبل نمودند
و به دلایل معقول و نکات و غوب مقبول تالیف خاطر بعوجب جبلت نموده دل او را بدست آوردند و فیما بین چنان معهود شد و عهد و پیمان بران
معقود گشت که بهر تقدیر که باشد جم چلبی را از غب وا ماند نماید که بر تقدیر توجه و مقابله و جدال در صحرای ینکی شهر او را در مقام انهزام فتال
آرد مبادا که بطرف قرامان بطرف فرار بازگردد و در دفع فتنه او مهم بدور دور از انجامد و چون خبر نهضت و بخوه سلطان از جانب استنبول
بجم چلبی رسید خاتون علی سلجوق خاتون که همشیرهٔ پادشاه جنت معاد سلطان مراد بود و خاله عم والد السلطان باشند با مولانا ناظم اعظم مولانا حسن
ایاس که از موالی معتبر و فضلا معتبر روم بود بطریق رسالت بخدمت سلطان فرستاد که چون سلطان برادر بزرگتر اند و بر سمو راه
اگر والکه بسلطنت روم ایلی که مقر دار الخلافه است قناعت فرماید و سلطنت ممالک اناطولی را بکهین برادر که وارث و سهیم سلطنت
و ملک موروثی است مسلم و مقرر نمایند چون مدعای این رسل و رسایل بخدمت سلطان سعید فرخ سلطانی چون لجهٔ دریای عمانی
از هبوب ریاح مخالف در غو و غش آمد و طوفان آتشین غضب پادشاهی و غیرت و حمیت سروری و شاهی با فاضهٔ این معانی بجوش افتاد
که سلطنت صوری چون نمودار از بوبیت است مرآینه همیشه اقتضاء توحد مینماید و جا نجا اشتراک در کارخانهٔ الهی هیچ وجه مقبول و مقرر نیست
همچنین در او پادشاهی بر طبق سنت ربانی اشتراک سلطانی حکم اشراک دارد و هیچ خردمند این شرک و بدخواهی را بصاحب مسند خلافت
روا ندارد لمؤلفه شرکت شاهی و جهانداری هست مثل شریک باباری الکنون کار نزاع فیما بین بر وفق اما الملک و اما الملک
منوط بدولت و بتوفیق الهی است و حاسم مواد عناد فیما بین نضال حسام لا ارحام بین الملوک مشیات مرآینه
سلجوق خاتون را باعزاز و احترام لایق باز فرستاد و از عقب ایشان روز بروز روی توجه بصوب دفع خصم نهاد و چون در آن
اوقات شاهزاده عالی جاه سلطان عبد الله در مناسبه با بایات از جانب جد خلافت منقبت مقرر بود و صورت توجه جم سلطان را
بشهر برسا شنود بی توقف لشکریان ولایت سارو خان و آن جوانب را مجتمع ساخت که در برسا بامداد عساکر والد بزرگوار خود رسد
در اثنای راه قضیهٔ گرفتاری ایاس پاشا و وصول جم غم انگیز شنید را بشهر برسا تحقیق نمود و بالضروره از صوب برسا عودت فرمود و از
راه بالیکسری روی بجانب کلی بولی آورد و با لشکریان خود عبور کرد که مگر در دار الخلافه بملازمت پدر عالی مقدار رسد و در طلیعهٔ سپاه منصور
سلطانی گرد و اناطولی میدان کارزار گشته بار سیدن او رایات منصوره از استنبول روی بخصم آورده و از دریا عبور کرده بودند

باز از عقب مواکب اقبالی از معبر گذشته در شهر اسکدار ماده که دست بوس والد خلافت مدار را استسعاد یافت و شاهزاده نوخاست
با لشکری مرتب و آراسته بموطاوعت استسعاد دریافت و جم چلبی از برسا بعضی لشکرهای متفرق را جمع کرد و به ینکی شهر بوم جوان سنجاق
سلطان سپهر توان آورد و کدوک نصوح را با خلاصه لشکر خود اتفاقا داد و پیشتر در مقدمه عسکر مبارک فرستاد و سلطان مجاهد ان هرسنان
پاشا که بکلربکی اناطولی بود بر مقدمه عساکر منصوره مقرر داشت و او را با بعضی دلاوران بمقابله کدوک نصوح برگماشت چون سنان پاشا
اعلام فتح سلطانی را در موضع دکلوداش بر دیده اعدا آجلوه داد دیگر کدوک نصوح را قوت توقف نماند در نزدیک دربند یار
و بطریق رجع القهقری بدربند اراو و بازگشت و سلطان مظفر هم بسرعت سره تا منزل اسکلوداش ازگذشت دیگر مقدمه لشکریان
ظفرپناه مار قدری پیشتر نهضت کرده از عقب کدوک نصوح رسیدند و بنیاد دست از پایی با اعدا آغاز نمودند در عین مبادره سلطان
مسارعت کرده همان روز از اینک عبور نموده و در بند اراو در نزول فرمود لشکریان خصم چون تودهٔ خاکی که از تند باد شمال پریشان گردد
و از هجوم و بوراد بارقا عبالعصار و نار گرد دود و دش بر آسمان رود در دربند اراو و در نشانی ماه جانب ینکی شهر فرار نمودند علی الصباح که
خورشید فتح و توفیق از افق کهسار فلک تا پید رخسار رخشان نمود و سلطان مجاهدان از ان کوهستان دربند و تنگنای مضیق الفضا عبور فرمود در جانب
ینکی شهر بر محل نزول اجلال نمود که در روی بر روی مرشعه از ماه چه رایات منصور سلطانی فروغ ابصار خصم پریشان روزگار میفود و سواد لشکر
اعدا آسم از جلوه گاه فیصر که الیوم حسد ید بر اجسام ارسام و دولت قاهره نمایان شد داستان رعب خلط شعاعی از بن مقدمه لشکر ظفر
همه همه سنان پاشا بود در دیدهٔ اعادی از غایت شدت جلوه کنان گشت هست با خصم تو طلایه فتنه نمایان شود انجم که گشت رایت جاه انتگاز
خصم نزاکه از روی منصب تو رقاست در چشم مغول جانوری بود نازفواد از جانب خصم چون ارنور اغلی محمد چلبی که باج سلطان بود او را در مقدمه
لشکر و گذاشته بود و قدری مردم دلاور از میان مجمع عسکر خود بوم مقابله سنان پاشا پیش داشت در ان حالت در کنار آب ینکی شهر تجار تحمیم
این دو مقدمه لشکر حق و باطل بهم برسید و بتوفیق الهی سنان پاشا با لشکر سلطان مظفر فایق و غالب آمده از هو اغلی با لشکر آن لشکر گرفتار
شده معدودی از میان معرکه بیرون جست هست موری که جنس چه سلاح ده بشکی برد پای سیل بود و درین حال از موجبات دولت سلطانی انکه
از بشیر با بشیر باد صبا که از عجز سلطان سعید نوید بشارت و مودای و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد در ان منزل السلطان رسانید که گدا
احمد پاشا که در زمان سلطان سعید در جانب فرنگستان لوای فتح بلاد پولیه رفته بود ببدا عجبه زمین بوس درگاه جهانپناه و تهنیت سلطنت پادشاه
اسلام پناه با لشکری آراسته از معبر اسطنبول گذشته از عقب سلطان میرسید و آن سپهسالار جنود تایید اعلام اعانه و استظهار را افروز

و دابر ذوق فرسای سپاه مبارزان مسلک شد و اقتضای این فرصت فتح و نصرت حقیقت مودای لفصرت بالصبا بنجابت نمایان شد و طوق و
انضمام جهان سپهدار جهان پهلوان و جمعی از امرا و لشکریان مجاهدان که منتخب مبارزان بودند خاطر سلطان کشاده گشت روز دیگر در ساعت
سرای سلطان ودر همین نوبه لنقاد ضمان احمد پاشا که وکیل با سایر بندگان مملوک بجای بوس سلطان سرافراز شدند و منظور انظار
اکرام و اعزاز گشته و در حالتی که جهت و سپوس شاه از اسب خود پیاده شد و رخ نیاز و ضراعت را بر بساط طاعت نهاد سلطان او را
همانده را به جنیبت خاصه خود سوار ساخت و در اول مکالمه و گفتار که با او در طریق ملاطفت بمیان انداخت این معنی بود که لا احمد ...
امروز روز کارست و کار کارزار درین روزگار منوط باختیار توئی لطالعی صفوف عساکر را بنوعی که صلاح میدانی مرتب ساز و امید فتح و نصرت ...
بدست دلاوری بر افراز علم   سپهدار بر مرکب خاص خوش   فرامنده بر لیک رهامی خوش   بموکب روان شد از هر کنار
بحدان که داند کس آن را شمار   ز بس رایت انگبری و سرخ و زرد   منقش شده گنبد لاجورد   درانیده هر سو صدای شتر
زنابالی نهی مغز را کرده پر   ز دریای افوجه تا رود نیل   بجوش آمد از بانگ طبل رحیل   کرد و کا احمد هم بر حسب امر همایون
فی الفور کر زکران خود را بر سر دست برداشته دراواد صفوف لشکر نظر کنان میگشت و هر کدام از امرا و اصحاب سنجق و علم را بر وضع مناسب
دران میان دشت سردگاه درمحال معین مقرر کرده معین دست یمین و شمال میگشت و سلطان کشورستان بهمان نهضت بی توقف
بعزم قتال روی اقبال بخصم آورده و صحرای ینکی شهر را از کتایب نصرت مناقب مثال آسمانی پر از کواکب ثواقب کرد
مانند مجیم نو بلند کرد که بخم   که شرق تا بغرب جام است و لشکر فی الجلاده و معدت لشکره ما جاحت   از اکاعون و صعت هار و یاد رست
چون مقدمهای عساکر جانبین بکنار آب ینکی شهر رسیدند و هر کدام تیغ کین و انتقام از میان نیام التحام برکشیدند امرا و اعاظم اناطولی
لشکر خصم را بیک حمله وده از پیش برداشتند و چندین سرهای سروران ایشان را پایمال مراکب جلال نموده مساعی اجلال را بر سر ایشان
سیاه شدند درین حالت رایت خاصه جم چلبی در مقابل سلطان کوه تمکین بست استظهار با سنوای کوه فرش و محلهای حصین داده بود
وقلب و جناح و میمنه و میسره لشکر پریشان روزگار رش بیک جا مجتمع ایستاده بود یعقوب بیک اسبی اغلی بنابر موعدی که با نواب جهانبان
در باب مخالفت جم چلبی مقرر کرده بود مادام چون مقدمه لشکر جم سلطان هزیمت نموده آنجا فرصت مناسب یافته جم چلبی عرض کرد
که حالا در مقدمه حال الملا یا فتند و بیگی بیابا باز خصم روی گردان شده باین طرف لوا برسانند الحال محل توقف نماند
مقدمه صف لشکر را اگر پادشاه جهانپناه با این بنده همراه کند تا من مقدمه لشکر خصم را باز دارم و آن گروه گستاخ را از کمین

آب روانه

روانه
آب و اقدام دلیرانه بکذارم ما لکه پادشاه باستقلال و اطمینان در اندیشه رتبه صفوف جدال شود اولی و انسب مینماید چون ظاهرا
سخن یعقوب بیک دولتخواهانه و معقول بود جم چلبی این سخن را بگوش از جان قبول نموده و یکه ده صف لشکر با او همراه کرد و او را
بران جماعت میرسپاه و سرلشکر مقرر فرمود چون یعقوب بیک وان جماعت بکنار آب رسیدند و از طرفین لشکرها بعزم مقابله جنگ
بر روی همدیگر کشیدند یعقوب بیک تمام اعلام و بنود که از مردم جم چلبی همراه بود چون دولت برگشته اعدا سرنگون ساخت و با تمامی
لشکریان و مردمان خود بجانب لشکر سلطان تاخت بعضی از جماعت رفقا که از ودرکریز تخلف نمودند در غایت خجالت و انفعال از صف جدال
مهزوم مخذولین و مهموم مأمور کار گشتند   کرو افلم ینفعهم اقدامهم   و مضوا و لم ینفعهم الادبار   چون لشکریان اناطولی
که بر مقدمه سپاه بودند این چنین پریشانی در لشکر خصم و جمعیت اولیای دولت قاهره ملاحظه نمودند از اطراف بر لشکر ها جم چلبی هجوم کردند
و از سر تهور و جلادت بر منتهی سعادت روی بخصم آوردند و جمعی از امرا و لشکریان اناطولی که بضرورت و اجبار ملحق بعسکر
جم چلبی شده بودند جوق جوق و گروه گروه از صف مقابل روی بفرار نهادند و دران تاریکی غبار رستاخیز که چشم خصما چون شب یلدا
بود پروانه وار بگرد شمع رایت سلطانی مجتمع و منتوار شده بر پای سلطان می افتادند و درین حال در عالم صورت معنی آیه هم جنود لم
تروها
مشاهده اعیان شد و گویا ملایکه سماوی در هیئت کل بشری ممد و کاری مستقل و نمایان گشت و همچنین ان جماعت لشکر بنکیوی که در لباس
با ایل شاه لک شده بودند و ملازمان جم سلطان همه ایشان در بلجای میان سرای ینکی شهر مقید نموده محافظت منمودند یک بار از
مشاهده این مقابله سلطان در صحرای ینکی شهر و ظهور آثار انکسار و خذلان خصمان از میان سرای چون شیران مسلسل از قفس زنجیر
بیرون آمدند و درین التحام معرکه کار را بغلغله و آشوب سره تا حد بمعسکر تا یوق آمیختند و کویی دل از عالم غیب این صدای شنود
که اذکروا نعمة الله علیکم اذ جائتکم جنود   بر انگیخت رنجی چو بارنده میغ   تکرگش ز باران و پیکان و تیغ
بجنبش در آمد و دریا ز خون   شد از میغ آتش صبیل لاله گون   ز پولاد پیکان لشکرشکن   تن کوه لرزنده بر خویشتن
زمین گو بسالی مجد آراسته   غباری شد از جای برخاسته   ناموم لشکریان موفق جم سلطان که اکثر قرامانیان بانفاق ترکمانان
در سیاق بی اتفاق بودند هر یک در تدارک خلاص جان خود از آن مهلکه مهلکه جایی میکشتند و جمعیت برشته جم چلبی از سر طمطراق تجدید
از هم گسسته بالضروره جم چلبی با معدودی از خواص خود روی ادبار بجانب فرار نهاده در وادی غربت و آشوب لازم دم مخصوص اعیان
خواص او لشکر منصور سلطانی را جمعی کثیر بدست افتاده و یک یک و جوق جوق گرفتار را از آن بحضور سلطان می آوردند و ان جانجه

مقتضای سیاست ایام جلادت و حماست است همگی منتسبان جم جلبی طعمه تیغ هلاک میکردند ـ والبیض تطفو فی الدماء کانها
حبب وسنوح الدماء عقار* چون آن روز فتح و فیروزی مقرون بکمال ظفر و بهروزی شد و میان سپاه سلطان آتش نشاط
و مسرت بر وفق شادمانی عیدی و نوروزی گشت افروز چهارم استراحت لشکر و استقصای احوال دلاوران مظفر در همان محل سلطان کامکار
نزول اجلال فرمود و بعد از استخبار حقیقت احوال جم سلطان معلوم شد که هم روز انهزام که قریب بظهر از جنگگاه پشت کرده و روی
بصوب فرار آورده تا بدربند ارمنی رفته بوده و از آنجا به روز نقره گریخته و اکثر اسباب و اموال و تمام احمال و اثقال او در راه
میریخت که مصراع راهی دراز میرود اقوی چه میبرد* و روزی که بدربند ارمنی رسیده بعضی اتراک صحرایی و رعایا موازی هشتصد
نفر در سنگهای دربند ارمنی سر راه جم جلبی را گرفته اند و بضرب تیر و شمشیر تمامی اسباب و جهات او را بزور دست تطاول یغما نموده اند
و جم جلبی را بسیف و زخم تیر مجروح ساخته اند چون سلطان از عقب جم جلبی بدربند ارمنی رسید آن جماعت اتراک بی باک بدرگاه جهانپناه
آمدند و بامید دارای استحسان و مطمع احسان از آن اقدام و جرات خود بنواب همایون اخبار کردند و بعضی از اسباب و لوازم شاهزاده
ستاده بودند تحفه نموده آوردند و التماس معافیت و مسلمیت داشتند و خود را در آن اقدام صایب تدبیر و موقع آفرین تحسین [illegible]
از آنجا که مقتضای فطرت عادلانه و فکرت عاقلانه سلطان کاردانست اینچنین گستاخی را از آن ساقطان و ارذال و اوباش
و جبال الی ازمعهود حسبان و امداد ابرباد شاهزاده خود روا نداشت و با این عمل و بازخواست مشکند با سر شکان دارا ب
حیف و اسقام انجان دست درازی را مهمل نگذاشت و امر فرمود که اولا تحقیق نمایند که این جماعت چند کس اند که این گستاخی
نموده اند و درین جنگ و دست درازی پادشاهزاده ازین جماعت چند تن متفق بوده اند و محقق شد که بیست و هشت کس ازیشان
دران واقعه حاضر شده اند و در انگیز آن هرج و طمع در مال شاهزاده مبادرت و مباشرت گشته اند اولا سلطان بدیشان خطاب فرموده که
حالیا مادر و برادر را بالملک بلکه بخت و نزاع ملک جدی و مال موروثی در میانست شما را که رعیت و محکوم باشید با پادشاهزاده
خود چنین جرات و رسم فروغ و طغیان است در حسب اقتضای سیاست سلطانی و قانون جهانبانی و جهت تادیب نفوس خبیثه ازانجا
انجان نسو بلاک سلطانی همگی آن جماعت را بر سر راه لشکر میخهای سر تیز بر افراختند و جهت رعایت غیرت شاهی ایشان را عبرت
سایر گستاخان ساختند* بنموده ناغور کردندشان* رسن بسته بر دار کردندشان* منادی بر آمد بکرد و سپاه*
که اینست پاداش گستاخ شاه* چون سلطان منزل بمنزل کوچ بر کوچ از عقب جم جلبی بقرب قونیه نزول اجلال فرمود و او را

تاب

تاب و توان توقف و تحصن بهیچ مفری در آنجانب نبود بالضروره والده و متعلقان خود را با بعضی خواجگان رفیق ساخته بطرف فرار
و اضطراب متوجه ممالک مصر و شام شد و سلطان ولایت ممالک قرامان را که بجم جلبی منسوب بود بفرزند اکبر خود سلطان عبدالله ارزانی
داشت و کدوک احمد پاشا را با بعضی اقوام و عساکر در آن جوانب بازگذاشت که تا دخول جم جلبی به درون مصر و تحقیق حال او با سلطان
آنجا و بعد از تحصیل امن و فراغ از احتمال معاودت جم جلبی آن اطراف و انحاء در آنجانب توقف نمایند و احمد پاشا با امراء و لشکر تمام
ماسر ملمار از عقب جم جلبی توجه نمود و سلطان موفق از آنجا بار بجانب دار الخلافه قسطنطنیه فایز بمطالب و منصور و غالب مراجعت فرمود
در کنش افرح و شادی و اقبال اعلام حضرتش از ظفر و نصرت و اسعاد قرین* بعد از آنکه بسمعش رسید که جم جلبی از شام در
و بدیار مصری واصل گشت فرمان همایون باسم احمد پاشا صادر شد که از لشکریان که همراه دارد چهار سنجق لشکر اندر ملازمت شاهزاده
سلطان عبدالله باز گذارد و دیگر لشکریان را بخود مساکن و اوطان خود مرخص دارد و خود نیز بدرگاه جهانپناه باز آید
و در پایه سریر اعلی بنظم مصالح دولت قیام نماید چون احمد کدوک بملازمت سلطان مستسعد شد و بمسند عالی وزارت بنشست
از غرور که بقوت بازوی دلاوری خود داشت خود را بالذات مقوم ارکان خلافت و جهانداری می پنداشت و بنابر اطوار فاسده
واذا دنی الانسان الی الانسان [illegible] در متابعت احکام سلطانی طرائق خود رای و عدم مبالات بظهور میرسانید و چون در
جبلت شخصی فظ و غلیظ القلب بود مزاج سلطان از حرکات ناپسندیده و دنائت سر مجاینده و مخفی نیست که اطاعت
سلطان شرعا و عقلا واجب و لازمست و مخالف رای و حکم سلطان آرا و احکام مواه بود خارج از طریق بود
جازمست ـ نسعی صروف الدهر فی اصلاحه* لیا وطول الدهر فی افساده* هر آینه بنا برین بواعث از
سلطان حکم بتقیید و حبس احمد پاشا اصدار فرمود و چندگاه در آن مقهوریت محبوس زندان سلطان می بود اما چون
کرودی محترم و معتبر و در امور خلاف از اول قول و فعل او معمول و معتبر بود از سلطان درخواه کنان احمد پاشا نمود
و سلطان هم بنابر خاطر او عفو جرایم سابق احمد کرده او را از حبس اطلاق فرمود و بار منصب وزارت را بدستور سابق باو
مفوض نمود و او نیز از سیاست سلطانی متادب گشت اطوار نا ملایم را گذاشت و مسلک [illegible] من کان ناصحا از الکفنی بالملک رباب*
گوشمالی خورد از گیتی کامنم پند بین و در آن اوقات از منهیان اخبار جهان بمسامع خدام خداوندگار رسید که قاسم بیک ولد
قرامان که در زمان سلطان جنت مکان آواره خان ومان گشته بود و متوجه ممالک عجم و کشور ایران گشته چون سلطنت عجم بسلطان یعقوب بایندری

مستقل شده بود و قاسم بیک را بدستور زمان پدر و وصیت سلطان حسن رعایت نمی‌نمود از و دستور خواسته تحیان با طلی ایالت
و تسخیر مملکت قرامان مجدد و داشتی ایلی توجه نمود و ممالک قرامان ازین صورت روی تغابت پریشانی آورده و جمیع اوا و ورتق
وترکمان طورغودلو و غیرهم نزد قاسم بیک جمعیت کلی کرده اند و بشهر لارنده آمده از انجا تاخت و ایلغار بر سر قونیه آوردند و دران ولا
سلطان عبدالله در قونیه می بود و منصب امیر الامرایی و سپهسالاری ممالک قرامان باین رکن خلافت علیه علی پاشا که الیوم وزیر اعظم خاقان
جهانبان است مفوض و مرجوع بود و ضبط و نسق سپاه و مواقبت خدمت شاهزاده عبدالله بواجبی می‌نمود چون قرامان اغلی قاسم بیک
با لشکر عظیم خود بر سر قونیه نهضت از انجا که کمال تهور و جلادت و وفور غیرت و شجاعت علی پاشا بحاست ما آن قدر لشکر که نزد شاهزاده حاضر
بودند در پروانه خارج با قاسم بیک مقابله و مقاتله نمودند فاما چون لشکر مفسدان قرامان دران اوان باضعاف عساکر سلطان بود و محافظت
شاهزاده و ضبط مملکت اولی و اهم از مقابله و منازعه خصمان می‌نمود جهت رعایت حزم و احتیاط اکثر عرض و دشمن کامی علی پاشا
بشهر قونیه در آمدند و باروی و حصار شهر را استحکام داده هر روزه جنگهای سلطانی در میانه اتفاد و علی پاشا دران واقعه
لشکر مخالفان داد مردانگی میداد و منهیان جهت عرض ماجرای حالت بدار الخلافه فرستادند و موعدی جهت استمداد و استعانه
از عساکر نصرت اعداد نهادند سلطان علی الفور احمد پاشا که دوک را که از قدیم ضمیمه ضم صمیم عز بل ملک و نعیم آل قرامان بود با
لشکر عظیم از مردم ینکچری و سلاحداران و آمر او عساکر ممالک اناطولی بتعجیل تمام روانه آن جوانب ساخت چون احمد پاشا با آن لشکر
و سپاه بقرا حصار صاحبی رسید و از انجا صفوف و کتایب را ترتیب داشته اعلام جدال و رایات قتال را العیوق برکشید بیت
همه ساز لشکر بترتیب جنگ   برآراست و زجهد تیز چنگ
ز پولاد صد کوه بر پای کرد   بآیین آن جنگ را جای کرد
چون قاسم بیک قرامان اغلی خبر وصول احمد پاشا را شنود و او را قوت مقاومت با جنان سپهدار منصور و لشکریان قادر نبود سرآینه
پیشتر از وصول رایات سلطانی از سر حصار قونیه برخاست و بجانب داشتی ایلی عکس نمود و احمد پاشا بخدمت شاهزاده رسید و علی پاشا را
با سپاه قرامان بخود ملحق گردانید از انجا بطرف لارنده بقصد دفع و استیصال قاسم بیک و سایر مفسدان موافق او استیناف نمودند و از انجا
بولایت داشتی ایلی که پناهگاه قاسم بیک بود توجه فرمودند قاسم بیک را مجال توقف و تحصن دران ولایت داشتی ایلی نماند و از طرف
لشکر سلطان خود را بجانب طرسوس که ناحیتی چند دران حدود رسانید و احمد پاشا با لشکر از عقب قاسم بیک بنواحی قلعه سلفکه رسید و دران منازل
چون قوت و خورش لشکریان بغایت قلت کشید علی پاشا را بر سر قلعه موت باز گذاشت که تدارک غله و قوت نموده خورش عساکر بهم رسانند و از انجا

ولایات سرو از اسباب معاش لشکر آنچه از شرور مخالفان حمایت کرده از آن مضایق بسلامت بگذرانند چون قاسم بیک خبر تخلف و توقف علی پاشا
با لشکر بالنده شنید و جهت بعد مسافت میان او و احمد پاشا مجال و فرصت دست بردی تمام دید تمامی لشکر خود را از راه کوهستان داشتی ایلی جلغاقی
بر سر علی پاشا و جمعیت او فرستاد و علی پاشا نیز پای مردانگی بمیدان تهور محکم ساخت و لوای مبارزت در مقابله خصم برافراخت بیت
چنین گفت با پهلوانان روم   که این دم درین عرصه سخت بوم
بکوشیم کوشیدن اژدهاز   رگ جان بکوشش کنیم استوار
و کیفیت حال را بتعجیل تمام بنزد احمد پاشا
اعلام نمود احمد پاشا احمال و اثقال را در قلعه سلفکه باز گذاشت و بر سر قاسم هجوم آورده اتفاقا در کوهساری بغایت صعب بسلاد بکار
رسیدند و از مقابل یکدیگر بر دو طرف وادی بغایت صعب صفها کشیدند و آن روز از ظهر تا وقت شام بمحاربه و مقاتله اقدام نمودند
و چون سپاهی شب قابض اعصار شد و دیده بخت خصما از ملاحظه انوار بی تاب و بی کار گشت آن شب هرکدام از فریقین بر بلندی از آن وادی
نزول نمودند و تا صباح بر مثال کواکب سیار بر توسن جهانگرد بریک قرار سوار بودند فاما قاسم بیک از اوضاع و احوال خود چنین
دانست که چون پرده پوش ظلام از روی کار سواد آن لشکر بی نظام او برخیزد و اشعه آفتاب جهانتاب با لمعات رماح و سیوف لشکر
مظفر سلطانی برآمیزد دیده خوابآلود او را تاب مقابله با لوامع نجم رایات منصوره نخواهد بود و در روز روشن راه خلاص از تیرگی
بخت او مستور خواهد نمود جهت تعمیم مقصد از تحت شبحه لاجرم همان شب قاسم بیک فرمود که تمامی لشکریان او جا بجا آتشها در مجلها بیفروزند
افروزند و تا صباح بعضی بیادهای دران منزل نگاه آن آتشهای برافروخته متردد گشته هیمها سوزند تا لشکر مقابل از فرار ایشان آگاهی نیابند
و از عقب ایشان دران شام نشتابند تا آنکه ایشان از انجا آن شب تا روز خود را بحدود ممالک طرسوس رسانند و سعی لشکر و جمعیت
خود را پریشان نگردانند لاجرم احمد پاشا تا وقت صبح جهت رعایت حزم بر محل خود ایستاده بود و بعلت حیله و مکر ایشان مطلع گردید
بعد از اطلاع برین خدعه و تلبیس صباح از عقب آن لشکر شکسته قاسم بیک تعاقب نمود و چون مشار الیه شبگیر بلند کرده بود دسترس
از عقب او ممکن نبود بنابران از کنار آب بلکه که ممالک شام است معاودت لازم دید و در وقت عودت بقلعه لاماس از توابع داشتی ایلی رسید
و آن قلعه را ویران ساخته تمامی قوت و آذوقه انجا را بر لشکریان قسمت نمود و از انجا باز بقلعه سلفکه عودت فرمود و در انجا علی پاشا ملحق شد
و علی پاشا در انجا تدارک غله و خورش لشکریان کرده بود و بقدر کفاف ذلک لشکر غله و مصالح از اطراف آورده چون لشکریان از قلعه لاماس قوت و برگ
بقدر کفاف محفوظ شده بودند و احتیاجی دیگر چندان بدان نداشتند آن غلات و اقوات را جهت ذخیره قلعه سلفکه در انجا باز گذاشتند و از انجا
بشهر لارنده بازگشته در انجا سکون و قشلامیشی نمودند و کیفیت ماجرای حالات معروض نواب اعلی فرمودند و جهان بعرض رسانیدند که با هم

قاسم بیک را در حصار سیلیا بر کنار رستم بدرگاه عالی آمد و بعد بار حق معطل مانده و احمد پاشا اعیان امرا را نزد خود باز داشت
و دوم ضعیف الحال لشکر را دستور و اجازت داده باز گذاشت و در ان زمستان جهت مصلحت آن سرحد آنجا توقف نمود و از آنجهت کسی را
قدرت فتنه و فسادی نبوده و جلسان تیغ اردانکی این معنی ادای نمود که وما النصر الا الثبات بالنفس کثیرا نزوا ما عنده من قلیل
یعون جلبنا ان نصابه حصوما ونسلم اعراض لنا و عقول

داستان دهم

از اخبار فتوحات میمنه میمنت شعار سلطان در بیان بواعث رجوع جم سلطان که مصر و خروج در نواحی قرامان و کیفیت اتفاق او با اعدا آفتاب تبار آل عثمان خصوصا قاسم بیک قرامان اغلی در خصومت سلطان مجاهدان و کفت رزم توجه سلطان در نوبت ثانی از قسطنطنیه بعزم دفع جم چلبی زمام ممالک اسلام و صورت کسر انهزام جم سلطان و فرار و التجای او به فرنک و کفار لیام و سرانجام او در ان توجه نافرجام

حیث چون ارتکاب اعمال صالحه از
ارباب مکنت و جاه و اقدام ایشان بمصالح نظام کافه عباد الله خصوصا خیل و سپاه البته مودی باصلاح حال عالمیان است و موجب
جمعیت و ائتلاف جمعی پراکنده و پریشان یقین که ایقاع فتنه و فساد و اشراع اهل رفاهیت و سکینه از سکنه و مقیمان بلاد از
ملوک و حکام متعدی متعدی مفاسد میان جهانیان و مقتضی تفرقه و پریشانی مساکن جهانیان است

خصلت بد کز شهی اول نزاد ... وان یکی دیگر قدم بروی نهاد
آنکه بنهاد از نا خوش سستی ... سوی او نفرین رود هر ساعتی

مرآینه خردمند صاحب اختیار و دیده ور
صاحب اعتبار کسی است که مهما امکن مظهر سرور خواطر جمهور گردد و در تصدی امور مجتنب از غرور نفس پر غرور باشد و اگر بتسویلات شیطانی
و تسلطات و جهالات نفسانی گاهی بگناهی پر ضرر و بمعصیتی پرشور و شر مبتلا گردد سزاوار جنان است بعد از تنبه و استغفار بمجاهده
و مواخذه نفس ستمکار اقدام نماید و در تهذیب اخلاق و تحسین صفات و اصلاح اعمال و ملکات بموجب کلام هدایت سمات حضرت حلیم
علیم که الا الذین تابوا و اصلحوا فان الله غفور رحیم اهتمام تمام فرماید لیکن العیاذ بالله که جهت ارتکاب آن مفاسد و فتن و القاء اسباب
مضار و محن بتهییج و تفریع لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه مذکور السنه مرجع و انجمن گردد و باعث و مادی بهلاک و خسار جمعی بی گناه
خونین کفن نموده

می بلرزد عرش از کار شقی ... بدگمان گردد ز فعلش متقی

چنانچه مصداق این سیاق حالت مخالفت و شقاق
ان شقیق سلطان مهربان شفیق و کیفیت اعمال و ملکات برادر کهتر این پادشاه خلافت و جهانداری حقیق است که در بدایت جلوس
سلطان مجاهد جهان بر مسند موروثی پدری و در حین تمرد و تمکن نانخست بر سریر خلافت پیغمبری جم سلطان از سر غرور جوانی و سلوک منهج
بی ادبی با دعای وراثت ملک و سلطنت نسبی طریق نزاع و جدال و دعوی مشارکت و مساهمت با برادر اقدم و اعلم بنیاد نهاد و آغاز

مخالفت

مخالفت و خودرای را با نجام خسارت بغی و طغیان اتصال داد و در طلب ایزدی که بوصف فردانیت اختصاص دارد طور اشتراک
پیش گرفت و بداعیه اشتراک خلافت ادعا المنیت او نیز این نجور شرک باری بذیر فتلیف

مست کوز طایفت شاهان ... شرکت مملکت زبد خواهان

و باندک داشته عاقبت خطور مطلبی محال و در تمنی و آرزوی زائل متمکن الزوال افتاد و جمعی
شمار خاص و عام کافه عباد الله و جندین سرهای سروران خیل و سپاه را بباد فنا برداد و در نوبت اول که اقدام بمخالفت سلطان
نمود و در مسلک عصیان برامام و خروج بر خلیفه زمان کرد حق سبحانه و تعالی او را بهر نوع آفات و مخافات و بنا وادی از جمیع
مصحح و مفتون ساخت و جهت ظهور حکمت تادیب آگاهی او را بمذلت و خواری در دیار غربت و غمزای انداخت و حسب اتفاق در ان
جلای دیار و اوطان و در عین مفارقت اعزه و اخوان مثل انکسی که ترک استظلال سایه بید و سرو روان بر کنار جوی و بستان نامد
و اختیار خواری و خاکساری بادیه هجران و التجا بظل خار مغیلان کند تخلف از اطاعت جنان برادری مهربان نمود و خروج از اطاعت
جنان سلطان واجب الاطاعه و الاذعان کرد و بخدمتکاری و طاعتداری ملوک و سلاطین مصر و شام که از غلامی این خاندان
غلام مقام دارند گرفتاری ضروری و ابتلاء اضطراری یافته بود و چنانچه گفته اند

والشمع حول فعلت تغیرا. تکلف شیئ فی ... طباعه علی ضده

حرانه جنان سزاوار بود که از ین گونه تادیبات زبانی در مقام استعفا و استغفار در آید و از کردار ناصواب خود در درگاه سبحانی اعتذار
نماید خصوصا که از ان مسلک مصر چون فایز بزیارت بیت الله الحرام شده بود و سرافراز باستلام مرقد و منام سید انام علیه الصلوة
والسلام گشته لاجرم چنان لایق مینمود که در ان اماکن شریف از ان اقدام که در سوابق ایام نموده رجوع نماید و از در نیاز بدرگاه
سلطان بی نیاز باز آید و در مجاری اعمال و در ارتکاب اکتساب جاه و جلال بر وفق مضمون او هدایت آیین ادخلوا الارض
المقدسة التی کتب الله لکم و لا ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین سلوک نماید و از تهدید و وعید حدیث رسول مجید علیه سلام الله که
من رای من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة احتراز فرماید لیکن سرنوشت ازلی آنچه را نیست
و نابر خورداری اصلی را تدبیر نه انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بیت

خصم با این هدایت را ماپند جواب ... زانکه آن سرکش زبادت میکشد پای از کلیم

القصه از عواقب صوارد ظهور و انکشاف موادی
صدق صحیح مذکور قضیه مخالفت و خروج جم چلبی بود در نوبت دوم بر ممالک سلطان و رجوع با دعای باطل سابق و دعوای ناموافق او که
بعد از الملک مسموح و در باضات شاقه از فروتنی و شماتت اعدا از ین خاندان کشیده بود و خرابیهای و مشقتهای غربت و هجران اوطان

دیده چون در تاریخ سنه [illegible] بمصر عودت نموده بداعیه خروج و طلب سلطنت و استدعای امداد جهت استقلال ایالت و مملکت
از سلطان مصر استجازه نموده چون طرق التقاع این فتنه و فساد و موجب فتنه مصریان بود سلطان مصر او را دران توجه اجازه نمود او
نیز بهوای مدعای معهود اولا حدود قرامان را مشوش فرمود دیگر باره باضلال جمعی مفسدان بنیاد اظهار لوازم عصیان نهاد و در
صدد اتفاق و ایتلاف با مخالفان قدیم این خانواده مثل اولاد قرامان و نظایر آن افتاد

اما باعث کلی برین اقدام مشار الیه آن بود که بوجهی که قبل ازین مذکور شد چون احمد پاشا کدوک
در لارنده بهانه معارضه قاسم بیک قرامان اغلی بازمانده بود و جمعی از مفسدان دران سفر همراه احمد پاشا بودند مثل محمد اغا حاکم
انگوریه و سایر سوباشیان و سپاهیان که در رتبت نازل خود همیشه در مراتب علیه بی استحقاق و قابلیت طمع مینمودند باتفاق یکدیگر
ازانجا مکتوبات و مراسلات بجم چلبی فرستادند که اگر بدین جانب قرامان جم سلطان توجه فرماید ما جمعی کثیریم که باتفاق او را بسلطنت
برمیداریم و سر و مال و جان و اهل و عیال و خان و مان طفیل او میداریم چون جم چلبی باین انگیز مفسدان باز بضلالت قدیم خود
عازم شد و باجازه و انگیز سلطان مصر با آن معاندان مصاحب گشت چون بحلب نزول نمود محمد اغا حاکم انگوریه با آن جماعت
مفسد دیار [illegible] که باسم دیگر [illegible] و دیگر بان شده بودند از جمع احمد پاشا فرار کرده تا حلب باستقبال جم چلبی مبادرت نمودند
و مصداق [illegible] ملعون من الفقها [illegible] گشتند [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] چون این خبر موحش و کلمات مشوش بمسامع نواب سلطان رفیع
بجناب رسید بنا بر آنکه سابق از [illegible] ناپسندیده احمد پاشا خاطر همایون رنجیده بود و بکرات و مرات [illegible] مکروهات [illegible] از جانب
او دیده بود فرار این جماعت از لشکرگاه او مظنه مسابله و مواضعه میشود [illegible] فی الفور حکم همایون باسم احمد پاشا نافذ شد که
بی اهمال لشکریان که همراه دارد باتفاق بعسکر همایون ملحق گردد و دران جانب مطلقا توقف جایز ندارد درین اوقات چون خبر
ورود و خروج جم چلبی بسرحد قرامان منتشر شد و هرکس از خواص و ملازمان سلطانی که در اطراف بود بخدمت درگاه عالی حاضر گشت سلطان
مجاهدان [illegible] روم ایلی [illegible] بخدمت بارگاه جهانپناه طلبید چون [illegible] جمعی [illegible]
حشمت و جلال را بر آسمان [illegible] مصالح دولت قاسم پاشا را از وزارت عزل کرده
مسیح پاشا را [illegible] و اسحق پاشا که وزیر بزرگ بود [illegible] احمد پاشا [illegible] وزیر بزرگ [illegible] و با احمد پاشا [illegible] در میان

بود

بود و هر دو با مصطفی پاشا ولد حمزه بیک که محبوس بود عداوت پنهان داشتند و احمد پاشا در حین توجه بدرگاه جهانپناه غایبانه با اسحق پاشا
اتفاق کلی کرده بدگویی و انگیزی چند در شان مصطفی پاشا [illegible] داشتند و [illegible] و تسویلات از سلطان حکم قتل او ستانده
سلطان را هنگام رحمت و عفو مشار الیه نگذاشتند لیکن آن انگیز قتل بغیر حق در عاقبت و مآل موجب مواخذه و انتقام سلطانی [illegible]
[illegible] شد که احمد پاشا را بقتل و اسحق پاشا را بعزل مکافات نمود — چو بد کردی مباش ایمن ز آفات — که لازم شد طبیعت را مکافات
چون عساکر روم ایلی بعسکر همایون رسید و خبر وصول لشکر سلطان بنواحی قونیه [illegible] بشنید چنان محقق شد که علی پاشا را
که امیر الامرای قرامان میشود و دران ظهور حوادث و فتن در محافظت قونیه بود بقصد او جم چلبی محمد آقا را [illegible] بود با لشکر
عظیم بمحاصره قونیه فرستاده و سه روز بر شهر [illegible] دران محاصره جنگ می انداخته و تنغیص و تشویش میداده و علی پاشا مستظهر
بعون سبحانی و امیدوار بوصول رایات مظفر سلطانی مخاصمات دلاورانه و مقاومات دلیرانه با مخالفان دولت مینمود
وجود و عدم آن نزد [illegible] پیش نظر اخلاص او یکسان بود و استظهار تمام بدولت قاهره سلطانی داشت مطلقا از [illegible]
مخاصمه دقیقه فرو نمیگذاشت چون موازی ده روز بدین محاصره گذشت و محمد آقا و لشکریان مخالف را توجه سلطان مجاهدان
محقق گشت اتفاقا دران اوقات سلطان حکم قضا امضا فرموده که اهل و عیال محمد آقا که حاکم انگوریه بود و بعد از فرار او در
انگوریه مانده بودند بدار الخلافه قسطنطنیه در آورده بودند و دران شهر [illegible] را محفوظ نگاه داشتند این صورت را محمد آقا در قونیه بر سر محاصره
شنوده و باین خبر بسیار متعلق و مشوش بوده از جم سلطان یک هزار کس مسلح [illegible] التماس کرده و بمسارعت بهر وجه تمامتر روی
بانگوریه آورده که در انگوریه اهل و عیال خود را از دست محصلان و بندگان سلطانی باز رهاند و چنین جرات و تهور [illegible]
و در دم خود را از راه اسطنبول باز گردانند تا رسیدن آن مفسدان غلامان خداوندگاری متعلقان آن مفسد را از انگوریه بیرون برده
بودند و انجماعت مدبر ادراک مقصود و مقصود خود نمودند و در انگوریه و نواحی از لشکریان سلطانی هیچ گونه مجمعی که با ایشان مقاومت
توانند نمود تخیل نکردند لاجرم محمد آقا دران محل حکومت سابق خود بفراغت و غفلت توقف و استراحتی اختیار نمود و مطلقا و اصلا
در توهم امری [illegible] از روی غرور در خاطر خود مخطور نبود — حیله گر دانستان و کیدش دام بود — الله چنان پنداشت خون آشام بود
ناگاه از اتفاقات حسنه سلیمان پاشا که امیر الامرای [illegible] بود و بر حسب امر سلطانی لشکریان [illegible] جمع کرده توجه بخدمت همایون
نمود درین حالت باین جمعیت [illegible] می رسید و خبر آمدن محمد آقا بالشکر جم چلبی شنید لاجرم مقاومه و قتال [illegible] ضرورت

افتاد و محمد آقا نیز از کمال تهور و تجبر آن جمع لشکر را وقعی و اعتباری ننهاد و بی تکلف روی تهور بمقابله و جدال ایشان آورده و بر
سر سلیمان پاشا با آن یلغزار رود هجوم کرد و سلیمان پاشا با لشکریان رومیه بمحاربه ایستادگی میکردند و در میان جنگ اسب محمد آقا بکه
آن معهد کافر نعمت را از پای درآوردند و فی الحال سرش را که سرچشمه فساد بود از بدن کثیفش جدا کردند و بتوفیق عون الٰهی و یمین دولت
قاهره شاهی اکثر آن جماعت را که باغی بودند و با سلطان عصیان مینمودند درین حمله بدست افتادند و جمعی را بقتل درآورده سر ایشان را
بدرگاه همایون فرستادند که گفته‌اند هم در سر آن رودی که در سر داری چون این خبر انکسار و هلاک آن گروه بجم چلبی و قاسم
قرامانی رسیده قاسم بیک ما مقام آن صورت هجوم و نهضت را ابرام لشکر رومیه صلاح دیده و فی الحال از محل سکون خود سوار شده تا بانگوریه
تعجیل تاخته اند و اجمال و اثقال در یورت و منزل خود انداخته چون نشانه‌ای از سعادت ازلی و وقوع اتفاقات حسنه و امامات توقعات
سرمدی توافق نجات خیرات با عجایب افواه والسنه آن اتفاقات صحیح که جم چلبی و قاسم بیک بتعجیل تمام بانگوریه رسیده بودند و از انجا
بمقتضای رای کوته بین خود کمین کرده بودند مطلقا هیچ اثری ندیدند اما سلطان موفق با سپاه نصرت حق بسوری حصار رسیده بود
و از انجا بمشارت اعیان دولت داعیه مسارعت و ایلغار بجانب انگوریه فرمود چون بیکبار خبر وصول رایات منصوره سلطانی در
انگوریه بسمع آن جمع تورقه و پریشانی رسید لاجرم باقتضای کلام صدق و وعد خدا و وعید ستعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا
بمجرد وصول خبر سطوت سلطانی مجال سکون و اطمینان در انگوریه نماند و همان ساعت سوار شده چون لشکر شکسته خود را [illegible]
بجانبی میرسانند و اصل جمعیت جم چلبی و قاسم بیک بعد از پریشانی جهان در شهر آق سرای با معدودی بهم پیوست اما لشکر قلب مجال آن
[illegible] شکست مص با قضا پنجه زنان ای شده و تیز تا نگیرد هم قضا با تو ستیز
سلطان مجاهدان فی الحال اسکندر پاشا را با لشکری آراسته بسرعت و ایلغار از عقب آن جماعت برگشته روزگار فرستاد و از عقب
سلطنت با شعار رایات منصوره سلطانی بی توقف و توانی روان گشته بملطانی رسید و هیچ منزلی ایستاد و اسکندر پاشا تا باق سرای
در هیچ محل توقف ننمود چون آلهی مستوفی و دولت روزافزون پادشاهی معنی بود تا رسیدن اسکندر پاشا باق سرای
اثری از مخالفان در آن جانب نمانده بود و جم چلبی و قاسم بیک از سطوت عساکر منصوره سلطانی بغایت خایف و هراسان شدند
و در طریق زوال اظلال در حین استوای خورشید حوالی از اقبال تجمع رایات جلال روی گردان گشتند و اسکندر پاشا تحقیق نموده
که جماعت مخالفان با سرفله که سه صد قرامان است در محلی توقف نکرده اند و اکثر مردم پریشان ایشان از جهت این اضطراب الی الشمال

بازروی

بازروی خوف و پریشانی آورده‌اند سرایت خبر ادبار اعدا را معروض جناب همایون نمود و باز توجه بسرقلعه از عقب مخالفان ایلغار فرمود
با اسکندر پاشا سرقلعه مسیره مخالفان خود را بکوه بلغار رسانیده ان جا متحصن شده بودند و سلطان مجاهدان متعاقب سرقلعه رسیده
و خیام احتشام را در عرصه انعام برکشید و اسکندر پاشا درین منزل بار رایات منصوره ملحق گشت و احوال تفصیلی اعدا در آن سرکوه
چنان محقق شد که جم چلبی و قرامان اغلی با بعضی از رفقا که بدیشان بطرف قلعه الماس تحصن نموده اند و خاطر جانب نجات پریشان و چلی بر
سلطان از سرقلعه باز از عقب ایشان بجانب مارنه و ایلماس توجه فرمود و در آن نواحی محقق شد که تمامی جمع مخالفان از هم ریخته اند و هر
کدام از خوف و اضطراب بجایی گریخته و جم چلبی به کنار دریای فرنگ توجه نموده و قاسم بیک قرامانی هم از و مفارقت نموده با جو سلطان
غالی و او عساکر اناطولی را همراه احمد پاشا سربیک اغلی که امیر الامرای اناطولی بود از عقب جم بکنار دریا فرستاد و جم چلبی که خبر
وصول عساکر سلطانی شنید بکشتی درآمد و در طوفان دریای بحر و هیجان افتاد دایمت در بحر بلا فائده زورق عمر شد غرق بلای محقق
و از انجا جانب جزیره رودوس روانه شد و بکفار اشرار التجا آورده و ناموس اسلام و شاهزادگی خود را بعار و مذلت مشرکان برفی
متبدل کرد مص هر که گریزد ز خراجات شاه بار کش غول بیابان شود سلطان بعد از استماع اخبار او باز و جهان
خصمان تبه روزگار داکره از روی مصالح سلطنت و جهانبانی این صورت موجب انبساط و شادمانی میشود اما اصل خراج همایون
ازین توسل برادر صلبی بجانان کافر ساقط از درجه اعتبار رعایت شفاق نمود و از جلت شاهزادگی و عبث و فرزانگی برادر که [illegible]
النار و لا العار را امید انداین کار بغایت متالم و متامل شد که گفته‌اند مص در طعنه گر کوه گیری از دیو نجوی دست گیری
چون قاسم بیک قرامانی در غایت خجالت و پشیمانی از دولت جم چلبی مایوس شده و باخبار و آثار لطف و مروت سلاطین آل عثمان که
دایم در باره پدران او کرده اند امیدوار و مانوس بود رسولی را سر عجز و اضطرار جهت تقدیم مراسم استغفار و استمداد بخدمت نواب
سلطان فرستاد که چون از بنده زادهای قدیم آن آستانم و بسعادت قرابت و قربت منتسب بنوع آن خاندانم چند بگستی و سرگردان
بی سر و سامان و آواره از خان و مان در اطراف جهان گردم موافقه من آواره تا کی در جهان بیدل گردم روم تا کی تو بابی ختم آستان گردم
الکنون برخلاف مسلک جم چلبی دیگر باره بهمان آستانه التجا کردم و پناه بآن درگاه جهان پناه آوردم اگر این کو شرایح اعلی راجت سکون و معذرت
روزگاری سلطان باین بنده صدقه فرمایند امید که بعد الیوم دیگر ازین بنده بغیر بندگی و خدمتکاری امری دیگر بظهور نیاید و سلطان که ظل
الله است برحسب اد استشابه از کلام الله فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم درین بنده گنهکار

ببخشاید — ازمن گنه آمد و من اینم * وز تو کرم آید و توانی سلطان رحمت شعار بران عجز و انکسار و تضرع و ازعار[؟]
قاسم بیک ترحم فرمود و رعایت مضمون حدیث صلوا الارحام نمود و اخراج ایلچی را در وجه معاش او مقرر کرد و بدین موجب مهمات آنجا
چون بروجه مرام سرانجام شد و سلطان را جانب دار الخلافه اسطنبول مراجعت میل تمام شد. از آنجانب در رجوع شهر لارنده را مخیم رایات
اقبال ساختند و در آنجا چند روزی طرح انبساط و خوشدلی انداختند و نوئین اعظم و شهریار اکرم عمده ملوک روزگار قدوه صنادید
شجاعت شعار علاء الدوله ذوالقدر که دست پرورده عنایات این آستان بود و از قدیم الایام مخلص صادق این خاندان خلافت نشان
چون در آن سفر داعیه ملازمت و تقدیم مراسم خدمتکاری نموده در لارنده بمعسکر همایون رسید و بالتثام و تقبیل ایادی کریمه سلطانی
مباهی و مفتخر گشت و سلطان هم در انعام و اکرام مشار الیه دقیقه فرو نگذاشت و بمصاحبت و مؤانست مجلس عالی او را سرافراز
گردانیده و بانواع احسان و انعام مخصوص داشت و باز بانصراف و معاودت مقام ایالت خود رخصت مجاز شد و مجدداً بحکومت و استقلال
حکومت ممتاز و سرافراز گشت هرکه او سر برین ستانه نهد * پای بر تارک زمانه نهد و بعد ازین سلطان مجاهدان
کوچ بر کوچ و منزل بر منزل بدار الخلافه معاودت فرمود و بعد از چند روز جهت بعضی مصالح دولت بدار السلطنه ادرنه توجه نمود و در آنجا
مشهود و محقق احوال و اعمال ارکان دولت و نفوذ میان مخصوصان مخلصان از منافقان تمیز و تبیین گشت چون از احمد پاشا گدوک آثار
سرکشی و بی اطاعتی احکام سلطانی بکرات و مرات ظاهر شده بود و در فرار و خیانت بعضی امرا و اعیان عساکر که از قراءان میان … ماه
احمد پاشا غائب و مختفی شده بود علامات نفاق و بی اخلاصی از مجاری حال او مکشوف میشد و مع ذلک در انگیز قتل مصطفی پاشا ولد
حمزه بیک هم مبداء افساد و منشاء عناد و الزام و ابرام تمام احمد پاشا شده بود و در آن او بهتان و افترا و عذر مشار الیه در شأن مصطفی پاشا
مبالغت … احمد پاشا در طریق بی ادبی و خودرایی میشد لاجرم سلطان مجاهدان و ظل یزدان در صفت انتقام الهی تجلی نمود
و نسبی بعلی ارکان دولت را بصحبت معاشرت طلب فرموده و همگی آنکسان که بلباس اخلاص متلبس بودند بتشریفات و خلع فاخره مباهی
و مفتخر ساخت و همان مجلس احمد پاشا را از لباس حیات عاری نموده از مرتبه و رتبت هستی وجود در زمین خواری عدم فنا
انداخت تا عبرت دیگر خائنان روزگار شده و نصیحت سایر گستاخان درگاه سلاطین عالی مقدار شود اولئک الذین هم بر…ان
لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم چه خوش گفت ای عزیز از کار ایام * که پاداش عمل باشد سر انجام

داستان سیوم در فتوحات و وقایع میمنت سمت آثار سلطانی در بیان توجهات سلطان غازی بدان بضبط حدود
و ثغور ممالک اسلام باستیفاء قلاع و انشاء بقاع و نهضت بحدود و سلاح[؟] … و حصار … و کوه صوفیه و حسن معاشرت
سلطانی در آن مساکن و اصطناع بقاع و گفتار در کیفیت شکار نخجیر بزرگ که سلطان را در آن صحرای … روی نموده …
معاودت بدار السلطنه ادرنه اتفاق افتاد و ذکر بعضی واقعات که در آن سال روی نمود از نصب و عزل بعضی ارکان اولاد

الحاد[؟]

جلوه گاه عالم ملک و شهادت و عشرتگاه عرصه کامکاری و سعادت سزاوار بزم معاشرت آن خسروان عنایت و لایق تماشاگری
آن پادشاهان دولتیار که مناظم ملکی را با اجرای احکام سلطانی مهیا دارند و در عین توجه بفراغت و عشرت محن خاطر را از … حفاظ
ملک و اندیشه دوست و دشمن فارغ نگذارند و شکاری مقصود را گاهی بدام تالیف قلوب و هواخواهان … و لطف و احسان بدست
آرند و گاهی بسهام نظر ثاقب از کمان نه حاجب بزواجر و سیاستهای مناسب شوارد صیدگاه مطالب را از … خود …
و سباع خضار نفوس اشرار را از مزاحمت و اضرار باز دارند از آنکه نظم کشور امکان را حضرت ایزد متعال بصفت جمال و جلال بر حسن
نظام التیام داده مرآینه مظاهر سلطنت را هم در انتظام مصالح ملک و سپاه سلوک این منهج صواب از سیاسات فاصله لازم
الالتزام افتاده بیت گره وقار و حلم شود دست زد خلق * خشمهای خویش بر از عالمی وقار * … ای زوی تیغ زدی گشت سرفراز
افتاد زیر پای درون خاک برد باز و حالیا … ساکن ربع مسکون پناه خلافت و جلالی و مظهر جلالت و اقبالی که جمال مجاز را اخلاق …
حسنت و جلالش مبرقع و محتجب است و کمال قدرت و قهرمانش در نقاب رحمت و ملایمت جمال و افعالش محجوب و مستغنی است نوع آن
منحصر بدین فرد فرید سلطان سلاطین است و فرد کامل این خسرو مجاهدان دین است و تحقیق این مطلب از ذکر بعضی حوادث …
و ظهور وقایع متناقضه کاینات می توان نمود که در ظل سلطنت این خسرو مجاهدان درین اوقات اتفاق افتاده از طلوع بخت …
… مجلای شهادت و عرصه فعل قدم بیرون نهاده حکایت القصه در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه در فصل زمستان چون
سلطان مجاهدان در دار السلطنه ادرنه قشلامیشی و مشتا نموده و از آن صورت تادیب و سیاست احمد پاشا گدوک …
ملکی و ظلمهای دینی را … فرمود چون … بدایت دخول رایات فصل خرم بهار در فضای فسیح گلزار و در حین استوای قرص
خورشید در کفهای ترازوی عدل معدل النهار که بر عرصه گیتی چون رخسار جوانان سبزخط و مثل عارض شبان خط سبز …
دمیده بود و نوبادهای عالم غیب از دست مجاهدان طبایع مجد از سرابستان قوت نامیه رسیده بود و طبیعت عشرت اقتضا

میل طرف و تماشای روی صحرا چون سطحهای فضای فرح‌فزای و کیفیات ظاهره الآثار می‌نمود و دل معاشرت اشتمال از رغبت انبساط در چمن
گلستان پر زیب و بهار طبق طبق خنده بر لب غنچه‌زار عنادل بر دوش هجوم سبزه نوخاسته بقوت بازوی نشو و نما در جمیع اقطار و امصار
آشکار گشته مت نقش بند چمن آرای طبیعت گویی — نقش خضر اسمه بر صحیفه غبرا آورده — صفحه غزار چون عارض خوبان گلعذار لیکن از
گل سوری آتش اشکبیز زننده بوده و لبهای جویبار بهار چون شفاه گرمان باساله انهار فیض رسان و لطف اسم ترکشته
روان آب در سبزه آب خورد — چو سیماب در پیکر لاجورد — چو سبزه والاکاهی آمد پدید — که در قوس سر می کشید
سر آینه خداوندگار خواجه بخت سلطنت شعار از راحت و راحه و اسم عشرت اندوزی در ایام سلطنت و فیروزی با وجود ملاحظه مصالح
ملکی و دینی در آن ایام انتظام اسباب بهروزی رغبت نهضت و عزیمت حرکت علام دلیسر بسر جانب کوهستان و ییلاقات صوفیه و ولایت
کسته بل بر رواج حلقت مآب خاطر نشده و در وقت اختیار ییلاقات و کهسارهای پر چشمه و انهار آن جانب را طالب گشت چرا که در دیار
روم ایلی آن ممالک و ولایات بلطافت مساکن سهلی و جبلی و بنضافت مواطن خرم از چمن و گلزارهای پر شکوفه و گلهای رنگارنگ
بلدان جهان و غبطه سرابستان رضوان است که با جامعیت صنایع پروردگار در مجاری انهار از بلندیهای کهساران دیار
بر جهارت و کلام بلاغت آثار امن جعل الارض قرارا و جعل خلالها انهارا و جعل لها رواسی و جعل بین البحرین حاجزا
در شان ممالک روم ایلی خصوصا آن حدود و اقطار آن بلدان و امصار آیتی بغایت آشکار است : مؤلفه
سبزه خوش است ظاهر گیتی بچشم حسن — لیکن درون کاره گلهای خوش لطافت : و با وجود این بواعث طبع نزهت اقتضای
پادشاهی مصلحت چند از مناظم احکام اوامر و نواهی ملحوظ نظر عیش بین و مخطور خاطر خلعت آیین نموده و لهذا اولا در حین توجه
سلطان بخروج از دار السلطنه ادرنه تمامی امرا و لشکریان روم ایلی را بدرگاه جهانپناه با یراق سفر و اسباب لشکر طلب نمود
و میان وزرا و نواب دیوان اعلی تغییرات و تبدیلات نمود چنانچه از وزراء دیوان اعلی داود پاشا را که بعلو قدر از سر جهت میان
وزرا متعین بود و احمد پاشا بن خلو سرسکاغلی که در رتبه امیر الامرا آناطولی متمکن بود از مناصب خود معزول ساخت و از درجه
اعتبار و از نظر عنایات و احسان یکبار بخاک مذلت خاکسار انداخت و ظاهرا سبب مواخذه ایشان باین معنی فرموده که
سوباشی ادرنه را اتفاقا با جمعی از امیان جماعت ینکچری خصومت و نزاعی در میان افتاده بود و آن نزاع بواسطه جهت
جاهلیت و عصبیت قوت غضبیه سر بجنگ و جدال عظیم نهاده و بعضی از سفها و جهال ینکچری آن سوباشی را از بغض عنیف سهوا

نقل

بقتل آورده اند و این گستاخی با وجود سبق مقدمات سیاسی در باب تادیب احمد پاشا بر خاطر همایون بغایت شاق نمود و این بی نسقی و تخلف
از قانون سلطنت حمل بر عدم رشد و نقصان ضبط وزرا و ارکان فرمود و عزل وزراء عظام بنا بر این مواخذه و بازخواست بود و بعد
از اجراء آن مواخذات و معاتبات و امضاء احکام مطاعه بر اعاظم صنادید و لایات سلطان مجاهدان سرادقات جلال را از درون شهر
بفضای صحرا بر افراشت و از سر استقلال و شوکت سرچه تمام امرا و عساکر را در معسکر همایون ترتیب داشت و چون بعضی اوقات
ثغرات که در ایام فترت فوات و وفات سلطان سعید مغفرت مآب از تعرض کفار و مزاحمت اشرار اختلال تمام بحصن دیار اسلام لاحق
بود و توجه سلطانی بتدارک آن ثغور و ثغرات و تسکین خاطرهای سکنه مساکن از جهات بصلاح دولت مناسب و موافق نمود مؤلفه
از شرور مفسدان بجهد ملک فتح بود — و از قدوم موکبت کرده طلوع اصلاح حال — بهر پا برش قوی خلقی پر از ظرف مثال کاب — چشمها یک ده ناله از بین فاریشا

و الد سلطان کامیاب

زیرا که در کنار آب تونه که مجاور و محاذی کفار بود لعین انکروس است بسیاری از محلها جهت ارغام کفار و دخول مفسدان ضبط سر حد احتیاج
بتعمیر قلاع داشت و بعضی از امرا و حکام که در میدان مبارزت و جهاد محل اعتبار و اعتماد بودند در آن حدود جهت ارغام کفار و اذلال
مفسدان و اشرار می بایست گذاشت سر آینه از شهر فلیبه در ییلاق ساره یار و کوه ریلیه و نواحی صوفیه بنیاد نظم مصالح ملکی و دینی
و در عین فراغت اغاز نزهه و معاشرت فرمود چرا که از آن مساکن که حاق وسط مملکت و مشرف بر اطراف ممالک کفار است اندیشه مهمات سرحد
بغایت مناسب می نماید و تعمیر قلاع و تشدید ثغور اسلام و ترصد مسالک کفار لیام فرمان داد و بعضی امرا و کارکنان دیوان را
جهت تعمیر قلاع بر کنار آب تونه فرستاد و چندان که آن مهمات اتمام یافت سلطان در آن ییلاقات و مساکن طیبه با حشمت خسروانه و لشکر های
آراسته ایستاد که اگر از ملوک و صنادید کفره فجره اثر تمرد و عنادی در واحت و ممانعت تعمیر قلاع بظهور رسد علی الفور بقطع عرق فساد آن
کفار حساد اقدام فرماید و اقدام ما عوام را بصوب جهاد در مقام مبادرت بمبارزت الزام نماید بنا برین معنی ملوک کفار مثل حاکم
انکروس و بغدان و افلاق و سایر اصحاب امصار اشرار از خوف زوال ملک و اختلال دیار خود وظایف متابعت و انقیاد بظهور رسانیدند و خود را
بهیچ وجه در معرض مواخذه و انتقام سزاوار نکردانیدند مت جهاندار را بنده فرمان شدند — ز بخشایش شاه شادان شدند
چون مصالح آن حدود بر وجه اجمل مکمل گشته مهمات بدلخواه بانجام رسید و موسم ییلاق و سکون صحرانشینان انجامید عنان عزیمت
از آن جوانب بطرف دار السلطنه ادرنه منصرف داشت و اولا در شهر فلبه در نواحی خیام شوکت و احتشام بر مفارق ساکنه آن مقام بر افراشت
و بعد از آن از راه اوزن اوه توجه بصوب ادرنه فرمود و چون صحرای اوزن اوه محلی است که مشتمل بر کوهسار و صحراهاست که همیشه گذرگاه

جانوران شکاری است و از انواع صید دران نواحی بیشه مجاور آن جبال و مجاور ازان صحاری است بیشهای آن کوهستان از انبوهی
کبش و گاو کوهی و از بسیاری آرام آرام و غزالان و بز کوهی بمرتبه است که مگر شاخسار درختان از شاخهای گوزنان بار است و برگهای اشجار
آن گستان الثور گاو کوهی و خرگوش و ارانب و ثعالب است و صحرای ان از ازدحام گوسفندان وحشی و حیران و از تراکم سرب بهم شرب غزالان و هر گونه
جانوران تتاری چراگاه اغنام عنایم ترکمان صحرانشین است یا سنبل زاری جهت آهوان ختای و چین   کان عیون الوحش حول اخبائهم
واحجارهم الجزع الذی لم یثقب   و مقرر است نزد ارباب خبرت صید و اهل تمیز که در فصل برگ ریزان پاییز جمیع وحوش و بهایم صحرای
در غایت فربهی و رعنایی اند و یکی از آیین حشمت سلاطین مقرر است و شمار قانون ضبط مجمع صید و شکار است بلکه در سنن انبیا و اصفیا
وزن و بار نکاح صید منقول و مرویست و آیه منه و اذا حللتم فاصطادوا امر بصید بر سبیل استحباب مدرج و منطوی است سر آینه
چون سلطان شیر شکار ازان صحرا و مرغزار با سپاه نصرت و اقبال بکدار آمد و سهام تیز پر تیر شکارش چون چرغ آهو گیر از او کار
افگار پر واز بصید افگنی شکار کرد — جاندار با صید و بارود و جام   همگی منزل بمنزل خرام   بان صید که چون گذر کرد شاه
معنبر شد از گرد او صیدگاه   و الحق از غایت امن و امان زمانش وحشت از طبیعت وحوش بر خواست گرگ و میش گوسی بهم
می آرمیدند و آهوان آن دشت و صحرا و کوه و هامون از غبار موکب میمونش بوی مشک ناب شنیده چون آرام بی آرام ختای از خود مان
نمی رمیدند همه آهوان صحرا گویا از طمع گوشه نظر التفات شاه در صیدگاه چشم بر تیر او سیاه کرده بودند و گوزنان بر سلسله سنبلی گیسو خود را
بر مثال گاو سپر جبار ازان جهت اصابت سهم السعادة شاه پیش آورده بودند و گوسفندان صحرای از غبطه اغنام قربانی وار جهد ذبایح و
و افنای بزم مهمانی سلطانی سر در کوه و بیابان نهاده و گاوان کوهی در بیشهای پر درخت و آجام با صید واری وصول بان مطبخ الطعام
همیشه مطبخ خود را بر سر بر داشته بهر اطراف در راه طلب افتاده اند   گوزنی کز دردی بر خاک بست   ز جنبش جهان چشم تریاک داشت
سر آهو گوز داغ او زاده بود   ز نافش بسی نافه افتاده بود   الحاصل سلطان کامران دران صحرای اوزن آوه جهت تنزه و ضمایر
و تطییب خاطر بنیاد دام شکاری پادشاهانه نهاده و محصلان و چاوشان با اطراف آن صحراها و کهسارها فرستاده و سی و هفت بلوک از
ولایات نواحی که در سر حد حاکم علیحده بود و ازان و لوازم دایره خلافت که عبارت از جمله کرده ون سای آن مظهر عدل و رافت است تا باطراف
آن ولایات از هر جانب سه روز راه رهروان بود و سراپرده حشمت و خیام عشرت سلطانی دران صحرای وسیع در میان و چاوشان
چند روز دو مرد پیاده و سوار از هر اطراف بیرون آورده و حلقه وار گرفته را بعوض دام شکاری از جوانب بهم پیوستند و حلقها

چوکه

چوکه دیگر از نحو بازوی جوانان توانا چون سلسله دام بهم بستند تمام قطر آن دایره که دست بدست بهم پیوسته بودند چون از هر اطراف روزه
راه بود معین گشت روز راه بقدر قطر آن دایره صیدگاه جای آن مسافت خواهند نمود بعد ازان که عرصه چوکه را متضایق کردند و سلسله که را
متضایق کردند و سلسله چوکه را بعد از چند روزه چوکه بهم آوردند یک مرتبه دیگر در فضای اوزن آوه که جای ساده افتاده و بر سر طرق صحرا
و بیشهای متراکم و وادیهای کشاده نهاده یک مرتبه دیگر از عساکر منصوره حلقه کردند و جمیع صیدها را ازان صحرا بهم آوردند —
زانکه عرصه فسحت تنگ بود   بیابان بنخجیر تنگ بود   بجز کار از ان شاه گردون شکوه   سپه گرد بر گرد دریا و کوه
و سلطان بلند کمان را که سهم صایبش از نشانه مطلوب مرکز مخالف سعادی و سهم السعاده در هر صید افگنی و علم اندازی
سوفار بوسه بر دست و قبضه شاه دادی لمولفه   نالان ز جدایی است زه قوس تو هم تیر   جنبش نگران است به بس باز تو نخجیر   و سلطان
با جمعی از خواص گاه سواره و گاهی پیاده بر سر راه شکاری و بر گذرگاه آن جبال و صحاری ایستاده از هر صنف شکار چندان
بضرب خدنگ انداختند و آن قدر جانور را به نیت ذبح صید بی جان ساختند که اوتار قوس بر حال آن کشتگان بخاک و خون
غلطیده ما بین خوش نالیدن گرفت و دهان نبال در میان نصال از خون خواری شکاری کلال پذیرفت   بچندان صید گوناگون فگندند
که عرش در حساب آید که چند اند   بنوک تیرهای سر نازنینی   بنستان کرده بر گوران زمینی   و از شکاری گوسفندان و گاوان
کوهی و ثعالب و از اصناف صیدهای بزرگتر و کوچکتر از ارانب که بارسال فهود و کلاب و سگان معلم انداخته بودند و در
در کمینگاه شکار یا متسهر فرصت مهیا ساختند — کلب لآجال الوحوش کطارق   یختلف الوحش کخطف البارق
از مجمل چندان صید و شکاری دران مجمع جمع آمده بود که آنچه ازان شکارگاه در نظر سلطان بشمار آمد و بحسب ضبط و حساب
مستاجر انظار شد ششصد سر گاو کوهی و یکهزار گوسفند و بز کوهی و سیصد گرگ بود و مثل خرگوش و روباه و خوک و قوش که
بود در وقت حساب و شمار یکی ضبط نمی نمود چون سلطان کامران استیفای حظ از زینت صید و شکار فرمود و انشراح صدر
تام از مساعدت ایام و کامیابی طبعت دوستکام نمود نواب همایون دران محال برجعت و استبشار جهت استعفا و استعذار
ارکان دولت و امرای کبار که در ادریه مطرود و نظر التفات سلطانی شده بودند و از لواحظ آماق عتبات و اشفاق آن خداوندگار
آفاق محجوب گشته بد شمار مردم زده و معدود و محسود بودند الحال فرصت و وقت تشفع و راه درخواست و تضرع یافتند و بوادی حال
احوال الجماعت و قبول عرضه ضراعت و شفاعت دیگر باره سلطان در سمان محل منصب وزارت را بدو او بازار ارزانی داشت

و محمد پاشا ولد خضر بیک را که از خدام قدیم و ملازمان زمان سلطنت امامیه بود و در ممالک روم ایالی لکربیکی و امیر الامرایی بود بمسند وزارت کامکار و منصب امیر الامرایی را در روم ایلی باسکندر پاشا تشخص فرمود و احمد پاشا میر سلک اعلی را باز بمنصب اول خود یا امیر الامرای و بکلربکی نادولی معین و منصوب نمود

وعلاوه این بواعث در مناظم ملک و دولت سلطانی وضمیمه اسباب کامرانی و شادمانی آنکه شاهزاده عالی جاه سلطان شاهنشاه را از عالم غیب بدیه رسیده بود و نسیم صباح صباحی از ایام طلوع تباشیر آن غره غرای صبح سعادت منتشر نموده کرد در خاندان خلافت نوباوه دولتی از شاخسار اقبال رخسار خود عیان نموده و غنچه سیر ابی از گلبن جاه و جلال بتازگی دهان خندان گشاده امانکهت جانفزای آن غنچه نوخیز شاهی عود و سورد باغ سپهر خلافت را از طیب خود معطر ساخته و بوی دلفریب آن تازه گل باغ شاهنشاهی مشام ارباب دولت را الکنده از مسک اذفر کذاشته بیت همایون مقدم آن ماه معمول فال فرخ پی مبارک بود و فرخنده بسلطان و بار کاه نش و جهت میراث سعادت جد سعید بهم نامی او مشهور عالم بلکه بیمن اسم محمدی نامدار عرب و عجم شده والنون در ظل عنایت و اشفاق جیبی صدخلافت شعار بواسطه کمال مروانگی و وفور فضایل علمی و فرزانگی از اولاد سلاطین روزگار کالشمس فی رابعة النهار در غایت ظهور و اشتهار است و کوکب بخت مسعود دش بوما فیوما متصاعد تر در وجه جاه و اقتدار زمر کلاغ عالم افروز باد جراغ شمعش مشعل روز باد بالجمله سلطان کامکار از ولادت میمون بغایت منبسط و شادمان شده و دیده جمیع اعیان ارکان دولت هم متمتع سلطان از آن قره عیون خلافت با فروغ و تابان گشت و با این شادمانی که از ظهور چنین کوکب مسعودی از سپهر اقبال رسیده بود بشارت خاداقول ستاره سوخته از نحوس عالم کون و فساد اما در مغرب فنا ابد الآباد از مشام یاد و مراد در کوس هستان تو بدان زلک بالمرصاد افتاد یعنی از اتفاقات قضا و قدر و بعدم موافقت بخت برگشته با مقدمات تدبیر قاسم بیک قرامان اغلی را سلسل سر رشته امال و امانی روز نامه عیش تباه شده و قاطع آمال و صارم اجال سلسله عمل و امال او را از سر کار زندگانی کوتاه کرده بیت
العیش نوم والمنیة یقظة والمرء بینهما خیال سار
چون وجود مشار الیه منشأ فتنه و فساد مسلمانان بود و عدم او موجب سکینه و اطمینان بود عدد ساکنه بلاد و اهل ایمان سرآینه زوال حیات آن چنان منظار سر مفاسد بصلاح کل و نظام عالم اقرب خواهد بود و اندفاع مضار انجنان مباهی مضرّ البرایا روزگار بمصلحت کار مهمان امصار و اقطار اقرب خواهد نمود داد تن مفسدان بخاک هلاک روزفزون باتش تابناک فاما چون خاتمت هر مسرتی منتهی بمعرفی است و عاقبت هر صنعتی در مال موری بمضرتی و هیچ سروری بدون

نشیمن

نشیمن غرور این از شرر مصقور نیست و مطلقا اتفاق شادکامی این جهانی بر وفق امانی نفسانی میسر و مقدور نه مقرون کم که سرو و ستای درین محنت خانه زمانه بالا فوه بوشمن کامی موت و فوت ایل است و سر نعیم و خود کامی بشکند شبیه روزی صفی زایل است
الا کل شیء ما خلا الله باطل وکل نعیم لا محالة زایل
سرانجام چون سلطان ابل بیان را در اکثر اوقات این سال مجاری احوال بر وفق مرام بود و تمام مدعیات و دواعی جاری بر طبق طبع خود دمام امتحانا ابتلائی بمقتضای حکمت و اسرار نامتناهی اما صدق و نیات بلوازم الهفانة الثبات جهت سعادوا امتنانه دل کاه آن سلطان عارف ما بعد نامی در خبر و مخبر خیر و شر از جانب قرامان کسید و سعام موحش فوت شاهزاده عالی جاه سلطان عبدالله رسانید اربن محنت سرای آشوب سبت کی ماتم بود کاهی عروسی و این واقعه در شوال سنه ثمان وثمانین وثمانمایه اتفاق افتاد و بعد از آن اجبار دل آزار در نشر صدقات و اذکار دعوات صالحات وضع محافل خیرات نهاد
داستان اول از نتوحات وغزوات بیسر از مبشر سلطانی در بیان بواعث توجه سلطان
جهانبان بغزای حصار کلی و آق کرمان از ولایت بغدان و ذکر ارتکاب محاصره و در بندان آن دو قلعه خیبر نشان بر مشرکان کثیر الطغیان
و گفتار در کیفیت فتح آن دو قلعه و حصار بتوفیق آفریدگار و یمن دولت قاهره خداوندگار بطریق جنگ و کارزار و شرح انتزاع آن قلاع و ارسال فتحنامه ها باطراف ممالک و اقطار و سایر حوادث روزگار چون در فصل نوروز عالم افروزی از سنه تسع وتسعین و ثمانمایه
بیمن مقدم نوروز و زوده داد باد صبا جهان چو خلد برین گشت ز اعتدال هوا هنگامی که سلطان جهانگیر قوت نامیه از کانون غور الی نار حامیه جمرات آتشدان بخرات را بطریق تفویق باد صبا اوراق گل حمرا را در فضای صحرای بر بنیان الحکمن آغاز نهاده بود و آتش اندوه مختفیهای زمستان پر متاعب و مشاق که چون تابش آتش محنشهای نهانی عشاق الصق درون دل کوه و صحرا بیرون آمده بود نارالله الموقدة التی تطلع علی الافئدة آتش پارها شرار بارند
بر سینه شاخ شکوفه پر انوار اشکار میشود بلکه هر گونه اسرار پنهانی از سینه سوزان کل آتشی در وقت دمیدن صبحدم و در شادی و خوشی خیاد التهاب نهاد و مصابیح فروزان لاله مشکدم کنار علی علم از روی بهجت و اشراز جلوه گاه راز دلجلای انظار و ابرار اجتراز افتاد
قندیلهای نور مکر بر فروخشند بشکفته چون ز باد سحرگاه بوستان در شب بود ستاره وزرا لاله کاه کویم ستاره ایست شب تیره در میان
ماحون دولت نامور و ملک چیزی چنو رمانده در ظلمت نهان و کار فرمایان پادشاه عالمیان زمین و زمان و فرمان دهان لشکر خضر سبزه زار در حسب حکایت وحشر سلیمان بعد از استداد تعطیل و انحسرد کی سپاه طایع اولمان و پس از اشتداد پژمردگی سرابستان جهان بنیاد رواج تازه در انجمن گلشن انداختند و با ساز بهجت و مسرتی بی اندازه لوای عشرت و شادکامی از شاخ شکوفه در صحن چمن بر افراختند

و خسرو عالمگیر مهر منیر در فسحت ممالک سپهر دست صقلبیان روزگار و کف ایدی تعدی منقلبان لیل و نهار را که شب و روز زور و زر بی دریغ
بر یکدیگر اظهار میکردند و در تغلب و تقلب افزای با اهل روزگار میبودند بوضع ترازوی عدل از دایره معدل النهار و میزان طبع با اعتدالی
بعدالت هوای بهار سر دو جانب را متساوی الاقدام کرده بود و از افراط و تفریط شتوی و صیفی بهنجار آورده هم واجتمع بایام الربیع کانها
زمان تصابی فارقته النوائم   درین چنین موسم فرخنده سلطان مجاهدان زمان را در دار السلطنه ادرنه که دار زمستان
مسکن مشتاه و قشلاق شده بود داعیه تجدید آیین غزا و جهاد بجانب ولایت قرابغدان شد و جهت رفع بلاد اسلام و معابر تجار و قوافل بعضی
ضبط و تسخیر دو حصار کلی و آق کرمان فرمود   از آنکه این دو قلعه و شهر بند با توابع برکنار آب تونه در مقابل ولایت دبرجه از ممالک
اسلام روم ایلی افتاده بود و آن محل معبر عساکر ایران و واردان ولایت روس و ممالک کفه و قرابغدان و کفه و قریم و دشت در گستاخی
و چون آن دو حصار را استوار در دست جماعت کفار بود حاکم انجا بر دوام بر اهل اسلام سر کوفته از آزار اظهار میشود و اکثر
اشرارهای اعدای دین را داعیه تعرض بممالک اسلامی برین جانب جسته بامداد آن کفار سر دو حصار بسهولت از آب تونه میگذشتند و موجب
فتنه و فساد کافه عباد میگشتند و حوالی آن دو حصار جهت این صورت مسکن قطاع الطریق و دزدان کفار بود و هر کس از آن مخذولان آنجا
در وقت فرصت باسانی از آب عبور مینمودند و فرزندان مسلمانان و اموال ممالک اهل ایمان را اختطاف ... در باتی بود و بی
در آن قلاع تحصن و التجا میکردند و ازین ممر ضرر بسیار باهل اسلام می آوردند — دو قلعه است در بوم آن دشت و کوه
در آن ره زنانند چندین گروه   در آن قلعه شد که بکشاید شش   باسلام و لغوی بیارایدش   و سلطان سعید و خداوند کار حضرت
عثمان جهت دفع آن مفسده بکرات داعیه تسخیر آن قلاع فرموده بود اما توفیق ربانی و مهلت زمانی در انجاح آن مطلب مساعدت
ننموده و دست غیب ابواب فتوحات آن را برای سلطان کشورگیر میگشود. سرانجام سلطان مجاهد از توجه عالی تحصیل این مقصود و تکمیل
این امر مقصود مصروف شد و به بنیاد آن سنت غزا در آن بهار از شهر ادرنه عنان عزم همایون بجانب قرابغدان معطوف گشت و چاوشان
جلالت که برباد صبا سبقت داشتند و مبشران خبر که بر پیک دور دو شمال خود را اسبق می پنداشتند احکام مطاعه با طراف ممالک
روم ایلی و آناطولی فرستادند و امراء و حکام ممالک بتوجه غزای ارباب طغیان دینی بغدان حکم فرمان دادند و عساکر آراسته ...
فرصه این و مجمع ... از غزاة و ابطال دین بهم پیوستند که اطناب اطناب خطوط شعاعی از وصول با قطار انجم سرادقات جلال از
نفوذ در خلال اردوی همایون و طنابهای خیام منیع مسالک و طبقه از ارباب امت و اجلال کوتاه و قاصر بود. و ساحت زمین با همه طول

مرغ

مرغ وحش از گنجایش دواب و ستوران آن انجمن چون دل محزون کفار مغموم تنگی مینمود. گرفته سراسر خیام سپاه
همه کوه و صحرا همه دامن و شیخانه   در تاریخ عاشر جمادی الاولی تسع و ثمانین و ثمانمائه اولا قلعه کلی را در حیطه احاطه عساکر
گردون احاطه در آوردند و از جمیع جهات گریبان زندگانی را بر گلوی کافران تنگ کردند و توپخانه همایون دلاوران غازی سر
سرافرازی را با علام اسلامی افراختند و هر روزه مجاهدان مبارز بر قلعه جنگ سلطانی می انداختند و بفواره کوه پیکر که سر کدام گویا
قالع عنان آسمان گردان و قارع صماخ سرین آسمان بود و بطوبهای آتش افشان که چون شهاب ثاقب از حصار زنه توپ سپهر گذار
میشود هر ساعت برج و باروی حصار را انبیاد قلع و قمع از ممهاد ازلی بر می انداختند و لشکریان جنگجوی و غزیان بر مثال هجوم نحل بی
برگرد دایره بیت النحل بر دیوار حصاری در او کنند ویکدفعه روز کارزار چون برین وجه بر حصار سنگهای سهمناک انداختند و اطراف
قلعه را چون دل سنگین و خاطر غمگین کفار رخنه رخنه ساختند کافران نگهبان و مستحفظان قلعه و حصار و رعایا و ساکنان آن دیار
دیدند که اقتدار این لشکر ظفر فرا بر فتح و حصار و جرات این مجاهدان شیر کردار بر جواسه و بوار سد دیوار استوار با حجار
انتشار زیاده از صرت و شدت سیل کوهسار در حالت انحدار است هو استیلا و قدرت ایشان بر تسخیر و تخریب قلاع آهنین دیوار ازو تر
از نوازل آسمانی مثل امطار و ثلوج بر سطوح و بروج از دار مندرس اهل قرود اعسار است — گر قلعه مستحکم بسیار در شد کیوان
صد باره فرود آری ازان علو گر   سرانجام از روی عجز و نیازمندی التزام تسلیم ملک و حصار از راه مستمندی کردند و مقالید فتح قلعه را
با انواع تبرکات و هر گونه اموال و هدایات بخدمت نواب کامیاب آوردند. چون سلطان مجاهد از آن محقق بود که فتح قلعه در آن چند روز
بتوفیق حق مقررست و استیصال کفار و نهب غنایم و اموال ایشان بر حسب ارادت یزدانی مقدر و این اطاعت و انقیاد کفار
از سر اضطراب و اضطرار است و تسلیم قلعه و مملکت از راه ناکامی و ناچارست و منطوق این آیه کریمه مناسب جواب آن کافران زبون
و مشرکان مغبون که فیوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم ولاهم ینظرون   فاما از روی جوانمردی و مروت از استماع
از لوازم الاتباع حضرت رسالت علیه من الصلوة اکملها که وان جنحوا للسلم فاجنح لها آنها که از قسم رعایا و ارباب حرف و صنایع
بودند جان و مال و خان و مان امان داده در مساکن خود مقرر داشتند و سپاهیان غلیظ القلب را بمجرد امان از قبیل اسیر ثبت
نهاده بر افواج و جلا مقرر داشته در درون حصار نگاه داشتند چون مساعدت توفیق و معونت ایزدی مونت و مشقت حصار و جنگ
از روز نزول بارو و فتح نه روز گذشته بود و چنان مملکت و حصاری که کلید بلاد بغدان و الوس روس است درین مدت قلیل میسر

کشته بود. بعد از فتح و ضبط درون و بیرون حصار و نصب قاضی نافذ الحکم و حاکم ضابط و مستحفظان در آن دیار و پس از استغنا
حلواء غنایم مجاهدان در درون آن قلعه استوار عنان توجه سلطان مصروف بجانب آق کرمان شد و درین اثنا قلاوه دودمان چنگیز خانی
و اقدم اروغ ایلخانی پادشاه مجاهدت شعار و نوئین اعظم عالی مقدار منگلی کری خان که خلاصه اولاد جوجی خانی بود و خلاصه
اعتقاد الیوم مجاهدی مجد در دین مسلمانی جهت کمال مخالصت و وداد نسبت با سلطان مجاهدان با سی هزار سوار و دسکیل از غازیان
ترکستان جهت تاکید رابطه اخلاص و سواد اخوای بعساکر همایون خداوندگاری ملحق شد و از صفای عقیدت و خلوص نیت داعیه ملاقات
و ملازمت این سلطان سلاطین روزگار برسم تقدیم حق جوار و عرض لوازم محبت ذاتی و موافقت در جمیع اسفار و اخطار روی اقبال
بلشکرگاه ملایک سپاه آورد و سلطان عاطفت آثار تمامی ارکان دولت و اولاد و حکام نامدار را جهت کمال اعظام و احترام
مشار الیه باستقبال فرستاده در روز ملاقات سلطان هم بر بیدار بیرون آمده وظایف اکرام و تجمل و سایر ما یکون من هذا القبیل
بمرتبه اعلی بجای آورده و در ارسال جواسیم نزل و اقامت و از هر گونه اسباب تنعیم و بار و نعمت جامه شایسته همت عالی سلطانی در آن
انجامعت وارد بخوان مهمانی تواند بود مبالغات تمام فرموده و در مقابله آن خدمت مقبول و در مجازات آن توجه فرخنده وصول
با ایلخان مذکور هر نوع ملایمات و مباسطات مخلصانه نموده بیت
چو شد شاه را خان خانان رهی … صورت شد از خاندانها تهی
دو لشکر یکی شد در آن پهن جای … دو لشکر شکن را یکی گشت رای
و بعد از این توجه همایون بحصار قلعه آق کرمان نهضت کرده روی
آوردند و اطراف آن حصار را هم محصور عساکر منصور گردانیدند و از اطراف و جوانب مجاهدان فلک توان رخسار توجه بفتح آن حصن استوار
نهاده و در اندیشه تدبیر تسخیر آن ولایت و موفور اشرار کفار افتادند و هر روزه برسم معتاد جنگ و جدال اقدام مینمودند و در لوازم
وظایف جهاد در رعایت مرتبه جد و اجتهاد چون کوه بجزه انجامیم از سطوت قهرمان دولت سلطان بغایت می ترسیدند و قوت و قدرت
آن سپاه مجاهد را بر فتوح بلاد اهل عناد بمعاینه می دیدند و باستماع می شنیدند تحقیق دانستند که هیچ تدبیری بغیر از تسلیم ملک و تولیت
مفاتیح حصار و بلد راه خلاصی از بن زنبور بلا متصور نیست و نجات از تیغ سیاست مجاهدان با استظهار استحکام قلعه و حصار میسر نه
لاجرم آن کافران مضطر دست مستحفظان قلعه و طلب امان مبادرت نمودند و آن کشور که مقر و منبع کفار غدار استکبار بود در حیطه
نواب کامیاب در آمده بنصب اعلام شعایر اسلام بروج و ارکان آن حصن استوار همعنان فلک معدل النهار شد و تمامی آن ولایت
و حدود داخل دار الاسلام گشت و قضاة و حکام در آن جوانب جهت انتظام مهام کافه انام نصب فرمودند و سلطان مجاهدان

بشکرانه آن فتوحات از غنایم آن ولایات افواج عمارت و مصالح ابواب خیرات و بقاع مبرات که سابقا شرح آن مذکور شده در دیار ادرنه
بطالع سعد طرح انداخته بود معمور ساخت و خزاین اموال را جهت تحصیل مرضات الله و خانه انفاق فی سبیل الله پرداخت بیت
لا تشکرن غنیا من مواهبه … فالیوم من شاء نال بلطف الرها
نوبت کفه بذل النوال … فلو اراد تخویلها عن ذاک ما قدرا
چون حاکم قرا ولغدران بجاره ناچار اظهار رنگ آل و انقیاد و قبول عقد ذمت و صغار و عیار کرده طوعا و کرها آن قلاع را بر نواب کامکار
مسلم داشته جهت دیگر مال الملک و مال خراج قبول نمود و سلطان نیز منگلی کری خان را با توابع و سپاه در آق کرمان بتشریفات
خسروانه و انعامات ملوکانه از تاج زرین اسکوب و خلعتهای فاخر و قماشهای مرغوب و سراپای رصعمانی او را باقتباس تاج اعزاز
و انعام بر افراخت و اسبان و زین عربی و بسیار اسبه نفیسه و دیباهای فرنگی و اقمشه زربفت یزدی و بر سایر همراهیان و سالاران سپاه
او را ملبس و رنگین ساخت بیت
چو شد کار خاقان ز قیصر بساز … بشکر که خویش گشت باز
سر خویش را سربلندی فزود … ز تاج خود این سربلندی فزود
و از انجا سلطان رایات اقبال پناه را بصوب معاودت بجانب دار السلطنه ادرنه بر آسمان عیوق
برافراشت و مناشیر عالمگیر و فتح نامهای پر تبشیر بالممالک اسلام و ملوک و سلاطین ایام در صحبت رسولان بشارت پیغام بلاغت نظام
عطیان بلیغ البیان نگاشت و از ان جمله جهت تمهید کمال مخالصت و وداد و بعزم تاکید ثبات صفا و نیات و خلوص اعتقاد ذکر فیما بین
این سلطان سلاطین روزگار و پادشاه معدلت مدار افتخار سلاطین بایندری قرة التاج افسر سروری المستریح فی جوار علام الغیوب
سلطان یعقوب انار الله تعالی برهانه مصابیح الجنان و اسکنه اعلی غرف المغفرة و الرضوان بود رسول سلطان مجاهدان با فتح نامه
بلاغت نشان که از فواید طبع سیال و از نتایج اقلام فصاحت منوال افتخار الافاضل و الاعالی حاوی صنوف المعالی خواجه سیدی محمد
منشی شیرازی که از خدام موروثی آستان سلطان بود بمجلس پادشاه مغفور مذکور فرستادند و موجبات انشراح صدور شاه و سپاه
بلکه مواد انبساط جمهور اهل سنه از آن بشارت نامه همایون بود دیده نهاده بدست آن رسول امین دادند سر آینه در حالت انصراف
رسول میمون الوصول در جواب منشور سلطانی این فقیر حقیر و دعاگوی جانی که در ان تاریخ متصدی انشای دیوان یعقوب خانی بود تهنیت نامه
الفتوح اسلام را مرقوم صحیفه اعلام نموده و جهت تذکار آن ایام پر مسرت و استبشار اصل منشور بلاغت اعجاز و ارقام این ضعیف کثیر الانکسار
برسم یادگار ایراد نموده شد. نامه سلطانی ممالک ایران چون فتح نامه نامی در بیان محبت روحانی مرقوم بارقام
طرز و جام مسرت و شادمانی و نشر صحیفه گرامی در تبیان مودت روحانی مشعر اعلام لطایف الهام نصرت و کامرانی که موجب انشراح

صدور ارباب سلطنت و جهانبانی و باعث انفتاح قلوب اصحاب ملک و ملکستانی تواند بود از شیمه کریمه مالکان ممالک ولاء و وداد
و نسوه حمیده سالکان مسالک مصادقت و اتحاد مست تحیت و سلامی که از السنه اقلام مشتبان دار الفتح [illegible] سمت صدور یابد
و محمدت و ثنایی که از افواه منهیان باب النصر [illegible] صفت ورود پذیرد [illegible] سلام قولا من رب رحیم و تحفه ثناهی بر کریم
سلامی که انفاس لطفش صبا دماغ دم ظفر را نثار آورد شمیم نسیمش گلزار ملک گل فتح و نصرت ببار آورد مصحوب وفود حمود
و اقبال و مشحون بفنون مکرمت و اجلال بجانب عالی حضرت سلطنت منقبت اخوت مآب جلالت جناب مالت ایاب ممالک پناه عدالت دستگاه سلطان
اصل اعظم نامدار و من اجل اکرم عالی مقدار صاحب جلایل الاقبال بالتاییدات السمائیة ساحب اذیال الجلال علی سرر الاجلال الباسط [illegible]
مشید قواعد العدل المنشر و ابنیه مجد و مراسم مکارم الخسرو حاوی مآثر مفاخر السعادات بمکارم الاخلاق حائز سریر السلطنة فی اعلی مراتب
الخاقانیة بالاستحقاق [illegible] الملک المعالی عنایات مستوفی تحت اوست عزت عز عز از بمن عز و تخت اوست المؤید بتایید الذی القوی الحق
عماد السلطنة و الدنیا و الدین عالیحضرت اخوت مآب سلطان یعقوب فتح الله تعالی لمضاعف دولته ابواب المواهب الالهیة الابدیة و یسر لتزاید
سلطنته اسباب السعادة السنیة السرمدیة ابلاغ و ارسالی گرداند و شجره طیبه و اراین امانی که مثمر نتایج دوام دولت و دستگاه حضرت سلاطین
مکانی لا ازال جارا مؤیدا بالتایید السبحانی و التوفیق الصمدانی خواهد بود در بستان محبت آباد دل و حدایق ذات بجهت خار اختراع از زلال
اخلاص و سلسال احصاص قوم و سر البث که بو ما فیوما از آن گلبن که فوایح روایح مشام خلوص را معطر دارد شکفته گرداد و خار ادبار
که در انشراح صدور اعادی دین و معاندان اهل یقین است در قلوب ارباب عناد و نفاق پذیرد لاجرم کمال محبت انبساط و غایت مودت و ارتباط
که از فرط مصادقت و موالات و محض موافقت و مواخات انبعاث یافته باشد چنان اقتضا مینماید که هر کوکبی که از افق صبح اقبال تجلی کند
در ساحت جلال فایض النور گردد و هر پرتوی که در مجامع احوال سعادت مآل لایح گردد عیون اعیان و قلوب ارکان مجالس عز
و اجلال از آن منور و مسرور شود بنابر آن اعلام رای نصرت انجام الکه درین فرصت بمسامع علیه رسانیده که منبع کفر و طغیان
کافر طاقی که بموسوست موالفیدان قوم در جاده بغی و فساد نهاده و جهل منش خدمتکاری را از کردن انقیاد و خواج گزاری گشاده
آتش غضب در کانون حمیت زبانه زدن گرفته از غایت فطرط اهتمام باعلا اعلام دین سید انام علیه السلام بمقتضای [illegible]
[illegible] عنان عزیمت فتح انجام بقصد استفتاح دیار آن نابکار و توسیع ممالک اسلام انعطاف داده
فرمان قضا جریان [illegible] عساکر ظفر مآثر که در آن حدود داند سپاه و سوست و از اطراف

و جوانب سواران مسلح مکمل و پیادگان جلد پر جدل چون قلزم متلاطم و چون ابر متراکم بر مثال شد بادی که [illegible] صفت اوست
از جهت صرصر قهر آتش بار اشتعال و آثار مسارعت نمودند و بعد از قطع منازل بکناره مراحل بساحل آب توبه کسیون از شب ورود فایز و چون
از نشاء اوست که ابست نزول اجلال دست داد و لشکر ظفر پیکر چون آتش از آب گذشتند و آن نواحی مضرب خیام سعادت انجام شد بعد از
ازمیان باعتصام بروح مطهر حضرت سید الانام علیه من کرایم التحیة و السلام رجب که از نصرت بالرعب میسره و شهد اعادی عادی عناد
دلکوه نمود و نساء فرعون فساد خود لهم امه خالی از هم فرو ریخته در بوادی خسار و بوادی بوار گریختند و حکم قضا امضا نفاذ یافت که چون
پرجوش دریا خروش بعزم فتح قلعه گلی که بناء آن کافر روزگار تباه در حسب صورت و معنی متضمن فتح علی بود مسارعت نمایند و آن حصار
جبر آسا در غایت مناعت و نهایت رفعت و حصانت سرش از رفعت بر ثریا و پایش از فوت بتحت الثری محاط بخندقی عمیق که عند امعان
النظر الدقیق کان الناظر فیه یهوی به الریح فی مکان سحیق و لشکر منصور همراه فتح و ظفر کالحاطه الهاله علی القمر قلعه را محیط شدند و بعضی
بنهای عظیم الجثه آتش نفس شرفات بنیان کنوان ایشان را منهدم ساختند چون کوه کلی الجلی از مخالفت و موافقت عاجز آمدند از
راه انقیاد در آمده قلعه مذکوره را مع ما فیها تسلیم نواب کامیاب نمودند و جرایم ایشان بعفو مقرون گشته امان یافتند و معابد اصنام
مساجد اسلام و معابد اشرار مشاهد ابرار شدند و منابر و محراب ها آثار ادعیه و القاب زیب و زینت یافته عنان عزیمت سلطانی بدول
صدمت قهرمانی و تندباد نهضات کشورستانی بصوب قلعه آق کرمان منعطف شد و آن قلعه ایست مجاط بخوش خندقی بغایت عمیق و حصاری در غایت
صلابت احجار بحیث لا یصل الی اسافلها الانظار و بو تری چون خطا استوا و امواراکه منتعب گشته از مهر جالب و مجره و از ارتفاع ارکان بان همسری کند
دست سکانش از صعود خضرا عنقود ثریا چیده و شرفات ایوانش سر بعیوق کشیده و محافظانش گروهی انبوه در باب مبادی جانبازی و در حال
دلاوری سرافراز مستعد قتال و جدال بطغیان و خونخواری بی همال سرآمد لشکریان ظفر قران [illegible] گروهی همه پر دل و پهلوانان
مخالف شکار و ممالک ستانان که با کثرت عدد و عده بوعده [illegible] موعود بودند چون سیل العرم که از سواحل
اطواد منجاویف وهاد منحدر گردد در حوالی آن قلعه نزول نمودند ما نیز سفینش بغیض سر روز و سوار و بر جاده جدا استوار از شواجل و جامات
خندق و حصار باقدام ظفر آثار پیموده و سنطرنا ملم از اخل و مخارج از احتیاط نموده بهادران سعادت قرار از برتحریب و تسخیر آن حصار بر صنوبر مح
و آن دلاوران کارزار از بضرب طوبهای آتش بار صاعقه کردار فصیل حصار را منصدع و [illegible] نموده سیاهکار نمایان
از بند باره و بود بر خم صواعق از بدن می ربودند و اهل حصار در مقام خسار زبار سال احجار از دم خواز اشتعال نیران محاربه و جدال

می نمودند اما بیت آنرا که خدا نگاه دارد ور سنگ ز آسمان ببارد حاشا که به ور رسد گزندی وانشکنه شود ز ناپسندی

در اثنای انتظام این مهام و ترتب این مرام جناب جلالت مآب خان اعظم خیر الخواقین فی العالم منکلی کرای خان که از اولاد پادشاه جهانگشا چنگیز خان است و درین فرصت نوبت خانیت و رتبت الخانیه بجانب شریفش رسیده و تا غایت حاکم کسی از سلاطین بدان درجه نرسیده از سر طوع و رغبت نه از روی تکلیف و دهشت رتبهٔ خانیت را بر لقای اطاعت و متابعت این دولت قرین و آراسته داشته

بر موجب اشارت علیه با لشکری جرار قریب هفتاد هزار سوار در ظاهر آق کرمان بمعسکر نصرت قران ملحق شدند و بهم عنان و ولا از حسن اتفاق حاکم ولایت افلاق که بصدق عبودیت و وفاق و رقیب و اتفاق موسوم و در سلک گذارندگان خراج و رقوم است با قرب هشت

هزار دو پر براق بلشکرگاه ظفر پناه حاضر گشتند بیت سپاهی بیامد ز ترکان گزین همه تیغ داران خاور زمین ز غارت بخشید تا باختر

ز کوهی که گیتی بر آورده بر ز افلاقیان گشت آن دشت پر همه کبر و جان باز و خونابه خور انتفضت بطون لهاها عساکر ظفر مآثر بامواج

بحار و ... بجان کوشیده دمار از روزگار کفار اهل حصار بر آوردند چون آن طاعین بعین الیقین مشاهده نمودند

که قوت مدافعت و قدرت مقاومت ندارند هر آینه بر مصدوق لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا فلور التسلیم نموده صورت

... بطلوع پیوست روشن شد از نور رایات اسلام تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد

و چون حال برین منوال روی نمود مصرع نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب با ساعی مشکوره و غنایم غیر محصوره بصوب دار النصر

ادرنه توجه دست داد. والحمد لله الذی نصر عبده و اعز جنده والصلوة علی محمد و آله و تحیته بعد و فده و چون اعلام این فتوحات عجیبه

و فیضات لاریبه بر مقتضای ... لازم نمود هر آینه این اخبار مسرت آثار مصحوب مبشر ... مسمین

انتقال نا پرنموای ... باعث ازدیاد مواد ابتهاج و ازدیاد نشاط گامی و بهجت حضرت سلاطین ... گشت

مسامع اهل اسلام از نوای خوش ادای این پیام بهره مند گردد. جواب بشارت نامه سلطان مجاهد ان تحریر

قلم سیر ... از قبل یعقوب سلطان الحمد لله علی ما وعدنا من مغانم کثیرة فعجل لنا هذه والسلام علی من اظهره للهدی

و دین الحق محمد و آله ... ای بخت خجسته احسن الله جزاک وی طالع فرخنده فرود ز سماک با یاوری دولت و بیم از دشمن

آنرا که خدا یار از خصم چه باک خوای بشارت مودای کلام معجز نظام ربانی و مضمون مشحون بلطائف منزل واجب التبجیل آسمانی

چون پرتو هدایت از آسمان المعانی حقایق مبانی و من یتق ... بر مساعد ادراک و اتقان اسرار

نزل

نزل و منشأ ضمیر منیر مشتغلان از بارقهٔ ... صورت انجمنی در لغت ضمیر الهام منیر رخ نمود که سرور فرمان روایی شهریاری باسزد که همت بلند جناب

کامیابش از مقامات شد بتشد ... و دهشت متاعب و مخاسات نبر هیزد و بمقتضی چندین از شغف اسفار و اقدام بر اخطار چند شد و چشم امید

کامرانی بمشاهدهٔ جمال امانی آن سعادتمند روشنایی باید که غبار معرکه نبرد آزمایی را کحل الجواهر دیده ها سازد و دست آرزوی کامکاری بکر ان مقصود

بخیاری کامی حمایل گردد که قبضهٔ تیغ بی دریغ را بتوبه بازوی اقتدار داده لن الامانی فی لقاء القواضب و نیل المعالی فی ادراع النشاب

بلندی و پایداری درخت بخت از سر افرازی سنان ابدار رشاقت نگار دست دهد و کشادگی چهرهٔ فتح و کشاد از خم ابروی کمان چشم توان داشت که

بزبان سیکان ترجمان زره این معنی نکته وار ادا میکند که بیت بشنو ز پی خدمت اسلام دو ناست پشت ظفر از خم من کرده راست

سعی بسعادتم نصیب است و رواست قوس است که مشتری باو سعد نماست و آن القوس من بجر النبال ... و طار السهم من جزاب ...

و مصداق این مقال خجسته مآل چنانچه از کلام مرغوب مکتوب بلاغت اسلوب که بصمصام خورشید انجام عیان جلال کلام زلف و خال مشک فام خطوط

و ارقام آن گشوده شده مستفاد گشت نهفتی است دین پرور و تو چون شرح گستر که آن حضرت متعال منزلت سلطانی نبت خورشید حشمت

جمشید ملکت دین پناه ستاره سپاه المجاهد فی سبیل الله القاهر سطوة جلاله ... الخلد الله معاده بیت تا بال زیر رحم علمش بحرف و ظفر

کالبدر فی الرتبة و الشمس فی النهار الذی لیس لی فی العدل عدیل و لا فی الملک بدیل محمد اساس الاسلام و المسلمین مشید اسم الدین المؤیدین الله

با تم تایید الشئون و ملکه بالعدة و العدید و المرجو منه المزید ثم المزید المؤید بعون الله المجید معتمد الخلافة و العدالة و الدین ابا یزید ... ادام تعالی ظلال

الامصار و الامصار بسعه ملکه و سلطانه و حصد نجوم الظلم و الظلام عن الممالک بحد سیوفه و سنانه فذلک برهانان قاطعان من الله فی اعلاء کلمته و اشاعة

دعوته لا جرم در این ایام همایون فرجام فرموده بر حسب مشیت قهرمان زمان که ظلال رایات و لاء آیات ... و الفتح بابرار افراشته او رفت العقاب

و ینصرک الله نصرا عزیزا داشته روضه نشر بهت غرا وحده قوه قوت غراء ابرشمشیر نصرت آیات آن حضرت طراوت و نضارت بخشیده از اقا فرموده ... والتقوی

علی الدعیقور الا مور و منتهیا نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب وز آسمان رسیده بشارت فتح باب و از خلال احوال خجسته مآل حضرت

دین سوخته آثار کفر کدار دین نواز تا شریح دولت روز افزون در بخور عرصه ملک و دین باران عزم مستطاب درترهٔ معتز و لحسن مآب چون بر تو افتاب شعشعان

درخشیدن گرفته بیت اعطاه من غرر الآمال ما قصرت عن نیل اشتالها فی الدهر اعمار ملکا و عزا ... ... و اظهار

و المی ذلک الموفق مزید التایید حاوی الخطب المجید مجد جدید ... و رجالی یعرجون فی محارم من ... ان و ... النظم

و اهب الظفر و حاق سوء العذاب لمن کفر و بر تو فرمان جهانش که بر کشیده دست عزت است در رزمگاه و ... تا کلمون ... و یکلون ...

شعشعهٔ اشراق انوار و ابتغوا من فضل الله را لامع و ساطع داشته و چون ماهچهٔ چتر آسمان سای آفتاب ارتفاع حضرت محصور فایض النور دیار کفار را
منور ساخته بهوای انجاز عبارات موکب ظفر شعار شش منزل رسیده دامنهٔ اندیشهٔ صواب انجامش بر کنگرهٔ فتح قلاع که گویا جلبهٔ امکان تسخیر بلکه از آن حصارها
در شهر بند امتناع ابداع نموده اند کمند انداخته و بر طبق و امطرنا علیهم حجارة من سجیل از سنگ توپ و تفنگ و صدمهٔ حملهٔ امیرزادگان روز جنگ اصفیر
و لوح [illegible] بر سمت [illegible] حصن متین در ضبط تسخیر در آورده و بقوت بازوی کامکاری و زخم شمشیر صاعقه
کردار و تیغ ابدارش دیار کفار خاکسار باد [illegible] آتش جنس [illegible] از فرق هستی مخالفان دین زده آب حیات شان بر خاک هلاک ریخته و خاک وجود دشمنان
بباد نیستی برداده و [illegible] سزا آفرین بر آن جهان آفرین بر آن شاه با دانش و داد و دین
که قصدی نبودش به تیغ آختن بجز رایت ملت افراختن کنایس ایام و معابد اصنام از بین اقدام معالم ایمان و مساجد اسلام
ساخته اعلام دین هدی را تا عنان آسمان برافراخته و در خیابان سینهٔ باکینهٔ مشرکان که منابت گیاه کفر و طغیان بود تخم [illegible] ایمان شکفته دلهای
[illegible] بنای اشرف افتاب هدایه مسند جاه قبول [illegible] ساخته و طایفه
که مطالب [illegible] زوایای اطراف محسوسات نبود کنون در فضای فسیح [illegible] می تواند بود
و جمعی که [illegible] ایشان از علایق عوارض جسمانی و کثایف هیولانی می بود این زمان بتناول لطایف حقایق روحانی و تنداول کوس صفای نورانی
اشتغال توانند نمود — الیوم یجرب الایام ما دعت وارضی الملک والاسلام واهله والحمد والمنة که پرتو بشارات و اشراق اشارات
این صورت فروغ بخش چهرهٔ ایمان و نور افزای دیدهٔ اسلامیان است و زلال آرزوی که در عین چشمهٔ امید موج میزد دیدهٔ عطشان محبت مودت
[illegible] و مشام اقبال [illegible] اخلاص و انتصاص [illegible] آن میشود مشام کام را معطر ساخت — زمان تا زمان از سپهر بلند
[illegible] باشش فیروزمند بلند اختر عالم افروخته زوالی اختر دشمنت سوخته از میامن نسایم این فتح ارجمند که روح بهره اعتدالست نهال
اقبال شریعت غرا مقتدمه حنایع دولت دین متین قوی است و روضهٔ ملت زهرا را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه فزوده است — هر گلی کش از برای عزت
حلاوتش زابرو آبیاریست جهانداران میدان شجاعت و دلاوران عرصهٔ بسالت و بردوان نهر خام از نام و شمشیرداران اسلام و اعتصام و سنان
[illegible] اقدام دماء مشرکین — نرمی به پر دل بکباره دل [illegible] آهن که آتش کسل که دوش شریعت غرا [illegible] شده و سپر سلف بر
تیغ کین بزیر قراب داده و کمند چین چین را [illegible] قوت تاب داده و شمشیر جبار را لعصیان چشم تیز کرده و سنان را تیش بار را چون غمزهٔ معشوق و چشم عاشق
خون ریز ساخته — هنرهای و تیر آزمای و دل افکن [illegible] و شجاعت شعار دلگیر شکن [illegible] سپر سینه باز کرده به تیغ

۱۳۴

هر جوهر شمشیر غرق در آهن و لکار عذار بر سر راه [illegible] منه علم [illegible] و قد [illegible] داشته هم [illegible] الناس نیام
فاذا ماتوا انتبهوا ساخته و این جملهٔ حرمت بلندیت و از فر شکوه حضور فایض النور آن حضرت سلطنت رتبت است —
لازال فی نعیم یفضی الی النعیم و طاف حولها [illegible] عمار لمعا [illegible] غیر منقرض حتی یخوض [illegible] الارض اقوار

داستان [illegible] و حالات [illegible] سلطانی در بیان بعضی حوادث و واقعات مختلف الحالات

که در عرض دو سال بر سبیل اتصال در ایام دولت ابد پیوند ناشی شد و از ابتدای سنهٔ تسع و تسعمایه تا اواسط سنهٔ احدی و تسعین
بعضی مهمات اولیای دولت بر حسب مرام و بعضی بخلاف ارادت و نظام ناشی گشت و نخست در توجه علی پاشا که حالیا وزیر
اعظم است بجزای قرا یغدای و فایز شدن مجاهدان بغنایم مالا کلام و ذکر غزای ملوج اغلی و اسکندر بیک میخال بجزای بغدان
و انکسار بعضی از آن جهر و دشمن هر چند امور حوادث کاینات بخلق مشیت رب الارباب مقدرست و حدوث و اتفاق مستتبع نفع و ضرا صلاح
برو فات منتظم فلک قضا و قدر منوط و مقدرست فاما بمقتضای تقدیر مقدمات فکری و معدات تدبیر باز معلق بتقدیم اسباب
و عللی است که معلول ارادت حکیم قدیرست و هر خودمندی از بندگان حق با زنجاب آن امور فی الحقیقه مجبور ولی تدبیرست و لهذا ها می
مقدمات عقلی خردمندان منتج مقصود ست و کامی افکار مرتب هوشمندان متخلف از سمت مطلوب و مردود است و اگر مجرد عقل کامل در
انتاج مطالب کافی بودی و منتهای فکر صعب ملل در تحصیل مآرب وافی نمودی هیچ نوبت مطالب از طالب نصایب تخلف ننمودی و هیچ
عاقلی را در کار خود احتیاج بمعونت از معونت خارجی نبودی چو حکم خدا بر خود بر سرورست تو آگاهی از خود بهترست
وارند — سزاوار سلوک اولی الالباب انکه با وجود رعایت تقدیم مقدمات و اسباب منتج و مطلوب را منوط بعنایات و ارادت ربانی موکول
و خود را در انتاج اعداد مواد صلاح و فساد چون قلم در نگاشتن رقم مقدور دست تجربات قدم انگارند — انچه داری تو دل جای باز
انجه حق داد استوار آن دار نیک و بد خوب و زشت در جهان گیر هر چه داد خوای یکسان گیر جا بجا این نتیجه گزیده و این شیوهٔ
اخلاق غلیه در مصادر اعمال و مظاهر افعال سلطان مجاهدان و آن خلاقی تابع امر یزدان بغایت هویدا و عیان است و آن پادشاه
صادق الجنان را بعد از تتبع حادثات زمان همیشه در ایام سریر خلافت و دارایی بنی نوع انسان این مسلک توکل و توسل نصب العین دیده
اعتقاد و ایمان است و از جملهٔ مواد تجارب و استقرای این معانی که موجب سکینهٔ قلب و اطمینان خاطر آن خسرو رجال تجانی شده و همواره
خاطر خطیر و ضمیر منیر آن حضرت را ملاحظهٔ مودای لقد [illegible] در نهایت متانت و ایقان گشته —

لئن ساءنی دهر فقد سرّنی دهر وان مسّنی عسر فقد مسّنی یسر لکل من الایام عندی عادة فان ساءنی صبر وان سرّنی شکر

القصه در شهور سنه [illegible] بعضی وقایع مختلف و حوادث موتلف در کارخانه خلاف سلطانی روی نمود که کاهی

افکار ارکان دولت دران ابواب بصواب مقرون بود و از قانون حزم و احتیاط بیرون میشود اما سلطان را در هر قضیه وثوق و اعتماد

بر فضل و عنایت بیچون می افزود اولا آنکه چون سلطان سلاطین از دار السلطنه ادرنه در بهار آن سال بعزم ییلامیشی و مصطافی

بعطاف و کوهستان توجه فرمود و دران مرغزار و چمن خرم و گلزارهای رشک باغ ارم مصالح دین و دولت و مناظم ملک

و ملت را متصدی می بود و از اطراف سلاطین کفر و اسلام و از اعاظم ولاة و حکام رسولان صاحب اعتبار جهت عرض مطالب

و اوطار رسیدند چنانچه دران ییلاق بغیر ایلچیان ملوک طوایف اولا ایلچی پادشاه هندستان دکن زمین اعنی قدوه سلاطین ممالک پناه

منوچهر دستگاه سلطان محمد شاه بهمنی جهت تاکید مبانی اخلاص موروثی آمده بود که بنا بر مخالصت حقیقی که با سلطان سعید داشته اند

تهنیت جلوس همایون سلطان نمایند و تجدید و تاکید قاعده معهود از مصادقت فی البین فرمایند و از غرایب تبرکات هند مثل فیل و زرافه

و نفایس اقمشه و اجناس و مشوقات بی حد و قیاس که دیده عقل در مطالعت و غرابت آن هدایا و تحف حیران میشود همراه آورده بودند

و دیگر ایلچی سلطان مصر که یکی از اعاظم ارکان و خواص اعیان او بود در همان فرصت رسید و از جانب پادشاه و قرال انکروس نیز ایلچی

بجانب محتشم و شخصی که فیما بین کفار معظم و محترم بود خود را باستان عالی رسانید و بقانون مقرر سلاطین با ایلچیان اهل کفر و دین سلوک

فرمودند و از رسوم اکرام و احسان دقیقه فرو گذاشت ننمودند اما جهت غبار خاطری که فی بین سلطان مجاهدان و سلطان مصر جهت

چند باعث میان آمده بود خصوصا نوبت و حمایت بجهت سلطان و امثال آن امور که سبب بعد خاطر میشود اگر چه رسول او یکی از معتبران

دولت آن جانب بود اما چنانچه معهود زمان مصادقت و مصافات باشد او را رعایت نکردند و از آنجا که در جوابهای کلمات با ایلچی

موافقت و ملاطفت میان آوردند چنانچه از درگاه همایون با خاطر شکسته و محزون بجانب معاودت شد و این معنی موجب اشتداد مواد

فساد و امتداد مشاجره مباغضه دلخستی شد نوبت اول بدین کین بکر که بادی شد اول عدو و بیشتر و هم درین ییلاق از جانب

حاکم قراایغدان طاغیان خبر رسید که باز نقض عهد نموده و بر ضلالت قدیم کفر و اشراک و اندفاق و غیظ مضمر در دل ناپاک آن کافر جهت

تعلق خاطری که بجانب حصارهای کلی و آق کرمان مذکور داشت و فرادش ماهه بود لشکر کشیده و تمامی توابع و الواحی و دم جوالی آق کرمان

و کلی را بعنف و جبر جلا فرموده و محلی را میان ولایت خود نقل نموده از استماع این خبر نایره غضب سلطانی اشتعال گرفت و از تهدیدهای خاطر

آتش

آتش افروز شعلهای موخدات و اسقام بر عرصه ظهور اشتمال گرفت و علی الفور علی پاشا را که الیوم در درگاه وزیر اعظم است و در طوانجابت

و تدبیر از جمیع اعیان ملک اقدم و اتم و دران زمان منصب بکلربکی و امیر الامرای روم ایلی مقرر بود جهت سپهسالاری لشکر جهاد با آن

کافر ستمگر معین فرمود و تمامی امرا و لشکریان روم ایلی با بعضی مردم ونتی در موافقت و طریق از نواب و خدام آستانه دولت بر فقت

علی پاشا مامور و مجبور شدند و سلطان مجاهدان بی توقف بکلی را بولای قراایغدان فرستاد علی پاشا بنیر کمر خدمت بر میان بسته در سپهسالاری

داد سرداری و دلاوری داد و از نهر عظیم تونه تمامی لشکر را بسلامت گذرانید و والی افلاق را که از جمله خراج گذاران سلطان بود و دا

کفر و ایمان میان دیار اسلام و بغدان بدرقه و رهنمونی مقرر ساخت و لشکر اسلام را بر نسق اعلی منتظم و مرتب داشته چون فیما بین حاکم بغداد

و حاکم افلاق مخالفتی بود بر وفق کلام سدید الحدید بالحدید یفلح حاکم افلاق را در پیش انداخت چون بر ولایت قراایغدان در آمدند آن

مملکتی بدر غایت آبادانی و جمعیت و رفاهیت نمود و سر کوب صهیل خیل مجاهدان راه صدور آن مملکت گوش آن فریه نشنوده بود خوش نهب

و غارت فرمود که سالها مساکن آنرا از قابلیت عمارت و اجتماع انداخت و عساکر مجاهدان را از غنایم اموال مشحون ساخت و تمامی چنان غنی کرد

که بعضی را از حمل و نقل آن غنیمتهای گوناگون عاجز ساخت و بر همین منوال موازی یکماه در اطراف مملکت آن کافر لعین متردد می بود تا شاید

که در محلی دو چار آن لشکر کفار اشرار گردد با وجود آن کافر دعوی دار که در زمان سلطان سلاطین سعید و خداوندگار حمید در جنگ مواجه

انواع جرات و افزار کرده بود از این عساکر مظفر سلطانی و از محاربه این سپهسالار لشکر مسلمانی در کوهها و بیشها متواری شد و هیچ

قدم در میان میدان مخاصمت ننهاد و تمامی ملک و حشم خود را بباد فنا برداد و چون لشکر اسلام غنایم و اموال بی اندازه مقید و مشغول

بودند و جهت نقل اسباب و غنیمت خود التماس مراجعت میشود لاجرم پاشای نصرت شعار موفق بلطف و غلبه بر کفار سالما غانما معاودت

نمود و بملازمت آستان ظل الله ایلچیان استسعاد یافته این خدمت اسلامی از و مقبول خاطر همایون شد و مستدعی مزید الطاف و احسان

روز افزون گشت [illegible] مقبل آن شاهی که داد و بندگان جان سپاز کاید بش فتح از یمین و هم بیارش از یسار و درین اوقات

چون بنا بر تراکم غبار کدورات و توارد اسباب مباعدت خاطرها و منازعات میان سلطان مجاهدان و سلطان مصر یوما فیوما طرق محبت

و مصادقه فیما بین امرا و حکام جانبین هم اشتداد میگرفت و بدین شیوه مخالفت و معادات طرفین اشتداد می پذیرفت لاجرم سد ثغور ممالک شد

ثلمات حدود و اقطار را لازم نمود و بحسب صلاح دولت تشدید و تایید قلاع و حصون امصار و حفظ موشمندان جازم نمود سر آینه احمد پاشا

سر سلسله اهلی که امیر الامرا آناطولی بود مقرر شد که امرا و سپاه آناطولی و قراگوز پاشا که امیر الامرا قرامان بود با لشکریان آنجانب

سرحد آمده دراسوس که برزخ ممالک روم و شامست منوره نمودند و حصارهای آن حدود را مستحکم گردانیده مستحفظان و ضابطان در آن
سرحد مقرر داشته بود بعد از وصول حکم همایون امرا و حکام مشارالیهم حسب الامر لازم الاتباع جهت احکام و تعمیر قلاع و ضبط آن بقاع و اجتماع
در محاذی الافق سنه ... بآن خدمت مامور سلطانی قیام نمودند و بقدر مقدور در مهم مذکور اقدام فرمودند ...
پادشاه کشته بنده فرمان خدمت کرده عهد و پیمان و در همین اوقات سلطان سلاطین بنا بر انحراف خاطر همایون از محمد پاشا
ولد خسرو بیک او را از وزارت خلع نمود و مسند او را با ابراهیم پاشا ولد خلیل پاشا که قاضی عسکر بود تفویض فرمود و در اوایل سنه ...
... از جانب ... آق کرمان دیگر باره خبر رسید که حاکم قرا بغدان لشکر الطغیان بیراق تمام و اسباب تسخیر قلعه و جمله
از طوب و ریاده و تفنگ بپای حصار آق کرمان آمده و داعیه تسخیر آنجا در آن فرصت نموده اند اما چون مستحفظان و غازیان ساکنان
آنجا مستظهر بفضل و عنایت ربانی و مستوثق بدولت سلطانی بوده اند با کفار از شر ارجهادات و مقاتلات بسیار بر سر قلعه کرده اند
و بعون الهی کافران خایب و خاسر و به اضطرار آورده اند و بضرورت عودت نموده بطریقه فرار از رعب و هیبت عساکر نصرت شعار اسباب
قلعه گشایی را بجای گذاشته است و مردم حصار و غازیان سوار از عقب کفار رفته بسیاری از اموال و مردم را گرفته باز داشته اند چون
این اقدام حاکم بغدان بقصد قلعه و حصار و اصرار قوم اشرار او بر اضرار بر ضمیر منیر نواب خداوندگار خسروان روزگار آشکار شد دیگر بود
غلیان قوت غضب و غیرت و حمیت اسلامیه متوجه شده فی الفور سپهسالار غزاة و مبارزان بالی بیک ملقوچ اغلی را که از شیران مجاهد ...
بود و در دلاوری پیشرو مبارزان سپاه ایالت ولایت سلستره که بر کنار آب طونه بر مقابل ولایت بغدان افتاده باو ارزانی داشت
و او را جهت سرکوب کفار و معانده و مجاهده آن قوم اشرار در آن سرحد گذاشت فاما بجمله مقرر فرمود که تمامی لشکریان غازی و ...
ممالک روم ایلی را اخبار نمایند و امیر مشارالیه سپهسالاری ایشان قیام نموده ... از آب طونه گذار کند و مملکت بغدان را
تاخت و تاراج کرده با خاک هموار نماید و اگر حاکم آنجا بقصد مقابله درآید وظایف مردانگی و دلاوری بجای آورد چون حسب حکم همایون
... غازیان بنیاد اجتماع نهاد ... اتفاق جاسوس حاکم قرا بغدان در میان معرکه
جمعیت از حقیقت حال آگاهی یافته و جهت اخبار این صورت بجانب بغدان شتافته بی توقف حاکم بغدان الحیاة بپادشاه انکروس و پادشاه
ولایت له فرستاده که چون ... ملاصقت و خویشی در میان است و این بار لشکر اسلام بیکبارگی ملک و کشور بغدان را
مستاصل خواهند نمود بعد از اتمام مهم این ولایت که فاصله میان ممالک اسلام و کفر است البته نوبت تعرض و استیصال ایشان خواهد

بود

بود چون این ملتمس حاکم بغدان نزد ملوک کفر معقول و مقبول نمود و برابطه مناسبت کفر و ضلال سلسله روابط ...
... اقتراح آن مامول و مسئول بود هر کدام از آن ملوک و حکام عمده احتشام لشکرهای پیاده و سوار جهت امداد آن
مخاذیل در حالت اضطرار فرستادند و هر کس که جهت تعصب دینی و عصبیت جاهلیت داعیه مقابله اسلامیان بود از مملکت خود ...
چون ملقوچ اغلی با سپاه غزاة و مجاهدان بغدان رسیدند تمامی آن لشکرهای اهل کفر و ضلال در خصومت و جدال متفق اللفظ و کل
در اقدام بقتال دیدند بتفاوت معهود آن جنود غازیان نیز بعنایات رحیم ودود مستوثق گشتند و بامداد لطف الهی مستظهر ...
شدند و شروع در اصل مملکت بغدان کردند و مقابله و محاربه آن عساکر کفار را با خود مقرر داشته روی بهم آوردند بعد از چند روز
بشهری رسیدند ... نام فی الحال آنجا بنیاد تاراج و غارت کردند و غنایم بی نهایت از جواری و غلمان و اموال و اجناس ...
دستوران مقبول بدست آوردند بعد از آن از آب عظیمی که معروف بنهر روت است آغاز عبور نهادند و از بند آسیای راه گذر پیدا کرده
پل محکم بستند و بر آن جانب گذشته در غارت و نهب افتادند چون آن ولایت که تاراج مینمودند وسعتی تمام داشت و لشکریان اسلام را
ملقوچ بیک بکسب و اقتنای غنایم گذاشت و خود با اندک لشکری از خواص و متعلقان خود در کنار آب ... نزول نمود و ...
در آن ولا پراکندگی لشکر ظفر پناه حاکم مناسب احتیاط و حزم نبود و لهذا چون کافران مجمع اصل غازیان را قلیل العدد یافتند بی توقف
در آن محل بتوقع لشکر و عدد سپاه بغنایم بی عدد و محل ملقوچ بیک شتافتند ملقوچ بیک از غایت دلاوری با آن معدود قلیل ...
در مقابله لشکر کافران بایستاد و ... باجمعی فرستاد و بعد از زمانی صفوف قیام بجنگ عظیم و خونریزی عجب التحام ...
و ملقوچ بیک بالضروره طریقه الحرب خدعه پیش گرفت و بعضی جوانان مبارز را با سنجق و علم خود در محلی پنهان ساخت و با معدودی
بیکباره شمشیر کین برکشیده خود را در میان صف کفار انداخت چون اهل اسلام در حین این اقدام ... کفار ...
و اندکی از بسیار مینمودند کافران دلیرانه بر سر این جماعت قلیل بی محابا و مبالات تاختند و چندین کس را از پای افکنده بر خاک هلاک
انداختند و کشش و کوشش عظیم در میان گذشت اما بیکبار چون صف مبارزان که مخفی بود نمایان گشت کفار از آن رجال غیبی بغایت
منهزم گشته و آن جماعت در یک لحظه بمدد جنود الهی بسیاری از کفار را کشتند و تا وقت شام در آن جنگ در التحام بودند و بعد
از انبساط ظلام هر کدام از این دو جانب از مقاتله قاعد بودند و در آن شب اهل کفر و ایمان در مقابل یکدیگر نزول کردند
فاما پیوسته لشکر اسلام که بغنیمت متفرق بودند روی بمخیم خود می آوردند و داعیه غازیان آنکه چون کفار را ... عظیم ...

واز ازدیاد لشکر مشرکان هم بسیار خوف و بیم البته صباح زود که خورشید جهانگشای مشرق سلبا رتیغ شعاع را از نیام
ای برون کشیده در عرصه گیتی بکار جهانگیری درآمد فلکی سپاه کوکب لشکر اسلام خود را دفعه بر سپاه کفار زنند و بقدر طاقت و مقدور
در کشش و کوشش کوشند ~ شد غرهٔ صبح فتح پیدا ~ از تیغ سپاه شرع غرا ~ رخشان لمعات نصرت آیین ~ از نوک رماح لشکر دین
بر حسب تایید ربانی و بالطاف خفیه سبحانی در همان شب تار کفار از عالم غیب آثار اضطراب و اضطرار [illegible]
در دل آن گروه اشرار کار کرده و از الحاق لشکر پراکنده غازیان خایف شده روی بفرار آورده اند چون عساکر اسلام بعد از ادای
فریضه صباح بتوم اداء سنت جهاد تهیه اصلاح و رماح نمودند و از روی توکل و توسل بعون ایزدی در مقام اقدام بمعرکه التحام
بودند که منهیان اخبار تبشیر نمودند که کافران بدر جلک نشسته اند و با اضطراب هرچه تمامتر در اندیشه تخلص بامنی و ملجای
خود افتاده اند ~ پیوسته دشمنان تو زین گونه مستمند ~ باشند با گریختن بابسته در حصار ~ هرچند دلاوران مجاهد و شیردلان
بعد از عنان برگشته روزگاران صباح تا چاشت تعجیل می تاختند و بعضی در دم بازمانده ایشان را بر عقب رسیده از پای می انداختند
اما چون اکثر صنادید و اعیان ایشان سبقت در فرار جسته بودند و از معرض جنگ کهلهای استوار جسته غایب شده و بعضی از ان صلاح
نمود و اینها را در همان هزیمت و خوف گذاشتن اولی بود که گوئیا ~ پی در قفای هزیمت بران ~ که ناگه جدا افتی از یاوران
و از غرایب امور در این چنان مقاتله پر شر و شور آنکه صباحی که جماعت غازیان بمحل مقتل و جنگ گاه آمده احتیاط کشتگان کرده اند
از جماعت کفار یکهزار و پانصد نفر کشته تعداد نموده اند و از جماعت غزاة و مجاهدان پانزده کس شهید بوده اند ~
زهی حیات نکونام و کشتن بشهادت ~ هر آینه مجاهدان ظفر شعار عنایت و رحمت کردگار را شاکر گشته با غنیمت بسیار و
حصول نمول و یسار عودت نمودند و ملفوج پلک در کنار آب تونه خمس غنایم را جهت سلطان مجاهدان ضبط و وصول فرموده
و ان یان را بتوجه مساکن و اوطان خود اجازه و رخصت نمود ~ سزاوار او قصد سزاوار آورن ~ درود و ثنا باد از جهان آفرین

داستان چهارم در واقعات و حالات میمنه [illegible] سلطان [illegible] در بیان بواعث و مقدمات منازعه

و جدال میان نواب سلطان سلاطین جهان و سلطان مصر در بدایت حال و کیفیت اتفاق مقابلات فیما بین عساکر روم
و شام [illegible] استعداد و استعداد قتال ذکر کفت در توجه احمد پاشای سرلشکر [illegible] و مصاف کردن او با ارکان الملک
کبیر مصر و شام و چگونگی شکست و انکسار جانب لشکر سلطان مجاهدان و گرفتاری احمد پاشا در ان معرکه پر از جام [illegible]

تبارک

تبارک و تعالی ان فی ذلک یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل از سیاق مضمون این وحی منزل و از مسلک منطوق این کلام
محکم معقول چنان مفهوم میشود که لایزال بمقتضای تقلب روزگار و تعاقب لیل و نهار گاهی ظلمت شب تار را بلیل ادبار در بساتین نهار گلشن ان
بگلشن مرج نشود و گاهی روز اقبال مقبولان در شام ادبار مدبران مضمحل و ممزوج نماید تا دیده اعتبار اولی الابصار زینت معنی
حقیقی مستغرق و مسطح گردد که از روزگار روی گلشن رخسار دولت هرگز چشم داشت دوام انتظام نباید داشت و از عیب شام تار
هموم و آلام یکبارگی از طلوع شادی و کام خود را در ظلمت ناامیدی و حرمان نباید گذاشت [illegible]
الدهر یخلق احیانا فلاد ته ~ علیک لا تضطرب فبدوانه ~ حتی تری فرجا فی وقت فرحتها ~ وقد یزید اختنافا کل مضطرب
پوشیده نیست که روزگار اظهار دولت مصطفوی و ایام لامع النور ارشاد و هدایت نبوی که مقصود اصلی از چرخ کواکب و دوام
افلاک آن است و غرض کلی از وضع منت لولاک سطوع کوکب تابناک الخسان است گاهی از غبار فتنه و فساد مکر و احتیال حساد
در شکلهای تیره روز ثم حین اذا اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ابلاغ پذیرفتی و گاهی در
ایام انبساط و شادکامی عام فتح بیت الحرام که در عقب شکستگی حرب احد بود همه ظلمت هموم و غموم از سوداء الحرب سجال فیوما
بیوم اندراج گرفتی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین امنوا
و یتخذ منکم شهداء ~ فیوم علینا و یوم لنا ~ و یوم نساء و یوم نسر ~ و حکمت در این تبدلات زمانی و مصلحت
در این تقلبات اعیانی آنکه همه کس یقین دانند که در برابر هر کامکاری ناکامی نهاده اند و در مقابله هر عزت دولت و بختیاری
البته پریشانی و غمخواری داده اند هر لطفی مقرون بغضبی است و هر رضای ملائی عطبی در مقابل هر صحیح رضی مقرر داشته اند
و در عوض بقا و ثبات هر چیز سرعی بقایی و زوال عرض را برگماشته ~ زمانه پند و بد آمیختست ~ شکاره نبی دوست که دشمن است
القصه از این مقالات که مطابق حالات مسطری و موافق لوازم عنایات فطری افتاده احوال فرخنده مآل سلاطین
عالی شان آل عثمان است خصوصا این سلطان مجاهدان زمان که بواسطه میان بعضی واقعات اتفاقی و طریان علل و اسباب
شقاقی فیمابین صاحب مسند عزی مصر که در این اوقات سلطان قایتبای چرکسی بود با این خاندان خلافت و قیصری انواع
فتنه ملکی و دنیوی دست داد و بسیاری از نفوس در مابین معروض تیغ دمار و در معرض هلاک و فنا افتاد فاما باعث اول
در وقوع این مخالفت میان این دو دولت و قطع سررشته موافقت والفت آن بود که حضرت پادشاه جنت مخلد و خداوندگار

کشایش حاجت از الهام [illegible]

سلاطین مجاهد سلطان دین محمدی و والد این مظهر تایید ایزدی انار الله برهانه بمصابیح الغفران در اوایل ایام حیات
و در حین قرب زمان اتصال بروضات جنات آن حضرت را بنا بر بواعثی چند آرزو و داعیه تسخیر بلاد عرب شده بود و بنا
برین دواعی بولایت آن سو عنان نهضت نموده و مدعی آنکه در اکثر از منه سابقه خصوصا در بدو ظهور نبوت محمدی و در اوان
دعوت پیغمبری احمدی علیه الصلوة و السلام تمامی ممالک و بلاد شام محکوم قیاصره عظام آن ایام بوده حالیا جالسان مسند
قیصری را جهت محافظت مملکت شام اکثر سکون در قیصریه و هرقلیه قرامان که در وسط روم و شام است اتفاق می‌افتاد
و هرقل علیم الروم که معاصر ظهور حضرت نبوت سلام الله علیه است هرقلیه را رواج انداخت و بعلبک را هم معمور و مسور ساخت
و چون سلطان سعید در نجاح این داعیه بجوار رحمت حق پیوست و سلطان سلاطین زمان بولایت عهد والد بر تخت موروثی
پیغمبری اسلام متمکن نشست با وجود این غایله سابقه چون برادر سلطان جم جلبی از خطای رای مخالفت با سلطان زمان از
سطوت قهرمان این دولت با رب دیگر گریزان شد و التجا بدیار مصر و شام نمود و در کره ثانی جم جلبی بخروج و طلب ملک
روم و القای فتنه‌های گوناگون دران مرز و بوم همه بایقاع و اغوای سلطان مصر بود چه اگر او در مقام استصلاح بودی و قصا بین
جالوت نصیحت و خیرخواهی میل فرمودی جم جلبی را از مخالفت و ترک آداب خدمتکاری منع و ردع نمودی در نوبت ثانی
استیلا و راجات و استطاعت اقدام بان گستاخی نبودی و بعد از ادراک زیارت حرمین شریفین جم جلبی را حضار مسلمانان
و امرا دوافنان و طغیان اقدام نمیفرمودی بیت
گر آن جوان گرچه باشد دلیر عنان به که برتابد از راه شیر
و باعث دیگر آنکه سلطان هند سلطان محمد شاه بهمنی و وزیر اعظم او خواجه جهان خواجه محمود گاوان بعضی تبرکات در اوان
هندستان بر سبیل هدیه جهت سلطان مجاهدان فرستاده بوده و در حین عبور از مصر اکثر آن هدایا بر سبیل خشونت و تسدید از ایلچی ستاده
بوده و درین باب استخفاف ایلچی دولت عالی روم و هند افتاده بود و این حرکات شنیعه و بی آزرمی از مسلک همم علیا ارباب
سلطنت و اقتدار بعید می‌نمود فاما با وجود دناءت اصل و تبار از عربی بهره سود از آنکه منصب سلطنت و شهریاری خاص
جنسی بجای اعتباری است و اصل جبلت و تبار را در کارخانه سلطنت مدخلی عظیمی در شیوه مردمی و مردم داری است و سلاطین
مصر جهت آنکه مملوکی مجهول الرق اند یقین که خشت ذاتی را اضافات تمام است مافروماملی و پرستاری نظم للمولفه
جهان گر شاه نابنده بودن نزیبد بنده را شاهی نمودن
کسی که بنده را بنده بوده شهنشاهی نباشد زو ستوده …

و باعث دیگر

و باعث دیگر از اسباب وحشت و خلاف این بود که چون امارت چند ملک اعاظم اکرم عمده حکام و ارباب حشم علاء الدوله بیک ذوالقدر
منصوب و منسوب بخدمتکاری خاندان آل عثمان بود و همواره رهین عنایت و تقویت این آستان می‌بودند و عساکر شام و حلب
با ملک الامرا و دو مملکت مخالفت و عداوت تمام با علاء الدوله بیک برانگیخته بودند و مشار الیه از سلطان مجاهدان استمداد
نمود و در مدد جهت مقاومت با لشکر شام طلب فرمود سلطان یعقوب پاشا را با جمعی کثیر از امرا و حکام و لشکریان بدفع و دفاع
لشکر شام و حمایت و معاونت علاء الدوله بیک فرستادند چون لشکر علاء الدوله با معاونان از امرا عظام روم بهم پیوستند در روز
مصاف اول لشکر شامیان را در هم شکستند و نایب حلب را بقتل آوردند و چندین کس را هلاک کردند و بنا بر وفور غلبه و دلیری
رعب لشکر اعدا مستوفی شد اتفاقا چهار هزار غلام خاصه سلطان مصر که بمعاونت لشکر شام می‌آمده اند در عین انهزام لشکر
خود رسیده اند و از غیرت دیگر لشکر را از ایشان رسانیده اند چون لشکر مجاهدان اعتماد بر فتح نموده انجام کار را العاقب کرده اند
روز دیگر آن جمع امرا و صنادید شام و لشکریان ایشان باتفاق غلامان خاصه سلطان روی بجدال آورده اند و بان جمعیت
بیکبار بر لشکر مجاهدان و علاء الدوله بیک که از رعب لشکر مغلوب و پریشان و از هم جدا بوده رجوع بمقاتله کرده اند و دران عین نقود لشکر
غالب و اسمال در روم انهزام یافته و مردم ذوالقدر بصوب فرار و مراجعت شتافته اند و بسیاری از جوانان مجاهد را پامال حتف اند
و از مردم ذوالقدر جمعی را یکسان خاک و خون انداختند و علاوه این عوامل و اسباب وحشت طرفین و بعد خواطر فیما بین آنکه سلطان
سلاطین مجاهد از آنجا که حکم جهان مطاع نافذ شده بود که قلاع و حصون ادنه و طرسوس را که درین ولا از تصرف سلطان مصر جبرا و قهرا
انتزاع نموده بودند تعمیر و استحکام نمایند سلطان مصر این معنی را بسیار هراسان شد که این سلطان مجاهدان را مکر اجیاد دواعی
… در خاطر متحرک شده و صورت … و تمشیت جم جلبی همان داعیه را بر سبیل انتقام محرک آمده جهت تدارک اوان قلاع
و انتزاع آن حصون بقاع بر سبیل ابتداء نزاع امیر کبیر مصر را که از بیک بود با ملک الامرا دمشق و حلب و سایر لشکریان خود بجانب ادنه
و طرسوس فرستاده و دران سرحد از بندگان سلطان مجاهدان دو سپهدار صاحب تیغ و علم بوده اند که بضبط سرحد قیام می‌نموده یکی موسی بیک
و دیگر قرایا دیبک که نسبت مصاهرت سلطان منسوب بوده و ازبک با لشکر عظیم بی توقف بر سر این دو حاکم سرحد آمده و عساکر روم
مطلع نشده بودند و جهت دفع مراجعت ایشان مجتمع نگشته بر آن دو حاکم صدود و هجوم نموده اند و هر دو را بقتل آورده لاجرم این
صورت موجب استحکام مواد نزاع و عداوت اصلی شد و غیرت سلطنت باعث بر انتقام و مواخذه کلی گشت بیت

سپه شیر گردد گهی کینه ساز — که از دور دندان نماید گراز
بنابرین حکم قضا جریان سلطان نافذ شد که احمد پاشا سرلشکر اعلی که
امیرالامرای آناطولی بود با تمامی امرا و لشکریان آنجانب بسر ادنه و طرسوس رفته و اگر امیر کبیر و امرای شام در مقام مواجهه در آیند بمقاومت
و مقاتله اقدام کنند و محمد پاشا ولد حضر بك و قراکوز بیك امیرالامرای آذنه بمعاونت و مساعدت احمد پاشا تعیین شدند و هر چند محمد پاشا بحسب
سن و احترام رتبی مقدم بود اما سلطان حشمت پناه اهتمام تمام در شان احمد پاشا سرلشکر اعلی میفرمود چرا که بوظایف بندگی مستحق اشفاق
و عنایات سلطان بود و با وجود آنکه از نتایج ملوك عظام حدود مملکت … و … رتبت و علو شان تعیین تمام داشت میان
اعیان سلطان مستغنی در رتبه اعتبار شده بود و بر قاعده کلیه خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام مصداق این حدیث …
شعار گشته بود الا اینکه احمد پاشا که سپهسالاری موفور شده و بسر ادنه و طرسوس آمده در آن نواحی با امیر کبیر و لشکر مصر و شام مقابله نموده
و صفوف و صفوف جنگ را مصفوف فرموده محمد پاشا با قراکوز بیك بایکدیگر مطاوله کردند که اگر ایشان در محاربه اعانت و امداد احمد پاشا
نمایند و شمشیر فتح عساکر عرب را منکسر ساخته ممالک گشایی فرمایند البته اسم و رسم فتوح باحمد پاشا منسوب خواهد بود و مشقت
و جانسپاری ایشان در میان ظهور نخواهد نمود و این معنی از قصور فکرت و اعوجاج فطرت ایشان باعث شد که عنان اهتمام و اجتهاد از اقدام
محاربه باز داشتند و در عین التحام معرکه چون حمله عظیم بر قلب دستور احمد پاشا افتاد و او را تنها بدست خصم باز گذاشتند و آنچه
… مردانگی و مقاومت و ثبات بود از احمد پاشا بظهور رسید و خود بنفسه معاونت و تایید ما دام او لشکریان دیگر عنان از رجل کارزار
باز کشیده هر چند آن مقابله نمود که انگشتان دست او را شمشیر انداختند و قبضه شمشیر او را از قبض تیغ مقدوح و مجروح ساختند چون
سپهسالار … مغلوب شدند و آن دو رکن اعظم سپاه که محمد پاشا و قراکوز بیك بود شمشیر را از نیام بیرون نیاوردند بلکه در اول معاوده
و مناصحه احمد پاشا را بدست خصمان زبر دست زیر دست گذاشته فرار پشت کردند لاجرم لشکریان منکوب گشته سرشکان سپاه جمعی
با احمد پاشا محبوس شدند و مستحفظان قلاع اذنه و طرسوس از آن واقعه مایوس گشته بالضروره امیر کبیر مصر و امرای شام اذنه و طرسوس را
مسخر ساخته و حصار … که لشکر روم محکم کرده بودند ویران و منهدم انداختند — اذا اقوا بلدا اجلوا خلایق
من ایام ساعین باخوف … — این اخبار موحش چون بمسامع نواب سلطان مجاهدان رسید از آنجا که غیرت سلطنت و سطوت
خلافت است مواد غضب و اندوه بغلیان کشید و امرا و لشکریان که در روز جنگ خویشتن داری و ناجوانمردی کرده بودند حکم احضار
فرمود و قراکوز بیك را بسیاست رسانیده محمد پاشا را از رتبت و منصب معزول و مخذول گردانید و هر کدام از امرا که در آن معرکه

متابعت

بمتابعت این دو سپهدار کناره کاری گردان شده بودند بموجب … عظیم و سیاستهای الیم ماخوذ و مقهور داشت که — بیت —
رخنه گر ملك سر افکنده به — لشکر بد عهد پراکنده به
دیگر باره سلطان مجاهدان از روی اهتمام بتدارک اعدا همت گماشته
وزیر اعظم داود پاشا را با جمعی کثیر از لشکر ینکچری و امرا و اعیان خدام با اسباب و ادوات تمام از طوب و تفنگ و سایر مصالح جنگ
و التحام از دار الخلافه اسطنبول روانه داشت و جمیع امرا و لشکریان اناطولی و بعضی از سپهسالاران روم ایلی را خصوصا
علی پاشا وزیر که در آن وقت امیرالامرای روم ایلی بود بمرافقت و متابعت داود پاشا بر گماشت چون داود پاشا با شوکت عظیم
با اعاظم … و حکام بسرحد ممالک عرب … اوج قایو لو و الاذاغ رسید … ممالک … دادن در میان
مملکت ایشان صلاح دیده اما سپهسالاران آن جانب که امیر کبیر بود عنان از اقدام بمحاربه و استعمال بازکشیده و در این …
شهریار اعظم و … اکرم علاء الدوله بیك ذوالقدر که با عن جد از تربیت دیدهای این دولت عالی شان بود و از تقویت …
خاندان سلطنت آل عثمان … پاشای اعظم رسید و بعد از انعقاد مجلس مشاورت دخول لشکر سلطان مجاهدان بمیان
مملکت شام از روی دولتخواهی صلاح ندید و چون اعدای این دولت قاهره دورغود اغلی که باعث اصلی بر الفت … و فساد میان
این دو دولت شده در میان داش ایلی متحصن بود و دفع آن جان دشمن قدیم از جهت … لازم مینمود و باتفاق عظمای امرا و سپهسالاران
خصوصا علاء الدوله بیك مصلحت وقت را بر دفع و استیصال دورغود اغلی که منشا فساد آن حدود و بلاد بود مقرر داشتند
و چون دورغود اغلی قلعهای حصین داش ایلی متمکن و متحصن بود در ابتدا مبارزت بان صوب بر افراشتند و بعضی امرا و حکام
چنان رای دیدند که هر کدام از امرای عظام از یك جهت داش ایلی متوجه دفع آن مفسدان گردند و از هر جانب کوهستان ورساق را
محصور ساخته بدفع اعدا روی آورند اولا علی پاشا با امرا و عساکر روم ایلی از اطراف طرسوس … نمودند و امرا و لشکریان اناطولی
از محلی که … و اولاس … نهضت فرمودند و داود پاشا با خواص آستان دولت و مردم ینکچری از کوه بلغار در آمدند و
از سه طرف آن قلعهای حصین را احاطه کردند و باستیصال مفسدان درغود بسطوت تمام روی آوردند امرا و سرخیلان ولایت
ورساق از روی اطاعت و انقیاد تلقی نموده دورغود اغلی با توابع از میان خود بیرون کردند و طارغود اغلی … صورت نموده
از راه پنهان از آن میان بدستور معهود بطرف شام فرار نمود و امرا و اعیان دیار داش ایلی مطیع و منقاد شدند و تعهد استقامت
بر جاده اخلاص و اعتقاد کردند — لقد اظلك من ارضاك ظاهره — وقد اطاعك من يعصيك مستترا

چون دفع مواد فتنه و فساد از حدود و اقطار آن بلاد و رحب مدی و وادی میسر گشت و کسی از ملوک و حکام مصر و شام در معرض مخاصمت
و مقاومت در نیامد و تعب سفر میان سپاه و لشکر بامتداد کشید و موسم سرما و زمستان رسید سرادق دارد و پاشا نیز لشکریان را
بتوجه منازل خود رخصت و اجازه کرد و خود نیز از انجا روی بدرگاه جهانپناه آورد و در سلاق و برزه اسطنبول بآستان بوس سلطان
جهانبان سرافراز گشت مولد بازآمد و در جناب اقبال شد جلوه کنان بجاه و اجلال و دران اوقات عمارت مسجد جامع
و ابواب البر جدید که سلطان بلند ایمان در شهر ادرنه انشا فرموده بود بتمام رسید و سلطان عزیمت اجلاس ائمه و علما و انعام و اطعام
فقرا دران بقاع و معابد رفیع البنا فرمود و جهت عقد جمعه و جماعت و ترویج ان امکنه عبادت و طاعت بدار السلطنه ادرنه توجه نمود
و دران ابواب خیرات که فی الحقیقه مداخل غرفات جنات بود سلطان عمیم الاحسان بذات همایون تشریف آورد و جمعیتی عظمی از اهل علم و تقوی
و از جماعه فقرا و مساکین و ضعفا تالیف کرد و مایده احسان و سماط انعام و امتنان دران روز بر طبق مودای احد بسط الرزق
بسط در بساط اتصال مبسوط داشت و بشکرانه توفیق تعمیر الخان مبانی صدقات و انشاء ان امکنه انفاع و انفاق نفقات
دران والعموم ناس مایده امتنان و خوان احسان اسبل کرداشت و ارباب مناصب و مراتب را بنشر لغات لایقه و انعامات جزیل
فایقه محظوظ و اوقیه و انصبا کافیه رسانید و مدرسی از علما متبحر جهت مسند افاده با طلبه در مدرسه موسسه با تعیین ارزاق مستوفی
موظف گردانید و در جامع رفیع العما منیع البنا خطیب و امام و حفاظ و قرا از اشراف صلحا و اتقیا معین نمود و تشخیص اطبا
و دارو ساختگان اماجت مصلحت مدبر الصحه دار الشفا و نصب مردم نیکو تعلیم جهت تعلیم صبیان و ایتام و فقرا و سایر علما
و خدام برحسب اقتضای مصالح الخنان ابواب خیرات بالاقتضا فرمود کانما بنی الثقات کانما بافتحت الانوار جنانی باشکوه
عن اضرب الامثال امرافت البلد امل الدهر دولة الدهر چون از مهمات و متممات آن بقاع المبرات مواجبی فراغ حاصل
شد بدار الخلافه اسطنبول مراجعت نمود و نشر آثار عدل و احسان و بسط انوار رحمت و اشفاق بر کافه بنی نوع انسان افزود
ز افشانت مهر روز تو چنین باد جو نفت حصل دولت همین باد داستان ذکر و قایع و فتوحات و حالات
جمعه میمونه العواقب سافانی بیان اسباب و موجبات لشکر کشی سلطانی به سپهسالاری علی پاشا وزیر بدر عیه قوه محکو
ممالک شام و کیفیت فتوح قلاع و تعمیر مصون در سرحد ممالک عرب بااهتمام سپهسالار و امرای سپاه کواکب انتظام و انتصار
و کیفیت معاودت علی پاشا از آنجا بالاوز ... در مصالحه که معه و سایر ملوک ... و وقایع تا فتح قتال و ... سال ...

بجلال

جدال جهت بعضی از بواعث و اسباب حکمت الاهی در ظهور حوادث کاینات که بر خلاف مقتضای افکار صایبه خردمندان باشد
و مصلحت تحقیق در شیوع سوانح حالات و حادثات که منافی مشتهای و ارتضای انظار ثاقبه هوشمندان نماید همین تنبیه و انعاظ
دیده ادراکست و مجرد استدا و انعاظ عقل دراک باین معنی که اکر چه تفاقم مطالب عالم کون و فساد بر اسباب و مقدمات
معتاد ذاتی الکثری الوقوع است و ترتب نتایج بر قیاسات عقلی قانونی است معقول و مسموع لیکن چون در بعضی
مواقع وقایع تدبیرات عقلی و مقدمات عادی با وجود آنکه بحسب رسوم عادات موافق صواب باشد و بواعث حصول مطلوب
هر چند که مقرون بجمعیت اسباب نماید کاهی از افاده مقصود و حصول غایت متنابه و احاد و از اعداد و اسباب طالب باشد
بمقام نافرتوقف می آید البته ماورای این علل و اسباب ظاهری موجودی مستقل الوجود باید بود که آن علت العلل باشد
و جمیع سلسلهای عالم اسباب هنوز بحریم بارگاه آن مبدع و مبدی اول گردد بیت بی من و بی نرکار سازی هست
بی نیازی و بی نیازی هست و همچنین این صورت عدم انتاج و عقیمی آرا اولی الابصار از منتهیان عالم معنی اشعار باشد
بانکه در درون پرده ظلمانی این عالم امکان و از ماورای اسباع محفوف بشهر بند زمان و مکان در غیب الاهی عالمهای دیگرست
و کشورهای بی شور و شر که آن همه بیرون از حد عقل مصلحت بنیان است و آن کشور افزون تر از حیطه تسخیر و تدبیر خود و ده دلها
و همیشه تسبیح مجاوران آن عوالم روحانی و اوراد جمیع اوقات زمانی این کلمه طیبه دلپذیرست که یا مدبرا بلا وزیر سهل علینا کل
عسیر همیشه سر رشته استنتاج مطالب از این مقدمات عقلی طالب البته و منوط بحبل متین ارادت و مشیت کارفرمایان آن عالم ملکا
فرخنده و کشورهای خرم است و افکار صحیح بنی آدم از ادراک آن عوالم بیگانه و نامحرم و هر سر العبد یدبر و الله یقدر برصدق این
معنی نصی قاطعست و در اشعار بر نکات و حقایق این دعوای محکم حکمتی شریف و عرضی شریف که عرفت الله بفسخ العزایم وحل الهمم
کلامی مفید و جامع بیت قد ینعم الله بالبلوی وان عظمت و یبتلی الله بعض الخلق بالنعم هر آینه سعادتمند دارین کسی
که زمام عقل سلیم در مقام رضا و تسلیم بدست تقدیر قدیر گذارد و در هر چه موافق یا مخالف ارادت و عقل بشری باشد خود را
بقبول اقبال ان مراد الاهی مجبور و مامور پندارد و زمام اختیار ظاهری که در حقیقت بدست کارفرمای تقدیرست بطوع و رغبت
بقبضه اقتدار پروردگار موکول دارد و اناملی تدبیر خود را در تحریک عنان توسن مراد اصلا جز اقدر استطاع و منفق داوند کار
خود شمارد و برحسب مودای هدایت مضمون و بلوناهم بالحسنات والسیئات لعلهم یرجعون در هر حال که طبع خودکام را

وغوب آید و درانجا مکروه و خلاف مطلوب نماید. جلکی المحول بر امتحانات سبحانی انکار دیت قدرتش را بخشم عجز مبین
عجز اکی بکوی او آیین القصه از تماثیل حقیت این کلام حقیقت انتظام تفاصیل احوال خجسته مآل کرزبر
عالیمقام و مدبر مصالح اسلام اعنی علاء الدین علی پاشا وفقه الله تعالی فی مراضیه علی مال است که در سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه
که سلطان مجاهدان دران دلاور واسطه سبق قدم البادی اظلم از حرکات بی آزرمانه و حرکات مواد فساد در زمان ازمجا
اعمال و اقوال سلطان مصر ملکرات بظهور آمده بود. و سابق بربن باب مشروح مذکور گشته از انجا که اقتضاء سطوت قهرمان سلطنه
و جلال و ارتضای صفت قدرت و حضرت بر کمال است بحیث غیرت جلی و حجت پادشاهی اصلی را بربن معنی مصمم میداشت
که بروفق دایه سلطان مغفور و خداوندگار مبرور والد بزرگوار سلطان سلاطین حشره الله تعالی مع النبیین والشهداء
والصالحین تمامی ممالک شام را که در قدیم الایام داخل ایالت قیصر روم می بوده از دست تطاول جماعت فرومایه قوم
ناکس یعنی ممالیک مجادل چرکس بازرهانند و مداخل آن ممالک را داخل مصالح سپاه غازیان و مجاهدان کردانند تا شاید
که کفوت فرعونیت و عزیزی مصر سلطنت بی اعتبار و اصل و آن خودبینی و نفوذ عن لی حوبه و نسل سلطان انجا تعلیل مدرد. و نزدوا لو
افتاب دولت زایلش از ملک شام شاید که ترک صورت و غیره بحنی بیت ملک مصر و جده [illegible] ما یجری من حتی در عاقبت
و انجام حق کیرد بیت سر خاشی است خصم از کور بختی زانکه او دشمنی بر شام با خورشید خاور میکند هر آینه
باقتضاء این داعیه سلطان مجاهدان علی پاشا وزیر را جهت تسخیر بعضی قلاع. و تعمیر چند محل ارتفاع با ارتفاع که برزخ
ممالک روم و شامست بان حدود فرستاد. و تمامی امراء و لشکریان ممالک اناطولی و عساکر قرامان را بمتابعت و مطاوعت
او فرمان داد. و از ملازمان آستان خلافت مکان سپهسالاران سه بلوک لشکر را با اتباع و اتباع پاشای مشار الیه مامور
داشت و از امراء اعاظم روم ایلی هم بعضی سپهسالاران مشهور بمرافقت و موافقت پاشای کامکار محصور فرموده و روز
شنبه ثالث ربیع الاول سنه مذکوره وزیر مشار الیه از معبر استنبول عبور کرده روانه آن جوانب شد و بحرکات متوالی بحدود
و حوالی قرامان رسید و از سرقلعه که سرحد قرامان و شامست بولایت اذنه شروع نمود. در ان سرحد قلعه عالی در غایت متانت
و حصینی بغایت حصانت تعمیر نمود. و قلعه و شهر بند طرسوس را خریده و تشدید فرمود. و قلعه اما و ر ربای و قلعه کوره را بطریق
صلح فتح نمود و قلعه ایاس را مستحفظان انداخته گریختند و بام پاشا انجا را خراب کردند و از انجانب روی بتسخیر سایر

قلاع آورده اند. و درطرف کوه بلغار قلعه مرون و قلعه و مدره مدارک را همین دولت قاهره فتح نموده عملی را مستحفظان دیگر
منصوب داشت. و بعد از ان قضا را خلیل پاشا امیر الامراء روم ایلی را فرستادند که باتفاق لشکر روم ایلی قلعه سیس السیخر ماینه
و علی پاشا که سپهسالار عساکر کامکار بود او را بمصاحبت تاکید و تشدید مدد او خود با جمیع بیله متعاقب بر سر سیس روی توجه آوردند و بضرب
توپ و تفنگ هر روزه مقاتله نمودند و جنگ آن قلعه را بطریق امان فتح کردند و سیبی بیک که الیوم نایب شامست در انجا محافظ او امیر
قلعه بود باد و دیت از خواص غلامان و مستحفظان قلعه بقید افتادند و همگی را بخدمت حضرت سلطانی بدار الخلافه استنبول فرستادند
و هنوز عمارت حصار و سور اذنه باتمام نرسیده بود که در غره رمضان سنه مذکوره امرا و لشکریان مصر با تمامی امراء آوشام بمقاومت
و موافقت عساکر نصرت فرجام از کوه تنگ تجاوز نمودند و تمامی عظماء ملوک و حکام ممالک مصری با ملک الامراء آوشام و تمر تاش که امیر سلاح
و قریب شاوند و ثانی سلطان بود و قنساو حمساه که امیراخور اعظم و رابع سلطان بوده الغی و سایر سپهسالاران الف و الجراکم
که از اقیال اعراب بود و نایب طرابلس هر باد و قصابی هم صفد و نایب رمله و امثال ایشان و نایب حلب و توابع سپاهی شام و او آیز لشکر
رمضان اغلی و دور غود اغلی در بن مجمع بهم پیوسته بودند اما رتبه سپهسالاری همگی بامیر کبر از بک که ثانی سلطان می باشد مرجوع بود
و به ایمه مقابله و مقاتله و دفع خوض و منع تصرف لشکر مجاهدان دران سرحد بمقاومت مجامعت نمایند. فاما او عالی ساطانی نافذ شد
که چون احمد پاشا سرسلک اغلی از حبس حکام خلاصی یافته بود و سلطان ایالت کلی بولی و حکومت دریا و کشتیها را باو تفویض فرموده او
کرد که لشکری چند از روی دریا با سفاین عظام در ساحل جبل بنواحی سد باب لشکریان مصر ازان معبر طریق نمایند. اتفاقا درین محل که لشکر
مصریان در مقام عبور ازان محل بخواص لطوب و تفنگ کشتیهای چند با کشتیهای دیگر فریده را آجال عبور ممحل میسر نمود. و آن ممر نبود و لشکر بالکلیه مسدود بود
و استعلاء ارکان این ملت که پیش راه ایشان آمده بود بفکر و تدبیر نمیتوانست نمود بیت از هیچ طرف راه نیابم که ز زلفت
بر هیچ طرف نیست که دامی ز بلا نیست اما باقتضای قضاء الهی در عین این حالت ناگاه در روی دریا بنیاد باد جنوبی شد
و بلکه بنیاد نمود برنوعی بسبب باد جنوب را استداد شد که تمامی کشتیها از هم پریشان و مغلوب گشت چرا که هرگاه که باد جنوب بنیاد وزیدن
کند از جانب روم بشام کشتی از سیر و سکون ممنوع میگردد. و زمام اختیار از میان اهل کشتی دران شدت ریاح عواصف از دست
اهل کشتی منقطع می شود. لاجرم درین بکشباروز که این باد وزیدن گرفت لشکر شام را فرصت عبور دست داد و همه لشکریان
ازان سکنای بی مجال خلاصی یافته قدم سرزمین معرکه جدال نهاد. و ازان محل لشکر مخالف باقتضای باد مراد و طالع موافق بساحل محال

که از عظماء آمره بوده

که شمال است

سوی امید دانزود خانه قوطارماق عبور نمودند — گذر کرده آن لشکر از جوی خون ● چو شمشیر مصری روان در درون ●
جوانبوه خاشاک در روز باد ● زده باسپ رو بساحل نهاد ● به پرخاش جوی گذر کرده جوی ● دراتگیز فتنه دران جست وجوی
ودر هشتم رمضان در قرب ادنه بجانب جاسوس در محلی که معروف ماجا جاری است لشکرهای جانبین را اعلام نمود و طرفین خود را
از دور بیکدیگر نمودند و میان عساکر روم و شام از قبیل تقابل صبح و شام لوایای نور و ظلام برافراختند و از هر دو جانب
شموع بحر خارجنگ و کارزار نشوه صفهای موج کردار در تقابل یکدیگر برداختند و تیغهای ابدار را از هر طرف چون برق بهاران
در حین نزول باران بر یکدیگر جلوه میدادند و دلاوران میدان هر کدام درمیان زره و جوشن بر مثال شیران زنجیردار بر یکدیگر
حمله می آوردند — زمین گشته از نیزه چون نیستان ● گرفته علمها چو آتش دران ● و از جانب عساکر مجاهدان از صف
صفوف جنود و تالیف سرایا و وفود برین نسق ترتیب داشتند که علی پاشا با مردم در دولتخانه همایون از سوار و پیاده ها
ینکچوی و قزل احمد بیک ولد اسفندیار و عم بیک دو رجال محمود بیک مستنصر که از دلاوران مشهور بودند در قلب ایستادند
و لشکرهای و امرای اناطولی و مملکت قرامان خصوصا شان بیک و یعقوب پاشا امیرالامرای قرامان و سلیمان بیک و احمد پاشا ولی الدین
افلی در جانب میمنه الویه و رایات گشاده بودند و امرا و عساکر روم ایلی در جانب یسار بسط اعلام سپهسالاری علی عساکر مجاهدان
اتفاق افتاده و در طلیعه عسکر مجاهدان اسکندر بیک که از غلامان خاص سلطان بود و اولاد اورس بیک اسماعیل بیک و سلیمان بیک
از جانب اناطولی و حسین بیک صاحب لوا اوخری از جانب روم ایلی واما از جانب لشکر مصریان و اعراب شام اولا ازبک امیر کبیر
بخواص سلطان علاقه سلطان مصر در قلب ایستاده بود و ملک الامرای دمشق با امرا ترک و اعراب شام را در میمنه جای داده و ملک الامرای
حلب با امرای بلاد اطراف و نواحی آن با لشکری غرق پولاد در میسره افتاده و در طلیعه قراس و نایب حلب با چهار هزار غلام خاص
سلطان مصر — از ان اهن سپاهی سیه همچو شام ● درخشان سنانشان چو برق از ظلام ● و در میان عساکر مجاهدان چنان معهود
شد که اگر لشکر خصم بر طرف اناطولی غلبه کرده زور آورد و از هجوم خصوم دست راست از مقاومت خصما عاجز شود لشکر دست
چپ معاونت دست راست نماید و اگر قلب بقلب و یمین بیمین و یسار بیسار مقابل گردند هر کس روی بخصم خود آورد اتفاقا
بر جانب اناطولی و لشکر قرامان از لشکر خصما فتحی هجوم کرده آنگروه مقام مقاومت نایستادند و بی اختیار حرکت المذبوح
باد [illegible] که عیسی بیک ولد اورنوس و سلیمان برادر او مقتول شدند و یعقوب پاشا امیرالامرای قرامان را منهزم گردانیدند سر انجام کشند

روی بانهزام نهادند و قراس با کافه غلامان خاصه و اولاد در عوسه و در لد مضافات ایشان را در پیش انداخته می دوانیدند
و هر چند انتظار معاونت از لشکر روم ایلی کشیدند بهیچ وجه اعانت و اغاثت از ایشان ندیدند و از صف جنگ با معسکر و خیام
شبانه خود باز گردیدند و بی ملاحظه عاقبت و مال و بی استعلام احوال از لشکر باقی در جنگ و جدال بجود وطن باطل خود حملی لشکر قلب
هم منکسر شد اسند لاجرم هر چه در بهت وارد روی اصل از نقود و اموال نفیس یافتند تمامی را بتاراج دادند و اجه لایق محل و رحل
بود بر داشته بطریق فرار افتادند — فلبسوا و فیا و ابن الوفا ● صدیق صدوق من الناس نجد ● خود هم کسی باید
وعهد هم کسراب نغز ● اما مردم حلب و سایر لشکر عرب که مردم اناطولی را تعاقب نموده بودند چون دیدند که قلب لشکر روم و صفوف
روم ایلی برجای ایستاده اند و امیر کبیر ازبک را از محل خود باز پس نشانیده اند بنداشتند که مگر قلب لشکر مصر و امیر کبیر
قلب لشکر روم شکسته که حصن برقرار و تمکین ایستاده و با استقلال تمام روی بخصم خود نهاده بنابرین لشکر حلب نیز روی
ادبار بطرف معسکر خود نهاده از آنجا گذشتند و راه حلب را پیش گرفته از اضطراب مطلقا نگاه بقفا نمیکردند و بیان هزیمه
و فرار تا بحلب روی آوردند و درین حال میان سر دو قلب علی پاشا و ازبک بعد یکدیگر مخاصمه و جدال عظیم بهم پیوست و لشکر
جوی ینکچری و مردم درگاه عالی مانند کوهی ثابت قدم در مقابله خصما ایستادگی نمودند و ازبک را ملبار از پیش برداشتند
با خصم مقابل خود اثار مردانگی و دلاوری اظهار فرمودند — گرفته کمربند جنگ آزمای ● که گر کوه بودی بکندی ز جای
زره پوش را چون تبرزین زدی ● گذر کردی از مرد و بر زین زدی ● دیگر باره ازبک امیر کبیر با جمعی کثیر بر قلب لشکر روم بر علی پاشا
زور آورده و هر کس از جانب خود حمله عظیم آغاز کرد و درین اثنا امیر دلاور یحیی پاشا که الان وزیر عالی شان است و در دلاوری
مسلم مبارزان زمان با غلامان خاصه خود بامداد قلب و وظایف دلاوری بجای آورده و فیما بین یحیی پاشا و لشکر مخالف محاربه
و مضاربه بغایت سهمناک اتفاق افتاد که پیر سالدیده فلک دوار در سنین ادوار چنان معرکه نشان نمیداده و در ان جنگاه
یحیی پاشا باتفاق بعضی از امرا و لشکریان داد مردانگی دادند بنوعی که فیمابین از هر طرف کشتگان بسیار در خاک و خون غلطیده
میان هم شوران فرره سان بازمین یکسان و همراه شدند و سرهای سروران در پای اسبان بمقام قوام حوافر و اقدام خیول
مبارزان میان معرکه کارزار پایمال حوادث روزگار گشتند — دو لشکر بهم بر زدند از کمین ● تو گفتی زدند آسمان بر زمین
زباریدن تیر همچو تگرگ ● بهر گوشه برخواست طوفان مرگ ● زمین آسمان شد ز گرد کبود ● جوانجم در برق شمشیر و خود

بصید سر بران پرخاش ساز   کمند اژدها دش جو سر کرد باز   خانه‌زاد دولت غلام خاص یحیی پاشا را از تیغ مبارک
تاج و تارک بر خاک هلاک افتاده بود و عیسی بیک ولد احمد بیک اورونس بیک که حاکم ادنه بود درین معرکه ادراک رتبه شهادت نمود و از
جانب اهل مصر چندان کشته بر زمین افتاده بود که مجال جولان جیاد اجساد مجاهدان نبود — بر انگیخته گرد هیجا چو دود
دران تنگنا جای جولان نبود   و تا وقت شام فیمابین عثمان بلمعان سیوف و رماح تاریک و جوب مشتعل بود و چندان در میان
فریقین الحال وسایط فصال صوارم و صفاح درخشان مشتعل بود که دیده خورشید از ملاحظه آن مشغل چون شفق شام
خونین گشته بود و روی زمین از سقوط سرهای بی بدن و بدنهای بی سر چون مسلخ و مذبح سلطانی شده و تا هنگام شبانگاه هر چند
بطریق معارک الحرب سجال فیمابین علی پاشا و ازبک قتال علی الاتصال شد فاما علی پاشا که قلب لشکر مجاهدان بود بر شال
ای مردان موفق در غایت سکینه و اطمینان از آن وضع التیام و استحکام در صف خود تزلزل و افتراق نمود اما قلب لشکرکم
در وقت شام غبار تفرق انفصال و تزلزل و انفصام انتظام نهاد و سرایا و کتایب خصما با سنک مراجعت منزل از همدیگر افتاد
انثا و بعضی مشهوران صلاح دیدند که از عقب ازبک‌لی باید تعاقب مبادرت نمودن و در عین عودت ایشان هنگام شبانگاه
خود در صدد تفرق شمل و تشتیت جمع ایشان بودن —   شد وقت فرصت برد یافتن   سر دست و دیش بر تافتن
اما علی پاشا و بعضی امرا اعظام کاردیده چون عمر بیک دردخان اغلی که عمر با عمر وار در راه دین کوشیده بود و در غزوات کفار
روزگار با جنگ و جدال ورزیده بمشاورت یکدیگر اظهار نمودند که تمام لشکر اناطولی و قرامان با امرا اصحاب سنجق در اول
حمله هزیمت کردند و از جانب دیگر امرا روم ایلی با خلیل پاشا امیر الامرا آنجا مطلقا جهت مددکاری اقدام افدام سعی ننمودند
از مساعده انتظام و التیام قلب لشکر اگر با وجود استحکام صف تلکچی جام کوه استوار دارند از هم یکدیگر جدا سازند و از
عقب خصما بسرعت تازند ممکن که از جانب خصوم بار دیگر هجوم و مقاومتی ایستادگی نمایند و در حین مخاصمه باز بعد بازجع آیند
و صباح وقت امعا مراجعت معاودت نماید یقین که دیگر نظام این جمعیت در حالت التحام جنگ و جدال محال مینماید هر اینه صلاح
در ثبات قدم کوشیدند و بر حسب مدلول الشجاعة صبر الساعة ماحوله تمکن و ثبوت را مناسب دیدند چون بساط گردون بر قلمان
از رنگ شفق قلمون پر خون غبار ذی تاریکی و سیاهی نهاد و لمعات سیوف و رماح را از تراکم غبار کارزار سکیاس ارتشی
و اشراق افتاد لشکر مصر و شام با یل جانب مغرب تحول و آیل با فق غروب و افول شدند که   نهان بر که امشب تولا کنیم

جو فردا

جو فردا رسد فکر فردا کنیم   و امیر کبیر از آب گذشته از جنگاه بجانب معسکر و منزل خود عاید گشت بعد از آنکه عبور از بلاد لشکر ع
از آب محقق شد علی پاشا که مراجعت بمسکن و ماوی خود عاید شد درین جانب علی پاشا دید که تمامی امرا و لشکریان اناطولی و قرامان
فرار و ایل مکاوه اردوی اصل و معسکر را تاراج کرده گریخته اند و انواع قباحت با وجود گناه رنگ کفار بظهور آورده اند و از
یک امیر کبیر هم چون معسکر خود رفته اکثر لشکر حلب و توابع را گریزان دیده و از منهیان اخبار شنیده که قشونهای احمد پاشا بیک   اغلی
در سر راه که تمکان لشکر حلب را انواع و رو افکنی کرده و بنهب و غارت و اهانت رسانیده و احوال لشکریان خود را از آن غایه عظیم
مضطرب خاطر و متزلزل دیده و با امرا و حکام مشاورت کرده که همان شب براه مراجعت مبادرت نمایند اما بعضی صلاح دیده اند
که تا صبح توقف لازم مینماید و شب همه شب بر سر اسب واقف و آگاه ایستادن می باید بعد از تحقیق حالی خصما چون ایشان عبور
از آب داشته باشند بعد از آن خود را بطریق فراس کشیم و جماعت ملکی در دفع خصم و رعایت حزم کوشیم   کلید ظفر چون نباشد بدست
ببازو در فتح نتوان شکست   اما چون علی پاشا با امرا اعظام و خواص خدام درگاه عالیمقام در مقام رد منزل اصطلاح انتظام
نه بدیدند و لشکرها را از اطراف در غایت تفرق و انهزام دیدند هر اینه صلاح در معاودت و مراجعت یافتند و تمامی امرا و لشکر با اتفاق بیکدیگر
بر رفاقت علی پاشا شتافتند همان شب اسباب طوب و تفنگ و غیرها را در قلعه ادنه مضبوط داشتند و کرد وی را بمحافظت و تملک حصانت
قلعه گماشتند و از آن محلی که نشسته بودند رجوع و عود نمودند   عاد سهل الامور وی فوزق   و نشیط الفلو جی قرین
صباح که شام تیره لشکر مصر با نجام رسید و جواسیس نجوم سیار از دیدبانی و پاسبانی اطراف عنان باز کشید دیدبانان جهت
استخبار حال لشکر روم فرستادند و در تحقیق اوضاع عساکر ایشان افتادند دیدند که معسکر مجاهدان آثار سپاه و لشکر و جمعیتی از خیل
و حشم نمی نماید و لاجرم پیدا شد که مردان لشکر روم بطریق خدعه و فریب اردوی و معسکر خود را با احمال و اثقال گذاشته اند و در
محلی مخفی مترصد فرصت ایستاده دیدبانان گماشته اند بنابرین توهمات دو رکود اغلی را که با حوال و اوضاع آن منازل واقف بود
بتفحص و استخبار حال مستمر فرستادند اتفاقا در حین توجه علی پاشا و امرا اعظام بصوب مراجعت شخصی از جماعت و رساق انجا حاضر بوده
و فی الفور متوجه لشکرگاه مصریان شده و کیفیت حال را اخبار نموده وقت ضحوه کبری لشکرهای شام و تب و مصر از آب گذشته
چون بمعسکر روم آمدند هیچ آفریده در لشکرگاه ندیده اند آن شب بهمان محل نزول کرده روز دیگر بر سر قلعه ادنه آمده اند
و قلعه را محاصره نموده و بترتیب طوب مشغول شده هر چند که قلعه را علی پاشا بطوب و تفنگ و اسباب قلعه‌داری حصانت محکم کرده   بود

کشا مبارز از قدرت تسخیر نبود فاما از قضا آنقدر بر قدر درون قلعه ناگاه آتش در ذخیره باروت و اسباب طوب و تفنگ افتاده و حاکم
قلعه چون توجه باطفاء آن نایره بلا روی نهاده او را اسم آن التهاب آتش طوب بالا کرده داو قلعه و حصار رو باختلال آورده بعد از چند روز
بضرورت قلعه را بشا مبلغ داده اند و در قلعه و حصار بر روی ایشان بطریقه امان گشاده اند   صبوری چون بود مرا چنین تنگ
جهان دارم نگه من نام و این ننگ   و چون علی پاشا باتفاق امرا و لشکریان بهر قلعه آمدند از انجا تفاصیل حالات که جاری شده
عرضداشت درگاه خداوندگاری نمودند و ماوقف وصول جواب حکم همایون در انجا چند وقت متوقف می بودند تا الحکم جهان مطاع
از پایه سریر اعلی بنام علی پاشا رسید که قراگوز بیک که سابق امیر الامرای قرامان بود و سنان بیک بولوقصری که حاکم قیصریه بود
و اسحق بیک ولد قرال بوسته که حاکم قراسیلی بود و اسکندر چلبی ولد قراه پاشا و حاکم سنان بیک که حاکم کانوری بود
و جمعی دیگر از اعیان ملک مردم نامدار که اولا متصدی فرار و سالک طریق ادبار شده بودند همگی را بموجب فرمان علی پاشا مقید
و مسلسل گردانیده روانه گردانند لاجرم علی پاشا همگی را بر جبا و همایون بند و زنجیر کرده با دویست نفر ملازمان روانه درگاه
معلی سلطانی گردانید بعد از وصول همگی الجماعت لشکر را در قلعه ینگی حصار اسطنبول مسجون و مکبول داشتند و بعد از چند وقت
جمعی را بنا بر آنکه سر فتنه و فساد در آن انگیز فرار و دار تکاب شناعت هزیمت داد بار قراگوز بیک بوده او را با سیاست سلطانی رسانیدند
و باقی محبوسان را بجان امان دادند اما مدتی مدید از رتبت و جاه و درجه و اعتبار افتادند   سواری که در جنگ بنمود پشت
نه خود را که نام آوران را بکشت

داستان ششم از وقایع و حالات میمنه میمون العواقب سلطانی

در بیان کیفیت اقدام امرا و حکام ممالک شام بدخول ممالک قرامان و ذکر اسباب و بواعث انگیز علاء الدوله ذو القدر
بتوجه بشار شام جهة تعرض حدود ممالک سلطان و کیفیت ار   در کیفیت الحاق صلح و صلاح ذات بین توسط اکابر دین
میان سلطان مصر و سلطان سلاطین و انعقاد عهود مصادقت فیما بین پادشاهان اسلام جهت صلاح مسلمین
این امر حکمیکه [illegible] جلیله [illegible] مضمون آن مطوی است از بعضی حکماء مقاله منقول و مروی است که لیس احد انفع عیشا و اکثر نفعا
و اطول فکرة من الملک العادل العارف بالمعاد و المآب و المشفق للثواب و العقاب   در بیان مودای این کلام حکمت انتظام
آنست که سلاطین وقت چون مالک زمام مهام و ناظم مناظم ملک [illegible] دین است و ماسک عنان احکام امر و نهی بر کافه
مسلمین سر آمده مراعاة جانب دو امر متخالف که دائما مواقع صلاح و فساد آن هر یک از دیگری متخالف اند در غایت صعوبت

و دشواری است

و دشواری است یعنی رعایت نظام مملکت و سیاست با وجود موافقت قوانین شریعت و محبت صلاح سر و جانب نزد ارباب حشمت و دولت
اصعب جمیع قواعد جهانداری است لمؤلفه   دین و دنیا را هم پای نظام   آب و آتش را چو باشد التیام   و اکثر فواید دینی
بمتابعت سنن سید المرسلین و اتباع خلفاء راشدین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین [illegible] و رعایت ناموس سلطنت ظاهری بر شیوه اهل
دنیا و ملوک صاحب تمکین مجرد [illegible] حکم قطعی تیغ و شمشیر است و لیکن در اکثر اوقات رسوم پادشاهان روزگار در حین اظهار و اهم
شوکت و اقتدار چون تحت مضاء سیوف و صوارم امضا یابد با قانون شرایع و نوامیس الهی منافی و مباین نماید و شارع اوامر
و نواهی در غیبه اطلاق دست استیلا را بی مصلحتی دینی تجویز نفرماید [illegible] سلطان عادل و ملک دانا دل همواره در تطبیق آن
دو طریق پر مضیق ممتحن و مغبون [illegible] که زمام مسالک بر تضییق افتد و در تلفیق دولت بقا دین و دنیا ناپایدار همواره
کشتی فکرتش در لطم بحر عمیق غریق گردد   و انما فی الدنیا کسفینة   تلقی وقوفی و الزمان یجری   اکنون مراد [illegible]
عاقبت اندیش [illegible] و سر سلطان روشن دل با نور حق و یقین که بر سنت خلفاء راشدین و مسلک انبیا و مرسلین جانب صلاح دین را
بر نظام مهام دنیا ترجیح فرماید و همگی مطالب کامکاری را بقانون شریعت شریف تصحیح نماید بی شبهه و ارتیاب در نهایت امور او انجام
مقصود و [illegible] سعادت اختتام شود که حاکی از سعادت منزلی دنیا و دین است که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
لمن الصالحین و بر عقلاء هوشمند و سروران ارجمند محقق است که استدلال مقصد ادنی بمطلب اجل و اعلی شرعا و عقلا ممتنع
و اولی است و جامع سعادت نشائتین اقوی و اولی در ترجیح صلاح ملی بر نظام ملکی و مالی البته فائز باقصای رتبت مجد و علا است لمؤلفه
سر دین برگزید و دنیا کاست   دین و دنیا بیکدگر آراست   زانکه دنیا سرای نقصان است   صاحب دین جلیس رضوان است
القصه چون مجاری اوایل حال سلطان سلاطین مجاهدان با بعضی ملوک و حکام زمان مصدوقه این مسلک کلام
افتاد و فتنه های عظیم با انگیز اهل فساد و اغرا و اغواء و شاه [illegible] میان سلطان مجاهد آن و سلطان مصر و شام ظاهر [illegible] زمان
جلوه داد و از الحاق مخالف و نفاق و القاء و استمرار بواعث منازعت و شقاق انواع تعب بخاطر بسیاری از مسلمانان لاحق شد
و از افساد بعضی مردم ستیزه انگیز و از اشتداد منازعات عصبیت آمیز بسیار خرابی و ویرانی با اهل ایمان منافق و متعلق
فلولاه لم تجر الدماء علی الثری   و لم یکن للدنیا و لا اهلها خوف   اما چون سلطان دین دار و حصر و شریعت مدار با قضاء اصل
جبلت عادلانه و باستشفاع بعضی بزرگان زمانه مصلحتهای دینی و ترفیه اهل اسلام را بر کام رانی طبع خود کام مرجح داشت

و بسنت انبیا و خلفا رجوع فرموده سلوک ملوک جابره و طرق قوانین جابره را مهجور گذاشت لاجرم حق تعالی رایات
اقبال و اعلام جاه و جلال او را در عاقبت و مال در فضای گردون مجال امال برافراخت و شوارق ایات توفیق
لمعات مقاصد حمید سلطانی او را از کتاب مناقب و مشارق از صبح تاییدات غیبی ساطعات ارتفاع تابیدن آسمان ساخت و جمیع
مخالفان و بدخواهان این سلطان مجاهدان را در اطراف و اکناف جهان بی تقدیم مقدمات ظاهری مستاصل و مقهور گردانید
دیو ما غیره ما چون اعلام جهان با آفتاب لوای شوکت و مکنت بی اندازه او را برافراشته ضیا آن او را در مهلکه عدم بخاک تیره
نشانید چنانچه الیوم از انان طوایف مخالف که در سر و جبار داعیه اضرار و آزار داشتند کار فرمای تقدیر یک متنفس را
ازان ملوک و سلاطین صاحب جاه و تمکین در روی زمین پیدا نشد و سلطان سلاطین را سر روزه تفوق و استیلا
بر ملوک کفر و اسلام متضاعف شد و اسباب شکوه دولت و دین و موجبات تمکن و تمکین مترادف و متالف گشت

نه بیند انچه بینی تو زایام   سکندر زاینه کیخسرو از جام
سلیمان را نگین بود و ترا دل   سکندر آینه دارد تو آیین

و صدق این مدعی از تذکار واقعات مذکوره فی الذیل ظاهر و هویداست که اوضح و پیداست که در زمانی که فیمابین امرا و عساکر
سلطان سلاطین مجاهدان و ملوک و صنادید مصریان و شامیان مجادلات و مشاجرات درمیان بود از جانب علاء الدوله
بیک ذو القدر که پرورده نعمت این خاندان خلافت ایشان و منصوب دست تربیت سلطان مجاهدان بود الوحت مکان او
بود اما بر سیاق صحیح الناس فی القسمه ذو الوجهین از مجاری اعمال و احوال او طور نمود بدترین مردمی بروز ۱۶

چنین فن بنده منافق دوست   مرد و رویش سرخ و زاتش
در نفاق انکه تیغ دو تن مجدد است   با وجود انکه سالها در طریق

محبت و انقیاد خداوندگار اسعید از شر و فر شاه بداق بیک برادر بزرگتر خود که والی و حاکم ذو القدر بود مامون و مصون می بود
و بداق بیک بجهت الحاد از مسلک آبا و اجداد خود یعنی از متابعت این آستانه دولت عدول نموده بود و با ملوک شام التجا نموده
و منصب آبا و اجداد ایشان در مسند ایالت و ولایت ذو القدری تمکن نموده سلطان سعید شهید علاء الدوله بیک را بایالت ولایت ذو القدری
مقرر فرمود و بتشریفات پادشاهانه و عنایات بی حد و کرانه او را مستظهر داشت و بجانب مملکت موروثی خود فرستاد و سلطان
زمان که در ان ولا پادشاه مملکت روم و مصر بود فرمان داد که با سپاه تمکین و امداد علاء الدوله اقدام فرموده او را
بر ملک و مال مملکت خود مقرر گردانند و سلطان مجاهدان در ان ولا باعانت و حمایت والد بزرگوار علاء الدوله بیک او را مسند ایالت

قرار

شامل عنایات غیبی سلطان ارواح اقدس بعد ان تاریخ

قرار بخشیده بود و گردن مطاوعت مشار الیه را باطواق امتنان بی پایان درکشیده و او نیز بهمت خود در ابرستور آبا و اجداد خود در سلک
خدام این خاندان مکرمت نژاد تعداد میکرد و شاه بداق بیک بعد از انخلاع از ربقه ایالت از سلوک سابق خود در التجا باهل مصر
و شام نادم گشته بعد از مدتی از شام فرار کرده و التجا باین درگاه سلاطین پناه آورد و در ان اوقات مخالفات عساکر روم و شام
چون اکثر مجادلات در حدود و قرب ممالک علاء الدوله بیک می بود او او سپهسالاران لشکر سلطان مجاهدان هم بنابر حقوق سابقه
خاندان آل عثمان از علاء الدوله بیک چشم داشت هواداری و جانبداریهای بسیار داشتند اما تمامی مجاری اعمال و اقوال او را
مخالف صداقت و اخلاص یافتند تا انچه در ادای حقوق بود لازم و متحتم می پنداشتند بجا نیاوردند

ما بر یاران چشم یاری داشتیم   خود غلط بود انچه ما پنداشتیم

چون امرا و سرداران لشکر بخدمت سلطان مجاهدان رسیدند شمه از بی آزرمی و عقوق و کفران
سوابق حقوق نا از علاء الدوله بیک بمسامع سلطان رسانیدند و مزاج همایون را با مشار الیه منحرف گردانیدند سلطان
جهت مواخذه مشار الیه دیگر ایالت ذو القدر را بشاه بداق بیک ارزانی داشت و جهت تایید و اعانت او از امرا عظام
اسکندر بیک میخال اغلی را و محمد پاشا ولد خضر بیک را با جمعی از امرا و لشکریان بر گماشت و حکم همایون بمحمود بیک ولد
منتصر که امیر الامرا و قرامان بود سعادت صدور یافت که اگر شاه بداق بیک . با معاونت و احتیاج باعانت و امدادی داشته باشد
او با لشکریان قرامان بی توقف خود را بمدد ایشان رساند و وظایف اعانت و تقویت لازم داند چون شاه بداق بیک استظهار
قوت و اقتدار خود معتمد و بمیل قلوب لشکر ترکمان بجانب خود معتقد بود در تقویه مخاصمه علاء الدوله بیک بی جمعیت امرا و لشکریان
تمام او لا مبادرت نمود و چندانکه بعضی از سلطانی مانع آمدن کردند توقف ننمود چون با خصم خود بمحل جدال نزدیک رسید علاء الدوله
مخالفت شاه رخ را که اسن و ارشد اولاد علاء الدوله بود و از انعام سلطان مغفور ایالت سنجق قیرشهری بانحراف
می نمود در ان نواحی تمکن داده دستگیر نموده و میل آتشین در دیدهای او کشیده راه قوافل صور مبصرات را از دخول شهرستان
دماغش مسدود گردانید ما خصم را از جانب لشکرهای شامیان موید و مقوی دید فی الحال مکتوب بمحمود بیک منتصر جهت
استمداد خود فرستاد و محمود بیک حسب الامر همایون لشکر قرامان را جمع کرده با شهر سکده روی توجه بجانب نهاد اتفاقا
چون مابین خصمان موعد مجادله نزدیک رسیده بود دیگر باره شاه بداق بیک مکتوب خود در باب استدعای مسارعت
بمحمود بیک روانه داشت این نوبت اتفاقا مکتوب را علاء الدوله بیک در راه بابرید و وصول گرفت و نگذاشت و عوض ان مکتوب

کشاه‌بداق بیک در باب سرعت توجه نوشته بود حسن مکتوبی نوشته روانه داشت که اگرچه سابقا التماس توجه آن جناب و لشکر واقع
شده بود اما اکنون چون اعدا ضعیف شده نا توانند با این قدر لشکر که همراه است غلبه خصم و ضبط مملکت میسر است محمود بیک مشغول شده
و لشکر سلطان را دستور بخشند چون محمود بیک این مکتوب را مطالعه نمود از آن مسارعت تقاعد کرده لشکر را بالتمام رخصت فرمود و علا الدوله
بیک علی الفور درین فرصت خود را بشاه‌بداق بیک رسانیده چون اسباب مقاومت شاه‌بداق بیک بهم نرسیده بود علاء الدوله او را
منهزم گردانید و اسکندر بیک مخال که از جانب سلطان رفیق شاه‌بداق بیک بود در جنگ دستگیر شد و جهت اظهار هواخواهی
و دولتخواهی سلطان مصر اسکندر بیک را مقید کرده بمصر فرستاد و علاء الدوله بعد ازین اقدام جهت آماده ساختن استحکام و اصلاح
حال مملکت خود و تحریک ماده فساد و افساد و از بیکلر امیر کیتبرای بتقدیم مقدمات با لشکریان مصر و شام بولایت علاء الدوله آمده
از آنجا بالاتفاق بر سر حصار قیصریه که در سرحد مملکت علاء الدوله است نهضت نمودند چون توجه آن لشکر مصر دفعی بود و هنوز امرا
و عساکر سلطان مجاهدان مهیا و مرتب نمیشود قیصریه را محصور ساختند و هر روزه بر قلعه و حصار جنگ می انداختند چون این معنی
مسموع مسامع نواب شد علی الفور امرا و عساکر ممالک اناطولی را بسپهسالاری احمد پاشا سر لشکر اعلی حکم شد که از راه قرا حصار
صاحبی متوجه دفع ضعفا گردند درین اثنا خبر رسید که لشکر عرب ترک حصار قیصریه کرده از آنجا بطرف ملطیه گذشته اند و بجهت ... ب
و نهب و غارت ممالک قرامان متوجه گشته اند سلطان را ازین معنی ماده غضب و قهر نبوی فوران نمود که فی الحال پیشگاه سرادقات جلال را
از دار الخلافه اسطنبول بنیت دفع ضعفا بان طرف دریا باسکودار زدند و بذات همایون خود متوجه آن قضیه شده مادام که داخل
بطالع سعد قدم نهضت به بیرون نهاد بیت: زهی غازی و نصرت ز پس و فتح از پیش برد دست از تو در آویخته اقبال و ظفر
چون جمیع ارکان دولت را تسکین نایره غضب سلطانی مقدور نبود و خروج سلطان از مستقر سریر خلافت موجب مفاسد ملکی و دینی
و مستدعی فرصت از حدود و ثغور اسلام و مساکن مسلمین و کشتی خوردن اعدا و دین از مشرکان پر کین میشود لاجرم اکثر بعضی
ارکان دولت بهت اظهار و دانائی و علادت خود مزاج سلطان را بر آن استقامت میداشتند و این اجماع و افساد را اصلاح
دولت می پنداشتند و جهت ترویج مدعی خود فتوای ائمه و علما و مفتیان را حجت بر آبا و الحاد و عصیان ملوک و حکام مصر و شام کرده
بودند و مصروف عنان توجه سلطان غازی را از صوب غزا و جهاد بصوب جدال و عناد اهل اسلام در لباس شرع و فتوی در آورده ده
بودند غافل از آنکه بیت: راست کردن شرع را بر خود خطاست خویش را بر شرع باید کرد راست اما در آن

زمان

زمان میان اکابر ائمه علما و فیما بین اماثل فاضل و اهل فتوی مولانا و مقتدای زمان افتخار اهل افادت و اتقان
مولانا زین الدین علی المشهور بمولانا عرب که منشا و مولدش اصلا از دیار شام بود فاما سالها در دیار روم
در افاده علوم و تصانیف رائقه پیشوای علمای اعلام بود و بتقوی و حقانیت میان ابنای جنس خود ممتاز و جهه اعزاز
کلمه حق نزد ملوک و سلاطین ملحوظ انظار اعزاز الحق لمقتضای [illegible] بالکر علا
در امضای ان فتوای خروج سلطان بمخاصمه اهل قبله مخالفت نمود و همواره در صدد اصلاح ذات البین بغایت اجتهاد
صرف میشود و در ان وقت که سلطان مجاهدان بنفسه متوجه انجانب سفری شد که شرعا و عقلا منافی شیوه عدالت و دین
پروری بود و مخالف سنن آبا و اجداد سلطانی در شریعت گستری میشود مولانا عرب مشار الیه باتفاق بعضی از ارکان
دولت که فی الحقیقت در خدمتکاری این دولت علیه را خیرخواه بودند و مجتهد و ساعی در اقدام سلطان بتقدیم مراضی الله و در خدمت
سلطان آیة کلمه نصیحه الدین النصیحه ... و اقدام نمودند و اقامت دلایل عقلی و نقلی بر وجوب فسخ عزیمت سلطانی التزام
فرمودند و اولا این مقدمه مسلم را بسط کردند که اکنون مدت دویست سال است تقریبا که سلاطین مجاهد از آل عثمان در
دیار روم همواره بتقویت ملت نبوی از راه غزا و جهاد با اعدای دین بی اقدام نموده اند و در اقطار عالم اشتهار این خاندان ان
بزرگوار بمجاهده فی سبیل الله و معانده با معاندان ملت رسول الله علیه صلوات الله است و هرگز این پادشاهان غازی تیغ
از معارک و ملاحم مغازی تیغ کین را از مکمن نیام بر خلاف مصالح اسلام بیرون نکشیده اند و همیشه لوای فتح و نصرت را
در فتوحات بلاد کفار و ماحد و منافق ملحد بر آسمان نصر مبین معلی گردانیده و اکثر نتایج اسفار و حاصل جنگ و کارزار اوحد
ایشان منحصر در توسیع دایره اسلام. و تضییق عرصه کفر و عبده اصنام بوده مادام که جهت دفع صایلی مفسد از حوزه مملکت
بسطوات حشمت و اجلال مهوده انه و رفع مفسده دینیه از حدود و اقطار بلاد اسلام بر وجه رخصت شرع و قانون عقل بر کار بود ده اند
و بر حسب مدلول و کل میسر لما خلق له این خاندان خلافت جهت تایید دین موفق اند و درین شیوه شرع پروری خلفا راشدین
و ائمه عادلین ملحق اند اما این خصومت و مشاجره و ازین گونه داخلیات معادات و محاربه که اکنون فیما بین خدام سلطان
مجاهدان و اهل مصر و شام افتاده و بنا بر افساد جمیع ابواب مفاسد کلی در معظم ممالک اسلام گشاده این معنی بهیچ وجه لایق
دولت چنین سلطانی عادل مجاهد فی سبیل الله نیست و مطلقا مرضی خاطر دولتخواهان این درگاه از کافه اهل الله نه

سخنهای عزیزان را نشان اندر دل بخاطر کرحاصل میشود زالتماس دریاعنبرسارا دبکر این مقدمه هم بااصل سخن حق بروجه

حکمت ملحق ساخته شد که اگر قصد سلطان مجاهدان درین مخاصمات اقدام بمراسم انتقام است ازان قدر تاسد و التزام اعظام که

سلطان مصر نسبت باو جبلی اظهار نموده بود. و بحلم الکرام ضعیف در قانون سلطنت او را لازم میشود. آن قصور و تقصیر را

خود بارسال رسل معتبره و تقدیم اعذار مکرر طالب عذر خواهی بجای آورده اند. والتماس سلوک بر مسالک والکاظمین الغیظ و

العافین عن الناس بر سبیل استدعا و استعفا کرده اند هم سنه بیکار بر داشتنی نکو دار در دل راه آشتی

کز آن لشکر دار ان مغز شکاف نشان صلح جستند و پیدا کاف لاجرم بعد ازان تنزل و حسن مجامله ازان جانب مخالف الکرم

شایسته خلق کریم سلطان حلیم جنان مینماید که منهج مستقیم دعاء آیه ربنا لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا مسلوک و مرعی داشته

و مثل لازم الاعتنا مضی ما مضی هم کذشته را نسیا منسیا شمارند. چو اکر الیوم بحسب حکومت و اتفاق سلطان مصر را که

خادم حرمین شریفین است برکات آن امکنه قدسیه او را بمنزله حصن و پناه است و ارواح مقدسه انبیا و اصفیا که در اراضی

مقدسه شام و حجاز اند آن جانب را بمثابه لشکری از جنود غیب و سپاه موید من عند الله است و با وجود کمال رضا

و رغبت اهل مصر و شام باستصلاح و التیام در ملایمت وصل سلطان مجاهدان بطریق مستقیم صلاح و ترک محاربه

و مناهجه هم قانون مروت پادشاهی متعین و هم مرضات الاهی و رفاهیت مسلمانان را متضمن است بیت

وزانی که از صلح کردد تمام چه باید سوی جنگ دادن لگام چو کوهر بآسانی آید بچنگ بسختی چه باید زدن تیغ و سنگ

والزون بجا لایق نباشد که تیغ جهاد آن سپاه و اجناد که بمحض استظهار از ارواح قدسیه داشته اند. و لا زال روی همت

در وجه غبیت را بفتح دیار کافری کاشته اند اکنون از فتوح اسلامی اعراض کرده روی توجه بعناد و جدال اهل قبله مسلمانی

و تخریب بلاد و سفک دماء عباد در عرصه اراضی مقدسه تمام توجه خود بر کمارند و بعد از عرض این مواعظ و نصایح جهت

تمهید مقدمات تمشیت و انتظام مصالح مولانا عرب جون جهت ادای حق نعمت و دولت سلاطین آل عثمان و رعایت

علاقه اصلی با مصر و شام در تمهید مبانی کمال سعی و اهتمام مینمود که بر حسب ارشاد آیه انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم

القای صلح و اصلاح فی البین جهت مصالح اسلام و مناظم امور مفید بظهور رابطه هر آینه مولانا مشار الیه در خدمت سلطان

التزام رفع غوایل از جانب سلطان مصر نموده و چون در باب استصلاح و استشفاع مولانای مومی الیه اعتنی بان جانب

واسله

واسله و معاوضه ای بوده دران ابرام و الزام کستاخی در خدمت سلطان مجاهدان فرموده و در استرضای سلطانی بهر

نوع مقدمات عقلی و کلمات نقلی توسل مینمود که مصراع بک افندت الایام فی حسناتها و شیبها لولاک هم و تکریب

لقد علم الدنیا بانک رحمة و علمک تادیب و عفوک تهذیب اتفاق از موجبات و مقویات این مقدمات خیر اندیشانه و در

مادحشاه عالی صلاح اندیشی این انکیز مصلحانه. از عالم غیب صورتی چند روی نموده که سند تمام جهت اتمام آن مرام بود. از ان جمله

یکی آنکه سلطان عثمان تونسی که از دیر باز را باعث جدوجهد نفس و تمام منقطعات ممالک مغرب غیر اندلس سلطان باستقلال

بود رسولی معتبر بانواع تحف و هدایا باسامی سلاطین الجاه فرستاده بود و بشفاعت سر و تمامی اصلاح ذات البین را

درخواست نموده یک مجلد مصحف مجید و بعضی از کتب معتبره احادیث نبویه علی قایلها افضل الصلوة و التحیه در ضمن

سایر هدایا به تحفه فرستاده و گفته که این هدایا را غیبی را در حضور سلطان شفیع فی سازم و در خواست مینمایم که قضیه

مصالحت و مسالمت نسبت بسلطان مصر که متضمن انواع فواید و صنوف مصالح تمام اهل اسلام است باتمام رسد و

چون رسول باستانه عالمپناه رسید و بشرف مثول در پایه سریر معدلت مصیر سرافراز گشت درین باب شفاعت و ضراعت

بسیار بر طبق مراد سلطان مشار الیه بتحریر و تقریر باد ارسانید و شرایط الحاح و مبالغه که بر حسب امر و اغلب مستوجب

فوز و نجاح است اقامت نمود. و دیگر آنکه در عین این اوقات که لشکر مصر بر سر قیصریه و قرامان بودند از عجایبات جهان

حادثه غریب در دار الخلافه قسطنطنیه روی نمود. که در اواسط شعبان سنه خمس و تسعین و ثمانمایه ناگاه باران مقرون

ببرق و صاعقه عظیم در انجا حادث شد. و در قرب آن میدانی دیری عظیم عالی بنیان بود از بناهای غریب قدیم الزمان

و جهت حصانت و متانت ارکان آن دیر جهت خزانه و ضبط مخزونات برای کارخانه سپاه بسیار رایج میشد و در آن

وقت خزانه باروت و ادویه طوب و تفنگ سلطانی موازی سه هزار کیسه باروت و سایر مصالح برین قیاس می توان دید و ناگاه برق در ان باران و صاعقه برین گنبد و حوالی آن دفعه نازل شد و آتش دران اسباب طوب و تفنگ یکبار در افتاد

و بیک طرفة العین علامات قیامت که اعظم آن اشراط الساعه حالت فصعق من فی السموات و الارض بود معاین نمود

و انجان گنبد رفیع البنیان العماد و ازان عمارت متین بر بنیادی که هر سنگی ازان در حجم کوهی مینمود. هم ذرات و ذرات

در جو آسمان هبا و سرپای نهاد و بصورت موعود و یوم تسیر الجبال و تری الارض بارزه کوه پارها بلکه آتش پارها

و پیرانی ه

ازان بنا و ذات العماد. همچون طیران اوراق خزان در تندباد بر آسمان میرفت و باز بهامون فرو می افتاد. تا آنکه از ضخامت دود
تا مدتی فضای هوای شهر قسطنطنیه از غمامات و دخانات چون شام تاریک میشود و شرارت آن آتش سوزان که هر یک وصله
کوهی از آن احجار نیران بود ازان بیت نار زمهاوی بر اطراف محلات نزدیک آن کلیسا بر طبق فحوای [illegible]
متناثر و منتشر گشته بود خانهای احجار محلات مذبور که در قرب آن کلیسا بود و هوای یکشهری معمور میشود از آن سنگها که از هوا به
هر جانب می افتاد آتش هلاک و مضمون مخافت آیین [illegible] ساد اهل ملک و دین میداد. آتش هلاک
و سحاب جهنم تابناک در خانه و مال چندین هزار کافر و مسلمان انداخته و آن محلات را از بنیاد با خاک یکسان و هموار
ساخته و آن روز همه اهالی اسلامبول از اصوات مولناک و اضطراب و تاب آن آتش تابناک بغایت مضطرب و مضطر
و ران ورطه هلاک حالت [illegible] مشاهده میکرده اند و از تحیر دران حالت رجعات مثل التحقیق
صورت حال هر کس از کافر و مسلمان ایمان بظهور یوم قیامت میشوده اند روز محشر در جهان انگیخت
در هوا آتش باب امیخته و یک موید دیگر جهت مدعای ناصحان و استناد دولتخواهان و مصلحان که قبل ازان
اوقات از همین قبیل در جنک ادنه افتاده بود. آنکه در عین الکی لشکریان سلطان مجاهد را از یک امیر کبیر مصر که [illegible] محاصره
نموده بود. در خزانه اسباب و استعدادات توپ و تفنگ که در قلعه بود بی اختیار آتش افتاده بود و حاکم قلعه که جهت
اطفاء نایره آن آتش جرات نموده در میان آتش هلاک شده بود. و قلعه حصن با آن همه یراق و اسباب جنگ
و کین با آن طبیعت آسمانی و ناز زرآتی در معنی از حوادث زمانی بدست مخالفان افتاد. سرآینه مولانا عرب و جمعی از ارکان
دولت که مساعد رای او بودند این حوادث را به سلطان نکته دان در سبیل تقدیم مقدمات در سیاق اشارت حقیقت
مضمون [illegible] این معانی را عرض نمودند که اگر کسی طلب نامداده و نامجوی
دکو جداده قناعت کنی بیاسایی الحاصل الشفاعت بسیار و ضراعتی از روی انکسار قبول و تعهد نمودند که از لشکری
که از حوالی شام بولایت قرامان آمده لی الحال سلطان توجه نماید و بار تجهیز عساکر و جنود اغاب نوس فرماید مولانا
مشار الیه بجد و اتفاق اهل صلاح بر مصالح السابقه باز گردانند و بر وجهی که از جانب حکام مصر و شام با مولانا مشار الیه معهود
بوده کار این منازعات را باصلاح آرد. و فیما بین سلاطین اسلام مقرر بصلح و اصلاح دارد. و از لطایف صنعی که

در عین این مطارحات و مکاوحات و در حین تقدیم مقدمات و متممات مصالحات ظاهر شد. آنکه منهیان اخبار ازعاد و
واقعات متعاقب رسیده بود و خبر رسانیدند که لشکر مصریان و شامیان سه روز بیشتر بر حصار شهر تنکده نموده اند
وچند نوبت حمله بر حصار انداخته اهل حصار دو دم معتبر ایشان را هلاک نموده اند بعد ازان با غوا و انکیز ترکان ذو القدریه
و تاراج سردستی کرده اند و بار سر و دو تر روی بدیار خود آورده اند. چون توجه سلطان ازان نهضت و حرکت عنیف
از جهت بواعث و اسباب ظاهری منسوخ و توقیف گردید مصلحت از اجمالی بخن از هر طرف پیدا شد. و دلایل رضا و میلان تمام
مصریان و شامیان باصلاح ذات بین موید گشت. و ازانجا که کمال اخلاص و صفای اعتقاد سلطان اهالی ایمان آیات
از نصایح بی غرض خصوصا در باب خرابی ممالک اسلامی و تشیع آوازه ستمکاری خاندان حسن مشهور بنیک نامی بر
مزاج سلطان صافی معتقدت بغایت موثر افتاد. و از قوت دیانت و وفور حقانیت مراعات جانب مسلمانی را بر کامرانی
جاه و سلطانی و دواعی نفسانی ترجیح داد. و مولانا مشار الیه رخصت ایقاع مصالحه فی مابین و اجازه تواصل رسل و رسایل
جانبین فرمود. و چون در امتداد مجادلات و اشتداد مکاوحات میان لشکرهای طرفین بسیاری از ممالک خراب و پریشان
شده بود. و خرابی ممالک مصر و شام اکثر در اخراجات تجهیز عساکر صرف شده بلکه مرتبه نفاذ و استعدا رسیده بود و از ولایات
سرحد شام بسیاری از رعایا و عجزه جلاء وطن کرده بودند و از دو جانب بسفک دماء و جنگ اعراض مسلمانان روی آورده
سرآینه سلطان مصر استقبال رای مصلحان و اقبال سخن ناصحان را غنیمت شمرده از طرفین بعقود عهود و ایمان اتقان
بنیان مخالصت و موالات نمودند. و بعد ازان دیگر علی الدوام مراعات قانون مصادقت و مصافات میبودند و فیصل این منازعات
و قطع عرق این خصومات در شهور سنه ست و تسعین و ثمانمائه اتفاق افتاد. و الله رؤف بالعباد
داستان
میان زره پوشان چو باشد رفق و خرش باشی نظام ملک و دین گردد میان و جان نامنی
ششم [illegible] در بیان بواعث و دواعی توجه سلطان مجاهد ان نواحی ولایات
چند از ممالک ارناوت که در مقام کفران و عصیان بودند و کیفیت فتوح اسلامی و اغتنام که دران سفر ظفر انجام
زمره عساکر را ابطال فرمودند و هست در شرح بعضی حادثات غریبه که دران عرصه صواب نمای روی نمود. و بنیاد
دولت قاهره سلطان بخیر و سلامت از شر حسد خواهان عودت فرمود. حق سبحانه و تعالی چون بعنایت عام خود یکی از

منظوران رحمت را بکرامت و نوید ینصره من یشاء عز اختصاص بخشد یعنی که اسباب سرفرازی و تمکین او را کو سر

کرانمایه دولت را در سلک انامل اختیار و اقتدار کسی از نامداران کشد یا بی سبق مقدمات اختیاری مهیا کرداند و بر حسب وعد صدق

عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم من بعده برفع موانع جمله شرایط تمکن و استقلال جاه و جلال و جمیع اسباب مکنت او را

بر مسند ملکت و اقبال برتبت اعلی رساند چنانچه آیات و بینات تایید معنوی و شواهد و علامات تمهید دین مصطفوی از اتفاق

ظهور مویدات ظاهری و بالتحاق علل و اسباب جهانگشای و شریعت گستری بعنایت مساعد و قرین اوقات خجسته ساعات این

سلطان سلاطین مجاهدان بوده و می باشد و لایزال سواعد حق و یقین محقق نصر مبین و توفیق سعادت دولت و دین این

پادشاه اسلام و مسلمین نموده و مینماید حسبت قد صح من نصرک الاخبار و استبشرت بفتوحک الامصار

القصص از انجمله تاییدات غیبی و توفیقات وهبی که تقدیم مقدمه و سببی اکد در سنه تسعین و ثمانمائه

مبشر فتوحات سبحانی و مخبر عنایات متوالیه ربانی ناگاه نوید زوال و انتقال دولت و ملک اکبر کبران معادی با دین مسلمانی

و سرخیل اولیای شیطانی رسانید اعنی که بنغو قرال که پادشاهی و فرمانروایی بشوکت و استقلال در اقالیم انکروس داشت و سالهای

دراز با اهل اسلام طریقه مخاصمه و معاداه را مجهور و متروک داشت در آن ولا ملک ملک آجال مملکت وجود در از جانب

خبایث نفس خبیث آن کافر پر ضلال بپرداخته و از طاهر عرصه طاهر زمین لوث بدن کثیف او را بدرون چاه قعری انگند

بقاذورات کثایف کبری انداخته و دست قضا به تیغ روزگار سلسله نسل بی اصل او را بتیغ سریع الفصل فقطع دابر

القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین منقطع داشته و هیچ وارثی از اعقاب و اخلاف بی نزاع و خلاف بکلا

تابی خصومت و نزاع آن خلف متخلفش را بپادشاهی بردارند و در امر سلطنت و میراث ملک او رای تردد و اختلاف قایم

مقام پدر شمار عبدالملک عقبی نامقبول و خلفی ناخلف در رشته بشری و نسبت پسری که با وجود مذهب باطل و کیش کبری هم

از اولاد الزنا میداشته اند و جهت عدم لحوق نسب زنا و ولد سفاح باصل او را در جلوس مسند سلطنت نیکو نداشته اند

و جهت این معنی بعضی صنادید عظام کفار که هرکدام باسم پان اشتهار دارند اتفاق کرده از پادشاه و قرال مملکه لهک

قرابت قربت بنغو قرال بود یک فرزند پسندیده او را جهت اجلاس بر مسند قرالی انکروس ستاده آوردند و بر مسند جاهی

و پادشاهی قرال استقلال نصب و تمکین کردند و کرده سرخیلان ارباب ضلالت اتفاق اتفاق سر بلی کردیده اهل صدق اتفاق

لیکن

لیکن بعضی از بانان اطراف که در آن مشاورت ارکان مشاور و مشار الیه بوده اند در سلطنت ولد قرال ممانعت منمودند و بعضی

از ملک و ولایت خود اطاعت پای تخت ننمودند و اختلاف عظیم میان اعیان آن از اغوای شیطان رجیم افتاده بود، و آن فرزند مجهول النسب

قرال هم از سر طرف بدعوای ملک بنیاد فتنه انگیزی و فساد نهاده، و در آن ولا سلیمان پاشا حاکم سرحد انکروس و والی سمندره بود و مابین ایشان

فرزات با حاکم قلعه بلغراط از راه همسایگی ملایمت و دوستی تمام درمیان انداخت و با قامت دلایل عقلی با او مقرر ساخت که چون ممالک انکروس

بی صاحب مانده اکنون تابع سلطان اسلام شود و قلعه بلغراط که فی الواقع کلید مملکت انکروس است و جمله معترضه و فصل اجنبی در میان

مملکت اسلام افتاده بنواب سلطان بسپارد و سلطان مجاهدان او را در سلک مجاهدان شمارد، و جهت او دیگر محلها از جانب دار

الاسلام با یالت سابق او ملحق و مقرر دارد، و آن حاکم بلغراط نیز بعد از انعقاد عقود و ابرام عهود در فتح مملکت انکروس

مدد لشکر مجاهدان کردد و تمامی آن ولایات را مطیع احکام سلطان اسلام گرداند، چون سلیمان پاشا با حاکم بلغراط

این مواضعه و مساوره را مقرر کرد آن پان بلغراد بعد از تعهد این معنی بعد فلان این عذر آورد که اگر رایات منصوره

سلطان اسلام بسمت و الدحت مقام بعزم تسخیر این قلعه و حصار آید او نیز بسبیل ضرورت و عذر تمام کلید قلعه و شهر را

سپارد و در قلعه را بگشاید بنابراین معنی سلیمان پاشا تفصیل معروض پایه سریر اعلی گردانید چون فتح بلغراط سی

مرغوب نواب کامیاب بود و جهت کشایش مملکت انکروس تسخیر آن مملکت بمنزله فتح الباب مسعود سلطان بعزم تسخیر آن جانب

فرمان همایون بجمع عساکر مجاهدان اصدار فرمود، و ششم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و ثمانمائه از دار الخلافه پای تخت

سرادقات اقبالی بر فضای صحرای گلزار آن دیار مبسوط نمود، فاما از انجا که کمال کیاست و شمول حدس و فراست سلطانی

صافی جنان است بهدایت ذهن و فطانه بر حسب حدیث صحیح ظن المومن کهانة سلطان مجاهدان مطارحه و مشاوره

با اعیان و خواص ارکان فرمود که بمجرد این حکایت کافری بی دین که وعده تسلیم بلغراد برین نوع نموده توقیف نموده اعتماد و اعتبار

نمودن بخلاف مسلک وحی ربانی و حزم سلطانی می نماید که ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما

فعلتم نادمین چه اگر پراد ضایع عالم پرور ادث بر وجه مترقب و مقتضای مرام بی رعایت اسلوب حزم تمام حکم نشاید

فرمود که اعدای دین و مخالفان شرع مبین همیشه اوقات صداقت در اکثر دعاوی موافقت و صادقت پیش تو از تو موافق ترانند

در پست از سایه منافق ترانند و در چنین نهضتی عظیم که معسکر اسلام را مجتمع ساخته ایم و آوازه غزا و جهاد کفار را در

ارائه عالم انداخته‌ایم بمجرد این سخن بی‌اعتبار اعتماد نمی‌باید کرد. و توجه غزای کفار را بتعطیل و تأخیر از اقطار بخارای باید آورد
که اگر اخبار آن حاکم بلغراد بحقیقت مقرون شود عنان عزیمت بطرف انکروس مصروف سازیم و اگر عایقی دیگر از تمشیت آن امر
منتظر و موعود معهود پیش آید زمام جهاد اجناد اسلام را بصوب غزای دیگر بجانب معطوف داریم هرآینه چون این محاوره
سلطان دین مشاوره مطابق صلاح حال و مآل بود و این طرح مصلحت اندیشی ناشی از رسوخ و متانت رای منیع الکمال
میشود. باتفاق کل ارکان دولت قرار سخن برین معنی شد که درین سمت توجه برای سر عسکر ازوت هم در رضای اسوی و محروم [illegible]
و بنابرین اندیشه حکم همایون با سنان پاشا که حاکم کلی بولی بود نافذ شد که سیصد عدد کشتی با اسباب بحاریه روانه کردند
و بولایت آولونه بساحل بیرون آیند که بموجب فرمان جهان مطاع نافذ گردد قیام نمایند و در سلخ [illegible] بر سر تقدیر و بجهت عزم را باشد
سلطانی بطرف صوفیه روانه گشت. و چون در طریق نهضت عساکر بر سر دو تقدیر صحرای صوفیه که در میان است مخیم سرادقات خسروانه شد
در آن منازل باخبار مهمان اخبار جهان بحقیقت پیوست که چون خبر توجه مواکب سلطانی بصوب انکروس میان کفار آنجای
انتشار پذیرفته و رای و مشاورت با آن و صنادید مشرکان که قبل ازان از پادشاهی ولد قرال از استنکاف و اختلاف
داشته ازین خوف و هراس باتفاق قرار گرفته. و چون صنادید و اصول انکروس از حاکم بلغراد فهم ملایمت و مجاملیا   خدام
سلطان اسلام نموده اند باتفاق همگی رای را برین مقرر داشته اند و حاکم آنجا را بمیان مملکه طلبیده بخروج موافقت اهل اسلام
او را در ان سرحد نگاه داشته اند   کار زمانه گر نه بوفق اراده است   ناکامی از زمانه کهن رسم و عادت است   و قرال مجدد انکروس
تعین رسل تعظیم و اظهار همراهی و تسلیم بخدمت سلطان نموده. و از راه مطاوعت و مسالمت در تواضع و ضراعت
بر عهود سابق افزوده لاجرم چون تسلیم قلعه بلغراد از حیز احتمال بیرون بود. سلطان عثمان عزم را بصوب غزای ارناوت
منعطف نمود که —   اذا لم تستطع امرا فدعه   وجاوزه الی ما تستطیع   و از منازل صوفیه متوجه شهر [illegible]
گشته ازان راه بولایت ارناوت توجه فرمودند که بعضی حدود و ولایت که هنوز بر ضلال قدیم کفر و عدوان مانده
و از طرق معهود عهد و عقد ذمت بنیاد طغیان نموده اند در حیطه دار الاسلام و در ربقه اطاعت و استسلام در آورند
چون عساکر غازیان در رکاب همایون از راه انکادقیه مواضع [illegible] را مصار [illegible] احتشام کردند در ماه رمضان
سلطان اسلام ایام صیام را در آن محل [illegible] ابتهاج و سرور بانجام رسانید و از آنجا بکاه سپاه مجاهد انرا باطراف دیار

کفار

کفار طاغی آن جماعت ارناوت جهت اغتنام غنیمت و غارات رخصت داد. و داود پاشا را با ورود ملکوی بفتح بعضی مواضع   ضع
دشوار و کوه و کمرهای استوار فرستاد. در ان جوانب بعضی محلها بود که گروه گروه کافران در کهوف و مغارات کوه انبوه
شده بودند و چون طریق ظفر بر ایشان صعب بود. و سواران معارک مغازی را تسخیر آن محال میسر نبود داود پاشا
بان لشکر مظفر ملکوی تسخیر آن مواضع رفت و اقدام نمود. و بتوفیق رب الارباب و مسبب الاسباب که مذلل صعاب است
و مسهل هر عسیر. از سر باب جملی آن کوه و کمرهای کافران را بمواضع اقدام جهادان مقدام پامال آفات ساختند
و آن کافران کوهی که چون سباع و بهایم وحشی از بوی آدمی رمیده‌اند جملی را بند اهر کسی تسخیر بر [illegible] بدام انداختند
باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم   غلب الرجال فلم تنفعهم القلل   واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم   الی مقابرهم یا بئس ما نزلوا
هرچند در ان کوهسار کفار به کوه سباع ضار و وحوش مردم آزار بودند اما آهو چشمان غلمان و جواری و لعبتان
خونابی همه رشک پری بلا بدران سیم بری که اهل مملکت ارناوت بدان مشهور و ممتاز اند و جملگی آن کواعب
و عذاری چون لالهای کوهساری در سیاه چشمی مکحل بسرمه ناز اند در ان فرصت چندان بقبضه تصرف غازیان باز
افتاده بود که هر کرا از آن مغرور دلبران بدست افتاده دل خود از دست داده بود.   دل رفته ز دست درد [illegible]
دل در خم و تاب طره او پابست   این طرفه که دلدار ابر بست دلم   از سلسله بند کش هیچ نرست   میان عسکر افواه وجی [illegible]
گویا از بسیاری اسیران و گرفتاران کفار صید گاهی بهم رسیده بود. هر گونه جانوران در ان مصید گرفتار. و دلهای
دل حلقه بدام زلف آن پریوشان اسارای اسیر و مسجون گشته. و دست تطاول معاشران در طره مفتول آن خوبان
چه موی چون کمند زلف ایشان در گردن مقصود قائم مقام سلسله جنون شده —   در زمره غلمان کان وجوههم
وجوه الغداری والبدور نقابها   وفیهم غداری فارة المسک تحتها   ولو فحیل والشارب فرد [illegible]   بعد از اجتماع غنایم واشباع
نظر [illegible] ارباب غزایم و تسلیم گرفتاران از سر خیلان کفار که بلیزار و کسری هم مشرکان صاحب اعتبار بودند حکایت معیدان
در روز دیوان معروض نظر قهر آن سلطان مجاهدان شد. و در میان آن جماعت پسر حاکم ارناوت بی سبق معرفتی و غرضی بدست
افتاد. و کسی از ان اسیران غلیظ القلب از غایت استبداد بر کفر و عناد او را نشان نمیداد. بنابرین سلطان را چون کیفیت
حال او معلوم شد بمقتضای حکم واجب الامضا بشمشیر تمامی آن جمع کثیر و جم غفیر را با آن کافرزاده مشرک نژاد بسیاست

وکافران نامدار هم

شربی چشانیدند و رقاب مطوق و جیاد مسلسل جهلای راحد بسیف مسلول مغلول و مکبول کردانیدند و از اسیران جواری و غلمان و سایر منهوبات و مغتنمات عساکر جیش سلطانی را فواج کردند و بقیة السیف آن قوم کفار را منقطع الرضع خواج نمودند و تمامی آن حدود و نواحی را از مظالم شر و فساد خلاص نموده بضبط و نسق در آوردند و چون موسم سرما مفتتح شده بود و بسبب عاصفات برگ ریز در حوالی اندار هجوم عساکر شتا شامی نمود جهت ترفیه حال عساکر عودت مناسب دید و باز رایات منصوره از راه مناستیر بجانب دار الخلافه مراجعت فرمود

هر زمان در عرصه ملکش فزون ملکی زنو هر نفس بارایت نصر توضم فتحی دگر

و از غرایب حوادث این موج غدار و از مکاید این سپهر کج رفتار اصدو نه نهایت سوانحه از دست شخصی بی باک ناپاک بظهور آمده در اثنای آن طرایق و سوار کرسمند خوش خرام دولت سلطانی عنان عزم از شهر مناستیر بصوب صحرا پرلپه معروف داشته بود شخصی در شکل قلندران عاری از لباس و مفسدی بشیر غیرت الخناس اما در صورت شر الناس بر سر راه بمحل شکناسی که سواران از آنجا بگذار رامده بود و در عبور خیل و حشم سلیمان احتساس آن ز دلی موری در حال مرور بعید مینمود آن قلندر عریان در کنجی بر سر راه خزیده بوده و در آن مضیق طریق شمشیر عریانش از بدن آن مظلم شیطان و آب از تر از جوی بار روان برکشیده و از جای خود بی توقف دویده و شمشیر را حواله سلطان سلیمان مکان کرده و حفظ و نگهبانی حیفظ رقیب را درباره آن خسرو سلطان بخاطر نیاورده درین اثنا علی الفور قورت ابن نام یکی از چاووشان سلطانی گرز آهنینی که در دست داشت بر فرق آن فدایی فرود آورده متعاقب آن ضرب اسکندر باشا سر پیک گرز دیگر حواله کرده و بیکدم آن بی سعادت را بگرز و تیغ با خاک راه یکسان ساخته اند و از شاغل مجال شخص باعث سبب آن گستاخی و جرات انکس در آن حال نپرداخته اند و چون آن مفسد تیره روزگار را فرصت حرف زدن نبود از حقیقت آن امر و آن روبانی و باعث آن مفسده سخنی از و شنوانسته شنود

قطره شبنم بعریانی سحر لمعه تیغی کشد بر روی خور
چون شنید از مرحله تیغ آفتاب قطره شبنم فنده دیج و تاب
تن برهنه کل سپر آمد اخشش مهر تیغ افشان از آن سوی آتشش
روی شان مرا بران چون افتاب تیر منکر زرخ اوری حجاب
فرشا بان آتش سوزان بود مهرشان خورشید تیغ افشان بود

داستان چهاردهم از فتوحات و واقعات میسره و شهر و مملکت در بیان کیفیت توجه پادشاه دوران ملک لد بالکل بحساب بقصد تعرض ممالک اهل ایمان و وقوع انهزام آن کفار لیام بلطف الهی که مبتنی بود بر همت عالم

بعد ان از زمره مجاهدان با جمعی از مجاهدان ملقب بلغنا در تعیین سلطان مجاهدان ملقوح بیک را بر عزای ممالک بحاز آن بر خواهان اهل اسلام و توفیق یافتن مجاهدان بغنایم بحد و اندازه و تخریب ممالک آن گفره و عبده اصنام قال الله عز و جل وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها فعجل لکم هذه و کف ایدی الناس عنکم و لتکون آیة للمؤمنین و یهدیکم صراطا مستقیما

عساکر منصور اسلام را در جمیع ایام شکوه و سطوتی است و سپاه دین پناه خاندان آل عثمان را در اوان الزمان بنشر لوت کستری شوکتی که همگی اعدای دین را در اقطار و امصار کفار عالم با وجود کثرت ملک و مال و حشم استطاعت مقاومت با فرقه قلیلی و اعلا قدرت مخاصمت با زمره قلیلی از مجاهدان این خاندان خلافت هرگز نبوده و نخواهد بود و هر چند که قاصدان تعرض حوزه اسلام و بدخواهان دولت این سلاطین جلیلین مقام بترتیب مقدمات مخاصمت میکوشند و با عداد اجناد و کسر الاعداد خود در ادر مقام مقاومت میکشند نا گاه بیک لطیفه از الطاف غیبیه و تاییدات نامحصوره و بادنی توجهی از خدام این سلاطین منصوره لشکرهای عظیم از اعدا الله مقهور میشوند و جمعیتهای صنادید کفار منفرق و منکوب میکردند ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون

فتح تو سر چون علم افراخته خصم تو سر چون قلم انداخته

و حق اگر سد سدید و منع صیقل و شمشیر حدید این سلاطین دین حامی کفر و اسلام نبودی و اگر همت بلند این سلطان مجاهدان اسکندر زمان در این ایام فترات در ممالک اهل ایمان حمایت حوزه شرایع سید الانام ننمودی با این همه قوت مال و لشکری و این قدر کثرت اسباب و اثاث دنیوی که میان اعدا امت پیغمبری خصوصا در ممالک فی مقابله و روس و در میان سلاطین در بار فرنگ و انکروس حاصل است البته تمامی دار الاسلام از اعراب و اعجام مقهور شر و اشرار و معروض غلبه و استیلا کفار شدی و مانند دیار مغرب زمین که درین حین از کلاه یک فرقه کفره اخشام فرنگ مغلوب شده اند نعوذ بالله من ذلک همگی مساجد و معابد دین مقر هیاکل اصنام و مسکن اوثان مشرکین شدی

ز تیغ صور مباد او زلزل این دو کنیک جای گرفت دز داز المبین

و از آنجا تاییدات دین نبوی و قهر و استیصال ضلالت مصطفوی که بیمن دولت قاهره این سلطان موحدان و از برکات توجه بندگان این پادشاه خداوان بر اعیان معتبر آن عالی شده و فیو داری از آن جهان را کلک بیان بر صفحه روزگار جهت اعتبار انظار اولی الابصار نگاشته است اکرا القصه در تاریخ شهور سنه اثنی و ستین و ... پادشاه ضلالت سپاه ممالک که از معظمات و لایات حقایبه و مساکن شمالی است و توانایی

ملک و مال او وافی حسب یکصد هزار مرد لشکری از رجال ابطال است اتفاقا در آن اوقات از ملاحظهٔ کثرت اموال و غرور از وفور
اسباب و ازغای قلب قدادراک عواقب قدرت و کبریای حضرت رب الارباب ناگاه بخاطر آورده که جهت تقویت دین باطل خود ارتکاب
نوعی و نهضتی بدیار اسلام نماید و از مملکت خود که تا حدود مملکت سلطان مجاهدان یکماهه راه است با لشکر عظیم بحرب و جسارت
و قتل و اسر و غارت دیار اهل ایمان اقدام کند غافل از آنکه دقایق و حصات مکر الالهی و اصناف الطاف نامتناهی بسیار متجبران
خودبین را بخاک تیره نشانیده و چندین متکبران بی دین را از اوج عزت بحضیض مذلت رسانیده است که [illegible]
[illegible] ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا و یاتیک بالاخبار من لم تزود
چون ممر عبور آن لشکر مقهور البته بر ممالک بغداد است و حاکم بغداد از جملهٔ خراج گزاران و معاهدان سلطان
مجاهدان او لاجون قرال [illegible] بحشمت بحدود بغداد رسید و بمناسبت هم کیشی کد و عدوان با حاکم بغداد
بنیاد صداقت نهاد و بتحریک عرق عصبیت و غیرت دینی با او در طریق موافقت و مواخات بمیان افتاد لیکن حاکم بغداد
کافی هوشمند روزگار دیده بود و بلیت و آسیب مخالفت و منازعت اهل اسلام را بکرات و مرات کشیده بتحقیق
دانست که پادشاه او از نادانی فطری خیال نهضت و خروج بر دیار اسلام کرده و جهت ملاحظه و فور اقتدار
و استقلال خود بنیاد طغیان بی عاقبت و انجام نموده اگر او را از مملکت خود راه خروج بر کشور سلطان مجاهدان میدهد
البته این صورت موجب انحلال عقد ذمت و نقض عهد و نقص حرمت او خواهد شد و در آخر کار ملک و مال و خان و مان
او بر سر این اندیشه مستأصل و ویران میشود هر آینه با پادشاه او از روی نصیحت و هواخواهی مقدمات معقول
بطریق تخویف و تهدید پیش نهاد و از کیفیت شکوه لشکر اسلام و طنطنهٔ فیروزمندی ایشان پیش پادشاه او خبر فرستاد
و وقایع و اخبار مصاف‌ها و مقاتلات که میان پادشاهان انکروس و فرنگ و سلاطین آل عثمان اتفاق افتاده
بود جهت او نقل مینمود و آنچه در عهد خود از معارضه و مقاتلهٔ سنقو قرال والی ممالک انکروس دیده بود در تمثیل
و اثبات مدعی خود از آن اسما و حکایات می افزود که با وجود آنکه مدتهاست که مثل سنقو قرال انکروس [illegible]
و حسن تدبیر صائب و علو جاه در دیار صقالبه ظهور ننموده و استقلال پادشاهی در شدت صولت با اهل اسلام
پیش از این هم نبوده و دو نوبت با لشکر بیحد و حساب و با کثرت آلات و اسباب بر سر مملکت سلاطین آل عثمان

نهضت

نهضت نمود و هر نوبت سپاه اسلامیان او را مقهور و مکسور گردانیده سنقو قرال بهزار مشقت سر خود را از تیغ
خصم افکن مسلمانان خلاص نمود و مع ذلک مسافت ما بین مملکت او و سرحد اسلام بغایت بعید است و آب تونه با این
علت در راه مانند سد سدید اگر جناحه گذار از آب هم میسر شود با وجود بعد منزل یراق و مصالح تحمل لشکر انبوه از
کجا و چگونه بهم می توان رسانید و خدعه و انگیز لشکر اسلام در حملهٔ اول بی حد است که [illegible] سپاه مقهور
نمیتوان گردانید   کفاهم عن الاعوان فی القلب بأسهم   و اغنت بهم نصرا لجوس بوا ترهٔ
و ما اللیث محتاج الی نصر غیره   اذا اسلمت انیابه و اظافره   چون [illegible] این مقدمات القای رعب و هراس در خاطر
پر غرور و وسواس آن زمرهٔ شر الناس افتاد فی الحال با امرای سرحد سلطان مجاهدان [illegible] احوال [illegible] تمام
پیغام داد و یک سخن از لشکر اسلام طلب کرد که بطریقهٔ طلیعه بحدود ولایت بغداد آیند که بحسن تدبیر پادشاه او را
بمعاودت مقرر سازد و بعد از آن این لشکر مجاهدان را از عقب آن قوم مدبر بر [illegible] نهب و غارت اندازد و از
جانب اسلام حسن انگیزی در لباس دولتخواهی بظهور آورد و با پادشاه او بیکبار پیغام داد که اینست مقدمهٔ لشکر
مسلمانان بحدود مملکت من رسیدند و از عقب ایشان متعاقب لشکرهای بیشمار از آب تونه گذار کرده مملکت ترا پایمال
گردانیدند و اگر قرال را درین باب اشتباهی باشد پنج شش هزار مرد مکمل از جوانان دلاور خود مقرر سازد که من مقدمه
و طلیعهٔ لشکر اسلام را بایشان باز نمایم و حجاب ارتیاب را از پیش کیفیت و کمیت عساکر مسلمانان باز کنم پادشاه او
نیز برین موجب که حاکم بغداد مصلحت دیده بود پنج هزار مرد مکمل از اعیان لشکر خود با یراق تمام نزد حاکم بغداد فرستاد
و تحقیق احوال عساکر مجاهدان از روی امتحان فرمان داد فی الفور حاکم بغداد از مردم ولایت خود موازی سه چهار هزار
کس را در لباس اهل اسلام در آورده بجانب طلیعهٔ مجاهدان فرستاد که باتفاق میان بیشه و کوهی معین متواری باشند
و چون آثار لشکریان او را از دور ببینند خود را از میان بیشه پیش دیده [illegible] اندیشهٔ ایشان جلوه دهند و شمشیرهای برهنه
کرده بی محابا روی بلشکر او نهند و خود حاکم بغداد در مقدمهٔ لشکر او متوجه آن محل معهود شد چون بر حسب موعود در محل
معهود لشکریان او را رسانید و آثار لشکر اسلام را از وضع اعلام و لباس و شعار ایشان مکشوف گردانید
همان گروه جماعت از میان بیشه و کوه صف‌ها بسته خود را بتمام لشکریان او نمودند حاکم بغداد علی الفور [illegible] شد

وبطریق اضطرار روی بفرار نهاد که اینک لشکر مسلمانان متعاقب میرسند و مرا تاب و توان قوت و قدرت مقاومت با لشکر سلطان
مجاهدان نیست و چون لشکر اسلام متعاقب می آیند کسی که مقابل ایشان تواند شد کیست   اگر در ستیز ... کم دیده
زگردون کردند نشنیده   چون حاکم بغدان با توابع خود باضطراب از آن جماعت در میان مملکت خود روی گردان
بفرار نهاد و مردم رمه نادان ابله را در مملکت خرب حیرانی دست داد که هر یک آواره وادی هیمان هلک شدند و از
عقب حاکم آن مملکت پیاده سرگشته و سرگردان شدند و لشکر اسلام که شصت هزار بطلیعه آمده بودند بر صفوف مردم
بغدان آن لشکر را تعاقب نمودند و راه بر ایشان بضرب شمشیر تمام آن جماعت هر برا مقتول و دستگیر فرمودند چنانچه از آن
هزار لشکر کافر ... کس از تیغ هلاک خلاصی نیافت و هر کدام که بهزار مشقت بیرون رفته بود تا لان ... کشته
بمعارف خود شتافت و پادشاه خود را از صورت انهدام خود و وصول لشکر اسلام خبر دادند و جمعی از آن سپاه انبوه باین هراس
و رعب در سم افتاده و قزل باش بی اقبال تمام احمال و اثقال و اسباب و اموال را در همان محل بجای گذاشته و روی بمملکت
خود نهاده و نقل کردند که بیست هزار عرابه با مصالح در آن معاودت لشکر مهزوم قزلباش بر جای مانده و اکثر آن اموال
و اسباب را حاکم بغدان بدین حسن تدبیر بتاراج ستانده   بهم بعث الله العدی و تزلزلت   افاعیص قوم فی الضلالة ارجوا
فاسیافهم بالخوف والباس ترتمی   وایدیهم بالمال والدم تنضح   و حاکم بغدان چون باین تدبیر صایب پادشاه لر را با آن
... مهزوم و مهموم گریزانند مردم خود را تا سر حد مملکت در دنبال لشکر اسلام از قفای آن لشکر انبوه و سپاه
گریزان روانه گردانید و منزل بمنزل از مردم باز مانده و اموال و جهات جماعت را توفیر اموال بحساب بدست آورد
و هر کسی از مردم که رخت و دستگیر کرده بود ایشان را بضاعت و هدیه اظهار حد منثای سلطان مجاهدان کرد و جمعی را
در سلاسل و اغلال ببارگاه جهانپناه فرستاد و صورت اخلاص و نیکو بندگی خود را بر ضمیر منیر سلطانی عرضه داد الحق چون
بغایت صورت اعجاز بدست داده بود ... این تدبیر موافق خاطر حاکم بغدان میمنه و سلطان مجاهدان جمیع
مساعیات جانب مشار الیه را بمزید عنایت و اکرام و باصناف عطایا و انعام ممتاز فرمود و بتاج زرین و تشریفات پادشاهانه
او را سرافراز نمود   چو تخم وفا کاشت در راه شاه   بخرمن کرد چید از شاه راه   درخت از اخلاص در دل نشاند
بکام دل از وی ثمرها فشاند   لاجرم بعد از آن صورت واقعه سلطان اسلام را بمقتضای اشارت الآسی و بعون فضل ربانی

نامشاهی

نامشاهی عمل المدلول ... انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف
لازم نمود و جهت انتقام ... شاه انتقام و ابدا غیرت اسلام تحصیر عساکر مجاهدان فرمان واجب الاذعان اصدار نمود
و بسپهسالاری امیر غازی و صفدر معرکه مغازی بالی بیک ملقوچ اوغلی که ابلج مبارزان و اقدم مجاهدان ثابت قدم زمان
بود و در شجاعت و سخا مظهر اخلاق مرتضوی و با وجود مسند امارت متصف بملکات معنوی پیشرو و مبارزکان [illegible]
در معارک هیجا و هنگام اشتداد غوغای وغا بود   ولی ... در صف ستاد و عطا و صف حماسه و سخی از زمره حاتم
[illegible]   سوالسالب الاعدا فی ساعة الوغی   ویبدی فی ساعة السلم زائره   جمیع لشکر ... غازیان
روم ایلی بمتابعت مشار الیه مامور شدند تا بعزم غزای ممالک ... نهب و غارت و اسیر و خسارت الجوانب عبور نمایند
و چون ولایت سلسره در سرحد تونه در مقابل ولایت بغدان متعلق بامیر مشار الیه بود از آن مملکت در مقابل بغدان ...
گذشتند و لشکر بغدان را امر توقف و مساعدت و بمملکت لهستان متوجه گشتند چون امیر مشار الیه با قرب ... غازی دلاور
جهادی ملک ... کافران هر کدام یک غضنفری و صفدری ... تمام ولایت لهستان ... و لوای فتح
و نصرت را در ظل اعلام اسلام بر افراشت بعد از طی مراحل و ولایات بغدان از معابدان آن ولایت جمعی ...
و قلاوزی همراه آوردند در نهایت ولایت بغدان ... رسیدند تورلی نام که عبور از آن نهر بی کشتی ممکن نبود
بر کنار آب کشتیها یافتند و فی الحال جسری استوار ترتیب کرده لشکر را از آب گذرانیدند و بعد از آن ... و دیگر
بسرعت سیر قطع مراحل کرده بحدود مملکت لهستان رسیدند در آن سرحد ترتیب ... جهاد دادند و هر یک از سپهسالاران
بسر جهتی و طرفی نهادند ملقوچ بیک فرزند بزرگ خود علی بیک را با جمعی مجاهدان کاردان ... لشکر ... جهت
محافظت عقب سپاه مقرر داشت و فرزند کوچک خود ... بیک را با سواران جست و چالاک و مبارزان کار دیده ...
بمقدمه و طلیعه لشکر بگماشت چون در عین معموره مملکت لهستان در آمدند بعضی حصارها و قلاع صغار که ... رسیدند ...
و ... شدند و متوجه فتوحات عظیمه و تسخیر بلدان و قلعهای معتبر میگشتند و اگر چه درین سفر مجاهدان را فتوحات بی اندازه
روی نمود فاما معظمات امور و فتوح کلی ایشان مذکور میگردد و هشت فتح عظیم که در شهرهای بزرگ و قلعهای معتبر
و محلهای پر انبوه و حشر اتفاق افتاده بترتیب سیر و سفر مجاهدان مسطور میشود   غیوث ولکن قطرها المال والقری

لبث ولکن الملوک صیود ها   فتح اول آنکه در ابتدا شروع ببلاد مشهور آن مملکت وسیع بحصار و معموره معظمی صادف شدند
که بنو [?] موصوف بود و آبی عظیم از کنار حصار آن درگذار و پلی بزرگ [?] محکم و پیوسته بنیان دیوار و معبر آب منحصر در آن پل [?] کرد
و جماعت کفار طوبها و نفطها برکنار آب و بر سر پل مرتب داشتند که فوج سوار از بالای پل در گذار رسالم [?] نتوانستند بهدایت
توفیق از بالای آن نهر عظیم غازیان موفق محلی یافتند که با وجود صعوبت و مشقت تمام گذار میسر شده فی الفور جمعی آشناوران
عبور کرده بر سر قلعه و حصار مذکور تاختند و بر سران مجمع که محافظ پل بودند جنگ انداختند و بتوفیق حق فتح الباب
تمام غازیان نموده در همان روز قلعه را و شهره بند را مسخر ساختند و همگی کهنه گبران و اقویا را بالقتل آورده صغار و نسوان
ونساء را از تیغ قتل آزاد کردند از آنکه لشکر را مقید بغلمان و جواری و اموال ساختن در بدایت شروع مناسب نبود و راه
بسیار و منازل خطرناک در پیش میبود اما دو کس از صنادید کفار در آنجا حاکم بودند یکی از ایشان در جنگ مقتول شد و یکی دیگر
دستگیر شده مقید و مغلول گشت بعد از آن شهر و حصار را آتش انداختند و از قابلیت سکون و توطن بدر برده ویران
ساختند مولف   از سنان لشکر غازی شعار   آتشی در ملک کافر زد شرار   جان دشمن زان شرار افروخته   هم چنین بار و دل او سوخته

فتح دوم بعد از فتح حصار مذکور چند روزه راه دیگر [?] چند مسیر شد همگی ولایات و مواضع معمور بود فاما شهری
معتبر نبود تا ملکشوری [?] رسیدند در غایت وسعت فضا و در وسط آن دریاچه وسیعی در اطراف آن همه معمورهای رعنا در
دو طرف این دریاچه دو شهر میان ایشان مشهور فاما شهرها و اطرافش در غایت آبادانی و معمور و پادشاه و قرال [?] چون
خبر وصول عساکر اسلام شنیده در هر کدام از این شهرها پانصد کس از مردم نامدار جهت محافظت شهر و رعیت گذاشته
و لشکر مجاهدان را در کشورهای کثیری [?] چون سپاه بی اقبال خود دید [?] انداخته شهری که اول رسیدند فی الحال جنگ انداخته حصار
و لشکر غازیان از آن اطراف شهر در آمده فی الفور مسخر ساختند و خلقی بی حد از ایشان بقتل آوردند و بعد از آن با آهنگ
جنگ آن شهر دیگر که اعظم بود توجه کردند این شهر از اطراف نوح [?] مجاهدان با آب آن دریاچه محصور بود و گذر از آب دریاچه بیرون
شهر میسر نبود چون در اطراف آن شهر و رود [?] جست و جوی کردند برهنمونی اقبال در میان بیشه بر آن آب پلی معتبر یافتند
و فی الفور از آب گذشتند و تمامی سپاه منصوره تسخیر آن شهر گشته بجنگ شتافتند چون شهر معظم بود و مردم بسیار بخصومت
و مقابله بیرون آمده بودند و مقاومت و مخاصمت و مدافعت مینمودند چون غلبه اسلام و دلاوری مجاهدان مقدام

اربیل

از فضل [?] ات و اعانت و توفیق حق ایشان را مدد و از بدیهیات [?] جملگی غزاة و مبارزان دین آن گروه انبوه
مشرکین بر کین را مقهور ساختند و در حین فرار و انکسار قوم کفار جمعی از غازیان خود را با مردم قلعه و حصار مختلط
در میان شهر بند و حصار انداختند و بی توقف از درون و بیرون جنگ انداخته شهر را در حیطه تسخیر در آوردند و تمامی سپاهی
و اعیان که واجب القتل بودند با تیغ و شمشیر [?] سیلاب فنا و هلاک دادند و در این شهر معمور نهب و تاراج و اسیر و غنی [?] افتاد
و مساکن و بیوت شهر را آتش انداختند و بیکدفعه جاهای آن شهر را که مشتمل از چوب و تخته بود با آتش زده خاکستر [?] با خاک
هموار ساختند مولف   کشور کافر چو دوزخ شد بر او   سوخت جان و تن از او هم تو بتو   فتح سیوم آنکه چون از غارت و تاراج
و اسیر آن دو شهر فارغ شدند قلعه و شهره بندی رسیدند علاخوری نام و قلعه دیگر موصوف بادنه [?] هم قریب
آن مقام چون اهل آن دو حصار سطوت لشکر غازیان را در آن شهرهای پیشتر شنیده بودند و از خوف تسخیر مجاهدان
آن حصارها را خالی انداخته جلای وطن می نمودند از اتفاقات حسنه یکبار لشکر غازیان بانبوهی آن جماعت با اهل و عیال دو چار
شدند و اموال نفیس ایشان را در احمال و رحال یکبار در گذار دیدند فی الفور آن جماعت را چون خوان یغمای ترکان غارت
کردند و کهنه گبران کثیف را تمام بقتل آوردند و ذراری و نتایج و احداث ایشان را القا نموده استرقاق نمودند و تمامی آن
قلعه ها را تخریب و تخریب فرمودند   مولف   از غنیمتهای غازی لشکران   منعم گشته همه پیر و جوان   شد در آن لشکر تاراج و اسیر
خوبرویان اسیر دلپذیر   از رخ تابان خوبان دو غزاء [?]   شده سزا آتش تخوم [?] ناسزا   در میان آتشی باد و دود و آه
خان و مان دشمنان گشته سیاه   فتح رابع چون از آن نهب و غارت سابق فارغ شدند از آن منزل یکدو مرحله پیشتر
بشهری رسیدند بغایت معظم و معمور که دار الملک پادشاه و قرال آن ممالک بوده بادنه [?] مشهور شهری محفوف بباغات
و بساتین و در اطراف آن چمنها منور بوده و ریاحین مردم این شهر اعیان و اعالی آن ملک آراسته و متمولان صاحب
اسباب از مال و خواسته در این حین که آمدن لشکر اسلام را شنیده اند همگی جهت تحصن بمواضع حصین و کوهها و مغارات
متین کوچ و ارتحال نموده بودند و اموال بی حد و مثال و تمام اهل و عیال خود را از آنجا نقل مینمودند و هنوز صحرای
آن از مال و رحال مالامال بود و بیرون شهر و صحرا از زن و بچه و بزرگ و کوچک بیشتر از اوراق گل و ریاحین در صحاری و جبال
انبوه تر از رمال نهر سیال فی الحال غازیان همچو سیل بهاران در آن فضای صحرا شتابان فرو ریختند و بر مثال قطرات باران بر

کلیساهای دراو کنند و خباثت وجود آن کفار غلیظ القلب را برق زلال شمشیر آبدار ازان عرصه پاک ساختند و بازوی
کمند آسا را چون زلف خوبان در گردن اسیران حواری و غلمان ماه سیما انداختند گویا ان غنایم بی اندازه را تمامی جهت مجاهدان
مهیا و مرتب داشته در ظروف مستور و عرابها بر آراسته باستقبال غازیان می آوردند و جهت رفع مؤنت حمل و جمع غنیمت
و تسهیل امر در نقب منفتح نقود و نفایس اموال دران کثرت و فرصت قبل از ورود مجاهدان ترتیب میکردند
خذوا ما اتیکم به واعذروا   فان الغنایم فی العاجل   مجاهدان چون از غنیمتهای بی اندازه درین شهر معتبر استغنا
حاصل نمودند اصل مساکن و میان شهر را که مصنوع از چوب الاب بود روفق [illegible] دون دیگرم
بآتش سوختند و اموال بحساب از هر باب خواه منقولات و مکنونات بسیار دران شهر هم اندوختند و تعلقات مجاهدان از
غلمان و حوای پری چهرگان کافر نژاد و از نقود و اجناس غنیمتی افراد افراد چندان شد که هر یک سر غازی را چندین
سر برده و اسیر متعلق شد و سایر اموال برین منوال بحدی متلاحق گشت بعضی سرخیلان سپاه گفتند که بیشتر ازین
غنیمت در تحت ضبط نمیتوان بود الکنون اندیشه واجبت می باید نمود ملقوج بیگ که سپهسالار لشکر بود و در ام
غزاها او از همه بیشتر مسعود جهان و میمون بود که یک دو مملکت و شهر معتبر دیگر متوجه باید شد شاید که پادشاه این ملک
بدکیش بدین بعزم انتقام و کین پیش آید و غزای اکبر با آن کبر سرور این اقوام ضال میسر گردد هر آینه عساکر
مجاهدان ازان کشور دیگر وجهه عزم بممالک بیشتر آوردند و احمال و اثقال را از خود تخفیف کردند غازیان جلادت
جان فشان هر یک برای حق جدا از غنایم لشکر مستغنی تمام کرده در دفع اعادی باهتمام فتح خامس آنکه چون لشکر اسلام
ازان منزل قدم مردانگی پیشتر نهادند بکوهستانی عظیم افتادند بغایت بلند و پر نزایع از قری و مواضع و اکثر درختان
آن کوه میوه های خودروی بود و چون ازان منازل برغبت گذر کردند بصحرایی رسیدند بغایت وسیع در میان این صحرا نهر
رفتار از رنج ربیع و میان آن قوم کفار بادیه جاده معروف و در میان آن شهر نهر عظیمی جاری از اطراف عزا با دو بساتین
محفوف و بر آن نهر دیگر پلی بود که لشکرگاه و معبر سپاه و لشکر بران منحصر بود و بر سر اطراف آن سوار و پیاده بسیار مسلح
و مستعد ایستاده و اسباب توپ و تفنگ بغایت بزرگ را به و سر پل نهاده که عبور را ازان پل با وجود آن جماعت کفار
محال بود دیگر باره غازیان و دلاوران کشتی نبود دران نهر هم معبری یافته و بهر نوع که بود ازان نهر عظیم عبور و گذر کرده

ایران

و دران جماعت کفار اسب انداخته و جمعیت ایشان را بتیغ متفرق و ضال از هم پریشان ساختند قلعه و شهر را بیک حمله
فتح کردند و جمیع کفار غلیظ الرقبه را بقتل آوردند و شهر و مملکت را آتش زده با هامون یکسان نمودند و بعد از استیفا حظ خود از
بشهری دیگر که در قرب آن کشور بود توجه فرمودند بادی رونق شد [illegible] رایت حق غالب و اعداء زبون
فتح سادس وقت شام که لشکر ظلام در بام کفار ایام را فرو گرفته بود و فضای مملکت کوه و بحر چون دل تیره ایشان
تاریکی فرو رفته سواد عساکر اسلام هم اطراف شهر و کشور را که موصوف باد نزاد گنجینه بود فرا گرفتند و شب دران منزل
آرام بدر رفتند صباح دیدند که قلعه آن بآسانی و زود مسخر و میسر نمیشود بان مقید نشدند و پیشتر نهضت نمودند
و بمحلی رسیدند که از سر اطراف مملکتهای معمور و کشورهای آسوده مغرور دار غرور سپهسالار لشکر ملقوج بیگ
دران محل توقف نموده لشکرهای غازیان را رخصت توجه باغتنام غنایم و اسر اسیران داد از یک طرف جمعی مجاهدان
چابک سوار با فرزند خود دورعلی بیگ فرستاد و از یک جانب دیگر امیرزاده اعظم بالی بیگ ولد یحیی پاشا که از
دلاوران مقررست و از شیردلان صفدر با جمعی از مجاهدان متوجه غزای آن کشور مشرکان مستکبر شدند دورعلی بیگ
اولا بشهری رسید که مشهور با [illegible] بود و بسطوت لشکر اسلام و بضرب تیغ جهاد و حدت صمصام آتش اجناد ظفر نهاد
همه کافران معارض و مخاصم که بودند مکسور و مقهور گردانید و بران شهر معمور منصور شد و تمامی اهل آن دیار را اسیر و تاراج نمود
و شهر را بآتش افروخته تخریب و استیصال فرمود و بعد از دو سه روز از آنجا با غنایم بی نهایت بمعسکر اصل بخدمت پدر عودت
کرد و حمد الله زیاده تر مرتب بود و غنیمتهای گوناگون ازان سواد آورده و بالی بیگ ولد یحیی پاشا هم از طرف دیگر بولایتی
همچنین معمور و مسکون و سکان آنجا بمال و منال هر یکی عدیل قارون امیرزاده دلاور با غازیان صفدر همه مملکت را غارت
و اسیر کردند و اعیان و اصول کفار را در معرض تیغ و شمشیر آوردند بعد از چهار روز باز بمحل مقر لشکر سلطان معسکر ملحق شدند و
بغنایم گوناگون متنعم و موفق گشتند لمؤلفه دوستان حق بجمعیت قرین   دل پریشان جمله کفار لعین   فتح سابع
آنکه چون دران منزل توقف بیشتر شد لشکرها که باطراف جهت یغما و تاراج فرستاده بودند باز بجمع مجاهدان پیوستند دو روزه
راه پیشتر ولایت معمور مشهوری بود بعزم غزای آن کشور نهضت کردند و بعد از آنکه بآنجا رسیدند باز باطراف ولایات
نزدیک آنجا مجاهدان جهت غنیمت روی آوردند ملقوج بیگ حسن آقا و یوده را که یکی از غازیان و سپهداران کاردیده بود

باجمعی کثیر از غزاة و مجاهدان بیک طرف فرستاد. از حسن اتفاق بان طرف که حسن آقا روی نهاد بعد از بلوره مسیر بصحرای
رسیدند بمقصد جانور با اسباب و اموال یافتند که از مقام و مسکن کوچ و نقل نموده میخواهند که خود را بامنی رسانند
و در انجا بمحلی حصین از ضرر لشکر غازیان خود را مامون گردانند لیکن مثل مشهور است که اذا جاء القدر بطل الحذر مصرع
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود. غازیان این مقام حاضر طایم را غنیمت شمردند و این بمقصد جانور را با اموال
و اسباب خداوندی کرده خداوندان مال و خان و مان را از قید تعلق حیات خلاصی دادند و مقضی المرام بزودی
بمعسکر اصل روی نهادند بیت
دو شکام از هر جهت ارباب حق / برده در میدان مسعود ان سبق
کشته ها لک ابجا بر گشته و بعد / دانجو عوبات سرکوز صعد
فتح نامه چون غزاة و مجاهدان را کثرت اموال بمرتبه رسید که صعوبت بسیاری احمال اثقال
از حد اطراف عاجز گشته بغایت گران بار شدند و ملتوج بیک امیر سپاه نیز ملاحظه نمود که بیشتر ازین ضبط و نسق لشکر غنیمت
انجمن بغایت دشوار است. و در میان دشمنان بی نهایت باین گرفتاری و ثقل اموال لشکر گران بار در معرض اخطار و مخافه
ملک کافران غدار بسیار. و از منهیان اخبار رجحان استماع اعتقاد نمود که در سمت طریق معاودت بر سر راه دو محل خطرناک است جهت
عبور سپاه او اول آب بزرگی است در میان مملکت که عبور از ان باسب و استر میسر نیست و پل عظیمی که داشته قرال و پادشاه انجا
فرموده که آن پل را انشق انداخته اند و ممر گذر لشکر را بغایت خراب و ابتر ساخته و چند رخنه بیشتر از ان آب در بند و کوهساری
منحلم است و فضای گذرگاه آن بغایت مضیق و بسیار تنگ است و با مر قرال اهل ضلال دران دربند هم درختهای بزرگ بی حد و عدد
انداخته و محل گذر را بالکلیه باطل و سنگ بسته و مسدود ساخته اند ملتوج بیک حسن آقا را جهت تدبیر تعمیر پل پیشتر فرستاده و او نیز
روانه و مجد داد از اسباب و آلات عمارات انداز ترتیب داد و لشکر باین انبوهی با احمال و اثقال باسانی از ان پل گذرانید
گذشتند. و از انجا متوجه عبور از ان دربند معهود گشته چون بدهنه دربند رسیدند دو روز در انجا مطلقا فرجه و مجال عبور
نیافتند و بضرب تیر و تیشه آن جنگل را بیشه را هامون و هموار ساختند و در بند را از وجود خبیث مستحفظان مضیق و مانعان طریق
پرداختند و طی منزل امادی این سهولت از ان شنای گذشته لوای فتح را در فضای فراغ بال باسمان افضال حضرت ایزد
متعال برافراختند فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم بحمد الله توفیق و عون کردگار
لشکر سپاه دین حق شد آشکار / مغتنم از انجا و دنیا و ثواب
فتح و نصرت شد ذهاب در ایاب / چون از ان محلهای سوکناک

وازان

و از ان تنگنای مهلکه و بیم هلاک بفضای صحراهای طرب ناک رسیدند دران جانب مواضع و قری و محلهای معمور و بقعهای خرم دیدند
و دران اطراف جمعی از لشکر کفار مانند که متحصن بمحلی حصین بودند و بر سر راه تعرض بعجزه و ضعفاء لشکر اسلام مینمودند فی الفور
آن سپاه مظفر روی اقبال بدفع آن زمره اهل ضلال آوردند و الحق از طرفین کفر و اسلام محاربات عظیم و محاربات غریب کردند
فاما چون فرصت و نصرت اهل اسلام از عالم غیب مقرر بود و خذلان کافران باطغیان در دین و دنیا مقدر عساکر مجاهدان ابطال
بران گروه کفار غالب آمده غوغای کلی دران محل اتفاق افتاد و متعاقب آن فتح غریب و نصر قریب مصطفی بیک ولد قاسم بیک را با لشکری
مجدد و فیروز جنگ و پانصد جوان برگزیده و دو صفدری سر ملی شاه شیر و پلنگ بتاخت و غارت آن اطراف فرستاد و او نیز از
معسکر اسلام جدا شده بعد از قطع صحاری و جبال و عبور از مجاری انهار سیال در دو محل با لشکر کفار مصاف داد و در هم
دو جنگ بر دشمنان دین مظفر و منصور افتاد و بعد از رفع موانع و دفع روادع بولایتی رسید بغایت معمور و دران
فضا قری و مواضع شهر مثال مشتمل بر دور و قصور بود و در میان صحرا آب رودی بزرگ بود و معبر آن از یک پول معین و کفار را پانصد
کافر بر سر پل محافظت آن معبر ایستاده همه غرق پولاد و آهن جوشن مصطفی بیک نیز استمداد از روحانیت مصطفی صلوات الله علیه
نموده باتفاق پانصد جوان مجاهد با این مجمع کفار بنیاد محاربه و جدال نهاد و داد مردانگی و دلاوری داد بعد از مقاتله بسیار
در میان آخر کار اهل اسلام ظفر بر کفار نمودند و ممر عبور را جهت مجاهدان بر گشودند و در میان آن کشور شهری بود بر [illegible] نام و دران
دیر عظیمی بود مسکن اصنام و دران میان اوثان صنمی بود عظیم درجه و هیکل شخصی مکلل بجواهر و مزین بزر و سیم و آن قبله گاه
جمیع مشرکان آن دیار بود و بران دیر حصاری بود بغایت استوار و اطراف آن حصار را بجمعی کثیر از ان کفار و دود مسدود کرده
بودند از هر صنف مردم دران اندرون متحصن و التجا بحمایت آن معبود قوم نمرود آورده چون سپاه غازیان پانصد نفر خبر بود
واحتمال فتح آن بنا استوار از انجان لشکر معدود متصور نمیشود از تعرض آن کلیسا اعراض کرده پیشتر از ان باز کلیسایی رسیدند
بغایت معتبر و درون آن مخزنی مالا مال از سیم و زر اهالی آن کشور و در میان آن بنیان هیکلی بتان سیم اندام و خوبرویان سمن عذار
اصنام حکمی تهای بتکده در سر طرف بر رخسار آن پری رویان از غایت حیرت جان از تن در رفته بود که بجز و آمدن ایشان مشغول بود
و صورتهای صنمهای منقوش در دیوار از مواجه و مقابله آن خوبان خجسته دیدار چون نقش الجاری آب و رنگ در برابر اشجار شگفته
از انوار لوله: همه آراسته رخسار رنگین / چو گلزاری پر از ریحان و نسرین
این لشکر غازیان فیروزمند ترین مجمع ایشان

ظفر و استیلا یافتند و تمامی قسیسان دوزخی و کهنه کبران جهنمی را لمعان تیغ آتش بار سوختند و بهشتی رخساران حوری غلمان را
در تصرف آوردند و اموال نفایس بی حد و نامعدود را به غارت و یغما بردند و باز این غازیان سالم و غانم به عسکر اصلی ملحق شدند
و بعد از وصول این جماعت سپهدار عسکر اسلامی لشکر با این همه اسباب نقود و اجناس و جواری و غلمان خورشید البناش عزم دنمودند
و تا سرحد ممالک سلطان که قلعه و آق کرمان است توقف ننمودند اگرچه جهت بعد منازل و صعوبت مراحل بسیاری از اثقال و اموال و امتعه
اسیران و حیوانات ضایع و تلف شد و جهت سرعت سیر احمال و اذعان بار و دار مخفف گشت فاما مقدار جمیع اصناف غنیمت چندان
بود که ترکات آن غنایم مملکتها را معمور نمود و ملوح بیک در کنار آب تونه در حصار کلی خمس معانم را جهت خاصه سلطان مجاهدان
بضبط در آورد و از آنجا جمیع عسکر را جهت توجه به مساکن خود رخصت کرد بیت وقفلت عنهم غانما و قلوبهم فیها لظرفك

عساکر و از

داستان بیست و از فتوحات غزوات میسره مبشره سلطانی در بیان توفیق یافتن یعقوب پاشا حاکم بوسنه
به غزای اکبر برحسب اشارت سلطان مجاهدان و صورت مقاتله و مقابله مشار الیه با عظماء ملوک و امراء انکروس با لشکر
قلیلی از معونت تایید یزدانی و کیفیت در شرح کشف ظهور خوارق عادات در حین قتال لشکر اسلام با گروه عظیم
کفار بغیر و زحلی یا بما مذکور و اتفاق فتح مبین و استیصال مشرکین مقتول شدن صنادید انکروس کفور مقهور
با منشور دولت نبوی مضمون و مهما صح بطغرای جهانگشای انا فتحنا لک فتحا مبینا شده و رایات نصرت مظاهر سپاه با شوکت ملت
مصطفوی بمثال بشارت اقتضای ولو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار ثم لا یجدون ولیا ولا نصیرا مشهود دیدهای جهانگشته
همیشه اولیای این دین حق با وجود جمع قلت بر گروه انبوه اعدا الله غالب و مظفر آمده و همواره زمره ناجیه والذین جاهدوا
فی سبیل الله رخ معارک کفار را با وجود انبوهی اعوان و انصار در کمیت و اتکال بر کار رتبه نموده اند و اگر قلب لشکر حق
و سپاه مسلمانی موید و مقوی بجاجین املاک آسمانی است و طلایع اجناد مبارزان جهاد لابد این معنی خلوص اعتقاد در سر
و فتح فایز بنیل امانی است بیت اذا اسودت الحرب استنصت بسیفهم کذلک او تحاب عنها تبا و قنا
مرکز قانون لازم الاطراد دایم الاعتقاد و النصر من الله من یشاء بنصره بنصر عزیز برکواه بوده و هیچ گاهی اسلوب حدیث و غوب
من کان لله کان الله له کار دین و دنیا مطلقا تخلف و عدول نخواهد نمود بیت پا منه با نام این در در کار
جنو کل بروند مردان راه و مصداق سیاق این مطالب و دلیل استعمال این رغائب معرکه جهاد آن مجاهد شجاعت

خصال

خصال دلیر و کار نامه آن سپهدار اجناد مجاهدین بشیر است اعنی پاشای عالی مقام والای شعار سماحت آثار الموفق بنصره الذی سبحانه
یعقوب پاشا نشره الله تعالی بلطفه الاعلی و یسر له السبل الی الآخرة والاولی که در تاریخ سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه که حاکم
ممالک بوسنه بود و سرحد دیار و ثغور اقطار کفار انکروس و فرنک و حصار را به تیغ مردانگی خود محفوظ میفرمود و در این اوان
او را با اعاظم ملوک و صنادید آن کفار محاربه و جهادی اتفاق افتاد که از غرایب واقعات زمانه است و بحقیقت خوارق عادت محل استعجاب
عاقلان فرزانه فاما از آنجا که معجزات دولت دین مصطفوی و از تاییدات غیبی که همیشه معهود ملت نبویست امثال این وقایع
در دولت آل عثمان بسیار محقق و واقع است و مبدا اعلی در اظهار خوارق عادات همواره بی حاجت و مانع است بیت
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و استفصال ظهور این واقعه مسبوق بمقدمه نباید
را تقوات و توفیق لشکر اسلام بان فتح مبین جر و تدارک آن قصه سابق است القصه سلطان سلاطین مجاهدان
ایده الله المستعان فی تایید الایمان قبل از ظهور این احوال امیر غازی مجاهد خصال علی بیک ولد میخال را که حاکم سرحد انکروس
و مملکت سمندره بود لغزا و نهب و سبی ممالک انکروس امر فرمود و بنا بر آن حکم همایون شده بود که لشکریان اقلیم روم از ابطال
سرکس را و ایمه اندک فضیلت جهاد باشند با علی بیک متوجه غزای مشرکان و اهل عناد شوند و موازی هشت هزار مرد ملک مجتمع گشته
علی بیک در سمندره از آب تونه عبور نموده بود و بر بعضی ولایات انکروس دفعه بر مثال برق خاطف تحقق و نهب و سرق و غارت
انجا اقیام نمود و لشکر اسلام از آن ولایت از سبی جواری و غلمان و نهب اموال و اسباب بی پایان مغتنم و فایز شدند و باحمال
و اثقال از سر قسم مال راحلی گشتند چون پادشاه انکروس از این معنی آگاهی یافت لشکرهای عظیم ترتیب داشته بسر راه علی بیک
و مجاهدان فرستاد و در محلهای تنگ و بی مجال و بر ممرهای مستحکم جهت جنگ و جدال لشکر آن کافر لعین منتهز فرصت ایستاد و چون سپاه
مجاهدان بکثرت تعلقات مال و غنیمت مقید و مشغول بودند و در رعایت حزم و احتیاط در اقدام محاربه کما ینبغی اقدام نمودند قضا
از لشکر آسوده کفار سپاه سوکشیده مجاهدان در تنگهای عظیم انهزام یافتند و تمام غنایم را بجای گذاشته بصوب معاودت شتافتند

الآی

قرال انکروس از این غلبه و کامرانی بر اهل اسلام بسیار دغره و شادکام شد و بی توقف و تامل متوجه و متعرض ممالک اسلام
بر سبیل مجازات و انتقام گشت و باتفاق تمامی صنادید گروه و بانان معتبران کشور مشاورت نمود که همیشه قاعده و اسلوب
لشکر اسلام چنان است که چون از سرحد سمندره لشکر انگیزی محدود ممالک انکروس اغاز کند از سرحد بوسنه هم یک لشکر دیگر

بیان مملکت انکروس روانه می سازند سرآینه صلاح انست که درعین این غلبه واستیلا لشکرهای وثب را بسرحد بوسنه فرستیم و در ان
حدود مستعد نهضت لشکر مسلمانان باشیم اگر اسلامیان شروع در تعرض ممالک و ولایات تابع انکروس کرده باشند بدفع و رفع
ایشان اقدام نماید و اگر هنوز تعرض بولایات انکروس نکرده باشند همین لشکر مکمل بر سر بوسنه روند و باستعمام ولایات و مواضع
که لشکر غازیان سوخته و غارت کرده اند تمامی حدود بوسنه را خراب سازند و سبب غارت ان مملکت را کماینبغی بپردازند و درین
اندیشه و صلاح اندیشی با پادشاه جبار و ریم پاپ و سلاطین فرنگ ایلچیان فرستاد و از هر کدام ازان هم کیشان خود استمداد
نمود و درین انگیز فتنه و فساد باین وجه بنیاد افساد نهاد و ایشان همگی فرستادن لشکر و مدد را قبول کردند و برحسب موعود
معاونت و همراهی بظهور آوردند   عاقبت خواهد از دشمن بشه کاسه سر   چون اجل را سر شمشیر تو مهمان باشد
شاد باش ای شه پر دل که ندارد جرأت   دشمنت گر بمثل رستم دستان باشد   و قرال لعین جهت سپهسالاری این لشکر
پرکین دخجیل نام که میان بانان بشجاعت و سپهداری مسلم قوم و نامدار بود جهت سپهسالاری آن لشکر تعیین کرده چرا که
علی پیک و لشکر غازیان را اسم در نخجیل مذکور منکسر ساخته بود و بدلاوری میان صنادید انکروس در جمیع معارک نام بلندی
برافراخته و حسب شان و رفعت چون از اقارب قریب قرال بود از غایت اعتماد و وثوق بر وجود انکی و سپهداری او را اولی [illegible]
خود نموده بود لاجرم جهت داعیه مذکوره دوازده هزار سوار جوشن پوش انکروسی که هر کدام سر تا پای گویا کوه آهنین [illegible]
جلادت همچو سواری از شان یک حصنی حصین مملی را چون لشکر ظلمت بهم یار یکدل کرده و چون التیام سپاه ظلام بهم آورده بهمراهی
دخجیل بان مذکور روانه سرحد بوسنه گردانید و پادشاه جبار شش هزار سوار نامدار آن دیار بمدد ایشان رسانید و ریم پاپ
که هادی و مقتدای ملوک مسیحان است و هم شیخ و خلیفه ملت عیسوی است و هم پادشاه نشان دو هزار مرد مکمل با صلیب
و علم که جهت پادشاهان کفر بغایت متبرک و محترمست همراه لشکر خود جهت تبرک روانه گردانید و از جانب فرنگ هم شش هزار مرد کمکی
مرد زخمی در فن سلاحداری یگانه و در هر صنعت از صنایع سپاهیگری فرزانه بامداد و معاونت دخجیل فرستادند و از ملوک اطراف
ان اطراف خصوصا مملکت خروات و غیره با لشکرها بطمع غارت و مال روی بان معسکر کفار نهادند و جهت حمیت دینی و غیرت و ناموس
ملت چهل هزار مرد مکمل بهم رسانیدند و روی بسرحد بوسنه آوردند و از خشم و کین اهل اسلام شب و روز نمی آرمیدند و چون
از اطراف این چنین لشکری در لشکرگاه دخجیل بهم پیوستند و هیچ بان معظم با لشکرهای خود درین نوبه با او عقد و میثاق مناصحت

بشند

بسته بلکه ازان بانان را قرال اعلی میگفتند و یکی غر واعلی و یکی کبر ... حاکم ولایت معلوم بود و یکی دیگر کبر منقول که حاکم
ولایت بوراح بود و از حسن اتفاقات دران اوقات یعقوب پاشا که حاکم بوسنه بود در ولایت خروات که فاصل است میان انکروس
و بوسنه حاکمی داشت کرفاری نام و بکثرت ممالک و قلاع معمار میان حکام آن ولایات عمده و احتشام بنابرانکه مملکه مذکور میان
اهل اسلام و انکروس افتاده گاهی اطاعت و انقیاد سلطان اسلام مینمود و گاهی میل طبیعی و محو داصلی معهود قرال انکروس
متوسل می بود و دران ولا انقیاد تمرد کرده بود و بحاکم بوسنه یعقوب پاشا متابعت و خراج گذاری نمینمود بنابران یعنی یعقوب پاشا
از نواب همایون جهت توجه بهوای مملکه مذکوره استجازه کرده بود و از درگاه همایون بان توجه مرخص شده لشکرهای غازیان را
از اطراف جمع آورده بود و در ولایت خروات یک بان دیگر بود موسوم به کراجادن اما بدلاوری و شجاعت بسیاری از ممالک تابع
انکروس خروات بتصرف در آورده و التجا بدولت سلطان مجاهدان کرده بود و چند قلعه از ولایت کرفاری که تابع انکروس
بود بدست تسلط در وی داده از دست تعدی او شکایت که بعالی قرال انکروس رسید درین ولا که دخجیل بان را قرال با جمعی
لشکران بسرحد بوسنه فرستاد دخجیل مذکور داسته بود که او را بر سر ولایت کراجادن رود و چون او تابع اهل اسلام شده و متابعت
قرال را تعرض رسانیده اولا قلاع معتبر او را در حیطه تسخیر در آرد و هیچ محل و ولایت او را بی تسخیر و تخریب و غارت نگذارد
دخجیل بان هم با ان لشکر که همراه داشت برحسب امر قرال اولا بر سر حصار کراجادن آمده او را محاصره نمود و تمامی مملکت او را نیست
و نابود فرمود او نیز چون منسوب و ملتجی بدولت سلطان مجاهدان بود درین حال استعانه بیعقوب پاشا حاکم بوسنه نمود و یعقوب پاشا
بعضی عساکر اسلام که جهت تاخت ولایت خروات کرفاری مجتمع ساخته بود سرآینه اعانه و اعاذه که انکار دین تعرض لشکر اسلام
انکروس لازم دید و لوای اعلای غزا و جهاد را بر سمای توفیق و عون ربانی بر کشید و هر چند که تحقیق کرده بود که لشکر دخجیل کبر از قلاع
که بانجا آمده اند بحسب عدد و عدت بسیاری از لشکر مجاهدان افزون اند توکل بر لطف و عنایت الهی نموده مقابله و مقاتله آن کفار
اشرار را بحصول و بی غیرتی جبن و خمود برگزیده میگفت که   دشنه برناف و تیغ بر گردن   به زرنگ کس از جهان خوردن
کور چشمان زنند نیزه دلیر   که نباشد سفید مهره شیر   و از سر استظهار تمام بعون عنایت ربانی و بیمن دولت قاهره
سلطانی اولا حصار بالچه و توابع که از جمله ولایت خاصه انکروس است و حصار و شهر معتبر سرحدست نهضت نمود و تمام و تبر کادلی
که پادشاه سعید مجید سلطان محمد غازی انارالله برهانه رایت نصرت برافراشته بوده خیام احتشام برافراشت و عساکر مجاهدان را

در مقابل تعرضات لشکر انکروس نهب و غارت و هدم و خسارت آن ممالک باز داشت و در ان منزل از غرایب واقعات که پیش مردم
صورت بین محل ریب و اشتباه است فاما از انجا که شرف و کرامت جهاد فی سبیل الله ثابت برد وقوع این مقوله ایات و معنات
مستفاد از منطوق کلام مجید ملک علام و احادیث نبوی بیان کرده است و درین قضیه بتواتر و اطباق حاضران در رفقای یعقوب پاشا
در ان سنور غزا خان مستبین شد که در ان منزل که یعقوب پاشا بر سر حصار بابحه بار غام کفار و انجام مشرکان اصرار اقدام نمود
رسوبت لمعات نورانی بر مثال مایده آسمانی بر سطوح خیام غازیان خصوصا بر خیمه و نشیمن یعقوب پاشا نمایان شده و فیضی متصل از
آسمان از نور رخشان یکبار در شب تار و دو بار در روز روشن چنان ظاهر نمود که معاینه مشهود اعیان تمامی لشکریان گشته
و آن آیتی غیبی بوده مبشر از غلبه ملت محمدی و فروغ دولت ابدی که خدام دولت سلطانی مهبط فیض ان نور جهانگیر شده اند
این پرتو جمالی که هویدا از وست — نور محمدی است که از عرش تراست — چون مردم حصار بابحه دیدند که تمامی مملکت ایشان از لشکر اسلام تاراج
و اوراق خراب میسازد و حاکم و والی ایشان که یکی از اعیان امرا و انکروس است بدفع ایشان نمی پردازد کشیشی که مقتدای ان قوم
گمراه بود و در میان ممالک کفری ممتاز بمزید احترام از امثال و اشباه از جانب حاکم و تمامی مملکت بخدمت پاشا غازی برسالت
و شفاعت آمد و در باب تخریب و تحریق مملکت طریق فروتنی و ضراعت مرعی اورد که اگر مقصود از این اقدام عساکر خرابی مملکت تحصیل [illegible]
هر قدر مال و خراج که متوقع پاشاست بدست خود برضا و رغبت بدهیم این لشکر دست از خرابی مملکت باز دارند و مردم
مملکت زر سرخ فلوری و نفایس اجناس رایجه آن مملکت را به پیشکش و هدیه پاشا ارند پاشا در جواب رسالت کشیش گفت که چنان
استماع افتد که حاکم این ممالک که محال بتعالی است پیش پادشاه انکروس بدعوی داری آمده که درین سرحد با اهل اسلام همیشه در مبارزه
و مصاولات باشد و ممالک بوسنه را بتاراج و یغما خراب ساخته با حاکم بوسنه که از بندگان خداوندگار خسروان اسلام است مصافها
و مقاتلات کند الکنون بعد فانه ادا مدیم که بان وعده که میکرده وفا نماید و از حصار قلعه فرو زاید و با این جماعت غازیان
و غلامان درگاه سلطان مجاهدان خود را و ما را بیازماید بدمست — سوی آشتی چون نشد رهنما — نمود شما طریق شمشیر و خون
و در ان کشیش رسول در رد و نفی مصاحعه کلام معقول نشنید و بعد از عود وی سخنهای پاشا مجاهد بحاکم مملکت رسانید آن کافر خود پس
بحمیت جاهلیت افتاده و از درون حصار با جمعی از لشکرهای کفار با ادبار بیرون آمده نمایش تصدی قتال نموده و پاشا نیز
این امر را غنیمت دانسته و با سپاه غازیان سواره آن کافر بی دین را استقبال فرموده محال حملات [illegible] با لشکر خود بحد قتال

بالو آر

بالو آر لشکر اسلام مثل انبوهی ظلمت در مقابل ظهور نور مقهور شده و مانند ذرات هبایی که از حرکات نسیم صبا پریشان گردد بیکدم
[illegible] و مکسور بدرون حصار و سور ملتجی و محصور گشت — نیال من الاعداء [illegible] — و بمثل ما لاتنال العساکر
چون در بدایت شروع در محاصره اعلام رایات اسلام معلق و نصر مبین مبرهن شده بود و دیده بخت و دولت از فروغ [illegible] فتوح موعود روشن
و بینا گشته پاشای شجاعت شعار با غنایم بسیار بعساکر و جدال در تحلیل مال و انصار و اعوان آن ملحدان توجهی متوکلانه نمود و از آنجا
برخواسته از طرف قلعه [illegible] که داخل ممالک انکروس است از نهر عظیمی که موسوم [illegible] است تجدید استعداد عبور فرمود و بولایتی که
از توابع انکروس که موسوم [illegible] رسید و تمامی ان مملکت را هم در زیر خیول غزاة و مجاهدان پایمال گردانید و از اطراف ان ولایت
جهت [illegible] آن سرخیلان کفار اسیران و غارتهای بسیار بمعسکر خود آورد و مقتضای مسلک [illegible] در اشباع و انقاع لشکر اسلام
و قوت و حزم بلاد کفره و عبده اصنام اقتدا بکلام هدایت آیین و بیان مصدوق مبین ذلک بانهم لا یصیبهم ظماء و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله
ولا یطئون موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین نموده و از ان
محل [illegible] ولایت پادشاه [illegible] که لشکر او هم همراه در تحلیل دشمنی اهل اسلام امده بود بقلعه [illegible] که موسوم [illegible] است و در انجا
رود خانه عظیمی است مشهور [illegible] و تا آن زمان از اهل اسلام کسی از اسلامیان جهت مجاهده جهاد از ان آب نگذشته بود و بعد از عبور
از اب بولایت [illegible] گذر کرد که سالها [illegible] سال دیده آن ملک صورت لشکر اسلام را مگر در صحایف تصویر دیده باشند ما انکه از مسلمانان
جهانگرد وضع اسلامیان را در اسمار و حکایات شنیده باشند — هرگز ندیده صورت اسلام را — نشنیده ایتی که نبوده [illegible]
و موازی پانزده روز ان مملکت را هم بغارت و تاراج عظیم داد و غنیمتهای غریب و عجیب بدست غزاة و مجاهدان افتاد و از انجا بولایت
خاصه در تحلیل [illegible] و پای تخت ایالت او در آمد و اتش در خان و مان او انداخت و از وصول این خبر [illegible] در دل و جان در تحلیل افروخت
و در ان نواحی دیری عظیم بود که در [illegible] بنیان و رفعت ارکان عدیل ایاصوفیه میبود مجاهدان تمامی مسکن انجا [illegible] و نهب برانداخته
و مبانی از احراق و تحریق بان قدر که مقدور بود خراب ساختند اما درین اوقات در تحلیل بر سر قلعهای [illegible] بمحاصره
مشغول بود با وجود این احوال و توجه یعقوب پاشا باین وجه صلابت و [illegible] تمام مشنود با وجود انکه ان قلاع [illegible] را [illegible] آورده
بود و نزدیک بان رسانیده که در حیطه تصرف در آورد فی الحال از استماع توجه یعقوب پاشا و لشکر اسلام لشکرهای خود را که بمحاصره
قلاع مسفوره که انجا را فرستاده بود مجتمع ساخت و از خبر قدوم یعقوب پاشا بضبط لشکریان و ترتیب اسباب جدال پرداخت

چون یعقوب پاشا مجاهدان بدربندی رسیدند که معروف بود بادند سار داور و جهت سد ابواب و مداخل اهل اسلام آن دربند را
بچوب و سنگ مسدود ساخته بودند و در فضای عظیم در سر راه بطول و عرض انداخته فی الحال عساکر غزاة و مجاهدان و رجال ابطال بست برد
هذا الرجال لقلع الجبال زور آوردند و بکلید سرانگشتان مجاهدان ابطال دربند را فتح و ابطال کردند و چون بعون مفتح الابواب
از مضیق دربند گذر نموده بصحرای رسیدند که در آن فضا مواضع معمور بود و سکنه اخبار اماکن مستعار مشتمل بر دور و قصور
برهنمایی دولت و اقبال در حین تاراج یک موضعی از آن محال در جنب محال چندین هزار نیزه از چوب ساخته و پرداخته یافتند که در محل
غالبا به نیت مخاصمه اهل اسلام ترتیب داده بود و در انجا گذاشته و از لطایف صنع الاهی آنکه صنعت آن رماح را هم بدست کفار
آلت هلاک ایشان نموده مجاهدان اتا بقبض آن گماشته و این صورت تفاؤل بر غلبه و سرفرازی غازیان و فتوح اسلامیان بر مثال
لمعان کشان در دیده دشمنان نشان عیان شد نظم
چو اقبال آدمی را رو نماید — همه کاری از او نیکو نماید
شبی در رزم معاشرت در مجلس با سایر صنادید مخاذیل یک محفل نشسته بودند و بزمی مشتمل بر مطارحه جنگ لشکر اسلام بهم پیوسته و در مجلس
از سر غرور و استغنا با سایر عساکر را تشنیع میگفته که اگر یعقوب پاشا درین جانب و حوالی مجلس و جدال اقدام نماید و در
مقام مخاصمه و مشاجره در آید یقین که بی توقف گرفتار خواهد بود و یک متنفس از مردم اسلامیان که همراه او باشند دیگر صحرا
نجات زندگانی نخواهند نمود زیراکه همراهیان ایشان خود را از عقب نالان و تاراج ولایات متفرقه بهر طرف دوانیده‌اند و یقین
که سپاه خود را ضعیف و ناتوان گردانیده‌اند و هیچ اسباب جنگ از توپ و تفنگ ندارند و در نسبت عددی یک قسم از ده لشکر ما
نخواهند بود و در روز جنگ ما و تحمل مقابله با لشکر انبوه با یراق و اسباب ما نخواهند بود و حکم کرده که منادیان در لشکر ایشان
منادی و جار رسانند که در روز جنگ کسی مطلقا بر مسلمانانی که دستگیر کنند ترحم و اشفاق ننمایند و مقید و محبوس سازند و در جایگاه
جنگاه کفار ایشان را سپر دارند و اگر جماعت سپاه اندروس همگی جوالهای مالامال از زنجیرها و رسنها تافته بافته دوال جهت
حبس و قید لشکر اسلام همراه آورده بودند اما دین والا حکم در مجلس لعین بر یرمعنی صادر شده همگی اعاظم صنادید بمتابعت امر او
برین موجب قبول و قرار کرده اند که اهل ایمان که عاشاچون همه مقهور کردند هان فی الفور ایشان را امان بدهند و همگی مسلمانان
را شادی درین ورطه بسر و جان نرسمند اما ذا اهل وفا فی بود از آنکه صاحب مقالید و احکام مشیت ازلیه و ارادات ازلیه
در اظهار حوادث کائنات بلی تقدیم اسباب ظاهری عامه متسالید نمود و نتایج سببهای عادی این صورت را بخلاف معهود مسیح

خلاف

خلاف مقصود و مراد مبنوا انزل نمود و در مرآت معانی مآل این حدیث قدسی که انا ارید و انت ترید و لا یکون الا ما ارید بکیفیت ارادت
و مراد مجاهد داده و ظهور کائنات عالم بر وفق مراد او البته ظاهر خواهد گردید نظم
تو چند کنی ولی قضا می گوید — بیرون ز کفایت تو کاری دگرست
و علی الفور از خذلان عجب و پندار در سر کار در مجلس وان زوره کیفیت ارتکاب را اظهار رسید و منهیان
از جانب یعقوب پاشا چنان خبر رسانیدند که لشکر اسلام بفلان محل آمدند و نیزه‌ها که جهت روز جنگ ترتیب شده بود همگی بتاراج دادند
بی مبالاة و سراسیمه روی توجه بوم و جهت مقابله این گروه نهادند در محل از این خبر بسیار پریشان خاطر شدند و از خوف و رعب سپاه
اسلامی از قصد پسنا نهاد و نیزه‌ها در دلش بغایت کار کرد و مؤثر گشت نظم
نیست سرانجامی شد که سرزنش بخیم — زحمت در درون سینه امد که در درخت
اما در مجلس رسید که بحسب عدد لشکر مسلمانان چند باشد مخبر و منهی گفت که ده یک لشکر شما بیش نیست و فیمابین لشکرهای مذکور اگرچه
اموال و اسباب که از ممالک بتاراج گرفته اند بسیارست اما یراق جنگ بشما بیش نیست باز این قصه کمی و بیشی لشکر خود در مجلس
و قیاس مع الفارق نمود و در دم لشکر خود استمالت میداد که لشکری که مال و غنیمت گرفته اند بسیار جنگ نمیتوانند نمود و این
جماعت را نیز حال لشکر علی بیک منجالی خواهد بود و نمیدانست که این غنیمتها را که بدست آورده اند بشجاعت تحصیل غنایم دیگر همه نموده
چنانچه وعده صدق وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه بان مزید نعمت اشارت فرموده و الکرام الکاتبین در حق وسط گاه فرستان
در کار جهاد صرف مقدور و اجتهاد نمایند و بمقتضای شرع و عقل شمشیر مجاهده را جهت سعادت دین و دنیا کار فرمایند یقین که هم
از نام و ناموس دنیوی برآیند و هم با بحال جنگ کفار حربی شده یکی از ایشان زنده و آزاده سر بیرون نیابند
نموت الفتی فی العز مثل حیاته — و عیشه فی الذل مثل حمامه
چون در دم صبح صادق که از زبانه شعاع شارق و پرتو خورشید جهانگشا مغارب و مشارق
در جمع این مسلمانی تهنیت نامه یا ایها الذین آمنوا ... صادقین بعد قهم رسید و سپاه کثیر الاعداد تیره شب ظلمانی از سطوت تیغ افشانی
آفتاب پشت ادبار نموده روی بهزیمت گردانید نظم
نصرت اول کرده بود از طلب شب الالم — شد سحر که از تیغ نوآور او ابهر
اعنی یعقوب پاشا سپاه اسلام را مجهز نموده ترتیب و صفوف لاشکر ساخت و بنوازشهای حالی و مآلی و بدلایل عقلی و نقلی مجاهدان
بر قتال کفار اشرار مشعوف داشت و از روی تهور و دلاوری توجه بمیدان سعادت آورد و عنان توسن نفس بمرام را در مضمار
بسالت معطوف بصوب فوز و فتوح یا با ادراک منزلت شهادت کرد و چون ملاحظه نمود در مقابل سیاهی سپاه مهزوم کفار بی پایان شد
و انبوهی لشکر دشمنان خدا بر اعیان جهان بین مجاهدان عیان گشت و کثرت و انبوهی کفار و هجوم و جمعیت ظاهری قوم فجار

دریای الافلاک بی بود در صدد مصیقل شهان یا دریای بود با موجهای کوه سان در تلاطم و کثرت و انبوهی کفار و هجوم
شبه ازغان . ولشکر اسلام در عدد و عدت
جون مجمع پروینی بود در میان شبهای ملوکب باستان و لمعات شوکت ظاهره سیوف و رماح غازیان در حسب اسباب و اسلحه
سیف و سنان کافران با حشمت و توان جون لمعه اتشی در میان نیستان ساحل عمان لمؤلفه در جوف صوامع سنان جون شرر آمد
وز روی زمین خنجر بران بدر آمد اما پاشای مجاهدت شعار از کمال وثوق بعنایت و امداد ربانی و از سر استظهار لمعات دین
مسلمانی در ایام دولت روز افزون سلطانی اولا بدست خود یک قبضه شمشیری که در حسب تواتر اخبار از رواة ثقات مستند بقبضه
صحابه کبار پیغمبر می‌نمود و از علایم و اثار آن تیغ ابدار در فتوح کفار بعضی حالات غریبه بظهور رسیده بود و بعضا از صفحه مجلای
آن تیغ مجاهدان معارک نبوی مشاهده رخسار فتوح غیبی مینمود و باین دعای لازم الاجابه مصطفوی که بلسان سیف جهاد
ملقی شده مواظبت و تلقین سایر غازیان میفرمود که اللهم انت عضدی ونصیری بک احول و بک اصول و بک اقاتل
جون بدستیاری مجاهد آن شمشیر خود را به نیت غزا و جهاد جون چشم غنوده بخت از منام نیام بیرون اورد و بعلی اجناد را بقبض
قبضه تیغ مرد افکنی در برابر دیده خصمان کور دل و اعدای مجادل امر و اشارت کرد و از جانب اهل اسلام صدای علایم
تکبیر و تهلیل بر فوق صوامع جبرئیل بفلک اعلی رسید و از جانب مشرکان رنضلیل صلیل اسلحه ان قوم ضلیل و غوغای
شیهه و صهیل و اوازهای ناملایم نهیق جاهلان کفار و نعیق غلطای اشرار خرق پرده صماخ اسمان و قرع السمع
زمین و زمان مینمود بیت آن زمان از گرد میدان چشم گردون گشت کور وان فغان از بانک اسبان گوش گیتی گشت کر
در اثنای این حالت که دو فرقه حق و باطل متقابل شده بود و دو صف از صف اهل ایمان و کفر مجادل گشته بعضی امور
غیبی در صورت احیان شهادی مشهود اهل ایمان و کفار شد اولا انکه سه مرغ بزرگ در هیئات عقاب با سنین مخلب در فضای
آسمان محاذات صفوف اهل ایمان بپرواز و جولان آمده و صفت مرغ دیگر بر همان صورت بر بالای صف لشکر کفار در
طیران مشاهده عیان شد و قبل از التحام جنگ میان این دو لشکر متقابل این مرغان بر یکدیگر حمله آوردند و یک زمانی ممتد
با یکدیگر در حرب و ضرب اصرار میکردند بیکبار این سه عقاب از جانب اهل اسلام بر عقابان جانب کفر غالب و فایق شدند
و پر و بال آن عقابان پر و بال جانب کفار را در اشیان آسمان از هم پراکنده ساختند و از دنبال ان عقابان ارزوی

در برابر و مقابل ان بعد آ قاتل

غلبه وقهر

غلبه وقهر جندان نا خشند که جسب آن صفت مرغ را از هم انداختند جون این صورت امری بود که بمعاینه همه اهل ایمان و کفر دیده بودند
گویا از مشاهده آن مبشری از عالم غیب بجماعت مجاهدان رسید که دل ایشان را در مقابله و محاربه ان کفر رنجار و لشکریان اشرار
از اعدا را به برصدق مضمون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله مطمئن داشت و اهل اسلام را بعد از شهود این حالات
غریبه و مبشرات غیبیه هیچ وجه خوف و هراسی از کمال مغلوبیت مطلقا در خاطر نگذاشت بیت جلیبان کرد باصد حمله گردان
پر دلان را در روی خنجر رخ نهاده جون سپر … و بعد از تلاقی صفین و تلاحق طرفین خنده و جدالی بهم پیوست که از مصادمه سهام
و صفاح پرده های نه توی فلک در هم گرفت و مجادله زبان سیوف و رماح جوی خون بجای لعاب از دهان رمح جلی اوراق
روان شدن مدروفت از میان گرد و بیجا سر جا شده و صوارم مصیقل مصفا جون کواکب شب ابداد درخشان و پدیدار شد و از
غوغای آن معرکه و غاطنین صوت تا بل از قیام قیامت بمسامع اصغا میکی اسودگان خاک گورش گذار گشت از سیلان خون
کافران و مسلمان صورت انهار جنت و نار را از سیلان ماء معین نعیم و زقوم حمیم جحیم اشکار شد و انهار از انهار شمشیرهای اتش بار
بر عرصه کارزار باعث بر امتزاج جوهر آب حیاتی و عنصر ملتهب نار آمد بیت جو ار اب تازی بر انگیخته
جو باران در اتش بهم ریخته … بی از ارتکاب مبالغه و اغراق جنان محاربه هولناک و مقاتله بر قتل و هلاک متعاقب که چشم جهان بین
فلک جنبر مثلی ندیده بود و گوش بی هوش سپهر مرکز جنین طنین مصادمتی از تعارض ارکان عالم عناصر و موالید نشنیده اما
هیچ وجه در آن هنگام التیام معرکه التحام و زد و خورد و در آن زمان محنه مکاوه غضنفر دلاوران شیر و هیچ کس از سپاه
اهل اسلام را از سمت مواجهه خصما منحرف نیافت و هیچ لموتیغ از قفای مجاهدان کرار غیر فرار منحنی منصرف نیافت بیت
و ام … از ماحم طعن مدرت و شندق منهانی الصدور صدور صیلة الکماة خیلهم فی الوغی و مکلومة لباتها و نحورها
جنانکه هفت نوبت لشکر غازیان ان کافران غلیظ القلب را بقوت قدسی از پیش برداشتند اما در نخل لعین هر هفت نوبت بعزت
جاهلیت و بشدت تهور و حمیت بعد از هر هزیمتی مراجعت بخصومت مینمود و جمله و جدال را از دست نمی گذاشت و باز اظهار
تفوق و غلبه جانب مقهور خود میگماشت و در هر نوبت کافران جوی و مشرکان حیری را منحی و از هزار میکشتند و سرها چکا
در آن معرکه بر تلها پای مال خیول و غزاة مجاهدان میگشتند بیت از سر سپاهش خم جوگان فلک را که گوی زمین زیر وی بر زر آمد
تا انکه در اثنای این همه کر و فر از جانب مجاهدان و مشرکان ستمگر ناگاه یکی از غزاة و دلاوران در نخل ملعون را بسنان جان ستان

برخاک هلاک انداختند امابعد از گرفتاری مشارالیه دیگر کسی را قوت مقاومت نماند و بجنگ و جدال نپرداخت و سودمند کی بود

که سر خود را بدو دست گرفته از میان آن تیغ صید بیرون نمود و مجلسی مرتب نمود و از آنجا که آن مقتل عام اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم

بنیم جانی بهزار محنت بکوشه پناهی میسر یابند در آن مجلس اولا دست و گردن بسته حضور پاشای غازی آورند و در تشخیص و تعیین او

مردم حاضر تردد میکردند و هرچند از وی پرسیدند که در مجلس فرنگی مطلقا اعتراف نمیکرد و بالحاجت تحقیق حال و تحولف او

فرمود که چون در مجلس نبوده او را بقتل آورند و در آن حال یکی از غلامان پاشا که از مملکت او بوده او را شناخته و او نیز

از خوف قتل تصدیق آن شناسه سخن را مقرر ساخته پاشا هم او را مقید ساخته ضبط نمود و جهت ارسال و هدیه بارگاه سلطانی

او را محافظت فرمود و حکم کرد که او را سواره بر سر کشتگان و گرفتاران آن قتلگاه بکردانند و حقیقت حال بدو و در نده لشکر او را

از و باز دانند چون از سر کفار مقتول که از آن ده منار ساخته بودند که هر کدام از یکهزار سر مؤلف بود و چندین هزار کافر

دیگر اسیر بردند که بهمان زنجیرها و ریسمانهای کفار که بنیت قید و گرفتاری مسلمانان آورده بودند همه آن گروه انبوه را در سلک

ن سلسله عرضها بسون ذرا عافاسلکوه درکشیده بودند مع آنکه گردن میکشید از طوق اطاعت ما تن روزگارش بند بر گردن بزندان می برد

و در مجلس او را سواره کرده بمقتل آوردند و برین همه کشتگان و مغلولان عرض میکردند در مجلس بر غوایت و تضلیل او اشک ریخته

بخون از دیده ما همچو سیل روان شد و نالان و گریان با این مقتولان و مکبولان دیده با این حکایت گویان گشت که چون من باعث

شدم و عالم مسیحی را خراب و ویران کردم فردای قیامت اریس شرمندگی جلوه مواجهه و روی بروی حضرت روح الله

کردم *الف* در قیامت باشدم شرمندگی از چنین تقصیر من در بندگی پاشای منصور فرمود که جهت عرض مجاری

حالات و کیفیت توفیق این فتوحات بشارت نامه معروض نواب سلطان مجاهدان رقم کردانند و در مجلس را با جند تن

منادید جنگی کفار مسلسل ساخته و همه سرهای بریده ایشانرا جدا کرده و جهت کشته بر ریسمانها انداخته جهت نمودار

فتح به بارگاه سلطان الغزاة والمجاهدین رسانند و چندین سر بسرداران دیگر که از بدن جدا کرده بودند با اعلام

و رایات کفر ایشان که منکوس المدرس نموده بودند باطراف ممالک اسلامی ارسال فرمود و از جمله غنایم سابق و لاحق و

مغتنمات اموال که قبل از آن از ولایت کافران گرفته بود و از آنچه درین مقتل عظیم نمودند خمس و پنج یک سلطانی را جدا

کردند و قاصدان و رسولان پاشا که موفق سعی و عملی را بتحفه بارگاه خلافت آوردند و مخفی دلاوران که دران مصاف معرکه

پرآشوب دلاوریهای مبارزانه نموده بودند تفاصیل کارهای ایشان را بنواب کامیاب عرض کردند چون سلطان مجاهدان صبح ورود بشارت

ورود آن مبشر فتوحات اسلامی بر وجه احسن اجتهاد و مردانگی پاشای مجاهد منصور بر ضمیر منیر سلطانی جبین گشت تشریفات خسروانه

و صلات و صلات پادشاهانه و بلکه طویله اسبان خاصه به زین زرینهای سلطانی و کمر شمشیر مرصع و گرز زرین و اسلحه جهت پاشای

غازی ارسال فرمود و جهت تمامی جوانان مبارز و شیر مردان مجاهد که ملازم پاشا بودند بخور از خلعتها بنزد پاشا فرستادند که

علی قدر مراتب هر کس از ایشان تشریف سلطان ارزانی داشته گردد و آثار کریمه و اخبار عظیمه پاشای نصرت شعار بواسطه این فتح میمون در اقطار

حیطه ربع مسکون منتشر شده و صیت مردانگی پاشا موفق و آن مجاهد دین در ممالک اسلامی مشهور گشت فتی کالسحاب الجون یخشی و یرتجی

یرجی الحیا منه و یخشی الصواعق بد تشر الارض خوفا اذا مشی علیها و ترتج الجبال الشواهق و منعاقب بجلدوی این غزای

اکبر و فتح حمید مالک مسند ملک الاراضی روم ایلی را به پاشای مشارالیه تفویض فرمود و محمد پاشا را که سابق برین متقلد این منصب

بود بسرحد مملکت بوسنه جهت ایالت و دارایی آن ممالک ارسال نمود

داستان ششم از فتوحات آل ممیز و مبشر و سلطانی

در بیان نصب و تفویض ایالت ممالک بوسنه بسپهدار غازی اسکندر پاشا جهت مصالح ملکی و دینی

بعد از انخلاع از مسند وزارت و مجاری احوال پاشای مشارالیه با ملوک و سلاطین ممالک انکروس و فرنگ و توفیقات

غزوات او و انتهاب و غارت شیوه کفتار آر در معلات و واقعات مشارالیه در آن سرحد با اعدای دین بطریق جهاد و مواضع

که بخودی خود منوجه ممالک فرنگ شده و انجه خلف صدق نقش نسج نموده در آن بلاد بحکم واجب الامضا تقدیر دیوان

لازم الاذعان سلطان غور چون تجدید ملک کفر و اسلام همیشه از تجدید بتجدید صدید صارم و صمصام معین و مفوض بوده

و تسدید ثغور کشور دین و ملت از تشدید رخنهای ملک و ثلمات دولت بسد سدید و انزلنا الحدید فیه باس شدید مبین و مقرر گشته

هر آینه پادشاهان مجاهد شعار و خسروان دین دار را که در عالم ملک و شهادت خلیفه و نایب یزدان آیند بر مسند قدرت

و حشمت و اسطه استمرار امن و امان اند و جهت انضباط و انتظام حدود ممالک اسلام و ارتباط اسباب معایش انام و التیام

مصالح خواص و عوام البته استحکام ام شجاعت اوصاف در محافظت اقطار امصار و اطراف لازم نماید و استناد بمکارم

مبارزت انصاف و امر بنشر مراسم معدلت و انصاف منتظم آید چه احسان ملک و شاهی بمقتضای وضع الاهی مشاکل اوضاع

هیاکل و ابدان است و در التزام لوازم و شرایط حفظ نظام عدیل قوی و نظیر اعضای رئیسه انسان است سبب

قدم بدم الشیطین الی انحا دوالک بذا موجب لدواتہ هر آینه سلطان روح قدسی مکان در مستقر قلب انسانی کامی ممکن

و پای برجای تواند بود که دست تصرف در اطراف جوارح و اعضا مقوی باشند و مناشیر و احکام خسرو نافذ فرمان جهان

در مملکت طبایع و ارکان کامی مجری و ممضی شود که کتایب و سرایای حواس و قوی را طلیعه قوت خجسته معتدی و پیشوا

کرده بنابران جمیع سلاطین و سلطان روزگار را در محافظت حدود و اطراف اقطار همیشه نواب حمایت آثار لمزله

اعضا و قوی بکار داشتن سزاوارست و جهت استقرار دار الملک سلطان هر کدام از یمین و یسار عضو و افترازاری

در افکار گذاشتن ناچار و لایق شاهان جهاندار است و در تحقیق شرایط پادشاهی اسلام و لوازم جهانداری و توفیق

آیین مملکت داری با قوانین شریعت مداری اگرچه جمیع اعمال سلطان سلاطین زمان دستور العمل شاهان جهان است فاما

مجاری احوال و مصادر اعمال پاشا اعظم اقدم افتخار امرا صاحب جیش و علم اعتضاد مبارزان مجاهد شعار المستریح

فی جوار الملک الغفار اسکندر پاشا حشره الله مع من قال فیه نصیب بر تحقیق ش واخبار و داستانها و اسفار

غزای کفار فرنگ و فتوحات اسلامی او در معارک جنگ خصوصا در حین حکومت بوسنه مشتمل بر مقدمات مذکوره و اولی است

وجهت تقلد و تقلید ملوک و حکام اسلام الیق و اعلی القصه چون در شهور سنه اربع و تسعمایه اسکندر پاشا (۹۰۴)

باختیار و ارادت خود از تصدی وزارت سلطانی تقاعد نمود و در آن اوقات سلطان را هم داعیه غزای ممالک فرنگ و نیت

فتوح حصون عینه بختی و شهر بند متون و قرون متاکد بوده دواعی رای اصحاب اقتضا جهت بعضی از مصالح حال و مآل چنان

استدعا نمود که چون مملکت بوسنه از قلم رو حکم سلطان اهل ایمان میان ممالک کفار و دیار اسلام و حدود اقطار فاصل است

که از یک جانب متصل بحدود انکروس است و از طرف دیگر بممالک حبار و از یک طرف بتوابع و ولایات فرنگ و هر کدام ازین

سه جهت را اعاظم ملوک کفار دارایی مینمایند و لایزال جهت مجاورت ازین جانب بوسنه رخنه در مملکت مسلمانی میکنند و نوبت

بتعدی حق بباطل و تخریب بلاد اهل ایمان می آیند و بر تقدیر توجه سلطانی بغزای عینه بختی و متون و جهت دوری حدود و دکو از معسکر

همایون نزاع فاسد ازان مرز ممالک اسلامی متصور است و مساکن و بلاد روم را ازان ثغور رخنه ها در دین انواع خطر

و اصناف ضرر متوقع و متصور است کند خصم دست تصرف دراز بران کشور آرد همه ترک تاز و الحق میانی

ارکان دولت سلطانی و فیما بین مبارزان ملت مسلمانی در تعهد سدان ثغور اسلام بمفاصل حدید تیغ و صمصام و جهت تقلد

[illegible]

حق ایالت و دارایی آنجا ممکنی بجای از نفوس الآم عبده اصنام آن مظهر سد سکندری و آن استظهار ممالک قبله

اعنی اسکندر پاشا متعین و متوجه بود و وجه دیگر آنکه در زمان خلافت خداوندگار سعید اعنی والد این سلطان صاحب

تایید که مدتی مدید پاشا مشار الیه بتفویض سلطان حمید ایالت و حکومت آن مملکت را تقلد و تصدی مینمود و چنانچه در

در کتیبه سابق سلطان دین محمدی سبق ذکر یافته بود کارنامهای دلاورانه او در غزای ممالک فرنگ مذکور صحایف

دواوین اخبار اهل شمشیر و فرهنگ است بنابرین بجاعت مسعود و دواعی متجدد سلطان مجاهد ان ایالت و دارایی

مملکت بوسنه را بعد از خلع جلبی پاشا بپاشای دلاور بطل اسکندر مفوض داشت و تیغ دلاوری و حجه بیضا آن ندبیر دارای

او را چون خطاب فاصل سدی میان حق و باطل گذاشت بیت شجاع بسوس الحاسدین بصولة وان کفوه پاسهم باستقامه

چون سلطان سلاطین زمان جهت اعلا اعلام ایمان در شهور سنه اربع و تسعمایه بموجب که داستان تمامی این داستان

بشرح آن واقعات مشحون است توجه بغزای عینه بختی نمود و سنور حصار و قلعه دراج که فتح شده بود و پادشاه و ندلک که

والی ولایت عینه بختی وغیره بود در آن اضطراب بهر کدام از سلاطین هم مذهب و هم کیش و ملوک ممالک قریب خویش مثل ملوک

انکروس و پادشاه حصار ممالک المان و حبار که اعظم پادشاهان آن اقطار است استعانه نمود و بنابر قرب جوار ایشان

بسرحد مملکت مخروسه در اندیشه انگیزی مفاسد عظیم از طرف مملکت بوسنه باستظهار انکروس و حباری بود که شاید حدوث آن

حادثه در آن حدود موجب تردد خواطر نواب سلطانی شود و حدوث آن مفسده حایل مانع و دافع توجه بمحاصره عینه بختی و موجب

توقف خاطر عساکر مسلمانی بود سلطان که از کید کافران واقف گشت و مطلع بر افکار فاسد آن قوم مفسد متعسف شده بود

بتیر صواب اول الفکر آخر العمل را بظهور آورده و اسکندر پاشا را که بنا بر همین ملاحظات بایالت بوسنه فرستاده بود

بتدارک آن مفاسد کفار مفسد اشارت فرموده و او را باتباع مدلول کلام مبین [illegible] الکافرین هدایت

نمود تا امیر مشار الیه با جماعت غزاة و مجاهدان دلاوران سرحد بران طوایف متفق و کفار منافق متوالی سبقت نموده هر

ولایتی که متصل و مجاور آن جوانب باشد خواه مملکت فرنگ و خواه کشور حبار و انکروس و اتباع ایشان بقتل و نهب و غارت

و اسر و فساد خراب سازد و آن نواحی را از اهل فتنه و فساد بپردازد بنابر او مطاع پاشا مدبر شجاع فی الغزو باد هزار

سوار از مبارزان روز معرکه و کارزار و دلاوران میدان حمایت و پیکار که هر کدام بلا ارادت در مضمار جهاد

اجناد جهاد بکمال اجتهاد در مقابل اهل کفر و عناد قصب سبق از اقران بوده بودند و سر یک خود را در عداد احاد ابطال و حمله وران
مجاهدت نجاد مصداق این حدیث سعادت اسعاد مینمودند که من خیر معاش الدنیا رجل ممسک بعنان فرسه فی سبیل الله یطیر علی
متنه کلما سمع هیعة او فزعة طار علیه یبتغی القتل الحدیث **شعر** تجنب عنهم ورد المنایا بمرآة الصوارم للاعادی
و باتفاق آن جنود معدود و بموافقت توفیق و عنایت معبود عزیمت غزا و جهاد آن کفار عنود نمودند رکیبانکه بودان آهن نبرد
تن هر لرزان رخ ماه زرد همه پیل زوران آهن کسل همه اژدها پیکر و شیر دل واز سرحد بوسنه بولایت زادره
که از توابع ولایات و ندیک است و از جمیع ممالک فرنگستان بسرحد اسلام بیشتر نزدیک است توجه کردند بسیری سریع تر از جهان گیر
عالم نور و صبا و شمال و تحرکی تندرو تر از سیول منحدر از قلل جبال بران دیار کفار روی آوردند بنوعی که پنج منزل ارباب
حط و ترحال را بیک روز قطع نمودند و چنان بسر وقت آن کفار رغافل رسیدند که مطلقا تیر احتراز و اجتناب ندیدند و در دیگر
میان جهان مملکتی معمور مسکون واز آفات محفوظ و مامون سلکمار روزگار روشن عیش و مجمع امن ایشان را بر ایشان
برشتی و تیره و تار ساختند و ذراری و غلمان ایشان را اسیر و لشکر کرده سایر اموال و جهات ایشان را انچه مقدور بود
تاراج نموده بتاختند و برق آسا بیک طرفة العین اماکن و مساکن آن مملکت را سراسر سوختند و جمعی از جبابره کفار دو زخی
با تش حدید تیغ دشمن گداز افروختند و باشاد جلالت مجاهدان فی الفور بنار الله زمره معدود و دیگر بودند و اموال و غنایم بی
اندازه و انقلاب نمودند و دیگری توقف جهت ایصال غنایم با من و منزل راحت خود باز مراجعت فرمودند برم اجابش هم جنات عدن خالدین
روز الهایش بهر برنا علیه سالقطار چون دران ولا سلطان مجاهدان برجناح توجه بجزای عبنه بخی بود اما هنوز لشکر حصور
حصار انجا را محصور نکرده بود که در مقدمه توجه همایون از جمله غنایم آن غزای اسکندر باشا غلامان پری زاد و جواری حور انجلا
بطریقه مبارک بادی بسلطان تحفه و هدیه فرستاد و سلطان از ان عزمت اسلامی آن مراسلات که متبشر از عون و اسعاد
رب العباد و مؤذن بفتوحات مستحسن و مقبول افتاد **بیت** فمن کان الاله له معینا فکیف یکون من دون المرام
و بعد از تقدیم مراسم تعریف و تحسین و تکریم جانب پاشای غازی بنشر تفقدات پادشاهانه مخصوص بصنوف احسان و آفرین
دیگر بار او را مطاع سلطانی واجب الاتباع نفاذ پیوست که درین ولا که عبنه بخی را عساکر منصوره شهر بند و حصار کرده اند
باز پاشای فیروز جنگ مبارک قدوم با همین دستور معلوم با لشکری گران از خواص مبارزان بولایات جهار و فرنگ

تافت

تاخت برند و بآن گونه واحت و تعرض ملوک و ضباد بدانجا رانیک به تنگ آورند تا الحمد از جهت اشتغال و درماندگی با ین مصاحب
المنزله و فساد را دران جانب مطلقا فرصت و مجال نماند سرانه بر حسب فرمان واجب الاذعان پاشا رحمات آثار با موازی
پنجهزار سوار ظفر شعار از غازیان دلاور و زرمجویان صفدر که هر کدام در جانب سواری بصوب ادراک منزل مقصود در پیوستن
عالم نورد شاع البصر مسالک مسبحشند و جهاد با دپای آن فارسان عرصه غزا چون آسمان رسیده در دست دجوی او
و غنیمت جست و جالال بجانب مطالب و مباغی مسبحشند **شعر** نشستند بر بادپایان روان گرفتند چوغان بزیر آسمان
گرو بردم بادپایان زدند کرهمانه بر بادآسمان زدند واز سرحد ولایت بوسنه در عین خواب الودگی بخت کفار
پر نوم و سبنه بجانب ولایت جهار زبان آن مقدار لشکر جرار موازی هشت روز بسرعت و ابلغ رعلی الاستمرار خوض در عین
مملکت و غوص در دیده اهل بخت و مملکت ایشان نمودند و از چندین قلعها و دربند استوار عبور میننمودند تا الحمد شهر عظمی
که از لغت ایشان مترجم بآن سواست و ظاهر کوه و کتل های کبران جبابره گروه گروه هم بربن سود و هم بران سو و لشکر اسلام
بر کنار آن آب جهت تدبیر عبور در اضطراب و اضطرار و جهت مقابله و مقاتله بر شفیر نهر منتظر آن کفار ناشمار اما چون سطوت
و شوکت اسلامیان در دل بی نور مشرکان چون لمعان برق یمانی در شبهای تار آشکار است و سپاه ملت محمدی را تایید غیبی از جانب
کردگار قهار بعضی سپاه معاندان که دران جوانب بودند ازین عساکر اسلامی هرب و هراسان در حصار و شهر بندی که
بر لب آب مذکور بود متواری و پنهان شدند و از غایت دهشت و هیبت این لشکر نصرت منقبت در مقام ضراعت و طاعت
داری در آمدند و از اصناف نعمتهای گوناگون بطریقه نزل و اقامت فرستادند و بی خصومت و ممانعت لشکر را معبر راه دادند
دلیر پاشای دلاور با همان لشکر جهاد دلیر از ان آب در گذشته موازی دو روزه راه دیگر نهضت نمودند و دران قدر مسافت دو روزه
هشت شهر معظم محلی معمور و مسکون گذر و عبور فرمودند اما همگی آن بلاد شهرستانها بود مشحون بباغات و مساکن طیبه در غایت
زینت و رعنایی بیکسکه و قطعه آن جمله در صورت جسمانی در نهایت زیبایی هرگز از ابتدای خلقت چشم بیدار فتنه را در خواب ندیده
بودند و من المهد الی اللحد منام امن و راحت را چون مردمک دیده خوبان خواب آلود آرمیده ملی نمودند ایمنی بود و عیش در سلم
عافیت با فراخ دستی هم بناهای با زینت و تزیین در غایت رفعت و بنیاد کل معابد قدیم و جدید در نهایت متانت و سعت چنانچه
هر یک از سطوح آن صروح با سقف او رنگ سبع شداد در شتر و در عوض عمارت دعوای تفوق و همسری میکرد و در متانت

مبانی ارکان وحصانت اساس وبنیان هرکدام از آن ابنیه کافری بربان کنکرهای بروج ادعای مقام برابری بلاد ایمه
برتری بر بناء شداد وعاد وارم ذات العماد مینمود ع شمخ البناء لبعد عرق المرفود حتی استطال محل فوق الفرقد
ودر هر شهری جمعی کثیر از اجناد اهل عناد وجدال اقدام بمبارزت مجاهدان دلاور وجنگهای هولناک بی محابا روی داد لیکن
آورده وبهمین توفیق ربانی ومدد عون یزدانی در شش شهر محال کفار بی عدد وحساب میکشتند وازان منزل سالم وغانم
میگذشتند وبسیلاب خون مشرکان بنیاد ومساکن سکان آن مواطن را از بنیاد ویران میساختند ودر میان آن طوفان بلا
تیغ آتشبار شعلها در دل فجار مشرکان می انداختند وعمارتهای زرنگار وخانهای مصور ومنقوش زرکار را بآتش کین
می سوختند وآن زبانهای جهنم را بزبانهای نار بعذاب الیم می افروختند ع چهره ملت زتیغ غازیان افروختند
کافران دوزخی را هم بآتش سوختند وبعد از عبور ازین چنین شهرهای معتبر ومساکن بهشتی منظر بآبی عظیم رسیدند که بهفت قسم
منقسم ومجمع آن شعوق را دولینه نام است وهریکی ازان اقسام عدیل دجله وفرات تمام سپاه اسلام آن تمام اقسام را بعینه
باشنا بآن سوی آب گذشتند وبران طرف آب هم مصادف شهرهای عظیم معتبر وقلعهای رفیع منظر گشتند ودران محل بمجادله
شهر ودنک رسیدند که چون مابیت که در منتهای خلیج ودریای فرنگ بجانب شمال افتاده وپای تخت پادشاه آن ممالک است
وهمین پادشاه مملکت چه بچی ومتون دفردون را حاکم ومالک است اکرم والی ونزدیک سپاه دریا بار خود را بمقابله ومحاربه
سپاه سلطان مجاهدان بجانب چه بچی روانه داشته بود فاما خود با خواص واعیان لشکریان در تخت خود نشسته ونظر همت را
بمعرض سرحد بوسنه ودیار اسلام گماشته که از ناگاه پاشای شجاع با انجمان لشکری مجاهدت آثار بیلغار بنواحی دونه ملک
رسیدند وملکهای واسع ومعمور پر مال دیدند چون شهر وندبلک قابل تعرض نبشت محلی آن ولایات ونواحی را بنهب وغارت
ازنفایس امتعه واموال وحلی وجواهر صاحب جمال بالکل بپرداختند ومساکن پرلطافت واماکن با زینت وظرافت ایشان را
بآتش سوختند ومعابد ایشان را خراب بعمار ساختند وباوجود کمال استطاعت ومال وکثرت خدام ورجال مطلقا آن مشرکان
مجال مقاومت وجدال وبارای مقاتله وجدال با مجاهدان ابطال نبود واز غلبه خوف وهراس وهجوم هیبت ودهشت حال ان اشرار
الناس مصداق این کلام بلاغت نظام شد که فریقا تقتلون وتاسرون فریقا واورثکم ارضهم ودیارهم
... وکان الله علی کل شیء قدیرا لهم من اوداج الکماة موارد ومن صدور المعلمین مصادر

بعد از

بعد از استیفای حظوظ غنیمتهای منعم واکتساب اموال حلال وشمات بانواع نعم باز آهنک معاودت نمودند وباز بکنار آب
دولینه نزول نمودند اتفاقا دران وقتا بارندگی بسیار شده بود وآب چنان بزرگ وپر طغیان دران حال انحدار از
تعاقب سیول امطار ده مقدار حالت اول وقت گذار شده بود وصحراها را که پیشتر خشک بود متصلا آب گرفته ومسالک
وطرق بالکل انسداد پذیرفته وگروهی عظیم از گروه کفار با امید واری واستظهار طغیان آب وفقدان معابر گذار
ان لشکر بسیار بر سر راه ایستاده بودند وان معنی را فرصت عظیم دانسته بمقابله روی بروی افتاده غازیان
موفق ومجاهدان دین حق واثق بعنایت وامداد محقق شمشیرها کشیدند وبنیت الحاق مثوبات وغنایم در راه خدا
مجاهده کوشیدند وآن گروه انبوه کفار را همچو خاشاک توده در معرض سیل بهاری بیک طرفة العین ازجهش بر داشتند
ومطلقا کسی را از محالفان خارج از حیل وحرج ملت اخلاص نشد واز تلاطم سیول همه خون مردم مقتول بر کنار آن آب
جیحون کشتی آسا کسی مرد وکودکی رجایی میشود دران طوفان خونریز غارق شد ع فان حارب فیه فرقت وحب
لکم فی نصرة المغوی سخال چون بعد از فتح آن لشکر منصور کنار آب مذکور مخیم سپاه مجاهدان شد هر آینه پاشای
نصرت مدار حسب مصلحت وصول غنایم بسیار وبداعیه نجات ازان گرداب فتنه واشوب بر کشتی راه عبور ازان آب پرطغیانی
ونهر شدید الجریان نمود چه بعد ورود هر یک مجاهدی ازان غازیان غنایم الاکتساب چندین سر اسیر از صغیر وکبیر
وشیخ وشاب بود وباوجود تعدد بآن چنان غنایم بسیار وصعوبت گذار از میان مملکت اعدای بی شمار ودفع ورجع
ازچنان منازل ومراحل پرخطار بیکبار منهیان اخبار چنان اخبار نمودند که برلب آق سو لشکر بسیار محلی ملوک اعطا
کفاران اقطار بهم آورده اند وتمامی معابر وهرمحل که گذر ازان محتمل است منهدم ومفسد کرده اند هر آینه پاشای حما
نهمپر دران منزل جمیع لشکرها را با غنایم واسیران بحضور آورده ومیان اساری هرکدام ملتجی ویا پیر عمر بود حکم
قتل فرمود ده وسه هزار مرد ازان قبیل اسیران کافری از معقولان در ضبط تعداد آمد وازانجا بفراغت ازاب دولینه
گذران محل بهفت قسم بود بسهولت وافتخار صاحبه گذشتند ع لبسط الرجال لهم برغم نوایب کثرت بهن مصارع الاملا
بعد از عبور آب بشهر وحصاری بغایت معمور وپرمال وحصین ازمخازن نقود واجناس مالامال رسیدند هر چند که حصنی
متین بود وحصاری حصین لیکن آن مبارزان دین وفلوک یال روی زمین بضرب دست وبحرب وقتال بیوست

در همان روز حصار را تسخیر نمودند و اموال و اسباب و نقود و اجناس بحساب انجا را هم ضمیمه غنایم سابق ساختند و آتش
سوزانی از لوامع سیوف آتش فشان کمان و جان و دل و جان کافران انداختند دیگر از آن محل کوچ باوج و غنیمت
گذر کردند بشهری رسیدند محصور بحصاری استوار و آن سور را خندقی عمیق‌تر از اغوار اسفل سافلین تا ز بر کر بجوار دیوار
کشیده عدو بیان نا پاک کیش خندق خطی از خطا کرده لیکن ولی کرده انبوهی از کفار بمحافظت آن قلعه بجنگ و مدافعه ایستاده
و در دفع و ردع خصم بجنگ طوب و تفنگ دل نهاده مبارزان مجاهدان دین از وفور غیرت اسلامی توجه و رغبت بر غنایم و خود
و نیک نامی داعیه فتح آن حصار نمودند و بعد از محاربات و مناقشات بسیار آن قلعه را هم بکلید تیغ جهانگیر گشودند
و جوانان لشکر آن بخت برگشتگان کوچه و شهر و محله را چون گلزار فصل بهار ساختند و بعد از آنکه بدست اغتنام از کفر خان
جوانی و غلمان و سایر امتعه الوان گلهای امید و آرزو خندیدن گرفت همچو صحن لاله زار آتش در در و دیوار آن مساکن کفار
انداختند بیت چنان آتش فتنه بالا گرفت که از شعله در چرخ والا گرفت و سپاه منصور چون بدین آیین فیروز و حلی
و غنیمت بی پایان بنزدیکی آب سعید رسیدند و آن مجمع اعدا آیین که برکنار آن آب سو مترصد مقابله این لشکر نصرت آیین بودند
اخبار فیروزمندی و استسلام اسلامیان شنیدند چون سباع و بهایم وحشی از شعشعه تیغ دلاوران رمیدند و در آن ولایت
نجات خود هیچ تدبیری بغیر از فرار و فرار از ره گذار آن آب سریع الانحدار ندیدند لاجرم لشکر اسلام در غایت امن و سلام از آب
گذشتند بعد از عبور آب و اطمینان خاطر سپهدار و آن لشکر حسن المآب از عروض اندیشها متفرق و اضطراب هشت روز دیگر در آن
نواحی و ولایات که در ساحل آن نهر عظیم بود با کتساب غنایم قیام نمودند و سر روزه بچندین محل که مجمعی از کفار بود می رسیدند و آهنگ
جنگ و جدال مینمودند با وجود آنکه سکنه و مقیمان آن نواحی بغایت توانا و پر اسباب سلاح اند و هر کدام بقوت و توانایی خود جات
سنان و سفاخ بنوعی سیلی از آن طایفه کفار فرنهاد از چند نوع آلت چوب و اسباب مقاتله و ضرب بجنگ می آرند تا حدی که هر یک را یکی
چلیپا و صلیبی است که جهت تیمن و تبرک بمذهب باطل خود نگاه می دارند و اطراف از اجوبی خنجر و شمشیر در غایت حدت میسازند و
در مقابله که جای اسلحه از دست رود آن چلیپا را بجای تیغ دو دم بر خصم مجادل و عدو مقاتل می اندازند درین محل بعد از هشت
روز لشکرهای خانمان از اطراف جمع گشتند و از آن منازل چند روزه راه بسهولت درگذشتند بیت مظفر لوایان زرین قبا
گذشتند از آن جای همچون صبا و همچنین در آن جوانب و ولایتی اسن نام از توابع فرنگ که معموره زرین آن حدود و اقطار

بود

بود و در انجا غازیان از آن صد غنایم و اموال حلال السباع پادشاهی سپهدار از سواران مجاهد و شعار یلغار رسوار الطایفه شیخون و الیلغار
بآن ولایت فرستاد و خود نیز با ضرم و خیل و حشم مغتنم بتدریج روی توجه بآن دیار نهاد آن ولایت را نیز تاراج و اسیر کردند
و غلام و کنیز ماهروی از حد و شمار بیرون از آنجا آوردند و بنوعی از اول تا اواخر این سفر رجب دلخواه در عرض مدت سه ماه مطالب
دینی و دنیوی فایز شدند و با وجود اکتساب نام بلند و آوازه دلاوری بهای بی آسیب و کز بند غنیمتهای زیاده از حد و صف و فتحهای
حایز گشتند و تمامی لشکر اسلام در ظل رایت آن سپهسالار نیکونام در غایت اغتنام بدیار اسلام بر دفق دلخواه سالم
در آمدند و در آن ولا که سلطان در عین تسخیر عینه بختی بود از جمله خمس غنایم دویست غلام پری چهره بجهت مهمد بندگان آستان
خلافت برگزیده بودند سوی سایر غلمان و جواری و اقمشه و امتعه و نفایس و غرایب دیار فرنگ استنساکرده فرستادند و از
بشارت این فتح غریب و منافع این نصر قریب حصه اوفی بجمیع اسلامیان دادند بیت ان کنت انشرعت باباما و فتحت قلم
فتحت فی المجد باما بدش البشرا و از نتایج صوالح اعمال و بقایای آثار دولت و افضال پادشاه جلالت نصاب بهجت لقا
ذکر و حسن مآب خلف سعادت انتساب و فرزند شجاعت نصاب او آمیرزاده اعظم و سپهدار اشجع اعلم حاوی فضایل علم
و حکم جامع مآثر علم و حلم همی نبی مکرم صلی الله علیه و سلم مصطفی بیگ وفقه الله تعالی است بیت جوان و جوان بخت و روشن ضمیر
بدولت جوان و بتدبیر پیر بدانش بزرگ و بهمت بلند ببازو دلیر و بدل هوشمند و نموداری از آثار جلادت و وجود ابطال
و انموذجی از جامعیت صفت شجاعت و فرزانگی آن مصباح انجمن بسالت و نور حدقه ایالت این داستان غزا و جهاد و فتوحات
مساکن و بلاد که در ظل دولت والد حکومت استاد او را در حدود بوسنه اتفاق افتاده بود و بی تکلف از نوادر واقعات
ارباب ملاحم و دلاوری بود و مسلم جوانمردان معارک شجاعت و سروری لاجرم بنوک قلم حقایق نگار بر چهره روزگار
چون سیاه و سفید لیل و نهار جهت تذکار ریاد کار ایرادی یابد حکایت آنکه در زمانی که پادشاه اعظم مشار الیه
بتفویض سلطان زمان والی ولایت بوسنه بود و لایزال در اندیشه توسیع بلاد اسلام و تفتیح ابواب قلاع کفار و عبده الاصنام
اجتهاد و اهتمام مالا کلام مینمود و وجهه عزیمتش بتجدید آثار مغازی خداوندگار سعید سلطان محمد غازی و الد سلطان صاحب
نامه سرفرازی نموده چون در زمان کشورگشایی سلطان مغفور قلعه یایچه از حدود انگروس که در نزدیکی حدود بوسنه و توابع است

نور الله مضجعه بفضله المجید

واز نهر عظیم ساوا که اکثر اعظم نهرهاست برین طرف افتاده، واکثر ممالک کفار انکروس بر اطراف آب مذکور واقع است
و بواسطهٔ کثرت ترددات عساکر جهادان اسلام موازی ده روزه راه تمام مساکن کفار مقیم آن مقام که از قدیم الایام
برین طرف آب ساوا و دیار اسلام معمور بوده، اکنون از لگدکوب خیول غازیان نامسکون و ویران افتاده فاما
درین اثنا قلعه و حصارهائی که حصین است رفیع و وسیع از حصون آن ممالک برفعت و شموخ بنا ممتاز و مستثنی است و کنگرهٔ
بروج سور آن حصار بلند مقدار مصادم قلهٔ سقف طبقهٔ سپهر اعلی است، و فتح ولایت انکروس از سمت شمالی ممالک بوسنه
موقوف فتح آن قلعه و شهربند استوار است، و اگرچه در زمان سلطان سعید از سطوت قهرمان تیغ جهانگشای آن سلطان مجاهد
قلعهٔ مذکوره مفتوح شده بود فاما عدم مساعدت زمان آنحضرت را مجال الحاق لواحق و مهلت ترتیب شرایط و لوازم نگذاشت
آن قلعه حق نپذیرفت، و در حین اشتغال سلطان [illegible] غلبهٔ کفار قلعهٔ مذکوره باز در تصرف پادشاه انکروس قرار گرفت.
واسکندر پاشا بر حسب اشارت سلطانی میخواست که درین اوقات اسباب فتح آن قلعه و حصار را ترتیب سازد و بعد از
تحقق شرایط و رفع موانع سفر فتح و تسخیر آنجا پردازد، از آنکه هر ساله پادشاه انکروس در دو موسم از وسط معمورهٔ مملکت خود
جهت نقل قوت و غله و اسباب قلعه مالها یکی از عظماء سپهسالاران کفار با لشکری با مراق و اسباب بالجاهی آن بلده
و مصالح حصار مذکور را سالیانه مهیا کرده باز عودت مینماید [illegible] ذهاب و ایاب از معمورهٔ انکروس و کنار آب ساوا
تا قلعه یا پنج روزه راه مطلقا معمور و مسکون نیست الا آنکه قلعه و حصارچه فیما بین بر کنار آب مسکن و مأمن مردم است
و اگر غازیان حصار مسخر اهل اسلام شود و در قبضهٔ اسلامیان مستمر و مقرر گردد از مدد ان [illegible] و قوت معاش حصار یا یکجا
[illegible] قطع می توان نمود و بسهولت تا محمد را هم داخل دارالاسلام میتوان فرمود بلکه تمامی آن محلهای نامعمور را باغ
[illegible] میتوان کرد و مملکتی وسیع باسانی بدست می توان آورد، بنابرآن اندیشهٔ فتح حصار یا یکجا اسکندر پاشا
در شهور سنهٔ سبع و [illegible] موازی یکهزار سوار از مبارزان معرکهٔ کارزار و دو هزار پیاده [illegible] کار ترتیب داشت
و خلف صدق خود مصطفی بیک را بر آن عسکر سپهسالاری گماشت امیرزاده مشارالیه نیز بعون و عنایت الهی دل قوی
داشته واز کمال [illegible] شجاعت و دلیری [illegible] فتح [illegible] گماشت بر حسب [illegible] والد بزرگوار متوجه تسخیر آن حصار
شد، و آن شهربند و حصاری است در میان [illegible] که از خانه [illegible] ساخته

و درحین

و درحین تردد [illegible] و حصار شهربند از چوبهای بغایت بزرگ تالیف نموده، و بیرون آن دو خندق در
غایت وسیع و عمیق کنده‌اند. [illegible]
چون امیرزاده با آن جماعهٔ جبار [illegible] دلیر بعزم فتح و تسخیر متوجه آن حصار شدند و دران اقدام متعنتین آن حصار [illegible]
کفار [illegible] و دلاوری و تجلد و حصن حصین [illegible] سپهر کردار [illegible] روی و گره پیشانی ساختند
و ساعد مساعد جلادت و ید بیضا سعادت [illegible] چون تیغ آهنین از غلاف آستین آخته‌اند، و از وعدهٔ صدق کلام حق [illegible]
یکن منکم مایة یغلبوا الفین [illegible] بعون رب العالمین واز همم رجال الله مستمد و مستعین شدند، و در حین اظهار فرصت علیه
و عرض غفلت بر دوام کفار [illegible] آن مقدار لشکر را از چهار طرف قلعه و حصار در آورده حصن مذکور را محصور ساختند
و فی الفور از سر جرأت و جسارت بی مبالاة بغلبت و کثرت [illegible] انداختند
نصرت عنان گرفته و اقبال هم رکاب [illegible] و از آسمان رسیده ملایک فتح باب [illegible] و امیرزاده مشارالیه با وجود نوخاستگی و حداثت سن و سال
و قلت تجارب در محاربه و قتال اولا در طرح مسانده اعدا آنچه از صواب و فکرهای مناسب تقدیم نمود، و در حین اقدام محمود الانجام
با آن نازکی نهال جوانی و اقبال بر مثال سرو ثابت قدم دیرین سالی لوا [illegible] استیلا و سرفرازی را بر پای میداشت
و دو صبدم چون باد صبا و شمال جهت غبار انگیزی آفت و بلا در دیدهٔ [illegible] اعدا [illegible] و از وقت طلوع رایات
و جناح صباح تا [illegible] بر ظلام شام و رواح با آن اقوام کفار آن حصار [illegible] مناظره مینمود و با
فرقه فرقه مشرکان بر انبوهی و از دحام [illegible] میفرمود تا آنکه در نهایت کار [illegible] روز فیروز رخساره [illegible] فتح و نصرت
از آینهٔ تیغ روشن مجاهدان جلوه گری فرمود و اهل حصار با وجود حصانت بارو و سور و دیوار از لشکر اسلام انکسار یافتند
و غازیان دلاور از دیوار و در درون قلعه شتافتند و دلاوران روی دلاوری را تیغ آسا در [illegible]
کافران سراسیمه را از چپ و راست میکشتند و در سر کوه [illegible] هلاک عدو [illegible]
سپاه ظفر [illegible] شتافته [illegible] و امیرزاده [illegible] کردن کشان کفار را در سلسله
[illegible] زنجیر نمای خود در میکشید و [illegible] از ازواج و ذریات آن قوم فجار را چون عشاق مقید بکمند طرهٔ خوبان [illegible] اسیر بند بندگی [illegible]
گردانید [illegible] از آن جوانمردان غازی جدا جدا [illegible] و بنین و اعقاب و اولاد کافران لعین را اسیر قید رق [illegible]

جمع ساختند و از سایر اصول جلال و اجناس و اسباب اهل حشمت و جلال بضاعتهای کرامند از غنیمت بدست تصرف انداختند مثل

شاه ملت در عقد کشی بحراو دست در آغوش با شمشیر و خنجر مکند وجمعی کثیر از سروران سرکش و اکابر رهبانان و کشیشان

سرهای سروری از گوش تا گوش بریده آذان ایشان نزاد دانسته آوانهای لهم آذان لا یسمعون بها بخانوده معبود و غزاة درلکه ولی

رشته منسلط و منضبط ساختند و جهت استماع و اخبار آن فتح اسلام آن سررشته گوشمال کفار را بخدمت والد ماجد شعار

خود فرستاد. و روز دوم این فتح باز بهمین سطوت و شکوه لشکر عدو پرداز و با این حدت و شدت سیوف و صوارم و دشنه که از

قلوز دستخو نام را با چندین مواضع معتبر در یک روز فتح کردند و غنیمتهای بی اندازه از هر باب بدست آوردند و بعد

از استیفای خاطر غنایم و اموال موفوره و الغنایب ذکر جمیل و اعلا فوق نا محصور از سران حصار و ولایت عودت نمودند و ضمیمه

آن نصرت و فیروزی تهیه دیگر از فرصت و بهروزی آنکه در سال ثانی این جهاد دیگر باره غزای غرای امیرزاده مشار الیه را

اتفاق افتاد و در شهور سنه ثمان و تسعمایه چون بدستور معهود پادشاه انکروس یکی از اعاظم امرا و سرکردگان آراسته

جهت حمل و نقل مهمات و اسباب و اجناس و اقوات بقلعه ماه فرستاد. و منهیان اخبار پاشا آن کامکار را از این معنی خبر داد پاشا

جهت ملاحظه فیروز جنگی و مبارک قدمی آن فرزند نجابت منقبت او را با قریب چهار صد سوار برحسب حدیث ظفر مآثر خیر السرایا اربعمایه

بشبیخون کفار و تاراج و یغما فرستاد. و آن خلف دلاور را با جمعی آن لشکر ظفر اثر بفیروزی دعا کرد و دل داد چون پنج روزه راه ازمرج

برابر مشار الیه روانی مسافت نمودند و بعد از ملاقات طرفین چون سیف مسلول جهاد را حواله رقاب مشرکان خسری فرمودند چند

کس سپاه کفار با صفاف لشکر اسلام شعار بودند تا با یک حمله شیر دلانه مجاهدان هزیمت نمودند و چندین کس از کفار برگشته روزگار را

جماعت پیاده و سوار و همه شمشیر آتشبار شده بودند که از دماء کشتگان کوه و تخته روی صحرا آغشته خون بود. و از منبع انهار

تیغ آبدار مجاهدان بضمون مثال سیل ضرتقات اعدا اموات چندین جیحون نمود و امیرزاده در این توجه جهاد نیز موفق و منصور

فرمود و نام مردانگی و شیردلی با میان مبارزان معارک جهاد مشهور و منتشر نمود امید که سالهای ممدود بمراتب علیه دینی و دنیوی

سرافراز خواهد بود. لمؤلفه

دلش شادمان باد و عمرش دراز ٭ بجاه و جلالت شود سرفراز

فزون باد جاهش بر اوج جلال ٭ مصون باد ذاتش ز عین الکمال

داستان هفتم از بند دوم ... در غزوات خاصه سلطانی و نود میسره منتشره

جهانی ... در بیان عزیمت همایون سلطان سلاطین زمان حضرت عسکر مجاهدان بهمت غزای بلاد انکروس

ازروی

از روی دریا و صحرا متعاقب و نصرت رایات اقبال از جانب خشکی بنیت تسخیر حصار و مملکت بعجلی بالتمام عساکر دریابار

جمعا و کفت. در ذکر محاربات عظیمه میان لشکرهای کفر و اسلام بکرات و مرات بر روی دریای فرنک

و ظفر یافتن مجاهدان نصرت شعار در زوارق و جواری و تسخیر سپاه مملکت در سر نوبت جنگ از منشور صفحه فصیح جلوت

و استعلا. و در ترجمت نامه جلیله غلبه و استیلا. و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم

علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا. این گونه معنی از زبان ترجمان کلام و فرقان بلاغت نشان بساحل نطق و بیان می آید که این دریای

زخار فلک بقدر بی این عمیق بی ساحل و کنار بر مقادیر سلطان قدیر بحری است که امواج مسند ره این نه سپهر اخضر حبابی چند

بغایت جنبش که از تجدد امواج حادثات دران طوفان کبریا الملکیز موجد آمده است و از شبنم آن دریای بی کران و کنار

چندین قطرات ژاله نمای از کواکب و اختران بر چمن اخضر آسمان باشد و پدید آکنده و هر لحظه چندین هزار زورق هلال

مثال از تلاطم موج خیز قهرمان و جلالش غریق لجج زوال گردد. و بهر لحظه و لحظه از عجایب در دستان این سپهر گردان اصداف

سفاین و جواری پر از در درای لسواحل افضال اید ... ای بحر بیای عطایات موج احسان بی کران

کشتی امید ما از سیل طوفان وارهان ٭ فاما بهترین گوهری که از دریای بی کران بکنار آمده در فرید گوهر بنی آدم است

که تاجوران ملک و ملکوت درة التاج است و گوهر شب چراغ دولتش میان وحده ظلمت آباد امکان سراجی وهاج است

از آنکه تیره دان کشتی سرنا سراز خشک و تر و بحر و بر مطیع امر و فرمان او است که سخر لکم ما فی الارض جمیعا و هم صفت دریای

فوق الافلاک سیار حباب دوار با صد هزار شورش امواج بر سطح صحیفه روزگار به جهت صلاح و فساد افراد آدمی زاد و تسخیر کار او

شود که و هو الذی سخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره و لتبتغوا من فضله که با هیئت جلالت در هبوب انفاس رحمانی و تحریک بادبان

مد و آب نورانی بر سطح این دریای بی کران افلاک روحانی و بحار جسمانی همین وصول و نجاة این تخته بند هیکل انسانی است از لجه

بحر امکانی بصوب دیار در یار بار رحمت و زندگانی و بسواحل جلیله کمالات نفسانی و همین مصلحت در امواج آب جواری اجرام آسمانی در زیر

بحر ارادت ربانی خلاصی نفس کامله نفیس دین مسلمانی است. از گرداب تقلبات زمانی و ظفر یافتن این زمره ناجیه در تملک

سواحل مطالب و امانی تا محل منت بی نهایت و حملناهم فی البر و البحر در نهایت امر مقرون بمزید عنایات بی غایت و رزقناهم من

الطیبات شود و مصداق آیات و بینات و لتبتغوا من فضله از جمیع جهات منافع نعم و مفتوحات گردد. بیت

درین دریای خونخوار قضا ساز از رضا کشتی / دران کشتی قدم در نه که بسم الله مجریها / و اوضح تمثیلی در تحقیق و تحقق این
معنی واضح و اصح تخیلی در تبیین جنات سان این دعوی صورت سلطنت و فرمان فرمایی و حالت ایالت و دارایی این سلطان
سلاطین مجاهدان است و این پادشاه بر بر و بحر جهان که عرصه مملکتش محفوف ببلاد طیبه مجاور بحار است و برای است
و حکم نافذ جاری و نقش صیاحی رایش ساری در بحر شمالی و بحر جنوبی با قوای سفن و جواری است فاما بحیثه چو بیان احکام قضا
سریانش مبتنی بر امضای فرمان انا نبی السیف است اما بر ضمیر دانا و بر عالم و همواره نهضت جنود و عساکرش به بسط قواعد
عدل و شریعت پرورای است مبانی کانوا امم هست بعدل اشاع الارض غرباً و شرقاً / والجد فی اقصی البلاد و ابهاها
و حق سبحانه و تعالی چون صلاح دولت و دین محمدی را در آوان زمان منوط بخلافت علیای این سلاطین آل عثمان فرموده
و شیوع آیه پربشارت [illegible] درین اوقات ظهور نمانه
حادثات و طوارق زمان بی امن و امان مربوط و منوط بوده مشیر که این سلطان مجاهدان نموده لاجرم سر قرون و عزیمت
همایونش در اقطار براری و بحار و سر داعیه اقامت و سکونتش در اماکن امصار زائد بمغازی مصالح اسلام است و جها[د] ...
ملت مستقیمه سید الانام علیه الصلوة والسلام گرد انگیزی و غبار خیل مسموم و حوافر جیاد اجناد علم مجاهدانش
جبهه در امصار دیار کفار جهت اظهار انار [illegible] است و جواری جاریه در دریای بی ساحل همتش و سفاین
ساریه در لجه فلک فیضش همواره بجهت ابتغاء و اضی کردگار و استرضای روحانیت رسول مختار صلوات الله علیه و علی آله
و صحبه الاخیار است مجاهد و جهاد حق و سنو جهاد که الحق از غرایب فتوحات اسلام است و واقعهای این غزای برکار بات
از سوالف بحر و بر واقعها محیر عقول خردمندان ایام است و اغرب غرایب حروب و فتوحات و مرغوب مخالص سلطانی و انجب
واقعات مقابلات میان فریق کفار بازره و غازیان دین مسلمانی است غالبا پر تو خورشید سلطنت و شادمانی
و لمعه فروغ این مقاصد و امانی بوده که در صحایف ظهور غلبه دین اسلام از عالم معنی در ناصیه اکناده مجاهدان متقدم
درین ایام جلوه ساخت و در جام جهانمای مستخبر حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پرتو
آن معنی نورانی عکس انداخته که بروایت صحیح و عبارت فصیح منقول و مروی است و از اخبار و آثار مقامات اشتهر
علی از قبیل نام رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم استیقظ و هو یضحک فقیل له ما یضحکک یا رسول الله قال ناس من امتی عرضوا

علی غزاة

علی غزاة فی سبیل الله یرکبون ثبج هذا البحر ملوکا علی الاسرة او مثل الملوک علی الاسرة صدق رسول الله والحق همین نوید
دولت و بشارت سعادت این سلطان زمان را در دنیا و عقبی جهت مفاخرت و مباهات بر ملوک عالم کافی است و در ایام وضع
دیوان و حساب و در هنگام شفاعت بی شفیع مشفع در حضرت رب الارباب این پادشاه غازی و مجاهدان او را همین دست
آویز شفاعت از صنوف بر عبادت و طاعت وافر و وافی است زیرا که این جهاد اکبر و این غزای غزای مشهور و مذکور که مسیر عزیمت اطراف بحر دور
مشتمل بر مصالح کلی ملک و دین بوده و هم مقتضی تمشیت عظیم و استعلای ملت اسلام علی رغم کفار پر کین مینموده و از سوق
کلام درین حکایت و از ارتکاب بصدق و واقع در نقل این روایت که این تذکار جمع آن نموده ارباب است از هزار و اخبار اندکی است
از بسیار بر ارباب دولت و بصیرت و صاحبان سریر ملک و سریرت مقدار سعی و اجتهاد سلطان را در نشر امن و امان
و اقتدار مجاهدان و بندگان او در ان ملاحم و محاربه غازیان با مشرکان مکشوف و عیان میشود / که کام ز دخیل بر رام او
زمین یافت سرسبزی از کام او / سرانجام نموده که کار زار / نه رستم نموده نه اسفندیار / [illegible] سلطان سلاطین
مجاهدان و آن برهان موحدان صادق الجنان چون به نیت خالص مخلص و صفا اعتقاد و بنوده همت عالی بر اقتضی الاسی
از قدیم او جهاد عزم تعجیل فتح بلاد و قلاع ممالک موره فرموده و تمشیت آن مقصود موقوف بر فتح مملکت و حصار محکم
میشود و این سرحد و مملکت از جمله دیار فرنگ و نزدیک بود که برین طرف دریا و خلیج فرنگ در روم ایلی افتاده جانب
این سرحد و ولایت بر طرف مغربی ممالک روم ایلی است و خلیج بحر فرنگ بر مغرب این جمیع ولایات نهاده و ممالک سلاطین
فرنگ تمام بر مغرب شمالی خلیج اراضی شش مایه بر ساحل این دریا کشیده یک جانب شمالی فرنگ که مملکت و نزدیک است متصل بحدود
اندروس ملاصق است و یک طرف مغربی جنوبی فرنگستان بدریا قنفادس مغرب تا مقابل دیار مغاربه رسیده و وجه توقف
فتح معظم بلاد موره که بر شهر و حصار متون و قرون بود از بن تصویر معلوم میتوان نمود که مملکت موره تماما موجی
که سابق مذکور شده بحقیقه جزیره ایست بر مغرب مملکت روم ایلی که در یک محل نهایت تنگ که سه میل تر پیا باشد خشکی فاصل
میان دو خلیج شده و آن صحرای فاصله متصل بارض روم ایلی ست لاجرم آب دریا که محیط آن جزیره است از طرف
جنوب آن ممتد است بدیار دریا بار که اکنون جملگی ممالک اسلام است و تمام از سلاطین آل عثمان تیغ جهاد
و تصرف جهد و بذل جهد کشاده اند / و از جانب شمال و شرقی جزیره موره خلیج دیگر ممتد و فاصل است میان

ممالک روم ایلی و بلاد شمالی و مشرقی موره که این خلیج در بعضی مواضع که منضیق میشود تو میلی فرسخ باشد
گشاده است و درین جانب مملکت روم ایلی قلعه عینه بختی بر ساحل دریا افتاده و درین مدت که سلاطین
غازی از آل عثمان اطراف این دریا را که ملاصق آنجاست فتح کرده اند کسی آن حصار و مملکت را مکشاده
و جهت صعوبت مداخل و مخارج آن ملک دریابار و دوام امداد لشکر فرنگ بر روی دریا از معبر آن خلیج شکایاهل
آن ملک و دیار هیچ یک از سلاطین سلف اسلام آن مملکت را از دست ملوک فرنگ نستاده و لقا و استمرار این
مملکت عینه بختی در تصرف ملوک فرنگ موجب القاء بلاد معظم موره و ولایات دریابار افتاده و در هر نوبت که لشکر
اسلام را داعیه فتح آن طرف دریابار موره و عینه بختی می بوده از جانب فرنگ کشتیها باستظهار این مملکت مقابل
و مجاور بمدافعت و ممانعت عساکر مبادرت اسلام مینموده اند اما در مقابل عینه بختی از جانب موره در محلی که
معبر خلیج است فیما بین روم ایلی و ولایت موره آن شهر بیست و کشوری مشهور به بالو بدره و انجا را پادشاه
مجاهد جنت معاد سلطان مراد روح الله منضجعه بشمشیر جهاد فتح کرده اما جهت موانع مذکوره سپاه ظفر بجانب
عینه بختی و قلو متون و قرون نیاورده و اتمام موانع و عوایق آن بود که مادام که طالب تسخیر عینه بختی و بلاد موره
اقتدار برامداد جواری و سفاین بر روی دریا بآن مرتبه نباشد که با کشتیهای فرنگی مقاومت تواند نمود
و اگر لا بزال از روی دریا بجو سیل روان کشتیهای پر از لشکرهای آراسته بامداد آن قلاع می آید و تسخیر آن
قلاع را اندو مشایخ مشابه و سلاطین سابق آل عثمان را قدرت تمام بر تجهیز عساکر دریا و اعداد بندگان ...
شعار نبود و در ترتیب سفاین عظام و جواری عمان النیام بآن مرتبه نرسیده بود که با اهل فرنگ توانند در روی
دریا جنگ و جدال انگیختن و دمار مشرکان از چون آبها روان در لجه بحر هلاک توانند آمیختن و اگر فرنگیان بیکی
از اعمال سفاین در روی دریا که با چون سرطان بحری همه تن دست و پا و ناخن و چنگ اند و بر بالای کشتی در حصن
آهنگ جنگ کوبالوی بر پلنگ . و در فرو بردن خصم در تاب دریای بهر تا پر نهنگ نهنگ اند جو کوهی ز پولاد در ژرف آب
فوارش نهنگان غرق ازین اضطراب لیکن چون درین زمان دولت و ایام خلافت این سلطان مجاهدان بمیامن تاییدات
یزدان اسباب جهانگشایی بر و بحر جهان بآن مرتبه رسیده است که امداد لشکر منصور حشمتش در عرصهٔ ممالک بر فوداد

مخم

محمر حمود سلیمان و لشکر مظفر سکندر رتبه و اقتدار چاکران و لشکریان بحری سلطان بر اعمال اعمال سفاین و جواری
از همه سلاطین دیار و دریابار افزون و افزونست و در علم و دانشوری کار سیاحت و شناوری سرچاکر کشتی بکار دره
کشتیهای کوه پیکر در قهر و تسخیر قلاع بر و ابر کنار و عمده اعضام صاحب لوای وقوع و له الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام اند
و از جمیع دانایان بلاد بحری خصوصا ممالک دریابار فرنگی در دانش افزونی صواعق و رعد و رعاده اقدر و اکثر از آن اعلام اند
شود چون به نقصان در آب جوشن های اگر بحر شرار اسد ز آتش کینش بنابرین در بدایت اندیشه فتوحات
ممالک ساحل و دریابار و در مصلحت تفتیح و تسخیر ولایات و حصارهای استوار اولا تمهید مقدمات آن مطالب
بروفق مثل اول الفکر آخر العمل توجه نمود و جهت ترتیب اسباب و آلات انواع جواری و بهوم مقاومت با فرنگیان
دریا مشام چون هر گونه صناع را بصنعت آلات حرب و اسباب ضرب باز داشتند و جمالی کشتیهای سلطانی را
مهیا کرده طوبها و منجنیقها بر اطراف آن سفاین برافراشتند و از جمله غرایب صنع بدیع و از عجایب هیکلهای
رفیع که معمار همت سلطان مجاهدان باتمام و تالیف آن فرمان داد و در دار الخلافه اسطنبول بهیئت غرایب
چندین کشتی کوه سیما از سفاین قدیم و جدید بنیاد نهاد دو کشتی بزرگ بود که باصطلاح سیاحان و ملاحان
فرنگ و روم از آنها کوکه می نامند و جهت صنعت آن چنان کشتی بغیر مقدرت ملوک و سلاطین عظام وفا نمی نماید و اگر
بر هر یک از ین دو کشتی خرج اجره صناع و کارکنان و مصالح آن با وجود که اکثر چوب کشتی جمیع ممالک فرنگ مصر
از حوالی اسطنبول و مملکت سلطان است و غلامان کارکرد و عملهٔ آن بیشتر مملوک سلطان مجاهدان است موازی
بیست و چهار هزار اشرفی صرف شده بود و مجملی از شرح عظمت هیاکل و تماثیل و وصف سعت اجواف آن سفاین
عریض طویل در مرتبه بود که از حضر نفقه چون مساحت امتداد طولی یک کشتی نموده هفتاد قدم بود و امتداد عرض آن
سی قدم باقدام وسط تقدیر کرده و شموخ و ارتفاع یک بادبان میان آن که بزرگترین بادبانهای آن بود موازی
شصت ذرع در طول ظاهر میشود و غلظت و دور درختی که تالیف آن از چندین چوبهای بزرگ بهم پیوسته بودند
و از چندین درخت متوازی که از غایت التیام بهم بسته چنانچه حکم یک جسم گرفته بود و قطر دایرهٔ استوانه بادبان
سه گز بود و بر کله آن چوب بادبان بر مثال سر و منار محلی ساخته بودند که سی کس بر دور آن می نشسته و از آنجا

انگیز احوال ...

مرتبه بود که ...

انجامی عاجل و بسنگ و تیر جنگ و جدال بهم می پیوستند و ارتفاع دیوار اطراف آن که مساکن و معمور راکبان بود و نشیمن سکون
غازیان و مجاهدان از سطح آب سوی آنچه در دریا پنهان بود از سر دو کشته موازی بیست ذرع بلندی داشت و مردم لشکری
با اسباب و آلات معاش و انتعاش و ظرفهای سهمناک در سفر سلطان مجاهدان موازی یکهزار کس سواری می بودند و نجمی بسکونت
که محل معمور آن از فراز معمور [illegible] احمال و اثقال بوده و اقتصار هر کدام از آن دو سفینه را در رای العین گویی چنان
می انگاشت که مگر ربعی دیگر از کره ارض است که بقدر ربع مسکون تحدید از دریا ظهور کرده یا آنکه کوهی است جودی مثال
که بعد از طوفان بمرور زمان از میان آب سر بیرون آورده صحن منظور هر کشتی از آن سفاین گویا عرصه دریایی است که چون
ربع شمالی ارض از آب محیط خالی افتاده و در میان آن هر یک چندین نهنگ و تمساح آدم ربا در صورت قزغانهای بلا و رعاد
از تشنگی و بی آبی دهن گشاده هر کدامی گویا کوهی بود اما در رفتار و صحاری بود مرکب از جمادی چند سیار بر وفق جمادان
بلاغت انتساب [illegible] یا نو و هر یکی از آن و صلا بری است بی باران نوجوباشش
بضرب ریاح بهاران بر طبق مقال فصاحت مثال [illegible] لیکن از آب دریا مستفیض و خوشاب. بیت
سالکان آن نمی رسند از طوفان نوح گر چه آید موج دریا کوه کوه از روی آب و چون اصناف کشتی که گوربای روم
و فرنگ تجاری باشند حسب عدد و عدت از هندستان و سایر ممالک البر و الکثرت و عمارت اهل این جوانب از سایر عاملان
جای بهتر و بیشتر است لاجرم سلطان مجاهدان از هر صنف کشتی جهت این سفر ترتیب فرموده بود و از هر قسم که معهود عمال
و کارفرمایی آن دریاست [illegible] نمود و اسامی آن اصناف کشتی برین موجب معدود است کوکه ماونه
بارجه قدرغه قالیان ورجه و آن قسم که موسوم بقدرغه است بکارفرمایی آن بدست و بازوی باروب مثال
ملاحان مسابقت شعارست جوا که آن کشتی است که بادبان ندارد و بچاروب و تحریک دست بارو کشان سیاره است اما از
جمیع اقسام اسرع است و در حین کر و فر اطوع و در غایت سرعت بحدیست که بر عرصه حباب میان فضای دریا دعوای
مسابقت می نماید و در طی مراحل باد صبا را از خود مسبوق می انگارد گویا تخت سلیمانیست که از نخله قوه بهر کشتی مشهور صفت
[illegible] مشهور شده و همیشه در حین طی زمان و مکان سخت و راحت اولیا که مشی علی الماء میان
سالکان ربع مسکون مذکور گشته بیت مسالک ایلی [illegible] مسالک که خلقی را رهاندی از مهالک

بجلی

بجلی کرده اعراض از فور و هوا فلکنده روز و شب سجاده بر آب بجان کوشیده در کار و دم بر دوش و سر کشیده باد و دم
و آن صنف دیگر که بلوکه معروفست بر مثال کمان در میان آن تیری است که بر عکس تیر و کمان همیشه کمان او همچو تیر روان است
و تیر او همیشه پای بر جای است و هر کدام از آن و البلیغی نوردی است که بی دست و پای سابق در هر اسلوب باد پایی است اما یک
انگشت خود لایزال در باد پیمایی است و اگر چند عرش و ابابر باد میرود اما بقا عمر و زندگانی آن بر آب است با وجود آنکه روز و
آتش بر لب است اما همیشه در عین استغراق دریا تشنه لب تر از سراب است که تلکینی است اما لایزال بر روی دریای امواج
منزل عبارت ابر کردار است اما در تصاریف حوادث در میان تردد و بی قراری بر یک قرار بیت
کی از بردباری کشد خار و خس وی از تیز طبعی رفته در روش و آما آن قسم از آن که گویند آن مثال قلعه و مواجهای
پر وسعت [illegible] که بر سطح آب بنا کرده اند اما بنا بقا عمرش بر باد است و در بزرگی همچو نهنگ و است اما در روی
دریا بالتمام و در دم خواری [illegible] کارست [illegible] که احمال و اثقال مسافران از منزل میرسانند اما مسافران را در طی
مراحل هرگز از منزل اول از جای خود نمی جنبانند بیت جنبنده کی بی پای و رهوار چو باد [illegible] دم بدم بر آب [illegible]
چو اشتر کوه کوهان و سرافراز ز سر مستی خروشان و کف انداز چون سلطان مجاهدان بعزیمت تسخیر بلدان در مدت دو سال
علی الاتصال ترتیب و تنظیم کشتیهای عالی بنا و سفاین کوه سیما را در دار الخلافه بر آسمان اقتدار بر افراشت و چندین هزار
قزغان طرب و قوارع ازدها پیکر و مجانیق و آلات و اسباب قلعه گشایی در بحر و بر ترتیب داشت و در خلال اوقات که نزد
بترتیب این اسباب جهانگیری فرموده بود از جلایل خیرات و مبرات که مقتضای فطرت قدسی ملکات سلطانی بود [illegible]
صفویه در ولایت گیوه تعمیر فرمود که گویا سرطاق آن کشتی بود بر روی آب اما لنگر انداخته و پای بر جای و جسری ساخت
بر کشتیهای سنگین [illegible] مسلسل و مرتب چون سلسله حوادث عالم بی انفصام و انفصال مولف مسلسل طاقها بر روی آب
چو بر رخسار دلبر زلف پرتاب و هم در آن اوقات بر حسب مدلول بلاغت اسلوب [illegible] نب
قواعد مرضیه غزا و جهاد و تجربه و اشباع اطماع عساکر و اجناد از غنایم برده معتاد با یک ملفوج اعلی را بر سر ممالک
ضالیه لوا او رس فرستاد و او نیز از ولایت بغدان عبور نمود و یکجا بهم راه نهضت فرمود و چندین شهر و ممالک کفار را
تخریب و نهب و غارت کرد و غنایم بیحد از غلام و جواری و سایر اصناف غنیمت آورد و لیکن در کنار آب [illegible] در حالت

معاودت بغایت سرمای مفرط حادث شد و اکثر اسیران و الاغان بلکه بسیاری از لشکریان و اسبان هلاک شدند و از عارضهٔ
لشکرستان عسکری چنان منهزم بغایت پریشان حال و معروض نقصان گشته شدت سی حالان شده و رخاء و سجالان نعمت و بلاء
الحاصل در مبادی نوروز سنه اربع و تسعمایه که قوای طبیعی را باز اقتضاء حرکات نشو و نما شد و فضای گیتی از روشنی جامات ژاله
و شبنم در نمایش اشکال ذلوب گل و ریاحین جام گیتی نما گشت و ایام موسم سال را حالت اعتدالی در روی روزگار پدید آمد
که حامل عدالت سلطانی سکندر خصال شد و مشابه نسیم جان فزای مرحمت و احسان خداوندگار جهان باد نوروزی از مهب
گلستان ملک ایمان بر نسیم جنوبی اشجار صنوبر اشجار و مورق اغصان نهال گشت و غنچه دلهای اهل توحید از نفحات مرحمت سلطانی
چون گل سرخ فداورنگ گلستان شگفته و خندان شد بیت سبقت الی الخلق للسرور بحالة و سوغ الدهر ما قد کان فی مرفه
افضای بهجت و شادمانی در طبایع و ارکان عالم جسمانی بمرتبه بود که پیرزال مشاطه‌های روزگار رخسار مخدرات گلزار را
بگلگونه گلهای حمرا در غایت رعنایی آراسته بود و فواتح روایح مشک بیز صبا و شمال در انجمن چمن و صحن بزم گلشن مشکو و مینا
مشبوع مجمرها را از فروغ مصابیح گل و لاله بنور حضور پیراسته و لسان حال سوسن ده زبان در نشیمن اولی الابصار زود
نظاره ورز نرگس بار شعبده پذیر فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها از تبدیل عرصه برد دلان
گلزار با نوار ایمان و توحید اشعار مینمود و خطیب فصیح البیان بلبل خاکسار رشک از حلول موسم وصول انجم گلزار جزو کل
حصول موسم فتح از علمای اسرار قران در انجمن مشرکان اشرار از بشارت نامهای پر بهجت و مسار وعد الله الذین آمنوا
[illegible] بر منابر سرو و چنار با علان و اجهار گوشگذار گل و ریاحین و ازهار
مینمود و سلطان جهانبان چون آفتاب نوروزی از برج شرف آهنگ صعود بر اوج بروج شمالی نموده از دار الخلافه
دار السلطنه ادرنه در پنجم شوال سنه ۹۰۴ نهضت فرمود و تمامی سفاین و جواری بر مثال گلهای شگفته بهاری در خلیج
اخضر دریا آراسته فرمود و لشکرهای بیحساب و شمار بعدد نجوم فلک معلی در درون فلک و مراکب در سطح دریا پیراسته نمود

بادبانها در بحر و مجاری | علامات شی ... گردجاری
ز کشتیهای بیرون از شماره | شده دریا سپهر پر ستاره
و موج بحر کشتی شد روانی | سفید وش گشته برآنی
بهم هوجی حرکت شد پدیدار | ملمّس ... از موج دوار
صد لالی است کشتی زورقی سان | بشراع ارتفاع فتح آسان
شده سرباد بانی رایت فتح | بلندی در زبان آیات فتح

وداود پاشا

وداود پاشا ثانی که در آن ولا حاکم کلی بولی و سرکار شهما و جوانی و سپهسالار عساکر بحری بود با رئیسان سیاحت
شعار و ملاحان سباحت آثار خصوصا افتخار سباحان بحار و پیشوای سیاران و عباران دریابار رئیس کمال که
در کار فرمای کشتی و رصادی بحار یگانه روزگار است و چون رستم زال در دیار کفار و دریا کنار بدلاوری و کاردانی
در غایت اشتهار و رئیس براق نام پهلوانی دیگر از اعجوبه‌های سیاحان زمان و وحید عصر در علم کشتی و اعمال اعمال
آن با چندین اوستا دیگر که همگی نهنگان دریای مردانگی بودند و جملگی کارفرمایان سفاین که متوجه در و غرر و وقوف
و فرزانگی مینمودند بران کشتیهای بزرگ برگماشتند و دران دو کشتی که اعظم سفاین بود و در هر کدام یکهزار
با اسباب توپ و تفنگ و مصالح معاش لشکریان با رئیس کمال و رئیس براق مقرر داشتند و در سیصد عدد کشتی دیگر هر
کدام بقدر خود و دو لشکری و جوانان چالاک در کارگری گذاشتند و از اسطنبول بحشمت تمام بجانب مصر کلی کوچ
روانه داشتند که از آنجا بجانب جزیره موره توجه نمایند و از دور دایره موره خلیج عینه بختی را رایند و بموعدی که سلطان
مجاهدان از جانب صحرا بجوانب عینه بختی که مسافت یکماهه است رو وصول یابد آن لشکر دریابار از جانب دریا در آیند چنانچه از
جانب بر و بحر قلعه عینه بختی را بیکبار احاطه نمایند چون کشتیهای لشکر مسلمانی با آهستگی جهت بی مساعدتی باد مراد
بمشقت بسیار نزدیک جزیره موره رسیدند و سلاطین و ملوک فرنگ باتفاق والی وندیک که صاحب ممالک عینه بختی و حصون
و قلاع مشحون و مقرون بود این خبر نهضت سلطان مجاهدان و توجه چنین لشکری بر قدرت و توانا از روی دریا شنیدند
از روی توانایی و تعصب و غیرت دینی ایشان هم لشکر عظیمی با کشتیهای کوه ارتفاع و از انواع سفاین و والی الکثر الاتساع
با طوب و تفنگ بی حد و نهایت و با یراق و شوکتی زیاده از گنجایش روایت و حکایت مرتب داشتند و با وجود چنین لشکری آراسته
در میان دریا آن طایفه فرنگ که در علم کشتی بغایت متبحر و کاردان اند و باستعمال طوب و تفنگ در روی دریا اشهد و اقدر
از صواعق آسمان عملی چون کواکب سیار در سطح بحار سیار رانند و نیز رفتارتر از حوادث روزگار لیکن نه بطریق انجذاب
بلکه از سر قدرت و اختیار و بر مثال نجوم خمسه متحیره سماوی قادر بر رجوع و استقامت اند میان بحار سپهر کردار حسب
که چو شطار اند افکنده سر بر روی آب   گر چه ابدال اند او را بر سر دریا عبور   چون کشتیهای عساکر اسلام را نیز دیگ موره
دیدند آن فرنگیان با کشتیهای کوه ارکان بخصومت و مقابله ایشان از میان دریا نمایان گشتند ناگاه از عجب

قضا و اراده امر ریح عاصفی و باد مخالفی موافق مودای و ارسلنا علیهم صرصرا فی ایام نحسات بنیاد وزیدن نهاد و باد که
برخلاف مراد بلکه بر وفق خاطرخواه اعدا و حساد از قبیل مصرع تجری الریاح بما لا تشتهی السفن از مقابل لشکر اسلام اتفاق
افتاد بالضروره کشتیهای غزات مجاهدان در میان فرضه ولیمان چند که محاذی و داخل حکم و سرحد مشون است در آوردند
و از حدت و شدت آن باد قریب بیست روز در آن تنگنای میان اعادی عادی و غطمهای پر مخافت توقف کردند و از طرف دیگر
کشتیهای مخالفان بمساعدت باد موافق مسلط و قادر بر اقدام محاربه و التحام شدند و از طرف متون که خشکی ساحل بود
در تصرف اعدای دین و ملی در مقام معادات و کین با اهل اسلام بر آمدند و ذخیره قوت و آب کشتیهای اسلام با تمام انجامیده
و از گرسنگی و تشنگی لشکر بازار در میان کشتیها جان بلب رسیده و طریقه خروج بر کنار از شر اشرار متعذر شده و کار مجاهدان به تنگ
کشیده بر مثال کشتیهای حباب در میان گرداب افتاده راه بیرون شدن نمی دیدند و بهجوم امواج طوفانی هر چند اضطراب
جهت نجات بساحل میکردند هیچ بجایی نمیرسیدند و میگفتند که فالکشتی امید ما بهیچ غمی که روی ساحل از آن موج [illegible] نیست
در میان تشنه و گرسنه کشتیهای [illegible] از جوع و بی قوتی چون کشتی خود شکم خالی و از بار دل اندوه آگنده و مالی بودند
و از تشنگی در میان دریای بی کران چون سکان خود لب خشک و دیده غرق طوفان و زبانهای تشنگان همچو بادبان از کشتی
دهان بیرون افتاده و کف دعا و تضرع را بر مثال سینه سفینه بسوی آسمان گشاده از برکات انفاس طیبه اولیا و از دعا
مستجاب اصفیا باد مرادی بهزار نیاز از خدا میطلبیدند و بنفحات دعا و نفحات ثنا همچو نسیم شمال و صبا خود برود مسدود
و راه نجات و خلاصی از آن مهلکه [illegible] کسان از زبادی توفیق میطلبیدند و هیچ مخلصی بغیر از طریق ضراعت و مسالت و طاعت
نمیدیدند — بیت — بجز بواسطه کشتی عنایت تو · چگونه جان برم از موجهای طوفانی · بضرورت درین اوقات که این
کشتیهای مجاهدان دین در ورطه [illegible] افتاده بودند متعاقب پریدان چالاک از آن ساحل موره بیرون فرستاده نواب
سلطانی را [illegible] خبر دادند و بطریق استغاثه و استعانه تفاصیل حالات گرفتاری دریا و تسلط اعدا از [illegible]
معلا فرستادند که — بیت — ما در میان دشمن بجد افتاده ایم · یارب تو نیک دار که ما بد فتاده ایم · اتفاقا سلطان مجاهدان
در آن احیان [illegible] بود فی الحال احمد پاشا [illegible] اغلی را که وزیر بود با لشکری آراسته از جانب خشکی
[illegible] نامه [illegible] آن عساکر بحری اسلام از راه موره فرستاد چون احمد پاشا [illegible] دریا بمحاذی سفاین مجاهدان

باتفاق اعلام [illegible]

ایسه

رسید و یکباره از مهب عنایت رب الارباب باد مرادی از ساحل وادی ایادی وزیدن گرفت و بامداد و معاون لشکر داخلی
و خارجی بعون مسبب الاسباب حال پریشان لشکر اسلام فی الجمله صلاح پذیرفت · و احمد پاشا هم با بعضی اعوان و انصار دولت
میان کشتیها در آمده از سر فرح و نشاط بطریق مقصود [illegible] و احمال و اثقال والاغان خود را از راه موره بعسکر همایون باز روان ساختند
و مشاهدان سفاین غازیان از رحمت ملک که معسکر سلطان بود بر روی دریا برافراشتند · و شراع بادهای [illegible]
بشارع ساحل مطلوب منصرف داشتند — بیت — ز سر عزم بر فلک پیشی گرفته · چو [illegible] با قمر خویشی گرفته ·
سمی رفت [illegible] · چو پشت باره لیکن بار بر دل · چون درین مدت که کشتیهای لشکر اسلام درین تنگنای خلیج بوده
بودند لشکرهای فرنگ بر دهنه خلیج در آن محل تنگنایی که بدریا متصل میگردد مواری یکصد و پنجاه کشتی قلعه مانند مرتب داشته
بودند و در هر یک کشتی از یکهزار مرد مسلح تا پانصد مرد که خلاصه عساکر فرنگیان بود گماشته و در هر کشتی چندین طوب
و تفنگ مهیا نهاده چنانچه در هر یکی از مراکب بزرگ و کوچک از ده قرقان تا بیست و سی ترتیب داده بودند و بهر قرقانی
قواره و طوبها از نیم من سنگ تا پنجاه من مرتب ساخته · و از آنجا که مهارت فرنگان در علم رماده و مجانیق است [illegible]
راه بی خطا و غلط پرتاب می انداختند · هر چند که در کشتیهای اسلام هم طوب و تفنگ ترتیب یافته بود فاما چون کشتیهای
عنایت نیز رفتار و سبک رو سیار راندند و فرنگان بمراکب گرد دم دریا بار راندند بر روی آب و کشتیها [illegible] سوار شدند و مدتی [illegible]
از اطراف و جوانب اسباب جنگ و خصومت را بر گذرگاه لشکر اسلام مرتب داشته بودند و از هر طرف معابر طوبها [illegible]
که شایسته مهارت ایشان است نصب کرده و گماشته بودند — بیت — بکشتیها مرتب طوب و قرقان · چو اژدرهای آتش افشان
بلکه همه دوان قرقان پرتاب · نهنگان سر برون آورده از آب · و اعراب و عساکر مجاهدان بعون عنایت الاهی مستوثق و بصفت
کمال توکل و اعتصام متحقق شده · در آن حالت اهتمام بعبور از آن مضیق مغبر و تنگنای گذر خلیج احضر از یکدیگر حلالی خواستند
و وداع همدیگر نموده خاطر خود را با دراک مرتبه شهادت مقرر داشتند · و بادبان سفینه سینه اهل سکینه خود را از لسان دعا
بر آسمان رضا برافراشتند · و هر یک فلک و سفینه را بر مثال نسر طایر فلکی از باد نیاز پر و بال گشادند و در راه خدا
و در طریق جهاد و غزا دل بدریا دادند · اگر چند بر سر راه انجان ورطه هلاکی بود که خلاصی و سلامت از آن میان امری موهوم
بود · و هلاک شهادت از آن اقتضای گوناگون مظنون · اما امیدواری مجاهدان بحفظ و حمایت خدای بیچون بود · و در [illegible]

اصابت آفة از طوب و تفنگهای آن کافران ملعون زبان حال آن موحدان و مظلومان بذکر این آیت کریمه مقرون و مشحون که قل لن یصیبنا
الا ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون   گر در طریق عشق را که بود در کمینها   سنگین شیم ازین بلا کشته شوم غازیها
الحاصل چون سپاه غازیان از آن محل شلتاق تنباد خروج نمود و آن کشتیهای عظام اسلام که یکی کمال بیک و یکی سیراق بیک مخصوص
بودند دل خود را بجای کوه بعنایت خدا استوار کردند و مثل شیر بسیار جرأت و سخاوت روی بجنگ آوردند چون کشتیهای اسلام
بدهنه خلیج و شلتاقهای معبر خود را از دیک رسانیدند و سایر کشتیهای اسلام را بترتیب براق و اسباب مصفوف و متعاقب
گردانیدند از طرفین کفره و اسلام بنیاد طوب و تفنگ اندازی شد و از جانبین بامید سرافرازی بجای سنگ طوب آهنگ سربازی
شد و سطح مستوی بحار از تصاعد دخان و بخار و از تراکم و ازدحام کشتیهای کوه کردار کفار بر طبق مورد این تمثیل
او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض آن هر کشتی ظلمة آثار گویا کهساری بود محفوف بابر سیاه بهار
اما باران باران برین کوهستان همه آتشبار بود و بجای اقطار امطار از آن ابر مطیر آتش مطار کوه پاره‌ها بسر ارضها
ریزان بر وضع عصفا فیها روی دریا از اختلاط آب و آتش نمودار و البحر المسجور شده و از نفحات طوب و تفنگ
برابر این سفاین و از دوام آب دریا بدرون شکم آن سوراخها دران روز طوفان کاین تجدید آیة و فار التنور گشته
الحق دران روز بسر سر رسیده این حدیث صحیح و نبی صریح عیان گشت که لا ترکب البحر الا حاجا او معتمرا او غازیا فی سبیل
الله فان تحت البحر نارا و تحت النار بحرا چو الله دران روز معرکه آتشبار اهل ایمان و کفار از دریای لشکرهای بی ساحل و کنار
نوار فتن چوب براشتعال شده بود و بر روی دریا از اجسام سوخته کفار بشرار جهنم و امواج خونبار آتش شرار انگیز در
روی دریا آب و آتش بهم آمیخته گشته خضم فوق خضم   نموده آتش در آب جوشان   ز رعد طوب بهار کردون خود شان
عار زعد از کردون گذشته   بحار زشوخ در خون غرق گشته   ز سیل خون مردم بحر سایل   حباب از سر بساحل گشته مایل
گرداب شده آن بحر از موج   ز نوز ریزی گشته سر غلطه صد فوج   ز نوع غرق سر موجی شناور   ز لطمه گشته تابان سوی معبر
درین حالت التحام نایره حرب و انضمام جماعت فرنگیان از غایت الم و واهمتی چند که از نیش کمال در دل داشتند آن یک
کشتی عمی براق را کشتی کمال بند انداخته شده و از میان آن مجمع کفار دو عدد کشتی بزرگ کوکه بماند که دو هزار مرد کاری
دران کشتیها بود و اسباب جنگ همین نسبت و ماننده و یک عدد کشتی بادبان آن کوکه که در آن هم قریب یکهزار کس بود و یک

کشتی پاره

کشتی پاره که عبارت از کوکه کوچک است و آن هم مشتمل بر پانصد نفر مرد بود و دو عدد کشتی قالیان که مانند کوچک است و در هر کدام
ما بین سیصد و چهارصد مرد بودند حمله این چند کشتی در حین مصاف و محاربه سینها را آماج تیرباران بلا سپر کردند و از سر و جان
و خان و مان گذشته در مقابل سنگ طوب کلاه خود را سپر نموده روی بجنگ آوردند   کانهم و قلعه‌ای البیض فوقهم
یوم الهیاج بدور قد لفت شهبا   اتفاقا این هجوم کفار بغلط بران کشتی کوکه مجاهدان مصادف شدند که بعهده آن براق رئیس مسعود
و امیر سپاه آن کشتی کمال بیک حاکم تیلی شهر بود و سرهاد و ضابط کشتی قراحسن نام جوانی در دلاوری مسلم آفاق و در علم
سیاحت و سباحت وحید علی الاطلاق و چون جماعت کفار بنزدیکی کشتی براق رسیدند چنانکه بهانه افکندند و کشتی
اسلامیان را از انحراف مقید بسلاسل و اغلال خود ساختند از هجوم کفار از طوب و تفنگ بجنگ تیر و نیزه و شمشیر رسید و از هر طرف
سرکش خصم خود را میان کشتی میکشید براق رئیس تدبیری صایب بر انگیخت و از نفط میان هر دو کشتی کافر که بکشتی او در
آویخته بودند آتش انداخته در جان فرنگیان شعله از نار جهنم در دریا بر افروخت و در هر دو کشتی یکبار آتش عظیم افتاده
همه اسباب و دود مان او میسوخت اما هرچند مسلمانان جد و جهد کردند که کشتی خود را از قلابهای آهنین آن دو کشتی خلاصی
دهند میسر نبوده و تدبیری دیگر جهت استخلاص خود نتوانستند و ابدا نتوانستند نمود و از آن مقارنت و مقاربت آن گروه
دوزخیان که مستحق آتش عذاب بودند بر طبق منطوق واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة کشتی اسلامیان
باتش دیگران سوختن گرفت فاما غازیان در حال اضطراب و اضطرام ایشان باتش تحسر و ندامت افروختن دیگر رفت
تا آنکه تمامی اهالی آن دو کشتی فرنگیان و این یک کوکه غازیان را آتش درافتاد و زبانه آتش در تر و خشک و کافر و مسلمان
بنیاد سوختن نهاد درین اثنا کشتی اسلام اگرچه از دیگر کشتیها یک ماونه و یک پاره از فرنگیان که همراه آن کوکه کافری بود بضرب
طوب چنان فرو کردند که بیکبار آن دو کشتی که مشتمل بر یکهزار و پانصد مرد بود الحال غرق شد که یک متنفس از آن دو کشتی کافر
نجات نیافت و بعد از این ظفر اسلامیان یک کشتی قالیان کفار را هم بطوب زبون کرده مردمان آن کشتی را دستگیر کردند و مردانی
سیصد و پنجاه کس را از فرنگیان در روی دریا گردن زدند فاما آن کشتی اهل اسلام را که آتش افتاده بود کمال بیک سپهدار لشکر و براق
رئیس و قراحسن با پانصد نفر غازی بآب و آتش شهید شدند فاما هفتصد مرد از مسلمانان بر روی دریا افتاده بودند همگی را
غازیان بکشتیهای کوچک درهم و غیره مددکاری کردند و همگی را زنده از آب بیرون آوردند و هفتصد کس از کفار که آن روز

آبهای روم کشتیهای سوخته پراکنده شده بودند غازیان بدست آوردند و بتیغ انتقام تمام را پایمال کردند و همه مردم فرنگ آن
کشتیها بغرق و حرق بجهنم ابدی پیوستند و درین مکاوحه و مضاربه لشکریان اهل کفر و ایمان اهل اسلام را فرصت هجوم از دو جا
بدفع کفار نبود. و الحق آن یک کشتی کوکه اسلامیان تمام باتش کافران سوخته شد فاما موانع دولت مجاهدان در ان حالت دوا
و عادثات باز افزوده گشت و اکثر کشتیهای اسلام با سپهداران احمد پاشا سرلشکر اعلی و داود پاشا حاکم و سپهسالار کشتیهای
سلطانی بعد از دفع اعدای کین و ابطال کید فرنگان فجار بآسانی بر وفق و مقتضای آیۀ فرقانی کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله فاما انجیناه ومن معه فی
الفلک المشحون ثم اغرقنا بعد الباقین با تمام عساکر از ورطۀ چنان هولناک در گذشتند و جماعت فرنگان از مکر و کیدی که
بر سر راه مجاهدان ترتیب داده بودند مایوس شده خائباً خاسراً باز گشتند و لشکر اسلام بمیان فراخی دریا بحمت ایزدی
افتاده مراکب خود را بجانب عینه بختی روانه داشتند عزم و متوجه سفاین را روان کرده سخت بجو چون آب روان دیگر
بعد از آن چون از لشکر کشتی نو و تسلیم ماهی زدن جنگ جریان گشتند و در زمانی که سلطان سلاطین مجاهدان از جانب بر
بر سر حصار عینه بختی نهضت فرمود و بقرب حصار مذکور در ییلاقی که معروف است سرادق احتشام بر سطح فلک اقبال مبسوط نمود
چون هوای عینه بختی در تابستان از گرمای مفرط احتراز تمام داشت سلطان وزیر عالی قدر مصطفی پاشا را که در ان ایام
امیر الامرای روم ایلی بود با امرا و عساکر روم ایلی بمحاصره حصار بر گماشت و از جانب خشکی هر روزه وزیر مشارالیه تضییق
احوال کفار و نظایر لشکر اعتماد بتقدیم میرسانید اما چون از جانب دریا هنوز عساکر منصوره و کشتیهای سلطانی نرسیده بود
کفار حصار احتمال تسخیر الصغیر و خود راه نمیدادند و از جانب دریا لایزال بایشان مرد و مدد و اسباب جنگ و جدال
فرستادند و کشتیهای اسلام بر روی دریا بعد از محاربه هولناک الجان و وقوع حرق و غرق کرده بی شمار از طرفین اهل
کفر و ایمان اگرچه بر روی دریا بقدر مساعدت ریاح منزل بمنزل نهضت مینمودند و احمد پاشا و داود پاشا در او اسعاف
کمال اجتهاد صرف مینمودند و در طریق توجه اگرچه هر روزه میان دریا با لشکریان فرنگ محاربات در میان بود و لهذا این
واسطه استمرار مقارعه و منازعه مدت سه ماه در میان دریا فیما بین این جماعت اهل اسلام و کفار امتداد یافت و بعد از گذشت
بسیار چندین مصاف بمحلی رسیدند که خلیج عینه بختی از دریای بحر جدا می شود و کشتیهای اسلامیان عبور از ان تنگنای لازم بود
و در ان محل دیگر باره خصومت و مبادله اهل اسلام با مخالفان منجم میشود هر آینه دیگر باره تمامی لشکریان فرنگ با استظهار یکدیگر

اجتماع

اجتماع نمودند و این معبر و گذرگاه کشتیهای اعلام را بالمره مسدود ساختند و از اطراف کشتیهای خود و بطوب و تفنگ جنگی
کرده بر سر راه کشتیها لنگر انداختند لاجرم عساکر اسلام را با کفار درین محل هم مقابله و مقاتله ناچار شد چون کشتیهای
کفر و اسلام از طرفین باد بانها را بر مثال اعلام احتشام بر افراشتند و دیگر باره اهل اسلام خود را در مقام توکل و رضا
بحکم قضا داشتند و مطمح نظر را از طریق جهاد بر مصداق ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله و رحمة بر گماشتند
و بمضمون من والاه ان کن نصر او بخذل بالکفار اذ عدوها و من قتلتم علی طاعتی جب ثمنا فقد صاد فوا خیرا و قد سعدوا
لهم جنان من الفردوس طیبة لا یعتریهم بها خوف و لا کدر اولا چون لشکر اسلام بان تنگنای خلیج عینه بختی رسیدند تمامی
اطراف در تنگ و معبر را مشغول بکشتیهای مخالفان و مسدود بانواع و مشدود بهر گونه موانع دیدند بالضروره باز از طرفین
آهنگ جنگ طوب و تفنگ نهادند و از صدمه گلوله کبری در میان مجمع کفار خونخوار افتادند و فیما بین بلرزان گلوله زدن و خوردن بانواع
طوب و صواعق نمایش هولناک کردند و از طرفین چندین کشتیها را در عرقاب دریای فنا و هلاک آوردند. مؤلفه
گشته از گرداب حایل هر طرف کشتی در آب همچو در ایام طوفان مضطرب هر سو حباب و از آنجا که مقتضای لطایف الٰهی است
گاهی ضعف و ناتوانی را حامی حیوة و زندگانی میگرداند و عظم شان حود غیان را باعث استیصال و داعی بدو بال و نکال
ظالمان و معاندان دین مسلمانی میسازد چنانچه درین قضیه کشتیهای غازیان که اگرچه بحسب عدد سفاین اسلام از کشتیهای
کفار بیشتر بود فاما در هیکل و مقدار این کشتیها اسلامی در جنب جواری و مراکب فرنگی بغایت محقر مینمود و بنابرین اکثر طوبها
که کفار فرنگ در عین مضاربه قوارع و تفنگ در خصومات محاربه و جنگ بر اهل اسلام می انداختند چون اسباب و بعد ضرب
خود را باضطراب می پرداختند جهت بلندی دیوار کشتیهای ایشان و پستی سفاین اسلامیان از بالای سر غازیان طوبها و تفنگها میگذشت و سلامت
میگذشت و بکرشمه از وفایت عنایت و لطیفه از حمایت دست ولایت اکثر آن طوبهای بی حد و عد از جماعت مسلمانان رد گشت
فاما طوبهای غازیان بر عکس کفار از زیر بالا بغایت موثر و کارگر می افتاد بیت لقیتهم و المنایا غیر دافعة
لما امرت به و الملتقی کبد حاصل چون فیما بین فریقین التیام معرکه انصرام یافت شد و از امتزاج این دو دریای لشکر دریا
و سپاه بحری صورت مرج البحرین یلتقیان ظاهر در ان مجمع پر ازدحام گشت در عین ملحمه کبری که هر کدام از طرفین بصنایع
تدبیر و قلابهای حیله و تزویر میخواستند که کشتیهای خصم خود را بدام اندازند و بیک حمله جنگ کشتی را از کشتیهای آن

علی الاجمال با احمال و اثقال سپردازند ناگاه سه عدد کشتی فادرغه از اهل اسلام که موازی یکهزار مرد تفنگ انداز در سه مرکب
سوار بودند و بالشکر دشمنان خدا مخاصمه و مقابله مینمودند کشتیهای فرنگ از اطراف و جوانب درآمده ایشان را میان
خود در آوردند و از جانبین آن روز گرد فساد جنگ تا وقت شام آن سه کشتی بضرب تیر و شمشیر و نیزه محاربه کردند بلکه دو دست
بعضی مردم ایشان که جوانان دلاور بودند از کشتی خود بکشتیهای نزدیک نزدیک فرنگان بر جسته چندین کس را از پای
در آوردند و از کنار کشتی ایشان تا پایه بادبان جنگ کنان قتل کفار میکردند تا در آخر از هجوم کفار و سقوط قوت از
مقاومت جنگ و کارزار بسعادت شهادت فایز شدند و در جنت عدن با حور و رضوان مجاور گشتند و این سه کشتی از اول
شب هم تا صباح مینمودند تا آنکه از آن جمله که یکهزار کس بودند نه نفر زنده بدست کفار افتاده بودند یرحمهم الله تعالی کما
وعد فی کتابه للمجاهدین فی سبیل الله ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله وحق
تعالی یک کشتی از آن سه کشتی که تمام کشتگان و شهیدان راه حق بودند دیگر جایی مار بنصر بخشید رباح رحمت رحمانی ایشان را باهل
اسلام رسانیدند و همگی ناموس اسلام را بخاک سپردند و از ملوث دست ناپاک اهل اشراک تجاوز در غرفه رضوان بجانان و فرا
بجنود دوستان و رفیقان بردند چون صبح آن شام پر آلام کشتی زرین خورشید را در دریای پر خون شفق انداختند
و سهام ثاقب انجم نورانی چه فضای کواکب نمای شب تار را سوراخ سوراخ ساختند صبح ظفر از مشرق امید برآمد
اصحاب عز و جلالت بسود و بدتر آمده کشتیهای اهل اسلام بضرب دست چون تیغ خورشید کشتیهای کفار را چون ظلمات شبهای تار
بلجه دریای اعصار رسانیدند و تمامی کشتیهای مجاهدان ظفر شعار سرداران لشکر در عین تنگ تنگی متوجه صوب عینه بختی گردانیدند
و بعد از چند روز زمان توپ سلبار را از روی دریا اعلام جوار نقشاب را چون رایات دین محمدی برافراختند و غلغله فتح
و فیروزی را از اطراف و جوانب برج قلعه و حصار بدین گنبد گردون انداختند و بشیر اقبال را بتعجیل بدرگاه حشمت و جلال
سلطان لشکر اعتصال فرستادند و مسامع نواب همایون را از مجاری احوال جنگ سفاین و غرق جوار سفن اسیل خبر دادند که
[illegible] چون مستحفظان و ساکنان و متعینان شهر و حصار و قلعه
عینه بختی با مداد و معاونت لشکر دریا امیدوار بودند و لا یزال غلبه و فیروز جنگی اغا باشی [illegible]
خود از عهد مینمودند بیکبار [illegible] حصار خود [illegible] اهل اسلام دیدند طمع از ملک و مال بلکه

امید

امید از زندگانی خود بریدند که با سر تیر بادبان کشتی جدولی بود راست در دیده امیدواری ایشان خلیده و هر شکل کشتی مجاهدان
گویا دیده دولت بود اما بنظر قهر بران کشور دیده و چون بالکل از جانب پادشاهان و لشکریان خود ناامید شدند و از حسام
بجنود اسلام مستور و مجروح گشتند لاجرم کافران محصور حصار و منزلان ناامیدوار خیاد و تقدیم مقدمات تضرع و استغفار
نهادند و زمام اختیار خود را باصلاح و خیراندیشی مصطفی پاشا که سپهسالار عساکر نصرت شعار بود باز دادند بعد از تبلیغ
رسل و رسایل و عرض مبانی و مسایل چون استیمان و استصلاح از پاشا مکرمت شعار کردند و بوسیله مراجعت بشفاعت پاشا
از حضرت اعلی خداوندگار عالم التجا آوردند پاشا مشار الیه نیز توسط نموده قلوه العهد و میثاق امان بجان و بوعده عفو قتل
و ذنب خان و مان ایشان متعاید مالک و قلعه و حصار را بمصطفی پاشا سپردند و این فتح جلیل در محرم سنه [illegible] هجری
صحیفه فتوحات ایام دولت روزافزون گشت و اهل اسلام هم اعلام دین مصطفی علیه الصلوة والسلام الاوفی را بر فرود
بروج قلعه بردند چون شهر و قلعه و مملکت تمام داخل ممالک محروسه دار الاسلام شد سلطان مجاهدان جهت ترفیه حال لشکر ظفر
و مجاهدان عزمت مراجعت بدار السلطنه نمودند و رخصت مجاهدان بجانب مساکن و اوطان خود فرمود

فعاد کآسی الصدیق مویدا بنصره بینشر عطف المکارم وساعده الاقدار فی کل صولة تشق مذاکرا بالقلوب الضراغم

فاما بر رای منیر لایح شد که صیانت و محافظت کشور و دیار و ضبط و نگهبانی قلعه و حصار عینه بختی وقتی از شر و فرنگان اشرار
و از ورود لشکرهای دریا بار میسر تواند بود که در تنگنای خلیج که در جانب شمالی و شرقی دیار موره و بر جنوب عینه بختی افتاده در راه
محل که تنگنای دریا و محل در آمد کشتیها بجانب عینه بختی است از سر دو طرف مقابل دو قلعه استوار بر سر دو جانب ساحل انشا فرمایند
و طوبها و رعادها در سر کدام از آن قلعها مرتب نمایند تا بسعی مستحفظان آن دو قلعه مرصد و مراقب آمد شد سفاین نموده باشند
و از روی اختیار و استطاعت تمام تعرض میان مصلحان و مفسدان کنند و اگر قوم فرنگ با داعیه تجهیز عساکر از روی دریا متوجه
از آن تنگنای دو قلعه مطلقا [illegible] از آن ممر نتوانند برای صواب سلطانی متقضای عنایت ربانی که [illegible]
[illegible] بقلعه آورده در اتمام آن اندیشه حکم کرد که ارکان و تعمیر یک قلعه از آن دو حصار بعهده اهتمام پاشا اعظم مصطفی
که در آن ولا امیر الامرا روم ایلی بود مقرر باشد و تعمیر آن قلعه دیگر بعهده امیر الامرا اناطولی سنان پاشا شود سر ابنیه پاشایان
حکومت شعار بیاید که روز کار شب و روز متوجه اتمام آن کار شدند دو قلعه استوار در مقابل یکدیگر بر سر دو طرف خلیج دریا بار

بیامن دولت روز افزون سلطانی تعمیر نمودند و در هر کدام از آن قلعها جمعی کثیر از رجال ابطال و دلاوران صاحب جلادت و جدال
بمحافظت آن حصارها و آرام‌شکن کشتیهای اعدا آوردند و آلات توپ و اسباب ضرب خصوص قرغانها طوب و تفنگ مهیا کرده
و تمامی آن دیار دریا بار را که اکنون بیمن دولت سلطان مجاهدان داخل دار الامان اهل ایمان است باین تدبیر متین از تعرض
فرنگیان و سایر مشرکان لعین ایمن فرمودند و بعد از آن پاشایان کرام بملازمت سلطان توجه نمودند و همچنین چون بر خاطر
خطیر لایح شد که آن کشتیهای اسلام که در آن ولایات سنوی پر تعب و آفت کشیده‌اند و چهار ماه متصلا محنتهای گوناگون
دیده‌اند و در مدت مذکور شب و روز با قوم مشرکان علی الاتصال در جنگ و جدال بوده‌اند و بسیاری از آن جماعت لشکر دریا
هنوز مجروح و زخم دارند و اسباب توپ و تفنگ که وافی بخصومت لشکر پر یراق و اسباب فرنگیان بوده باشد متکفل ندارند
و اگر مقصود کشتی پر یراق کلی از سر جهت مصالح و اسباب می‌باید ولی ترتیب طوبها و تفنگهای بسیار از میان انجمن دریایی
خونخوار و ضمنا اعدا از مکار رجبان زره بسلامت بیرون نمی‌آیند هر آینه باتفاق ارباب خبرت و بالتحاق آرا اهل اعتبار
و تجربت چنان مقرر داشتند که در آن زمستان تا بهار کشتیهای سلطانی را در فرضه و لیمان عینه بختی محفوظ دارند و بعضی از
و لنگریان کاردان و دوبان و صنعت کاران جهت ضبط و اصلاح آن کشتیها در تحت حکم داود پاشا که حاکم سنجاق
و دارایی دریا بار بگذارند تا در حفظ و ضبط کشتیها سعی و اجتهاد بلیغ بجای آورد و بر کشتیها همه پاسبانان و نگهبانان
از قصد و غرض کفار و فرنگان نگارد و حکم جهان مطاع نافذ شد که امیر اعظم مختار الدوله السلطانیه مصطفی بیک که از خواص خدام
سلطان بود و از تربیت یافتهای این آستان خلافت مکان و در خدمت خاصه سلطانی بتقدیم عبودیات مقبول معتمد علیه
و موثق به شده بود و در آن ولا امیر سنجق و حاکم ولایت پروزه بود که بسرحد عینه بختی نزدیک است در آن زمستان سرکاری
نماید و جمعی جهت کشتی مأمور متعهد مردان اوقات ترتیب نماید که جهت طوب انداختن مأمور بغایت مناسب است و در حین توجه
عساکر منصوره از دریا و موقف مقابله با اعدا جهت قلت اسباب طوب و تفنگ از جانب مجاهدان و بکثرت و غلبه اثاث
طوب تفنگ رو اعدا آسیب آزار ببلاد اسلام رسیده بود و بنابرین معنی اسباب و مصالح جهت کشتی مأمور و طوبها و قرغانها که
زبر ان ترتیب باید ملحق بطوبهای سابق سازند و در آن زمستان تا بهار اندیشه آن کشتیها و مصالح طوب نمایند و بتوفیق
تعالی در اول بهار که رایات منصوره عزیمت فتح قرون و مفتوح نماید کشتیهای سلطانی از آنجا بولایت موره بر سر قلاع

مذکوره

مذکوره آیند و همه حصون متون و قری و ضیاع بموجی که تخمین شده مسخر و مفتوح فرمایند — قسم العلی لسلطان بخت میسره
شغل تیسیره و شغل متعذره چون رای نواب کامیاب در باب ساختن کشتیهای اسلام و الحاق دیگر سفاین مجدد و انضمام طوب
و تفنگ بسیار با آنچه سابقا مهیا بود بتوقیف خوانی سابق و تعمیر کشتیهای لاحق قرار یافت و سلطان مجاهدان منصور و مظفر از آن
سفر خیر اثر عود فرموده در آن زمستان بجانب ادرنه تشریف و نواب همایون جهت سرانجام مهمات مذکور سرکاران و ارباب حرف و صنایع
ضروری برگماشتند و مصطفی بیک را بترتیب کشتیهای مجدد گماشتند چون اسباب کشتی در ممالک سلطانی بهم رسانیدن آسان بود
و فرمان همایون میان بندگان صاحب اقتدار قدرت و توان واجب الاطاعه و الاذعان بانذک روزی مصطفی بیک بیست کشتی با وزنا
اتمام فرمود و بیست کشتی دیگر در دست ارباب صنعت در صدد تکمیل و تمام بود استادان و سرکاران آن بیست عدد کشتی اتمام یافته را
جهت ترتیب مصالح و اسباب و امتحان در دریا انداختند و آنچه از لوازم و لواحق امثال آن کشتیهاست از تیر با دبان و سایر
ملحقات آن می‌ساختند که ناگاه شبی چون دل تاریک کفار بغایت مظلم و تار و چون بخت برگشته مشرکان محفوف بظلمت ادبار
چند کس از ملاحان فرنگ از راه دریا مخفیه آمده‌اند و هر بیست کشتی را آتش انداخته و سعی و عمل عمله و کارکنان را بیکبار هبا منثورا
ساختند — بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد چون آن بیست کشتی بآتش کینه و مکر مشرکان ضایع
بضرورت بهمان بیست کشتی دیگر اکتفا نموده با امعان و امتحان و احتیاط سر حد تمام آن کشتیها را با تمام رسانیدند و در همان
و در اثنای آن حوالی غایت امعان ورزیدند فاما قرغانهای طوب و تفنگ و قوارع بسیار جهت دریا جنگ با مصالح باروت و غیره
بقدر آن مرتب و مهیا فرمودند و آنچه از قرغانهای طوب در کشتیهای سابق بود مصالح آن از اسم مضاعف نمودند — لمؤلفه

ز کشتی موج زن دریای لشکر — چو موج هر صف صف تیغ و خنجر
ز سلسله طوبها کشتی جهان گشت — هزاران کوه در دریا روان گشت

از مقتضای حوادث روزگار و از نتایج عداوت و حسد جماعت کفار در آن زمستان این احدوثه ناشی گشت که لشکر فرنگ بجد و مکافات
قلعه و ولایت عینه بختی که مسخر سلطان مجاهدان شده هیچ آرام نداشتند و لا یزال کشتیهای خود در آن شدت زمستان از تردد
در اندیشه انتقام باز نمی‌داشتند تا ناگاه کشتی چند پر یراق و اسباب قلعه‌کشایی و جمعی کثیر از لشکریان موثوق به ایشان در جنگ از پای
علی الغفله بقلعه و قصبه را فرا از دریا در دریا بار روم ایلی که دار الاسلام بود و حصر و انجا را با ولایت و محل حکم مصطفی بیک
همسایگی و التیام تا بکمال از دریا بیرون آمده بنیاد محاصره کردند و مستحفظان و ساکنان آنجا چون از این واقعه اهل

ولی کمان بودند واسباب جنگ وجدال وبراق قلعه داری ترتیب نمودند سرآمد این فرنگان پر براق بضرب توپ وتفنگ
قلعه انجار را قریب بفتح آوردند واطراف حصار آن را بتواتر متعاقب بحدی دوز رخنه وهدم کردند چون استعمار حافظان
ورعایا وساکنان آن حصار بهر جانب از امرا وحکام سرحد اسلام رسید اکثر امرا بخود تغافل ورزیدند اما مصطفی بیک را
غیرت اسلامی وحمیت جوانمردی جهت رعایت همسایگی جنبید ولی انکه سایر امرا وحکام از آن انتظار معاونت نمایند باخواص
خدام خود بر سر آن انجمن کفار هجوم کرد فاما تا رسیدن مصطفی بیک قلعه راقبه را بضرب طوب وتفنگ ازهم ریخته ورخنه
ساخته در قبضه تسخیر در آورده وهمه اهل انجار را اسیر ودستگیر کرده بودند مصطفی بیک از روی تهور وجرات با ملازمان
خاصه خود بر آن جمع کثیر از کفار فرنگ بی مبالاة تاخت کرد وباوجود آن کثرت که حصار را در قبضه تصرف در آورده وبانجا
متحصن گشته کفار را در قلعه با معدودی از مردم خود در حصار در آورد و هر روزه در مقام جنگ وجدال بجهاد آن کفار
اقدام مینمود ودر مقابل طوب وتفنگ فرنگان به تیرهای دلدوز با ایشان محاصره مینمود و از آنکه در تیر وکمانداری وعلم
اندازی شاگرد نواب سلطان مجاهدان بود ودر میان تربیت یافتهای دست پرورد خداوندگار در علم رمی سهام
بلاسهیم وبی نظیر روزگار مینمود ودر آن جهاد انجاعت وتهوری چند از وی منقول است که تفصیل آن موجب تطویل مخل است
داد مردی داد واز شرطی که مردان کرده اند * در صف هیجا فرو نگذاشت چیزی جز عنان * وچند روز در پای آن قلعه باکفار
قتال متعاقب میکرد وبا جمعی قلیل با گروه بسیار از کفار جنگ می آورد تا آنکه در آن محاربه ومعارکه برادر امیر مشار الیه را
شهید ساختند وخواهر زاده او را هم بطوب زده دستش را انداختند ودر همان نوبه فرنگان از قلعه در روز جنگ وجدال
اسب وی را و یاران مصطفی بیک را در زیر ران او چنان بطوب زدند که همان دم هلاک شد وپای امیر مشار الیه بآن ضرب
مجروح ورنجور گشت فاما حق تعالی مصطفی بیک را بجانب حمایت ووقایت فرود * وکل سلاح نافذ غیر نافذ
اذا کان حفظ الله للمرء واقیا * وبنابر آنکه جماعت فرنگ در درون حصار بسیار بودند پیش از وصول امیر مشار الیه بالکل حصار
رقعه را تسخیر نموده بودند ومع ذلک بغیر مصطفی بیک ومعدودی قلیل از توابع وغلامان او کسی از امرا ولشکریان در آن
دفع اعدا آیین مساعدت ومعاونت بجا نیاوردند وهیچ آفریده از اعوان وانصار دین بی حکم سلطان مجاهدین بقلع وقمع آن
زمره معاندین روی نیاوردند لاجرم لشکریان فرنگ قلعه را بعد از تسخیر تجدید وتعمیر کردند ودر مقاومت ومعادات اسلامیان

بتدریج وفراغ چندین تدبیر بامضا آوردند اما درین حالت که مصطفی بیک با ایشان مقابلات ومجادلات میکرده
وباوجود آنکه ایشان بحصار بودند ودر قلعه تحصن نمودند کار را بر آن دشمنان بنوعی تنگ آورده که کافران در حصار
میگفته اند که اگر یک شخص مشهوری دیگر بر دانائی مصطفی بیک با او موافقت ومعاونت نمودی ودر طریق تیر اندازی ودلاوری
با او هم دست ومعاون بودی ما را نگهداشت قلعه وحصار ممکن نمی بود وانچه شرط جرات واقدام باشد باعلای درجه ظاهر
نمود * بمدح وآفرین دست وبازوی شان * نظم چون تیغ او رطب اللسان است * چون تسخیر حصار بآن قدر لشکر
ولشکر مصطفی بیک میسر نبود ومهم ومصلحت اتمام کشتیهای سلطانی هم بعهده اهتمام او شده بوده کیفیت حالات ووقایع بارا
معروض پایه سریر اعلی گردید از آن سفر جهاد عود نمود وجهت کشتی ما ونه را با اسباب ومصالح آن ترتیب نمود
ودر هر کدام یک قرغان طوب بزرگ بر افراشت که موازی یکصد من شرعی سنگ طوب انداختی وسی قرغان دیگر بر اطراف آن کشتی
وضع کردند که هر کدام پنج من وده من سنگ بران انداختی واحق امیر مشار الیه در تقدیم خدمات مذکوره سلطانی ودر روش اوقات
وجان افشانی دقیقه از جوانمردی فرو گذاشت ننمود * اشتغل بارائی اعادی الهدی * ورامه بالشیب لم یشتغل
وحادثه دیگر هم درین زمستان از فتنه انگیزی وشرارت مشرکان وفرنگان روی نمود آن بود که رایات منصوره سلطانی چون
از آن حدود عینه بختی عود نمود همین طایفه فرنگ لعین از غایت حقد ولعین لشکری مرتب با طوب وتفنگ بسیار فرستاد وقلعه
که موسوم بلغلانه ودر محاذات ولایت مورها است بمحاصره ودر صدد تسخیر آن افتادند اگر چه از جمله بقاع دار الاسلام بود
ومخدوم خدام وحکام بر جیش احتشام اما در بیرون خلیج عینه بختی مایل بطرف فرنگستان افتاده بود وامداد لشکر اسلام
در دفع اعدا بارسال کشتیهای بسیار متعسر بود وباندک لشکری وکشتی کم مقابله ومحاربه با فوج لشکر فرنگ متعذر مینمود لاجرم آن قوم
کفار در آن زمستان موازی سه ماه روزگار طوب وتفنگ را بر حصار آن جزیره اسلامی بر مثال تگرگ بهاران بارانیدند وارکان
وابنیه حصار را ویران گردانیدند اما چون مستحفظان انجا چه دران محدود حاکم آنجا مردی بغیرت ودیندار بود واصلاح قلعه
وحصار بغایت رفیع واستوار ساخته که تمامی برج ودیوار آن را که بضرب طوب منهدم ساخته بودند واکثر غازیان ومحاربان انجا را
بتواتر وتفنگ از پای انداختند چنانچه اکثر اهل قلعه عورات وصبیان مانده بودند اما سلطان اطاعت کفار نمی نمودند وچون
حاکم حصار هم در جنگ بطوب شهید شد از او دختری مانده بود بهمان سنت پدر کار را روانکی بجای می آورد وبا کافران با آن جمعی

ازعورات وصبیان که مانده بود محاربه مبارزت جانجان آن دختر حاکم دوازده فرنک را بدست خود هلاک کرده بود و باجمعی ازغازیان
و دلاوران که بعضی مجروح و زخم دیده بودند از مخالفان شرک نکرده جانجان تا آنکه تمامی دیوارها را بطوب منهدم ساخته
بودند امان طلبیدند صف اسلامی پیش کافران سپر نینداخته تا مهمات اسباب توپ و تفنگ کفار با تمام رسید و کار حصار بانجام برسید
بالضروره مایوس وخاسر باز گشتند و از تسخیر آن حصار بخواه و ناخواه درگذشتند. بیت: که جان وجسم را ویران کنند
بعد ویرانیش آبادان کنند. بعد ازین زمستان چون سلطان مجاهدان اول بهار از دار السلطنه ادرنه باز بحشمت و شوکت
سلیمانی و باهمتی رفیع جهة اعلای اعلام مسلمانی بعزم فتح حصون متون و قرون توجه فرمود. و اعظم اسباب فتح آن قلاع
وصول کشتیهای اسلامی از تنکنای خلیج عینه بختی بود چون بمسامع علیه رسیده بود که سلاطین فرنک خصوصا پادشاهان
وندیک پادشاه انکروس ایلجیان متعاقب فرستاده اند که اگر پادشاه مسلمانان قلعه عینه بختی را بتدبیری چند تسخیر کرد
فاما تمامی کشتیهای او را در یک محل در تنکنای عینه بختی محاصره کرده ایم و راه بیرون شد را بر ایشان بکشتیهای عظیم و لنکرهای
بسیار بتنک آورده ایم و مجال خروج آن کشتیهای مسلمانان از آن مضیق محالست. و جهت هجوم بر سر مملکت از راه خشکی و جهت
رجال البته پادشاه انکروس وجود او چون رعایت جوار و حافظه همکیشی لازمست. باتفاق جمیع ملوک و صنادید از طرف خشکی متوجه
تسخیر و تخریب دیار مسلمانی شوند و یقین که چون ایشان از جانب خشکی قاصد ممالک اسلام شوند پادشاه مسلمانان بمعارضه و مقابله ایشان
زودی باید نمود لشکرهای ممالک فرنک از جانب دریا بیرون می آییم و در عقب ایشان تمامی ممالک ساحل او را در حیطه تسخیر در می آریم و ممالک
روم ایلی را بدستور قدیم از آثار اسلام می پردازیم و آنچه از ولایات بری بر جانب انکروس است بجهت ایشان مقرر میسازیم
و آنچه از دیار ساحل از قدیم الایام داخل ممالک فرنک بوده باشد باز بتصرف در آورده صدای ناقوس و آوازه ملت مسیحی را در کنبد
کردون می اندازیم. بیت: چو ترتیب تخمیر کردد تمام / بسازیم مجلس بترتیب جام. و جهت پادشاه انکروس که از
سلاطین ذوی تبرکات الایو فرستاده و نخواین از سیح هم وعده داد بعد از توارد رسولان و تعاقب قاصدان همکی پادشاهان
ملت مسیح بدین مشاورت به باب پاپا که مقتدای سلاطین عیسوی است مراجعت نمودند و او نیز از جهت رعایت ملت و کیش باطل خود
تمام پادشاهان مسیح را بایکدیکر متفق ساخته و در آن موافقت و منازعه اهل اسلام تغیرت و تعصب جاهلیت انداخته و روابط
خبائث نفاق والفوه ... اندوا بخصم اولیاء و جنس همکی را در عداوت و خصومت اسلامیان بهم پیوست و چون جهلکی هرک

کافری

کافری که در ارادت و اعتقاد در باب ضلال مضل از زمره اولئک حزب الشیطان انخلا جوم اوامر و نواهی پاپ را تابع بهر الطابع
بجان مانده و در خصومت اهل ایمان همکی جدل و هم زبان. بیت: چو طاعت شیطان شد اندیشه کار آید / که ادیم حقا که اندیشه ایست باطل
اما سلطان مجاهدان از سر استقلال و تمکین اول بهار سنه ست و ستین و ثمانمایه متوجه استیصال فرنک لعین شد و جهت افواج کشتیهای
اسلامی از خلیج عینه بختی و اتصال و الحاق آن لشکر دریایی بعساکر منصوره از روی دریا جانب موره علم جهانمطاع باسم داود پاشا
حاکم سنجاق عز نفاذ یافت و جهت معاونت و ملازمت کمکی او (عمدة الامرا و الشجعان) محمود پاشای وزیر را با امرا اعظام مصطفی بیک و کیوان بیک و مراد بیک
اسحق بیک و شعلو محمود بیک و لشکر عزب و پیاده موازی سی هزار جوان جالاک روانه داشت چون دولت ملت اسلام از میامن
شوکت سلطان مجاهدین در نهایت استعلا بود و این نوبت یراق کشتیها از طوب و تفنگ بنوعی مرتب بود که لشکریان فرنک را با آن
همه قوت و قدرت در کار سباحت و صنعت کشتی اقتدار بر مقاومت و مدافعت نمی نمود و سفاین سلطانی را از یراق و اسباب طوب
و تفنک و جوانان جالاک قصور و کمی نبود و امرا اعظام و مجاهدان مقدام کشتیهای اسلامی را بر حسب اقتضا بعون توفیق و بخت خداداد
و بتحریک نسیم عنایت و باد مراد تمامی اجرا کردند و از دهنه و تنکنای خلیج عینه بختی بیرون آوردند سر لشکر فرنکیان در مقام مخاصمت
و مقاومت بودند و خود را لا یزال بر روی دریا بقصد تعرض از دور مینمودند فاما با وجود شوکت سپاه سلطانی و از برکت قوت
ملت مسلمانی درین نوبت مطلقا پیرامن سفاین اسلام نتوانسته کردید چون کشتیهای سلطانی را بحصار متون رسانیدند و شهر
و حصار را از جانب بحر و بر بعساکر منصور مسنور و محصور ساختند و لوای فتح و ظفر بر کردون احتشام برافراختند. بیت:
چو سلطان قوی دل سپه بکر لست / یقین نصرت ایزدی حاصلست.

داستان هشتم از فتوحات
سپهر مسیر سلطانی در بیان عزیمت همایون سلطان السلاطین ربع مسکون بفتح قلاع و حصون مملکت موره خصوصا شهر و قلعه
متون و ذکر کیفیت محاصره جانب بر و بحر از سور متون و تسخیر آن حصار مامون بمیامن دولت روز افزون و کفتار
در تذییل آن فتح همایون بفتح سایر قلاع و بقاع موره و شرح مشبع تسخیر قلوا ماه و رسد واسو و اصبوس بحسن تدبیر
و ضربت شمشیر علی پاشا وزیر در سپهسالاری عساکر منصوره. للمؤلف: قصیده ثانی فی وصف جزیره موره
و فی کل بیت ذکر یوم من ایامها المأثوره. نظمتها ملمعا بالعربی و الفارسی معا. ویفرد کل لسان مطلعا و مقطعا

سقی الله اکنافاً کروض الجنان | شمنا بها ازهار آسن وبان | بروم زمینی پر از شادمانی | در او دسته گلهای باغ امانی
متون الازاهیر فیها تجلی | وتجری وتجار کبرق یمان | خوشا فر و بوی گل شد برش | تسر و حش برون از مدیح زبانی
ترون الغصون تبادی الثریا | کثور رباطح بها کل آن | خجسته دیاری که اوقات خوش | بباید فزون از قرون زمانی
وبید و سهیل ونسرین فیها | بنور الاقاحی مع الارجوان | فزون سر بهارش بعرق شجر خون | ازان قصد کرده گل ارغوانی
تری النرجس الغض بین اس روض | وفی راسه لمع نار عیان | میان سپیدی و زردی نرگس | نمود از مهر است در صبح ثانی
واغصان نارنجها الخضر فلک | نجوم سهام تعجبنی اوان | نماید ز نارنج پیوسته ظاهر | بگلشن طلوع سهیل یمانی
فلو لم یکن نار موسی بطور | لظنوه نار بغت فی الامانی | قباتی است زرین بهر شاخ نارنج | بنیر نظر افکن ار می توانی
وتعدلونا عصافیر نور | بانجار لیمونه فی التدانی | نهاده فراز درختان لیمو | ز زرینها طاق بوستانی
فوا برمن فضة مموهها | بافنان اترجه کالبدنان | ترنج از برای شهنشاه گلشن | پر از زر نموده خم خسروانی
عناقید اعنابها عقد در | لتوشیح بکر وسط الغوانی | ز هر تاک باغش بهر خوشه انگور | کواکب رسیده ببرج قرانی
ورمانه تکشف النور مضحکا | لکنمن لکی من زم الافشان | چو نخلی است بر دی فروزان مصابیح | ز گلنار خندان درخت رمانی
تحاق بین التهند فی حل بین | بها اقسم انه للامتنان | چو خشخاش پرورده در انگبین است | سر انجیر ازان تازه باغ ابد سانی
وتینا اوقعت من سناها | مصابیح انهار املا للمعانی | ز زیتونش روشن قنادیل گردون | درین تیره ایوان عالی مبانی
فاشنیا باخوخها سراها | لیوبکاه عزوا للامان | چه خوش سرزمینی است صحرای سبزه | که در بحر و بر است رشک جنانی
فباخیه حقیق بحل خشد | [illegible] | خوشا انکه رایات سلطان گیتی | در آمد باین جا بکشورستانی
[illegible] | ولی العهدی بایزید الغوث ما | پناه جهان بایزید آن شه عظمه | رشد قیصر و دین را فزون ملک باستانی
فلو رام نسخ خیص انقره | لنال الثری اوج ذال المکان | نوای سرودش ز کوس بشارت | نفیر غرابش بجای اغانی
ولو لم یلد بسیفه الهند فزدا | سبب الفتح فلننا ها ز اوان | شده ملک و ملت ز دو روز دو نام | کند فتح و نصرت شموس عنانی
ودولت سلاطین کنور ز جوما | ازواندا سما با لمع السنان | جهان شد ز ره بشر بهارها | که جوید ملک عمر زندگانی
فتبا القوم عضوف ملحی | و الفوا لحصانهم بایدی الهوان | عصای علیم است چو ثوری | خلد جمال الله نامی شبانی

اقرت

اقرت عصاة بایمان باس | اذا السیف لکت لکنز بحمان | چو خویش کرده تیغ حلقوم کفار | بتلقین توحید رطب اللسانی
بما الشمل لاحت باوطان لعز | ولم تبد فیهم صغاما تدانی | غبار رحمت طمل خود کرده خورشید | جو دیده ز نعل سمندت زمانی
فتحت الحصون اخذت المتونا | کما امد تحریک فتح الجنان | بلنج جوا بر جواری جواری | جبال شوامخ بدریا براتی
نقضت فروق تعضت فی الضلال | بفتح الغروب للاصلاح شان | چو موج سپاهت بلرزد فرو ریخت | فو و شی ز طوفان بکرد دو گانی
فندعو قوانا رایات نصر | تحت ظلها الکون بعد حان | شاه نو وانی است در علمه وانی | ظلال تو باقی درین دهر فانی
وان خاب ادریس عن بابشاه | دعا هی مقیم جناب البیان | بلنج قناعت نشسته است ادریس | زلنج دعایت بلوهر فشانی
فلا زلت کمفا لامین البرایا | مفیض العطا بالعاصی دان | زیاس زر با اساس مرحمت | خدایت نگهبان زدوران باستانی
انعم بالالی لواو المعلی | زمانا تعالی به الوفدان | نهال وجودش بماناد سرسبز | مصون برکت عمر عینی بادخوانی

آغاز مبادی داستان فتح و کشورگشایی سلطان

شکرگزاری موهبت خلافت و کامکاری و سپاسداری نعمت سلطنت و جهانداری هرچند افزون از مقدرت و استطاعت بشری است که لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت و بیرون از اندازه نشاءه عنصری است بطریق ثنا گستری حق نعمتها گستری که تبارک ربنا و تعالیت — بیت — کلک خجسته کرمهای حق در قیاس | چه خدمت گزارد زبان سپاس
اما خسروانی را که پی رو سنت پیغمبران اند و پادشاهی را که مقتدی و مهتدی با آثار خلفاء دین پروران اند جهت تقدیم شکر حق و تعظیم حق شکر جهان سزاوار علو قدرت و شایسته نظام امر کرا و لاسلاک قویم عدالت و داوری را از استعانت از توفیق و طلب یاری مطلع نظر همت خود بر منصب سروری سازند و تا بنا انتهاج مناهج قویم شجاعت و دادگری را به نیت همت گستری و دین پروری بر سیاق پروردی خورشید خاوری آغازند تا توان گفت که تمام اقسام شکر و سپاس را در مقابله نعمتهای ولی حضرت عزت عز سلطنه بوسیله این دو خلد که به استیفا و استیفا فرموده اند و اصناف محمدت را در حیاز داده و مجازاة انواع مرحمت آن کریم بی صنعت باین دو شیمه عظما استفصال و استقصا نموده اند — مولفه — بود عدل کار سلاطین و رزم | ازان پس عطا و پس انگاه زرم
و برین تقدیر و مبتنی برین تقریر جهان پادشاهی ار پر تو طلبت الایبی بر فراز مسند خلافت پادشاهی بصفت شکور مذکور گردد و بسبب صرف مقدور بان مقدار سعی مشکور البته بوعده صدق [illegible] تجری من بشند مستحق و مستوجب

قیاس

الحمد لله [illegible] سلطنه [illegible]

به بلندیهای موفور شود و روز بروز سعادتمند مشهور (و قلیل من عبادی الشکور) مقبول خاطر جمهور و بدولت متمادی در ایام
و شهور میان آن قرین کلم باب همواره کامکار و کامیاب ناید و در گروه مقبولان عنایت ازلی از جملهٔ فرمان برداران امر و اشکروا لی
بدعا و آفرین طولی لمن... باب در سرورق تعداد و حساب آید فلو کان یستغنی عن الشکر ماجد لعزة علیاء او علو مکان
لما امر الله العباد بشکره و قال اشکروا لی ایها الثقلان و بیان برهان در تحقیق این دو مدعی و شاهد عدل بر تصدیق این دو دعوی
آنست که چون نفس قدسی شاه جهان بان در قوام هیکل ملک و دین بمنزلهٔ دل و جان است و قوام سر بر حالات ایشان در بقاء نوع
نوع انسان بمنزلهٔ اصول عناصر و ارکان است لاجرم فراج عدالت سلطان مستتبع عدالت فراج آن ابدان باشد و اتصاف
ایشان بداوری و انصاف اول ضروریات در کسب سعادت جاودان و افضل مهمات در نظم حال جهان نماید ملکا از عدل جهانیدار
کار تو از عدل تو دارد قرار هر که درین کار مجازا گرفت از سر انصاف مجاز گرفت و همچنین چون ذات حمید آیین
ملوک و سلاطین شرایط زینت خلافت و مقدمات رحمت و رافت را بنوا نابی بازوی شجاعت و بقوت ساعد قدرت و استطاعت
بر پای توانند داشت و اقامت اساطین حشمت جاهی و ادامت ارکان منبع عظمت و جهانشاهی بترتیب رزم و کارزار و بتنسیق
قواعد جهانداری و جهانبانی در عرصهٔ امصار و فضای لیل و نهار باقی و پایدار میتوانند گذاشت زیرا که الحق احکام رواج
بر فتوح در همهٔ عالم ملک و شهادت و اتقاء ایام مملکت داری و سعادت بوجود سلطان عادل مطاع و بوفور جنود و پادشاه دلیر
باسل شجاع بر وجه احسن انتظام گیرد و اسباب تحصیل حسن معاد انسان و تکمیل ضوابط معاش ایشان باقدام سپاه بهرام
انتقام و بافدا و منشاه مجاهد و مقدام در مواقع التحام التیام پذیرد انما العز فی ظلال الرماح و رواج الرجال لا حد الکفاح
و سایهٔ حمایهٔ جهان صاحب زمانی که مخزون تعدیل و داد است البته جالب منافع بسیار و جاذب و جامع اوطار ابنای روزگار
باشد و ظل ظلیل جهان صاحب شوکتی که معروف بشجاعت و دلاوری بود بیقین که دافع موانع و مضرات از اهل امصار و کافی
مصالح اهل ایمان و لقا شود بنا علیه چون سلطان جهاندار که تمام احکام عدل را با ظهار آورده و آثار علاء شجاعت را
در حمایت حمای مملکت در رعایت رفاهیت رعیت بکار دارد بیقین که تمام اقسام شکر نعمت خلافت و مرحمت گستری را بجای
آورده باشد و همیشه بمزید عزت و موهبت سروری فایز گشته باحمد الموافقه زانکه سلطان چو کرد شکر نعم ملک و دین را فزود باسم و ضم
گر زند در فزونی دایت خویش ترسانی نکرد لم یدبیش و صدق این گفتار را بیان استشهاد از اشعار آن احوال ملوک عصار

خواه از

خواه از اهل اسلام و خواه از طوایف کفار بغایت آشکار است و در استقصای اخبار سلاطین روزگار بینی ظاهر و پدیدار است از آنکه
همیشه ملک ملک عادل بر نعمت و معمور باشد و جنود و عساکر شه لایزال منصور و مسرور مال اجابه جهان پادشاه پیوسته در آزدیاد و وفور
و عمر و دولتش چون اعداد احسان و پیش مضاعفت الاعداد و برین نسبت چون با وجود معدلت آن سلطان مجاهد فی سبیل الله همواره همت
اظهار آثار دلاوری میان خیل و سپاه باشد هر آینه چون بقدر استطاعت ملکه شجاعت را مصروف دارد و با قران نصرت و جلادت
خود بصفت شکور و غیور موصوف شمارد بیقین که بر ناصیهٔ دولت و غرهٔ غرای سعادتش نوازش یاد و بین شکرتم لازیدنکم مسطور
گردد و فیروزی قدوم منش در تفتیح بلاد و تفریح خواطر عباد مشهور و مشهور و مشهود شود عدل جهانداران بدولت او
فتنه در خواب دان ز صولت او ملکش از عدل پشت دین باشد هر که حق پرور چنین باشد و الحق بتتبع جمیع خصایل اخیار
و از شیوع طریق استجابت خصال پادشاهان روزگار بتحقیق رسیده که بعد از سلاطین انبیا و پس از انقضای عهد خلفا و ائمه هدی
این قدر جامعیت و مخارنت و معیت در کمال صفت عدالت و شجاعت و باین مثابه متانه دولت در دین پروری و وفور استطاعت
که در خاندان خلافت آشیان این قیاصرهٔ آل عثمان است و در میان شاهان عالی شان این توفیق فتح مبین که قرین این قیصر متین
و سلطان سلاطین زمان است در داستان هیچ خاندان منقول نیست و در هیچ زمانی بلسان بیان مورخان مذکور و منقول نه
سم حلة المجد القدیم و عزلهم ما بینهم مثل الطراز المذهب و در ثبوت آراستگی این خانواده ابالت نصفت و رافت و عدالت
همین سبیل استدلال کافی است و این محو تحت و قیاس وافی که تمامی قوانین و احکام پادشاهی خود را بر طبق نوامیس الآهی و
بر وفق شرایع حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه مقرر داشته اند و لایزال این خلف صاحب عز و شرف فرعا بعد اصل
و خلفا بعد سلف نظر همت را بر متابعت نصوص سنت و کتاب گماشته اند هر چه نه قال الله قال الرسول گفتند آن دایره فضول
و اما ثبوت مناعت رتبت شجاعت ایشان بر سیاحان ممالک و بوادی بری و نورد سباحان ممالک بحری و بلاد بحری در اقطار روم
و فرنگ و بر یونان زمین بشهود عین الیقین معلوم است و فضل و مزیت این دودمان مجاهدان بسوالف ایام و در جهان این پادشاهان
اهل ایمان بر سایر حکام اسلام مسلم علی العموم است و مطالعان این کتاب ناطق بحق و صواب را که بسجنجل ارواح قدسی اشباح
این خسروان دین پناه است و تجلی حالی از تفاصیل احوال این سلطان ملایک انتباه ابده الله تعالی و ابقاه درین مقدمات مذکوره
و دعاوی مسطوره هیچ ارتیاب و اشتباه نماند بلکه اهل دانش و بینش را امعان نظر در شبستان این ارقام بسر چشمهٔ حیوان تحقیق

وایقان رسانند — شبهه وابقضاهم وبال یحیی علی — ذی نامرشتة الصباح الا شب — قوم لهم صدر السطور اذا هم
ذکروا ان ذکرهم اصدر الموکب — والحمد لله تعالی که بی ارتکاب تکلفی در سخن آرایی وبی التزام تصلف وتصنع در خوش ادایی این
بنده حقیر سفیر بیاست از صیغه معتاد اظهار نمود ولسان عاشق شمشیر این خسروان غزاة و مجاهدان و مجنبین بلوطی قلم تقریر و تحریر این
حقیر کسیر مترجمی است بی تعمر تعبیر از زبان صادق البیان سیف و سنان سلطان سلاطین زمان جا بجا شرح این یک داستان که
که دریک فتح اسلامی بر صحیفه بیان محرر میگردد و در مرآت خواطر این گونه پیکرها جهره منظر که جلوه گر میشود جهت زیب و زینت
متون اخبار و در تهذیب و تذهیب اسفار مجرا از اسفار رشادهای نصرت شعار مجاهدین قرون و اعصار جهت کشورگشایان
روزگار بهترین نمودار است وزیباترین تماشاگاه اولی الابصار باوجود انکه این داستان فتح مبین یکی است از هزار
وابن شاه شجاعت و دین پروری اندکیست از بسیار مولفه — اوصاف تو در بیان نگنجد — غوغای تو در جهان نگنجد
از کلک ضعیف من چه آید — کز تیغ تو نکته سراید — گرم قلم زبان کشیده است — از تیغ توش زبان بریده است
هرچند که زبان بیتوبر — قابل نشود ادیجو تقصیر — القصه نگارنده منابر بیان و گزارنده طوامیر
بلاغت عنوان چون بشارت نامه فتح سلطان سلاطین زمان را بتاریخ سنه ست و تسعین هجری مورخ ساخته بود و واد
مطاوی الفاظ و فحاوی آن نمونه از فتوحات سلطان را حاوی بود شروح فتوح آن سال را بکلک فصاحت مقال
برین منوال پرداخته — چنین زد رقم منشی سحرساز — نو دیشه پرداز دانش طراز — که چون سلطان سلاطین را
خدا تسخیر لشکر حصین و تعمیر حصن متین که از جمله حصون دریابار روم ایلی در غایت متانت و سختی بود و میان ممالک فرنگ
موسوم و معروف بعینه بخشی و قبل ازین داستان کیفیت فتح حصار و شرح گیر و دار آن دیار مذکور صحیفه اخبار گشته در فصل
زمستان آن سال بعد از رجوع رایات اقبال از تقدیم مراسم جهاد و قتال بدار السلطنه ادرنه سلطان را اتفاق قشلامیشی
و مشتا افتاده بود و در آن اوقات شتا بمهمات و مصالح شتی از مقدمات تجدید جهاد روی نهاده بود — مثنوی
دمی از بیا انجمن بی نماد — که از باز انجم زمین بر کند — بخلوت بعکم جوانان شدی — بخلوت پی کاردانان شدی
والکه تسخیر قلعه و شهر [illegible] که از معظمات فتوح بلاد معمور بود و دواعی همت گردون بسطت آن [illegible] از مقدمات
مقصودی در بار تعداد میشود و والکه [illegible] سلطان در آن اوقات تحمل آیین غزا با شجاعت عدد دار الملک معظمات

تا معموره مسوره بود و مقصود بالذات خود را از تجهیز لشکر اسلام تحصیل حصن متین شهر متون و قلعه قرون و سایر بقاع و قلاع مشهوره
آن کوره میفرمود و جهت خطه جانب دیگری موره بضبط ساعد عزیمتی مقصور و مقصر بود و چون مملکت مذکوره اعظم دوابر ملک یونان
زمین بوده و شرح و وصف آنجا را فقیر در کتاب قیصر سادس که در مجد سلطانست در قوم اقلام مشتمل نموده اکثر بسبب جهاد آبا
و اجداد حضرت معاد سلطان چندین شهرها و قلعه‌ها از آن ملک مسخر شده بود فاما معظم بلاد آن دیار و قلاع استوار بقاع دریاکنار که
بحر و محیط سایر ممالک فرنگستان جنوب زمین هنوز جهت حصانت حصون حصار شهر متون و قرون تا زمان خلافت
سلطانی در دست کفار فرنگ و فشیان پادشاه وندیک مقرر بود واز قدیم الایام تا آن زمان کفر و ضلال محفوظ با حافظه
دریاکنار شهر جا بجا بند با دیواری محکم تر از سد سکندر مرکز دایره گوش حصار آن حصار آوازه کوس ملت محمدی نشنیده و دیده بخت خوابیده
آن قوم که همواره از غفلت غنوده پرتوی از نور هدایت اسلامی ندیده بود و هیچ کدام از سلاطین اسلام را از بر و بحر اراده عزم
جهت رعایت قوم سیر اهس آن سور آهنین دیوار نرسیده از آنکه تدبیر تسخیر و احاطه آن شهر بند در حیز امتناع میشود و استحاله
فتح آن سور بضرب و زور متفق علیه جمهور اهل اجماع بود — شده در اطراف دیوارش مجال [illegible] — نه بر رخسار اسوارش غبار از [illegible]
فلک بار کلی دیوارش [illegible] — رجال پاسبان [illegible] — فراز اصل بنیادش [illegible] — فرود سطح ایوان [illegible]
و هرگاه که لشکر اسلام را داعیه فتح آن اماکن و تسخیر آن مساکن میشد از تمامی ممالک فرنگستان کشتیها و مقاتلان معموره واقع است
مثل دار الملک وندیک و ولایت پولیه و ممالک فرنجه و غیرها از روی دریا کشتیها با امداد و معاونت حاکم آنجا میفرستادند
وبرقاعده مقرره ولیس لقوم بعضهم اولیاء بعض مجال تجلد و استیلا تمام بلشکر اسلام نمیدادند و محقق است که در روی دریا
وسواحل کسی را قوت مقاومت و تاب مقابله با کشتیهای قوم فرنگ نمیتواند بود و با ان طایفه معارضه و مکاوده در سفاین بحر
و فلک مشحون نمود از آنکه اکثر اقوام فرنگ مدت مدید بر مجاری صواعق انکبار دارند و صنایع و انواع عظام بر روی دریا
در علم کشتیها ماهر خوانده و تمام توپ ها در کار زار بر خلاف منجنیق و سنگ توپ و تفنگ میاندازند و در صنعت مجانیق و در سایر
اصناف علم جر الاثقال در غایت مهارت و کمال اند و در مساحت امصار و بنای اقطار دریا بار بنوعی حسب حال ادراک وجدان مظفر [illegible]
وادراک اند که محیط گردون را اطلاع با شعاع کواکب بیک نظر سابق مساحت میتوانند نمود و عرصه دریای عمان را از ذراع ذراع با [illegible]
مس صحابه مساحت میتوانند کرد و مع هذا کشتیهای ایشان در بزرگی فلک سیمات و در سرعت سیر چون سیارات سماء دوار [illegible]

دهان سر قرعان طوبی در ان میان شد ار که باندازهٔ دایرهٔ عظیم افق است که کرهٔ زمین را جای سنگ رعاده در دهن جید ارد با آنکه نقد سیج
هیچ است که حجر المنجنیق آفتاب را به دولاب چرخ گردون بآن گمراز درون چاه مغرب بیرون می آرد و در سر سفینهٔ فلک سای آن قوم از رعاده‌ها
بزرگ و کوچک و اسباب طوب و تفنگ چندانی مرتب میدارند که در روز خصومت و جنگ و در حین آهنگ مغرغهٔ سنگ بنادق بخار بها ها
جهت رمی احجار بسیار رقم بیشمارند و اگر اتفاقا در یک تیر انداز مسافت کشتی حجاب را اندر روی دریا و سطح آب مقوعه گلوله نثار سازند
دریا را با آنکه از قیمی دور هرد قسم بجزوها شعاع بصر قلعه سماک را در نظر آرند هیچ کدام را از ضربت قواع سالم نگذارند و اگر اینجا نجه
ضم ایشان در سراستان سپهر خیمهٔ احتشام برافرازد. یا در قلل جبال شواهق پناه و آرامگاه سازد از بخار رعاده و منجنیق ابر
سیاسی برانگیزند و سنگ توپ و تفنگ را بر فضای کوه چون تگرک بهاران و باران نیسان فرو ریزند مع غرمات کالمجانیق نصبت
رواسی الامانی جابشات الخاذل و بنابرین مقدمات هر چند آباء و اجداد سلطان عالی نژاد در اکثر زمان توجهات جهاد از جانب خشکی و صحرا
بر بعضی از ملک موره استیلا دست داده بود. اما قلاع و حصون مصون آنجا مثل شهر متون و قرون و بعض قلاع دیگر هنوز بدست
نیفتاده بود. بواسطهٔ بعضی از آن شهرها و حصارها محفوف باب دریاست و قصور حصار آن قلاع و مداین بی هجوم لشکر سفاین محکم رزم عالی
در ایام سلاطین سابق آن قدر کشتیهای معتبر و جواری مرتب و آراسته از لشکر میسر نبود و لهذا هیچ یک از آن خسروان مجاهد در اقدام
محاصرهٔ آن قلاع مبادرت نمی‌نمود و از این جهت در اوقات فترات و در ایام ظهور حادثات آن سرحد ممالک اسلامی همیشه در معرض فتنه
و آشوب می‌شد و پیوسته بدست فرنگیان حربی و مشرکان غزلی آن مساکن منهوب و منکوب می‌گشت و سبی الحادثة من نزل بکلها
بالبین ربع المنزل المالوف و چون سلطان السلاطین زمان ایده الله تعالی الی الاعلاء کلمة الله بجل امکان را شوکت سلطانی و حشمت
سلیمانی جایی رسیده بود که حکم و فرمان واجب الاذعان او بر ممالک بری و بحری روم شرقاً و غرباً بعداً و قرباً چون باد صبا و شمال
در همه جای تمام محال نفاذ داشت و در دو دریای زخار یکی بحر شمال و یکی دریای روم و شام بر وفق و الجوار المنشآت فی البحر
کالاعلام رایات شوکت اعلام کشتیها بجای بادبان می افراخت و بندگان آستان سلطان بمرور زمان از تتبع صنعت حروب و
و تتابع حروب قلاع چند مفتوحه بسنگ صنایع معارج و مجانیق را بر اهل فرنگ بسیار افزوده بودند و صنایع کشتیها اهل اسلام که اتباع
و اشیاع گذارنده ام غالب بالخیبة و الحسار بودند در همین دولت سلطان عالی همت جهت اعلای اعلام ملت و خصوص ملاحظه
همین مصلحت جهاد در آن ممالک دریابار و جهت از جانب دریا بعزم فتح آن چند حصار چند عدد کشتی عالی همتا

انشا فرمود

انشا فرمود و بکار فرمایی صنعت‌پیشگان فلک فیه باوه گردون مثال او آماده نمود و غالباً بعد از صنعت سفینهٔ حضرت نوح در
ایام طوفان تا این زمان هرگز در دریای امواج حوادث فلکی بدین اوضاع فلکی جاری نشده بوده و از سلاطین اسلامی کسی مساعد اسباب
توفیق اتمام چنین سفاین و جواری نموده و الحق آن جهان دوچتین بدهٔ وسعت در نعت تماثیل و اشباح آن کشتیها عجب بود که
هر کرا در بادی الرای هیات آن فلک فلک مانند را در پیش دیدهٔ جهان بین می‌نمود اولا در میان دور دریا از دور آن هر یک را شهری
معمور از صروح و دور و یا قلعهٔ مستور و محصور با برج و بارو و سوری پنداشت و از مشاهدهٔ آن حرکت و شکوه و استقرار
بر پشت آن گروه گروه هر کدام را کوهی بلند و طودی جودی مانند نمایان از میان آب دریای الکاشت هر یک از آن مراکب
سلطانی مطیه بود که در مسیر سفر راکبان آن هرگز از پشت زمین و زین از پشت آن خواست و سپاه دین مسلمانی بر آن تخت روان
بمعاونت باد مراد هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته بر باد صبا و شمال پیش روی میخواست هر کشتی از آن کوه
بود بحری که در سبزه زار دریای زخار بتعجیل بسیار شده و خرطوم خود در اصطب بادبانی بر هوا افراشته متوجه دیار دریا بار گشته
فواعلمها خشب الصوالج فی الوغی تلعب بالهامات لعب البنادق رجالی و لکن سیرها کواصف سحاب و لکن جوفها کالصواعق
حیثیت بادبان آن صنعهای عجایب جهت استنواب دیدهٔ اولی الالباب بزبان حال و سطور بلاغت مقال من العلقة
ناطق می‌بود و در سیر و مراحل بجانب ساحل بر فوج فوج سبقت می‌نمود هیچ تیغ شاه غازی بود در یاروان
از برای نفع دین و زپی دفع ضرر بود جای سرکی بحر و کنون شد در دو بحر بحر شو و بحر جود پادشاه بحر و بر چون اوان
زمستان که سلطان در ادرنه قشلاق فرمود سیصد کشتی سلطانی که در سنه عینه بختی همراه بود جهت مصلحت تسخیر قلاع موره در
عینه بختی توقف نمود. و سلطان جنت جهاد مذکور لایزال در اندیشهٔ جنگ عساکر منصوره می‌بود. تا آنکه در منفتح فصل بهجت آثار
بهار و در مبادی موسم فوج و ظهور خسرو گل بر کشور گلزار که شاهنشاه ممالک سپهر از زمستانخانهٔ جنوب متوجه مدار نقطهٔ اعتدالی
گشت و سلطان فلک احتشام را آغاز تسخیر قلل جبال شمال شد و روی زمین را مشاطگان زمانه بر مثال رخسار خوبان نوخط
بسبزهٔ دلفریب برآراستند و سپاه نوخواستگان چمن و لشکر رجحتر و غ و گلبن بعزیمت قلعه گیری شاخسار گل از غنچه‌ها
خود سبک بر خواستند و ریاح شمال ملاح مثال جهت تسخیر ممالک دریابار سحاب‌سان روی بر آب آوردند و برات امواج بر روی دریا
انداختند و نسایم صبحی بر وفق ات موسوی بعزم عبور از بحر مواج سبزه چون بادبان شکوفه الوان برافراختند

غنچه کلام ما جون قلعه دربسته نیست   جز فتح از نوسپهر جلیلش منه در نام   بر گذشت از آب آن خندق کشتی جاه   رفت و در یکدم گشاد آن قلعه فیروز فام

اوهم مزاج باعتدال سلطان زمان متابعت طبیعت روزگار واقتضای موسم واوان خرمی جهان مه چون گل میل سیر بین عرصه روی زمین منصب جام حشمت واقبال

بر آسمان داشت. ودر هر وقت افتاب خاصیت را بنضارت ریاض توحید وایمان وطراوت گلزار امن وامان بر گماشت واز دار السلطنه

بطالع مسعود ومیامن همات عنایات معبود بداعیه فتح قلاع وحصون کفار ملعون خصوصا حصار متون بر قرون زمام عزیمت پادشاهانه

در روز دوشنبه ثامن رمضان سنه خمس وتسعمایه بصوب این سفر همایون بدولت روز افزون مصروف داشت واعلام فتوح اسلام را

بر فرق فرقدسای خود برافراشت وجهان بهار بهجت افزای خود برافراشت ودران بهار بجمعیت عساکر نصرت شعار مجاهدان وغازیان

زمان واجب الاذعان اصدار فرمود واز اشعه شمسه رایات منصوره پرتو جهانگشایی بر عرصه گیتی جلوه ظاهر نمود ومواکب کواکب مسیر از آنجا

بسیر بسیر در مدت یکماه تا سرحد معموره رسید واز جانب صحاری وبراری آن سرزمین دریای مواج جمعیت جویبارهای سیوف مبارزان

دین برانگیخت ومثال سیول ایام بهاری باو مطاع خداوندگاری سپاهی بشمار ریگ براری بهم آمیخت وبعد قطرات امطار ما

فایض صحاری از جانب خشکی معسکر رکاب همایون بولایات معموره فرو ریخت ولشکر دیگر بحری دریا دل ودلاور ودر تلاطم امواج

بحار پیکار سباح وشناور باکشتیهای شناسیما وجواری بحرآسا که چون جلم سلطانی در مجال بحر جاری بود ومانند زورق

ماه بسرعت سیاری از جانب دریا روان ساخت وشادروان نصر مبین بر کشتی آسمان برافراخت واز رونق کشتیهای کوه

مقدار در میان دریا ابری سیاه در سیران مشهود واعیان گشت وبر وفق مرّ البحر تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب

سفاین بستون منظر در نظر نظارگیان آن محشر لشکر بر روی آب نمایان شده وبفرمان سلطان مجاهدان سپهسالاری آن گروه

مبارزان اولاوزیر شجاعت شعار دلیر یعقوب پاشا وثانیا حاکم سفاین سلطانی داود پاشا ثانی منصوب شدند ودر موسم

معین که خیام سپاه بهرام مقام از جانب صحرا بمعموره نزول کردند وآن لشکر جوی بحوالی وصول نمودند   لمؤلفه

شه چرخ سپه آن جهانگیر   دو صد لشکر دشمن ز دست و تیغ   ز ریح اسب افزوده تسخیر   روانی از ره بحرش چون جرش اند

که افتاد آنجا ز شعب سوش   بدست وتیغ ازدهای مواج   امواج سپاه ساده درة التاج   ز برق تیغ او در آسمانی   سر اعدا در آن دریا جدالی

دلش دریاوار گشتش مواج   خطر از کف ز نمام امواج   نهنگ بتنش انشان   بلجه خنجر وکلهول کردانی

بامل بر بخشند حاصل بحر   نهنگوه سلوی بر دل بحر   زبانش انکر او بحر لرزان   بپای موکب او کوه سرافشانی

جوشنده نیست تیسیر مقرون   فزون کار کرده بی مرزوبوم   بفتح آن جزیره انجواری   قلاعی پر دلیران کرده جاری

روان در بحر کشتی چون کوه   شمار ریگ بر بر روی کروه   همه چون موج در دریا نشسته   علم از فتح دین بر باد بسته

کشی دریا روان کرده بهیجا   زفوق بر عدو در روز هیجا   جو ابر ز غبار از بحر نیرنش   بآب تیغ بر کرد وجو جوشن

سلیمان وار بادش بنده فرمان   شده داوود کشتی نگهبان   واز التقا دو آن دو دریای زخار بهم اعمی سواد لشکر

صحرایی وسپاه دریا آب دریا وبم. قلعه وحصار شهر متون را محاصره کردند وجنود ممالک پناه اطراف قلعه را با سوار استوار

عساکر اسلام مدار در حیطه انحصار در آوردند ودرین اثنا پادشاهان فرنگ خصوصا والی ونیک سیصد عدد کشتی هر یک

مثالی از دایره مناطق فلک درجای کواکب ثوابت وسیاره در آن کشتیها توپ وتفنگ بمقاومت ومصادمت سفاین مجاهدان

فرستادند واز جانب دریا فرنگیان با توپهای فرنگی با جواری مجاهدان آهنگ جنگ نمادند واز هر دو جانب کشتی چون سحاب

ماطل بباران بجای قطرهای باران سنگ توپ وتفنگ پران شد واز نفحه دم سفاین طرفین وتلاطم امواج فشه ذات بین

دیده های حباب سان در یا حیران گشت   رواقی کز آن متوده خاسته   برون رفته زین طاق آراسته

جهان آمد از نای ترکی فروش   که از نای فرکان بر آورده جوش   ولمعان شمشیرها در هیجان طوفان هیجا در دریای

بحار بشکل ماهیان در درون دریا بسیار میشود. وقباب سپرهای حباب آسا بر مثال کاسه پشت در یا در روی امواج پدیدار

بود ودر سطح دریا از موج خیز تیغ حباب خون چون لاله زاری بر چمن نیلگون آشکارا گشت واز شعله آتش رعاده وصدای توپهای

صاعقه کردار حالت موعود.   نابها بتجرت باظهار آمد واز نضاعه کارات رعادها دزیر فلک بوقلمون وبر بالای

آتشکده کانون رعد ومنجنیق گوناگون بحر دیگر نیلگون بروفق حدیث حکمت مضمون فان تحت البحر نارا وتحت النار

بحرا در جو آسمان وجوف عناصر وارکان هویدا ونمایان شد گویا از اصطکاک ومصادمات کشتیهای ابرمانند ودو ات

معرکه جنگ کفار را اثر اورو مجاهدان از چند برق جانسوزی در صورت توپ وتفنگ عیان گشت آب دریا دران روز پر غوغای

وغا ماهی وار از امواج حلقه تاجوشنها دزر با مضاعف در پوشیده بود وسپرهای حباب را از تیر باران بظاهر کشیده

ودران الحاح خصومت طرفین ولجاج در معانده فی البین کشتیهای مقاتلان ومقابلان از تیر بادبان سهم بر کشتی درکمان

نهاده بودند وشل نهنگان پر صلابت بقصد التقام کفار نفس را چون شادروان کشتی با آسمان رسانیده دهان آتش گشاده نمودند

جان و دل آمد بر یا بازوار و ند که چون شوری درین دریا فتادند حباب آسا هزاران جسم رخوان فتاده در درون بحر و جیحون

و بعد از امتداد زمان آن طوفان پر آشوب واستمداد آن محاربه قیامت اسلوب بیکبار چندین هزار صندوق و سینه کفار فرنگ

از زواجر و مصادمت فوارج طوب و تفنگ چند چون کشتیهای شکسته بر روی آب افتاده و زورقهای دلهای پرخون آن مشرکان

مغبون مثل قباب و خیام حباب بر روی دریا بنیاد تزلزل و اضطراب نهاده و عواصف ریاح ادبار بر خلاف مراد آن گروه

برگشته روزگار بر دفع کفار ... تجری الریاح بما لا تشتهی السفن وزیدن آغاز کرد و از تراکم بخار دود خان رعاده و منجنیق

و از تراکم امواج متوالی از بخار آب و آتش بر کافران عرق حالت تطبیق و توفیق

بظهور آورده لاجرم بیچاره و ناچار آن جماعت کفار از غایت اضطراب و اضطرار از دم تیغ شمشیر مجاهدان

خود را بر روی دریا حباب وار سپر انداختند و جهت هبوب باد مخالف و از مخافت آن مخالف مخالف بادبان کشتیهای خود را

جانب بر گشتگی بخت و صوب فرار بر افراختند و بلسان حال بروزگار در حالت ظفر مجاهدان بر سپاه کفار جبار زران را الحنین

و از این مبلغ و مشرکان سرگشته روزگار را این دعا علیه و لوس میکرد که درزورق هلاکت جان رقیب خایف

یارب نگاه دار تش از باد نامخالف اما رایات مواکب همایون مواکب اسلام از وزیدن باد مراد حسب المرام ... اعلام

فتح انجام او ... نسیم ... ... بر افراشته شد و در آن روز دیگر تفنگهای ... و بضرب کرزه منجنیق

جهاز کشتی عظیم که باصطلاح ملاحان فرنگ انرا ... گویند سوی کشتیهای صغار از لشکر فرنگ اسلامیان را جنگ

بجنگ افتاد و چون در هر کدام از آن کشتیهای بزرگ قریب یکهزار مرد معدودست و چندین اسباب و آلات و بار توپ و تفنگ موجود

بعد از ... بیکدم ... کوه ... چون ساز ... اعدا ... دین بالا ... و هر یک از آن ... دریای

پر از خون ... مغرقین ... فاغرقناهم فی الیم کافران خون گرفته را وصف الحال گشت که باروزگارهای بسیار امواج

آن خونخوار ... فتح اسلام ... و از این جهت اعلام طلبش آبلهای حباب برآورده و باد صبا ...

چندین صباح و مسا در ... روی زمین و جاسوسی اعدای دین محنت ... کشیده و وجه دریا ... بریده که در آن

حال انتحام قتال کشتیهای کافران دین را ... بجاه آورده ... مجاهدان را ... بدفع البحر فیما غنیمة

بجان برده ... هر که جای ... در دل دریا دلان ... که رود در ... قلزم ... و بعد از انهزام اعدا

چون

چون دولت دران ولا از روی دریا و فرو شدن بسیاری از نفوس جمعی مشرکان ... و ... بامان اهل ...

از امداد لشکر پیروز ... از اطراف خشک و تر و از جانب بحر و بر لشکر اسلام محصور شدند و از تمام اعوان و انصار کفار مایوس

و نومید گشتند که مجال آمد شد بغیر از اشتیاق ... شهر ... جان و تن ... بعیق گشت و ... سماوی و ارضی از

جمیع اطراف و جوانب پریشان متلاحق گشتند ... فغدا صحن مضطرب الفواد ... فارق الکاء الزلال

لیکن چون آن شهر معمور از جانب خشکی حصنی است بغایت رفیع و حصین و در استواری بنیان چون حصار نه توی افلاک

منیع و متین و از جانب تری خندق دریای ... محیط گشته و از طرف ... آن ... خندق عمیق هر کدام متصل ... بسط ... شده

بنوعی که هرگز دلو زرین خورشید با وجود طناب طولانی شعاع در این ایام ... قطره آب از خندق ... ان ... مگر

کار فکرت هیچ گاه ... دیده بصیرت با وجود امتداد رشته اشعه بصری بغور زرفی آن ... نرسیده و بر کنار آن خندق

از آن سر حصار ... است و دیوارش مبنی از احجار چند سر کدام ... رواسی جبال و سمک ارتفاعش بلند تر از قدر پردار

و طیران مرغ شکسته بال خیال بر سر طرف قلعه آسمان ... چندین برج رفیع بر افراخته اند که ... هم عنان ... والسماء ذات

البروج است و دور دایره سورش چون مدار سپهر مصون از ... و التیام و مامون از فروغ قابل عروج است

فکانما الحصن الحصین ... داود من طبع الحدید المحکم وکانما ابراجه اتصلت بابراج السماء و اوقدت بالانجم

و کافران زره پوش بر سر برجی قدیم البنا ... آسمانش ... و ... بر کشیده و گرد بر گرد حصار بر ... اجزا ... و تفنگ

زغانهای طوب صغار و کبار بر روی دیوار بر چیده و آن ... رجیم و مشرکان بی دین در انداختن توپ و تفنگ در صنعت

فوارج رعاده و زنبورک بان مرتبه مهارت و اقتدار دارند که ... را ... از یک تیر پرتاب جای ...

اصابت میسازند و ... السهام ... از یک میل راه بر ... می اندازند و چون از کمال قدرت سلاطین

فرنگ ... قلعه امیدوار ... فریادرسی و معاونت داشتند و مقاومت لشکر ... را در روی ... سپاه اسلام محقق

می پنداشتند هر آینه روز و شب آن کفار ... جنگ و جدال عنان ... و لایزال در محاربه و قتال ...

میکوشیدند و هر روز در جنگ طرفین و مقارعه جانبین کفار از ... و آب ... حصار و مجاهدان در پای دیوار از راه ...

... فمنا ثانی ... و قتلاکم فی النار ... شکسته کردن و افتاده ... زخم ... سنگ ...

حصار ... و ... مثابه خندق و دیوار ... الکیف ... و ... ...

بدست تیغ گریبان زندگی شد چاک　بپای عمر در افتاده دامن خذلان　فاما فرمان واجب الاذعان سلطان اهل ایمان بجمیع
سپاه و لشکریان نافذ شد که اسباب و ادوات مقاتله با اهل حصار را از تمام جوانب بحر و بر مهیا سازند و از سر طرف خدام درگاه
درگاه و سپاه بر قلاع و حصار جنگ سلطانی انداختند و برحسب حکم قضا جریان از جانب خشکی قرغانهای توپ و منجنیق
برابر دیوار حصار نصب نمودند و هر کدام از ارکان دولت مقارعه و منازعه یک ضلع حصار را التزام فرمودند چنانچه هر دو
کره مهر و ماه از صدمات قوارع و سنگ رعاده صدای القارعة ما القارعة و ما ادریک ما القارعة در سر صبح و شام بسمعت
تمام میشنودند و گوش طیور و وحوش از صدمه فریاد و خروش سنگ قرغان آوازه اذا وقعت الواقعة بمهابت و قدرت الا کلام
استماع مینمودند و از صدا و مصادمه سنگهای کوه کردار بر بروج و دیوار حصار حالت اذا زلزلت الارض زلزالها
هر بار در اطراف قبل و نهار اشکار میگشت و از در و دیوار مساکن کفار از نوازل آسمانی بر طبق معانی وحی ربانی که فجعلنا
عالیها سافلها و امطرنا علیهم حجارة من سجیل صداهای هولناک بعلاوه انذار هلاک میرسید　بهمات رجفت الارض الزلزال به
من عز و محتسب لاغزو ولعب　ابغیت حد بنی الاسلام فی صعد　والمشرکین و دار الکفر فی صبب　لا یزال جوانان شیر انداز
احجار جهان چون کلوله مشرکان را بسهام جانستان بجای سوزن مژگان بهم میدوختند و از لمعان شهاب و شیاره کرامح
دستان آتش تنوری در رخنهای دل تیره کافران می افروختند　بیت　بدستیاری پر عقاب در پرواز ...
خدنگ مرغ روش اسنک سرد لاور کرد　بپای خویش قضا از در بقا در شد　اجل ز روزن آن رخنها سر اندر کرد　و الحاصل
مدت چهل شبانروز هر چند عساکر اسلام هر بار را از اقدام مراسم جنگ و کارزار هیچ نوع تقصیری نبود بلا هر روزه بمقتضای
غیرت اسلامی کرده مجاهد از اساسی و اهتمام در لوازم انجام و التحام می افزود فاما جهت استواری دیوار حصار و از عمق چاهی
و عمق خندق ادرک کردار از مرتبت کمال هجوم و عروج و ارتفاع بروج به ارتفاع آن محال مینمود و مع ذلک از حرارت
هوا و بدی هوا مهیجان کمال قوی و اعضا را توانایی جوشش و حیات نبود از آنکه هوای آن کشور بر ساحل دریا بارد است و از دیار
حاره اقلیم رابع و قرب خط ثالث در قوادر و شمار و در غایت سخونت مرتبت گرفتار است که در اواسط فصل زمستان انجا منعقد شکفتن بهار
ناسخ دار ارغوانست و در قرب نوروز و اوایل فصل ربیع انجا موسم حصاد محصولات و زروع و ادراک ثمار الوان است و با وجود
گرمای چنین مقامی که بسبب اتفاق مسیر محاصره ان در وقت تحویل شمس ببرج سرطان واسد افتاده بود و سلطان اسلام التزام

جنان

جنان منتفی راحت لقوت دین بر ذمه همت خود نهاده بود و گرمای آن اوقات بحدی بود که با وجود انکه سرطان در بحر مواج سپهر چرخ
مینمود اما از حرارت مهر گویا در تابه فلک بریان میشد و شرارهای فروزان آن بشکل شعرای یمانی در شبانی نمایان میگشت
و آب دریای عمان از تاب افتاب چنان جوشان شده بود که چون قدور پر جوش از غلیان حبابها بر روی آب جان افتاده کف کف
مینمود. التهاب سراب بر ساحل دریای پر آب در نظر متمثل شعل افروخته وفی البحر بود و ماهیان در میان دریا مشبه بسمندر
در لجه والبحر المسجور مینمود　تنوره ز تفسیدن افتاب　بسوزندگی چون تنوری حباب　انگشت آدمی شمع آسا بجود هجا ذاته
بمصباح افتاب منور چون شمع انگبین میشد و انگشت شام و مسامه دم صبح از مسامه خورشید بیلبار ملتهب چون آهن
آتشین میگشت و وجوه مهر جانان به چون تود طلائی مذاب از شدت گرما جانان فرد و بان بود که زر که افزایش از مجاری شعاع نورانی
بهر جانب روان مینمود و جوهر پولاد از اشتداد حرارت از زر روش چنان گدازی بذیرفت که اگر بنام شمشیر قالب را ملاحظه کسب
تیغ بگردی دران موسم صیف و هنگام گرمی مصاف بر مثال آب سیال از رهبات شمشیری زاییل میگشت و در صحرای آن مسالک کفار
از تاب اشعه افتاب و نیران صواعق و فواق کارزار چنان اشتعال میگرفت که اگر با شک رها دم شیر کمان در روانی خون کشتگان
نایره شراره گرما را فرو نشاندی انفاس قدسی اهل ایمان را مددی و مجاورت ان دو زخیان از ترویح قلب حایل میگشت　بیت
لولا الدموع وفیضهن لاحرقت　ارض الوداع حرارة الاکباد　از غلبه گرما کسی چنان می پنداشت که جسم هوا را در جو سما جوع حجم
غذائی از آن محرقه افتاب صیفی و مهر صائی اتش در افتاده با انکه بمقتضای اوضاع سماوی حیز فلک اثیر که جو هوا از مهر سرد عالم کون
و فساد قبایل تبدیل نهاده ظل هر شاخصی از التهاب طبیعت بجموم در تابش افتاب تموزی مثل وردم محموم در ماطای اجسام ذی
ظل پنهان گشته از هیکل شواخص جهت خود سایه بان میساخت و لمعات زبانه سان سراب چون زمان ظمان و تشنه بی تاب غایت
عطش و اضطراب صبر از خود از عین حیه افتاب میخواست و عکس خورشید سما از بی تابی گرما خود را در غدیر رو آب دریا می انداخت
و وغاییان سفاین از پر و بال خود بادبان را در گرمای چنان جهت ترویح قلب و تفریح جنان بروده میساخت　بیت
نبود هیچ کسی آب چو خشم امجد　نیافت هیچ کسی سایه بجز پر تیر　ملک از پی تعذیب کافران ازد　بیدکرد بدنیا نموداری سعیر
چنان ز تابش خورشید گرم شد هوا که گرفت　زبان موی چو سرشمع آتشین گردد　ز گرمی که ز مهر طبع اثیر　فرون ازین چو کنم وصف آن هوا گرم
و بنا علیها از غلبه حرارت هوا و هجوم گرمای وغا و استیلا سخونت بمزاج افراد انسانی از تراکم الالام ضعفی و ازا استیفا

نفوس نشر شریعت فتوحات یزدانی در تمامی طباع لشکریان انحراف مزاجی حادث شده بود و چون از بدایت آن سفر تا نهایت
آن مسافتی بود چون مدت مهاجرت دوستان بر کیفیت و منازل بر آفت آن چون مراحل عشق بحد و نهایت
منزل عشق که وادی سموم است و سراب غیر عاشق که در آن آب و هوا آرد تاب چون اکثر اهل معسکر از مشتاقان دختابان
منحرف المزاج و نحیف الابدان شده بودند و از طغیان حرارت غریبی و انحلال رطوبت غریزی ضعیف القوی و ناتوان گشته
و محقق است که بوجهی که در مقدمهٔ داستان مذکور شد تعلق سلطان عادل مهربان نسبت با خدام و محکومان خود حکم تعلق نفس
ناطقه دارد به تدبیر حال بدن و بمثابهٔ مقوی روح طبیعی است باقامت مصالح قوی و اعضا تن بطبعی که به فترت ظاهری که
هیکل بشری ناشی گردد اثر آن متعدی بجوهر جان شود و هر شوری او از تفرق ارکان که در نظام منزل فانی شود البته متعدی
برب منزل و مودی بصاحب خاندان افتد لاجرم این سلطان اهل ایمان و این خسرو عطوف رئوف مهربان که در مغنداهی
زمرهٔ شکرلان شداء علی الکفار رحما هم بسروری تعین است بغایت متاثر و آزرده دل شده بود و از امتداد ایام محاصره
دانسته از مواد محاصره و مشاهدهٔ صحرای تمام تخاطر همایون آبل و واصل گشته بود ریاضتی که شهنش در ره جهاد کشید
جوانفشانی مشهور هفت کشور کرد لیکن تاخیر در تسخیر و فتح آن کشور با وجود توجه چنان سلطانی مظفر و خسروی ستاره لشکر
مناسب ناموس شریعت نبود و اهمال در کار تسخیر و گرفتن آن حصار مودی بدل شکستگی مجاهدان و مستدعی دوستکامی
کافران میشود اعلل النفس بالآمال ارقبها ما اضیق العیش لولا فسحة الامل لاجرم چون اجابت دعوات آن سلطان
ولایت سمات بکرات بر آینه خاطر او در این محن وصول شده بود و مناجات آن حضرت در خلوات عبادات بمرات بر مرآت
زمان حقیقت بین جلوه گر گشته بود جهت گشاد آن کار فرو بسته مجاهدان و بنیت فتح ابواب رحمت و عنایت یزدان
این سلطان صافی اعتقاد از روی اخلاص متوجه مبداء اعلی شد و برابطهٔ معنوی متعلق بفیوض کشور قدس و عالم بالا گشت
و شبی از شبهای توحد و شبهای ودر گشت و به جهت تعبد حضرت کبریایی هم پهلوی بیدار دلان تتجافی جنوبهم عن المضاجع
یدعون ربهم خوفا و طمعا شد و در مین تقدس نفس و قبول نفس بعدم مناجیان ربنا و تقبل دعا گشت و بعد از تقدیم نوافل
صلوات و تواصل مناجات و طاعات از روی نیازمندی بدرگاه پادشاه بی نیاز و از سر اظهار عجز و افتقار در سلک
آنکه بر سر ایراهل راز دست سوال و دعا را بآسمان لطف و احسان سبحان برگشاد و در حصار تضرع و ابتهال سجده گاه

عبودیت

عبودیت گردگار نهاد و در آن مسالت و دعا فتح و نصرت اهل اسلام را مستدعا نمود و بدین عنوان ذکر هر قسم از قسم حجت

وسایل مسایل توسل بارواح انبیا و اولیا و شهدا آغاز نمود / خداوندا بحق بی نیازیت / بالطاف عمیم و دلنوازیت

بجود بی حد و فضل قدیمت / بلطف و قهر را حید و حمیت / بمفتاح سعادتهای عمیت / باحسانهای بی نقص و عیبت

بتوفیقی که بخشی مقبلان را / بامیدی که دادی بیدلان را / بآن بابی که ره بهر حاجات / بآن درگاه مفتوح از مناجات

بحق آن در اصداف افلاک / که گشته سرفراز از تاج لولاک / بحق رایت انا فتحنا شش / بیمن آن لوا آراسته و ساسش

باعلام فتوح بر و بحرشش / نبی السیف کعش روز قهرش / بان مسند که عرش سایه او / رواق نه فلک پیرایه اوست

بحق آن چینی کز طیلسانش / ملایک شد حبیب دار خلیلش / بان سلطان که از تعظیم شانش / پر جبریل گشته سایه بانش

بحق سنجق منصوب آلش / که عالم گیر شد نور از ظلالش / بصحب جان فشانش در ره دین / بروح غازیان صف مشین

بحق صدق آن صدیق اکبر / بعدل آنکه فاروق است و سرور / بحق آن دو نور دو حلم عثمان / بعهد مصطفی و شیر یزدان

بعلم مرتضی و ذو الفقارش / بجاه هاشمی و آن افتخارش / بفضل آن شهیدان و امامان / همه در راه حق عالی مقامان

که صوصافرة العین سیادت / حسن کش زهر شد شهد شهادت / حسین را که بلا در کربلا بود / باب تیغ حلق تشنه را سود

بفضل گر شهیدی حمزه دیده / بر راه حق جان خواری کشیده / بعباسی که در نسلش خلافت / شد از یمن قرابت پر شرافت

باصحاب نبی کایشان شهیدند / در آن بدر و حنین شهد چشیدند / بخون آل اصحاب شهادت / برنگ زر دار باب زیادت

بنور خاطر گیتی فروزان / بسوز سینه‌های تیره روزان / بآن لشکر که حق کرد ست انصار / و از سیلش جنود لم تروها

بحق آب و روی تیغ و شمشیر / بنیروی جوانمردان چون شیر / بشمشیری که در دست دلیران / لسان الحال شد در عرض ایمان

بحق رخ آن فرسان فیروز / که دین را گشته شمع گیتی افروز / بان جندی که از جمع غزاة است / باسبانش قسم و العادیات است

باسبان مجاهد در ره دین / بنعل کان فروزد آتش کین / بحق آن غبار توتیا سان / که از خیل جهاد آمد با عیان

بحق آن لوای گیتی آرای / که در راه خدا شد پای بر جای / بکشتیها که بهر شرع جاری است / که بحرش آب حیوان و آن جاریست

بر عاده که شد چون آه مظلوم / از انفاس شان ظلم معدوم / بآن لشکر که گشته از سر خشم / بلشتی جلوه گر چون مردم چشم

بحق روح شاهان مجاهد / که در بزم لقا هستند شاهد / باجداد مجاهد پیشهٔ من / بروح والدم آن شمع روشن

که مقصودم ازین تکبیر لشکر — بود اعلای اعلام پیمبر
همه خیل و سپاه و حشمت و جاه — طفیل دین حق سازم درین راه
درین شهر متون و قلعه سخت — ظفر بخشم زیمن طالع و بخت
برای فتح دین فیروزم بخش — بنصرتهای خود بهروزم بخش
چو جویم فتح دین در هفت کشور — درم بگشا درین ملک مخیّر
بحفظ این حصار کهنه دیوار — بناموس شریعت رخنه مگذار
خدایا چون تو باشی راهبر فتح — درین دیوار بگشایم در فتح
حصار نه فلک را رخنه کردی — که با احمد شبی [illegible] کردی
بدین احمدی چونی روا دار — که گردد آتشش عاجز ز کفار
سپاهم را عدد گر صد هزار است — ولی از لطف تو امیدوار است
بحرمت فتح ازین اسباب بسیار — بسم الطاف تو اعوان و انصار
چو شد فارغ شه ازین مناجات — دمید از شب صبح فیروزی حاجات
دل شاه از پی عرض مطالب — بشد آئینه واسع غالب

بعد از نجاح سلطان امل کان بر ابواب دعای مستجاب و مبالغه و الحاح آنحضرت در فتح ابواب نجاح و حسن مآب پادشاه
ملک انشاء و ابو لفظ شریف ورد گرامت تالیف که ترجمان لسان الغیب بود و ملقن بالهامات بی شک و ریب این کلمه سامی گشت
و این سخن جاری شد که امید از حسن تائید ربانی چنان است و رجا واثق بالطاف نهانی یزدانی آنکه آتش غضب الآلهی ازین دود جان
دخان و مان این دوزخیان و این قلعه کافری در گیرد و فتح این حصار بر دست مجاهدان دین تحقق پذیرد گویا در آن دم
این نفس دعا سلطان عادل که همیشه با جابت قرین باد باد صبحی بود که با ذیال صبا و شمال شعلهای فروزان در خرمن کلبهای
آتشین ریا را انداخت تا الکاتب لسان بیان این پادشاه صادق العقیده و صافی الجنان را نگارنده صحیفه قضا آمد و جمال
رقم جف القلم بما هو کائن ساخت — مشرف غیب بدیوان ضمیرش از روز ازل آیات عدم نسخه فردا آورد
احکام قربان کارخانه تقدیر بان مضمون مشحون اولا به نذیر و ثانیا به بشیر صورت واقعه آینده را چنان تصویر کرده اند و این
آیت کریمه را بوصف الحال بر صحیفه ضمیر سلطان تصویر نموده اند که: لتبلون فی اموالکم وانفسکم ولتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من
قبلکم ومن الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا وتتقوا فان ذلک من عزم الامور — وجه تسیف الیوم بسرّ فان تجد
تجد لنفسا والنفس لن تجد بعدنا — ولی بسا ما کالوقت فالعسر عسی — و اباک علی فهی الکبر علّت — محصل الکرم بعد از آن
دعوات سلطان اسلام مدار را اولا از طرف کفار عنود و طغیانی تمام انتقال گشت و بهمان اسباب آماده که مشرکان اشرار را ماده صحت
را استبشار شد و مومنان و موحدان را باعث بر شکستگی و انکسار گشت بیک طرفة العین از الطاف خجسته آفریدگار و عنایات

توفیق کردگار همان حالت شادکامی کفار در اواخر کار باعث تسخیر قلعه و حصار شد و مودی بفتوح و غنایم عساکر نصرت شعار گشت
لشکر عزم و ثبات را آمد علم لا ینصرف — در مقام کسر ازان فتح شد قائم مقام — و این صورت غریب و نصرت عجیب چنان بود که در ایامی که
در ایامی که بامر سلطان جماعت مجاهدان از سه طرف دیوار حصار متون را بسنگهای توپ متوالی و بقوارع متعاقب و متتالی منهدم و دل
اندر و هیلین که مفتون و حجره مغفول رخنه رخنه کرده بودند و از زمین حوات و اقدام مبارزان دین اهل قلعه را بورود و فود آفات
و وقوع دانش مکافات فراوان بسیار بشور و دیوار ایشان آورده بودند بالضروره اهل شهر و قلعه از پادشاه فرنگ و والی نزدیک
علی الاستعجال استمداد می کردند و جمعی را از لشکر فرنگ که در محاربه مقدم و تازه روز باشند و اسباب جنگ قلعه از توپ و تفنگ طلب
کرده می آوردند و بنا بر اضطراب اهل حصار حاکم و ندیله چهار کشتی باذوقات با جوانان دلیر و کار گذار مسیر و آلات و جوانب حرب و ضرر دار
تعیین نمودند و آن قدر مرد و اسباب که جهت نگاهداشت قلعه در بایست بود در آن کشتیها تسکین کردند و آن جمعی فدائیان جان فشان
و آن گروه دلیران شجاعت نشان را سفارش نمودند که بهر وجه که باشد علی الغفلة در شب تار و روز خود را از میان کشتیهای مجاهدان
گذرانیده به درون حصار رسانید و بهیچ وجه از صوب مطلب خود به تیر و شمشیر و توپ و تفنگ دشمن روی نگردانند چون این چهار
کشتی بحسب اسم و رسم ازان قبیل جواری بود که در جریان بر روی دریا از تیر خدنگ سبقت می نمود و در تندی سرگشتی لشکری از مهره که
و فدائیان مجره نشسته بود هر چند آن کافران فدوی جان بمردن و دل بدریا داده بودند و خاطر بر قتل و هلاک نهاده لیکن چون
جنگی گوش و هوش سپاه مجاهدان از جانب خشکی و دریا بالکل متعلق باندیشه قلعه و متوجه حصاری بودند و ازان نوع گشتنی سپید
کشتی فرنگیان در بدایت مقابله و مجادله رسیده بود دیلمان و اتخان قدوبانه تصور می نمودند و محقق است که چون ارادت حق تعالی
بظهور امری از حوادث روزگار شود موانع عقول خود و صناعان عایق نتواند بود و قضا ما کانت مقدّر را مخالفت دست قدرت بشر
از اجازه نتواند نمود کما جاء فی الخبر اذا جاء القدر بطل الحذر — قضا چون ز گردون فرو هشت پر — همه زیرکان کور گردند و کر
چنانچه روزی آن چهار کشتی فرنگیان بیکبار از میان شصت کشتی اهل اسلام کالبرق الخاطف گذر کردند و مثل شیاطین الانس که در مجاری
لحم و دم آدم مدخل نمایند از وسط لشکر مجاهدان روی بقلعه آوردند و تا سپهسالاران و مبارزان غزاة در میان کشتیها رخود
جنبیدند کافران خود را به درگاه حصار انداختند و متحصنان شهر و حصار را از مرد و مدد و از اسباب معاش و آلات محاربه تسلی
و مدد معمور ساختند و فی الفور کشتیهای خود را بدست خود باتش افروختند و از خوف آنکه اهل اسلام بغلبه و استیلا کشتیها را

بدست نیاورند مرجان کشتی را سوختند بنا برین حادثه سلطان زمان را از تسلیم حصار دران روزگار نا امیدی بسیار رسید و از
اهمال و غفلت مستحفظان جانب دریا بغایت متغیر گشت و بحسب ظاهر ازین صورت بنوعی متاثر شد که با وجود کمال حلم و وفا سلطانی
و با آن مکرمت خلق و وسعت خلق و مهربانی در باره امرا و لشکریان که طلیعه لشکر ما بودند حکم بسیاست و مواخذه عظیم از اصدار یافت
و جهت تدارک آن فرصت دست بعذر بر نجیدند برتافت لیکن ظهور آن حالت دفعیه و حدوث آن لطیفه آلهیه اگرچه بظاهر ابر غایت
بغایت مکروه نمود و موجب هجوم لشکر هموم و اندوه بود فاما بمقتضای حکمتهای نهانی سبحانی آن حادثه مکروه از قبیل عسی ان تکرهوا شیئا
و هو خیر لکم معدود گشت و آن نا امیدی اهل اسلام از مساعدت اسباب ظاهری در کار فتح قلعه و شهر منتهی بحصول مقصود و مولی
بظهور عنایت معبود شد بیت

ز رحمت لطف حق تام بود ۔ چرخ ازین روز را انعام بود ۔ فضل او بیش حلم و دانش داد ۔ در جهت و راه جان بکند (?)

و بیان آن لطف پنهان یزدان و شرح آن حکمت الهی بان عنوان آنست که در حالتی که آن جماعه
کشتی فرنگان از طرف دریا سالم از تعرض و آزار بی مقدمه جنگ و پیکار در بندرگاه سور حصار رسیدند و از وفور شادمانی بوصول
بشارت امانی همگی اهل قلعه و شهر باستقبال آن جماعت و واردان بطرف دریا شادان دویدند و تهنیت قدوم آن دلاوران
و مقدمان و آفرین و تحسین آن گروه شجاعان و فدویان میکردند و هر کس درین شادکامی بشراب غرور سرخوشان شده بود
و در جانب دریا مجالس سرور سرگردی علیحده منعقد میشود و جمعی کثیر در صدد نقل اسباب و ادوات که محمول آن کشتیها بود
مسارعت و عجله میکردند و اسباب توپ و تفنگهای عظیم که آورده بودند بمحل خود می بردند بنابر کمال اعتماد و وثوق که بر استحکام
خندق و بلندی دیوار حصار داشتند طرف خشکی و بروج حصار را از مستحفظان خالی گذاشتند درین حال ملهمان غیب بگوش دل
مجاهدان سلطان این بشارت رسانیدند که کافران فرنگ چون از پناه آب دریا بیرون آمدند و آتش در آرامگاه خود زدند این
نشانه آنست که موعد فتح و نصرت اسلام رسیده و نهایت شادمانی کفار لیام و غایت غمگینی و دشمن کامی اهل اسلام مرتبه الشیء
اذا جاوز حده انعکس بانجام کشیده این زمان فرصت توجه بقهر اعدا است و وقت عزم استیصال خصما

حال دشمن با تو چون احوال و جانست و بحر ۔ تا بود در ظل دریا کار او دارد قوام ۔ چون ز دریا بگذرد باد فنائش افکند
بر کنار و بعد ازین از لشکر ناموس نام

و بنا برین خاطر خطیر خاقانی و همتی بر تحرک ناموس مسلمانی بعضی صنادید و اقیال اهل
ایمان امثال سنان پاشا امیر الامرا و امنا دولت که در مقام شجاعت و دلاوری از امرا و اعیان ممتاز بود و بخلوص نیت و سادگی

در طریق خدمتکاری ولی نعمت خود بعلی درجه اخلاص و نیاز باجمعی دیگر از دلاوران پیش مقدمه جای آوردند که از طرف
که باروی حصار را بالمقارعه توپ و تفنگ رخنه کرده بودند بنیت فتح قلعه نهضت نمایند و در استفتاح مقصود ابواب رحمت
[illegible] را بر روی همت خود بگشایند بعد از استخاره و استشاره از نواب همایون
و موافقت همت عالی سلطان دشمن شکن دولت روز افزون بیکبار از آن طرف حصار گروهی عظیم از مجاهدان نصرت شعار هجوم
نموده زور آوردند و از آن خندقهای عمیق در صعود و هبوط کمند یا انداختند بی واهمت و مخافت احدی از اعدا آیین عبور کردند
و بر مثال اجرام بخار که از مقعر زمین بر فراز قلعه فلک اثیر متصاعد گردد بدیوار حصار صعود نمودند و علم نصرت اعلام از
اعلام ملت محمدی چون صبح صادق که بر دایره حصار از افق شام شارق گردد بر کنگره قلعه و حصار کفار نصب فرمودند
از اطراف و جوانب که لشکریان اسلام این حالت ظفر را بعین عیان دیدند بیک طرفه العین از سر طرف دیوار حصار لشکر بسیار چون
و مظاهرت بلند بار بر روی آن حصار استوار بر رفتند گویا فرشتگان اولی اجنحه در جو آسمان طیار بودند یا آنکه مرغان بلند
پرواز تو به باوطار خود میشوند که بر بالای بروج بارو که چون آشیان عقاب بود استوار گرفتند نعق الغراب بالانشاج حتی
ظهور الخلائق بطیق المطار را ۔ و از هر جانب مجاهدان دلاور بر مثال لشکر امیر النحل و ملکی الکمین که بر کندوی عسل فرود آورد
و نکای انبوه ایشان از هر طرف بیم در آمیزد و بر بر جاها سطوانی آن قلعه فلک مدار بجا بالا بر آمدند و بدرون آن فرو ریختند
و مانند در ذرای بی عدد و شماری که متعلق و متشبث کمند شعاع خورشید لامع الانوار گردد در وافی و معارج آن بروج اسمال
مدارج را فرو گرفتند لاجرم هر مخلصی که در راه دین بحبل متین اعتقاد بفرزده وانت علی آتل جهاد بر آید از فیض فضل الهی انتها
و من یتق الله [illegible] و من یعتصم بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها رشته امیدش هرگز مقطوع نگردد
و از وفور و تهنیت فتوحات دینی و دنیوی از هیچ کامی ممنوع نشود بیت

قدم نه بر سر هستی که هست این پایه ادنی ۔ ورای این مکان جایی است عالی جای قدست آنجا ۔ اساس عالم بالا برای تست و تو فارغ ۔ تو قدر خود اگر دانی رسی بر مسند والا

ظرفه تر آنکه چون سپاه سلطانی و دلیران موید مسلمانی که فی المثل کواکب نورانی بودند و سیارات آسمانی که از معارج معظمات
ارتفاع بر مدارج دایره نصف النهار ترقی و تصاعد میکردند بر دور انجمن حصار سپهر کردار و بر گرد آن سوی
چون فلک البروج عالی مقدار را روی توجه آوردند ناگاه بیکبار رایات کفار نگونسار در عین بهجت و استبشار خطر اقبال

سپاه اسلام و هجوم لشکر طلبت بی انفصال و انفصام را از در و دیوار شنیدند و دوربین خوشنودی بقوت و اقتدار از خواب غرور
بیدار شدند و در اثنا هستی بجام فراغت بنزد و سر خمار افتادند و از صیحهٔ فصیح این مضمون افأمن الذین مکروا السیئات ان یخسف
بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون کافران سراسیمه جهت مدافعه مجاهدان از سر حصار و بندر و شکاف رخنهای دیوار
چندین هزار مرد مسلح از آن قوم اشرار توجه کردند و باز دحام تمام بدفع غازیان مقدام روی آوردند چند ساعت نجومی بر
اطراف بروج در عین دخول و خروج میان مبارزان فلک کش و آن مشرکان دشمن خدا محاربه و قتالی بهم رسید که دیدهای
نیرین آسمان در نظارگی آن دهشت زده حیران ماند و در میان محله و کوچه و بازار آن شهر کفار از طرفین مقابله و جدالی دست
داد که از موج خیز دریاهای خون کافران حالت [illegible] عیان شد و از بالای برج و باره صفوفهای سر
و سرهای مغفر چون ثمار اشجار در تندباد خزانی بر زمین ریزان بود و هر که پوشش بدن از جبه و جوشن و آلات جارحه و اسباب
و اسلحه قاتلان و مقتولان بر مثال اوراق شجری در موسم برگ ریز خزان از سر اطراف افغان خبران میشود بیت
اگر کوه بود خصم پاره پاره شود / کجا شکوه افشا کند تجلی جوشش
و برین منوال از اول وقت عصر تا سحر روز اهل کفر منقضای
ظلام و بی اقتضا والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا که مبین حال این دو صنف متقابل مشابه و مجمل از کیفیت
قتال گروه مجاهدان ظافر و مشرکان خاسر بود فیما بین این دو فریق چوب و ضرب و قتل و نهب در غایت کمال اشتداد
و امتداد داشت و درین حال سلطان اسلام علی الاتصال امر آن لشکریان بیرون با مداد مبارزان بیرون میفرستاد و تمامی
همت بر فتح ابواب نصرت برگماشت و متعاقب دلاوران میدان مردانگی را با بشارت واجب الامتثال وبشر المومنین بعظما
قتال برادر السعادت آن [illegible] و تحریص مینمود و دمبدم فرمان همایون را بر طبق او بشارت قرین قاتلوهم
[illegible] و یشف صدور قوم مومنین بتاکید و تشدید تحریص مینمود بیت
جهان دید دارای دولت صواب / کز [illegible] / بفرمان فرماندهٔ تاج و تخت / بجنبید لشکر به شد دد بخت
تا آنکه منهزم شام از آفتاب دولت [illegible] پنهان شدن کرده و لمعات سیف و سنان مجاهدان
در ابراز مظالم کافران استتار و اختفا پذیرفت و صفحات مشرق [illegible] چون رخسار صباح وضاح بود بشفق خون کفار
آلوده گشت و آینهٔ جلا یافته تیغ مبارزان با نفاس [illegible] آن مشرکان سراسر برباس زنگ زده شده و تابید

الآی

الآی سپاه اسلام چندان هجوم و ازدحام نمودند که لشکر کفار را در میان محلات شهر قوت مقاومت نماند و از ضربت
تیغ انتقام غازیان در عین التحام کافران مهزوم و مشرکان مهموم هر یک خود را بجاهای سر رسانیدند بعضی در پناه تا بلی
شام و بعضی در کهوف و مغارات غار تا انجام نیم جانی بدر بردند و بعضی بقلعه شهر و ماهی حصین فرار اختیار کردند
گشته بر دشمن تو روی زمین تنگ جهان / که نیابد بجز از زیر زمین جای مغز
و چون در میان خانهای رفیع سنگین و قصرهای
بلند حصین داشتند در آن شب کسی را مطلق بیرون خانه و مان خود ممکن نشد از آنکه [illegible] کفار و [illegible]
خود اسباب جنگ حصار طیار داشته بودند و نفط و بوره و اسباب توپ و تفنگ هر کس جهت احتیاط مهیا و ترتیب داشته
در آن شب تا صباح بیمن توفیق فالق الاصباح سپیجه روز بخت و زندگانی کفار مبدل بشام تیره ادبار شده بود و مجاهدان
غازی را هم آن شب مبدا صبح فرخندگی و اقبال بلکه روزی روشن و فیروزی و بهی دولت اندوز جلیل امال میشود بیت
یا لیلة حلت النهار بنورها / فکانما شمس الضحی لم تغرب
شب عاشقان صادق چو شب دراز باشد / تو در آ کز اول شب در صبح باز باشد
چو الکه از مشاعل نور و از مشاعل سرور نور [illegible] پیش دیده بخت اسلامیان دو نوع روشنایی تابان داشته بودند و از
عالم انوار بفیض فضل پروردگار دو گونه اعلام جهان افروزی از یمن قدوم مجاهدان بر آسمان برافراشته بودند اول لالی الالف
دوم روشنی آن بریق و لمعان سیف و سنان غازیان که چون کواکب آسمانی بمثابه شرارهای آن شمع درخشان میشود و ثانیا آنکه
تمامی بقیة السیف کفار از غایت اضطراب و اضطرار آتشهای فروزان بنفط و بوره در بوریا و چوب [illegible] چراغ
می انداختند چون چوب آلات و درخت بسیار [illegible] الکفار [illegible] باشند اکثر آن قوم آتش بلا را بدست خود مشتعل میساختند
و بمقتضای دعای مستجاب آن سلطان اسلامیان آتشهای عذاب بهمه اطراف شهر و حصار در آن حال افروختگی گرفت و بر طبق
مضمون یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المومنین آتش جهنم جاودان در خان و مان کافران شعله کشیدن پذیرفت
و تمامی اسواق و محلات شهری بان رعونت و زیبایی را بآن آتش خدایی برافروختند و گروه گروه کفار را با دار و دیار
از شرار ذلک جزاء الکافرین [illegible] می سوختند بیت
یرون النار قدما ما وطفا / فیخارون بالحق اضطرارا
تا هنگامی که خورشید آتش افروز از کانون افق بزبانهای مصباح نجاح بر عرصه حصار گردون پرتو انداخت و سلطان مهر
سیما توسن فلک پیمای شاهی را بزین زرینی بجلال آسا مسرج و مزین ساخت و جهت اتمام فتح شبانه خسرو آفتاب مثالی

ببرج شرف و زین اعنی بر پشت زین سمند اقبال سوار گشت و لمعان علمش ماحی ظلام کفر و آثام آن بقایا کفار شد چو الا غره
غرای سلطانی صبح اجلال بود جلوه شام تیره کفار را با وجود سطوات نور و ظهور او تابش و بقا نماند و لمعان ومیض تیغ
عالم افروزش نمودار کواکب یمانی بود بر سان تیرگی کفر را باسه آسمانی آن ملوعنا بان مجال خودنمایی و اعتبار باشد بیت
صدعت بسیح النصر لیل جموعهم ... وکیف بقاء اللیل والصبح صادق   و چون منور بر فرجی چند بلند گریزگاه بعضی کفار شده بود
سلطان مجاهدان امر لازم الاذعان بفتح آن مغرها و مغربهای کافران اصدار فرمود . لاجرم چون بر طبق قول حکما که عزمات من
عزمات الملوک انجح من سهم جند من الملوک در اتمام آن فتح مبین سلوک داشت و بیمن همت عالی نهمت سلطان سپاه ملائک مسالک
تا هنگام چاشت سلطانی تمامی ما منها کفار را در حیطه تسخیر در آوردند و چندین هزار کافر را طعمه شمشیر کردند و غنایم بی اندازه
از هر گونه نقود سرخ و سفید که چون رخسار رنگین و عارض سیمین خوبان بر روی آدمی مخندید و از نفایس امتعه فرنگی و جواهر
ثمین بی قیاس و از جواری ماه طلعت و غلمان خورشید التباس آن قدر بدست لشکریان افتاده بود و هر فقیری بضاعت
و مفلسی مایه را چندین بدرهای ثمین و گوهرهای گرانمایه دست قدرت بر کف نهاده بود   هم از زر کانی سیم از لعل و در
بسی جام قنطار کردند پر   در گنج بگشود بر گنج خواه   توانگر شد از گنج گوهر سپاه   خوبرویان فرنگ و سمن بویان
با فرهنگ که هر کدام رشک نگارخانه چین و غیرت نقش ارژنگ بودند در قید بندگی و اسار چون صورت منقوش بر دیوار
در خانه هر اجنبی و بیگانه گرفتار گشته و ماه طلعتان کافر نژاد و پری وشان آدمی زاد که هر یک در جامعیت حسن یک بتخانه
میبودند و چون خال رخسار خود بر روی روزگار بیگانه زمانه ... مثال دل عشاق پریشان کرمقید سلسله زلف مه وشان
باشد از دست برده ... لیل و نهار مقید بند عبودیت و پرستار شده غازیان را از ملک العین خان مه وشان بسیاری
نام حاصل گشته بود و ازین لشکر کلمه توحید و ایمان بشیر و مسرت وصل آنچنان پری رویان واصل شده بود که از تماشا
و مشاهده آب عارض و طراوت رخسار ایشان جان تشنه لبان زلال وصال سیراب و خوشتاب میگشت و از تصور و ملاحظه
لب شیرین مشان دهان انتظار لبان حیران پر از شکر مذاب میشد در سایه قد دلنوازشان دم بدم روح را از روح و راحتی تازه
می افزود ... انعقاد و نمود هر که ... ایشان در زمان موصل کرده دل گرفتاران میگشود   بخوبی هر یکی آرام جانی
بزیبایی دلارام جانی   بقامت هر یکی چون راد سروی   خرامان هر یکی سروی تذروی   دهان شکرستان شیرین و شکر

نخلش

نخلش رطبی بسی خوشتر ز عنبر   چون جنود عساکر غزاه و مجاهدان استیفاء حظوظ خود از غنایم و اموال کردند و اسیران و اجناس
و نقود و اسباب و اثاث بی قیاس را بمنازل خود آوردند آتش قهری که در اطراف شهر مشتعل شده بود و آن نیران غضب الهی که از علی
محلی و از محله بمحله مشتعل گشته تا مدت شش شبانروز متوالی در هر طرف خانه کافران میسوخت و نوایر پر التهاب آن که از فیح جهنم نشانه
بود و از لهب جحیم زبانه بتخانهای پر اوثان و صلیب کفار و اجساد مرداران اشجار را بر وفق انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم
تمامی را بهم برافروخت و عساکر منصور گرفتاران کفار مقهور را چون از شهر بیرون آوردند و بعضی را بالسلاسل و الاغلال
بر حسب ... فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه مسجون و مشدود کردند فرمان سلطان نافذ شد که هر کدام از
کفار غلیظ القلب که از قابلیت قبول اسلام و لیاقت تعبد و استخدام بیرون رفته باشد و از رتبه احسن تقویم انسانی در سادگی
ظاهری و باطنی و صفات جسمانی و روحانی بظلمات کفر و ضلالات التیام و اعتبار دبر برفته باشد مسلسل و مغلول همه را بدرگاه اسلام
پناه آوردند و در مقتل عظیم غضب و سیاستگاه قهرمانی عطب بسفاکان اقتلوا شیوخهم واستحیوا ... سپارند علی الفور
ازین جمله مغضوبان سخط الهی و ازین آفت رسیدگان بلیات و دواهی بدرگاه دولتخانه همایون حاضر ساختند و سایه بانی فلک سای
در بارگاه سلطانی بر اوج گردون بر افراختند و سلطان اهل ایمان چون آفتاب تیغ افشان در ظل آن مظله خورشید مکان بر کرسی
فلک ارکان متمکن گشت و سر حدیث اعوذ بالله من غضب الحلیم در آن روز قتال از غضب سلطان ملک خصال مبین گشت
و بیک لحظه از تندی و قهرمان و بیک نفس از صید سیاست بی امان سلطان که در جنبش و محرک قرار زمین و زمان است و مشوش
دائره مجموع امن و امان فرمان داد که جمیع آن گروه انبوه کفار را تشنه لب بکنار دریا آوردند و جملگی را دست و گردن بسته حلقوم
ایشان را از آب شمشیر غزاه ... تجرع جام هلاک کردند و بانتقام خون چندین موحد مسلمان که در آن ایام جهاد شهید شده بودند
آن جماعت مشرکان را قصاص فرمود و هر چند جوهر شمشیر قهر سلطان بمقتضای مقام ناطق ما یهلک بعده اصنام شد اما آب تیغ امانش
بر وفق وجعلنا من الماء کل شیء حی مقتضی احیاء شعایر شرع و اسلام گشت و لغه احیاء دین بتیغ تو و هم قصاص خصم
آب حیات بین که بتیغ تو مضمرست   و درین قتلگاه چون از خون کشتگان بی ایمان جیحونی بدریای فرنگ روان شد و از موج
تیغ بی امان سیل شد روی در غلیان عمر و زندگانی کافران جهان گشت . بالکل آتش فتنه کفار را باب حسام کواکب شرار فرو نشاندند
و علم صبا نطاع باطفا آن آتش افروخته در شهر و قلعه بفضا رسانیدند   بیت   که فزود آتشی در جان دشمن از ریاح

حضرت ذوالجلال که

کرت بداتش قهر تیغ آبدار . لطف و قهرش آب و آتش شد بروز نیک و بد . آب رحمت می فشاند لیک افرو نیر ار
و بنا برین مصلحت اصلاح حال مملکت و تبدیل خرابی بآبادانی و عمارت سنان پاشا امیر الامرا را با لشکر غزو جهت
نشاندن زبانه نار از عرصه آن دیار تعیین فرمود و جمیع لشکریان و مسلم ممالک اناطولی را جهت اعاده عمارات ضروری قلعه
و شهر چند وقت در آنجا تسکین فرمود و بعد از کاهوانی قوت غضبی و اظهار صفت قهری دیگر باره لطف و رحمت سابق را بمکان
آن کشور رایق دید و بزلال رحمت و عاطفت نیران آفات را از ان دیار فرو نشانید و باز عرصه شهر را باهل اسلام معمور و مسکون
کردند و اهل ذمت و امان با قیمهای کفار را باز بمحل خود آوردند . ملکی که در تصرف مجاهدان است . در اوج بوم او همه شاهین کند شکار
و از جمله تاییدات دولت قاهره و از حسن توفیقات این سلطنت باهره آنکه در آن حالت ظفر لشکر اسلام و در حین استیصال بنیان
عصیان کفره و عبده اصنام پادشاه انکروس لعین که اغلظ فرق کفار است و او را با پادشاه و ندیک و حاکم متون رابطه محبت
و استظهار جهت استطلاع و استخبار مجاری احوال ساکنان آن حصار با سپاه مجاهدان نصرت شعار دو جاسوس خود بطرف
ممالک سلطانی فرستاده بوده و احمد بیک اوزنسی اغلی که حاکم سرحد انکروس بود آن جاسوسان را بدست آورده و بدرگاه اسلام
پناه فرستاد و وصول آن جاسوسان در حین انعقاد این مجمع کرفتاران و در بین معقل کشتگان اتفاق افتاد سر دو جاسوس را
در مقام جمعیت اهل ایمان و در آن موقف سپاه منبزین محل کافران احضار کردند تا آنکه تمامی اوضاع آن قتل و نهب و تدمیر و تسخیر را
برای العین منظر در آوردند و باز ایشان را نزد احمد بیک بسرحد انکروس فرستادند که هر چه مشاهده دیده اند بر قوال انکروس اخبار نمایند
و آنچه معاینه ملاحظه کرده اند و لیس الخبر کالمعاینه جمیع کفار انکروس و سایر دیار را اعذار نمایند که کوه و دریا و بیشه و هامون
موج میزد در آن زمان از خون . ابر دریا از خون چو آب بقم . روی صحرا از اشک پر خون نم . و روز جمعه فتح سلطان کریم
جمعه و عید مومنان بود امر همایون بانعقاد جمعه و جماعت در شهر متون صادر گشت و نواب کامیاب و مجاهدین مسلمین جهت اعلان
آن شعار دین بجامع حاضر شدند و از جملۀ کلیساها دیر که از قدوم عساکر شرایع رسوم مبدل بمعنای حرم شده بود
و از جمله آن هیاکل کفری که از وضع معابد اصنام بر هیأت مساجد و بقاع اسلام تغییر و تبدیل فرمود یک معبدی
از ان ابنیه کبیر کافری که در بلندی ارکان و متانت اساس و بنیان جامع جمیع محاسن عمارات بود جهت مسجد جامع
تخصیص و تعیین فرمود و اول جمعه سلطان اهل ایمان مسجد جامع را بلوامع طلعت مسعود المطالع خود منور ساخت

اعلام

و معالم اسلام را در آن کشور قدیم کفر مبانی من احتشاد خسروانه برسطح کردون بر افراخت و طاق و محراب مسلمانی که مدتها
گلشن قرآنی و حافظان اغانی فرقانی غیرت گنبد خضراء آسمانی و رشک قبه سبحه بوستانی فرمودند و خطبا فصیح اللسان
بر اعواد منابر منیع الارکان بعد از غنای دلکش حمد و ثنای حق تعالی و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم صدای
دعا و القاب آن پادشاه غازی فی سبیل الله را بلند آوازه کردیدند و از جوب نافرا شیده صلیب منبرهای اسلام ساختند
همچو گلبن بهاری مواج بلبلان توحید ربانی و مرقاه عندلیبان تحمید ربانی نمودند و این فتح ملکی را که مستتبع فتوحات
دینی بود بفتح ابواب دعاهای مستجاب مثنی و مضاعف ساختند و لوای سلطنت صوری سلطان را بر سمای تاییدات
معنوی برافراختند . فتح تفتح ابواب السماء له . و تبرز الارض فی ابرادها القشب . خلفوا الله جار الله سبعل عن
جو ثومه الملک الاسلام و الحسب . فبین ایامک اللاتی نصرت بها . و بین ایام البدر اقرب النسب . لم یرم قوما و لم ینهد الی بلد
الا تقدمه جیش من الرعب . و در تاریخ این فتح مبین سرکبس از علما و افاضل دین سر گونه فواید نظم و نثر افاده فرمودند
و از آن جمله مولانا اعظم اعلم جامع انجمن مراتب و حاکم مولانا سیدی که از علما جالس بر مسند تدریس در مدارس ثمانیه طاب التقدیس است
این تاریخ منظوم را بر صحیفه خواطر ارباب فهوم و اهل افادت رسوم و قوم داشته بود که . حسن المتون اذا انفتح
من لطف وهاب المنح . من یمن سلطان علی . کل الملوک قد رجح . من فتحه اهل الهدی
قد طار قلبا بالفرح . یدعون فی تاریخه . ازداد عمرا من فتح . تذییل و استدلال و تکمیل جهان
تتمه و تمیمه توفیقات سلطان السلاطین که منضم و ملحق بفتح قلعه و شهر متون گشته و ذکر صحیفه فتوحات قلاع و بلاد موره خصوصا
اناواربنه و اسفوز اصبوسه که باجتهاد علی پاشا وزیر مقرون بفتح قلعه قرون شده . قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا اراد الله بامیر خیرا جعل له وزیر صدق . صدق رسول الله . صدق این مقال و حی مثال از اسعاد سعادت روز افزون
و امداد دولت همایون سلطان زمان و این پادشاه اهل ایمان بمعاضدت رای و تدبیر و مساعدت سواعد تیغ و شمشیر آن
وزیر عالی الشان و ضمیمه حلیه جهان اعنی آن مظهر ذلک الفضل بید الله یوتیه من یشاء و آن خیرات دارین را مظهر و مکرمات
نشانهمن را منشا علاء الدوله و الدین علی پاشا وفقه الله تعالی فیما یشاء در آن اوقات ظهور فتح مبین بر عالمیان مبین گشت
و میمنت توافق شمایر رضای بندگان مخلص پادشاه و بندگار خود در آن ایام نصرت فرجام بر جمیع اهل انام محقق و مبین شد

براه خدا و خداوند خویش   باخلاص دل بود از جان کش   به نیروی خدمت بجان منخبت   بشد سیر پرورده در نعمت

و محقق است که همیشه فیروزمندی جهانگیران و نواب سلاطین صاحب تمکین در تنظیم مصالح ملک و دین منوط بصدق اعتقاد و خلوص
جانی است و سعادتمندی سپهسالاران نصرت آیین و توفیق و ظفر یافتن ایشان بر معضلات مطالب خود بنیه مبین موقوف
بنشر مکارم اخلاق میان کافهٔ افراد انسانی است و بنابرین قانون مستمر چون تائید ایزدی بحق و یقین قرین حال یکی از خسروان
روی زمین شود و بامید تقویت دولتش بر نسق جهانبخش شوکت آیین هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین بظهور آید و جهانگیری
و سلطنت اعوان و انصار و اخلاق و ملکات سرچاکر و خدمتکارش ملایم و مناسب صفات آن اولی الامر و مسندنشین سویدا باید

چو چندی که اوصاف و خلقش نکوست   بطبعش همه یار کردند دوست

و دلیل بر اطراد این اسلوب و قانون در جمیع ازمان
و تمام شئون الکمه سر پادشاه صاحب ملک و مال و سروالی مظهر جمال و جلال در نگهبانی و حمایت حوزه سلطنت و اقبال و دفع آشوب
منافع آمال و در دفع مضار و نکال حکم حاکم روح و جان دار در مملکت ابدان و در اجرای احکام و ترتیب نظام او را احتیاج است
بنصرت اعوان جوارح و ارکان لاجرم هرگاه که فطرت اصلی قوی و اعضا و طینت جبلی طبایع و اجزا با اعتدال روحانی موصوف
باشند و با فضل ملکات و اجمل حالات محفوف و معروف بوده یقین که فرمان روایی سلطان بدستیاری اعوان در مملکت وجود انسانی
بر احسن نظام و پایان پذیرد و شهرستان وجود بهترین نزهتی در تحت تصرف و تدبیر آورد و تسخیر کرد

اگرچند باشد سرافراز شاه   بارکان بگردد دل آرای گاه

والحمدلله تعالی که از آنجا که الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف از جمیع جنبات و جهات
مجد و شرف ارکان دولت متین این سلطان سلاطین دین بادشاه اسلام پناه در خصایص کریمه ذات حمیده صفات
و در مکارم اخلاق علیه و ملکات متکاثی و متشابه افتاده اند و از مستودع تمکین ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین
فیمابین نواب و خدام این آستان خلافت مکین مکان متمکنات عالی با مشاورا در درون سینه روشن دلان و بر صدر محفل مسندنشینان
للذین احسنوا الحسنی و زیاده جای داده اند و ازین جهت در ایام خلافت این سلطان عالیجاه همیشه از صفای عقیدت
و صدق نیت ناصیه اقبال آن وزیر عالی سیرت و آت مصالح دین و دولت گشته و مجاری اعمال و خصائلش مستدعی صلاح اسلام
و مسلمین شده اقدام همایون اقدام او در سر خدمت این دولت علیه سپاه منیح دواعی و امال آن پادشاه دین پناه آمده
و مراتب صایب و حالات مناسب آن وزیر خیرخواه بر وفق مرضی الاه و بر طبق خاطرخواه شاه و سپاه بلکه موجب خشنودی

خلق را خلق اندیشه و لمؤلفه   قوم آن ملک و جاه سلطان است   که وزیرش بحق نگهبانست   مست سلطان چو ظل سبحانی

چون نبی هم وزیر سلطانی   ذات سلطان بود هیولی سان   صورت او وزیر عالی شان   سره را شاه در ضمیر آرد

زان وزیرش بفضل انگارد   در دل شاه صورتی که گذشت   از وزیر بزرگوان محقق گشت   شکر ایزد که از ره تقدیر

مناسب فتاد شاه و وزیر   باز بدست شاه عالی قدر   همچو خورشید و آن وزیر چو بدر   شه محمد خصال و او چو علی

هم موفق بدولت ازلی   شاه در راه حق ولایت گیر   ملک و دین را نظام داده وزیر   باوزیرش چو شاه داشت نظر

چون علی گشت فاتح خیبر   ابد الله دولة السلطان   بارک الله از وزیر جهان   و امارت تناسب امارت این

وزیر با خلافت این سلطان جهانگیر از تقارن فتح قلعه قرون و الحاق سایر قلاع موره بفتح متون بر صحیفه خاطر روشن ضمیران تصویر پذیرفت و موافقت رای و تدبیر آن مظهر حسن تدبیر با مکنونات ضمیر منیر سلطان عالی سریر از تسخیر مداین و حصون مذکوره درین تحریر مصور ضمایر کار آگهان خبیر است الغصه چون سلطان زمان از اشهر قلعه متون با مضافات آن جبال المام خادم فرمان و تابع احکام شد و توجه همت گردون بسطت بتوسیع دایره اسلام و انضمام سایر قلاع و بقاع موره بان حیز مقام معروف بود بر حسب تقریر حکمای و بمقتضای نحوس خسروانه بفتح و تسخیر سایر قلاع معتبر موره را التفویض برای و تدبیر و تقلید جمیع امور کشور ایران پاشای روشن ضمیر و آن وزیر صایب تدبیر و صاحب شمشیر فرموده لاجرم بر حسب امر واجب الاتباع علی پاشا تمام توجه بتقدیم آن خدمت اسلامی بر گماشت و وجه همت را بفتح آن قلاع بمقتضای فرمان مطاع منصرف داشت اما چون صلاح وقت تقاضای تقدیم توجه و استفتاح قلعه اناواربنه مینمود و تا آنکه رایات همایون در موره بود توجه بتسخیر آن قلعه لازم بود بر وفق فرمان همایون بپای آن قلعه متوجه گشته سلوک مسلک اتفق و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن چنان اقتضا کرد که متحصنان آن قلعه را قبل از القای کلام بلسان شمشیر از آنچه مقصود و مقانون بحکم منازعت باخبر نموده شود و آن گروه اهل عناد را میان خوف و رجا داشته کار ساختگی کرد آید و بنا بر این معنی بنای تسخیر قلعه را بر بنیان سنت نبوی بر اساس طریقه و تقوی نهاد و در بدایت شروع رسالتی مشتمل بر تخویف و انذار و تنبیها بامید ابتهاج و استبشار بآن جماعت کفار فرستاد و بقبول دعوت اسلام و ترغیب باطاعت اوامر و احکام پیغام داد چه اگر بر قانون حکمت مدنی و بر نسق تدبیر

منزلی

منزلی و مدنی چنان اقتضا نماید که تا دفع مکروهات و اقتضاء مرغوبات بطریقه اسهل میسر تواند بود و جذب منافع و دفع مضار را بر وجه اجمل تحصیل و میسر توان نمود و بارتکاب شدایه مخاطرات اقدام و مبادرت نباید کرد و اعداء دین و دولت را چند انکه بعلاقات و مسالمت مغلوب و مساوب توان ساخت براسم محاربات و لوازم مکافحات روی توجه نباید آورد بیت

زانا برآید بند پیر کار   مواسا بدشمن به از کارزار   وا عادوشمن چنان کرد دست   که در راه ضعف توان کند پوست

اتفاقا چون هیبت انتقامات الاهی و رهبت سیاسات پادشاهی در فتح متون نزد اهل قلعه اناواربنه بمرتبه علم الیقین رسیده بود و قوت و توانایی اعضاء ایشان از استیلای سپاه رعب و هراس ساقط و منتفی مینمود مراتبه علی الفور بتسلیم قلعه و مملکت بخدام سلطانی تلقی کردند و از راه شفاعت و ضراعت بمکارم اخلاق پاشای حمیده خصال روی آوردند و ملتمس ایشان همین که خدام همایون بخون و مال و اهل و عیال ایشان امان بخشند و ایشان هم بعد از تسلیم قلعه در کشتی نشسته اسباب زندگانی را بجانب فرنگستان کشند چون این مسلک صلح المصلحت دینی انسب بود و بضبط کشورگشایی و تسخیر ملکی اقرب پاشای مکرمت شعار واسطه تشفع و درخواست آن عاصیان از غضب و سخط سلطان شد و آن کفره معاند مطیع و معاهد کرده بر حسب موعود بمنازل معهود و اوطان خود روان کرد و قلعه و ملک را باسهل وجوه باسلوب مثل خذ ما صفی و دع ما کدر مسخر ساخته در قبضه اقتدار در آورد بیت   بپای فرصتی از نو بدیدش

که در بند توقف بد کلیدش   و بعد از فتح اناواربنه سلطان دیگر باره جهت تیمن بظفر و رفعت آن وزیر علی منقبت و بنا بر رسوخ رای و تدبیرش در امور ملک و ملت هم او را بتسخیر قلعه قرون که در متانت حصار و حصانت دیوار معادل قلعه متون بود مامور داشت و از جانب دریا کشتیها آراسته تعیین کرده پاشای مشار الیه را از جانب خشکی متوجه داشت و سپهداری مجاهدان دین بر گماشت و مواکب عساکر و اکب و سفاین که در متون بودند بسرداری وزیر اخیر مبارز را دلیر یعقوب پاشا و بسرکاری حاکم سفاین داده پاشای جهت مساعدت و معاونت پاشای عالیشان فرستاد تا اگر قلعه را بطریق اطاعت و فرمانبرداری تسلیم نمایند فهو المراد و الا از سر طرف خشک و تر و از جانب بحر و بر بران قلعه جنگ انداز شده و بدستور نیغای عام دلاوران مبارز قلعه را بزودی مسخر سازند و دیگر بار آن پاشای صایب رای بمقتضب خطاب ربانی و بر نسق معانی کتاب آسمانی که ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن

دارد دعوت و هدایت اهل قرون را متعین و مبین فرموده و اول شروع مقتضای حکمت بکار آورده و در پیغام و رسالت تقدیم
نصیحت موعظت بدین عنوان کرده که صحایف اخبار و تواریخ قرون سالفه و آثار تصاریف حوادث و وقایع متخالفه همیشه
پیش دیده بصیرت عقلا آن در حکم آینه گیتی نماست و کیفیت زیردستی روزگار از جویان حادثات بر خلاف متمنی ابنا دهر
ظاهر و هویداست هر آینه بر منهج عاقلان سلوک باید نمود و بر مسلک غافلان از نقمت سپهر دوار ایمن نباید بود ع
سوالحق ان تستقطوا او تغموا وان تغفلوا فالسیف لیس بغافل واکنون بر عالمیان هویداست که این سلطان اهل ایمان
جناب بخت مساعد و توفیق بی منتهای موفق بکریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء ست در بازحال
رمح و حسام خدام بهرام انتقام او در اعلاء کلمه حق و اعلان کلام صدق انبیا و انبیا بمضمون موعظت آیین ولقد اهلکنا القرون
من قبلکم لما ظلموا و جاءتهم رسلهم بالبینات فما کانوا لیؤمنوا کذلک نجزی القوم المجرمین
فرموده همگنان را حاجت بتنبیه و ایقاظ و در حصول تیقظ الحافظ حال اهل متون تا بسالها بعد از اعصار و قرون کافی است
واحتراز از مواقع تهلکه و مخاطرات علامت عقل وافی ست هر کرا پند و موعظه هوس است و رک همسایه این موعظ بس است
اگر چنانچه بسعادت اسلام مایل و بقبول احکام قایل گردند و یقین که ملک و جاه ایشان در ظل سلطان اسلام متضاعف
و متالف خواهد شد و الا بطریق اسلم استسلام و قبول عقد ذمت از خدام عالی مقام قبل از آنکه مواد عناد و نزاع
انتهاج منهج انقیاد و اتباع نمایند که این جانب در خدمت سلطان اسلامیان تعهد وفا بعهد موعود در میان مینماید و
تسلیم کلید قلعه و حصار ابواب مطالب ایشان بر وفق مرام میگشاید چون رساله فصیح المقاله پاشای وزارت پناه
مشتمل بر این کلمات مصلحت اقتضا بوده و بدلایل عقلی و نقلی مؤید و مقوی میبود و علاوه آن معانی آنکه کافه اهل اسلام
بلکه عامه کفار بر صدق لهجه و راستی قول و گفتار پاشای کریم الخصال متفق الکلمه بودند و در رعایت وفا بعهود و وفا
بیمان و حفظ ایمان و عهود جمیع طوایف متخالف پاشا را صادق الوعد از زمره اعیان داعیان واجعل لی لسان صدق
مصداق مصدود میشمودند بیت هر کو بصدق دم زند از یکنفس بود جون صبح روشنی جهانیش در قفاست و در
واقع دهشت عساکر منصوره در دل کفار مقهور بنوعی تاثیر و تقرر پذیرفته بود که در حصار سینه پرکینه خود دلی داشتند پیوسته
در خفقان و اضطراب و سکون و آرام ایشان در آن مساکن و اوطان مثل بقا حباب و امان حباب بود بر روی آب ناچار
سرخلان

سرخلان آن قلعه و حصار بقبول عقد ذمت و طلب امان استقبال کردند و جهت توسط استعفا و استغفار از جرم و عصیان
خود بمکرمت و رحمت پاشای علی سیرت توسل و التجا آوردند چون وزیر خبیر را معلوم بود که رواج سلطان زمان همیشه مایل
نظام و سلامت و تسخیر ملک کفار غلیظ بعقد عهد ملایم رای خردمندان و مقبول اهل علم است هر آینه عقود و عهود بدین موجب
انعقاد پذیرفت که حاکم قلعه را بعد از قبول ذمت و تسلیم مفاتیح حصار و مقالید ملک رخصت دارند و او را بدلخواه خود
گذارند که با اهل و عیال و متعلقان خود از راه دریا بمامنی که خواهد توجه نمایند و مغالیق ابواب مملکت را بخروج و آوارگی
خود و دخول نواب کامیاب بگشاید بیت بر هدم ابنا مکن کالایش تزویر او پای اسلام و شرع شرع بر بنا پیچ از بنا نهین
شرع شر کش دور کن زیرا که کفر بولهب گشت و طه و یاسین بر بنا مد پیش از زین چون مصلحت کار قرون همه بخت دولت روز
افزون بحسن تدبیر پاشا کامیاب بکفایت مقرون شد و اهل اسلام را مملکتی چنان معتبر بر وجه احسن مسخر و زبون گشت
سعیها کردند در راه غزا کس ولیک قلعه کفار را او فتح علی بر کند در پاشا مبارک قدوم بعد از تقدیم لوازم قلعه داری
و رعایت رسوم مملکت مداری باتفاق سپاه آرام و عساکر اسلام بخدمت خدام سلطان فلک احتشام عودت نموده و بمواجه
و مشافه بالطاف و اشفاق خسروانه و تحسین و آفرین مشفقانه از اختصاص یافت و اصول فلاح و امهات بقاع معموره در قبضه
تصرف و اقتدار نواب کامیاب کار درآمده و خواطر کافه مجاهدان جهت امتداد مشقت سفر و هجران اوطان مایل مساکن و آمال خود
عود و ایاب گشت و از شوق و حنین اهل و دیار خود هر کس در تردد و اضطراب شده و از غایت شوق ناصحا را از سر فردی میشنودند
هر کدام از تاثیر غربت و حاجات این گونه ترانه می سرودند که نظم لعمری ان کنت مذ کنت غایبا اجالح وجدا
وما ذقت برد الماء الا ضرورة ولم استعذ اللذات الا تکلفا سلطان رئوف مهربان جهت ترفیه حال عساکر و تنشیط قلوب
و تفریح خواطر اعیان توسن عزم همایون بجانب عود مصروف داشت و بنا بر کمال اهتمام در باب اتمام فتوحات اسلام در
چند قلعه دیگر که در دست کفار لیام مانده سلطان وزیر علی الشان را با جمعی از عساکر نصرت شعار در آن مملکت گذاشت و در مهمات
دین و دولت پاشا را بخلافت و نیابت خود گماشت و چون تفویض ایالت و دارایی آن ممالک که اکثر بسعی جمیل آن وزیر خبیر در حیطه
تسخیر آمده بود از قبیل تمثیل انزل الدار بانیها و اعط القوس باریها می نمود تمامی ممالک معموره را در بسته بجانب
مشار الیه ارزانی داشت و شاه سکندر خصال آن وزیر عدیم المثال را چون سدی فاصل میان حق و باطل در آن سرحد دریا

ترکا لما تکلفا

و ممالک فرنگستان کاشت و سمند جاه و جلال و رایات سخای خود بر آسمان اعزاز و اجلال بر افراخت و جهت رواقف امور ملکی و دینی آن بلاد و تدارک و حمایت از عروض فتنه و فساد آن وزیر صاحب تدبیر و شمشیر را بمن جهت الاستقلال بران مملکت حاکم ساخت لمؤلفه

سلطنت شاه بود آفتاب ماه بود نایب عالی جناب
سایه خورشید اگر غایب است روشنی ماه از او نایب است
قوت شاه بود از وزیر چون بود از حق ایالت خطیر
حفظ ممالک چو تبع است و داد ملک و دین راست بدان انقیاد
ای که شد آن ملک که دارای او هست فزون مقدرت و رای او
جنت دنیا بود آنجا نگاه کن شده اظهار در و عدل شاه
نیز وزیران عدالت شعار عدل شهان را که پدید آشکار
آیت عدلت چو خان بایزید عدل وی از نایب او شد پدید
آنکه نمایش بجهان تمثیل است ثانی سلطان وزیر بی علت است
آیت رحمت شده بر خاص و عام ذکر جمیلش شد بانها تمام
ملک و دین تا که بود تو امان باد چنین نایب و شه در امان
چون سلطان سلاطین زمان

بجانب دار الخلافه سعادت فرموده و پاشای عالی الشان در ولایت موره بجد پر تسخیر و ضبط بقایا و قلاع مثل اینه و اسپوس صرف نهمت نموده در فصل زمستان در تدارک فتح آن قلعهای باقی می بوده و آن قوم کفار اشرار و مشرکان مکار شب و روز در اضطراب و خوف زوال ملک می بودند و بهر نوع تدابیر و حیل توسل میجستند اتفاقا در قلعه اناوربته بعضی کفار که قبول عقد ذمت نموده بودند و در حوالی قلعه توطن و مسکن می نمودند برابطه کفر و ضلالت قدیم همیشه در پنهانی با اعدای دین کفت و شنودی داشته اند و در باره اهل قلعه و مستحفظان غدر و مکر با یکدیگر انگاشته اند و با حکام فرنگ از راه نفاق با اهل سلام مواضعها مینموده اند و همیشه واقف و مترصد فرصتی بر مستحفظان قلعه می بوده اند و با یکدیگر عهد و میثاق کرده اند که چون از جانب فرنگ کشتیها از راه دریا با لشکر و اسباب حرب بموعد معین بنزدیکی قلعه آیند آن جماعت کفار رعایا در هم تدبیری بیرون قلعه در آیند و چون اهل قلعه بدین جماعت اعتماد دارند قصد دربانان و مستحفظان کرده لشکریان از کشتیهای توقف بمدد رسانند و حصار را مسخر گردانند و برین وعده معین کشتیها با مردم پر یراق و اسباب از جانب فرنگ رسیده اند و آن جماعت کافران متوطنان بهانه آنکه به اباء و نبرکات جهت حاکم قلعه می برند اسلحه خود اپنهان کرده جمعی بمقدار رسمی خود را اندرون قلعه انداخته اند و متعاقب یکدیگر بنزد حاکم در رفته علی الغفله حاکم را شهید ساخته اند و متعاقب یکدیگر و جابجا جمعی دیگر از مردم بنگی جری و عرب که بحفظ قلعه متعین بوده اند جدا جدا

همه را قصد کرده اند و از لشکر فرنگی علی الفور مدد رسیده قلعه را باین تزویر در حیطه تسخیر در آورده اند بیت
کردون بر سم خویش غرورش همید هر که یک دو روز خصم ترا کامیاب کرد
چون این حادثه بسمع پاشای عالی الشان رسید و این خدعه و تلبیس کفار را بتفاصیل شنید او لا نهمت بتدارک آن قلعه را بر سایر قلاع مقدم داشت و باستخلاص آن قلعه که داخل دار الاسلام شده بود و انتزاع آن از واجبات دین میشمرد تمامی توجه همت را گماشت و کیفیت را بسمع همایون رسانیده سی عدد کشتی جهت حفظ و احاطه قلعه از جانب دریا از ضدام همایون استدعا نمود سلطان هم رئیس کمال را مقدم ملاحان دریا بار و در قسم سپهداری کشتی مظهر وسخر لکم البحر لتجری الفلک فیه بامره با سی عدد کشتی مملو از لشکریان مجاهدان دلاور بامداد پاشای نصرت شعار فرستاد تا قلعه کفار را از جانب بر و بحر بلشکر اسلام محاصره و محصور ساختند و چون از اطراف و جوانب قلعه محصور گشت از سه محل جنگ انداختند در بدایت امر از جانب لیمان کشتیهای کافران اهل اسلام غلبه کردند و هشت کشتی عظیم فرنجار از دست آوردند و چندین کافر حربی را باب تیغ در دریا بی پایان هلاک انداختند و ابواب امداد ایشان را از جانب دریا بالکل مسدود ساختند و در اطراف دیگر بجد مستحفظان قلعه و حصار جرأت و اقدام به محاربات و مقاتلات میکردند اما لشکر منصور اسلام از اطراف و جوانب زور می آوردند و بهمان روز عساکر منصوره بسطوات غیرت مسلمانی و بیمامن دولت سلطانی بر اهل حصار غالب مطلق شدند و اصل باروی حصار را تسخیر کرده بر اعدای دین موفق گشتند و قریب سه هزار کافر حربی را بجزاء غدر و مکر سابق پاشای نصرت شعار اجل بایمان ایشان نمود و متعلقان از نهب و غارت فرمود مثنوی
بهم قلعه کردون بالکمر بند در بیک دو روز تواند گرفت اساس
اما چهار صد مرد مکمل از کفار نگونسار از راه اضطرار بقلعه قلعه و حصار بر آمده از پاشای مکرمت اثر الامان و زنهار طلب کردند و بتسلیم قلعه بر تقدیر امان راغب گشتند و بعد از توسط شفیعان و درخواست متوسطان چنان مقرر شد که یک عدد کشتی باشان دهند که قلعه را بتصرف اهل اسلام گذارند و خود از طریق ادبار از ان دیار بالکل آواره کردند و از طرفین وفا بعهود موعود شد و فتح قلعه هم بصعود رایت سعود اسلام مسعود گشت و وزیر موفق منصور و تایید بمقتضای رای سدید و تجدید و اسم تاکید و تشیید بر رضای قلعه و حصار فرمود و لشکریان و مجاهدان را باصناف احسان و انعام مالا کلام خشنود نمود و رایه لمؤلفه
سر عزم کرد بوفق رایت جازم اقبال بشد برای خدمت عازم
چون دست تو شد کلید مرجات خلق

شده دولت فتح ممالک لازم و در مفتتح فصل بهار و در هنگام فروغ رخسار روزگار در آن سال که تاریخ هجرت
بود
به سنه سبع و تسعمایه رسید پاشای صاحب تایید جهت تسخیر قلعه ابنو و اصبوس که هنوز در دست منتسبان والی ونه دیک
واز روی صلاح ملکی دفع آن زمره اعدا دین لازم میشمرد اولا بعزم حصار واسعه توجه نموده و بقانون معهود پیشتر رسولی
بمستحفظان آن قلعه جهت تقدیم نصیحت و دعوه اسلام فرستاده و تمام اهل حصار بوعده لطف و احسان امیدوار استمالت
داده اما آن کافران معانده و عاصیان متنبه مستند بضلالات و جهالات قدیم خود گشته از تسلیم قلعه و قبول احکام
اهل اسلام امتناع نموده و از مسلک صلاح دینی و دنیوی ارتداع کردند لاجرم چون نوبت القای کلام بلسان سیف
و سنان رسید و کار پیغام انذار با اظهار آثار مخاصمه و کارزار کشید پاشای دین پرور مجاهدان را به تسخیر حصار تحریص
نموده و راه آمد شد رسل تیر خدنگ و بریدان توپ و تفنگ را جانب حصار گشوده اما کلمه حق را بلسان فصیح شمشیر در پیغام
ودیگر بلیغ الحنجره
فواره [illegible] بطارق مد بخلوف‌شان معاندان و قرع السمع مشرکان میشنود — تکشته زمان و نکشته زمین
زیر خانش دراز نعره دارد گیسو عدو راست از گردش روزگار هوا بی تاب سپرو بقال کپیسر و بتوفیق سبحانی در همان روز
رخسار فتح از آینه تیغ غازیان روی نموده و دست تایید ربانی ابواب ظفر را بر چهره مبارزان بوجه احسن بگشوده اگرچه
بسیاری از مردم لشکر اسلام شربت هلاک در درجه شهادت چشیدند اما فاتح تیغ انتقام از بام اهل اسلام بنوعی جلوه نمایی
داشت که در همان روز فیروز هیچ احدی حیف خود در نزد کافران جوی نگذاشت چون اصل حصار را در قبضه اقتدار در آوردند
او بخشند
و قتل عام کفار ستمکار کردند بعضی از بقیه السیف کفره و فجره مضطر بانه بقلعه حصار گریختند و بحبل متین تضرع و تشفع در
داد
پاشای ملاطفت شعار آن گروه اشرار و سیاه را بر طبق امن یجیب المضطر اذا دعاه بر تقدیر تسلیم قلعه فاجعه چون امان
و کافران مکاوح بر وفق (ماناق بر اسه فقد ربح) در قلعه را گشادند و بعد وعده امان عجان کشادند و در صدد فرار و خلاصی
نفوس خود افتادند و سپاه غازه بان چندان غنایم و اموال فایز گشتند که پاشای موید موازی چهار صد اسیر تحفه سلطانی
بیرون آورده بعد به فتح و بشارت نصرت مجدد همای را بدرگاه عالمپناه روانه کرده و علم دولت مسلمانی در ابت حشمت
سلطانی ابر بروج قلعه مذکوره بر افراشت و بعد از ضبط و محافظت قلعه بمهمی رعایا و متوطنان را بتعمیر و اصلاح آن
آن ناحیه مقرر داشت — در منزلی که علم بر کشیده در آن کشور آمد عمارت پدید بعدل و بفرمان در آن مرز و بوم

عمارت

و در این ازدواج [illegible] و التحام [illegible] بسیار از [illegible]
و اعلم [illegible]

عمارت بسی کرد بر رسم روم و بعد از فراغ از مصالح ملکی و مالی آن حصار و توابع جمیع شرایط رفاهیت و رفع موانع
توجه تسخیر قلعه اصبوس منصرف ساخت و اسباب جنگ و کارزار مرتب و مهیا داشته لوای مجاهده بانجانب برافراخت و بعد از وصول
و انحصار قلعه و حصار غازیان دلاور و ابطال کشور علی الاتصال بمحاربه و جدال و اجتهاد اقدام نمودند و بر کافران قلعه از اطراف
و جوانب راه نوازل و بلیات متعاقب را بگشودند چون مستحفظان قلعه را طاقت مقاومت با آن سپاه مظفر نبود و استیلای
حصار پیش نظر آن مجاهدان دین چندانی معتبر نمی‌نمود و علامات فتح و نصرت لشکر اسلام مشهود گشت و تاب توانایی درون
خرج احجه
اهل قلعه زیاده از معهود شد لاجرم بضرورت و ناچار در مقام تذلل و افتقار در آوردند و نامی با حکام و اطاعت اوامر پاشای کامکار
اظهار کردند و بعد از عهد و امان جهت ابقای زندگی و اجازه توجه او طان قلعه را بجواب پاشا سپردند و کما فیه وجود ناپاک خود را از آن
کشور و حصون بیرون بردند هر جا عزم او فرخنده آمد بر کشید امن حصنهای حصین چون جمیع قلاع مفتوحه ممالک
مسخر گشت و غلبه اهل اسلام در جمیع سرای و قلاع آن فرخنده مقام مقرر شد پاشای معدلت شعار بنیاد تعمیر مملکت و تسلیت
رعیت نهاد و جمعیت خاطر کرده پریشانان آن دیار و فقرا از شغفی و وحشت بیشمار داد عدالت گستری و رعیت پروری داد
و باندک مدتی آن ممالک پر نعمت و خواسته بحلیه عمارت و زراعت آراسته شد و از وفور افضال و ظهور رحمت و نوال آن وزیر برکت
خصال آن کشور مجمع ارباب مسایل و حاجات و مرجع اصناف ارباب کمالات گشت — خاتم ملک سلیمان گشته ضایع اگر
بودی آصف بخیلی منصب و خلق و خصال با عطای کف او بخشش آل برمک مثل لجه دریا بود و لمعه آل
والیوم آن ممالک معموره و کشور معموره در ظل دولت قاهره سلطانی زمان و در سایه حمایت وزیر ممالکستان بنا بر قرب جوار انجا تمام
ممالک مغرب و اصناف ولایات فرنگستان از جهت تجار دریا بار معبر تجار و متردد افواج بالکثار شده است و مامن و معوذ اکثر اهل
زمین و درین اوقات فتنه‌های آن ممالک از روی ملک و دین گشته هر روز و کارو آن افواج دعا خیر جهت دوام دولت سلطان زمان
و بقای اطلاع امن و امان از مساعی بالکلیه ارکان معدلت نشان در آن مملکت ساحل متمکن و نازل میگرداند و فوافل دعوات اهل حاجات از آن
سواحل بر امنیت و نجاح بار و اهل مکارم و فضایل آن علی خصال بل اطراف عالم سایر و راحل میشود — للبحر من غنی للبدر منه سنا
للاسما مرات لجاه و المال تلالات منه آیات اذا لمیت تخلب الطلب منهانی فم الثانی — خاتمه رحیق مختوم جان

وختام المسک داستان المدار زمان که سلطان مجاهد از افتوح حصون متون و قرون بسیار تایید ات دینی و ملکی مؤیدون شد
و ممالکی چنان که مقرآمد شد سفاین تمامی فرنگستان و دواب دیار مصری و اسکندریه بود از میامن دولت قاهره در ظل حمایات آن
خسرو مرابطان لبامن امان ایمان مامون گشت دران تاریخ اتفاقا ملک الظاهر سلطان قنصاو غوری بتجدید در ملک مصر و شام بر
سریر سلطنت نشسته بود وجهت تایید و تمکین دولت و دین خود لوازم اخلاص و مصادقت نسبت با سلطان سلاطین تمهید نمود
و رسولی صاحب اعتبار جهت تهنیت این فتوحات اسلامی فرستاده بود و بنا و رساله و پیغام بر اساس محبت و اخلاص تمام نهاده
سلطان کریم الخصال جهت مراعات احترام قرآنی حرمین محترمین شرفهما الله تحریک سلسله موالات و مصادقت ذات بین فرمود
و رسول مذکور را اعظام و اکرام مالاکلام نموده صنوف انعامات خصوصا از غنایم آن فتوحات ملحوظ و محظوظ گردانید و بکرات
او را بحضور مجلس همایون باعلای مراتب شرف و اعزاز رسانید و در حین اجازه معاودت وجواب پیغام و رساله محول
علما و کبار فضلا که در پایه سریر اعلی ببلاغت بیان موصوف بودند و به تتبع علوم عربیه و بشرف قوانین ادبیه مشهور
و معروف در مقابله مراسله سلطان مصر انشاء کلامی کتابی ببلاغت عنوان او فرمود تا هر کدام از جواهر کلام در
انتظام که در سلک تالیف و التیام نظام دهند الجملة دره التاج بر افسر فصاحت و براعت بر سر آید و در رتبت کلمات
بلیغ بمتانت عبارت و بلطافت تعبیر در مکامن طرق مجاز و استعاره تحدی بلغا را شاید و سزاوار انتساب بخدام
چنان سلطانی دانای دانش پرور باشد و نزد صیرفی نظر معارف منظر سلطانی خلاصی از بوته امتحان انجنان خاطر
خورشید اثر یابد بمقتضای اشارت همایون فضلای دیوان اعلی سواد آن ارقام لآلی انتظام را بر صحیفه کتاب معارف
انتساب جبین بر نهند و در افصاح مطالب جلیه آن بلاغ وافی بلاغت را مقرون باشارت هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق دارند
احسان امعان نظر معانی دان آن سلطان معارف نشان از تمام مسودات و ارقام علما اعلام رشحات سحاب اقلام وافی افاضات
انامل عنبر النظام آن والی ممالک ممالک معانی و قاضی عسکر سلطانی علامه علما عالم و عالم افاضل علوم و حکم المؤید ساعد براعت
فی افادة المعانی براعة البیان قاضی مؤید الملة والدین عبدالرحمن که شطری از کمالات علیه وافی از مآثر حکمیه او در عداد
اعیان دولت علیه این سلطان سلاطین زمان و در تعداد اعاظم ارکان اعالی مکان او مذکور لسان قاصر البیان این فقیر

کسیر العلم نائران شده والحق قلم حقایق رقمش بر عالم معنی شمعی است فروزان از شبستان معارف و بنان بیانش گویا
خطوطات جامعیت منتشر از تیغ خورشید عوارف ولهذا از صراط مستان حقایق گستر نش لوامع معنیهای عالم افروز نمایانست
واز پرتو فیوض اصابع پر صنایعش نکات حکمت اندوز تابان بحر المعانی فی کلامه مضمر وبیانه در النظم المنتخب
الدر وسط البحر لیس بعجب البحر فی الدر النثیر من العجب چون درر زواهر النظم الغرر آثار سلطان فواید بخشان بلیغ البیان
آن دانای سحبان مکان بر مناظم تالیفات همگنان تبرع و رجحان داشت سلطان فضل پرور آن ارقام بلاغت انتظام را
در صحیفه قبول خاطر همایون نگاشت چون ایراد آن کتاب بلاغت نصاب آیتی ظاهر و روایتی باهر از کمال دانشوری آن مجلس
مسند شرع پیغمبری و نشانه از وفور دانشگری سلطان زمان و ارکان منیع المکان بود بمناسبت حال و مقام خاتمه این
داستان معارف انتظام را بآن ختام مشک ناب اعنی القصاب مختوم نموده شد وجهت تذکره اولی الالباب بمجرده رقم کرده آمد
سواد فتحنامه سلطان مؤید در جواب سلطان مصر و عزیز محمد الحمد لله علی ما خولنا من جلایل آلائه ودقایق النعماء
حمدا یجری من غوادی فضله کل دیمه بمجاری الداماء فنشکره علی ان جعلنا حامین لبیضة الاسلام و مؤدین فرض الجهاد فی
سبیل الله حتی سقط بجمیل مساعینا عن ذمم کافة الانام وصلی الله علی سیدنا محمد عبده و رسوله الذی ارسله بالحق بشیرا ونذیرا
وعلی آله واصحابه الذین اوتوا بشرف متابعته نعیما وملکا کبیرا اما بعد فقد اصدرنا هذه المفاوضة الی الحضرة الرفیعة العالیة
والسدة المنیعة التی ما برحت عنایة الله لها عن غیر الزمان کالئة والسنة الانام بآیات حمدها تالیة ونعم الله تعالی لم یزل علیها
متتابعة وهی الحضرت العلیة الاجلیة الاکرمیة الافخمیة الاعظمیة الاثریة الاورعیة العونیة الغوثیة الغیاثیة المؤیدیة المظفریة
المنصوریة العالمیة العادلیة المثاغریة المرابطیة سیف الاسلام کهف الانام مغیث الملة ومعین الامة ساحب اذیال الفضایل
محط مطالب الوافدین مقصد الواردین مؤمل المعتفین ظهیر امیر المؤمنین اعز الله انصاره ولازالت الممالک نفحات دولته
ارجة ومحاسنها منبرجة ومن مخاوفها منبلجة وسور العدل فی ایامه معروسة وصور الظلم بایدی اهتمامه مطموسة مدروسة
حاملة سلاما یزری بالعنبر السحیق ویخجل فی عضد المسک العبیق وثناء ما یخجل الربیع وابتسام انواره والبدر وانتشار
انواره باضوع من فوحات نسماته وألمع من لمعات سماته مجددة لرسوم المودة القدیمة التی لم یزل مخایل التغیر فیها عدیمة

متضمنة لتهنية الملك الذي ساقه اليها من غير طلب وانتج لها ما لا نعب في تحصيله ولا نصب لقد دفع القوس الى باريها وقامت السعادة
الازلية لتلك الدولة بمواجبها فسررنا به سرورا اودع في قلوبنا المشرقة المشرقة نورا ومنبئة عن انه قد وفد الينا رسولا من قبل السدة
السنية المزدانة بالمساعي الكبرى الخطير اللوذعي المكرمي المتجلي مقرب الحضرة العالية مؤتمن السدة السامية فانصوح الخازندار الكبير ادام
توفيقه وجعل السعادة رفيقه فامرنا بدخوله علينا بالتوقير والاكرام فمثل بين ايدينا واعيا لما يجب رعايته من آداب السلاطين العظام
ونشر وشرف مجالسنا الرفيع الرافع لمقداره والتقط من درر محادثتنا الكريمة ما زين بستان افتخاره وسوف آنس بحضوره وانظر السلا و
في جميع اموره وقام من سنن الرسالة بواجبها وفرضها ولم يقصر في تبليغ الهدايا والتحف المودعة اليه وعرضها فقابلنا بالحسن القبول
وسيرنا ذكرها ادراج الشمال والقبول ثم اجزناه بالانصراف اثر ما لاحظناه بصنوف التبجيل والتكريم وشرفناه بفنون التوقير والتعظيم
وبعد ما وفينا حظا من الانعامات اللايقة ونشرنا عناياتنا الفائقة واودعناه تحية تروي حديث الود القديم واصحبناه كتابا موكدا
لعهود المحبة الثابتة بيننا وبين ذلك المقام الكريم متضمنا لبعض ما يجب انهاؤه الى مسامعكم العلية علما منا بمسرتكم بما خصنا الله به
من نعمه التي يعود نفعها الى عامة المسلمين فيتحتم وجوب شكرها ويجب اظهار على ايدينا من غاية الطافه التي يسر في مجالسكم النيرين
حسن صيتها وذكرها وسواه انه لا يخفى على علومكم الكريمة ان طوايف الافرنج اللعين خذلهم الله من اعظم الكفار ضررا بالمسلمين
في كل زمان واشدهم اضرارا بثغور اهل الايمان وكانوا في هذه الازمنة مولكا الفلك والتجار قد سدوا السبل في البحار على التجار
يأخذون كل سفينة غصبا ويعيثون فيها اسرا ونهبا فاقتضى عزايمنا الماضية وهممنا العالية التي لم تزل تحب الكفر وهو الاسلام
ناصبة ان نغزو منهم المسمى افرنج وندبك لانهم اكثرهم فسادا واكبرهم عتوا وعنادا واكثرهم واكبرهم وسعة بلادهم وجموع
عددهم للمحاربات وعنادهم ولما ان لهم عدة فرص مصاقبة لبلادنا نغنم سفنهم لديها ويأوون عند خذم مراكب المسلمين اليها
وكانت عمدتها القلاع الكاينة لهم في بلاد موره لا برحت بالمؤمنين ماهولة ومعمورة وكنا قد فتحنا منها بعون الله تعالى
في العام الماضي القلعة المسماة باينه بختي وبها كان يحصل معاشهم ومنها ينتشر انتعاشهم وارتياشهم بعدما احاطت بها عساكرنا المنصورة
برا وبحرا وسلكوا اليها سهلا ووعرا وكان طوايف الافرنج ارسلوا اساطيلهم اليهم نجدة لهم مشحونة بالرجال والآلات الحروب ظنا منهم
انها تمنع عن احاطة اساطيلنا المنصورة بالقلعة فتفرج عنهم الكروب اذ كان من زعمهم الفاسد ان احدا لا يقدر في البحر على مقابلتهم
فضلا من مقاتلتهم وعلى مكاوحتهم فكيف على مكافحتهم فلم تغن عنهم تلك الاساطيل فتيلا ولم يجدوا الى ما ارتادوا سبيلا ولم يشف

مابكا

مابكا الاغوار والانجاد ولم يجدوا سبيلا فانه لما وصلت بعض عساكرنا المنصورة من جانب البر فاحاطوا بجميع مراكبهم وظنوا انهم ظفروا بغاية مطالبهم ومآربهم
فلما التقت الفئتان والتفت الساق بالساق اباد بهم المسلمون ما بين اغراق واحراق وقتل وازهاق واسر بالاسار والاوهاق فرجعوا على
جدودا خايبين فولوا على ادبارهم هاربين واما العساكر الاسلامية فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء سالمين غانمين وقد
اخذوا منهم غنيمة ما اغرقوها واحرقوها وعدة مراكب يسيرة عندها التلال بل الجبال كلها مملوة بعدد وحرب وشياطين الطعن والضرب فاضطرا هل
اهل القلعة الى تسليمها بالامان وذلك في العشرين من محرم الحرام سنة خمس وتسعماية فتحناها بالكتائب والشجعان وجعلنا كنايسهم مساجد
ومساكن خمورهم معابد يؤدون فيها الصلوات المفروضة ويقيمون الجمع والاعياد والحمد لله على اعلاء كلمته فانه من جميع غزواتنا
هي غاية المرام وان الله بصير بالعباد وهذه القلعة واقعة على احد الخليجين المحيطين ببلاد موره فبنينا على مدخله قلعتين منيعتين بلتين
كأنهما كوكبا دخن فاصبحتا اقوى مانع عن دخول الكفرة في الخليج وامنع جنة فملكنا الخليج من الجانبين ودخل في ممالكنا المحروسة
ما اشتمل عليه ما في الطرفين فانصرفنا بفضل الله فايزين وبالمقاصد حايزين ظاهرين ظافرين وكتايب الاسلام منصورة والويتهم
منشورة وايات نصرنا بالسنة البيض والسمر متلوة مذكورة ثم اقمنا بدار السلطنة ادرنه حفت باصحاب اليمن الى ان تولى الشتاء
وانقطع توالي الامطار والانداء فخرجنا منها في ثامن رمضان المكرم للعام الماضي ذكره وغزوناهم كرة ثانية واخذ صرام
العزايم الى فتح قلاعهم ثانية متوكلين على الله لا على كثرة الجنود والعساكر باذلين النفوس لاعلاء كلمة الله لا للقصد السيار او
لاكتساب الغنايم واقتناء الذخاير وامرنا اساطيلنا المنصورة الشاتية في خليج اينه بختي والاسطول الذي سمناه بتهيئته في السنة
المحالب في فرضة پروزه بالوصول الى قلعتي قرون ومتون اللتين لا تفي بوصف متانتهما الشروح والمتون وهما حصنان
على لجة البحر والقطبان اللذان عليهما يدور فلك نعمتهم والقاعدتان اللتان عليهما يستقر بنيان دولتهم والقلعتان اللتان
خستا على وجه الدهر خالد ولم تملكا قط ولا افتتا لا قوخذ فيهما من الطين والماء وبروجهما توازي بروج السماء وتناطح الجوزاء
والجوزاء فبلغنا مع العساكر المنصورة من جهتي البر والبحر بعد طي المراحل وقطع المنازل ولا الى قلعة متون فنزلنا
عليها واحطنا بها فكانا احدق بها المنون وفتحنا سور البلد بعد اربعة ايام بفضل الله ذي الطول والانعام فاما
سور القلعة فكانت في غاية من الصعوبة والمتانة لانه يحيط به خندقان عريضان عميقان يمنعان عن العبور الى جانب السور
والسور بنوه على وجه بديع واسلوب منيع لا يؤثر فيه الطوبات والمجانيق فلا يرى الى فتحها طريق غير المحاصرة والتضييق

وعلى كل منها نصبنا الطوبات فقدمنا بها رؤوس ابراجها الى ان بقى لمحاربتنا عليها مجال لا علاجا ولقد قتلنا منهم بانواع الطوبات
والنشاب خلقا كثيرا سيما من كان منهم بابواب الحروب بصيرا وفى اثناء المحاصرة وصل الفرنج خذلهم الله وابادهم وجعل جوا
معاسهم ومعادهم فى قرب من مائة مركب اتقنوا فى ترتيبها وتشحينها قدرتهم وقواهم مقتدرين انهم اتخذوا من كل منها حصنا حصينا
وسهم وآواهم يدركون منها ما عنهم ومناهم وقد قدموا امامها مركبين عظيمين عليهما جل اعتمادهم وفيها اكثر طواغيتهم واعلج
عتوهم وعنادهم فتسارع اليهم حمس الكتايب مستنصرين بالله فى خمس من المراكب بكل احوس جرى واشهم ذكى لكى يعدون ان
الموت فى رضا الله نهاية الامنية ويعدون الشهادة فى سبيل الله غاية البغية والوازعها اشنع العار وافظع الرزية حتى
اذا اتوا الى الزحام وتلاقى الصفان وعادت المجادلة مصاولة والمقارعة مصارعة فما ترى الا ضربة قد بانت بالخندق
الاجل او طعنة فورها كمين الاجل اهب الله للمسلمين ريح النصر وانشا للمشركين سحابة القتل والاسر انتزعوا منهم ذلك
المركبين مع ما فيهما من ادوات الحراب وطغاة الطعان والضراب واغرقوا بعضها فر من مراكبهم فولى الباقون مغلوبين
وانضاعوا مخذولين فانصرف الاولياء تولاهم الله سالمين غانمين منصورين مسرورين وقد بنوا للايمان ركنا شديدا
وكسوا وجه الاسلام نورا جديدا واتخذوا ذلك اليوم عيدا وايقنوا بان فتح القلعة قريب وكانوا يظنونها بعيدا ثم بعد عدة ايام
انتهز الفرنج فرصة واختلسوا فرصة فقدموا فى خمسة مراكب قبيل العصر ثم ازور واحد منها جانبا وصار عن رفقته مجانبا ودخل
الاربعة الباقية الى القلعة على غفلة من عساكرنا البحرية كالطير الواقع والشهاب الساطع فدخلوها وكانت مملوءة بحوائج الحرب
والقتال مشحونة من اهل الباطل الابطال ومساعير نيران الجدال فتنحت بعض مراكبنا واخذوا تلك المراكب لكن بعد ان خلاها
الكفار وقضوا منها الاوطار واغتنم المسلمون بذلك اشد الاغتنام ولم يعرفوا ان هذه غنيمة باردة ساقها الله الى اهل الاسلام
ولما اشتغل اهل القلعة باستقبال المراكب وجلب ما جاء لهم فيها لم يبق على البروج من العلوج الا قليل من مستحفظيها فالقى الله
فى قلوب المؤمنين عساكرنا البرية ان هجموا القلعة من جانب البر عنوة واخذوا فيها يفتنون من حيل ثم تسوروا الحيطان بالمسامير
والارسان وبادر الكفرة برمى الحجارة والنفط الحار عليهم فما اضروا وهم على ما عزموا عليه من السور والتسلق اصروا فما كان الا قدر
ايما بكف او ايما بطرف حتى ملكوا عليهم وقت العصر جدرانهم ويسر الله خذلانهم فخروا الى الجوار فى المجازر وذبحوا ذبح الغنم عشاير
بعد عشاير فتركوا فى الاسواق منفجرين ونبذوا بالعراء مطاحين قد شرقت بدمائهم السبل وغصت باشلائهم الشوارع

واضحت

واضحت دورهم وقصورهم مذابح لهم ومحافلهم ومجامعهم مصارع وقتلوا الشيوخ واسروا الشبان وسبوا
جملة ما فى القلعة من الاطفال والنسوان ولم يبق منهم احد الا وقد شمله القتل والاسر بالاسر والسبى الغدر والقسر ودخل
كل ما كان ومن كان فى تلك المراكب فى القتلى او الاسارى والغنايم فصح ما قيل فى المثل المضروب رب يقظان يسعى لنايم
ولم يقتل من المسلمين سوى اربعة انفس استشهدوا فى اول الوهلة وكان يظن انه يهلك فى فتحها آلاف منهم بغير مهلة
وهذا امر اعجب العجاب وقد شاهدناه وما كنا نصدق به لو كنا سمعناه وكان هذا الفتح فى الرابع عشر من محرم الحرام
لسنة ست وتسعين ثم اتخذنا مساجد بعدما لهم طالما كان يحضر فيها الفرنج ويضرب فيها الناقوس فها هى الان لا يسمع
فيها غير صوت الاذان وتلاوة القرآن وجعلنا اعظم كنايسهم جامعا تقام فيه الجمع والاعياد ونصبناه فيه منابر للخطب
وتلاوة الفرقان العظيم على رؤوس الاشهاد ثم امرنا بجمع الاسارى من الرجال وكانوا عدة الوف فضرب بين ايدينا فى
اربعة ايام اعناقهم وقصم ظهور المشركين ازهاقهم ثم رسمنا لبعض الامراء ان يتقدم الى قلعة قرودون وهى ما دخ بحر فتحها
سوالف القرون فتسلمها وما شاحنا وما ثنا ثم قلعة منون من القلاع الاربعة وهى قلعة انا ورين وميلونة وقشار
وقسطل الفرنج وكلها كانت مملوءة بالوف من الفرنج وساير الطوايف النصارى ويزاحم بروج النجوم فكانما تطلب لها
ثارا واهلها قد زلزلوا عن معاقلهم بالاستيمان لما شاهدوا ما حل بامثالهم بسبب الطغيان وكان هذا الفتح فى الحادى عشرين
من محرم هذه السنة وشحنا جميعها بالكماة والحماة ورتبنا لهم جميع ما يحتاجون فى محافظتها اليه من العدد والادوات
والاسلحة والطوبات واتخذنا فى كل منها مساجد وجوامع وغيرها من شعاير الدين ليغيظ به الكفار وينشرح صدور المؤمنين
وكانت لم يرفع فى واحدة منها راية للمسلمين الى هذا الزمان بل لم يعبد الله فيها احد من اهل الايمان وانصرفنا واعلامنا بنسايم النصر
العزيز خافقة العذبات وراياتنا بآيات الفتح المبين محفوفة الجنبات والمسلمون وجوه اقبالهم مسفرة واغصان امالهم مثمرة والاقدار
لهم مساعدة والاكدار عنهم متباعدة والمشركون تعبث بهم ايدى المنايا وصاروا للردى قرايا ولسهام البلايا رمايا وعمهم
المصايب والرزايا وهذا مع ما قد كان امرنا فى العام الماضى بعض امراء الاطراف بان يغزو البلاد الافرنجية الواقعة وراء مملكة
اللعين الكروس فشن عليهم غارات شعواء واوقع بهم فاوقع فى داهية دهياء وسفك من رجالهم الدماء وسلط على ذراريهم
ونسايهم السباء واحاط دايرة الاسر والقتل بالتبه منهم والقتل واحرق منهم وقراهم حتى ارتفع عنها الصلوح للزروع والنسل

وقد فتحوا الیهم الی الیوم قرایت عدیدة وکرات جدیدة وبالجملة لا تعاین الفرنج فیما علمنا منذ مائتی سنة ما عاینوا فی هذین العامین من الذل
والصغار والتبار والدمار والتسارع الی دار البوار والحمد لله علی نعمة اللتی اهدت الی نفس الاسلام ابتهاجا واوقدت فی قلوب
اهلها من السرور سراجا وهاجا وکتب علی مغارقهم من الفتح تاجا وکانت هذه الغزوة بسبب ملکت الجناب السامی الامیری الکبیر
الغازی مرادبی فی بلادنا حیث دخلها ونحن فی الغزاة والمجاهدة مع الکفرة الاشقیاء فارسلنا الیه ورسمنا له ان نقیم بمحروسة ادرنة
الی ان نعود الیها وبسط ظلنا السابغ علیها ثم الملتمس من اخوتکم ان یتتابع بیننا المراسلات وینتوالی المفاوضات فان
الوداد بها یصیر واری الزناد وشامخ العماد وثابت الاوتاد والسلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم داستان
منتظم از وقوعات مسعود میمنت انتما رساطانی در بیان وقوع بعضی حوادث ملکی در بین نوبت فتح ممالک مشرق و فرق وروز جهت توقف سلطان
جهانبان در آن جوانب بعیده آن قدر زمان و خروج شخصی از جانب عجم در میان ولایت داش ایلی با دعای فرزندی آل قرامان
و گفتار در کیفیت ارسال سلطان مسیح پاشا را بعد از سفر مشرق بجانب قرامان و داش ایلی و توفیق عساکر منصوره بر دفع
خصم و استحقاق قلاع و حسن اخلاص و خدمات جلیل بیک رمضان اغلی و سیاد بید داش ایلی بمطاوعه و ایلی همواره
معهود گردش سپهر دوار و مرصود دیدهٔ تجسس از تصاریف لیل و نهار بر صحیفهٔ روزگار آنست که چون سطوات خورشید جهانتاب
بقدر مان غلبه و استیلا بر روی زمین دعوای توحد و استقلال در عالم افروزی نماید و بقوت پنجهٔ نور و بازوی لمعات گیتی نمود
ممالک ربع مسکون در قبضهٔ تصرف او در آید البته مصابیح شبستان سپهر و مشعله داران انجمن این انجم فروخنده چهره را به هیچ وجه
نمایش پیش دیده راصدان انوار نماند و هر شعشعه از شمسه لوای نیر اعظم در جمیع اقطار وجودات ذره سان کواکب صغار را اضمحلال شئی
گرداند لیکن چون غبار تیره جوم مظلم زمین بنیاد پرده داری جهت احتجاب و تواری خسرو گیتی جناب آفتاب عالم تاب آغاز نماید
و ظل ظلمانی این اجرام کثیفه اجسام حاجب دیده شد جمله گروه انجم سیار رخود سریک ستاره از غایت شک جو صلکی بنیاد خود بینی
نهاده قمعیتی نمود راه و چند و هر کدام از فرازی دارای مثال از روزنه سماوی به داعیهٔ مجلس افروزی آهنگ بزم آرایی در عرصهٔ ملک
و شهادت نهند لمولفه چو مصباح صباحی شب نهان گشت چو کرم شب چراغ انجم عیان گشت لیکن معلومست که نمود ما سوی ذره
چند انست که دل شکنای روزن سرنشین دراساره اجرام ظلمانی از بسط شوکت و سلطانی خورشید پنهانست و جلوه گری کوکب
سماء تا آن زمانست که منحرف صبح مشرق از طلیعهٔ خسرو مشرق دیار آن کوهسار افق نا نمایانست بیت

انوار آفتاب چو پیدا شود ز شرق پیدا بود که چند بود رونق سها چنانچه تماشای جلوه رابطنمی در آینه عالم صورت بنیاد جلوه نمایی نهاد
و در عرصهٔ ملک سلطان جهانبان اصدو ثه از حادثات زمان بر بین مسلک بیان عیان افتاد القصه در تاریخ سبع و تسعمایه
چون سلطان السلاطین دو سال علی الاتصال قبل از آن جهت اندیشه فتوحات فرنگ در اقاصی کشور روم ایلی توغل فرموده و جهت تسخیر
ممالک بر و بحر آن جوانب باعلاء اعلاء اسلام در ترتیب اسباب احتشام و تجمل توقف سلطان در آن اطراف و حدود و بعضی نفوس خبیثه و عقول
ضعیفه بدستور معتاد بنیاد فتنه انگیزی در حدود و ولایات قرامان نهادند و در اندیشه تحریک مواد فساد با اختراع اکاذیب و استماع اباطیل افتادند
و یکی از روم مجهول النسب و کودکی بی بضاعت حسب و ادب را ابراهیم نام که در جانب دیار عجم با دعای فرزندی آل قرامان نزد سلاطین آن ممالک
می بوده و جهت اتواخی پادشاهان با بیندری از آن جوانب توجه بمملکت عرب نموده جمعی سواقط و ارذال و بعضی محابیل و اندال او را وسیله اعتبار
و استظهار خود ساخته اند و آوازهٔ فرزندی قرامان او را میان افواه و السنه در آن حدود انداخته و بعضی از مردم داش ایلی که از قدیم با
مفسدان قدیم قرامان بوده اند بر این خبر قدوم آن شخص مجهول الحال در غایت بهجت و استبشار تلقی و استقبال نموده اند و او را میان ولایت
داش ایلی در آورده اند و باتفاق جمعی آهنگ فتنه انگیزی کرده اند و جمعی از همان قبیل مفسدان فاسد دست ● و زبان از ایلی داشته
المسلمین میان خود حکومت و ایالت بر گماشته اند و چون در نواحی لارنده مانعی و رادعی ندیده اند در میان مملکت در آمده مباشر انواع
فتنه و فساد گردیده اند مس جو عرصه تهی گشت از نره شیر شغالان بمیدان در آیند دلیر بعد از شیوع و وصول این اخبار
بمسامع شاهزادهای کامکاری خصوصا خلف صدق خلفاء جهانمدار و ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت و اقتدار سلطان محمد ولد سلطان شاهنشاه بن فیروز شاه
خداوندگار عالمدار رفی الفور ملازمان و خدام خاصهٔ خود را با بعضی لشکریان قرامان مجتمع ساخته و از روی تهور و دلاوری بر سر آن جماعت
بیسر عتی مرة تامتر تاخته و آن شبل غضنفری بیلهٔ حمله شیرانه عرصهٔ ملک را از مزاحمت و شغل کردن گرگ و شغال را بر داخته و دم جا
رسیده رعایا و پریشان خاطران بدلداری و القاء امن و امان مستوا اخته چون خبر وصول شاهزاده با جماعت مفسدان رسیده دیگر هیچ احدی
از ایشان عنان تماسک و مصابرت را بمواجهه و مقابله باز نکشیده و آن جماعت متزاحم از توابع ان خارجی خالم مانند غباری منتظم از هبوب
نسیم صبا بیکدم از هم ریخته اند و مانند تودهٔ خاشاک از گزند باد قهر آنجهان شاهزاده بی باک گرد فتنه ایشان با جرام ابتر بر آمیخته و بخالقای
هم از راه فرار بار خود را میان کوه و کمر داش ایلی انداخته اند فاما هنوز از حدود و اقطار مملکت بالکل نپرداخته اند مس جان نمیداد عدو از پی تاکید حیات
رفت و شمشیر ترا بر ساعد آورد تا الحد درین اثنا بنا بر وصول خبر این کشانی وجود آن جمع مفسد و خروج آن گروه معاند

مکاتبه بسمع نواب آن خسرو عالیجناب و خلف خلیفه حق بحق و صواب سلطان اعظم نامدار جالس سریر خلافت و اقتدار ظهیر السلطنة والاقبال
سلطان احمد خان نصره الله المستعان فی کل الحال با افواج و عساکر جنود و خاصهٔ خود و تمام لشکریان رومیه صوفی که در تحت ظل رایات آیات او بودند
بهیئت قراعدا و دونت و اخراج خوارج مملکت بتعجیل هرچه تمامتر بمملکت قرامان رسیدند نوبین اعظم اکرم عمدهٔ ملوک صاحب خیل و حشم علاء الدوله بیک
ذو القدر که از مدت با قضای این خاندان خلافت مکان بود بی توقف فرزند خود شاهرخ را با چندین هزار دلاوران دلیر جوانان
صاحب تمیز بملازمت سلطان و ولی العهد این خاندان خلیفه زمان رسانید و بجمعی در معسکر سلطان جوانبخت بهم منتظم و ملتئم گردانید
که سالها است که چنان معسکری پر احتشام در آن حدود بآن اجتماع و ائتلاف بهم نپیوسته بود و ناظران روزگار تحسین مرتشه مبتنی از
اهل اخلاص و جانسپاران کثیر الاختصاص متتابع بهم پیوسته و آن سپاهی عسکر یکدل و سپاه مجادل در راه خدمتکاری شاهزادهٔ مجد و ساعی
و دوام نظام ملک و سلطانی را داعی و راعی بودند و همچنین از یمن اقبال آن مظهر سلطنت و جلال برادرزادهٔ آن سلطان مؤید بتوفیق
بخت و سعادت جد و بدولت و همت عم و دولت مرد شمشیر در سبب مخالفان از میان مملکت کرده بود از همانجا باستقبال نواب عم ابوت
منزلت مبادرت فرمود و بانشیام ایادی ملاطفت مبادی آن عم عظیم الافضال مسارعت نمود و عز قدوم فرخنده رسوم عم عالی گهر
و الد سلطنت انتساب و باستقلال خود در هر باب بزبان فصیح و بیان ملیح صحیح بتقدیم رسانید و در نظر عم عاطفت مآب جلوهٔ آن
دستگاه آن شاهزاده در طور دلاوری و دشمن پردازی و اهلیت و استحقاق او بلند سروری و سرافرازی بغایت مستحسن و مقبول نمود
و سلطان نیز برادرزاده را بنوازش بیدریغ و عنایات و اصطناعات خسروانه منظور و ملحوظ فرمود و بعد از آن سلطان جوانبخت لارنده
متوجه رفع فتنه و فساد مفسدان جهت تسکین خواطر ساکنان قرامان بسکینه و اطمینان امن و امان شد و شاهزاده سلطان محمد را
بر مقر مسند منظور لطیفه مقرر داشت و از آن محل براه تجدیدی سل متوجه مقر آن خارجیان ملک و مفاسد شرور متوجه شد
چون آن قوم مفسد خبر وصول عساکر سلطان احمدی و توجه شاهزادهٔ مؤید کامیاب احمدی شنیدند از قرارگاه خود فرار نموده بجبال کوهستان
داغ ایلی چون آتش جهانسوز درون سنگ پنهان و متواری شدند و جماعت پریشان روزگار از مهابت اجناد نصرت آثار
چون بهایم و سباع صحرا سر یک در گنج بیک کسا متحصن به سنگی احجار شدند بیت فانک شمس و الملوک کواکب
اذا طلعت لم یبد منهن کوکب و چون اوان فصل بهار سبز و محل برگ ریز خزان بود و در آن کوهسار برف بسیار بارید گرفت
و مداخل و مخارج آن ییلاقات بختهای جلید مسدود و الابواب شدن پذیرفت و از تجدی ییلی که کوهی در غایت سردی هواست

بجال

مجال عبور لشکریان نبود و سر آمده در آن ولایات سلوک العود احمد احمد و اصوب نمود و از آنجا رایات احمدخانی زمام اعزام را
بجانب اماسیه معطوف داشت و اندیشه دفع و استیصال آن جماعت مفسد را بفصل بهار باز گذاشت و شاهزاده سلطان محمد را
در حین فرا بختیاری خدمت والد سلطنت مآب توقف بایست و ضبط حدود و ملک از عروض شرور و اضطراب مقرر گردید و کیفیت ماجرای
حالات را مفصلا بدرگاه جهاندار خداوندگار سلاطین روزگار اعلام فرمود چون در آن زمستان سلطان السلاطین جهانی
از سفر غزا و جهاد بدار الخلافه معاودت فرموده و تفاصیل مفاسد آن جماعت مفسد را بمسامع جلال اصغا نمود توجه خسروانه
بتدارک آن مفسده ملکی و دینی مصروف داشت و مطلقا اندیشه رفع آن فتنه را در معرض تسویف و تاخیر نگذاشت
و بی توقف حکم لازم الاذعان اصدار فرمود که تمامی امرا و لشکریان ممالک اناطولی جهت توجه بحدود قرامان و باب شتاب
دفع و رفع آن باغیان باطغیان مهیا و مرتب شوند و از خدام آستان همایون جماعت سلاحداران و علوفجیان و ازینکجریان
موازی سه هزار مرد و مکمل و چهار هزار عرب از عربان اناطولی باین سفر روند و سپهسالاری لشکر را بوزیر اعظم الزمان
که مسیح پاشا بود رجوع و تفویض فرمود و مشار الیه نیز با جماعت خدام عتبهٔ علیه در تاریخ رمضان سنه ست و تسعمایه از
معبر اسطنبول عبور نمود و تمامی امرا و لشکریان اناطولی را بخود ملحق ساخت و با آن سپاه با حشمت لوای حمایت
و رایت بر آسمان برافراخت و چون بقرامان درآمد اول خدمت پادشاهزاده سلطنت پناه سلطان شاهنشاه
استسعاد یافت باتفاق لشکرهای قرامان بجانب لارنده توجه نمودند و سلطان شهنشاه در لارنده بخواهش خود توقف فرمودند
و تمامی امرا و لشکریان خود را نیز در صحبت مسیح پاشا بجانب اوغادی روانه نمود و جهت مصلحت ضبط سرحد از شرور
مفسدان و محافظت از خروج خوارج از آن میان در اوغادی مسیح پاشا قلعهٔ عظیمی بنا فرمود و مداخل آن حدود را
بتعمیر آن قلعهٔ محکم و مضبوط از عروض شرور اعدا آسوده ضبط نمود و لشکرها که همراه داشت در آن جا بسه فرقه ساخت
و از اطراف و جوانب داش ایلی اعلام نصرت و فیروزی عساکر منصوره را برافراخت چنانچه خود با یک فرقه از این سه
فرق سپاه متوجه تسخیر و تدمیر آن ولایت و اذلال جماعت سرکشان ورساق شد و جمعی که آن فتنه را تحریک کرده بودند
و در خروج و دعوا آن پسر مصنوع قرامان سعی نموده بمیان خود آورده بودند ملحوظ نظر تادیب و تعذیب داشت و دو
فرقه دیگر را از عساکر منصوره براههای دیگر بمساکن داش ایلی گماشت بعد از توجه سپاه مظفر سلطانی از اطراف

وجوانب آن نابعان تسویلات شیطانی جمیع سرخیلان واعیان ورساق که در انجوانب بالقاع آن فرقه متهم بودند چون

ملاحظه قهر آن لشکر خونخوار وهیجان شکوه وشوکت او اظهور شعار نمودند دانستند که این لشکر مظفر نه از ان مقوله سپاهست

که بقوت بازوی مردانگی وباستوای مساکن در صدد مخالفت ایشان توان در آمدن ودر حال مقابله ومواجهه آن سپاه

موفق وآن غازیان مؤید بتایید حق در معرض معارضه از عهده توان بر آمدن زیرا که هر که در کوی جوانش می نهد پای حرص

روز اول ترک سر با خود مقرر میکنند بالجمله خواه وناخواه جملگی ورساق از راه متابعت وانقیاد وتملق نمودند وآن شخص که اورا

ولد قرامان میگفتند از میان خود بیرون کردند وجملگی بصنادید مجدد المواعید ومواثیق احکام مجدد بعقد عبودیت و

اخلاص نموده التجا بدولت نواب همایون آوردند وحمل آن واقعه بجهل ونادانی فرقه قلیلی از جهال وسفهای قوم مینمودند

ومتشبث باین سیاق قرآنی که **افتهلکنا بما فعل السفهاء منا** می بودند سرآینه مسیح پاشا نیز جملگی آن صنادید قوم را

تشریفات وخلعتهای فاخر پوشانیده وجملگی را بتاکید سلسله خدمت کاری با آن آستان خلافت ومجد مجدد وساعی

گردانید چون آن شخص که سر فتنه این فساد بود خود را در سلک مردم مجهول از ان ورطه هلاک گریزانید وجریده وپنهان خود را

بدیار عرب رسانید وباز در انجا خود را بعنوان آل قرامان متهم ومشهور گردانید حاکم حلب جهت هواخواهی سلطانی آن

شخص را گرفته اکنون محبوس حبس ابدی آنجاست جهت ملاحظه خدمتکاری این آستان او را آلکم نام کردند که تا مشق در هیچ

مجمعی بر نخواست چون مهمات دولت وضبط مملکت ودفع شرور اعدا وقمع وقلع عرق خصومت خصما باهتمام مسیح پاشا کلی

گشت تمامی سپاه را رخصت داده بر وفق تذییل این داستان در تدبیر انداخت ضبط آن حدود واقطار ساعی شد

در سلک لشکری یا در فتوح کشوری نسیم سخای از ان درگاه اعلی ابلج د **تذییل داستان بذکر حوادث سابقه**

دلاحقه در ان اقطار ممالک سلطان چون تکمیل لوازم امن وامان وتنسیق مصالح ممالک قرامان وسد ابواب

واخات مفسدان در ان حدود واقطار مخالفان از حسن متابعت ومطاوعت وخدمتکاری وبدوام التیام الفت وطاعتداری

ملوک وحکام آن جوانب مترقب منتظر بود وزیر صاحب تدبیر مسیح پاشا بعد از دفع خصماء شر را انجا از لوازم وشرایط

ضبط ونسق بود مقرر ومقدر نمود بهر یک از آن حکام آن سرحد بارسال رسل ورسایل نظم مصالح جمهور نمود اما

اهل الباب جمیع مناظم الجوانب وانتظام اکثر مبانی ومطالب اولا بکمال اخلاص وبثبوت قدم اعتقاد وخدمتکاری

وصفای نیت بمرخدمتگذاری وطاعتداری امیر ایالت شعار احسب وانسب ملوک روزگار خلیل بیک بن داود بن ابراهیم

مشهور برمضان اغلی منسوب میشود وثانیا باتفاق کلمه صنادید سرخیلان دانش ایلی بر عبودیت خدام سلطان وثبات عقیده

ونیات ایشان بر مطاوعت وایلی چواکه در اکثر اوقات ظهور مفسدان ملک از سرحد شام واقوام ورساق واولاد درغود واز

بقایای قرامانیان بظهور میرسید وسابقا ولاحقا اولاد قرامان باستظهار اولاد درغود همیشه لوای غدر ومخالفت را

از ان حدود بر سپهر فتنه وفساد میکشیدند وسابق بران حادثه پرفتنه وآشوب زمان انان مدعی فرزندی قرامان در شهور

سنه اثنی وتسعمایه از میامن حسن تدبیر ومحاسن آراء صایبه وزیر خیر رکن خلافت عالیشان اعظم الوزراء

فی الزمان علاء الدین علی پاشا بنابر الفت وملایمتی که وزیر مشار الیه را با خلیل بیک رمضان اغلی بود وبمعاونت واستظهار

وبملاحظه مجاملات خلیل بیک را بر دفع اولاد درغود مقرر داشته بود وشمشیر دلاوری خلیل بیک را بر رقاب آن مفسدان

برگماشته ومجاری آن احوال برین مسلک ومنوال بود که چون اولاد درغود ابا عن جد وزیر وجد الملک ملوک قرامانند ودعوی قرابت

اولاد درغود دختر زادهای ایشانند چون اولاد قرامان اصلا وفرعا مستاصل شده بودند واما از بقایا درغود

اولاد احمد بیک را در حدود **سنه سبع وثمانین وثمانمایه** همان علی پاشا مشار الیه با سلطان مجاهدان جملگی آن جماعت مفسدان را

بسطوت عساکر سلطانی از حدود دانش ایلی وجبل بلغاص ازعاج واخراج نموده ودر اوقات مخالفت سلطان مصر جملگی

اولاد درغود گریخته بودند واهل شام ایشان را اعانت ورعایت نموده سلطان مصر جاسوسی که سرحد نزدیک شام آن

بولایت قرامان بان جماعت تفویض کرده بود ودران حدود انواع مفاسد جهت قرب مسکن آن مخالفان بولایت قرامان

دغیرها میرسید چون دفع اقوام درغود از ان جانب در ابتدا بسعی علی پاشا اتفاق افتاده بود سرآینه همیشه رفع واستیصال

ایشان را مقتضی صلاح دولت ملاحظه میشود وجهت تمشیت این مقصود با خلیل رمضان اغلی در تدبیر دفع درغود یان مطارحات

میشود زیرا که خلیل بیک ابا عن جد از مخلصان خاندان خلافت آل عثمان بود چنانچه جد مشار الیه ابراهیم بیک مدتها صحبت وخدمت سلطان

سعید جنت مکان سلطان محمد بن یلدرم خان مستسعد می بوده وسلطان مدتها قرشهری را با توابع باو ارزانی فرموده ودر

سلطان وظایف هواخواهی بظهور میرسانیده وبقدم خدمت وبوسایل علو همت خود در مستحق این عنایات خاندان گردانیده

دران سلسله اخلاص موروثی را خلیل بیک درین اوقات مستمر ومستقر داشته وبر حسب اقتضا **الحب یتوارث** آن رابطه

متجدد و مناکد کرده بود بنابران سلطان مصر داعیه آنکه خلیل بک را از سرحد شام مرفوع سازد و آن خانواده را که بحجت و نخوت
آل عثمان اختصاص دارند از آن حدود براندازند با اولاد درغود داو کرده که چون ایشان همیشه از تمامی مطالب خود در آن
سرحد مانع و رادع است با اتفاق اقوام خود همیشه مترصد فرصت باشند که در وقتی مناسب بر سر او شبیخون و ایلغار کنند
و بنابر قرب جوار که با ممالک خلیل بک داشتند این دست برد را باو باظهار آورند اما منهیان غیب از کیفیت این دواعی
طبیعی بگوش هوش خلیل بک رسانیدند و از کیفیت مکر و کید اعدا او را مطلع و آگاه گردانیدند لاجرم مشار الیه نیز وظیفهٔ
حزم و احتیاط فرو نمی داشت و لوای مبارزت در عرصهٔ تهور و جلادت برافراشت و هر روزه مترصد انعقاد مجمع التحام
و منتهز فرصت انتقام می بود لیکن دران اثنا سلطان قایتبای پادشاه مصر علم مالک الملک آجال از سلطنت ملک مصر
بدار انقطاع و انزال افراشت و این عداوت مخفی و خصومت معنوی میان خلیل بک و اولاد درغود اشتداد پذیرفت چون
علی پاشا را با خلیل بک طریقهٔ برادری و اتحاد در میان بود دران و لا مراسلات و مفاوضات متوالی برخصت و اذن عالی بخلیل بک
اعلام نمود که اکنون فرصت دفع اولاد درغود در آن جانب شده و دفع آن منافقان قدیم این آستان خلافت موجب
اختصاص عنایات سلطانی و تحصیل مطالب و امانی خواهد شد و فوات فرصت نزد خردمندان عیب عظیم است و در رفع اعادی درغود
تهاون و تمادی مودی ندامت و آفات و خیم است بنابرین بواعث از جانب روم خلیل بک و از جانب شام اولاد درغود
بنیاد خصومت نهادند و از طرفین لشکرها جمع ساخته در اندیشهٔ مقاتله و مقابله افتادند و اولاد درغود موازی شش هزار مرد
سپاهی بهم رسانیدند که مبادرت در خصومت نمایند لیکن جهت موانع کلیه بآن داعیه اقدام نتوانستند نمود و بنابر آنکه
اولاد درغود در محلی مستحکم از کوه بلغار بودند خلیل بک را نیز بر سر ایشان مجال نهضت نبود و چون خلیل بک میان حکام آن نواحی
بشجاعت و ضرب شمشیر و باصابت رای و حسن تدبیر موسوم بود و بشیوهٔ ممدوح الحرب خدعة او را کما ینبغی محقق و معلوم
ساخته در ندا بر دفع اعدا بتقدیم آرای صایبه اولا مبادرت فرمود و رسولی مخبر از اتفاق جهت ذات بین و ابداء اصلاح فیما بین
جانبین باولاد درغود فرستاد و در بین اثنا آوازه لشکریان خود را از مجمع لشکرگاه خود دستور توجه بمساکن خود داد
فاما موازی پانصد مرد منتخب از روی حزم و احتیاط در نواحی جناح محاصره و اقدام بر خود باز داشت اولاد درغود چون کیفیت
پریشانی و غیبت سپاه خلیل بک را شنیده اند ایمنی را حس کرده با آن شش هزار سوار بایلغار بر سر خلیل بک رسیده اند و از

سه شنبه

سه شنبه از اول شعبان سنه ثلث و تسعمایه یکبار بر دروازهٔ شهر او که مستقر حکومت خلیل بک است علی الغفله
تاخته اند و خصم را باین مسارعت مضطرب ساخته اند خلیل بک نیز با آن ملکه از ورود لاور دران شهر بود تا آن
غضنفر بعون و توفیق الاهی اعتنا و اعتقاد نموده و بطریق دفع صایل با گروه قلیل العدد و آن جمع
طایک مرد با خصما بخارج شهر آمده مخاصمه و مجادله بنیاد کردند و از طرفین بمصادمه و مقاومت پیش
آوردند نوعی که از شدت آن قتال شمشیر خون آلود مبارزان و ابطال الکت زنهار بر آورده بودند و در عرصهٔ جدال
از صدای اوان [?] انهار سیوف و صوارم آبدار آتشبار دریاهای خون بر مثال کره نار اشتعال روی بر افکنده بود و از بس مبارزان
الغیه که الحق هر یک واحد کالالف بودند نقطات و ما صغر تا صورت آلاف پیدا و اشها پیدا میشود اما خلیل بک بدست
اقتدار و بازوی تهور خود در میان معرکهٔ مبارزت هجوم اقدام فرمود و ضرب شمشیر خصم دو الکت دشمن را قلع ریشه استیصال
نمود اما بدستیاری بخت مساعد و جلادت و قوت سواعد سعادت خصما را مقهور گردانید و محمد بک ولد درغود را در میان اخضان
معرکه از فراز مرکب حیوة بمغاک هلاک انداخت و مصطفی بک و محمود بک برادران او را دستگیر ساختند و توابع و لواحق بجان آگاه
بعد از کشش کشتن بسیار و دران حالت کشاکش تیغ آبدار اکثر لشکر خصم را مقتول و مکبول گردانیدند و غنایم بی شمار و اسبان
بدوی عربی و اسباب و اسلحهٔ سپاهیگری بدست آوردند و تفصیل فتح مذکور بشرح و بسط تمام بخواب بارگاه اعلی بحضور
علی پاشا وزیر اعلام فرمودند که الحمد لله که چون یمن دولت ظاهره اعدای قدیم آن خاندان خلافت قاهره بدست این
مخلص صادق الاعتقاد مقهور و مکسور شدند و اولیای آن دولت باهره بر حاسدان و بدخواهان منصور گشتند و در
فرستادن اخبار این فتح مبین مرحبا چشم جهان بین دشمنان را بر سبیل انجواد دیدهٔ اولی الابصار و قوی بر عیون اعتبار
آستان خداوندگار سلاطین روزگار فرستاد و از تفاصیل ماجری که گذشته بود حال جنگ و جدال را پیغام داد که فرمان همایون
سلطان در باب اولاد درغود که مقید ند چه و چه جاری میگردد تا در امضای آن حکم لازم الاتباع سعی رود فرمان همایون
برین موجب نافذ شد که سرهای آن سرخیلان مکروه مفسد را روانه پایهٔ سریر خلافت مصیر گردانند و رسولی امین از بارگاه
خلافت با تشریفات خسروانه و انعامات پادشاهانه و حکم و براة یک کشوری عظیم از ممالک روم که بهتر بلکی او بود بجانب خلیل
روانه داشتند و تا سر دو ولد درغود را از قید حیوة بزودی خلاص گردانند و سرهای آن دشمنان گردن کش را منخرط در سلک سلاسل

واغلال آجال کردند داستان نهم از غزوات و فتوحات رایات منصوره و مبشره سلطانی در بیان کیفیت فتح حصار
و شهر دراج که از معظمات ممالک فرنکستان بمیامن دولت همایون و ذکر جلادتهای اختراع تسخیر انجا بحسن مقدمات کلیه
از اهل اسلام و انخذاع کفار و آن قوم لایفقهون و کفتار در تفصیل سعی جمیل محمد بیک ولد عیسی بیک غازی در اسباب
ظهور فتح مذکور و توفیق یافتن لشکر مجاهدان بلطیفهٔ الهیه بران کشور معتبر و شهر مشهور قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لغزوة فی سبیل الله او روحة خیر من الدنیا و ما فیها صدق تا صبح دولت اسلام از تباشیر شفق شمشیر
و لمعات تیغ پرشور مجاهدان نمایان گشته و اشهب صفاح و اغر المحجل رماح مرابطان مررواح در نیام شبگون و در غلاف شام
شبخون پنهان گشته همیشه رغبت غزاة و مجاهدان دین از مقتضای این حدیث هدایت آیین به بیان فصیح متین و بعبارت
صحیح مبین مبین است که چون قضارای همت مبارزان و اقصی نیت مرابطان شب و روز و صبح و شام با علاء اعلام
اسلام و ترفیع رایات ملت مستقیمه سید الانام علیه الصلوة والسلام مصروف و مشغوف می باشد اگر تیغ صبح شمشیر در
راه خدا و به قصد تقویت دین هدی و بنیت اذلال و تدمیر اعدا آتشگیری نمایند یقین که آینه شمشیر عالمگیر ایشان چون آفتاب
جهانگیر مصادف روز فیروز فتح و اقبال خواهند شد و اگر در میان لشکر انبوه شام تار در شبهای مظلم محنت و اضطراب
چون عابدان شب زنده دار قاصد ظفر یا او طارح مجاهده با کفار کردند بی شبهه دران شب جلیل القدر بمصابیح هدایت توفیق
کردگار و بر مثال نجوم سیار البته واصل منزل مرام مختار و مخصوص بعنایات و افضال الاکلام خواهند گشت بیت
تو شادی و براه خدای واثق باش که کارها بمراد تو زود کرد انند و این سیاق کلام فیما بین عساکر اسلام
درین ایام انجام سلطان خلافت مقام صادق بر مجاری حالات و سکنات نصرت انجام بعضی امرا و حکام است که بحفظ
ثغور ملک و دین در حدود دیار کفار منصوب اند و همیشه در دفع شرور مشرکان و عبدهٔ اصنام و در استیفاء حظوظ غنایم کشیرالا
علومت و ایات اطراف ممالک اسلام منسوبند چنانچه الفصه در تاریخ سنه ثمان و تسعمایه که ایالت سرحد
ابلبصان خلف حکام مجاهد منشا و انقاذ امرا شجاعت آثار محمد بیک ولد عیسی بیک غازی مرجوع و مفوض بود و دران ولایت
سوری خلوم او را اقرب جوار [illegible] قلعه و حصار دراج بود که از بلاد عظیمه کفارست و از ابنیه قدیمه کافری مشتمل بر حصنی عالی و اسوار
چنانچه در عرصه ممالک روم ایلی در استحکام بنیان فصیل و باروی با رفعت و در وسعت دایره و اسوار استوار و وسعت

غنائم

ثانی

ثانی قسطنطنیه افتاده و جهت اشتمال بر ابنیه و آثار متقنه در کمال بلندی در وضع بلدی همچو کوهی بر کنار دریای فرنک
نهاده اساس معموره اش بر ساحل فرضه و لیمان بزرگیست که اکثر کشتیهای فرنک انجا بار میکنند و در جانب دیار
شمالی روم ایلی یک معبر معتبر ممالک فرنکستان بالتمام است که از انجا بد بار ارناوت و سایر ولایات روم ایلی می آیند
سفاین عظام که از مصر و شام یا اقصای بلاد شمالی کافرستان یا بالعکس روان شود یک موقف و مسکن معتمد در اوقات
طوفان آن فرضه و لیمانست و معبر جواری الجوانب بر عمران و سلاطین سلف از مجاهدان آل عثمان جنت مکان که متوجه
فتح ممالک ارناوت می شده اند بنابر انکه این شهر بلند و حصار بر کنار دریای فرنک افتاده و تسخیر انجا بی او آمدن سفاین
از جانب دریا دست نمیداده و تجهیز لشکر دریا بنوعی دران سفر و مسافت بعید که یکماهه راه تقریبا است با ملوک و سلاطین
فرنک مخاصمه و مقاومت توانند نمود متعذر بود و لهذا فتح آن مملکت با وجود دانشمندی و اشتباک مسالک انجا بولایت
ارناوت مطلقا میسر نبود فاما در زمان این سلطان سلاطین زمان چون معظمات بلاد دریا بار مثل متون و قرون و اینه
بقوت دولت و معونت عساکر بری و بحری میسر شده بود و لیکن تسخیر آن شهر و حصار بی توجه سلطان و عساکر بر و بحر بان عنوان
میسر نبود و با وجود انجنان نهضتی پادشاهانه و اتفاق خصومات عساکر در مبارزه آن بضاعت جنگی در مقابل آن مشقت بکار آید
مینمود تا الحال از میامن دولت قاهره سلطانی و از برکات آیین دین مسلمانی در زمانی که ایالت آن سرحد محمد بیک عیسی
مفوض شده بود و او نیز علی الدوام بسنت آبای کرام خود در راه دین طریقه جهاد مشرکان را تجدید و احیا می نمود و از
اطراف و جوانب آن مملکت کافری محفوظ مدار الاسلام شده و اتفاقا اکثر فتح ممالک ارناوت از آثار جودانکی بود لاو
والد و جد او عیسی بیک و جد پدرش اسحق بیک میسر شده بود چنانچه در کتب سابق مذکور شده اکثر آن مؤدی فصاحت اداست
و کذلک الابنا تبذل جدهم بتمام ما قد اسس الآباء محمد بیک مشار الیه که با وجود اتصاف بمحامد اخلاق و کمالات انسانی
و انتساب بصنوف ادراکات و فضایل نفسانی در شیوه مردانگی و شجاعت و در نعت دلاوری و حماسه بر مثال سیف مسلول آبا
و اجداد خود زادهٔ بطون نیام مجاهدان اسلام و پروردهٔ دست و بازوی انجنان اصول غزاة مقدام است و در جامعیت صفت
دانشوری و حسن تدبیری با ملکه جلادت و قدرت بر اعمال رمح و شمشیر افضل و اکمل از اسلاف کرام است و منّاه بالنعم معطیک
و ارضاه سعیک فی الاجل دران اوقات مجاورت و همسایگی با آن ولایت و حصار دراج همیشه در اندیشه تسخیر آن حصن

محنی

منع الابراج بمقدمات تدبیر صایب و متممات سیف سالب می‌بود اتفاقاً از اخبار مخبران و رصادان جواسیس و از تقریر
و رهنمایی همکیشان آن کفار خسیس معلوم کرد که در قلعه و حصار جهت امن و فراغت مستمر که همیشه داشتند جمعی را
محافظ و نگهبان مقرر داشته‌اند که در مسلک مملکت‌داری سرکوب مصادف معارک نشده‌اند و در طور مقابله و کارزار
در هیچ جا از طام مصادم شده‌اند و واقعات و تجارب نکشته‌اند **بیت** چو خواهی که ضایع شود کار و بار / بنا کار دیده
مفرمای کار / نشاید سگ صید روی از پلنگ / ز روبه رمد شیر نادیده جنگ / فی الحال فرصت را غنیمت شمرده
یراق و اسباب توجه مهیا کرده و با بعضی از حکام جوار و مجاهدان آن اطراف و اقطار مشاورت برده باتفاق همگی
بر سر آن شهر و حصار علی الغفله ایلغار کرده و در حین انعقاد معرکه جنگ و جدال کفار با حاکم سولیه و جمعی دلاوران
مواضع نموده ایشان را در محلی مخفی باز داشته و خود با جمعی معدود که بحسب عدد و عدت اضعف از کفار بوده‌اند
اعلام اقدام محاربه و انجام را بر حصار بر افراشته چون کافران نادان آن جماعت اهل اسلام را قلیل العدد و
بی معاون و مدد یافتند بی محابا فی الحال بی اهمال به بیرون حصار بمحاربه و قتال اسلامیان شتافتند غازیان بیک لحظه
فی لحظه حمله جنگ و جدال کرده بطریقه انهزام فرار نمودند و بنمایش ضعف و انکسار جماعت کفار را بر غلبه و استیلا
خود دلیر فرمودند لاجرم مشرکان بی بصیرت مبتهج و شادمان بمردافکنی غزاة و مجاهدان دلیر گشته از دایره
حصار بیرون تاختند و متعاقب اسلامیان رسیده به نیزه و شمشیر باز ماندها را می‌انداختند بیکبار آن گروه
مخفی بر مثال رجال غیب و املاک آسمان شمشیر کشیده از آن محل تواری جلوریزان بمیان حصار کفار رسیدند و راه
اعدا آدین را بالفاصل تیغ و شمشیر از قلعه بریدند چون کافران غافل بر حقیقت حال خود اطلاع یافتند باضطراب
هرچه تمامتر بجانب قلعه می‌شتافتند و از صف مقابل خود روی ادبار برگردانیده بنیاد هزیمت نهادند و در حین در آمدن
قلعه سپاه اسلام زد و خورد کنان با کفار در هم آمیختند و بدرون حصار افتادند و اکثر غازیان باین شیوه بدرون
بارو روی نهادند و مجال سد باب ندادند **مصراع** گرفت لشکر سلطان درون و بیرون را / چون درون حصار از
لشکر مجاهدان ممتلی شد حصار ابدان اکثر آن کفار بضرب شمشیر از محافظان ارواح خالی گشت شهر و حصاری چنان
که بناهای گران عظیم تسخیر آن متصور نبود و قبل ازین هیچکس از اهل اسلام آنجا را در حیطه تسخیر ندیده بود آن مجاهدان

سعادت

سعادت یار و دلاوران بختیار بجزوی مونتی در حیطه تسخیر در آوردند و بغنایم و اسباب آن مغتنم و فایز گشتند و بجمعیت
ظاهر و باطن و بهجت و مسرت خاطرهای بشارت مواطن غنیمت گوناگون **فآتیهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب
الآخرة** را حایز شدند و شرح واقعه را با کلید فتح قلعه بدرگاه خلافت پناه فرستادند و باین خدمت مقبول ابواب
عنایات سلطانی را بر رخسار اقبال خود گشودند **لمولفه** شهنشاه در رتبت افزودشان / فزود آنچه در پیش بودشان
چون یمن دولت قاهره و حسن تایید سلطان فاتح چنین شهر کشوری بی مشقت و تعب و بی ارتکاب شداید سفرهای پر تعب
و نصب سلطان اسلام را میسر گشت حکم فرمود که در ضبط قلعه و حصار آن اهتمام عظیم نمایند و ابواب و مداخل آن را
از مظنه مداخلت مسدود فرمایند و چون آن شهربند بغایت وسیع بوده است و اکنون عمارت سکنه آنجا قلیلی
بجای مانده و تمادی ایام و عروض آلام و حوادث آنجا را بمرتبه خرابی رسانیده حکم همایون نافذ شد که دور دایره
سور بمقدار ضرور تقسیم نمایند چرا که جهت محافظه اصل سور آن شهر لشکرهای عظیم می‌باید و محصول آن مملکت حالیا
بخرج آن قدر لشکر و سپاه محافظ وافی نمی‌آید و مع ذلک در آن ایام ظهور دولت اسلام بمیامن اجتهاد آل عثمان
خلافت آشیان چون اطراف آن ممالک را همه فتح کرده‌اند مردم قدیم آن شهر اکثر از مساکن خود جلا نموده
روی بمامن ظل این سلاطین عادل آورده‌اند هر آینه محافظت آن حصار بمردم قلیل العدد دشوار است
و همیشه جهت مجاورت دریا در معرض تعرض کفار هر آینه بر حسب امر سلطانی قلعه اصل را با بعضی از حصار و بارو
که قابل ضبط بود از فصیل بزرگ شهر جدا ساختند و سایر دور باروی وسیع را خالی انداختند که هر کس که خواهد
در آنجا توطن و سکنی نماید ولی شهربند و حصر حصار از فرقه اسلام و کفار بانجا آید و باوجود آنکه اصل سور را
بمقدار ربعی تضییق کرده‌اند و از تمامی ممالک روم ایلی مرد مدد از اهل ذمت و رعیت جهت مرمت آنجا آوردند
و چند کس از امرای عظام با توابع و خدام بسرکاری آن تجدید باز داشتند و ارباب خبرت از اهل قلم و معماران را
کاردان بر سر کاران گذاشتند بر آن قدر عمارت دیوار که فاصل فصیل اصل آن کرده‌اند و سنگ و اسباب مبانی آن را
از کهنه بناهای شهر بکار برده موازی مبلغ زر سلطانی صرف آن تجدید حصار شد و بدولت متین سلطان مجاهد
آن اسوار بنوعی استوار گشته که اکنون سلاطین فرنگ از تملک آن ملک بالکل مایوس شده‌اند و سکنه آن دیار

الیوم درحمای حمایت سلطان مجاهدان ماهول و مانوس شده از تعرض شر و راشرار محروس گشته اند
هرجا موکب منصوری توبک پی بنهاد دولت از چار طرف روی بانجا آورد داستان از فتوحات و غزوات
رایات میسره مبشره سلطانی در بیان خروج کفار فرنگ از روی دریا بکشتیهای کوه سیما بقصد
تسخیر جزیره مدلی از بلاد اسلام و کیفیت اتفاق پادشاه وندیک با پادشاه افرنسه در داعیه انتزاع آن ولایت
از تصرف خدام سلطان سلیمان احتشام و گفتار در کیفیت محاربات لشکر فرنگ و هلاک برادر
پادشاه افرنسه بدست مستحفظان مدلی و رسیدن رایات منصوره اسلام از جانب بر و بحر [illegible]
و تلی بولی الحمد لله که دشمنان اهل الله و گمراهان طایفه الذین یحاربون الله در راه و روش بدخواهی در
مسلک ناصواب محظورات و مناهی هرچند که اعضا بقوت بازوی اقتدار داشته باشند و اعتبار کارخانه
دولت را بر محض قدرت و توانایی پنداشته باشند اما دوستان خدا را در مسلک دین هدی دستگیری توفیق بی
تقدیم اسباب ظاهری همیشه باعث تفوق و استعلا بر اعدا کرده که و مقبولان انظار رحمانی و مخصوصان عنایت یزدانی را
معادات مظاهر شیطانی و استحقار کوردلان ظلمانی همواره داعی بر رجحان و اعتلا بر جمیع اعدا و اعادی شود
زین للذین کفروا الحیوة الدنیا و یسخرون من الذین امنوا والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة والله یرزق من یشاء بغیر
حساب بیت ز حق دشمن چند باطل ستیز نگر چون کند باطل از حق گریز ز دین پروریهای ایام تو
براید بهفتم فلک نام تو هر آینه سزاوار رحمت فایض اهل حق در مقابل زمره باطل و شایسته ثبت صادق
جنباران موفق در اذلال مخاذیل از جاهلان مجادل آنکه در هر حال از قوه و توانایی بی اهمال و توانی در اعلاء آیین مسلمانی کوشند
و در مقاصه اعدا آیین دروع مصابرت و توکل را در حصین توارد قوارع و سهام بلیات و نوایب در پوشند و هر چند خصما و
مصر و اعدا مضر تعاون انصار نار زنند و در اظهار مفاسد و مکاید فاسده آغاز زنند مخلصان صادق العزیمه نیز با توجه
و حبل الحسن حصین توکل و تبدل پناه بردن لازم نمایند مطلقا از مقام توسل بحبل المتین اعتصام و تحمل تنزل نمودن نشایند
ولهذا احبت تسدید خاطر کسیر مومنان مجاهد پیر و تخلیه اندوه دل مجاهدان پر تشویش و تفکر بر در استمالت نامه

حضرت حکیم

حضرت حکیم خیر آدا این معانی بیانی بر وجه مستوفی است که الذین امنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی
سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا و الحق توافق این بیان با عنوان
حال مبارزان جان فشان و مجادلان پر سکینه و ایمان که در جزیره مدلی ساکن بودند ظاهر و پیدا شده و در مجاری اعمال و
اقوال و افعال جمعی مبارز که بر حسب تعیین سلطان بمحافظت آن ولایت قیام مینمودند همین حقیقت مضمون آیه کریمه باهر و ظاهر
گشت هر آینه بسط حکایت چنین معجب نبات مستعذب خواهد بود و شرح تفاصیل مجاهدات ایشان در جنگ کفار فرنگ مستوجب خواهد نمود
القصه در شهر ربیع الاول سنه [illegible] و تسعمایه پادشاه وندیک که اعظم ملوک دریابار فرنگستانست از وی اقدم و الحج جمیع سلاطین
بی دین در دیار بری فرنگ تا اقصای ممالک مشرکان است و بقوت و کثرت عدد لشکری و وفور جلادت و دلاوری الحج بجمیع فرق اهل
ضلالت و مستولی و قادر ترین ارباب ثروت و مال آن کفار بی مال جهت غبطه و بعضا دینی و غرامت دنیوی که از غبن و حسرت ممالک
و حصون مصون اینه بخت و منون و قرون در طبقات دل معنون مکمون و مخزون داشتند تعصب دینی با یکدگر اتفاق کردند
و داعیه انتقام و مجازاتی بخاطر آوردند و چون آن ممالک که مفتوح شده بود متعلق بوالی وندیک بود و مبالغ کثیر فلوری و زر
سرخ از پادشاه فرنسه تعهد نمود که از خزانه خود باو رساند و هر قدر مدد لشکر بر اعقاب عساکر وندیک در معاداة اسلامیان همراه
کند ایشان از اهم مصالح و افواجات سفر مهیا گردانند و برین عزیمت با یکدگر معاهده نمودند و ابواب خزاین مال را درین باطل خود گشودند
و از روی دریا دویست کشتی و مرکبهای فرنگی که هر کدام قلعه سیاری بود بر فضای دریا چون باد صبا روان کردند و در درون کشتی گروه
انبوهی از نامداران مشرکان امادروش چون امواج طوفان و قرغانهای طلب بر اطراف هر کشتی مرتب بر وضع بروج حصین آسمان و
و تفنگهای بی شمار هر کدام چون شهاب ثاقب از درون فلک زیران در میان هر کدام ازان در آوردند و سپهسالاری این لشکر برادر زاده
پادشاه افرنسه مقرر شد که در حشمت و جاه ثانی آن پادشاه گمراه بود و در شیوه دلیری و دلاوری سرور جباران سپاه لمولفه
در طور دلاوری چو پیلم و زجمله دلاوران مقدم جاهش ز همه براه افزون هم حشمت او بمال مقرون و سایر سلاطین و حکام
کفره و اعیان آن گروه فجار از مردم افرنج و وندیک بعضی بر اتفاق و جانب یاری و کمال هواداری کرده و در عداوت و خصومت اهل اسلام متفق الکلام
در تجهیز لشکر طرفین با هواء و اکب و جوای شده داعیه آنکه جزیره مدلی که از جزایر معتبره یونانی است و از جمله دیار معموره مسلمانی و ممالک محروسه
سلطانی علی الخصوص بلشکر دریا فرا گیرند و در حیطه تسخیر آورند و بی توقف در قبضه اقتدار در آرند و بامداد عساکر اهل اسلام فرصت مجال بگذار

بود اگر جزیره مذکوره بر مقابله ولایت اناطولی افتاده و از دار الخلافه قسطنطنیه دور است زود محکم حصار پیش فرنگان از در جانب اجبار مجبور و باخود مقرر داشته
که باوجود این اسباب قلعه‌گشایی که همراه دارند و این قدر لشکر گزیده که روی بانجا می‌آرند تسخیر این حصار بغایت سهل و آسان خواهد بود و بمجرد وصول
ایشان بضرب توپ و تفنگ دیوار حصار را با زمین هموار و یکسان خواهند نمود و بامداد سلطان اسلام از روی دریا بانجا رسند هم تسخیر حصار از هم گذشته
و لشکر جان انبوه قلعه را مسخر کرده و هم تجدید و احکام نموده بازگشته است و اگر بالشکر دریایی اهل اسلام را مقابله افتد بحسب عدد و عده لشکر کشتی
سفاین بر ایشان افزون خواهند بود و البته مقاومت در مخاصمت با کشتیهای فرنگ نخواهند نمود و نظم بکشتیها کند مرد فرسنگی
بجنگ دشمنان کار زنگی غافل ازین معنی که زمره مجاهدان ملت محمدی و فرقه تابعان ملت مصطفوی در ظل حمایت عنایت ربانی از تسلط
اولیای شیطان مامون اند و قلوب اهل توحید و ایمان بعزت ملکوتی خود از استیلاء هواجس نفسانی محروس و مصون اند چنانچه در سیاق حکم قرآن
در مخاطبه با شیطان عتاب عبادی لیس لک علیهم سلطان وارد شده و آن طایفه کفره ملعون بمضمون الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون
بیکبار بکنار جزیره مدلی بآن کثرت که موازی شصت هزار فرنگی مجاهدان جنگی بودند وارد شده‌اند و فوجی بی‌سبق خبری و اثری حصار مدلی را
محصور داشته و از اطراف و جوانب ترغانهای طلب را برافراشته و هر روزه از سر اطراف حصار سنگهای طلب که قالع بنیان کوه تواند بود بر سور
و باروی حصار می‌انداختند و ابدان مستحفظان قلعه را بنوازش خارق تفنگ چون پرویزن فلک سوراخ می‌ساختند و در مدت بیست روز دیوار
قلعه را چون غلاف آزرده و دل گرفتار کرده و خاک جوران رخنه رخنه میکردند و هر روزه از صبح تا شام روزگار را بر اهل قلعه از ظلمت غبارات متراکم تیره‌تر
از شام عاشقان ... می‌نمودند و تمامی ولایت و قری و مواضع آن جزیره را بتاراج دادند و در صدد ویرانی ممالک مسلمانی افتادند
و در حین ... این خبر پر ضرر ... شاهزاده ... سلطان ... نوع انسان سلطان قورقود خان خلدت
رایات ایالته ... العظیم الشأن چون در آن ولا پادشاه ولایت ... و نواحی بود و حق جوار و اخوت اسلامی اهل ممالک شاهزاده
همیشه معهود می‌نمودند هر آینه ... از خواص ... دلاوران مجاهدان جهت امداد اهل قلعه مدلی که بسیار قلیل العدد و بی‌برگ ... بودند
... حاکم ... جهت امداد اهل قلعه روی توجه آورد و چون قلعه مدلی محصور کفار ...
بود و تمامی جزیره و مواضع و توابع آن ... بالضروره عبور لشکر اسلام از دریا بغایت مشکل افتاد اما بعضی کشتیهای
مختصر که بر کنار ... بود ... آن جوانان غازی را ... بطرف جزیره مدلی روانه گردانیدند
اگرچه آن جماعت مجاهدان جهت قلت اعداد ... کشتیهای معاصره ... ساحل ... در اندرون حصار ... زدند

ایلغار

و بیکبار رایت اسلام را بر درون حصار برافرازند تا کافران ... وصول آن غازیان قبل از اتصال بکنار حصار آگاه شدند و لشکر
غلیظ با اسلحه و اسباب جنگ متوجه شده راه گشتند آن زمره سعدا و از مجاهدان توکل بر معبود نمودند و تیغ دلاوری کشیده خود را چون
برق خاطف میان انبوهی کفار انداختند و محاربه‌کنان بتهور تمام لوای عزم بصوب حصار برافراختند اگرچه بسیاری از آن دلاوران مجاهد
در آن میان برتبت شهادت رسیدند و بعضی از صدمات توپ و تفنگ و ضربات تیر و شمشیر آلام و جراحات بسیار دیدند فاما اکثر آن
جماعت بمیان حصار در آمده در محافظت معاون و متفق و لاحق مستحفظان سابق شدند و بعد از وصول این جماعت هر روزه جنگ و
مدافعه با کفار نموده بامداد جنود بحری و وصول عساکر سلطانی هم مستوثق گشته چون این اخبار موحش معروض دیوان اعلی شد
وزرای دیوان از خوف حمل بتقصیر او لاجرم روز چند در عرض حال السمع عالی سلطانی تهاون نمودند لیکن چون متعاقب از آن جانب هر گاه سلطان
مجاهدان اخبار استغاثه و فریادرسی و استعانه میرسید محقق شد که اگر چند روز دیگر مدد از عساکر بر و بحر نرسد البته کار حصار بتسخیر کفار
خواهد کشید بالضروره وزرای عظام کیفیت را بعرض همایون رسانیدند چون از مجاری کلمات وزرا بر رای منیر سلطانی بوضوح پیوست
که بسیار در عرض این حالت تاخیر و تقصیر بسیار بوده و بوزیر اعظم مسیح پاشا ازین معنی خطاب و عتاب فرموده از آنکه مسند وزارت
شاهی عبارت از هشیاری و آگاهیست در کارخانه ملک و شاهی و در مهمات رعایا و سپاهی از چنین واقعه عظیمه هنوز قبل از حدوث بایستی
آگاه می‌بودند و بعد از ظهور و وقوف در تدارک آن توقف نمی‌نمودند و مع ذلک کله در عرض این صورت بمجلس همایون چگونه مسامحه و اهمال
جایز داشته‌اند و تدبیر خلاصی مسلمانان مظلوم را از دست کافران بدکیش مهمل گذاشته‌اند و در آن ولا از اهل مدلی ... پیغام استغاثه
و صدای فریادرسی بگوش سلطان رسید که بیت فروماندگان را درون شاد کن * ز روز فروماندگی یاد کن *
بحال دل خستگان در نگر * که باری دل خسته باشی مگر * و سلطان از سر غضب بر وزرا عظام بنیاد ملام و مدام نمود
و از تمام خاطر همایون جهت غمخوارگی آن محصوران مدلی از وحشت تمام اهتمام فرمود و از جمله مواقع اجابت دعوت سلطان که متفق علیه
ارباب کشف و عیان است این صورت بود که سلطان از مسامحه که وزیر اعظم در آن امر ملکی و دینی نمود در آن ولا از سر صدق دل نفرین مسیح پاشا
باین عبارت فرمود که در مجازات و مکافات این تقصیر و تاخیر که در کار ملک و دین کردی الاهی عنقریب ببلای آسمانی گرفتار گردی هر اینه
نفس قدسی تاثیر سلطان در آن دعا اثر تمام داد و در همان دو سه روز شبی از قضای آسمانی در قصبه غلاطه برقی در مخزن باروت جبه‌خانه
افتاد و آتشی که درون التهاب در آن خانه سنگین ملتهب گشت که از شرار آن متعدی بشهر و بازار شد و از سر اطراف زبانهای آتش ابراز گشت

و مسیح پاشا و قاضی غلاط با جماعت ینکچری جهت اطفای نایرهٔ آن آتش ناگهانی و قضای آسمانی رفته بودند ناگاه سنگی عظیم از التهاب آن
آتش شراره وار جهیده و بهر دو پای مسیح پاشا آن سنگ سهمناک بحدت و شدت تمام رسیده و بعد از چند روز بآن زخم و انکسار انشبار (?)
شده بآن سوز و گداز در کورهٔ گور با سیه خاک مغاک گشت حاصل آنکه چون سلطان مجاهدان از اضطراب حال رودس و ملی مطلع شد و از انجا که مرحمت
و اشفاق آن خسرو رحیم القلب باعث رفع اضطرار و انکسار ایشان متوجه گشت علی الفور کشتیهای بایراق رودس و ملا در وقت مهیا داشت
و احمد پاشا سرعسکر غلیکهای دریا و للا وزیر ثانی بود و سپهسالاری آن لشکر و ضبط و ایواء سفاین بر کاشت و سنان پاشا که امیر الامرای
اناطولی بود فرمان جهان مطاع نافذ شد که با امرا و لشکریان انجوانب فی الفور بکنار دریا بولایت ایازمند که محاذی ملی است و فیما بین یک جانب شت
راست بی توقف توجه نماید چون از طرف بحر و بر سپاه مظفر سلطان بحوالی ملی رسیدند پیشتر از وصول عساکر اسلام از طرفین بالتخاف
لشکریان از جانبین اهل کفر از وصول لشکر اسلام از هر دو جانب وقوف یافتند و باتش رعب و هراس جنود غزاة و مجاهدان دلهای
بی نور خود در اضطراب (?) افتاده ارباب رای و مصلحت ایشان چنان صلاح دیده اند که دیوار حصار ملی را بسنگ طوب بهامون رسانیده اند
بنوعی که اسب و سوار از ان رخنهای حصار بیرون میتوانست تاخت و اهل قلعه و مستحفظان بکثرت محاربات چنان مجروح و رنجیده
بودند که بمقاومت نمیتوانستند پرداخت اولی و انسب انست که قبل از وصول لشکر اسلام بر قلعه یورش اندازیم و از محلی که طوب رخنه کرده
حصار را مسخر سازیم چون قلعه بتصرف در آید دیگر با وجود این لشکر فرنگیان پر یراق و اسباب استخلاص ملک از ایشان بهیچ باب میسر نخواهد
بود و بر تقدیر تحصیل قلعه رودس فرنگ در روی دریا کشتیهای سلطان اسلام معارضه و مقابله میتوانند نمود بنا بران رای باصواب
که مخالف ارادت مسبب الاسباب بود صباحی که خورشید جهانگشا قلعهٔ حصار این گنبد مینا را بحجر المنجنیق (?) نجوم منیر خود تسخیر کردن نهاد
و از خروس (?) صبح فیع افق مشرق بیرون حصار کردن مدار دایرهٔ نصف النهار در افتاد لشکریان فرنگ بر قلعه و حصار ملی
بازگشت تمام جنگ انداختند و از طرفی که رخنهای بسیار در دیوار حصار نموده با خاک هموار کرده بودند لشکرهای آراسته و مرتب
ساختند و سپهسالار لشکر که برادر زادهٔ پادشاه افرنج بود از غایت غرور و اعتماد بر زور بازوی توانایی خود میان لشکر کفار
دانکال (?) عجز و اضطرار اهل قلعه بر انکسار و خرابی دیوار سور و حصار بجوی خود پیشتر از همه لشکر التزام نموده که از ان رخنهای دیوار
با جمعی از لشکریان دلیر غدار بدرون حصار در رود و چون مشار الیه درین تهور و اقدام اقدم سایر رفقا و خدام بود اول او بفور تهور
و دلاوری بر همگی لشکریان سبقت کرده و روی بآن رخنهٔ حصار منهدم دیوار آورد اتفاقا بتوفیق الهی یکی از مجاهدان درون حصار

درعین

درعین مکاوحه (?) و ممانعت لشکر کفار از مداخلت و ظفر بران رخنه دیوار با پادشاه زاده افرنج سرلشکر کفار دوچار شد و از سر جرات و مردانگی
دست و کمر آن سپهسالار کفار در آورده و باعتضاد دست قدرت او را در عین مصارعت بر زمین زده فی الفور سر او را از بدن بطغیان تیغ (?)
جدا کرده بیت کرد سر حسود خیال بلا رکت (?)   آید بخاصیت سرش از تن شود جدا   و دو فوج لشکر کفار چون سر سردار را بر سر دار دیده اند
سر خود را بدست گرفته از سر حصار بازگردیده اند و بماتم پادشاه زاده خود افتاده و مردم افرنج بالضروره بنیاد حزن و آهنگ جانب دیار
خود نهاده ماندند و مردم وندیک هر چند حیله نموده اند که مردم افرنج را توانند باز داشت بجایی نرسیدند و عنان توسن دولت رمیده ایشان را
باز نتوانستند کشید و سنگ تفرقه و آشوب میان آن گروه مجتمع آن مشرکان پریشان بدور کار افتاد و سر مجموعی که از جانب لشکر اسلام برسید
نشان معاونت عساکر سلطانی و صدای سر آمدن (?) هر دو طایفهٔ کفار فرنگ که بوجود آن ملک زاده فرنگ بهم رسیده یافته بودند از یکدیگر جدا افتادند
و بضرورت هر کس سر خود گرفته از روی دریا بجانب دیار خود گریزان شده و چنان اضطراب و اضطرار میان ایشان بظهور رسید که اکثر
قرقانهای طوب و احمال و اثقال را بجای گذاشته هر کس بامید (?) خلاصی خود افتاده و دران آشوب و تفرقه برادر برادر نمی ایستاد و اهل حصن
توفیق و معونت تائیدات الهی بی تشویش مونت سعی و اجتهاد احدی در مددکاری و هواخواهی در عین تسلط و استیلای چنان لشکر
عظیم چنین صدمهٔ شکسته خاطر و سقیم و در عین انکسار و اضطرار اهل حصار از انهدام دیوار و غلبهٔ کفار و گرفتاری صد گونه عذاب الیم ناگاه
بشارت دلخواه فهزموهم باذن الله و قتل داود جالوت از عالم غیب بگوش اهل اسلام رسید و در ان هنگام صیت انجام غبار (?)
انجام ولما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین
میان ساکنان حصار منتظر بما رسید و آیت عذاب در شان کفار لعین در عالم صورت تحقیق قرین شد که فقطع دابر القوم الذین ظلموا
والحمد لله رب العالمین بیت کشته ظالم جهانی زنده شد   هر کسی از نو خدا را بنده شد   بعد از اتمام اهل اسلام دران
سفر خیر انجام حکم سلطان با سنان پاشا امیر الامرا نافذ شد که تمامی عزبان اناطولی و جمعی کثیر را از اطراف بر سر حصار ملی آورند
و بنیان ارکان آن شهر بند و قلعه را در غایت حصانت تجدید و در نهایت متانت تشیید نمایند بر حسب امر همایون آن قلعه و سور باهتمام
امرای عظام باندک روزی معمور شد و چنان اطراف بروج و اساس ارکان آن بر سنگ سما برافراشتند که یکبار دندان طمع فرنگیان از سنگ
ناامیدی مکسور داشتند و لشکر عادی امیدوار اعادی را از ان کشور بضرب دست اخراج کردند و انتقام بعضی شهدای اسلام را
از ان کفار بیرون آوردند بیت شد مدت جان در حصار تن   بیرون شدنش مگر که بسعی سنان بود

مرام

داستان هشتم از دواتحاف و والات بجمعه سور سلطانی در بیان امر سلطان زمان بعقد سور ختان جهت فرزندان و کامکار
اعنی فرزندان سلطان قیصر مکان سلطان احمد خان و فروع برومندان خاندان خلافت آشیان و گفتار در کیفیت
اذن بان وارثان رتبت خلافت در ترتیب سور و ضیافت در آن مجلس خجسته سور و انعقاد مجالس سرور در تحت ایالت و ولایت
هر کدام بحضور سروران ملک و جمهور سرمندان مشهور قال الله تبارک و تعالی سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لن تجد
لسنة الله تحویلا چون متابعت و مشایعت سنة الالهی مستدعی ظهور حکم و مصالح غیر متناهی است و متضمن تتبع قواعد شریعت در طریقه
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم کما غفل عن ذکره الغافل و السالی سرانه توفیق قوانین پادشاهی و تطبیق و تلفیق
آیین شاهنشاهی باسنن سنیه انبیا و سنن طریقت حضرت مصطفی سلام الله علیه کل صباح و مساء البته مستحق استقامة
نظام مراقات اعلام دین و دولت گردد و مستوجب استدامهٔ نظام مالاکلام در مهام جمهور امور ملک و ملت باشد بیت
مقبول حق شد آنکه باو کرد اقتدا · زان پی روان براه خدا جست اهتدا · و مصداق این مسلک قویم ارباب صدق و صفا
و نمط این منهج مستقیم بل المصطفا آنکه در کتب احادیث و اخبار مذکور و مشهور است که بر طبق امر لازم الاتباع واتبع ملة ابراهیم
حنیفا از پرتو نور محمدی اول منشور بشارت استیلا و استعلاء ملت احمدی بعنوان این بیان الهام نشان که سیظهر ملک الختان
در شان خاندان علی مکان آن نبی آخر الزمان مسموع اذان اهل دانش و عرفان و مقروع اسماع خسروان آن زمان گشته بود
و در میان جنود آت آن سلطان انبیا قبل از اعتلاء اعلام هدی لمعات این فتح نامه حقیقت اقتضا در تقویم خاطر اغیب نما رقم زده
صفحات نجوم سما بود و در کتب احکام اجرام نیرات بر کتیبهٔ این مخارم اعلی هویدا میشود بیت منشور دولتی که بتوقیع احمدیست
بر صفحهٔ سپهر نشانهای سرمدی است مه بنابران پادشاهان اسلام مدار و خسروان جهانگیر جهاندار را در مجالس سور و جار به اقتدا
اطلاق جار جهت کمال شد و اتباع آن نبی مختار بنا جار در مراعات چنین سنتهای حکمت آثار اجتهاد و اهتمام بسیار باظهار باید
نمایند و در اوان تربیت اغصان دوحهٔ دولت و جلال و در ایام نوبت افنان اقبال که عبارت از پرورش فرزندان بختیار است و انشاث
بداد و دهش در ختان اخلاف خاندان سلطنت و اقتدار البته قبل از اقدام بهبسط موائد پر فواید انعام و احسان التزام تقدیم
آیین و دستور معهود سور ختان باید فرمود چو اگر در انتظام انجمن سروری والتیام مجمع حضوری که در انعقاد و ارتباط آن
سلسلهٔ منتسبین شادی جهان پیشوای راه حق هادی باشند و اولا در وضع و قانون جهان سروری از اسروری باعث و بادی گردد

وعینه

و عینه اتفاقا در حالت اسلاف و تألیفات نشیمن وضیع و شریف برحسب مثال واجب الاجلال والتکریم لو انفقت ما فی الارض
جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم در آن مجمع اسماع و در میان ختان نغمهای بانواع احیای آن سنت موجب
اجتماع شمل اولیا و تفریق اعادی شود و داعی بر ارتفاع موانع جمعیتهای عادی گردد لاجرم اهتمام سلاطین عالی مقدار
والتزام خسروان رفیع الاقدار در آن شیوه محمود العواقب بغایت مناسب و ممدوح خواهد بود و اعمال و اعمال عادة
آن شیوه پسندیده نزد مردم جهاندیده البته مستحسن و ممدوح خواهد بود مصرع و ما حبذا الوقت وقت السرور و ما حبذا العهد عهد الرباط
و ما احسنه فی الرسوم وقوف الکرام ببسط السماط پوشیده نیست که چنانچه شارع دین حق و واضع قوانین مصدقا
در اعلام و اعلان سنة نکاح و تزویج و انعقاد مجامع عرایس و ولایم در ترویج اهتمام بیش از پیش بوده و حیث کان امر را
برغبت و رهبت فمن رغب عن سنتی فلیس منی هدایت و دلالت میفرمود لاجرم در تقدیم سبب ختان که مقدمهٔ تکمیل مناکحات است
و مبادی تحصیل اسرار مزاوجات تحقیقا اعظام شعایر اسلام باشد و اغتنام فرصت ولایم و سور مسرت احسان تام
مقتضای حال و مناسب مینماید و رعایت عواید در رعایت فواید این سنت مستدعی افاضهٔ نعمتهای بی منت و الفتهای
بی صیت گردد بیت رسد ز میمنت سور شاه بخشش عام · چنانچه سایهٔ شاهست بر بلاد و دیار
سزد که کوس دلرا بهم بیامیزند · چو بنده هر که فرستد بزم شاه نثار القصه باعث بر ترتیب این مطلب ترشیب
و داعی بر توطیهٔ این مقدمات و انگیزهٔ کلمات بانقرب آنکه در اوایل فصل دلفریب بهار و در اثنای انتظام اوطار ابناء
روزگار در ظل خلافت خداوندگار سلاطین اقطار و امصار زاد الله تعالی اطناب سرادقات خلافته کاقطار الفلک الدوار
و اثبت علی مرکز الارض اخلافه سلطنته کاقطاب السماء الی یوم القرار در شهر محترم و ماه مکرم محرم از شهور [illegible]
که سال بیست و ششم بود از تاریخ جلوس آن سلطان سلاطین اهل ایمان و هنگام سرافرازی غصون همایون شیون او
بود در حدیقهٔ شاهی آل عثمان بسط الله ظلال اقبالهم علی کل مکین و مکان و در بهارستان فرخنده نبات مطالب و مرادات
آثار اثمار و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفدة و رزقکم من الطیبات از اصل راسخ آن مظهر سلطانی و از آن طود شامخ اجلت
و کامرانی مذکر عهد شباب شده بود و اوراق خرمی و شادمانی بر اغصان فرخنده مبانی بوجود اخلاف خلافت نصاب او
در اعلای درجهٔ نضارت مدبر و شاداب گشته بود چرا که بتعاقب اولاد و اعقاب و توالد احفاد عالی جناب آن شجرهٔ مبارکه

ودرخت بخت در اطوار ظهور سعادت وشادکامی مصدر اطوار ملک وجهانداری آمده ومظهر اطوار حشمت وکامکاری افتاده
وهریک ازان نیرات فلک اقبال کوکب مسعودی بود طالع از آسمان جلال وهرکدام ازان فرخنده نهال غصنی خوش نما بود در گلزار
موزونی واعتدال در روز مولد وجاه وهریک شبل غضنفری ودر فضای وسیع ملک کل واحد این مسند قیصری
وستان ممالک اسود خلافت. ظل الهدی غاب لها وعرس ودرین اوقات خجسته ساعات که ظل عالی آن سایه یزدان وجناح
رحمت آن همای اوکار امن وامان در مستقر سریر سروری بود در پای تخت گردون مثال قیصری اعنی دار الخلافه قسطنطنیه حماها الله
بالسعادات السنیه در کمال استقامت واستقلال چون نهال سرو آزاد نامی ونابت بود، ودر غایت استقرار واستقلال
نمودار کشجرة طیبة اصلها ثابت میشود وهرکدام ازان اغصان سدره سان از خاندان شاهی وهریک ازان افنان
طوبی مثال آن نهال مجد ودوالظلال عنایات الهی قطری از اقطار ممالک اسلام را در سایه رحمت وشوکت خود منبت ازهار
ریاحین دولت ودین ساخته بودند واز ثمرة الفؤاد هریکی ازان شجون همایون که نوبارهای باغ آمال بودند ونورسیدگان
سر استان اجلال بوی فرح فزای عنایت وافضال بمشام جان ساکنان روی زمین انداخته بودند. بیت
شکفته هر طرف شاخی درین باغ جهان آرا دمیده از گلبنش هردم شمیم عنبر سارا. لیکن باقتضاء وفا وانجاز وعد
یزدانی وحکم ولایت عهد وتفویض سلطانی چون اقوای غصون آن بستان که بسایه بانی ساکنان ربع مسکون شاید والطف
شاخسار موزونی که دامان گلشن خلافت بنظر قبول الملة والنسق دراید بریک اصل اصیل ارجمندی ازین دودمان خسروی محمود بود
ویک فرع جلیل بهرومندی بمسند نشینی وولی العهدی سلطان زمان مقرر ومشهور در میان درختان بالیده آن روضه پادشاهی
وشاخهای جوان وآن نورسیده این حدیقه شاهی باستقامت فطرتش چون سرو رشیق القد برعنایی ویکتایی وبی همتایی معروف
وقامت بلند دولتش چون الف اسم ذات احدی درایت والا آلت احمدی بسرفرازی وواحدی موصوف.
هزار سرو که در حد اعتدال برآید بقامتش نرسد گر هزار سال برآید وآن شجره طیبه که درین گلستان خلافه عدیل سدرة المنتهی است
وظل ممدود سعادت روز افزونش در انصار امصار واعیان اعوان نشانی از مودای حقیقت اقتضا اصلها ثابت وفرعها فی السماست
اعنی پادشاه جوانبخت کامکار وآن خلف خلافه مآب خلیفه پروردگار امیدگاه جهانیان وپناه ونظر اهل ایمان غوث کافه نوع انسان
عضد الدولة والخلافة فی الزمان سلطان احمدخان زادت دوحه سلطنته نضره ونضره وانه ولازالت عین ناظره فی ریاض نضره

وعلاوه ودرین تاریخ وفرصت بجهت اقتضاء درین زمان اجتماع اسباب مسرت وصفا آن خسرو کامکار وقایم مقام خداوندکار
شاهان روزگار از جانب والد خلافت نشان بترتیب ولیمه وسورختان باصالت ووکالت جهت فرزندان کواکب مکان خود
مأذون ومامور شد وجهت اشارت وایما بتفویض لوازم امامت وجهانداری در بسط بساط نشاط وکامکاری در تالیف
آن مجمع وسور موفور السرور مجددا از مبدا اعلی بتایید مخصوص ومنظور گشت وچون خلاصه اوقات حضرت خداوندگار
امامت شعار در اطراف لیل ونهار مصروف بعبادت وطاعت آفریدگار بود والحق والله عنایت الهی واستبشار دارشان
آن شاه جوانبخت کامکار میشود وفرامش سرور رعایای اقبال در گلشن تازه نهال اولی بود چو باد صبا بگلستان وزد
چمیدن درخت جوان را سزد چون پیغام المرام این آیین سعادت انجام واعلام بشارت این او واشارت مسرت
انتظام بمسامع اصغای سلطان بنی نوع انسان رسید ودران هنگام جهت تفریح جنان بنوید سورختان وتشریح قلوب
از انقباض هموم اخوان دهان غنچه سان اهل زمان متبسم وخندان شد وبترجمان جوانان چمن زبان خوش سوسن بایین طرز
بیان رطب اللسان گشت که وبهینی بشیر من جان بان بهجت لتاریخ الختان یهنئنا البرایا کلهم مبارکنا به قاضی ودانی
قضی السلطان فی تاریخه محل لترتیب الولیمه فی الختان وستر الملک والاسلام طرا فبشری ثم بشری کل آن
ودران اوقات مسرت اقتضاء بهار ودران اوان استیلاء انبساط در نشیمن چمن وگلزار که زمان جوانی زمان بود و
وهنگام عنفوان شباب بستان وقوای طبیعی هم مهیج مواد امتزاج گشته بود واقتضاء نشو ونمای ربیعی بروح آیین مسرت
وابتهاج ورطوبت مغلوب روزگار بهنجار تقلبات لیل ونهار از تقلبات وترکتاز زمستانی رستگاری یافته بود وطلعت
جهان افروز خورشید از اشتداد سحب ظلمانی براوج برج سعادت طلوع نمایی وکامکاری شتافته واز تحیتگی روزگار فروردین
وارد شده در فضای گلزار بعد از دی بهشت معهود بدیدار گشته بود واز فرخندگی رخسار دلفریب لالهای کوهسار چمن
بر روی کار پیش دیده اولی الابصار آشکار شده ودیده بخت نرگس آغاز بیداری از خواب خمار وخودی نموده بود وچشم چمن و
غنچه از میل الکحل سبزه نوخیز بلبل یار نظر جهان بین را از غشا سبل گشوده وخواب ربودگان گل ویاسمین که چون اصحاب کهف در اکناف
کوه ودشت چمن از کنج بیهوشی وکتم رقود برخاسته بودند ونخل بندان باغ وبستان بزمگاه جوانان گلستان را بفرش بوقلمون و
وبدایع صنایع گوناگون آراسته میشدند وفراشان صبا وشمال سایه بانهای آسمان فرسای سحاب را بر بارگاه شاهنشین

اجرا افراختند و بصلای صدای عندلیبان بوستان و بکلبانک بلبلان خوش الحان انجمن انجم نمای گلستان از الحان شاه و گدا و مجلس سرور
سرو سر تو انکر ولی نوا ساختند   گدا چو از ندا لاف سلطنت امروز   که خیمه سایه بارست و بر ملک لب کشت   و دران بیقرب نشستانکی
وقدوم فصل بهار و بموجب آیین بندان شهرستان گلزار منطق شیرین مقال لسان الحال که افصح زبان آوران آن محال بود
باقتضای آن مقام این نوای دلکش آغاز نهاد و در ضمن این نظم بدیع در وصف موسم ربیع ثنا و دعای سلطان با اراده
واخلاد مذکور مجلس قدسیان افتاد قصیده مصوره من کلام مولفه   وصف باغ شده روضه قدح جنان   رسته گلهای نشاط از چمن عالم جان

بلبل از باد شنیده خبر مقدم گل   مژده وصل سپرده بهزاران دستان   صدف لاله پر از ژاله از فیض سحاب   در چکان گشته هوا باز ز ابر نیسان
شد ملوکب فلک اطلس باغ از ژاله   یا ستارست که باریده بصحن بستان   شد صبا رقص کنان پیش چه اتان چمن   سرو نازست در اثنای طرب دست افشان
غنچه در آستی برگ سرالله نهفت   که بخون دل لعل شده اغشته بنان   تا گل لاله بشادی زده تا باد شمال   نافه از رشک بخون جگر افتاده از آن
صحن گلشن چو رخ شاهد رعنا شد باز   که بمشاطگی گشته رخش زلف افشان   شد جهان جلوه جنان شاخ شکوفه گلبن   که توان گفت جهان پیر شده و باز جوان
آن زمیلو فرو برگست عیان بر لب جوی   یا که شوای یا نبست عیان از سرطان   غلغل بلبل مستست طرب ساز بباغ   اوز مستی بخروشست نه از آه و فغان
مردم از غنچه شد و باد صبا نا وکریخ   که معطر شود از وی چمن و روح و روان   طفل غنچه شده محزون بسر بستر گل   دم بدم خون شود از گریه و اماش دمان
کرده پیراهن خونین خود از سر پرون   غنچه لاله کر آغشته بخونش دامان   کبک کهسار شد از ضیع شفق در دونان   زان بهر شام کشیده ز خود شی الفشان
لاله از دامن کهسار عیان شد ناگه   تا که برداشت صبا پرده گل از میان   ارغوانی جگر از شاخ رزان قطره آب   می لعل اشارت کند از نوک بنان
خامه این دم که اشارت شده بار عالم   کر درین فصل کند شاه جوان سور ختان   بشکفد غنچه درین سور ختان از رنگ   گل سوری بکند تهنیت شاه جوان
قصیده فی مدح سلطان احمد   که بود نور خلافت ز جبینش رخشان   پادشاهی که ز شادی جلوس تخت   کند اورنگ خلافت چرخ گل خندان
ذات او کاین اقبال گران سر زده است   غنچه بخت و شکفته است الوان   غنچه بخت که مادرش خلف مسعود است   خسرو ملک لطافت شده خورشید زمان
المدون غنچه طفلی که شرف تاجوران   کنده در دوحه شاهی ثمر باغ جنان   قرة العین خلافت شده فرزند چنین   غره ناصیه دولت آل عثمان
شه و شهزاده و جد او اکرم فرخ او   هست مرآة سکندر ز برای عیان   والدت سدره صفت میوه اقبال تو بی   طور شاخ بجهان جد تو سلطان زمان
ابن به آن شد غالب اوان ظفر   اصل راسخ شده در گلشن ملک ایمان   کرده در مصر خلافت شده او بوسف وقت   لیکن باخوان صفا گشته جدا از اخوان
کوکب برج علا شاه علاء الدین که حق   نور اقبال شد از نور جبینش تابان   درة التاج خلافت شده ملک و ملک   کز تمام اسم سلیمان شده او را عنوان

الهی باد بسعدت وسعی حریش   زنده رو گشته و کرد ذکر شرف عثمان   تا کشاید بگلستان گل سوری صبح   سرو رعنا چمن بکشد بهر باد جان
تا بوم طرب ار زشاه و گدا است اثر   تا بزم جشن از سور و سرور نشان   تا گلستان خلافت بود و فصل بهار   باد سرسبز نهال طرب احمد خان
بفروع نظرش باد فروغش محفوظ   سایه اصل رفیع همه در حفظ و امان

بنا بر سن مقدمات سابقه و متفرع برین بواعث شایقه چون آن سلطان ممالک اقتدار بر حسب او و واجب الاشعار آن والد السلام
مدار و آن خلف حقیقی دررری روزگار نصرت آثار اقر الله تعالی عیون خلافة بجلاء الابصار واغر نواصی غرته بلقاء الاعوان
والانصار توجه باشطام مهام سور ختان جهت فرزندان سعادت شعار فرمود و فرمان واجب الاذعان بطوائف مقربان جهت
جمع اسباب اثبات دران مجمع لذات اصدار نمود بروفق حکم آن ظل رحمت ایزدی و ان مظهر سلطنت معنوی ابدی در
فضای بهشت آسا و در عرصه عشرتگاهی مباسطت اقتضا در نواحی دار السلطنه اماسیه که تختگاه سلطانی این شاه جوانبخت
و در حوالی و حواشی آن مستقر سریر شوکت و اجلال که در کتب اخبار و تواریخ اخبار بحصن المراة مشهور و معروف و الیوم باسم
اسکندری از ضمیر مهر تنویر سلطان بهشت منیره اولی الابصار دران محل مشاهد و مکشوف طرح نشیمنی جهت این فرخنده
جشن بر چمن فرح حال بمشورت ارباب دولت انداخته شد و لوای عشرت و کامرانی بر آسمان افراخته گشت بنوعی که در کشور ملک
و شهادت تمثالی کرده از فضای جان پرور عالم ارواح و نمودای باشد از جمعیت اهل مسرت و افراح و در فسحت عرصه مروج
وگشاده و در محلی اماسیه جهت معاشرت آماده انگیز آن محل سرور و مجمع حضور نمودند که همیشه سبزه مین مشکین پوشش محفوف
بصنوف طیبات از طیب نفحه گل و نکهت نسرین و شاخهای درختان آن منزل پر تزیین همگی چون سرو گردن عنوانی آیین بسته بود
بو شاخ که مثال یاسمین و مکلل میمنه و برگ شکوفه و شاخ و غنچه از یاسمین   بارض حصاها لولوء و ترابها
یضوع مسکا والریاح شمول   هوا کایام الهوی لا یزیله   نسیم کلحظ الغانیات علیل   و بمقتضای امر و واجب الامضا
آن سلطان سلیمان و خسرو ملک مباسطت بر دوام که باد صبا در تبلیغ نوید عشرت او همیشه به هد آسا برید بنده فرمانی آست
و بر وفق جریان انفاس روح افزای او نسیم شمال لایزال در دستیاری مشاطگان بزم زینت و استعداد شده مطلع ذبیح مواد
مرآینه نواب کامیاب و خدام بر حسن جناب در فرح زمین اماکن و بوم نزین مساکن که در سایه معدلت سلطانی سرکوز نفسهای خلق
آن در اعتدال هوا معادل بود با جنت موعود و از میامن رحمت آن قبله امانی حدود گلزار و حشمش رشک خلد و حور العین

بود در بهشت معهود انجمنی جهت آن سور همایون مقرر ساختند و مسکنی جهت حلول معاشران آن بزم خلد مانند از هوائج واغیار
پرداختند تا درهای مباسطت ونشاط را چون ابواب نعیم جنان بر روی پیر و جوان کشایند و بسط سماط عشرت وکامکاری
باندازه خوان سما و مایده آسمان نمایند وجمیع ارکان دولت واقتدار درین بزمگاه مسرت واستبشار خیام احتشام را
بر و هم سراپرده احترام سلطانی چون مطلهای ابر نیسانی برافراختند وتمام خدام کواکب انتظام گرد برگرد سرادق گرد دن
مقام آن خسرو ملک کامرانی را چون فلک هشتمین بقباب عز و تمکین مکوکب ساختند   شه سراپرده عزت زده بر اوج جلال
مهر و ماهش چو غلامان شده در صف نعال   والحق بی الحاق تکلف وبی التزام تعسف وتصلف آن مجمع اقبال فرح افزای
در محلی انعقاد گرفت ودو منزلی امتداد پذیرفت که جهات واطرافش چون جوهر بهجت افزا هم مدار و مطاف ریاح روح پرور
صبا و شمال بود ومشارع شوارع او از قدوم اهل فضل وکمال مجره سان مجرای آب زلال میشود مجراه بستان گلشن تر ا به
یبدی لاعیننا سحق الاثمد   مارا ذا اغانت روضه عینه   الماکس من دمع الغداری الخرد   مرابع و مراتع ریاضش را
بلبلان نغمه سرای بستان در صحبت معاشر پیشکان شهرستان بهار بهزار دستان میستودند ومشارع جداول باغش را
سبزهای نوخاسته وعذار برکنار جویبار جهت عذوبت ماء معین ولطافت آن گلزار رشک حور عین بزبان حال همیشه
خود ارطب اللسان میشمودند واین وصف الحال را تکرار و تذکار میکردند که   باد انجا چون صبا هم دلگشا و روح بخش
آب آن چون حوض کوثر غم زدای و سازگار   در سراب فصل تابستان او برد الشتا   در رواج آذر و آبان آن لطف بهار
کشته در خوبی سوادی چون سواد خال جمع   هم چو زلف دلبران در وی پریشان تار و مار   هم نشوونشئی در و نابوده جز در الف دو ست
هیچ جایی اندر و ناخفته الا چشم یار   چون بتوفیق پروردگار بیچون وبمساعدت واعضاد بخت همایون گردون کشان
جوخ گردون منطقه دار کردن مطاوعت خود را بطوق فرمانبرداری آن سلطان کامکار مطوق میداشتند وکارفرمایان
زمین و زمان فرمانان مصالح کشور امکان مناظم ولایم اهل عالم و محافل مسرتهای بنی آدم را در بناء حضرت صدر و حواه
آن شاه جهانپناه ثابت و محقق میداشتند لاجرم در ترتیبات مجلس بهشت اساس ودر تنسیق این انجمن ذلکه یوم مجموع
له الناس اولا از جانب آباء علوی انواع مساعدت وامداد بظهور میرسید وهر یک از مواد الدین سفلی واسم اسعاد را
بر ذمت همت خود متحتم میدید گویا کواکب مسعود نورانی ونجوم سعود آسمانی سالها آن مجلس عشرت وکامرانی دیده

واقفت ونگهبانی کشاده بودند وبرجیم واطراف آن نشیمن قدسی مسکن شب و روز بی اهمال واغفال در طرف و نظاره افتاده
وبر همکنان نظام ورونش وبر همکنان محقق ومبرهن شد که از عالم بالا وطارم اعلی ساقیان خجسته پیکر وساده رویان شمس وقمر را
بقدح پیمایی آن متوفرخنده منظر مقرر داشته اند و زهره خنیاگر را کاسه عودی بر اوتار از جوم خورشید لامع الانوار چنگ
داده برامشگری آن صحبت بهجت اثر بر گماشته اند وغالبا از کشور سفلیات واز اعیان عالم مرکبات تمام مواليد ثلاثه
بترتیب مصالح واثاث آن انجمن سرور مامور و مجبور نموده اند و سرشت فطرت هرکدام را بمعونت آن محفل حبور و حبور
مفطور فرموده اند که همواره گروه گروه از سرو آزاد و جوق جوق رعنا قامتان صنوبر و شمشاد دران مجمع بر سرپای بخدمت
ایستاده اند واز صفیر ونوای دلگشای بلبلان واز هدیر صبا با برگ درختان بنیاد و رامش سماع و دست افشانی نهاده اند
ونرگس ساغر دار با وجود ابتلا بمرض خمار شبانه روزی با چشم بیدار بدید بانی اهل آن صحبت عشرت واستبشار چون چشم بخت سلطان
کامکار بیدار مانده در ادارهٔ اقداح افراح عیش جهیا و آماده است وهمواره ما قراح اقداح ملازمت بیک قدم ایستاده
میگوید   قوموا الی لذاتکم یا قیام   نبه العود واستسقی الاثرا   ولاله بر زاله وشبنم با وجود سرخوشی از
شراب دم بدم برای صبوحی کشان بزم سرور و حریفان باده پرست مخمور قدحهای می رنگین بر سر نهاده در جاشنگاه
سلطانی در مقام ملازمت مجلس مسرت از سر قدم ساخته ودر بزم باده پیمایان دامان بر میان برزده کاسه و سبو پر دا خواست
بیا ببین که چو زیبا کشید دست بهار   بگونه گونه درین بزم شاه شادروان   چو لاله خیمه بصحرا زن ونشاط گزین   چو گل زکنج برون آی خرم وخندان
بی تکلف که اوصاف دلفریب فیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین از اصناف لذات آن صحبت انس اشعار بیت وتعبیر کثیر البراعة
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت از جمله ستایشهای حسن منظر آن مجمع خوبان پری پیکر و سرود عود مغنیان رامشگر دران انجمن
قدس نشسته وتذکار یافت   تجاوب الاوتار فی اکنافها   ونجیبها الاطیار بالالحان   وچون دران اوقات مسرت
سمات هرکس از هنروران زمان وفضلا وادبا وشعرای عذب البیان از اطراف ممالک سلطانی جهت تقدیم مراسم تهانی این بزم
بهجت وکامرانی چه آثار رسایل واشعار تهنیت اشعار ونوادر وامیر والحان از ذوی الایقاع وذوی الاوتار ترتیب میدا نشند
فاما اغرب واعجب بالنغمات وانسب تصنیفات مجدد واختراع ساز خوش نوای چینی نوازی بود که از مبادی رتبه
سلطان سریر سرافرازی وخسرو متخلقان محقق بدلنوازی وآن سلطان حقیقی در ملک مجازی وقی الله تعالی ایام خلافته

عن الجانی بموجب این ولید بمحنان درین تاریخ زمان بمیان آمد ازانکه خلف صدق وحافد آن حکیم مولف اغانی والحان و
وآن نظر فیثاغورث وافلاطون موسیقی دان وآن مجدد ماثر لحن داود بنغمات ملایم عود ومحی آثار مسیح بانفاس قدسی رود
خواجه عبدالقادر مراغی اوصله الله تعالی غایة المباغی اعنی نقاوه فضلا لطایف آثار ونادره وقت ووحید روزگار خواجه
محمد بن خواجه عبدالعزیز بن خواجه عبدالقادر مذکور که در ایقاع نشاه سرور بآلات سرور ودر تالیف نغمات رود ومسعود عود
بر مثال ساز عود صاحب ید طولی است وجهت توحد در فنون فضایل میراثی پدری وتبحر در فنون معالی اکتسابی پسری فیروزه
خواص خدام آستان احسان حضرت اعلی است درین ولا باقتضاء مناسبت حال ومقام وملاحظه تقوی وشره سلطان امامت
انسام تصنیف کتابی در علم موسیقی وفن الحان وترتیب سازی مشروع ومامون از خدام نمود وتجدید تالیف آلتی مطرب این ایام
نمود که لیاقت اسماع واستماع انقیا امت بی تحرج ملام بود اگرچه این ساز چینی نوائی از مخترعات حکیمانه جد سعیدش بود
فاما بعد والد وجدش این علم وعمل از کسی مسموع نبود ومشارالیه بواسطه مهارت در علم موسیقی وعمل الحان عود احیاء آن زاده
طبع سعید خود نمود والحق بآن ساز دلنواز در حسن ایقاع وباعمال اعمال آن آلت وقرع اسماع هوش ارباب وجد وحال رامی ربود
ورای نهایت دلکشا بان آواز روح افزا انعام قدس میکشود   او چو در بزم طرب زخمه برگیرد   جان همان نظاره عالم دیگر گرد
والحاصل بعد از انعقاد انجمن بزمی مرتب از اسباب عیش مدام ودر حالت انعقاد ایام شادی بالتزام ابن ابتهاج مستدام در
روزی فیروز ومجمعی خاص ودر محلی بشیم از عوام وخواص جهت رعایت سنت انبیا علیهم السلام دعوت عام اهل اسلام کردند
وبسر خوان انعام واطعام صلای عام زدند واز اطراف بلاد واقطار ممالک سروران سپاه وصنادید امصار وحکام اعوان انصار
ووفود جنود اولیا دولت از ملوک وسرداران سردیار جهت تهنیت این سور بستار ومبارک بادی این جشن عظیم الاستبشار چون
معانی قدسی در خاطر صاحب دلان بهم پیوستند وچند روز درین انجمن فرح انگیز بر سر مایده احسان سلطان هر صبح وشام در بیات
جمعیت والتیام نشستند   خجسته بزمی وفرخنده مجلسی چو سپهر   بدور خویش ندیده نظیر او بجهان   ودر استیفا حظوظ
ولذات واستیفای اصناف مشتهیات ومغنیات هر یکی از وضیع وشریف بروضع قانون همایون تالیف انزل الناس منازلهم در
منزله ومنزلت خود متفرد داشتند ودر مراتب اعزاز واکرام هر کدام را از ارباب مناصب بحسب تفاوت مقامات رفعت وعلو
[illegible] لوای تعظیم واعلام اعظام برافراشتند   بود فکان لذا که خوش جمع ماه   کشته فزایش جبابه افشان کوکب(?)

وروزی

صفت صباح روز سور

وروزی بطالع سعدی خجسته تر از بخت مسعود وصباحی چون رخسار محبوب محمود ودر هنگام بامدادی از ایام در تبیین وجوه
ووقتی صافی از ظلمت غم واندوه که سلطان روی چهره با طلعت همایون از بام بلند سپهر عرصه عالم اعیان را منور ساخته بود
وقیصر ملک سپهر رایت انبساط وجهان افروزی در فضای قضای اوطار از اقسام عیش شهاروزی برافراخته
ودر ساعتی که منجم فلک سعادت وبهروزی باسطرلاب کری خورشید فیروزی طالع وقت را ارتفاع گرفته بود ودو بهرام خونریز تیغ
تیز شجاع را از نیام ظلام برکشیده با مرخاطب [illegible] داعیه جوی با طالع اماندار کیهزبر(?)
از هم میمون ونواب کامیاب بسبب اعلان بسنت حسان واعلام اخبار سار این سور حجت نشان آهنگ سرور
معاشرت را بآواز کوس شاهی گوشنگذار ماه تا ماهی کردند وجهت تهیه اسباب عیش عشرت نوبت طبل پادشاهی این بشارت
اسماع اسماع طوایف مختلف واقوام ناموشاهی نمودند وبرسنن سلاطین سلف وبرعادت اهل مجد وشرف خواستند که گوهر
رجولیت ورود انگلی در درج سلطنت را از صدف استتار وغلاف نوای بیرون آرند وکوکب فروزان فرزانگی آن دراری
برج خلافت را در افق خونین شفق متواری نگذارند چو اکسان رماح جوانمردان در هنگام اظهار مردی از پوشش غلاف
مجد وخوش نماید ونصال سهم السعادة شهزادگان میان وردان مستور در کیش وپنهان در قربان نشانند ووفود ومعود در
حسان جوانان بر فرق سروران ایشان در حین سربلندی مجمع دلاوران لایق قناع احتفا واستتار نباشد ودر چند گاه
کبک بیخ منقار کسای چشم شهباز شکاری با تاقو وچوم چشم بند متواری داشتن از شهسواران شیرشکار نهایت عیب وعار
نماید بیت شهباز دولت تو بپرواز میکند   قیدش مکن که چشم کنون باز میکند   لاجرم باقتضای این مقدمات در رونق
معانی دقیقه این کلمات از روم سرای اقبال وحریم سرخلافت وجلال شاهزادگان بختیار بر سمند سوار گشته بادیگر
نورسیدهای گلشن دولت ونوباوهای دوحه سعادت وچاکر زادهای خانه زاد وغلام بچگان پری نژاد که سرهمه چون گلدسته
بهاری تازه روی وخندان بودند وهرکدام چون کواکب ودرای فرخنده رخسار ودرخشان مینمودند باتفاق شاهزاده از
میان مجلس خان چون آبی که روان جهت ترطیب ابدان روانه گرمابه شده آن فضای حمام رشک حیاض باغ جنان گشت
واز فروغ رخسار آن جوانان رطب البدن صحن حمام چون برج آبی مجمع ستارگان رخشان در ساعت اقتران شد [illegible]
کان عیش اطار ضوه وجوهم   حبب بدا بدرج تحو کواکب   انگاه [illegible] در حضور ارکان دولت متوجه

سفره آن گلبنان اقبال و زینت اصله نهال نوالدوله انسال شد و بدستور معهود سر طفلی از تیغ سر جراح خالبند و سراسان اما شاد و آزادگان
شیردل را با قضاء شجاعت فطری این صورت در نظرشان سهل و آسان بود بلکه بمبادی تیغ جراح در پیش ایشان بمنزله برگ سوسن
و ریحان مینمود و چون سرو آزاد و در پیش آن و استاد دستی را از دست برد در نهج معتاد و رخصت داد سر آینه فی الحال جراح چالاک
دست برمثال باد صبا از زیر دامان گلبن برگی از گل حمرا جدا کرد و آن ورق لاله رنگ را چون شکوفه ارغوان بر سر چوب کرده
بنمود ار میان جوانان چمن آورد و از ان اطراف و جوانب همگی اعیان سلطنت و ارکان جهت نثار دامان دامان درم و دینار
چون قطرات باران از آسمان ریزان شد و بر دست جواد سروران جهت ایثار چندین نقود سرخ و سفید بر مثال شکوفهای الوان
در مجلس ختان باران گشت و زبان ناطقه میان آن حرم غنچه بسان برگ لسان العصافیر آغاز مبارک بادی نمود و از سر طوطی بلبل
اغانی و ساز آغاز نوای دمساز آهنگ نموده جان اهل از سماع را بادی گشت و در طور کنایه و مجاز بصنعت اطوار و الغاز
لسان حال این گونه ترانه تهنیت نامه را بسر حد اعجاز جادی باشد **ختانیت لمؤلفه** مبارک باد بزم ختنه سوری

که خندان شده گلهای سوری　چو بزم سنت سور خان شد　چراغ لاله در گلشن عیان شد　کند در گلشن شادمان غانی
کنون سرو متوقع سرفرازی　نهال تازه از بستان اقبال　شکفته لاله روشن باشاخ و بابال　ز فرع سلطنت اصلی برومند
عیان گشته کنون بر فرع پیوند　شده غصنی ز باغ نسل سلطان　بجای اصل راسخ در گلستان　جدا فرخ چو جنه در صحن باغش
یکی شمعی که افروزد چراغش　زاینده از آن شمع فروزان　بجای اشک صافی آب حیوان　بعو نهی بر ببندد آن سر شمع
که بهتر بر فروزد مجلس جمع　مهندس وار جراح زمانه　کند بر شکل مخروط استوانه　برسم باغبان تیغی کشیده
ز شاخ تر زوائد را بریده　چکانید از شاخ قطرهای خون　برآمد ارغوان از شاخ بیرون　بریده برگ زاید را از آن گل
شکفته غنچه باغ تناسل　نهال مثمر از گلشن بیکبار　مجرد کرده از اوراق بیکار　صبا دوخی برگ گل پرده بدر شاخ
که گرداند میان بزم مستان　جسته برگ گل را بر سر چوب　که گلدسته بود در بزم خوب　رسید از طفل غنچه این بشارت
که رفت از دخت رز مهر بکارت　نبات باغ را بکری چه ماند　که شاخ سرو را در بر نشاند　فلک اندر نثار این ختانت
زماه و مهر از زر و زر فشانست　برای زخم ختنه کرده کیوان　سپهر آن طشت و خاکستر سامان　از آن مریخ جراح جهانست
که آیین سازی این سور خان است　برد زهره از این سور بیاوی　برای روی خود گلگونه زین خون　فشانده از در و در ذره خورشید

برای زخم

برای زخم او از روی امید　برای زخم او مه خون پر کرده　علاجش مرهم کافوری آورده　خنان آنجان کرد ندیدست
که دعای حکم سلطان **بایزید**　خجسته باد این سور دل افروز　بسلطان و همه اعقاب فیروز
همیشه باد بزم سور و شادی　بدور عشرت سلطان مرادی　جو شد اول نمود انجاز و الغاز　دعاگویی بود اول و ایجاز
بکش مطرب در آن مجلس خوش آواز　سرود از گفته ادریس بنواز　سرود پرده و از بنده بر خوان　ببزم شاه ملک لطف و احسان
مبادا در بزم عیش کامرانی　بسلطان احمد از غصه رسانی　که در ملک غریبی بی نوایی　برای شاه میگوید دعایی
از این بنده اگر کرده فراموش　بتقریب دعا نامم کند گوش　مبارک بادی این سور فیروز　دعای غایبانه کرده هر روز
دعایم باد مقرون اجابت　سهام دعوتم یابد اصابت

ذکر مجلس سرور و سرود و سور مسعود شاهزاده های سعید الجد و اخلاف عضدالدوله سلطان محمود ادامت سلطنته الی الموعود

آسمان ساخت در آفاق یکی جشن و سرور　که از آن سور شد اطراف ممالک معمور　جهه اسعود و سروری که اگر ذکری　مجمع زهره بود بزمی از آن عالی سور
چون نمایش سطوات حشمت و اقبال مستدعی اظهار آثار صفت جمال و جلالت و اکمل لوازم و نتایج نعت جمالی سلاطین کامکار و جمع قوانین
جمعیتها در بزم سرور است و اهتمام عالی همت انه در آیین صحبتهای مشحون بمسرت و حبور و مجامع مقرون بحضور مظاهر جور و قصور و این معنی
نیز بحکم تقابل صفات حضرت عزت بر سمان نسبت که اجل و اسم صفت جلالی پادشاهان عالیمقدار ز ترتیب مقدمات معاداه
و مقابله با حساد و خصمات لازم سر منظر سلطانی که در اظهار ظلیت رحمانی مظهر کامل آن نشاه اولی و ثانی باشد در رتبت
شاهی مظهر جامع از مظاهر الهی خواهد بود و مورد صفات مقابله در مظاهر نامتناهی و الحق استقرار مسند پادشاهی را با
با دوام تمتع از دو واهی شاهی و صیانت از نوایب و دواهی بی اجتماع این دو صفت رحمانی در تمام نشات انسانی تمشیت و استقرار
نتواند بود　شاه را باید که باشد خوی رب　رحمتش مقرون تخویف و غضب　و اگر جمیع افراد خلافت نجاد این خاندان
آل عثمان از قدیم الزمان الی الآن بجامعیت صفات حمیده انسانی موصوفند و بتمام لوازم احتشام و آیین سلطانی موسوم و معروفاند
لیکن فیما بین اخلاف خلافت اکتساب آن سلطان سلاطین مآب و خسرو جهانبان جنت ایاب چون پادشاه جوانبخت کامکار و آینه
مجمع جمال و جلال آفریدگار مسند آرای بزم احتشام و کامرانی کشورگشای ممالک جلالت و جهانبانی مظهر انظار الطاف حضرت معبود
عضد الخلافه سلطان محمود ابدیت ایام سلطنته و خلدت ایام شوکته که هم در طریقه حسن معاشرت بمردم داری و مجلس آرایی و هم در شیوه

اجرای لوازم جلالت و شوکت پادشاهی و فرمان فرمایی از تمام سلاطین زمان ممتاز بود. و نهال دولتش در بوستان کامرانی سر افراز
و نواحی والد خلافت مکانش بار رفاه دارح [illegible] او مصروف بود و توجه دیده عطوفتش را بانشعاب فروع و اغصان دولتش معطوف
میفرمود. بنا علی ذلک در شهور سنه احدی عشر و تسعمایه سلطان سلاطین مجاهدان در وضع مجلسی رشک روضه جنان جهت تجدید سنه اینا
و سلاطین جهان مطاع اصدار فرمود و در بهترین اماکن و خرم‌ترین مساکن که در تحت حکومت شاهزاده مشار الیه بود شاه و شاهزادها
اهل یاران سیم محلی از توابع کشور معاینه حسب الامر المطاع تعیین فرمود. و در بهترین مواسم ایام و فصول در اوقات اعتدال هوای
بهار تنسیم نسایم شمایل و قبول در آن عرصه جوم و مقامی رشک ارم که هوایش از صفا و لطف با روح مقدس آمیخته بود و فضای بیتش
با بهجت و مسرت نکتهای جان پرور عشرت انگیخته بیت جست جنت تا زند با روضه بزمش لاف خار و خاکش مقابل با گل و ریحان آو
بارگاه احتشام و خیام جلالت و استعظام بر آسمان نشاط بر افراخت و جهت ترتیب بزم سرور و انعقاد مجلس سور اسباب
و اثاث پادشاهانه مرتب داشت و شاهزادهٔ عظام را بسنت حضرت ابراهیم خلیل علیه صلوات الرحمن متقلد ساخت و جشنی عظیم
مشتمل بر انواع نعم نعیم در آنجا طرح انداخت و مهمانان در آن سور خان ابواب احسان نعمتهای جانفزا بر کافه بنی نوع انسان شکرانه
نعمت بقای این سلطنت و کامکاری و جهت تمتع از عمر فرزندان و برخورداری مفتوح داشتند و سلطان جوانبخت کامکار رونق
اشارت والد بزرگوار خداوندگار روزگار با جمیع ارکان دولت و خواص حضرت از صغار و کبار نظر همت را بر بسط بساط
انعام بر خواص و عوام برگماشتند ع با مجلس اجمع المحاسن کلها فتقاصرت عن وصفه الافکار و چند شبانه روز
پیلاد نهار را اسباب نشاط و شادکامی را در آن جمعیت مرتب و مهیا ساخته و جمیع بندگان و خواص و عموم ارباب اختصاص را
از اصناف مهمانان آستان و اضیاف باضعاف مزایا و نعم و باطراف عطایا و اسالیب کرم ملکال الشفقات و اهتمام می نواختند و از
تمامی اطراف ممالک ملوک عظام تهنیت نامهای مشحون بتحف و هدایا میفرستادند و حکام و امرا و ولایات و نواحی جهت تقدیم رسم تهانی
روی اخلاص بصوب درگاه سعادت پناه نهادند و برسنن معهود در آن اوقات ساعات مسعود تحفهای مقبول دعاگویان تا زمان اهل علم و
عرفان بان جمع همایون و آن سور و مسرت مشحون متواتر روی می‌نمود و مباهات و برکات ادعیه صلحا اهالی فرخندگی آن ولیمه انجمن عاید می
نمود و این قصیده از محقرات این وقایع جوانی زمان و کیفیت فرخندگی آن بزم خان ملتقی بذیل این داستان براعت نشان نموده شد و ا
و آن ابیات ربیعیه مشحون باوصاف آن مجلس جنت نشان کرده آمد المؤلف قصیده ربیعیه سوریه

بهار آمد و نزهت شاهی بان غنچه خندان شد زهی مقدم بلبلی کز عالم گلستان شد غمامهای بهار سنبل غنچه بگشای که چون خامه بلبل از آن زلف پریشان شد
ربوده گوی قبول از میان بهار خلق غنچه چو در دست سمن ابریان [illegible] بگردید به نرگس چو شبنم اشک ما مست کند بلبل خوش الحانی که طفل غنچه خندان شد
گشاده از رخ نقاب گل صبا به تماشا رغبت به باصبا غنچه از آن دست و گریبان شد ملوک شد سپه اطلس باغ از زمرد آلا [illegible]
جهان شد جلوه گر شاخ شکوفه در چمن [illegible] بشارت سبز شد باد صبا [illegible] [illegible] شقایق عنبر افشان شد
شد از مهر رخش روشن چو چشم لاله غنچه به بوی نرگس [illegible] [illegible] چو از بزم گل ندامان نصیب خار هجران شد
چمن شمع خوبان چو بزم خسرو عادل سحاب آنجا نمود [illegible] [illegible] [illegible]
سپهر عالی از فیض سلطان [illegible] آن شد که او را نجم از شاهی او گلستان شد بهار فضل اللطفش [illegible] نسیم خلق او [illegible]
[illegible] ز لطف طبع او [illegible] فکنده بر [illegible] [illegible]
بروز جود [illegible] جهان کین خاکسار [illegible] بهار عالم آرا شد [illegible] [illegible]
برو مسند سر شاخی ز باغ جاه سلطانی [illegible] جاه شد و سلطان آن شد جو آنجا که سرو قامت شاهی جلوه [illegible] بهر جا سایه افکنده سراسر روح ریحان شد
زبان کلک [illegible] جو بلبل [illegible] شبی کز نور رخسار [illegible] [illegible]
بروز بزم جمشیدی بکف جام جهان بخشش بوقت رزم خورشیدی که تیغش [illegible] ز ابر جود او دست گدایان [illegible] [illegible]
نهال [illegible] ثمر داده [illegible] ثمر باغ شاهی [illegible] جهان شد [illegible]
[illegible] [illegible] چو آمد [illegible] [illegible]
عنادل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
به بزم خوش [illegible] همیشه تا غم و شادی [illegible] نوع انسان شد خدا یا دوستداران [illegible] شادمانی جهان کام ایشان [illegible]

اما جناح مبنی این گنجینه نامه در بیان مجاری حالات و ملکات و اخلاق و اطوار سلطان خلافت ممانت و کیفیت استخلاف هر کدام در سلطنت اقطار و جهات
حکایت اول در ذکر شاهزادگان سلطنت مکان که بسعادت و سلامت در اقطار ممالک بر مسند شاهی الآن متمکن‌اند با اعقاب سعادت مآب
ایشان حکایت دوم در ذکر فرزندان سلطان که در ایام خلافت والد عالی شان متوجه ریاض جنان شده‌اند و آثار متخلف از آن شاهزادها ی
جنت آشیان داستان تاج سلطان مرکب شاه بلکه شاه نشان حق سبحانه تعالی هر چند بقای نوع انسان را

همیشه مشروط بتسلسل انسال و مربوط بتعاقب توالد انساب ساخته و در استبقاء اشخاص بشری وجه استدامت مساند سروری
سلاطین عالی تبار را اهم موهبت نتایج دولت نصاب و توالد احفاد و اعقاب نواخته اما همیشه وجود اصول و آبا از جهت ابوت
طبیعی جسمانی مبدا ظهور افراد و اطلاد حسن و ذوات سلاطین را ابوت حقیقی روحانیت که موجب بقا زندگانی کافهٔ عباد است زیرا
که مبدا توالد و اولاد از ظهور آبا نسبی بواسطهٔ تحویل قوای حیوانی و تکمیل فروع میلان شهوانیست لیکن مبدا دوام و بقا افراد
عباد از صنف عدالت نفسانی باشد که معدود از ملکات روحانیت و مرتبه سلطان عادل در ظلیت رحمانی بواسطهٔ تحقق انجعالی هم
ظل رحمت و سایه آلهیست و هم خلیفه حق در تعهد و تفقد فروع الخلق عیال الله احب الخلق الی الله انفعهم بعیال الله

تو ناکرده بر خلق بخشایشی کجا یابی از دولت آسایشی
چو حق مهربانست بر دادگر ببخشای بخشایش حق نگر برین تیز بر

چنانکه اصول بنی نوع بشری در ضوابط رعایت پدری رب البیت و حافظ نظام منزلی و لاولد سلاطین مقسط هم از جهت ابوت روحانی
رب النوع افراد انسانی اند در رعایت نظام مدنی عامه افراد و در حفظ ترکیب بدنی کافهٔ آحاد عباد و حفاظ مدین چون مستدام حفظ
منازلت هر آینه تعهد مونت و تکالیف هر دو قسم از نگهبانی منزل و مدنی جهت افراد انسانی بلکه اشخاص حیوانی در ذمه همت
ارباب قدرت و سلطانی واجب شرعی و لازم عقلیست و جهه بسط آثار رحمت و مهربانی بر فروع روحانی قیاس بر نتایج حیوانی سلطان را
باستکثار اولاد و استنتاج و بتعاون اعوان و انصار احتیاج است و باتفاق جمیع عقلا بهترین مظاهر امداد و اسعاد در هر دو قسم
از نظام منزل و مدنی عباد نتایج و اولاد پاکیزه نهاد اند چه اکر بالطبع منتج و فرزند در تمامی نفوس ما اصول بخود و بعکس در مقام تعاون
و اعتضاد اند و میان افراد بشری همیشه پادشاهان جهاندار را جهت ادراک مطالب و انجاح مآرب بمنزلهٔ جناح نجاح اند و فروع
سلطنت آیین چون مصباح گلشن صباح منور اغصان و مثمر افنان نصرت و استفتاح اند هاتهم خلق للنتاج سیدو لیدا
و ضیع اقل اعهم للوطاء بالسرج هر آینه هرچند که شاخسار سدره اثمار دولت و اقبال در سر بستان دولت سلطانی بیشتر باشد ظلال
مجد و جاه و جلال را بر مفارق عالمیان سایه گستری اکثر و اوفر خواهد بود و استقامت طود شاخ شاهی و استدامت نهال برومند
پادشاهی از طراوت شاخ و بال آن شجرهٔ طیبه انتظار توان داشت و از نضارت اثمار اشجار آن دوحه اقتدار اعتبار توان گرفت
که مصداق مثل اصلها ثابت و فرعها فی السماء و مشابه منت لی ضمت و امددناکم باموال و بنین در گلشن خلافت مناسبت کشته ما شیئه
من تلق منهم تقل لاقیت سیدهم مثل النجوم التی یسری بها الساری چنانچه اتفاق این مظهر جامع ابوت روحانی

و مبدا

و مبدا اول در اصلیت سلطانی نسبت با جمیع افراد انسانی خدایگان از روی ظلیت رحمانی مبدا بقا و نظام کلی اشخاص این جهانی است
در اصالت و ابوت جسمانی هم مبدا چندین مظهر شاهی و کیفی بشانی است که باذات رفیع القدر مثل آسمان ذات البروج بوده که
چندین کواکب علوی ازو تابیده تبارک الذی جعل فی السماء بروجا و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا و طینت طیبه اش روضه جنان است
که چندین نهال طوبی ازو بالیده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه گویا دعا اجابت اقتضا ربنا واجعلنا مسلمین لک و من
ذریتنا امة مسلمة لک در شان این عهد ابوه حقیقی میان خلق جهان قرین استجابت نبوی که بعد از اعداد اسباب حصر اعداد تعداد
نتایج و اولاد و بطون اعقاب و احفاد و سلطان که از اناث و ذکور موجودند و از صغار و کبار فروع که از عواقب توالد الی الآن
در ظل خلافت سلطان معدود اند بهشتاد و نود رسیده اند و از انجمله الیوم در عطوفت و در کنف رحمت سلطان بیخ باد و شاه عالیجاه
در ریاض خلافت در نشو و نما اند و هر کدام نیر اعظم در میان کواکب سما نجوم حجه عد و الدراری و موضعها من الحسب الرفیع
اذا لاحت نبوه لنا شهدنا بطیب الاصل عن طیب الفروع تراه وجوه منهم لیوث اذا انتهل القنا فی کل روع
فلا زالوا کانجمها ائتلافا من الحدثان فی حصن منیع والحق هر کدام از فروع فرخنده نبات و هر یک از اغصان
اصل ثابت این روضه شاهی و گلبن رحمت الآهی در بسط ظلال افضال عدیل اصل آن خلد فرموده سایه راحت نوال چون شجرهٔ پر ثمر اند
جنه کامرانی مقیمان انصار و ابنا السبیل لمؤلفه

آسمان ساست سایه سلطان خدا خورشید و ماه ازو تابان
شد بود آن سماء ذات بروج کاختر از ابراج اوست عروج
اختر سعد جیست اولادش زان کواکب که آسمان زادشنا
آسمانی بعدل گشته محیط گشته تابان کواکبش بسیط
سایه کس ندیده بر اختر سایه لطف حق چنین بهتر
سایه شاه بر جمیع بلاد باد پاینده با همه اولاد

چون نظام تواریخ و اخبار سلاطین عالم از ابتدا ظهور ابن آدم تا این دم منضبط بضبط انسانست و اکثر اوقات مرتبط با استخلاف
اخلاف و اعقاب هر آینه ذکر فروع این شجره علیه خلافت هم در مسلک ثنا گستری این خاندان از جمله مقامات آیین حشمت و تمکین
و از مقویات دولت و دین نمود و در عداد مهمات دعاگویی و ذکر جمیل این دودمان معدلت آیین بود هر آینه اولاد و امجاد این سلطان
سلاطین زمان را بترتیب ظهور آن کواکب دری از آن آسمان سروری و طلوع هر ستاره مسعودی از آن مطلع اقبال و چنگ اخضری در این
صحیفه اخبار فرخنده آثار ایراد یافت چون ذکر خیر آن اخلاف خلافت انتساب و ثنا و دعای آن شاهان رافت مآب بترتیب ظهور
وجود و ظهور در اعیان شهود بر نسبت تقدم و تاخر آن کواکب مسعود ملایم بسیاق کلام نمود اتفاقا در وقت شروع بتحریر این کتاب

اخبار آل عثمان و شاهان مجاهد نشان از اخلاف خلد الرحمان و اعقاب سلطان سلاطین زمان که بمنزله افلاک هشتمین مشتملست
بر نیرات ملک و دین سمت کوکب دری بر آفاق شاهی و سروری درخشان بود لاجرم بندگان آن مظاهر سلطنت و اقتدار و مجالی آثار ستوده
و آثار حمیده ایشان بحسب مجاری حال این صحیفه اخبار را معنون و مشحون داشتن لازم نمود و چون پنج شاهسوار در میدان جهاد
از شاهزادهای سلطنت مدار بر مسند فرمان روایی متمکن بودند و دو شاهزاده در این اوقات تالیف کتاب بجوار رب الارباب رحلت نمودند
اولا بتقدیم دعا طول بقاء این پنج ستاره سیاره که بر فلک افتدار سیارند بترتیب اسنان عمر و شاهی اقدام رفته و بعد از آن ذکر شاهزاده‌گانی
که عمر و دولت بسلطان زمان باز گذاشته اند مولوا مغفوت در طبقات جنان بر افراشته التزام نمود و این مقصد در دو حکایت مودی
میشود حکایت اول در ذکر شاهزادهای که متمکن بر مسند سلطانی اند و این حکایت مشتمل بر پنج گفتارست گفتار اول در بسط
[illegible] اعظم و اشرف و اقدم اولاد سلطانی و در نشر نعوت احوال آن پیشوای اخلاف خلافت مکانی شهنشاه جوانمرد جوان بخت
بذات او مباهی تاج و هم تخت با وجود جهت مشهور عالم بخلق و مکرمت اعلی و اقدم مقاوم اسم در رسم ملک و جاه بنام نامی سلطان شهنشاه
مقدم بر سریر پادشاهی مکرم گشته از لطف الهی صبیح الوجه چون صبح دلفروز رخش مشرق چو مهر مشرق اندوز بهر خواری که بخشش کرد جهان
بجز بخشش عطای چرخ دوار بزم عشرتش جمع آنچنانست که پیدا بر سر جام شرابست سخای ابر باشد قطره افشان کفش افشانده دریا گوهر
نوال عام او خاص گرفت نخورده روز چرا بی جاه او زحمت طمع را لطف او گوید بجایی که از جود دم کند حاتم گدائی کفش دریای جوشان از مکارم
جناب آن دنا بر ورد اسم چو مهر گیتی افروز امانی همیشه در نشاط و شادمانی است ظلال شاهنشاهی باقی باد و ولی مقرون بجود و سعد داد
بزم خوشدلی باد و منبع بظل عالی سلطان عالم از مبداء طلوع طالع همایون و از ساعت خجسته مولود همایون آن اکبر اولاد
سلطان مجاهدان که در شهور سنه و ثمانمایه اتفاق افتاده فرخندگی و فیروزمندی سلطان بوما فیوما متضاعف می‌بوده و
همواره نهال اقبال آن مظهر افضال در ظلال خلافت و جلال مانند تالی شجره طیبه اجلال آن والد سدره امتثال متوافق و متآلف میبوده
و با مطلع جمالش صبح اقبالی بوده که از ظهور رشاشیر نورش تبشیر تمام بظهور شموس و اقمار بسیار از آسمان خلافت این خاندان میشوده
تا الحال بحسب شاخسار بر از اهیر و انوار گلستان بوده که در مطالع بهار سلطنت شکوفه و از نسیم حوادث آن گلستان شد و اکنون در سایه
عنایت پدری بنصیب کاملی از مسانید قیصری فایز است و در عرصه جهانداری سلطانی بمدد بخت مسعود و جد نیک امانی الیوم سلطنت
خلاصه ممالک یونانی را حایز است و وسعت حوزه ملک و مالش بر نسبت وسعت دایره سپهر احسان و افضالش از آسمان بسیار است

سیح

سیح اوسع و ارفع است و کشورهای پر منافع و بلاد و مواضع نافعش از امصار ممالک رومی و یونانی در نزهت و بهار از گلستان و انجمن
بهارستان اجمع و انفع است چه آن مملکتی که اکنون معروف بمملکت قرامان گشته خلاصه بلاد یونان است و از قدیم مستقر خلافت اعاظم پادشاهان
عادل اول از سلاطین ایران است و اکنون بتفویض جانب والد عظیم الافاضه جانب شهنشاهی مفوض و مرجوع شده و از شکوه و احتشام ممدود الظلال
والد سکندر خصالش همیشه طوارق زمان پر اختلال از حواشی بارگاه جلالش مدفوع و حوادث گردون سریع الانتقال از حریم دولت و اجلالش ممنوع است
و امداد و دوام المجد لجده جده هم و بعید عنهم کل خطب منکب مستور سریر سلطنت و مقرونت ملک و مکنتش که شهر عالم آرای قونیه است
بنابر آنکه همیشه قرارگاه سلاطین عالیمقدار و معرکاه شاهان نامدار عدالت شعار می‌بوده و آب و زمینش همواره نشیمن مقربان درگاه الهی مع آمده
و طینت طینت علیه اش لایزال مطیب بنسیم انفاس روح افزای اهل الله شده لاجرم ساحت گردون مساحت شاهنشاهیش از مجاورهان مورد
فیوض الهی و مهبط تاییدات نامتناهی و محط رحال رجال الله و جنود الهی افتاده هرچند طالع مولود مسعودش بمثال مطالع سهیل یمن و
در ممالک روم و یونان مشهود و معلوم نیست اما فرخندگی طالعش چون سعادت جد سعیدش ظاهر و باهرست و فیروزی قدوم خورشید
رسومش از سعود کوکب مسعود والد گردون احتشامش بر اوج آسمان خلافت نمایان و باهرست چون نقش از طالع سلطان نماید چو والد کرجهانگیرست شاید
در خجسته طالعی که حافظ مسند سلطنت و اقبالش بواسطه عطوفت فطری و نظر مهر و اشفاق پدری اوست که سلطان سلاطین جهان است
و حامی عهد ایالت و اجلالش سپاه ملایک پناه آن خلیفه رحمان است لاجرم همیشه اوقاتش را بسط نشاط مسرت و استبشار
مصروف میدارد و بچشم حقیقت پس چراوی کلبن اقبال روزگار بی اعتبار را بمنزله نقشی بر آب میشمارد زمانه بنوعی تابع و او دوست
و فلک بروجی متابع رای بهجت استدعا او که ناظمان دار السرور ایام و دهور همواره عقد مجلس انبساطش بالقانون شادکامی منتظم
میرسانند و هر که از اصول ابتهاج و مسرت خارج افتد چنگ فراق او را گوشمال دهند یا بمضراب شمشیر هجرانش بنوازند
و لهذا در مجمع اقبالش و در نشیمن جاه و جلالش نقش پریشانی کسی بغیر از طره منظوران بتقریب صبا و شمالی ندیده و در انجمن اعداء و خصمانش
خاندانش حالت جمعیت و انتظام بجز از اجتماع غمهای گوناگون هیچ مجمع اللفظی بهم نرسیده دوستانش جمع و حال دشمنش در تفرقه
مجتمع اسباب شادی متفرق اسباب غم همیشه چون صبح اقبال روزگار با انبساط و گشاده دلی میگذارد و چون خورشید جمشید آیین جام
سرور را در این سرای پر غرور از کف نمیگذارد و در حرمگاه از بار دولت همواره کوس عشرتش بر مثال برق کامرانی خندانست و در مسند
شاهی و سروری لایزال رخسار حشمتش چون مهر منیر متبسم و فرحان است در روزگار خوشدلی اقبال حال میان زمان مسعود و منتهی آمال

وحساب عمر بیشمار دهد و فراغ بال او در ملکت واجلال اما بدل نوال و بسط افضال می گمارد که بیت ما فات مضی وما سیاتیک فاین قم فاغتنم اللذة بین العدمین وازجمله جلایل مواهب وعطیات رب الارباب دربارهٔ آن شاهنشاه عالیجناب اکنون
بوز فرزند نجیب و بوعی اصیل نسیب فروغ چهرهٔ شاهی وجهانبانی او افزوده و بضارت دوحهٔ مطالب وامانی او بفرخندگی آن نهال
افضال افزوده و تمام نموده مؤید از عطا و لطف سرمد سمی جد خود سلطان محمد یعنی آن شاهزاده ستوده خصال در بستان
خلافت آل عثمان نهال برومندیست شکفته اغصان و شجرهٔ مبارکیست در ریعان جوانی مثمر ثمرات جنان او لاشاخسار دولت و با
کامکارش از جویبار نجابت بنوعی شادابست که با سر پنجه آفتاب جهان افروز که منبع انهار شعاعهای نورانید و زیست بر مثال کف
کل محمدی در عرصه گاه ملاحم وو دانگی دعوای مبارزان بلکه داعیه مضاهاة میمنماید و بدیولای سماحت وعطایایش و انامل برقواعد
در اشاعت مآثر سخایا باشاخ برومند سدره وطوبی در اثمار اثمار مکارم وسجایا در مقام تفوق و استعلات تمام بجز زخار دراقرانش
جواهر بیشمار در صدد انبساط و استیلاست بیت هو البحر لا تطلب بعد ذلک رده ومن واید الجو عند التنقاب وذکا و فراده
باز کاو فطنتش با کتساب انوار علوم و اقتباس اشعه فهوم میال مشعوف و فکرت با استقامت وصفایش در به رردات و بایع
فنون معارف و معارف دانشوری موصوف واز امارات دولت روز افزون واز علامات وشواهد قوت بخت همایون آن مظهر اقبال که
در تخلق بمکارم اخلاق مقتضی ملکات کریمه و متحلی بصفات عظیمه جد خلافت مقامت و مجلی مآثر و محامد و مفاخر آبا و اجداد جنت التیام
امید که این فرع فرخنده نهال و این سرو سرابستان اعتدال در ظلال ید تربیت اصول معدلت و فضل عدل و احسان ناصر و نامی گردد و سایه
رحمت و مرحمتش راحت افزای ممالک اسلامی شود بیت متمتع بادا از عمر جوانی زمرجش فزون ده زندگانی گفتار دوم در ذکر
تحول و مقبل آن خلف خلیفه زمان وولی العهد سلطان سلاطین جهان سلطان احمد خان مکنه الله تعالی علی سریر السلطنة فی ظل
والد الفخیم الشان سنت انقیاد ائمهٔ هدی و شیوه خلفا و سروران کافه برایا جهة استقامت نظام احوال عامهٔ بندگان خدا از جهة
وجه مقررست که در رعایت سلسلهٔ خلافت ورعایت اتصال انساب واحساب نشر لفظ اولاد و الاسلاف منا جانب و دعای ربنا هب لنا من ازواجنا
وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما مسلوک دارند و باستحقاق اخلاق و استنتاج اعقاب حمیده اوصاف مسند امامت و پایهٔ شاهی
در خاندان خود مستمر و مستقر گذارند و نظر همت از ابعاد مشاهدهٔ آثار و شواهد سعادت ازلی بر تمکین امجد و ارشد اولاد و امجاد کارزند
زیرا که بقای دولت و اقبال در خاندان سروران جهان و دوام عزت و جلال در میان اهل بیت معدلت و احسان بوجود خلق خلافت
منقبت

منقبت منتهی گردانند بود وازاقضا بنا با ارباب مجد و شرف بمکارم اوصاف سلف طاهر وفا می توانند شد ملوک را کمونها اند و خلف
زمینیان بسیرت آموخته اما اول ایشان بر فوروای عمر و دولت اخلاف و بهترین اسباب نجابت و سعادتمندی اعقاب بمکرمت او صاف
رضا و قبول خواطر اصول سعادت انتسابست بلکه رضاه آلهی مستنبع خشنودی آبا و عاطفت سابقت و دیگر آیت ظاهر بر اسنخ اوراق
مسانید رفیع اسلاف در مناصب احوال و اعمال اخلاف آنکه در جمیع ملکات کریمه و محاسن اوصاف خصوص در نعوت عدالت و انصاف بحسب
کلمهٔ کثیر الحکم من اشبه اباه فما ظلم اشبه و امیل باشند تا با معالی مراتب و با محصول شریف المناقب چرا که در نوع بشری ظهور نشاه پسری
عبارت از تشخص و تعین جزوی از اجزاء منفصل پدریست در عالم اعیان جسمانی و آن انصال و انفصال اجزاء بدن جسمانی هم مسبوق
بتعلق نهانی و نسبت روحانی است که عطوفت جبلی ابوت ناشی از آن نسبت پنهانی است و کلمه حکمت انما اولادنا اکبادنا که ماحی
مبتنی برین معانی است بیت پدر چون صدف شد پسر چون گهر جگر گوشه زان شد پدر را پسر و تحقیق صدق این مقدمات و تحقق
تحقیق این مفهوم کلمات آنکه چون سلطان سلاطین جهان از حق سبحانه و تعالی بمواهب جلیلهٔ اختصاص بخشیده و از اعظم عطایا علیم المزایا
آنکه بازوی کامکاری این سلطان را مقوی و مقوم باولاد و سعادت نجاد و اشته فیما بین این جمله نیرات فلک خلافت واز میان همه کواکب
عالم افروز معدلت و نصفت طلعت همایون فرزند دیگر از غرهٔ غرای این مظهر جهانبانی را که در شهور وکان ماه در مطالع جلال
طالع شد بیت روز ولادتش چو نظر کرد مشتری انصاف داد و گفت که او سعد اکبرست واز اصلاب آبای علوی و کشور عالم قدسی
بفلور گیتی ظهور انتقال افراد از ستیه جلوه نمایی نمود و از آن مرتبهٔ منشیهٔ فلک خورشید دولت و از آنجا بدامن ربیب آفتاب نابید مطالع
گلستان اقبال بر مثال غنچهٔ نورسیدهٔ نهانی آغاز چهره گشایی فرموده و از ناصیهٔ مهر نا سیرش فروغ سعادت نهای کلی و تابش فیروز بها
جلی رخ نموده و الحق این موهبت عظمی مستوجب شکر نعمتهای اشاکشت بیت نعم الاله علی العباد کثیرة واجلهن نجابة الاولاد و بعد از
استجازه بتلقین علمای عالم بالا از حسب الاسماء تنزل من السماء بهم نامی سلطان انبیا که در صحف السما احمد او را میان طوالع مطالع
نامدار نموده و همکنان از سعادت قدوم فرخنده رسومش تجدید و تنوع فتح ل و اقبال فرموده و در واثب سن صبی پرتو نور احمدی از جبین
مبینش همواره هویدا بوده و اوام زیر سماوی از عکوس ناصیه همایونش پیوسته اقتباس نجوم می نمود و دلایل رشد و رشاد از حرکات و سکنات
منتظم او پیوسته ظاهر می شد و مخایل فطانت و رزانت رای از اسره وجه کریمش پیش دیده عاقلان واقف متواتر با هر میگشت بیت
فی المهد ینطق عن سعادة جده اثر النجابة ساطع البرهان و در ایام تربیت ریعان دولت شجرهٔ طیبه اثمر الشیر با کبر کی فطرت و شکر

و شهد بهجت و مسرت سیراب نموده بر بعال سن تمیز رسانیده و در دبستان خاقان الانس و الجان علوالبیان نهال قابلیتش را
بمرتبه بلوغ کمال و بفرخندگی دانش و افضال معلم و مودب گردانیده
ز تعلیمش دل روشن برافروخت   فنون علم و حکمتها در آموخت
حساب نیک و بدهای جهان کرد   نظاره جستنهای نهان کرد
چون شجره مبارکه اقبالش در زمان اعتدال جاه و جلالش از نظر خورشید اثر
والد خلافت شعارش بر مثال نهال بالیده شاخ جلالت و بر سنت طبیعی از ایام ربیعی دولت در نشو و نما افزود و از گلبن قابلیتش در ظلال
افضال والد ملکی خصالش مردم گلی تازه در کمال نضارت و بهار خضارت سر برزد و در جمیع ملکات فطری و اخلاق کریمه جبلی انطه
کامله پدری باو نسبت تطابق قرص ماه بدری با خورشید خاوری نمایش فرموده در کمالات مکتسبه البشری مقتفی بآثار و [illegible] و الکرم
و آن مظهر معدلت و داد   [illegible]
جهان فاخر سخن شد در معانی   که بحری گشت در گوهر فشانی
هر آینه چون سلطان علیین مکان [illegible] سر خلافت بجنت آشیانش استقرار گرفت و تخت موروثی بجلوس [illegible] اهل ایمان چون مشکوة زر
فروغ بلوامع انوار پذیرفته بر سنت معهوده و طریق معتاد زمان آبا و اجداد سلطنة ملک رومیه و تخت امامیه را بآن خلف خلیفه
سمات و آن مظهر محامد اخلاق و محاسن صفات تفویض فرموده و منصب قایم مقامی و شاهی بآن منظور انظار الهی تخصیص نمود
و در آن کشور مشرقی که مطلع خورشید دولت این خاندان خلافت مکانست آن عزیز سعادتمند را جهت ترقی تصاعد به مراتب [illegible]
و از ابتدای تفویض آن سلطنت و مکنت در آن مملکه که در تاریخ سنه [illegible] تا الآن که سنه [illegible]
جنبه رایات نصرت آیات آن نو شهزاده اسلامیان بر مفارق ساکنان آن کشور را بالی یا بان لامع و تابان گشت و از اصل راسخ و طود
شامخ دولت روز افزون او در آن کشور چندین ثمرات طیبه در روضه شاهی نمایان گشت و بر دوحه اقبالش چندین شهپرهای ملایک اطوار
[illegible] مطاف آن اولاد نجبا بر رسته و نمایان شده و در کثرت نتایج و اعقاب و توالد و تناسل فرزندان سلطنت انتساب عدیل والد خلافت
مکان آمده و از محامد ملکات خسروانه السنه و افواه اهالی به متفق الکلام اند و انفاس طیبه نفوس قدسیه در نشر رواج دعا و ثنا کمالات
انتساب او متوافق النظام [illegible]
بنوع فالی ای باد سحر خیز   بگلزار سخن طیبی بر آمیز
معطر کن حریم انجمن را   بحمد [illegible] سخن را
چه باشد غنچه نو گلک تحریر   صریر بلبل بستان تقریر
چه غنچه فشان گلزار معنی   روان از لطف او انهار معنی
شکفت آن غنچه خندان باغم   چو لاله در شبستان شد چراغم
فروزان گشته آن شمع شب افروز   ز خورشید سنان شاه فیروز
سرافراز جهان شاه جوانبخت   باقبالش مباهی تاج و تخت
سرافروز ملک قیصری اوست   سزاوار نظام سروری اوست
همای دولتش را در زمانه   بسا ورنک خلافت آشیانه
بلند [illegible] پشت خلافت   جنابش کعبه اهل شرافت

شه دین پرور و همنام احمد   بنصرت [illegible] مؤید
ید بیضای او در قبض شمشیر   جهان افروز چون صبح جهانگیر
کف او در کرم چون چشمه خور   فشانده در جهان ناخواسته زر
فروزان از ضمیرش کواکب   ضمیرش در جهان چون نجم ثاقب
بخوش خویی چو والد گشته مشهور   چو ماه از مهر دارد لمعه نور
ضمیرش را مکن مانند مرآت   فروزد طبع او صد گونه مشکوة
همین بخت که دیده از میانه   ولی العهد سلطان زمانه
عیان از روی او نور خلافت   چو مهر از رخ رخشان از لطافت
همایون گلبن طوبی مثالیست   بباغ سلطنت رعنا نهالیست
چو شهباز که شد بر بسته بالش   فروزد هر زمان چشم جمالش
نهالی بارور اصلی برومند   چو از بار بهارستش چند فرزند
ثبات دولتش بید از اخلاف   نبات گلشنش ستوده اوصاف
ز اخلافش شکفته صد گلستان   ز اعلاقش عیان گلزار احسان
وجودش روضه خلد رضوان   شکفته از گلبنش گلهای خندان
که اخلاف او در باغ شاهی   چو غنچه سر یکی صاحب کلاهی
ز روی فرخ سلطان مرادی   شکفته در جهان گلهای شادی
منور کرده باغ دولت و دین   فروغ چهره سلطان علاء دین
جمال ملک و جد بس آل عثمان   عیان از چهره سلطان سلیمان
ز نور طلعت شهزاده عثمان   چراغ افروخت دولت در شبستان
سر سلطنت باد افروزان   بنور طلعتش چون مهر تابان
خرامان باد در گلزار شاهی   نهال قدرتش از لطف الهی
ممتع باد در بستان اقبال   ز فرزندان کرام جاه و اجلال
هر چند در عهد اوصاف کمالی آن ولی عهد سلطان سلاطین زمان کمال نسبه خلقی و خلقی والد خلافت مکان را زمره نعتی و وصفی معنی است و این
مشابهة بی اشتباه مشتمل بر تفصیل تفضیل او از روی صورت و معنی است بلکه این جهات بعد بعضی از نعوت سلطانی بمنزله ابیات المزوج
کلیت از کلمات فی و مثل المراد و بواو ایست حدیث [illegible] روایح ثمار بستانی نظم واعلم انک [illegible]
[illegible] لیکن چون در خلال تحریر این کلمات برسبیل ارتجال جهت تقدیم وظیفه دعا
سلطانی این چند بیت بدیهه بمقتضی حال وارد شده بود لسان قلم بآن رطب اللسان نموده شد که [illegible] احمد السلطان [illegible]
[illegible]   غاب جسمی عن [illegible]   [illegible] حاضری
[illegible]
چون بتقبیل جنابش قادری   [illegible] الدعاء   وای ریاح روح [illegible]
گفتار سیوم در ذکر صفات کمال و نعوت جاه و جلال
خاقان اعظم سلطان مجاهدان اعنی پادشاه دانا دل سلطان قورقود خان اطال الله [illegible] سلطنته [illegible] العرفان [illegible]

عما شاه من نوایب الزمان ومصایب الحدثان حیث سلسله ارتباط ابوت و بنوت نوع انسانی با آنکه متصل بعلاقه اصلیت و فرعیت جسمانیست
با آنکه متواصل بسلاسل مناسبات و روابطات روحانیت و حکم آنی در ابقاء قسم اعلی از روابط مجرد بقای نوعی اشخاص است و این گونه رابطه طبیعی
شایع و ذایع میان عوام و خواص است فاما سر پنهان و گنج شایگان در آن مناسبت روحانی که فیما بین اصول و فروع خواص انسانیست
متفرع بر مناسبت ازلی و ملایمت لم یزلی که در میان اخلاف حمیده او صاف و اصول و اسلاف اشراف بمشابهت صفات علیه و بمضاهات
ملکات جلیه باشد و وجه و جیه در تشبیه الولد سر ابیه همان حالت و رابطه ازلیه میان اب و ابن معنویست و لا یزال همین سر معنوی در
نفوس کامله بشری محقق و منویست ای آنکه ترا بجام قدس ابابت وز مادر طبع در توان نشو و نماست چون نسبت اصلیت با بابت درست
و شرف بهر مولود در ذات و تحقیق این معنی و تصدیق این دعوی از ملاحظه مناسبت اصل ثابت و فرع ثابت سلطان سلاطین زمان
و آن خلف خلافت مکان اعنی سلطان قور قود خان میشود که با وجود مناسبت پدری و پسری در سلطنت و سروری ابنای نوع بشری
در مکارم اخلاق و دانشوری و طیب اعراق و دانش پروری با والد خلافت مقام ممالی و مشاکل افتاده و در تشارک نعوت و فضایل
نفسانی مرتبه روابط روحانی حامد و آیل آمده چو اکثر نشو و طیبات نوع نهال آن ز زلال سلسبیل آن اصل اصیل آن پرورشست و از آن جهت
همیشه بوانع ثمرات آن نهال اقبال از باکورات علم و کمال مغبوط و محسود ابنای روزگار است مت بهشتی درخت آورد چون تو بار
پسر نام جوی پدر نامدار کو یا دعاء مقبول پدر عطوف شعار در شان چنین فرزند بختیار بر مسلک این مناجات اجابت اقتضاکرده
اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء اتفاق افتاده و حق تعالی آن شهزاده دانا را در تخلق باخلاق پدری خصوصا
جد تحقیق بعلم و معرفت و داوری توفیق و تایید تمام داده نه عجب ار آن پدری را چنین پسر ازانکه او ولادر فضایل نفسانی بی عمل
و تالیف و در نعوت قدسی و صفات انسی گو با از زمره اشخاص روحانیست و با وجود ذهن نقاد و طبع وقاد در جمیع فنون علوم
مشهور و ماهرست و در ملکات کرامت ملکات انابات و حسنات رحمانی سلاطین دین چون خورشید انور ظاهر و باهرست فاما چون لحظ
باصلاح حال و مآل نموده و ملاحظه شیون فضل و کمال و بضاعات ملک و مال فرموده این معنی حق بر ضمیر منیر شریفش محقق گشته که بهترین
دانشی جهت صلاح عاجل و آجل اقسام علوم دینیات و اصناف معارف یقینیه از آنکه صلاح دین و دنیا را مقتضیست و در نشاء اولی و اخرٰی
بسعادت اولی مفضی و بنا برین ملاحظات سعادتمندانه در مطالعات علوم دینیه استیعاب فرموده و کتب ایمه مذهبین شافعی و حنفی را
استقرا نموده و جمیع مسایل خلافی مجتهدان را با معان نظر صحیح در آورده و حق بکثرت ممارست و مداومت مدارست او فقاهت اجتهاد

بمسایل

بمسایل افتا و اجتهاد رسیده و کتاب فتاوی محیط بر مسایل معنی مذهبین و اختلافات و اتفاقات و تعیین تالیف فرموده
که عجز و احاطه آنحضرت بر کتب و اقاویل مجتهدان سابق و لاحق از انجا پیش دیده علما و فضلا هویدا شود و و فور توجه خاطر عالی
مناظر ش در ابقاء معارف دینی از آن تصنیف مبین و پیدا گردد نامور و سر بد انا تری سرور شاهان نکو گوهری
عالم و عادل ترا اهل وجود محسن و مکرم ترا آبا و جود و هر چند استقامت نهال فطرة و ثبوت قدم فکرت شاهزاده
دانشور از میل طبیعی و رغبت جبلی آن حضرت بتحصیل علوم دینی و تصحیح احکام شرعی بر وفق ادله یقینیه بثبوت رسیده فاما دلیل
واضح و برهان لایح بر وفور مناسبات ذات قدسی صفتش بعوالم روحانی و نهایت ملایمت جبلتش و سرشت بهشتی پرورش
بحالات قدسیه انسانی آنکه از مساعدت توفیق در علم و عمل موسیقی که ادق علوم ریاضیست الیوم محیی ارواح قبا غوری و فضلا است
و تصانیف علیه آن مظهر علم و قدرت درین علم دقیق بفنون دقایق مشحونست و اختراع او ضاع بعضی اغانی و ایقاعات
که بر نسبت ملایم فرموده مجز عقول حکیمان ذو فنون است مت عقل حیرانست اندر فضل او کز فیلسوف در علو فکرتست و هر جا سی نیابد فراز
و مصدق جمله حکماء آلهی است که هیچ باعثی بر ارتباط میان حواس و قوای جسمانی با لطایف عوالم روحانی نزد او فق از نغمات
متناسب و اصوات ملایم نمی تواند بود و هیچ لذتی از مرغوبات و مدرکات حسی انسب بلذات و ادراکات نفوس قدسی باشند
الطف و اشرف از سماع اصوات ملایمت نشان و نغمهای متناسب الحان تصور نمی توان نمود زیرا که بعد حس مسموعات از لاایش
کثایف جسمانی و مشابهت نعمت نغمی و صوتی بجواهر مجردات و فواید شوره روحانی براهین عقلی ثابت و محقق است و کلام آلهی بتحریص
ترغیب ورتل القرآن ترتیلا نازل شده باین معنی موافقت و اشارت نبوی هم بر سیاق و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا
باین مساوق بیت گر نغمه حق زمزمه در گیرد تا مگر بار غم از سینه ما برگیرد چه سبک روح که در جانش اثر کرد سماع
جانش از عالم تن جانب دیگر گیرد لاجرم هر فطرت سلیمی و هر طبیعت مستقیمی که از اصل سرشت با دراک اصول نسب الحان موفق
باشد و ادراک تناسب و تنافر نغمات محقق بود یقین که با عالم ارواح او را مناسبت تامست و در تجرد از آلایش طبایع
جسمانی او را با جواهر مجرده و عالم مفارقات ملایمت بی انفصال و انفصام و چون ذات قدسی سمات آن مظهر سلطنت
و حکمت این نشاه ملایمت و مناسبت متحقق است یقین که این حالت آیت ظاهر بر لطف طبیعت و امارت صفا جوهر فهم
و درایت افتد و این جامعیت در حقایق علم شریعت و دقایق معارف حکمت دلیل تمام بر حسن تایید و عنایت باشد و در

اتصاف بمکارم اخلاق و ملکات صوصا در طریق عدل و بذل بی بدل و سهیم است و در عداد نامداران سلاطین مصداق الکریم بن الکریم بن الکریم چون از روی حقیقت و تحقق و بمساعدت الطاف ازلیه و معاضدت توفیق لم یزلی حقایق منسوبه سلطان کرامت از آنجا بین علم و عرفانست این خلف خلافت مکان و سلطنت حقیقی آن خسرو جاه را این فرزند دانشور بحسب اصل فطرة و جبلة صفا، ملکت بمنزلهٔ اسکندری و آیت تجلی پیش عیون اعیان جهان گشته هر آینه در حین ارتحال جد سعید مغفرة پناه اعنی اشغال سلطان دین محمدی بجوار رحمت ایزدی و در اوان اشغال مسند خلافت لسلطان سلاطین زمان بحسب اتفاق شرعی و عرفی چون سلطان از دارالخلافه غایب بود و ارباب فتنه و فساد در ارباب منصب جانشینی شاهی سر گوزه آرای مخالف روی مینمود اما در ان ولا سلطان قورقود در خدمت جد سعید ملازمت مینمود و در پای تخت خلافت از اولاد و احفاد سلطان کسی بجز شاهزاده مشار الیه و شاهزاده اغورلیک ولد سلطان جم حاضر بود هر آینه بمقتضای حکم الاصل یسری فی الفرع خردمندان دولت و ارباب حکومت و صولت شاهزاده سلطان را غایبانه بنیابت والد خلافت خلیفة الرحمن بر سریر سلطانی نشانیدند و مواد فساد ملک و دین را از قدوم همایون شاهزادگی منطفی و مندفع گردانیدند و از ان روز باز ان شاهزاده مبارک قدوم حافظ معنی خلافه و جهانبانی شد و از قوة طالع و فیروزی بخت حامی سریر داری و ماحی شرور و مفاسد پرضرری گشت ولا یحصی فضایله بلفظه ولا الاخبار عنه ولا العیان هر آینه معلوم شد که تقویم مسند قیصری و صعوبت حقی رتبت سروری بیامن سعادت و برکات ذات دلپذیر و بختی و فطانت سلطان قورقودی تمشیت پذیر شده و قوایم و ارکان خلافت و اجلال در ماضی و حال آن مظهر کمال جاه و جلال ممهد بر اساس تمکین و تقرر گشته و تفصیل این قضیه در محل خود مذکور است و کیفیت این اتفاق حسنه میان جمهور مستفیض و مشهور و چون در انشاء شرح شائبه این کتاب جبه عرض لطایف دعا و ابقا ابا مدحت و ثنا ان سلطان معارف شعار زبان قلم تشنه لب خود البشرت خوشگوار محمدت و سپاس ان منبع انهار علوم و عرفان رطب اللسان داشته وجه تذکر مطالب این تحریر نظم این قصیده بر سبیل رساله بر صحیفهٔ عرض نگاشته گشت هر آینه در ذیل ذکر جمیل الحضرت تسطیر یافت

قصیده مولف

ای که نامت هر زبان بخشیده نغز شکری بر زبان ذکرت سحر چون قطره بر برگ گلی گلشن جان از نسیم خلق تو عنبرسرشت
در هوای وصل تو آه سحر چو باد صرصری ز انتظار مهر رویت گلبن دل ناشگفت غرق گریه دیده ام چون غنچه نیلوفری
شعلهٔ شوق تو گل گل کرده روی زرد من عندلیب دل از آن آتش شده خاکستری چون قلم نالان سر بر بوم بجست جوی تو
گر فراقت بنودم پای قوام از لاغری تا نموری ماه من رخسار خود و از اوج حسن در جدا افتاده زار و خار مهر خاوری

ای خوش آن روزی که باشم بر درت چون ذره پست بلبلم از نخل سعادت جهد و هر دو پروری قوم آن ساعت که بهر بکنظر بر راه تو
من فتاده چو دوازنا که فراوان بگذرد سی دورم از یار و دیار و غمگسارم جور چرخ نی ز نجم روی بهبود و گمان بهتری
داد خواهی دارم از هجران یار و دور چرخ داد مظلومان که هیچ بد برو زداوری ای صبا گر بگذری بر آستان عدل شاه
آستانهای زمانم پیش شه یاد آوری ظل سبحان شاه قورقود آنکه عقل از کردن طاعت مطوق کرده چرخ چنبری
هست شاهان از ابو دولت تو اقتضا در هم تو سلطان از اولی العهد تخت قیصری تو امان ملک و دین بر مهد تخت مغفری
عدل فاروقی عدیل علم و فضل حیدری از غبار موکبش کحل الجواهر کرده چرخ کرده بر فرق سلاطین خاک پایت افسری
تا ز گرد موکبش پر گشته چشم آفتاب گشته محکم در دماغ او خیال سروری مجمع دلها دستش مالش فراوان از عطا
میکند جمع خواطر از عطیه گستری مخزن گردون که پر بود از درم بی زر کار روز جودت چون کف سایل شده در بی‌زری
کامکار امدی شد که وطن آواره ام تا بود در کعبه مقصود با هم رهبری کعبه دل آستانت بود لیکن چو نکنم
طالعم برگشته و بختم نداده یاوری کر بصورت ز آستانت دورم از روز و شب از دعا غایبانه حاضرم در چاکری
کرده ام احیا ذکر خاندان شاهیت کلک من از فیض شاهان گشته نهر کوثری نسخهٔ تاریخ اجداد تحا چه شیات
ثبت کردم در جهان اما بنیکو مظهری بر سر هر کلک من گشته سلیمان نام شان کرده در کشور گشایی سرکشی اسکندری
گرچه اجداد تو گشاده ملک کافر به تیغ ملک دین از نامشان سازم بکلک خود دلی دارم امیدی ز فیض حق همین است آن
نسخه کلکم کند بر روی گیتی زیوری لیکن از اوصاف تو خواهم فزایم زیورش کرده اوصاف تو صد ظهر و انوری
در آن چیست بر فرق سلاطین وصف تو درج در درج سخن اولی بود الا گوهری اسم تو باشد چو جوهر گوشوار زر کلام
هست ترتیبش بلاغت صنعت من زرگری وین مرصع گوشوارم لایق شه شد از آنک قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری
از خدا امید میدارم که توفیقم دهد تا رسانم این متاع خویش پیش مشتری تا بود ظل الهی در جهان سلطان نشان
تا بود در دست شاهان خاتم و انگشتری سایه حق بر سرت بادا لوای سلطنت باد ارواح مقدس در لوایت لشکری

فصل چهارم در بیان حالات خلف مسعود سلطان سلاطین جهان و ذکر اوصاف و نعوت آن فرزند محمود الصفات محمود السمات خسرو جمجاه اعنی سلطان محمود بن بایزید بعثه الله فی رتب السلطنة مقاما محمود. وصیره عند قلوب کافه

بمادامه محمود تا مفهوم حقیقی سلطنة و خسروی میان نفوس بشری و معنی مطابقی پادشاهی بنی آدم تسلط و سروری بمعنی تفوق
بر جماهیر افراد انسانیت بطریق استیلا و استعلا و تسخیر کشور قلوب و خواطر است بنوعی از انحای تالیف طوعاً او کرهاً و این
حالت تسلط بر نفوس بشریه با وجود اختلاف در مقتضیات طبایع و تزلزل اوامر و نواهی جمعی متفرق الحال با عروض انواع موانع و روادع
بدو طریق میسر تواند شد یا بود چه آنکه تسخیر مذکور یا آنکه بتالیف در اثنای زمانست بحسن اخلاق و ملکات ظاهری و پنهانی و القای محبت
و مخالصات در دلها و دوام بشیوه ملاطفه و مهربانی و یا آنکه بتمهید اعمال صارم حدیدست و قبض و بسط باس شدید بر ممالک خواطر
و کشور ضمایر انسانی فلله در والهیجاء و حرب شعارها و للمنقض الابرام و الحزم سایره و شایسته تمکن بر سریر و سزاوار

سلطنت و جهانداری

و حقیق بجهانداری ممالک و جهانداری آن سعادتمند بختیار تواند بود که توجه همت بلند و رتبت همیشه بتکمیل هر دو قسم مذکور مقصور
باشد و در استجماع شمل طوایف جمهور ربان شکر مذکور کرده و اگر چنانچه در تالیف قلوب از مظاهر سلطنة و جلال قصور و اهمال
بظهور رسد البته آن رفع طاعت و ائتلاف باعث بر لحوق مشافاة و اختلاف شود چرا که اطاعه و متابعت افراد انسانی عبارت
از تسلیم و انقیاد آن جزو و اشرف روحانیست که جوهر قلب و فواد معبر است و حالت تجنب و تباغض را مظهر و منظر است از آنکه اتباع
جسمانی و متابعت جسمانی لشایه ایمان و تسلیم اهل نفاق و نفوس شیطانی است با وجود ظهور اظهار اقرار زبانی سرکینه
اکتساب سلطنه در کشور دل اولی و اتم باشد از خسروی آب و گل لمولفه آن شاه را که ملکت دلها مسخرست ملکش مسیح و هیچ کس که فیدرست
و همچنین در قسم ثانی که اقامت سطوه شاهی بر حسب خواطر و سیاسات است و ادامت احکام بشجاعت و حماسه اگر چنانچه از جانب
سلطان و والی تکاسل و اهمال بظهور آید یقین که اجتماع نفوس چنینه در تحت طاعة سلطانی تمشیت نپذیرد و عرصه ملک و شاهی
و جمعیت رعیت و سپاهی از تزلزل و اطماع فاسده اصلا قرار نگیرد چرا که مداواة علاج امراض طبایع ظاهر الاعوجاج در شربت
ناخوشگوار شمشیر انتقام محصورست و ارتداع طبایع مجبول بر فساد و عصیان بدر ازدستی عصا و آهن رمح و سنان مقصورست
ان الرماح اذا تغنی العوالی فی ذراه المعالیا و نمشالی از مظاهر سلطنة و جلال جهت جامعیت این دو کمال
حشمت و اجلال بجای احوال محمود المآل آن شاه و شاهزاده عالمیان و آن مظهر جامع لطف و سخط رحمان آن اجل و اجلّ مظاهر
وجود و آن کوکب فرخنده ترین نیرات مسعود سلطان محمود احراه الله الکریم الودود دست که از ابتدا طلوع اختر مسعود مولود
مودود تش که در شهور سنه [illegible] بود الی هذا الآن که سنه اثنی عشر [illegible] است در هر مرتبتی از مراتب سن

انسانی

انسانی و از بدو طفولیت و عنفوان جوانی تا باین مرتبه بلوغ عقل و کمال دولت و کامرانی همیشه بر مثال نهال نوشکفته بهاری در میان
اغصان دوحه کامکاری بمزایای صفات حمیده ممتاز بوده و غنچه وار همیشه باستحقاق تاجوری سرافرازی می نموده بیت
تهدوا انبوته نوره و جهة و علی شمائله و ان لم ینطق او لاله زمان صبی و طفولیت گویا از وضع شیر ترتیش شیر پستان ماه و خورشید
با شیر خوش نیکوکاری از شعاع عالم افروز مکیده است و دم بدم بشیر دولت بشیر خردمندی و شکر سعادتمندی او را پرورده است
و در ایام مراهقت و سن تمیز همیشه بتعلیم علم و ادب آن شاهزاده عالی نسب معلم و مودب گشته و بذهن مستقیم و طبع قویم در
اطراف فضل و کمال علم علم و دانشوری برافراخته بیت زهی بسیرت محمود در جهان مذکور زهی بدیده تعظیم از آسمان منظور
و بعد از آن استادان کاردان و سابقان میدان مردان در تربیت نشاة شجاعت و دلیری و تقویت اصل قابلیت ملک داری
و جهانگیری همه اصناف صنایع و اعمال سلاح و تمام اطوار کارفرمایی و اعمال رماح و صفاح را بآن شاهزاده صاحب منقبت
آموخته اند و در طریقه سبق خیول و رمی سهام و بشیوه نصب رایات و اعلام چراغ خاندان محامدان را بدست کشور کشایی او
افروخته اند بیت سرافروز اقلیم معانی ولایت گیر ملک زندگانی والحق در ریعان سن شباب و در عنفوان ایام
جوانی و جمعیت اسباب در هر صنف از نشأت کمال مسلم شیخ و شاب شده و از سهام سعادت فایز بقدح معلی میان اصحاب
گشته و نظر اکسیر مثال والد عطوف خصال و پدر ممالک امثال هم بترتیب اسباب جاه و جلال او معطوف شده و بتربیت تکمیل
فضایل افضالش در اعلای مدارج کمال مصروف گشته که بیت چون ستوده شدی بمحمودی بانگ برزن بکوس بهبودی
سکه بر نقش نیک نامی زن کز بلندی رسی بچرخ بلند و او را سلطنت و ایالت ممالک قسطمونیه که از قوم ترین بلاد ممالک دولت
و مشتمل معدن مس و مداخل کلیت بآن خلف خلافت نژاد ارزانی داشت و جهه تتبع مملکت داری و مداومت بر بسط آیین
سپهداری و [illegible] کامکاری شاهزاده را بدارایی آن ولایت گماشت و در آن جانب مدتی با جوار او امر و نواهی با مضای
مقتضای سلطنت و پادشاهی قیام و اهتمام نموده و در شیوه مکرمت و عدل گستری در داد و اقتدا بآثار آبا و اجدادی نموده و در طریقه معدلت
پروری و فضیلت گستری اقتفا بآثار والد فرشته نژاد منظور شده هذا آثار محمود فقد انبئت ورا شهاب لباقی ذکر محمود
بعد از آن در شهور سنه [illegible] ایالت و ولایت مغناسیه که قبل از جلوس بر مسند خلافت مستقر حکومت و شاهی حضرت پناهی او
یعنی سلطان دین محمدی [illegible] بوده جهت مزید اهتمام و اشفاق با چندین ولایت و مواضع دیگر

بر ملک سابق بطریق الحاق بآن شاهزاده باستحقاق تفویض فرمود والحق در طور مملکت داری و سپهسالاری و در اثار شجاعت و دلاوری بی نظیر و بی عدیل روزگارست و در طور دانش پروری بلکه در دانشوری مظهر خلق جمیل و فضل جلیل میان ارباب حشمت و اقتدار بهت صحبت خلوت و استیناس بشن با اهل فضل و کمالست و حالت جلوت در بارگاه و کریاس در انجمن اصحاب حشمت و جلال و مصدق این مدعی دو دلیل و امارت صدق این دعوی انکه همواره افاضل و هنروران اطراف بجاذبه لطف و کرم بصلاء رعام نمو او بدرگاه دولت پناهش دایم الورود ند و بسیاری از فضلاء روزگار در سلک ملازمان دایم الخدمه معدود ند و از انجمله افصح بلغاء روم و ابلغ شعراء فصاحت رسوم مولانا نجاتی که فی الواقع بقوت طبع قابل و بطلاقت مذاق را بین شیوه سخن آفرینان عرب و عجم را در نظم ترکی بهترین تعبیری در اورده و معانی خاصه خود را در حالت ذوق و مقالات عشقیه در عداد یگانهای آفاق و سروران عشاق مثل خسرو و حسن دهلوی مجددا در ممالک روم ابداع و اختراع کرده و از نوادر و اقعات که بر قوت بازوی دلاوری شاهزاده محمود الخصال با حسن وجهی دالست و بر شیردلی و چابک سواری آن شهسوار میدان بسالت نمودار و مثال انکه حکایت روزی در حالت شکار و سوای و در حین تاختن اسب در عقب جانوران شکاری شاهزاده بر اسب توسنی در غایت سرسختی سوار بود اگر چه چون سپهر سیار بغایت تند رو و سبک رفتار بود ~~[illegible]~~ فاما در نهایت سخت عنانی و بلکردن کشی نمودار روزگار غدار ناگاه شاهزاده در حین آن سوای اسب را در عقب شکاری بشغف تمام بی محابا و آکام عنان از دست داده بود و بجانب شکاری از کمانخانه بازوی محبوبی خود سهم صبای خدنگ داده درین تاخت و گرم رفتاری آن اسب سبک عنان و مشغولی دست و بازوی شاهزاده بقبض قبضه تیر و کمان ناگاه کوه دیگری بغایت هولناک و از بلک ... که با آنجانب اسب عنان ربوده وادی در غور و مغاک بود و در ان حالت اسب سوار را مخاطره عظیم و نقش هلاک نمود و فرصت عنان بازکشیدن و از ان اسب گردن کش جوال در ان مجال نمک هم از قبیل محال فی المحال شاهزاده چابک سوار بقوت حدس سریع الانتقال گرز گرانرا از پهلوی خویش کشیده و بیک ضرب متهورانه چنان بر سر اسب فرود آورده که اسب تند لجام ناکام از شفیر وادی سهمناک بصحرای عدم و بیابان هلاک رسیده و شاهزاده بیکبار از میان کوهه زین بکنار مگر گرد بر زمین از اسب غلطیده و بیک سر موی از ان محل هلاک بر لب آن وادی مغاک از ورک سهمناک رهیده و بر موقف عافیت عافیت آرمیده

شد بخت تو سرتخت مقام محمود   شد یقینم که تو محمودی و اقبال ایاز
و بی تکلف انچنین حالتی که حتی ... لاکی

درین

درین عروض هولناکی آن حالت بی باکی از عواقب حوادث روزگارست و سزاوار بخت این فقیر سرجریده دفاتر لیل و نهار دوران چند نمونه از محامد صفات و نوادر حالات شاهزاده درین مقام برحسب الکلام یجر الکلام آورده شد لیکن بعذر تقصیر قلم بازبلسان حال او درین ارقام در انتظام ایراد کرده آمد لمؤلفه

ای قلم ارجمند سرایندهٔ   در روشش مدح برازندهٔ
باغ سخن را تو نهال تری   کز تو شده بیک فصاحت طری
برگ فصاحت چه بود آن زبان   کز تو کند بلبلی گلستان
یافت نوای تو بلندی چنان   کز تو صدا پر شده در گوش جان
چون بفصاحت علم افراختی   ملک سخن زیر نگین ساختی
شمع شب افروز توی در سخن   خیز و برافروز بشمع انجمن
بزم معانی و ابر فروز   شمع دل افروز زبانرا بسوز
لیک بمصباح دعا صبح صباح   روز برافروز چه نوک رماح
شمع منیری بدر شاه بر   تا رسد صفای تو بجایه خبر
سازقدم از سر خود در رهش   وز لب خود بوسه بده درگهش
جلوه نمایی چه کنی در کلام   مدحت شاهست بنظمت نظام
عرضه کن انجا بلسان فصیح   عذر ز تقصیر بلفظ صریح
کی خلف مقبل شاه جهان   وی شرف جمع عثمانیان
اختر مسعود سپهر جلال   نام تو محمود و ستوده خصال
والد تو هست جهان را مدار   لیک بتو گشت جهان افتخار
کشته مفاخر بتو اورنگ شاه   ملکت و دین راز تو پشت و پناه
ای تو چه محمود با اورنگ و تاج   دین محمد بتو یابد رواج
کوکب بخت تو لوای برکات   سیرت محمود ز تو جسته ثبات
تخت سپهرست ترا زین قباب   شد لقب تیغ تو مالک رقاب
ختم شده رسم شجاعت ز تو   کی بکشد گردن طاعت ز تو
قوة بازوی تو در قصر دین   جلوه گر از تیغ تو فتح مبین
علم و هنر راست بتو پرورش   ای شه دانای سکندر منش
دیده دانش بتو دارد امید   کز کرم و فضل آید نوید
باش چو آبا بجهانداری پناه   در ره دین پیش رو هر سپاه
تازه بکن رسم طریق جهاد   زیب جهاد تو بود عدل و داد
داد و کرم شیوه اجداد تست   شکر که این شیوه خداداد تست
باد ترا همچو پدر بخت یار   دولت عمر تو برون از شمار
باد ممتع همه اولاد تو   در کنف فضل خداداد تو
عاقبت کار تو محمود باد   هر دو شه طالع مسعود باد

گفتار پنجم در بیان حالات علیه و سعادات جلیه خاقان صدوق سلطان مجاهدان و خلاصه دودمان زمان خلاقه آشیان آل عثمان شاه و شهزاده مؤید من عند الله بخلد الله ملکه سلیم شاه سلمه الله و ابقاه و حفظه لتأیید جنود دادیه رجال الله حیث

اقتضاء طبع سلیم و ارتضاء فطرة حکیم آنست که همگنان در طریق استحصال مطالب دینی و دنیوی و در مسلک استکمال

ذات آن صوری و معنوی موجب از مقدمات و بواعث تحصیل مطلوب باشد اول تقدیم نمایند و مقدمات و شرایط تکمیل مقصود را تتمیم فرمایند
پس آنگاه چشم داشت و ترقب این معنی کنند که مخدره آرزو از وراء تتق تواری آغاز جلوه گری نماید و بعد از ملاحظه ارتفاع موانع از
تجلی مهر لامع الانوار دیده تماشا کش مدعا مصرع روی جانان طلبی آینه را قابل ساز و مخفی نیست که در عالم ملک و شهادت جهت اکتساب
اعظم مطالب و اجل امانی و اتم و اجمل آرزوهای نفسانی که بحسب صورت و معنی منتج جمیع آمال دینی و دنیوی باشد و موصل بدرجات
علیین گردد رتبت عالی سلطنت و شاهنشاهیست و مظهریت ظلیت و خلافت الهی چه اگرچه شأن سلطان میان نفوس بنی نوع انسان
نموداری رتبت ربوبیت میان جمیع اعیان عالم امکانست سر آنکه استحقاق این منزلت عالی درجات و استیهال این ظلیت ربوبیت
میان کافه افراد کاینات باستجماع صفات کمال و باستیعاب نعوت جمال و جلال مترتب تواند بود و چنانچه در سلطانی کشور وجود
و در پروردگاری عوالم غیب و شهود هم اتصاف علم و قدرت بطریق مقارنت و معیت و اقتران سایر شرایط باین دو وصف بطریق تبع و
تبعیت از واجبات و متممات است همان نسبت در حصول مسند پادشاهی بروجهی که شایسته اطلاق خلافت ربانی بوده و در رتبه جانشینی
کسی که متصف بصفات رحمانی گردد ذات البته اتصاف بدو وصف دانشوری و استطاعت و ملکاتی که متفرع بر صفت معرفت و شجاعت باشد
هم از لوازم و ضروریات است بیت آب روی سلطنت باشد ز تیغ آبدار داد و دانش ملک را دارد همیشه برقرار هرچند که
صفت علوم مکتسبه البشری مشروط بفطانت و ذهن سلیم موقوف باستقامت رای قویم است و اتصاف بان نعت کمالی هم منوط بموهبت
خداوند کریم بر همان نسق صفت قدرت و استطاعت و لوازم آن ملکه که به شجاعت هم عطیه ایست الهی و قیاس بر مواهب دولت
و پادشاهی لیکن در هر کدام ازین اقسام با وجود فطرت اصلی و استعداد جبلی ازلی بمداومت اکتساب لوازم و لواحق آن صفات
کمال تضاعف و تصاعد گیرد و خورشید بازوی شجاعت هم بمواظبت اعمال دلاورانه و باقدام بر مخاطرات دلیرانه نیرو پذیرد
لولا المجد یدرک بالمعونات لما فضل الکرام علی اللیام لاجرم هرکدام از اخلاف سلاطین و اعقاب خسروان صاحب
تمکین که با وجود استحقاق نسبی و استیهال سعادت وهبی در تحلی بکمالات و فضایل و تحقق بمحامد خصایل مشکور کافه عباد
و مذکور السنه و افواه خیل سپاه گردد و بجامعیت عقل کامل و عدل کافی و فضل شامل و سطوت و صولت هایل متفق جلوه [illegible]
روزگار گردد و بمقتضای کلمه حکمت آیات دانشوری که اضبط الناس الملک الحازم المقدم المظفر معمول جلیه و صنادید شجعان بهادر
شعار باشد دلی شاه پر ارتیاب بعد از ترتیب مقدمات و اسباب اصل مطلب بر وجه صواب بعون رب الارباب در کنار آرزوی

او خواهند

او خواهند نهاد و او را بسریر ملک کامکاری و بر ذروه مسند جهانبانی بجای خواهند داد بیت از هنرمندیش نوازد بخت
با هنری رسد بتاج و تخت سربلندی کند بتاج و سریر نبود هیچ سربلند حقیر والیوم چون ارتکاب تکلفی در اطراء
مدایح و اوصاف و بی تصدی تحلی خارج از قانون انصاف باین کمالات نفسانی و مظهریت تمامی ملکات کمالیه انسانی مجتمع و مقارن
در ذات سعادت سمات نودوحه خلافت ابد ثبات شاه و شاهزاده اسلامیان و مظهر کل ان الله یامر بالعدل والاحسان
خسرو جهانبخش سکندر خصال نوشیروان معدلت فریدون اجلال قامع فرق ضلال افمن اتخذ الهه هواه الغازی فی سبیل الله [illegible]
خلافه سلطان سلیمانشاه ایده الله و ابقاه و مکنه علی اعلی مراتب جاه شده است و لهذا جمیع نفوس قدسیه ارباب علم و کمال و تمام طبایع
ارباب جاه و جلال متوجه استکمال نشات دولت و اقبال اوست و السنه و افواه همگی ذاکر محامد خصال و شاکر از انعام عام و افضال
و بارگاه معالی پناهش ارباب فضل و کمال را کعبه آمال است و مرآت جلا دیده ضمیر مهر تنویرش مجلای فیوض ایزد متعال است
و آرا اصدق [illegible] علی اللیل لم تحر علیه نجار مکمونات معلومات نظری و مکنونات و مخزونات فکری او نمودار
و معارف
مواد علوم عقلی مستفادست و لوامع ذهن وقادش مصباح انجمن ارباب طبع و استعداد و منبع زلال افکارش صورت مثالی
چشمه حیوانست و امطار اسمان عرفانش در منطق فصیح البیان او منظوم تراز گوهرهای عمان بیت لعبت دیده سخن سخنش
کند املا برای جان و تنش
در سخن لفظ او چو سحر حلال در جهان جود او چو عذب زلال هرکجا ذکر شاه ما باشد یاد مشک خطا خطا باشد و اما از نشانه
نشاه شجاعت و سیاستش هرچ و آثار غلبه و دلاوری و جانستانش بعین قدر جه نموداری و افیست که همواره شمشیر دلاوریش در نیام
چون دیده بخت مقبلان بیدارست و سنان جان ستانش در سینه مظلم اعدا دین بر مثال شهب آسمانی هر مانند زهاد قایم اللیل
همیشه شب زنده دار و دلش چون جرم خورشید جهانتاب همواره در فکر اندیشه جهاد کفار زده تردد و اضطراب و شعله های نوک رمحش
در دل و دیده ملحدان ستمکار لایزال در عین التهاب و بر دوام در التزام مجاهده مشرکان و اهل عناد و جلادت و الد خلاف نصاب [illegible]
و معاندت و در شیوه مملکت گشایی ارباب کفر و الحاد جد سعید خود اشبه و انسب اولاد مصرع الناس جسم و امام الهدی
رأس و انت العین فی الرأس و لهذا و الامامت مرتبت [illegible] و سلطان ولایت منقبت جه ملاحظه کمال رسوخ در قدم و دانکی
و مسلمانی و تحدس در فور جلالت و سطوتش در نشاه گیتی ستانی سلطنت و ایالت مملکت ارزون و ممالک ارمینه کبری که سر حد ممالک
گرجستان با آن فرزند خردمند شجاع و آن خلف صدق اطاع تفویض فرموده و همیشه از میان هم علیه پدری در آن مملکه [illegible]

از مقربان معتبر خاندان قیصر لست بمراسم جهاد و دین پروری و بلوازم مملکت گشایی و داوری قیام مینماید و تالیف قلوب جمیع عباد
ایران زمین بروابط عنایات و اشفاق خود میفرماید و اوقات فرخنده ساعات خود را مصروف نشر آثار معارف و فضایل و صحبت
اصحاب معالی و افاضل مصروف میدارد و همت بر رفع مفاسد ملک و دین منع مجاهده ممالک قوم ملک ملحد و مشرک را در قبضه اقتدار
خود در می آورد و اوقات سلطنت و جوانی بخت و دولت را بتعطیل و خودکامی بسان که شرعا و عقلا منهی و ممنوعست نمیگذارد و نظام
عالم و علی بعلوم و حکم را مقصد اعلای سلطنت و شهریاری میشمارد و از محامد خصال و مناقب فعال السنه و افواه ارباب کمال را بذکر
جمیل خود ناطق میدارد و تا حدی که جمادات را مثل قلم شکسته این فقیر کسیر با وجود ضعف و انکسار بگفتار آورده نظم لمولفه

بیا ای نامه پیشه یعنی قلم   بر افراز در ملک معنی علم   بیارای رخسار کاغذ چو روز   بدر خوشاب معانی فروز   چو سرو سر افراز شادان برای
بهستان معنی خرامان درای   بخندان لبش غنچه چون گل   فرو ریز فیض چو از آسمان   بباران ابر سیاه بهار   درون صدف گوهر آبدار
چو بلبل سرودی بر آور بلند   لب غنچه ساز از تبسم بخند   سر خود بیارا بتاج سخن   وز اوصاف شهزاده تاج کن   زمین بوسه ده با شفاه ادب
بدرگاه سلطان عالی نسب   پدر بر پدر شاه با داد و دین   بشاهی مسلم بملک یقین   نه حکمت اندوز سلطان سلیم   ز گنج علومش گدایی حکیم
چو مهر جهانتاب روشن ضمیر   بروشن دلی تیغ او ملک گیر   بمحراب … [illegible]   دگر … آب حیات   عدالت … در فطرتش
بر و نظم عالم همه فکرتش   بر و خاطرش صبح معنی فروز   و صبحی که نبود شبش … روز   بخشم و باحسان شده کارساز   مخالف گداز و موافق نواز
جهان … هنر پرورش   سرافراز از دانش و پرورش   بذات تو اقبال قایم شده   … لازم شده   ولی نعمت اهل فضل و کمال
که … و فضل و عاشق حال   ز … کفش موج دار   که سایل بگیر و شود ورد کار   بدریای جودش صدف … پرست   صدف دست سایل ولی پر درست
… کند غنچه همیان پر از دامنش   صبر سعادت …   بر ارباب حاجات از جمله باب   فرازد چو آن شاه عالی علم
لوای سعادت بملک کرم   شود ملک دلها مسخر از او   شبستان معنی منور از او   چراغ آرزو … آمد فزون   ز مقدار تقریر کلک زبون
زمام قلم را کشیدم نخست   که کاری که باید … درستست   جهان … که بگذاری از …   درین باره با همنفس …   صریر قلم شد ز من عذرخواه
… [illegible]   ولی از ره عجز باشد صواب   دعا … کرده سجا   سرم گر ز شایسته … باپاست   درین سود من عرض سودای اوست
بیا دیگر ای سالک قلم   برافراز دست دعا چون علم   که آواز دعا … زود   که تعویذ دلها این نسخه بود   چو گفتم دعا رشته … خویش
در آمد صدای اجابت بگوش   اگرچه تعداد فضایل و کمالات نفسانی و معد آثار و ملکات گریه انسانی این شاهزاده معارف شعار خارج

از احصا

از احصای حساب و شمار بیشمارست ولیکن نموداری از گلستانی و شاخ گلی از باغ و بستانی و قطره از آب زلالی دریا …
از نهر سلسالی دماغ مستشفقان نسیم فضل و ادب را معطر داشتن و کام تشنگان بوادی شعف و شعب را … نشین
مناسب مقتضای حال و ملایم مقام نمود و لهذا از فواید طبع انشا افروز و از نوادر ذهن حکمت آمود شاهزاده دانادل
که مصداق ان من الشعر لحکمة و ان من البیان لسحرا بود درین صحیفه اخبار و صحیفه آثار نظم غزلی بلاغت نظام در صحیفه خواه ارقام
نگاشتن لازم نمود الغزل

زهی درد فراق و سوز هجر راحت دلها   غم عشقت در اقلیم محبت حل مشکلها   نهنگ آسا
در آب دیده مردان بلا پرور   نهاده رو بسوی قلزم عشقت ز ساحلها   تو ابر حج کند حاصل … امانی وانده   که در هیچ محلی
وارند عشاق تو حاصلها   سبکروحی که طوف کوی جانان کرد و دوانه   بوادی سعادت بی قدم طی کرد منزلها   سلمی …
نعل و از کاکل گره بگشود   کانها شد یقین و گشت ثابت جمله باطلها

والحمد لله تعالی که چنانچه نتایج طبع آن نقاوه دودمان
سلطانی در طریق جهانگشایی ملک معانی کشورستانی است از جمله تاییدات الهی که مساعد در تمشیت مسند شاهی آن مظهر سعادت
اسعادت نمای فروع و اولادوست و اقبال نتیجه سلطنت نجات که ریاض دولت و اجلال بنهال اعتدال چنان فرزندی ستوده
شمایل نضارت گرفته و سر البستان ابهت و احتشام شاداب روی گلبنی تازه شکفته طراوت و نداوت پذیرفته که میان انجم
سعود این خاندان آسمانی بر مثال کوکب یمانی از سایر نیرات منتشر درخشانست و بر افق مبین جبین سعادت آیین او
صبح سعادت دمیدن و نمایانست لمولفه

همایون اختری فضل الهی   مبارک طالعی در برج شاهی   نمایان از جبینش نور اشراق
و صبحی گو فروز و جلا آفاق   ز سیمایش همه اهل قیافت   دلایل دیده از نور خلافت   بود چشم پدر چون نور دیده
بعدش زو بشارتها رسیده   پدر را در جهانداری …   کند جوش … [illegible]   نهال دولتش سبز و برومند
ندیده کس چنین فرخنده فرزند   بزور دست پنجه مهر   به پنجه می فشاند ماه را چهره   فروغ ذهن او چون چهره خور
جگرداریش چون گشبل غضنفر   بطول عمر چون سرو و چو شمشاد   بظل والدش دایم بپا باد

حکایت دوم در شرح
حال و کیفیت ارتحال بعضی اولاد مغفرت معاد سلطان مجاهدان و تاریخ انتقال اخلاف سعید خداوندگار
از دیار دار الفناء دنیا بصوب منازل مغفرت و مساکن رضوان بر مناظر دیده اشباه صاحب بصیرتان دل بیدار
و در جلوه گاه استبصار حکمای ارباب تیقظ و اعتبار از مودای کلام حقیقت انجام یا ایها الذین آمنوا اتقوا ربکم واخشوا یو

لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور
مبین و هویدا می شود که حیثیت سلسلهٔ اسباب انتساب و انساب درین کارخانهٔ بی انجام و بنای خراب بعروض عنا فنا البته مؤدی انفصام
و انفصالست و هر رابطهٔ التیامی میان اصول و فروع ارباب احسان یقین که منتهی باختلال و اختلالست هر آینه شایستهٔ خردمندان نیکنام
و سزاوار مقبولان کم و کاست آنست که انقطاع علاقهٔ نفس قدسی را از هرگونه علایق صوری پیشتر از قطع تعلق بی اختیاری اختیار نماید و تعلقات
دل را بجام مجردات و کشور مفارقات قبل از انخلاع لباس حیات ناپایدار این جهان بی قرار قرار فرماید العیش نوم و المنیة یقظة
والمرء بینهما خیال سار والنفس ان رضیت بذلک و انت منقادة بازمة الاقدار و محققست که حالهٔ مناسبت و روابط با عالم
قدس از مسلک بر و تقوی حاصلست و مآل حال اهل تقوی در طریق هدی یقین که تمکن و اطمینان نفس بر متابعت صاحب دنیوی اهلست
جانها از [illegible] پرهیزکاری و نفوس [illegible] از برکات توبه و ثمرهٔ فطرهٔ انسی ابن سلطان سلاطین روزگار نقش بر روی اعتباری هزار
و اعتبار زلی
این فلک دوار کاسه خود دیده و سلطان دل پر سکینه [illegible] سر بر سینه در طی تو رضا بقضا [illegible] الاسنی آرمیده هو این مجازا
[illegible] در بهارستان دولت و کامرانی و سرابستان حشمت و سلطانی اگرچه هر صبح گلهای نشاط را گشایش و انبساط [illegible] نوباوه های
ثمرة الفواد را الازال بر بیاض رخسار او التیام و ارتباطی فاما از عواصف صوارف زمانی و از صدمات حادثات ایام خزانی رسیدن آفت
[illegible] بگلبن رسیده جلال و نهال تازهٔ اقبال معتاد و معهودست و در هر جا [illegible] انقطاع عهد جوانی [illegible] شبان بوستانی و سروا
نمائی از [illegible] منتظر و مسعودست
مت
تخم وفا و مهر درین کشت زار نیست / وانگه عیان شود که [illegible] درو
شکل هلال هر سر مه میدهد نشان / از افسر سیامک و طرف کلاه زو
و دوای بر تعدد [illegible] مصیبات الکبری برحسب امر نبوی و اشارت [illegible]
مصطفوی [illegible] درین صحیفه اخبار رفته کرده کار اولاد مغفرت مدار سلطان [illegible] و دعا لازم بوده هر آینه اولاد
[illegible] از نسل [illegible] از نوع آدم هر جد وجود و در بستر عدم ازین مطمورهٔ عالم در گذشته اند [illegible] و نموده شد [illegible]
ازین قبیل [illegible] سرابستان خلافت [illegible] اولاد سلطان [illegible] شاهزاده مغفرت پناه سلطان [illegible] مغفورة [illegible]
[illegible] ایام خلافت و سلطانی در ممالک [illegible] بنابالت و دارای [illegible] متمکن بوده و در ظل عنایات [illegible] در قدوم
اولاد و صفوت [illegible] در سال [illegible] حشمت و جلال متوجه [illegible] در شهر رمضان سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه بر طبق حکمه
[illegible] الموت [illegible] نیا متوجه مساکن خلد و نعیم شد و ازین منزل بی قرار رحلت کرده در دیار قدس مقیم گشت
[illegible]

جا و ورث [illegible] و جا [illegible] [illegible] و سلطان رفیع القدر [illegible] ابدی [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] آفت و عقبی بوقوع این مصیبه [illegible] گشت و برحسب اشارت مبین و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین
بلیت هجران و وارث صبر را بر مصیبت متحمل شد و بعد از تقدیم سنت عزاداری و صرف صدقات و رعایت و تجهیز و اسم [illegible]
و ضمات قالب جسمانی شاهزاده را بتربت آبا و اجداد در برپای خاک سپردند و در غایت اعظام [illegible] شاهزاده از [illegible]
بر قد منور [illegible] و از کنار [illegible] جام جهانمای دیده های بینا ارقام این کلمات حکمت [illegible] اول قاروره
کسرت فی الاسلام مشاهده و معاین شد
مت
جان در جهان خلق بسیار دید / رمید از همه باکسی نارمید
سرکار را سائد [illegible] / هم او را که بر زمین پای بند / که تا چنین لعب دنیای [illegible] / سرانجام بازش [illegible]
و همچنین [illegible] سنه ثمان و تسعین [illegible] از ایام فصل بهار عمر زود گذار [illegible] و در هنگام اشک ریزی ابر سیاه [illegible]
که هر قطره از قطرات امطار در حالت انحطاط و انحدار شد کار این معنی اشعار داشت که هر بلندی را در دنیای دون مآل کار [illegible]
و پستیست و ازین جهت حضرت رسالت صلوات الله علیه افاضه همین معنی فرموده که حق علی الله لا یرتفع فی الدنیا الا وضعه جا بجا
ناگاه از مقتضای گردش چرخ [illegible] شهاب [illegible] و کوکب خورشید آیینی از آسمان خلافت و جلال [illegible] گشت و سهیل [illegible]
از سپهر حشمت و سلطانی در عین درخشانی چون لعل بدخشانی در افق ارض [illegible] ناپدید و نایاب گشت
نظم
گردون بدو و حادثه عالم سیاه کرد / چتر سیاه بر سر خورشید و ماه کرد
باد اجل چراغ امل را فرونشاند / و دود آن چراغ جهانی سیاه کرد
اعنی فرزند سلطنت شعار خداوندگار سلطان روزگار [illegible]
المستریح فی جوار الله سلطان [illegible] و نور الله [illegible] و قدس [illegible] که فی الواقع [illegible] سلاطین [illegible]
و سماحت و بسطت بازوی صولت و سیاست [illegible] مردان میدان مسلم بود و در شیوهٔ شریعت پروری و فضیلت گستری [illegible]
اصحاب علم و حکم همیشه موانستش در خلوت و جلوت با جماعهٔ اهل الله و ارباب حق و یقین بود و توجه همت عالی [illegible] صحبت دولت
دنیا و دین [illegible] در زمانی که سلطنت ممالک [illegible] ایلی بخلافت و الامامت پناه منصوب بوده و درگاه عالی [illegible]
چون کعبه منظور و مرجع ارباب قلوب در حوالی شهر [illegible] حادثه و بوی حرارت و حمیت [illegible] ممالکت بدن شاهزاده
شد و طبیبی حاذق در آن جانب حاضر نبوده که [illegible] کوشید و سخنان علاج آمیز داد [illegible] رسید

حکیمان مرتق به از مو خلافت سلطانی قاطع اجل مبرم سر رشته عمرش بقطع رسانید و دست منظاول این دهر غدار لباس شاهنشهی را
از هیکل بدن عنصری سوا گردانید و در محکمه قضا آلهی ودیعه حیات را بمالک آجال تسلیم فرمود و ملک سلطنت مستعار را ازین
زمان ناپایدار بمالک الملک حقیقی تقدیم نمود که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بیت در خاک کرد خورشید روز جوانی
جو صبح دوم بود عمر زندگانی دیغا سواری که در صید دلها همی برد بر مرکب کامرانی لاجرم جمیع اعیان ملک سلطنت
و ارکان شاهی و مملکت ازین ماتم جانسوز بسی ماتم زده و سوگوار شدند و ارباب جاه و جلال و اهل فضل و کمال ازین معنی آه
کنان و اشکبار گشته و سلطان سلاطین زمان نو آن والده خسروان سعادت نشان را از وصول آن خبر موحش و از استماع
این واقعه مشوش ملک بافسحت دل محزون خداوند گاری بسیار آشفته و پریشان شده و فضای جنت انتمای خاطر خطیرش از هجوم غم
این مصیبت کبری مورد احزان بی پایان گشت اما این پادشاه دل آگاه چون در حال رضا بقضا را ساده در حین عروض متابعت
و بلیات آلهی سپر صبر را مغفر آیه و استعینوا بالصبر والصلوة در مقابل سهام حوادث ایام نهاده کوه در تحمل الحسان انتهی
کوه در کوه و غمهای ستوه ملک فلک ثوابت است اما لایزال با سکینه و وقار رود در رضا جوئی پروردگار زنده ایست طالع و تابع
حکم لازم الاتباع و یفعل الله ما یشاء و یختار و میکوید بیت فی منه ما یومی التوی بغیر انثنی ثبت کما یبقی الکرام علی الصبر
و صبر چون جناح فوادی بر فرق ما بین الترایب و النحر لا جرم بطلائق سنت نبوید و بقانون تعازی اصحاب کو تمی
چند روز جابجانه بجا داری رعایت رسوم فرمود و بجهه روحانیت آن فرزند سعادتمند بتشیر تصدقات و بسط بساط المفقات
تمام نمود بیت کر در حشر بخیر و احسان شاد شاه باقی و باقی اولاد و دران ولا این مصیبت و بلیت عام بیان
کافه مجاوران اهل اسلام بپایان آمد اما صدمه دلشکنی و انکسار این فقیر غریب سوگوار مضاعف بر همکنان آمد زیرا که بتقدیم لوازم دعا
گویی غایبانه نسبت معرفت بآن آستانه متحقق شده بود و توجه خاطر عالی آن شاهزاده ملاطفت شعار در باره این فقیر خاکسار
بالطاف پادشاهانه متلاحق گشته بود و در اوقات عروض این مصیبت عظمی و شیوع این بلیت کبری موسم اول فصل بهار بود
و دیده دعاگویان از حوادث آن مظهر الطاف چون غنچه سپه پوش نزار و سرشک افشان و اشکبار شده و سرابیه بلبلان حال این چند
بیت را بر صحیفه خاطر نقش نمود که مولفه ابر بهار روحت شد ابر سیاه من باریده دیده قطره خون ز ابر آه من
پر خون چو غنچه ماند دل و دیده زین بهار نشکفته گل تمام خزان شد گیاه من بلبل بنال شاخ گل ما بباد رفت

بشنو زباد

بشنو زباد نوحه دوم صبحگاه من در شام غم نشاند فراقش سحرگهی مرغ سحر بناله شده عذر خواه من صبح از رهجمال کرده گریبان چو تنگی
روز سیاه ماند ز عمر تباه من سیل فنا بملک بساخت کلی بود گل گفت چه دراز چه بوده کلاه من شد در مغاک خاک تهان شاهزاده
کنعان منم چو یوسف و در چاه جاه من در جلوه گاه قدس بستر خطاب کرد کی مرح خوان والد گیتی پناه من اد بس فرخ کمالی و بشکوه می و ثنی
بر برگ گل حکایت خجل و سیاه من گر شد زباغ شاخ شگوفه و خاک سر سبز باد سرو قد پادشاه من شاه جهان رحمت و فضل یارو نیز
سلطان دین پناه و ملایک سپاه من هر چند افول این اختر کوکب مسعود از آسمان وجود مستدعی تاریکی دیده شهود بود فاما چشم امیدواری بخت
و اقبال بیقا آن ستاره فرخنده جمال از آن آسمان جاه و جلال افروختگی و فروغ تمام می پذیرفت و خاطرهای پریشان اولیای آن دولت
از استخلاف چنین خلف سعادتمند و از آن گونه مظهر اوصاف ارجمند بهر تقدیر اطمینان و آرام گرفت اعنی شاهزاده فروغ منظر سعادت
آثار منظور انظار لطف کردگار چراغ فروزان خلافت آشیان نور حدقه السلطنه سلطان عثمان اطال بقاه فی ظل جده المجید و
و اورثه سعادة ابیه النبیه السعید که سالها بیاد کار اسلاف اشراف بماناد و در سایه عنایت و الطاف جد عطوف انصاف بر نهال
نهال اقبالش بنهایت کمال ببالاد بیت دوده دهر را خلف ذات تو باد زانکه تو قره عین نه پدر زبده چار مادری
و همچنین در رجب سنه خمس و تسعمایه از حادثات عالم کون و فساد و از واقعات این آشیان خراب آباد آنکه در فصل زمستان
سنه مذکوره که عاصفات دبور ادبار اوراق ترطراوت چار پایدار را به پنجه بیداد متأثر و پریشان میساخت و صحایف مورد گل
و نسرین را بخسف چو ماه مظلم ارضی بر خاک تیره دوران می انداخت و طبیعت زمان غدار بر اهلاک و تدمیر نوجوانان باغ و بستان
مجبور شده بود و جبلت ستمکارانه روزگار بر تکفین ابدان نازنین چمن و گلزار بکفن برف و جلید و تدفین اسباب آن در خاک تیره زمین مجول
و مفطور گشته بود بیت گشتند ناامید همه جانور ز جان از جام کو هواجو نهان شد میان برف ناگاه درین موسم بزودی
گلستان پر لطافت نهال بیرای ارم استان خلافت معروض آفت این زمانه پر مخافت شد و سرو نوجوانی از گلستان حشمت و شرافت
بنیاد حاف و انقلاع از عرصه لطافت کرد و از ناهمواری شد باد اجل بوادی واضراب او از شدت وصدمت عواصف قضا و قدر
گرد بادی پر بلیت و ازاری بگلبن گلشن شاهی و شاخسار نو خیز روضه پادشاهی السید اعنی شاهزاده محمد خصال و نوباوه
شجره طیبه سلطنت و اجلال خلاصه کارخانه دولت و مظهر کامل در ملاطفه و صولت و نتیجه جامع جمال و جلال و مصدر آثار فضل و افضال
بدر سپهر ابالت را مشابه چو سرجان سلطان محمد خان اسکنه الله غرف الجنان ملفوفا بروح و ریحان و محفوفا بالحور و الغلمان کر
در حدیقه الکلام

درایام ریحان شباب بر مثال نخلی شاداب بهجت افزای گلستان خلافت آل عثمان بود و با وجود حداثت سن و طراوت غصن ...
سالکی در سرکوه فضایل علمی و کمالات شعری و فضلی محسود جوانان مجامع عرفان میشود. روزی در سیر و طواف جبال صحاری در هنگام ...
و صید افکنی جانوران شکاری ناگاه از هبوب باد مخالف بدن نازکش چون گلبرگ گلی از باد سحری بغایت متاثر گشت و مزاج مستقیمش
چون سرو آزاد او که از ریاح عواصف زیاده برصفا و انحنا و انحراف یافت بسیار مخوف و منغص شد و مرض موت در صورت حمای محرقی ملک
وجودش را مسخر ساخت و بعد از هفت روز تب رعطه الحان نخل رعنای او را نسیم اجل در یکدم از پای انداخت. لمولفه

ما صفحات زمانه از ناگاه   گشته توم گلی ز گلشن شاه   ور در باغ لاله را چو چراغ   لاله رفت و بماند بر دل داغ   یعنی از دودمان ...
زلالی شد نهان بخاک سیاه   خلف خاندان عثمانی   شرف دوده جهانبانی   شاه و شهزاده معارف دان   خسرو شیر دل ...
کرد شهباز روح او پرواز   بفضای که زان نیاید باز   روح او در هوای علیین   دل خلقی ز حسرتش غمگین   رفته زین باد گلبن از بستان
شد پریشان از آن دل سلطان   رفت آرام جان ز رفتن او   کرده تسکین بخاک آن تن او   گر برون شد زباغ تازه نهال   باد بر جای گلشن اقبال
حشم اسلام از او بود روشن   وز ملک را دلش گلشن   شاه شاهان ابو السلاطین   هم پناه ممالک دین او است   بایزید آن شه فریدون داد
وارث عمر جمله شاهان باد   جوی باو خاست مزرعه دین   دولتش مستدام باد آمین   و چون بسط و انتشار آثار این مصیبت عظیم الآلام

و در حال انقباض تمام دلهای از استماع این ماتم خواص و عوام که تا هی و مجزان خبر وحشت انگیز از مسوابات شاهزاده بدار الخلافه
رسید و پریشانی ممالک و توابع را که در ظل رایت طری آیات آن خلف خلافه مرفه و آسوده بودند سلطان اهل ایمان شنید چنانچه
مقتضای رابطه ابوت و بنوت است کلام حقیقت انجام آن منبع سرچشمه نبوت یعنی حضرت یعقوب و از رواره صبر حضرت ایوب علیهما السلام
مذکور و منتج شد. فاما بر زبان حال سلطان دین پناه بجای لسان مستطیل فغان و آه و آهات بر سر آب انما اشکو بثی و حزنی الی الله
جاری بود و مقول ناطق البیان مژگان گریان و بشفاه فصیح اللسان اجفان اشک ریزان بحدیث صحیح ... القلب یحزن و
العین تدمع ادا آهات اندوه و سوگواری میشود. اما در آن حال بزبان مقال این پادشاه پر حلم و احتمال دهان غنچه سانش را
بادلی جان مقبوض از لفظ نامشروع و صدای نوحه مسموع فرو بسته لیکن سرشک دیده اشکبارش گل نمود ار لالهای سحرگاه بود
از آزارها ی سرکشیده مادم نرگس از بهار وجسته میشود. بیت در دیده می نیاید ازین غصه جز سرشک   بر دل نمی نشیند
ازین غصه جز غبار   اما مبشران وحی الالهام و مخبران پیغام علیم علام جدهم در تسلی مصیبت زدگان و تدارک آزار و الالام

فام آزرده

فام آزرده سلطان مجاهد ان اولا صدای بشارت تا رحمت مضمون وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله
وانا الیه راجعون بگوش اشباه صابران محزون در دادند و منشور عنایت و عاطفت روز افزون حضرت چون رابر صفحه
دلهای مفتون و بر الواح سینهای مهموم مغبون بار رقام تهنیت ... اقسام اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
و اولئک هم المهتدون مشحون داشتند و جهت تنبیه و ایقاظ ابنا روزگار انجمن ختم نصیحت آثار را بر لوح ضمیر نگاشته که
لمولفه
بنی الدهر لا تبقی المنایا مخلدا   فلو کان یبقیها لابقی محمدا   فصبرا علی ملواک اذا ما ... بان لا یرد والعبد شیئا من الردی
فان ذقت یا سلطان دین ... بفقدان فرع کان ... لولا   فلا باس ان یبقی من الروض ... اذا قام اصل الغصن یبقی ...
فان فات عنک البسط یوما بفقده   سیبقی بک الافراح دهرا مخلدا   جناح یسری از کتیبه نامه در شرح کیفیت و کیفیت ترتیب
و ترتیب نصب ارکان سلطنت این سلطان دین از ابتدا جلوس همایون الی الآن بر وفق واخفض جناحک لمن اتبعک
من المؤمنین   و گفتار در مجاری احوال و مناظم ملک و ملت بتعیین نواب قدیم این خاندان و خدام جدید این خلافه
علیه سلطان از اول دولت تا این زمان   قال الله تبارک و تعالی فی کتابه المبین   وهو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین
یعنی چون از مهب نسایم الطاف رحمانی و از مصب فیوض امانی در گلشن انجمن روحانی اگر چه بر غنچهای گلستان سعادت
و بختیاری یکی از مظاهر سلطنت و شهریاری و بر دیده نرگسین بخت بیداری از متمکنان مسند جهانداری ناگاه نسیم ...
انا فتحنا لک فتحا مبینا وزیدن گیرد و بترمت و تقویت ابر بارانی از آسمان عنایت و لطف یزدانی جهات مونات الحان
دولتی روز افزون درجات فضل بحون نشوه دلپذیر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما بالیدن مزید. لاجرم از
قدوم فرخنده رسوم سرو ناز اقبالی و از نهال نظام الاعتدال الحان مظهر جاه و جلالی یعنی از رایات سعادت سرایات او
فیل نخل ظلیل یزدانی را در سر ابستان ملک و جهانبانی بجلوه گاه سپاه ظفر شعار لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار
در آرند و عرصه گلزار جهان را در ایام احتشام او رشک روزگار بهار دارند و قامت علم اقتدار او را غیرت اقامت سرو صنوبر
سازند و اوراق با التواء لوا و معلا دولت او را با اطراف چو بیار ملک در کمال حسن و اهتزاز بر افرازند. شعر
شجر انبته نبات تا چه سنا   الا اصلش کرم و میوه احسان باشد   کشته سر سبز برومند جدی که ز قدر   شرق و ...
همه در سایه اغصان باشد   و بر حسن اسلوب چون تخم برومند حسنات و ثمرات سعادتمندی در کشت زار کرم و احسان ان

کریم متفضل بوعده صدق انا لانضیع عمل عامل و بامید وای ادراک حاصل کحبة انبتت سبع سنابل آسکنه نشو و نما و زرعت و بهار
کیرد و اکر ترشح آبی در فضای سینه ای از مظاهر عنایات نامتناهی بتربیت قوة قدسی اشجار کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
بالیدن کیرد هر آینه جهة قیمی نگهبانی خیابان باغ و بستان و بحافظ ناظری از آن اغصان چمن و رضوانی کثیر دم ضمیری از اولی
الابصار در نکهداشت و مراقبه آن ریاض پر ازهار انتظار ناچار افتد و کروهی از زمره خدمتکاران جهة ایام انتظام و اسعار
و اعیان اعوان و انصار با نضر ور جهة اثمار اثمار اصول و فروع آن اشجار حشمت و اقتدار از لوازم مناظم روزکار کردد
و هرچند گلستان دولت و سلطانی را فسحت و بسط بیشتر باشد و انجمن جمعیت و جلال با زینت و لطافتی او فزون و اکثر بوده باد و الا
و معونت خدام صادق الاعتقاد احتیاج بیشتر خواهد بود و در استظهار اغصان آن دوره خیابان بر سیاهی تبع و خدم واثق الاعتماد
صورت افتقار او فی و او فر خواهد نمود بیت اهوی الغنی یبغی جناحا للعلی ابدا و یخفض للجلیس جناحا القصه
تمثال مصدق این مقال آنکه چون نهال اقبال این سلطان زمان و این پادشاه اهل ایمان ایده الله المستعان لا بقاء الامن
والامان چون طوبی مثال در گلستان خلافت پدری و نزهتگاه مسند رفیع قیصری در جمیع جهات امتداد نما و ازدیاد نهاد
و سرو سرافراز این ظل جهان در چمن پر طراوت دارا هی بفر نوع آغاز امتداد نهاد اولا ارکان دولت پدری را که هر کدام بمنزله
غصنی از اغصان شجری پر ثمر بودند و در نشو و نما چون قدیم و نخل دولت مقیم این خاندان کریم بمثابه غصون و افنان چهار ساله ده

از برای استمالت و تالیف مکرمت و احسان

میشمردند جهت بسط ظلال عدل و احسان مصرع نحوی سی کان الارض حیث ذریت لها افق و الشرق او انشرقت غربت
و او جهم سعد و لکن بسعو فیهم اذا انشعبت ذلت بسط تها القلب در ربیع الاول سنه ست و ثمانین و ثمانمائه جلوس همایون
که اول ربیع سلطنت و جهانبانی اتفاق افتاد این خداوندگار سلاطین روزگار و هر مثال شاهنشاه اقلیم بهار هر یک از آن دولت ها
خلعت فاخری از اوراق پر طراوت عنایت و اشفاق پادشاهانه مفتخر و سرافراز گردانید و سرفرازی هر غصنی را از آن نخل برومند
باثمار زینت و تقویت خود و نصرت نامیه این دولت روز افزون بمراتب علیه اولئک لهم الدرجات العلی رسانید و هذا الازال خواص
خدام سابق العبودیة و مقربان مجامع انس و حشمت را که هر یک بجای شاخ شکوفه از درختان مثمر شاهی و گلبن جاتنی برومند بودند
و هر یک از آن جوانان جان فشان که چون لاله و نسرین در غایت طراوت از آن بستور چو بار اخلاص و دولتخواهی می نمودند بزلال
انظار افضال سیراب تر و تازه تر گردانید و مقدار هر یکی را از آن شاخسار نورسته سر بستان دولت بمرتبه کمال قابلیت و استعداد

خود رسانید

خود رسانید و اکثر افشار شجره اقتدار با علاء رتبت و اقتدار بندگان جانب پارت ابا لکام نحنی لهم بانث اذن و انقطاف میوه
خوشبوی کامکاری موقوف بنوازش خدمتکاران وفادار است در مضمار اعتبار والسابقون السابقون اولئک المقربون
و بعضی از بقایا ارباب مناصب پدری و صاحبان مراتب منوری که چون در زمان سابق و لاحق مراسم دولتخواهی او اقدام نموده
بودند و در تنور پسندیده شاهی وظایف هواخواهی و دولتخواهی التزام می نمودند همگی را بموجب او فرمان والد مغفرت شعار بمسند
علیه تمکین و استقرار بخشید و برعایت اصناف اعظام و اکرام و بوقایت مراتب تجلیل احترام پایه قدر ایشان را بذروه استعلا
و اوج استقلال و استیلا برکشید و جمعی از بندگان متخصص وفادار مخلص که در مسالک شدت و رخا رفیق طریق بودند و در محنت
بهجت و نهضت با وجود قدمت خدمت اقدام مینمودند همگی را بقانون سروری و دودم پروری و بر طبق سنت پیغمبری که لولا الهجرة
لکنت امرأ من الانصار اولاد و احفاد مهاجرین اولین در کار دنیا و دین معدود داشت و لوای مکانت ایشان را بر فراز اوج
برین برافراشت مصرع چو نکه رای خورده دانش مینماید اهتمام ذره خود از بزرگی آفتاب آسا شود بر رخ ... را
بآن امید می بندد و گمرکش عطار و صاحب دیوان استیفا شود اما جمعی دیگر که در مسند سریر خلافت و در حین ...
فساد و مخالفت بوظایف نصرت و امداد و باعداد اسباب اسعاد بذل مجهود و صرف اجتهاد کرده بودند آن گروه را
بمنوداران گروه بزرگوار انصار دولت محمدی مرعی و محترم داشت و بر حسب اشارت حب الانصار من الایمان هر یکی را جهت
نظم مصلحتی از مصالح مسلمین و ضبط رکنی از ارکان ملک و دین برگماشت و همگی مواخاة اخلاص شعار را بالطاف بی دریغ
خود می نواخت و منافقان و اعدا را هر یک بتدبیری از عرصه مملکت می پرداخت بیت نهاد آن روز در دیوان مظالم
برای وضع عدل و دفع ظالم اعالی را بتشریف داده الا هر یک بر پا ستاده اکنون ذکر اعاظم ارکان و اعالی
خدام و بندگان بترتیب و تربیت ایشان از ابتدای جلوس سلطانی الی الآن ایراد می یابد و چون ارکان دولت علیه و بارگاه
سعادت بر طبق جهات عالم ملک و شهادت بر شش صنف محصور است و مدار ملک و مال و معظمات مهمات حشمت و جلال ...
و ... و بقدرت وجود ایشان بسته ضروریه مقصور است و ذکر اعاظم اشخاص سعادت انتساب و کیفیت مناصب و مراتب هر کدام
طوبی لهم و حسن مآب بترتیب معتاد و رواقد ارباب اد میرود اول وزرای آصف مکانند که حاکم مهمات ملکی و مالی علی سبیل الاطلاق
ایشانند دوم امیر الامرای و بیگلربیگیان رفیع الشأنند که ضابط و ناظم مهام عساکر جاه اند سیوم قضات عالی قدر

معسکر و حاکم شرعیات ممالک سر بسر و مقدم ایمه و علما و مربی و مقوی قوانین دین و ملت اند چهارم صاحبان دیوان مال سلطانی اند
و ناظران مصالح از مداخل و مخارج دیوانی اند پنجم ارباب دیوان انشا ممالک اند و مصادر احکام و مناشیر جلیله ممالک
ششم خدام و بندگان دست پرورده سلطان اند که اقبال مثال ملازم آستانه اند تا آنکه امرا و حکام اقطار بلاد و ثغور اند
و آن اعلام عبارت و جهادت از طراز مان دیوانند و استعمان در حقیقت ایشان و آن اقالیم ممالک و هم ارکان
قسم اول در ذکر وزرا ... که از ابتدای جلوس همایون الی الآن بمرتبه سنیه منصوب بوده اند و درین
قسم دو گفتار است یکی در بیان احوال وزرای سابق و دوم در ذکر محامد و مناقب وزرای لاحق گفتار اول در ذکر وزرا
چنین این دولت فلک تمکین وزیر اول و رکن مسول از جمله جماعت انصار و از حصار اهل اعتماد و اعتبار که در پای تخت
خلافت خیابانه دل و جان صحبت با سلطان کرده بودند اسحاق پاشا وزیر بود که از خواص خدام سلطان مغفور مراد سلطان
مراد خان روح الله روحه العزیز بوده و بتقدیم خدمات لایقه خود را در سر دولتی بمراتب فایقه رسانیده و در زمان دولت
سلطان والدی و در ایام خلافت سلطان دین محمدی خلد الله تعالی بالغفران الابدی بمنصب وزارت بزرگ رسیده بود
و در آن حال جلوس میان ارکان دولت هم وردی معتمد و هم سال دیده تر و معمور بمزید عقل و هنر و از جد سعید بطریق میراث در
بندگی و خدمتکاری بسعادت عبودیت سلطان زمان انجامیده تولی من طال عمره و حسن عمله وا و الحق در نگهبانی دار
الخلافه قسطنطنیه بوجهی که قبل ازین تفصیل مذکور شده وظایف دانشکی و کاردانی بجای آورده بود و در آن فترات پرشور فوت خدا وندگار
مغفور بخت و تاج و ولی نو بخش ذو پر علم ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ما رسیدن سلطان از اماسیه و تمکن با تخت سریر
خلافت محافظه تمام کرده بود سلطان نیز بنا بر ملاحظه حقوق لاحق و قدمت خدمت سابق تفویض منصب وزارت را با و حقیق
و لایق دید و از اول جلوس سلطان تا شهور سنه ثمان و ثمانین بر مسند وزارت متمکن بوده و بعد از انخلاع از مسند وزارت
با سلطان در شهر سلانیک تقاعد نموده و تا حلول اجل موعود در انجا حاکم و والی بود و خواند در راه حق بصدق جنان
آیت کل من علیها فان وزیر دیگر ناو حالا امرا و عمدة الوزراء فی زمانه مصطفی پاشا ولد حمزه بیک بود که در زمان سلطان
سعید مرتبه امارت بزرگ رسیده بود و در مقام عبودیت فایقه و اظهار اخلاص و نیکو بندگی بالا نیز بر تمامی امراء اناد و لی فرمه
سلطان مبادرت و مسابقت نموده و بنا بر سوابق حقوق عبودیت مشار الیه سلطان او را بمزید عنایات بر اکفا و امثال خود ترجیح

فرمود

فرموده در آن زمان او را هم در رتبت وزارت دیوان خلافت متمکن ساخت و بوسایل خدمات مقبوله او را بصنوف عاطفت و التفات
و با نواع خیرات و اصطناعات مخصوص گردانید فاما مدت او تا موت او بیلپال تمام رسید که نشوا و لیهم فلکنیم
نغابها ساقی و بکل مکان فعقد جیدک بالنوال لو انما یتملک الاحرار بالاحسان وزیر دیگر ایاس پاشا بود که
از خدام قدیم و عهد سلطان بوده و قبل از جلوس همایون بر مسند وزارت مرجح بر جمیع اقران بوده بعد از استقرار سلطان بر سریر خلافت
از روی رحمت و رافت او را بر جای مسند وزارت ابقا نموده و در اول فتح و ج جم سلطان در ر ... او را سر لشکر کرده بود
و در جمله دستگیر شد در مدت وزارت او بیش ... کشید و از مرتبه جاه عالی ملحق آفات دار فنا مستقی نرسیده
چشمهای دلفروز را بباد اجل جان بکشته وا کرده و در خش فروده وزیر دیگر آن سر سپهداران شجاعت شعار و عمده مبارزان
روزگار احمد پاشا کدک بود که از زمره بندگان خاص سلطان سعید بوفور دانائی بمراتب علیه مثل امیر الامرائی و وزارت ترقی نموده
و فتوحات عظیمه در ممالک کفر و اسلام بدست او میسر شده و تقدم سپهسالاری معارک جهاد بر و مقرر گشت و شرح حال او در گنجینه خداوندگار
سعید و قیصر سابع مذکور شده و در زمان ارتحال سلطان مغفور او را جهت فتح ممالک پولیه بولستان فرستاده بود بعد از نزول بلاد و قلاع
انجا را تسخیر نموده اما بعد از استماع حادثه نایله سلطان دین محمدی و جلوس سلطان زمان بر سریر دولت سرمدی از دریای فرنک
گذر نموده بملازمت سلطان استسعاد یافت بود در حین مقابله سلطان سلاطین و جم جلیل بعسکر همایون شتافت و تنفیض عالی
در شهور سنه ست و ثمانین و ثمانمایه بر مسند وزارت متمکن گشت و در شهور سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه بتیغ هلاک آجال از مسند
وزارت انتقال یافت الم تران الدهر یهدم ما بنی و یاخذ ما اعطی و یفسد ما ابدی وزیر دیگر آن وزیر صاحب
فرمهر و بفنون فضایل نفسانی مسلم صغیر و کبیر الخصوص بکرمه و ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء قاسم پاشا که از بندگان سلطان
سعید بوده و در آن زمان بخدمات دیوان اعلی قیام مینموده و بوفور فضایل و معالی لایزالی مترصد تفویض مناصب عالی بود
و در زمان این سلطان دانش پرور بمنصب وزارت ممتاز شد و الحق بمکارم اخلاق و ملکات و بوفور خیرات و حسنات بر امثال
وزرای سابق و لاحق ممتاز بوده و در رواج قوانین تقوی و فضیلت در عین ایام وزارت بر ما فیه ما لی افزوده و در سیرت
فقرا و اهل الله ثابت قدم و در صحبت ارباب حق و یقین از اصحاب دولت اقدم بوده و نصب او بر مسند وزارت در شهور
سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه و انتقال او بموت در شهور سنه تسع و ثمانین اتفاق افتاد و ذلک فضل الذی کنا نرجو بذکره

زبان الزمان فارس و روم ع * وزیر دیگر آن افتخار وزراء عالی مقدار سپهسالار مغازی گفار داود پاشا علی امه عنه بود
از بندگان مخلص و خدام مختص سلطان دین محمدی بود و در ملازمت خداوندگار سعید بتدریج بمراتب علیه و مسانید سنیه ترقی نموده
چنانچه در سنه ست و تسعین و ثمانمائه در مسند امیر الامرایی ممالک اناطولی تقرر و تمکن فرموده و در طور شجاعت و ورود انائی معظمات
فتح و نصرت او میسر شده بود و بعد از آن دران زمان دولت باسم بگلربیکی روم ایلی و جلوس دیوان اعلی تصاعد نموده چنانچه در کیفیت
سانح این معنی بتفصیل مذکور شد و همچنان از اقتضاء عقل و کیاست و وفور شعور و حماسه او بود که در ایام دولت سلطان سلاطین
بظهور رسانید و در بدایت ظهور دولت جهت ادراک شرف عتبه بوسی سلطان از سر قدم ساخته بمداومت ملازمت مقبول خود را شایسته
عنایت سلطان گردانید و بنابر ظهور و دانائی و اخلاص مشار الیه خداوندگار عالم لایزال در مقام رفعت و مزید شوکت و اعتلاء
رتبت او مایل گردید و جهت سکینه نفس و وفور هوشمندی او را بمنصب وزارت دیوان اعلی سزاوار دید و در شهور سنه سبع و
ثمانین و ثمانمائه وزیر مشار الیه را از سر اهتمام و مزید تایید بوزارت دیوان غرا اختصاص بخشید و دران رتبت وزارت نیز کمال
خردمندی و ورود انائی و بجامع خصایل و فور دانائی بمرتبه وزارت اعظم رسید و در ایام وزارت بمعظمات مهمات دولت اقدام نمود و
تفاصیل بعضی از ان وقایع مذکور خواهد شد و الحق دران مسند رفیع جمیع اعمال و احوالش مرضی خاطر پادشاه و سپاه گشت و در
مکارم اخلاق و محاسن صفات فایق بر تمام اصحاب جاه خصوصا امثال و اشباه شد و برین نسق وزارتی در غایت استقلال
و نهایت شوکت و جلال داشت و مدت پانزده سال بران مسند عالی استمرار و استقرار یافت و بیست و چهارم رجب سنه اثنی و تسعمائه
از مسند وزارت انخلاع یافت و بعد از خلع وزارت در چهارم ربیع الاول سنه اربع و تسعمائه بجانب کشور دار القرار شتافت اما در ایام
حیات دنیا بنوعی مصداق آیت حکمت آیین و مظهر الطاف رب العالمین بعطاء موهبت و امددناکم باموال و بنین شده بود که
بعد از وفات از متروکات و مخلفات مالی و ولدی او اولاد ارجمند یادگار گذاشته که هر کدام در سلک اعقاب اهل مجد و شرف
واقع و نعم خلف اند و فرزند امجد اشرف فرش مصطفی بیک که بمصاحبت سلطان سرافرازست و بمکارم اخلاق و فضایل نفسانی هم میان
ابنای ایام ممتازست و از کمالات علوم و فنون دانشوری حظ اوفی یافته است و در شیوه سپهداری و مملکتداری میراث شجاعت پدری را
که یادگار و حایزست و الشرف … ابات در بعضی حدود و اقطار ممالک فرنگ متمکن است و در اقدام بسد ثغور ملک و دین بر امثال
اعلام فتح اسلام قایم و متعین بیت مضوا و ابقوا علی آثارهم خلفا * والسحب معقبه للروض بالغدر * و اما از متروکات اموال

وجهات

وجهات و مستغلات نقود و اجناس و رقبات چندان بفرزندان گذاشت که هیچ وزیری از وزرای آل عثمان این قدر ملکیت و اقتدار
نداشته چنانچه جهت حق القسمه ترکات و مخلفات او و راضا بطان قاضی عسکر بمبلغ پانصد هزار اقچه رومی با محتاج تمام مجمل
مقطع داده بودند و اگر از قرار تفصیلی آن اموال رسم القسمه که از هر یکهزار اقچه بیست معروف و متعارفست ازین مبلغ باضعاف
استیفا می نموده اند و از اسباب اغتنام امارت که بهر کس بخشیده و جواهر و غلمان که از حالت احصار اعتناق کرده بیرون
از اندازه حساب بوده اما انجاز مخزونات اموال و ارمغانات دیوان اعمالش جهت تحصیل بضاعت ذکر جمیل و تنجیل ثواب جزیل
باز گذاشت و در دنیا و عقبی و حاجت خود را با فنا و ابقاء آن خیرات در نعیم باقی منعم و مخلد داشت ابواب البریت
که در دار الخلافه اسطنبول استبشار نمود مشتمل بر مسجد جامعی در غایت تکلف و رفعت بنا و یک مدرسه در غایت زینت و صفا
و عمارت زاویه و خانقاهی جهت اطعام و انفاق علما و فقرا و هر روزه در جامع بموجب مفصل ذیل فرج جماعت مستحقان است
خطیب امام قوام ابواب الجنه موذنان و اما مصارف مدرسه هر روز برین موجب صرف میکرده و مدرس و معید طلبه و بوابه قوام
فرج طعام زاویه و ماکولات و مصالح فقرا و مساکین بر موجب مفصل طعام مطبوخ نان اجره طباخ و غیره و نعمیست که بر
حسب وعده بلی اشتباه * و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله این خیرات باقیه از وزیر مشار الیه البته مقرون بحسن
ولست خواهد بود و بحسب ترتیبت المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا
جمیع اقسام این خیرات در دنیی و عقبی بر وجه احسن باجر روحی بمغفرت و رضوانست و بصدد منازل جنان و مقابل بذکر
خیر و دعا مستجاب مومنان ست ۵ لا دار للمرء بعد الموت یسکنها * الا التی کان قبل الموت بانیها * فان بناها بخیر طاب مسکنها *
وان بناها بشر خاب بانیها * وزیر دیگر از عظماء ارکان سابق و کبراء وزراء لاحق افتخار الامراء فی الزمان عمدة الحکام
الکرام فی عصره و اوانه المغفور … بین الوری بحصه قومن … مسیح پاشا علی عنه فی خاتمه و المنشاء است که از جمله بندگان
دست پرورده سلطان دین محمدی بود و در سلک مقبولان خدام و خواص چند خداوندگار مغفرت مقام انخراط نموده جهت
ظهور اخلاص خدمت و نیت صحا … بوسیله جانسپاریهای پسندیده و عبودیات لایقه خود در مراتب ارباب جاه مترقی و عزت
و باندک فرصتی در طی مراحل ترقیات تدریجی بمناصب و مراتب عالی ترقی بنوعی نمود که سلطان سعید او را بمسند وزارت دیوان عالی گما
و تا اوان جلوس همایون این سلطان سلاطین پاشای مشار الیه در همان منصب وزارت و امارت متمکن و متعین بود

و در ایام مجد و خلافت و شاهی سلطان زمان همواره در عداد اعیان ارکان معدود و حیثیت رتبت امارت او در بعضی از
ممالک عظیمه با وزارت او در دیوان اعلی معهود بود و در تاریخ سنه ست و ثمانین و ثمانمائه بعد از خلع قاسم پاشا رتبت
وزارت سلطان استقلال یافت و مدتی با یالت معدود و شور کار زمان توجه بری نیافت لیکن چون در طریقه تقوی و زهادت
و تصلب در کار حسن عقیدت از میان امرا و وزرا مستثنی و ممتاز میبود و بتحصیل علوم دین و بمواظبت اعمال صالح همیشه
سرافراز بود و در ایام سلطنت دولت و توان و در ظل عنایت و مساعدت سلطان عزیمت زیارت حرمین شریفین
نمود و بسعادت طواف بیت الله الحرام و روضه مقدسه رسول علیه الصلوة والسلام دولت دین را برجاه دنیا میفزود و در تاریخ
سنه خمس و تسعمائه از سفر حجاز بطهارت در ماه فلك الشبهه باز آمد سلطان جهانبان از جهت کمال اعتناء بشأن صلاح و تقوی
و استحسان صفت دین داری بر مسند دولت دنیا دیگر باره او را بمنصب وزارت اعظم در دیوان اعلی معزز و مکرم فرمود و پاشای
مشار الیه نیز در آن مسند بنظم مصالح جمهور و نظم امور بقدر مقدور بر وجه اجمل اقدام و بر منهج راستی التزام نمود و مدت یکسال
برین مسند باستقلال و تمکن تمام وظایف سعی و اهتمام فرمود و در جمادی الاول سنه خمس و تسعمایه باقتضاء قضاء الهی
از وفور علت ناگاهی ناگاه برق و صاعقه در شهر قلاطه بر طوبخانه سلطانی نازل شده و آتش عظیم در مصالح و آلات طوبخانه
افتاده بود و پاشای مذکور جهت اطفاء نایره آن صاعقه با جمعی کثیر بر کناری ایستاده از درون این آتش و دود آن یکبار سنگی پاره
از میان عمارت طوبخانه جهیده و بر پای پاشا بصدمه غایت حدت و شدت خورده و این ضربه مهلك پاشا را یک جا که از سوخته
امید که ملاقات و تعذیب او بدین آتش دنیا موجب تبرید او از نیران عقبی گردد و آن شکستگی قدم او در حین اقدام بجواز صراط الله آویز
رحمت ربانی در نشاه اخروی شود و این شکست و الم بسیار در فرصت گذار از گذرگاه نار کرامت امداد و ان منکم الا واردها کان علی
ربك حتما مقضیا با آن اشعارست در ... اخبار حضرت شفیع ... کنا بحار صلواة الله علیه بالعشی والابکار اتفاق افتد
که فرموده که لا تزال جهنم یلقی فیها و تقول هل من مزید حتی یضع رب العرش فیها قدمه فینزوی بعضها ببعض الحدیث
و بعد از او از اعیان دولت سلطانی و از مجاهدان ملت مسلمانی عمدة الوزراء فی زمانه الفایق علی اقرانه فی اوانه محمد پاشا
و ... که در اوایل جلوس همایون والی سرحد سمندره وانکروس بود و در بعضی اوقات امارت اقطار و حدود ممالک
روم ایلی و اناطولی قیام مینمود و در مسلك حکومت و دارای مملکت بکمال دیانت و عدالت ممتاز بود و از براءت تربیت

وعنایت

وعنایت سلطانی سرافراز شد چنانچه بعد از تصدی امارت بعضی حدود و کنار در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت موفق شد
و مدت دو سال توجه با مهمات ممالک دیوان از اعالی ارکان معتبر گشت و در شهور سنه تسعین و ثمانمائه از مسند وزارت دیوان اعلی انعزال
یافت و بعد از آن مدتی بالالایی والای شاه و شهزاده عالمیان و خلف خلیفه اهل ایمان سلطان احمد خان خلد الله تعالی سلطنته و ابده بالتوفیق
مکرم و محترم و متوسل سلطنت و شاهی آن ولی العهد سلطان در مدت باقی عمر تا شهور سنه اربع و تسعمائه بر مسند وزارت و لالایی شاهزاده
متمکن و متعین بود و از مآثر خیرات و منظومات و آثار مکرمات و حسنات او مدرسه و خانقاهی بغایت مقبول الشکل باقیست و فرزندان او را
در آن جوانب لطف و مراحم سلطان حامی و والی مست ظلال رحمت پادشاه بنده نواز گرفته در کنف خویش جملا را ممتاز
وزیر دیگر نقاوه دودمان علوم و حکمت و ظهیر خلفا صاحب اقتدار و حشمت احمد پاشا فناری که از احفاد مولانا علامه روزگار
و معتمد اعاظم حقایق آثار مظهر فتوحات حضرت باری مولانا شمس الدین محمد فناری روح الله روحه است و سالها در مسلک خدمات و عبادات
ابو ... این خاندان بثبوت قدم اخلاص متوحد بود و در فضایل نفسانی میان اعقاب آن کبار متفرد و در زمان سلطان دین محمدی جهت
بعضی مواخذات قاهره سلطانی جلای وطن نمود و بجانب هندستان مدتها از خوف سطوت آن پادشاه قاهر سفر و غیبت فرمود اما چون
نسبت با آستان سلطان سلاطین زمان سوابق خلوص نیت و صفای عقیدت و رجحان در میان داشت بعد از انتقال والد سلطان و استماع
بحصول امن و امان از استماع جلوس همایون سلطان دیگر باره بهوای مسکن معهود بآرزوی الطاف و اشفاق موعود سلطان زمان
از هندستان متوجه استسعاد بتقبیل آستان بوس خلافت آشیان شد و بعد از طی مراحل شوق خرام و سرور احل توجهات و اعزام بجانب
سلطان موفور الاحسان از راه فارس و عراق و آذربایجان بازگشت بیت و من رکب الاهوال فی طلب العلی فلیس عجیبا ان یفوز بالفضل
و چون همواره اعاظم و اعاظم اجله فضلا و اهالی خاندان کریم فناریان از قدیم الایام الی الآن در آن دودمان قیصری ارکان معهود و معتاد بود
او را مشار الیه را بمسند طغرای دولت نیشانجیگری در سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه نصب فرمود و بصنوف انعامات و اصطناعات پادشاهانه
او را مخصوص نمودند و از بواعث خدمات لایقه و بدواعی عنایات سابقه در تاریخ سنه تسعین و ثمانمائه بعد از عزل مسیح پاشا مشار الیه را
بر مسند وزارت متمکن داشتند و در مدت دو سال او را در آن منصب ممکن گذاشتند و در ربیع الآخر سنه اثنی و تسعین او را
سلطان از آن رتبت خلع فرمود و تا اواخر عمر در شهر بروسا متقاعد بود در ماه ... سفر آخرت پیش گرفت.
بر درگه تو ملازمت پیش گرفت. چون در تو سر ارادت خویش نهید. دست تو ببوسید و سر خویش گرفت.

وزیر دیگر آن وزیر عالی نسب و آن صاحب رفیع رتبت در علم و حسب وارث مسانید صدارت و قضا عسکر و حائز مراتب امارت و وزارت پدر بر پدر اعنی جناب رفیع النسب کریم الاجداد و الآبا ابراهیم پاشا بن خلیل پاشا رحمه الله که از بدایت طلوع کوکب خلافت از برج خاندان آل عثمان الی الآن اکابر دودمان شریف مشارالیه کابرا عن کابر جبهت متصدی منصب عالی وزارت می بوده اند و مع ذلک جمیع فضایل علمی و مناصب احکام شرعی از صدارت و قضا عسکر عساکر منصوره میفرموده اند چنانچه در خاندان ایشان از زمان جد اعلی مشارالیه که مولانا قرا خلیل جاندار بوده است و مشارالیه متصدی احکام شرعیه و مشیر و مشارالیه در مهمات دینیه و مصالح ملکیه بوده و بعد از خیرالدین پاشا سالها بوزارت و برادرش در زمان خسروان غازی سلطان اورخان و سلطان مراد غازی انارالله برهانهما بقضا عسکر و صدارت علیا منصوب بوده اند و بعد از ایشان علی پاشا ولد خیرالدین پاشا در چند دولت از سلاطین عظام مثل سلطان بایزید سلطان یلدرم بایزید و آل عظام او جزء الملک بوده و جمع جمیع مهمات وزارت و صدارت و امارت در خاندان ایشان می نموده و بعد از علی پاشا اولاد او خصوصا خلیل پاشا در زمان خسرو مجاهد ابن مغفرت پناه سلطان مراد و اوایل سلطان محمد بن محمدی قدس سره وجها اعظم وزرا و اقدم امرا بوده و بنا بر ملاحظه سوابق خدمات که در امثال و اخوه اجداد ایشان در آستان رفیع الشان سلطان خورشید احتشام نموده بود در حین توجه بمسند خلافت و تمکن در مسند سلطنت در بلده مذکور اتابکی شاه و شهزادهای جهانبان سلطان احمد خان خلدالله ملکه الی ابدالآباد نموده بود ان سلطان و رحمت احتشام جوان کامل یعنی مریم درویش شناس و نوازنده یتامی نامیرش میزان عدالت جهت تحقیق مقادیر و اقدار قابلیات کافه ناس در بدایات ظهور دولت همایون و تقرر جلوس عالی بر سریر میمون او لا ابراهیم پاشا را در تاریخ سنه احدی و سبعین و ثمانمایه بمنصب قاضی عسکری معزز و مکرم داشت و ثانیا جهت ملاحظه کمال رزانت رای و حسن تدبیر و نظر بجامعیت درایت و دیانت او در نظم مصالح اهل قلم و شمشیر چون فی الواقع مظهر و مصدوقه کریمه قد آتیناه من کل شیء سببا بود سلطان اسلامیان در شهر صفر سنه احدی و تسعین و ثمانمایه او را مقتدای اعیان ارکان گردانید و در دولت ابد مدت و صاحب سری و هم زبانی در خفایا امور ملکی و شرعی او را برتبت قربت و وزارت عظمی رسانید و در دقایق و وقایع حالی و مالی و در مشاورات در مجلس همایون برای متین او می بود از بدایت تفویض منصب با قضیه ما از حسن عنایات سلطان در رتبه جاه می افزود تا آنکه در سفر و غزای بسته بخشی در رکاب سلطان مجاهد در محرم سنه خمس و تسعمایه ودیعت جان را بمالک آجال سپرد و مکارم اخلاق و ذکر خیری گذاشت و نتایج اعمال صالحه خود را با خود برد حق عالی اهل التیقظ و الهدی و قضا لطیه عالم بقضایاه الأکرمی کجاز غایب اهله حتی ترجی اولا یجزاه و از جمله خیرات باقیه

که درین دار

که درین دار فانی و ترتیب داشته دو نوع از اقسام باقیات صالحات بیادگار خود گذاشته که منتج ذکر خیر و ثنای جمیل او ست اول آثار خیریست که در شهر قسطنطنیه مشتمل بر مسجد جامع پر نور و صفاست و مدرسه جهت انعقاد مجلس افاده و استفاده و مسکن علما و فضلا و وظایف مقرره جامع و مدرسه بر موجبات مرروزه مدرس و خطیب و واعظ و امام و حفاظ و ثانیا از فرزندان و احفاد مکرمت اتصاف سه خلف سعادتمند حمیده اوصاف بجای خود گذاشته که در رواق تراجم عزاو در آینه جبهه مجلی الشان انوار قابلیت و قبول نمایانست و ابتش نیک اختری نجابت عیان و در ظل شفقت و عنایت سلطان باکتساب کمالات موروثی و معارف انسانی قیام و اقدام دارند امید که از مراتب کمالات و مناصب و سعادات آبا و اجداد خود برخورداری یابند و با اهلیت و استحقاق ذاتی بجانب مطالب دینی و دنیوی شتابند. بیت ویقفو فی المکارم و المعالی موالی اقدام آباء المقدم وزیر دیگر آن آصف سلیمان زمان و آن ناظم مصالح اهل ایمان اعظم الوزراء فی عهده و اوان اکرم ارکان الدوله بعلو شان سمی وصی النبی علیهما الصلوة والسلام کل صبح و عشا علاء الدوله و الدین علی پاشا ابده الله تعالی فی و اضحه کیفیت است که در اواخر سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه بمنصب امیر الامرایی روم ایلی متمکن بود و در استحقاق ترقیات بر مراتب علیه منتقین بعد از خلع احمد پاشا فناری از رتبت وزارت جناب مشارالیه را منصوب فرمودند و بوما فیوما بعد از آن بر مراتب قربت و اقتدار ترقی میفرمود و در ذی قعده سنه ثلث و تسعمایه علی الاستقرار بر مسند وزارت متمکن و تتمه حالات علیه وزیر مشارالیه مفصلا در محل ذکر ارکان دولت و نواب جلال خلافت مذکور خواهد شد قلادة التی للنجاح بخلقه جنانا علیه للسعادة عقدا وزیر دیگر آن وزیر شجاع دلاور و دلیر مظهر جلادت و سطوت در گروه سپهسالار میدان جهاد و غزا اسکندر پاشاست که از بندگان برگزیده سلطان جم محمدی بوده و بمزید صولت و شجاعت در خدمت آن خداوندگار بمراتب مناصب علیه ترقی میفرموده و در حین ارتحال سلطان بر مسند امارت بوسنه متمکن بود و در اوایل سلطنت خداوندگار سلاطین جهان وسیله نیکو بندگی و بصفای عقیدت و مودت انکی بمنصب امیر الامرایی و بکلربیکی روم ایلی تصدی نموده و در شهور سنه اربع و تسعین و ثمانمایه بمنصب وزارت دیوان عالی ترقی نمود و در ایام وزارت بکمال سخاوت و راستی فیما بین ارکان ممتاز بود و در معاملات و واقعات و محاربات غزوات از و کارهای دلاورانه منقول و مرویست و بعضی از آنچه منسوب بفتوحات سلطانی در صحایف بیان در میان این فتوحات این کتیبه نامه بمحلی و مطولست و ثانی الحجه سنه احدی و تسعمایه در آن مسند مستوفی بود اما سلطان جهت مصلحت ضبط حدود و کنار و سپهسالاری جنود نصرت شعار او را در سنه اربع و تسعمایه با ایالت و دارایی ممالک بوسنه تعیین فرمود

تا او عمر داران سرحد با پادشاهان فرنگ و انگروس مخالفت و مخاصمت میکرد و چندین نوبت بر سبیل جهاد در اقاصی فرنگ شروع نموده
فتوحات مجدده و غنایم بیحد و ممالک بلاعدد بدست می آورد و در طور اجتهاد در جهاد و پیشکی و بقوت جلادت و مردانگی مذکور جمیع خلایق بود
و سیاست سوار هست خلف اخلاف صدق مذکور شاه و دعا اهالی است از آنکه از آثار اعمال صالحه که متخلف گذاشته بمقتضای حدیث
و ولد صالح یدعو له نام خود را در عالم زنده داشته و بحق فرزند سعادتمندش مصطفی بیک که بهم نامی سلطان اصفیا علیه السلام الاصفی در
دوران روزگار اکنون میان مجاهدان دین نامدار است و بجامعیت فضایل نفسانی میان اخلاف او و حکام متوحد و ممتاز است و با وجود
مکارم ملکات و محاسن خصال متحلیه بکمالات فاضله فیما بین ارباب جاه و جلال سرافراز و با وجود عنفوان شباب و ریعان ایام جوانی و
جمعیت اسباب سپهر در معارک جهاد بکرات پیشرو اجداد شجاعت نهاد شده و در تالیف نظم و نثر پارسی و ترکی از خواص جلیع دراک اشعار
فصاحت اشعار از و بظهور آمده و آثار دلاوری و سپاهیگری او در قسم فتوحات اسلامی مذکور خواهد شد و امید آنکه بمقتضای وعده آیه و الله
و مسلم زمان و دانشوری و مکارم اخلاق این فرزند سعادتمند مغفور خواهد گشت **مؤلف** هر معنی که خواهی ذو فنون نیست
بانکه سالکی در باد رونیست دل روشن بدانش کرده تابان بر تنهای دولت هم شتابان [illegible] آن عالی رتبت و وزیر
رفیع الشان و اقدم حکام و انجب خدام موروثی سلطان زبده ارباب ایالت و امارت حایز مراتب سنیه حکومت و وزارت مورد عنایات
[illegible] افخم الدوله القاهره احمد پاشا المشتهر بهرسک اغلی که اصلا از اولاد حاکم ممالک هرسک بوده
و در عنفوان شباب بهدایت توفیق الهی از ضلال قدیم نیاسی و گمراهی آبا و اجداد تنفر و استبعاد نموده بمیل فطری کل مولود یولد علی فطرة
الاسلام و داعیه انسلاک در سلک سعادتمندان اهل ایمان بطریق استسلام باسلام درگاه اسلامیان پناه سلطان دین محمدی سرافراز
شد چون از روی اخلاص ترک حکومت و مملکت موروثی خود را باختیار گذاشته بود و از پدر خود فرار نموده خود را در عداد انصار ملت مختار
داشته سلطان مغفور او را معزز و محترم نموده و قدر او را بر جمیع ابنای ملوک در بارگاه خلایق پناه افزوده و بانواع انعام و احسان نامتناهی
قابل کرده و بلطفهای گوناگون او را نواخته و در سلک مقربان و خواص بندگان با وراء منسلک ساخته و چون انوار سعادت آثار اقبال
و فروغ محاسن اخلاق و اعمال از غره احوالش تابان بود و شایستگی زینت و عنایت پادشاهانه از رخساره دولتش هویدا
و نمایان میشد او را در عداد خواص اهل قربت معدود گردانید و روز بروز پایه قدر و اقتدارش را بر مناصب و مراتب مناسب
میرسانید چنانچه در زمان ارتحال سلطان ابو سعید او را منصب تفویض فرمود و چون بشرف مصاحبت سلطان سلاطین زمان

مغفور

مغفور مباهی بود و داماد او نیز به سلطان بعد از خلافت جلوس بمسند خلافت و شاهی در کمال اخلاص و دولتخواهی بتقدیم انواع
خدمات و جانسپاری ها در آن اوقات بظهور آورد و خود را بوسایل مجهودات لایقه مقبول انظار خداوندگار ملاحظه
شعار کرد **بیت** کسی باوج سعادت رسیده است که او چو آستانه برین درگه تو سر دارد و بعد از استقرار بر سریر
پدری و استمرار بر مسند قیصری چون آغاز تربیت خواص خدام نمود و بنفاد و تنفیذ اوامر و احکام فرموده منصب امیر الامرایی ممالک
اناطولی را بمشار الیه ارزانی داشت و در معظمات امور و واقعات او را به سپهسالاری جنود و عساکر ممتاز گردانید و بیان بعضی
از خدمات و حالات امیر مشار الیه در داستانهای فتوحات و مجاری حالات این دولت سابقا تحریر و تقریر یافت و بعد از مدت
مستقیم ملازمت در شهور سنه اثنی و تسعمائه بنابر شمول عنایات یزدانی و حصول توجه خاطر همایون سلطانی نواب همایون پادشاه
مشار الیه را در سلک وزرای عظام دیوان اعلی منخرط و مسلوک داشته بنظر اشفاق و عاطفت خسروانه باعلا رتبت و منزلت
او کاشته و خدمتکاریهای سابق او را با لحاق الطاف لاحق گردانید و از قبول خدمت و استقامت فطرتش او را بر رتبت وزارت
رسانید مدت هفت سال متعاقب مهمات ملک و مال را برای مستقیم و تدبیر قویم او موکول گردانید و قریب سه سال بر منصب وزارت
اعظم متمکن بوده و بتقدم و پیشوایی وزرا و امرا و آمیخت تا آنکه در آن اوقات خصومات با طوایف فرنگستان و کثرت فتنه آشوبهای
روی دریا و مردم مفسد ایشان جهت محافظت ممالک دریابار و ضبط روی دریای فرنگ و دریای شمال از مفاسد اشرار وزیر مشار الیه را
بمعبر گلی بولی فرستاده و ایالت جمیع سواحل و حکومت آن مملکت و معبر ممالک بمشار الیه داده بجهت تمشیت آن امر عظیم دایما
یکی از پاشایان عظام معهود است و صاحب ایالت و حکومت آنجا با جمیع ملوک و سلاطین فرنگ و غیره در سلک مقابله و محاربه
لا یزال معهود است و الیوم انجه وظیفه مملکت داری و مقتضای تدبیرات صایبه در طور سپهداری است از انجا مسلوک میدارد
و سد ثغور ملک و دین را از آن رخنه و گذرگاه طوایف عالم کماینبغی بجای می آرد **بیت** از دست اقتدار تو هر لحظه می چکد
در حلق دشمنان تو آب حیات مقهور از دست دشمن و منصور از دست دوست در دفع فتنه دست توانت مدور باشد
وزیر دیگر آن اشجع خدام سابق الخدمه و اخلص بندگان ثابت قدم مخصوص بعنایات نامتناهی قره من بث یعقوب پاشا که از خاصه
خواص مقربان سلطان مجاهد است و میان زمره مقدمان روز معرکه و کین از مقدمان و پیشروان مبارز است بعد از ترقی
وصعود بر مراقی تربیت سلطانی و در قطع و احل مراتب و مناصب بوقت تبدیل ایالات در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه

الی
صاحب خروج

بالتماس امیر الامرائی و بکلربکی روم ایلی رسیده و در آن رتبت خدمات لایق و دلاوریها بظهور رسانیده و چون بکرات در ایالت حدود
کفار و در سپهداری عساکر نصرت شعار بود و اکثر مساعی او در کار دین و دولت مستحسن شده و حقوق کلی او در غزوات و جهادات بر عموم
مسلمین مسطور و متعین گشته بود و بیان مفصل آن در داستان فتوحات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی تا آنکه از مقتضای اعتماد و عنایات
سلطان بنده نواز بمزید جاه و مکانت سرافراز شد و در شهور سنه ثلث و تسعمائه برتبه وزارت دیوان اعلی رسید و پایه قدرش را
دست عنایت خداوندگاری باعلای مساند دیوانی برکشید و مدت چهار سال دیگر در تقدیم وظایف اقدام بآن مسند عالی اجتهاد تمام
بظهور رسانید اما جهت طریان بعضی اعراض مخاصل [illegible] مایل بانزوا و تقاعد شده اقدام را از کارخانه دیوان باز کشید و در ظل
عنایات و الطاف خداوندگاری الکنون در گوشه عافیت منزوی و از عاطفت سلطانی محظوظ [illegible] وزیر [illegible] از وزرای
امیر اعظم و وزیر [illegible] اکرم المستریح فی جوار الشهداء آن المخصوص [illegible] داود پاشا [illegible] کما قال الله
[illegible] که از بندگان خاص سلطان دین محمدی بوده و پرورده دست تربیت آن مظهر عنایات ابدی در رتبت عبودیت [illegible]
بارث و استحقاق قرب در ایام این سلطان جهانبان زمان رسیده و خلوص نیت و صفای طویت در طریقه عبودیت و خدمت ضمیر منیر سلطان را
بسمت عنایات معطوف ساخته و سلطان هم پایه قدر او را بذروه مراتب سنیه برافراخت و چون از فضایل نفسانی و معارف انسانی
نصیب وافی داشت بود در جمادی الآخره سنه تسع و تسعین و ثمانمائه او را بطغرانویسی و نشانچیکی دیوان اعلی کامران ساخت و باز در تاریخ
سنه ثلث و تسعمائه او را از آن رتبت دیوانی مترقی ساخته بایالت و امارت شهر و ولایت قلی بولی و در [illegible] و حکومت [illegible]
سپارد [illegible] فرستاده [illegible] اعلام صاحب الویه و اعلام در آورده و او را طبل و علم داده و بدین مسلک در مراتب امارت مترقی
می بوده تا آنکه در [illegible] بظهور خدمتی [illegible] اظهار نمود چنانکه تفصیلات این معانی در ذکر فتوحات سلطانی خواهد مذکور شد
تا آنکه در محرم سنه ثمان و تسعین [illegible] نظر عنایات سلطان شامل حال و کافل آمال او شده از ایالت مملکت [illegible] که در حدود افلاقست او را
بایالت [illegible] دیوان اعلی سرافراز فرمود و [illegible] مرتبه ایالت [illegible] لطف [illegible] سلطانی او را بنیابت سلطنت محلی ممتاز نمود
و مدت [illegible] نصب [illegible] رفع [illegible] بوده [illegible] گشت از فضل خداداد و پاشا [illegible]
که وزارت یافت [illegible] سلطان دین [illegible] شد رقم تاریخ [illegible] زمان [illegible] آصف [illegible] بود
داود پاشا بعد از این [illegible] و در [illegible] بود و در [illegible]

سپهداری

سپهداری و مهم گذاری ارباب حاجات مرجع جمیع ارباب حشمت و جلال و مدت [illegible] سال در آن مسند عالی مرجع اکابر و اعالی بوده و منوّر از [illegible]
التفات خاطر سلطانی مراتب ترقی بر مدارج معالی بود تا ما ناگاه باقتضاء تقدیر و بحکم قضاء واجب الامضاء حاکم [illegible] نوبت [illegible]
عمر زندگانی او بمقاطع اجل رسید و بعد از طریان [illegible] حمله در [illegible] سنه احدی عشر و تسعمائه رخت اقامت از این منزل
بی اعتبار بمساکن دار القرار کشید و از و خلف صدق متحلی است بانواع مکارم و فضایل نفسانی موصوف همواره بر اقتضاء اسم سامی [illegible]
باکتساب کمالات و معالی مشعوف و در اظهار شجاعت و جوانمردی ممتاز و در اظهار آثار جلادت و حماسه بر ابنای روزگار سرافراز
هر که گوید بمدح او سخنی چون صدف پر کند ز در دهنی [illegible] در ذکر ارکان دولت و وزرای عالی رتبت
که الیوم بر مساند علیه متمکن اند و در مناظم ملک و مال و مصالح سپاه و رجال متعین اند
داستان و صفات پاشایان دان اقانیم ملک و هم ارکان اقنوم اول و وزیر معول اعنی خلیفه خلیفه رحمن و وزیر عالی نشان
علی المکان آصف سلیمان زمان و واسطه نظام امن و امان و رابطه تالیف مصالح کافر و مسلمان مورد مظهر عنایات نامه [illegible]
بنصره من یشاء علاء الدوله و الوزاره و الدین علی پاشا وفقه الله تعالی فی ما یرتضیه و ایده فی افاضة مراضیه فی مستقبل [illegible]
که از بندگان صادق العبوده و چاکران صادق النیه سلطان جهانبان است و از زمان بدو طفولت در تحت تخت و افیاء شجره
طیبه خلافه و افضال این سلطان بی مثال رمثال نشو و نمای نهالی در سر البستان فضل و احسانست و گویا در نعوت مکارم
اخلاق همگی نمایان از صورت عنایات و لطف سلطان و لایت شان عمیم الاحسانست بلکه در علو همت و بسط جناح امتنان
بر جا هیر افراد انسان بمنزله یمین جاه پسار و کف افضال خداوندگار جهانست تا که در دولت سلطان جهان [illegible]
[illegible] در اطاعت [illegible] بسته کمرست در ایالت چه [illegible] و چه عالی مقدار در وزارت چه مبارک پی و میمون [illegible]
و چون از بدایات التیام سلسله بندگی و خدمتگاری وزیر مشار الیه باخدام خداوندگاری بنوعی مربوط بحبل المتین اخلاص جانی
و ارادت جنانیست که نسبت تشبث و انضمام بانفصال او را آئینهای از ایام محالست و همچنین علاقه عروة الوثقی مراحم و اعطاف
سلطانی در باره آن وزیر مشار و مشیر در عموم [illegible] باوجود انتواص ساعات ماه و سال لایزال مامون الانفصال است [illegible]
لطف شه بپرلیست او مرآت شاه را مرحمت ملازم ذات و بنابرین معنی همواره در بارگاه سلطنت قبل از جلوس همایون
بدار الخلافه قسطنطنیه در سلک خواص مجلس همایون در زمره و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلون معدود می بود و بمزایا [illegible]

اعتقاد نیکو بندگی رواتی وبت مطالب اعلی در غرفه اولیک لهم الدرجات العلی بروفق قوانین معهود ترقی می‌نمود تا آنکه بعد از جلوس
سلطان بر مسند خلافت آن ناظم قواعد معدلت و رأفت از مرتبه معین مناصب ارجمند و مراتب بلند واحداً بعد واحد بمساعدت کوکب بخت
ساعد متصاعد می‌شد بیت طوبی لمن نال قدر همته او نال عز المقام بالقسم چنانچه در بدایات او بامیر الامرائی
ممالک قرامان منصوب بود و دران مسند بموجبی که در داستان فتوحات سلطان مذکور خواهد شد بخدمات لایقه در سپهداری و جانسپاری بهای
کنندگان در مملکت داری اقدام نموده و آن دلاوریهای مشهورانه و آن انجم بهای وقایع زمانه سلطان را باعث بر تفویض ایالت
و ایالت دار الغزاة سمندره و آن سرحد کنار صاحب شکوه و اقتدار شد و دران حدود بکوشش و هی بلوازم غزوات و کسب غنایم
و اموال بی نهایت مشهور ابنای روزگار گشت و میان امرا و حکام حدود و اقطار به دلاوری و فیروز جنگی بلند آوازه و نامدار
و در طریقه مروت و جوانمردی مکرمت و فتوت علوی را مجدد و محیی آثار گشت بیت در سخاوت ستوده بسیار است بنو زرتست لیک حاتم
و چون سلطان فایض الاحسان را توجه همت عالی رتبت بنوت و تربیت او همواره مصروف می‌بود و با علاء شان و تمکین او در مسانید
دیوان اعلی مشعوف می‌نمود منصب امیر الامرائی و بگلربگی روم ایلی را باو تفویض فرمود و بر فراز آن مسند سپهداری بکمال فرمندی
و کامیابی با اهل صلاح و عمار سپاه بقانون ملاطفه و اشفاق و با امرا و حکام عالیجاه بمکارم اخلاق مسلوک میداشت بنوعی که همگی
خواطر از مجاری اعمال و افعال او راضی و خشنود بودند و همگی بطیب خاطر رفع منزلت و مزید دولت او را سائل و آمل گشته بدعاء و ابتهال
تمنی می‌نمودند بیت ما احسن الدنیا و اقبالها اذا اطاع الله من نالها و در زمان تصدی این منصب عظیم بطرز از تقدیم
وظایف سپهداری و در التزام قوانین کشورکشی و مملکت داری مساعی جمیله او بر ضمیر منیر سلطان بظهور رسید و توجه او میان سایر
امرا و حکام در شیوه انفاق اموال و در بسط نوال احسان بر عامه ارباب استحقاق و استیهال بلکه بر جماهیر ارباب حاجت و سؤال مسلم
و متفق علیه جمهور شده و فیما بین عموم رعیت و سپاه مقرر و مشهور شده بود که در تسخیر نفوس قدسیه و استخدام و استعباد طبایع خسیسه
بلا شبهة … قلوب بنی آدم از اشخاص فرومایه … هیچ فضیلتی در نظم عامه افراد و آدمیزاد از اعمال … اوقع و انفع
نمی‌نماید و جهت تاثیر و تأثر در طبایع اشخاص انواع هیچ امری از انواع انفاع اعلی و ارفع نمی‌باشد زیرا که مکرمت اخلاق و ملکه
کرم و احسان همیشه مسترق رقاب آزادگانست و مستعبد او از دوست و دشمن بنی نوع انسان و لهذا … آلهی فرموده که
عباد الجنة … بیت اگر کسی بدشمنی نیکی خواست بسی بر نیاید که گردند دوست

عدو را با الطاف کردن چنین کمندی از بر … این کمند چون ذات کریم خصال آن وزیر عالی شان مرود قسم از کمال فتوت
و احسان و نهایت مهابت و سطوت صولت مکرر اعیان شد و آثار جامعیت این نشأه از مزاوله اعمال و احوال او پیش نظر سلطان بکرات و مرات مکشوف
گشته بود رایت علیاً فی الفضایل کاسمه علیاً رتبة … فلو صور … المکارم واحدا لصور … وانت فرادا
در ضمیر منیر و خاطر خطیر سلطانی این معنی مکشوف شد که اگر چه در ترتیب حفظ صحت و بقاء هیکل ملک و پادشاهی سلطان از نفحات روح انسانی
اما روح قدسی را جهت نظم مصالح بدنی احتیاج ظاهر بوزارت روح نفسانیست مرآت در عالم ملک و شهادت که تفصیل مجموعه ذات انسانست
و خود داری … روح قدسی نشان و سپاه قوی و اجزاء عناصر وار کافیست برهمان نسبت سلطان را جهت اعتماد و وثوق بر کفایت مهمات امم که
موقوف علیه نظام عالمست بوزیری که مظهر عقل و تدبیر باشد ناچار و بی مدیریت در جهت خلافت و نیابت منظور … و نصفت و در مقام او ابیات
و نظام لوازم ریاسات البته شخصی قادر بر اعمال تیغ و شمشیر مجدد و ناگزیر است بیت شاد آن شاهی که او را دستگیر گشته عقل و هنر … وزیر
عقل جوی را وزیر خود مکن عقل کل را ساز ای سلطان وزیر چون سزاوار این مسند رفیع در خردمندی تواند بود که حافظ ترتیب
جهات عالم تواند نمود و قادر بر نظام و حسن تربیت میان افراد بنی نوع آدم تواند بود و شایستگی این منصب منیع شخصی راست که متکفل اصلاح
حال جمهور انام از خواص و عوام امم باشد و از روی مزایا و نعوت خلقی و در افعال و خصال خلقی او را با سلطان زمان مناسبت اتم بود و پیش
دو جانب را در سلک نظم همت خود در آورد و اقتضای نسبت برین معنی کارد که چه سپهسالاران نعمت پادشاهی اولی الایادی النعم خود در تکفل مصالح
ملک و مال سلطانی داند و جهت تقدیم شکر موهبت منصب و جاه خود در درگاه سلطان پناه و کیل علی الاطلاق جماهیر عباد الله و امین و دایع جلیل
و سپاه … شناسد بیت در ملک جهان چو نیکی هست ترا نیکی کن اگر آید از دست ترا از حسن عمل شود و جاه تو رفیع هرگز نکند نکوبیت پست ترا
لاجرم سلطان نصفت صفات بنا بر … منصب عالی وزارت و تقدم دیوان اعلی را باین جناب عالی شان ارزانی داشت و در سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه
او رضایت سلطنت بر مسند آصفی سلیمان برگماشت و الحق در مدت دوازده سال از روی تمکن و استقلال شرایط و لوازم آن مسند عالی کما ینبغی
اقدام نمود و معضلات امور را در ان اوقات التزام فرمود چنانچه تفاصیل بعضی از آن واقعات در ذکر فتوحات و محاربات عساکر سلطانی مذکور خواهد شد
و صیت مکارم این وزیر علی الهمم با قاصی عرب و عجم انتشار یافت و اصناف اشراف الناس از علما و فضلا و اهل … بذکر جمیل و دعاء خیر … صبح و شام
و لسان فصحا و منطق بلغا در سر جامعیت محامد ملکات او را بشعر فصیح می‌ستودند و اسماع سکنه اصقاع از آوازه آن صبا و شمال نشر کمال فضایل او را
می‌شنودند بیت ز شرم گلشن اخلاق او ریاض نعیم نهان شدست چو باغ ارم ز ملک وجود و از … اثنی و تسعین و ثمانمائه

تا این که در سنه ثلث و تسعمایه در مسند وزارت استقرار یافت تا آن که سلطان محمد خان در سال ستة و تسعمایه بسعودت مهمات علی و ولایت متوجه قرون
زره فرمودند و بتوفیق الله تعالی آن ممالک سرحد فرنگ را بحمایت ملت محمدی فتح نمودند و او ضبط و دارایی آنجانب خصوصا صاحب قرن بوده که محفوف بدریای فرنگ
بوده و ایران را ضبط و ضمن ممالک مفتوح شده بود و لشکرهای سلاطین فرنگ خصوصا جماعت وندیک در صدد استرداد فرصت بودند و همیشه لشکرهای
دریابار را بقصد ممالک اسلامی آنجانب تجهیز و ترتیب میفرمودند چون در فتح قرون و سایر قلاع رای و شمشیر آن فرخنده وزیر را مدخلی تمام بود مضمون
مثل مشهور ارزل الدار بانیها و اعط القوس باریها ایالت و دارایی ممالک و ولایت مورره و قلاع و حصون قرون و متون را از جانب پادشاه
عالیمنقبت تفویض فرمود و مدتی او نیز مدت هفت سال علی الاتصال آن مملکت و سرحد را گاهی بلطف و مهربانی و گاهی بعنف و سیاسات لازم
جانبانی آرمیده و مطمین ساخت و اطراف و اکناف و ولایات بری و بحری آنجا را باعلا و مراتب محفوظ ساخته طرح عمارت و آبادانی مساکن در او طرح
انداخت و ملوک و سلاطین فرنگ را جبرا و قهرا سر او جبار را از مقام مجادله و مشاجره متقاعد و متجافی فرمود و از غایت عجز و اضطرار جهت
استصلاح و استغفار خود را در مقام مطاوعه و فرمانبرداری سلطان محمد خان در آوردند و بارسال رسل و رسایل و تکرار عرض مبانی و وسایل
از بارگاه اسلام پناه سلطانی استدعا عقد مصالحه و تعهد عهد و امان کردند و از جانب پادشاه عالیشان بجهت رفع آزار و قطع تطاول و
دست اعدا را از راضی و خرسند می بودند بیت ای نیزه ورزمت از باران جود و آب تیغ خاندان کفر و بنیاد ستم ویران شده
تا آن که بعد از استیفاء حظوظ و رعایت مصالح اسلامی سلطان محمد خان جمیع ملوک و سلاطین فرنگ را که طالب و صاحب مراتب و حصول مراد
بودند در عقد عهد و امان در آورد و جهت ضبط اهل ایمان از تجار و مسافران بحار را ایمن و رفاهیت اقطار عالم بامان آن جانب مدت سی سال
از تعرض مسلمانان کرد چرا که از میامن اجتهاد و اهتمام آن وزیر عالیمقام صیانت قلاع و متانت حصون مملکت مورره خصوصا قرون و متون
بحدی رسیده بود که تسخیر و فتح آن از تخیلات آن ملک منع فصیل آن منظر جلال و جمال بکلی انقطاع و انفصال یافته بود و توهم تزلزل و اختلال
و تعب و احتمال اخلال در سد سدید اسلام در حد و آن اقطار و امصار از جانب کفار و اهل ضلال خارج از مرتبه احتمال میشود و از میامن
دولت قاهره سلطانی و بمجالس تدابیر آن آصف ثانی در کشور مسلمانی و ملک سلیمانی آن سرحد فرنگ چنان محفوظ و منضبط شده بود که چون حساد
و بدخواهان محسود و منضبط میشود که بعد از آن در محافظت آن مملکت نیز بسیار زحمتی بایست کشید و در دفع اعدا از جانب خشکی و دریابار
بانتخاب تهیه سفن و اسپاهیان نمی بایست کوشید بیت بحر و بر کرده چنان ایمن که از امن و فراغ ماهیان در بحر جوشن را ز بر بگشوده اند
بنابرین متوجهات آن اوقات چون سلطان مهربان را با آن وزیر صاحب صحبت و موافقت آن وزیر صاحب تدبیر و آن نایب و مخلص دلپذیر رسالت

ورغبت

ورغبت عظیم بود و همیشه مذکر بعبودیات و جانسپاری باو یاد آورده و حقوق خدمات و بندگیهای وزیر مشار الیه میفرمود و بر خاطر همایون
مکشوف شده بود که در مسند وزارت و نظم مصالح امور پادشاهی مذکور و مخصوص بتسخیر قلوب و مسلم جمهور است و جامعیت فضایل نفسانی و کمالات
و وفور خرد و منکاه در جهات سلطان بدان منصور و محصور است لاجرم بعد از ملاحظه تنظیم مهمات آن حدود در سنه اثنی عشر و تسعمایه حکم همایون
بحضور پادشاهی مشار الیه صادر گشت و در باب مسارعت او در ورود و هجران متواتر گشت که بیت اهتک فیه الیّ من قبل مقدمه
ما ان اکرمته من ذلک الامل و علاوه میل خاطر عالی سلطان غلبات شوق و غرام و حنین دل نالان و دیده گریان عین اعیان مملکت
در مفارقت پادشاهی ملاطفت شعار بود و بعد از توجه باستان سلاطین مکان بارگاه اقبال که کعبه دل ناشسته بطریق محرمان بیت احرام تجاها
علی الوجه لا مشیا علی الاقدام پویان و جاده جلال رب الکعبه در پیچ جاده طالب و جویان باین ترانه شوق آمیز رطب اللسان می بود که

بخت آرزوی آن کعبه علیا آورد	باز م اقبال در آن حضرت اعلی آورد
جذبه صحبت خورشید چو شبنم ما را	سوی مقصود که از مبدا ادنی آورد
ملجا من در شامت در همه مقصد	که در انجمن بلال مقصد و ملجا آورد
شیم آن خوردکه بگذاشت مجانم از دست	باز بر داشتم از خاک و در دریا آورد

چون اخبار پادشاهی عالیشان بمسامع ممکنان متواتر شد و مواد اشواق جماهیر خلایق از رعیت و سپاه مخصورا متجدد و متاکد گشت
و کافه ناس را از اصل کفر و اسلام چندان بهجت و مسرت روی نمود که در قدوم او روز عید و نوروز لحوق چنین فرح و شادمانی معهود نبود و علی
و دوم از بزرگ و کوچک از غایت ابتهاج بیکدیگر تهنیت و بشری تلک میگفتند و تا ده روز از دار الخلافه فرق فرق از وضیع و شریف بنیاد استقبال
نهادند و در بادیه شوق و آرزومندی عاشق و شانه بطلب دیدار او شتافتند اگرچه فقیر حقیر و مسود این تحریر در وادی اشواق و براری اشتیاق
در عالم محبت و اخلاص قصب السبق ربوده بود فاما چه ضعف و ناتوانی و جهت عایق تالیف این کتاب سلطانی در سبقت بملازمت مسعود بیان عذر
نامه ضروری از بسیار مقبلان مسبوق نمود لیکن بمعذرت تقصیر تقدیم این تهنیت نامه قدوم میمون اقدام نمود و بدست دعا و ثنا تقاضای مسارعت
اقتضای آن مسافت این نظم بانتظام رای همود قصیده قدوم لوله

تا نوبه مقدم سرو روان مارسید	مژده اقبال از عالم بالا رسید
جان من باد افدای نکهت بادصبا	کز دهان یار و پیغام روح افزا رسید
بر فروز ای صبح دولت طلب تا بیک دم	کز دهان یار و مرجان آن آرا رسید
تا بکی در انتظاری بوعده فردای حشر	روز وصلش دیده دیده و وعده فردا رسید
در سرم سودای وصلش بیخ خاطر سودم	گر بیابان طلب بودم این سودا رسید
شد نو بود وصل تو چون نیم روح ازو روان	راحت جان پرور از سر نامه احباب رسید
دولت خوبی تو گر حسن عالمگیر او	میشود جانها نثار مقدمش هر جا رسید
رستم از هجر و فراق و تنهایی از شب	چون حبیب مهربان غمگسار ما رسید
پرکنار از هر غم چون بوی یوسف میدهد	کوری چشم حسودان دیده بینا رسید

هرکسی در مطلب اعلی رسد از عون بخت　　باور مر شد بخت و بدم مطلب اعلی رسید
یعنی از الطاف جاه شاه و رکن سلطنت　　خدمت سلطان مغیث الدین والدنیا رسید
مقدم لطف خدا سلطان غازی با نبوه　　آنکه تا بینش همه از عالم بالا رسید
مسجد اقصاست شاه و در کنفش حرام　　بنده مقبول او در مسجد اقصی رسید
خاتم ملک سلیمان گشت این زمان مگر　　بر در شه آصف دوران علی پاشا رسید
ذات او از کشور قدس زمان در بزم شاه　　همچو الهام الهی بر دل دانا رسید
صحبت شه بود جنت وان ملک سیرت وزیر　　باز چون رضوان بصحن جنة المأوی رسید
کشتی امید خلقی بود در گرداب غم　　شکر حق باد و او از ساحل دریا رسید
از ریاض عدل شه مردم گلی می‌کشت لیک　　در گلستان خلاف گلبن رعنا رسید
گرچه در ملک عجم افتادم چون شهاب　　خیال الطافش بفریاد من شیدا رسید
وانچنانکه جد و دعوای صدق من　　عاقبت خواهد بنور صدق این دعوی رسید
تا بود نظم ممالک حاصل از شاه و وزیر　　تا که خواهد گلستان پیوسته با انشا رسید
باد کار دین و دولت از تو دایم در نظام　　وین دعا در خاطرم از عالم بالا رسید

چون از میامن توفیقات ربانی و بمساعدات دولت سلطانی از وصول ان سلطان عالی‌شان باستان بوسی سلطان صورت اقتران
و مشتری چشم بدیدار اعیان عیان شد و بعد از طول مهاجرت ان مخلص‌ترین بندگان بمطلب اعلای خود در ان آستان علیین مکان رسید از سلطان
جمیل الاحسان قبل از شروع در مهمات دینوی و ضبط مهمات دیوان استدعا نمود و بتکمیل اوقاف و اتمام مهام معنوی خود در دار الخلافه شروع نماید
و مسجد جامعی که جد او از فواضل صدقات سلطان ساخته بود و پایه قدر آن بنا خیر را بر آسمان برافراخته فاما جهت عدم تمام ارکان آن
مسجد شریف هنوز انعقاد جمعه و جماعت در انجا بهم نرسیده بود از میامن دولت همایون برواج و رونق مقرون گرداند و خود در ان خدمت چست است
بسعادت دین و دنیا رساند هرچند پادشاه شریعت پرور و آن وزیر مکرمت گستر اتفاق کلیه بسیارت جانب ارجمند دار الخلافه مسجد جامع ساخته
اما از اتمام این جامع جدید انداخته و مبانی ان از نظیر مسجد اقصی فراخته و حلی ارکان و جدران ان را از صخره صما و مؤسس بنیان بر و تقوی پرداخته
و مدرسه بجانب در راست و رواج بمکانی مسجد جمعه بمسکن علما و طلاب از ارباب علوم و انعقاد مجلس افاده از انواع علوم مرتب داشت و تولیت
بر تعمیر او بعد تافتن از جمله اخلاق و الطعام و مساکن و ضعفا و علماء بجهه مطعم و بسط خوان بیجا از هر گونه نعمتها کاشته — آن مبانی چهار ارکانه او
طرف چار سوی ایوان گشت　　بوم و بام و هوای آن زخوشی　　طبره روضهای رضوان گشت　　ولی شاه به تکلف و الحاق نصف انجم بدیده شاه
مشهود و معاین احوالی است در بعضه معمور نمای کار دانان ارباب کفر و اهل ایمان الکنیج معبدی از معابد اهل ملل مسیح بنا عمارتی بی منفعت و خلل
در ان شهرستان قدسی محال این مسجد جامع اعلی و بجمل منقاد و ورنت و صفا و بهجت و بهای آن فضای لطیف الهوای از صدق و صفوت
جنت یافی ان جای معلوة ود عا　　انما و انا مینابد و روح و دلگشای آن منزل روح افزای از صفا و روحانیت مؤسس ان بنیان مرسل الشعار

وایما میکنند و معمور دل آن عامریت المعمور گواه جسمی و شاهد بیت عدلی بنده بر صدق کلام و حی انتظام انما یعمر مساجد الله من آمن بالله
و همچنین بلندی حتی منتهی آن معبد نورانی مدار از رفعت و شموخ و رعونت و رسوخ منار رفیع المقدار آن جامع پیداست که از سنگ رخام
سفید از مرکز زمین مبنی است تا سطح سما آمار بصیات ساعدی برافراخته از بد بیضا جنت استدعا بر اجابت دعا کوباشد و غوای صحن مبرا
بر وضع اسطوانی سرمیوق برافراشته بر قبه سما و دنیا و صفا از درون مسجد نمود ارایست از بواطن اهل حق لیکن در غایت تقدس و تنزه
بلاد و رشک مدن است و تحرق و منابر اعلی علیین منطابق که مزین و مجلی است بر زیب و ارستگی جدول بنیه بلند در مسجد فاما بر مثال عرصات جنات
مورد و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین است و جامات روشن در بام در بچهای آن مسجد معلا هر کدام بر مثال بجنجل آفتاب معلق میان
ارض و سما بر وضع جام جهان‌نمایست در میان گنبد مینا معمورا و الواح مجلی و منقوش و صحایف سنگهای منقش مفروش ان فضا هر یک گویا
آینه ایست در غایت جلا و بر صفحه هر یک چون آینه گیتی‌نما گلشن رعنا پیدا و شب و روز آن مهبط ارواح قدسیان بر یک نسبت چون دل دانای
همه دانان همیشه روشن و فروزانست و از قنادیل دل اهل طاعت و عبادت درون و بیرون آن مسجد جنت نشیمن چون بام گنبد گردون
شبانروزی از قندیلهای کواکب شب افروز بر یک وضع و یکسانست بیت وقلب العارف قندیل سوف　　تلالاء نور شمس فی ضحیها...
کمشکاة تجلت من نور رب　　له اسطع فی سناها　　گویا هر مشکوة و قندیلی بهر و انقدرا و لکن بی نظیر و بدلی در ان پر انوار اصداق اید باطلاع
اولی الابصار است که روشنی شمع تابان احسان عرفان و مصباح فروزان نور ایقان از آتش حسار حبیب ازلی و از لوامع آفتاب جمال
جمیل اوتی انجار درخشان گشته تا المه هر کدام از آن لکنهای شارق مثال و هر یک از آن جامهای جهان‌نمای آن عطاف رضوان بجمال صورت
مثالی و بیکر خیالی و حالهای روشن و دلانست درین کمال تو و نهات مترو که املاک عت بهمان وضع از ابر سقف عرش مکان بر کشیده اند
و بر سوق نشاه تقدس نا کز بر حقیقت و مصدق الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه را بعیانه دیده اند
در مسجد دل چراغ طاعت افروخته باد　　و ز پرتو صدق نور بخش اندوخته باد　　شد هشته قندیل و دلت لعل و امر　　در روز و شب آن چراغ و شمع خرباد
و از لطافت آن صحن بهشتی هوا و از نزاهت آن صفهای پر نور و صفا چشمه و حضرت کوثر آسا و در لطافت و صفوت حاکی از میاه سماست آب
روان این چشمه سار چون مشرب عذب صاحب آن خیر جاریست امادر مجاری مشارب و اوران و مشارع سایلان آن چشمه سار زلال اتصال است
و در کام و حلق کشیر جلم شکر مذاب و شیرینست بلکه چون رطوبت عزیزی در عروق شریان و بر مثال زندگانی جاوید در آب حیوان پنهانست بیت
چشمه ساری بوکوثر رضوان　　آب حیوان درون آن پنهان　　و با وجود آن لطایف صوری بفواید و منافع معنوی مقرونست و بار باب علم

دعوی که مجاور و ملازم آن مسجد روحانی اند وظایف وافیه آنجا از قبیل عطاهای خیر مشحون برین منفصل خطیب امام حافظ حاجات فراش
بوذو خوان دوامام مدرسه حکمت آیین و آن مجمع طالبان علوم دین محلی است که همواره در ایام افاده و استفاده عوائد معارف الهی در آنجا منتشر و مبسوط
و عساکر و اثاب ترقیات بر معارج والذین اوتوا العلم درجات در آن مدرسه میان تخت جمعیت دانشوران محسود و مضبوط لایزال بر صفت
تدریس آن مدرسه وحیدی از مستعدان فنون فضل و کمال بهمین تربیت آن صاحب خیر و الافضال متعین و منصوب است و تحریر متوجهی از تکامها
عصر در آن ت معانی و افانین فضایل بحیث تصدر ایوان آن درس گاه علیم الفواضل منصوب و از شمول اشفاق و وصول انفاق آن ولی نعمت باستحقاق
همیشه رتبه ارباب تحصیل در معارج تکمیل و تفصیل مترقی و متصاعد است و مبانی اقدار ساکنان آن مدرسه شریفه بعقاید در علوم نبوی و معارف و تنقیح
مشرا بدرت سعت   عالم از علم محمد ممتلی است   لیک و آنش دل ازو علیست   چون پاشای مشار الیه در تتمیم مصالح مسجد جامع اجتهاد
نموده در بهترین وقت و ساعت عقد جمعه و جماعه در روز جمعه شهر سنه اثنی عشر و تسعمائه از طلوع اعتقاد انعقاد فرموده و در این روز مسعود
در اشاعت خیرات و صدقات و صرف وجوه نظورات و تبرعات تجدید آیین احسان نموده و در تاریخ جامع مذکور این قطعه بر صحیفه خاطر کسیر محرر
خطور گشت که للمؤلف   ایا مسجد احرزت معاقبها؛ بفضل الامام المضاهی بنیا؛ لسلطان دین الهدی بایزید؛ دلا ابنیها امام سجا
بناها لقربات رب رحیم   علی نفی غیر حق و لیاء   فورخ لبانه ما الهم الله؛ دروف رفعا مجانا علیا؛ و بعد ازان برحسب امر واجب الاتباع
سلطانی و بلاد رجوع بمسند وزارت اعظم دیوانی نموده و منصب وزیر الوزرایی و رتبت تقدم ارکان دولت و ملک الامرایی را مجدد
تعهد و تعهد فرموده و الآن جمیع مناظم سلطنت بکفایت او منوط است و تمام مراسم عدالت و لوازم ایالت بقبضه اقتدار مضبوط در عموم ممالک
اسلامی که در تحت ظل رایات سلطانیت ناظم مصالح ملک و دین است و تمام جهات ملک و مال و جاه و مهمات رعیت و سپاه را بالکل منبی برای
حصن حصین ملک ملجا و مرجع اسلام و مسلمین است و کافی مطالب اهل حق و یقین؛ و الحمد لله علی فضله   قد وصل الحق الی اهله
محمدکاسفات یافت   کار عالم زین دولت او   اقنوم ثانی وزیر معظم سلطانی امنی آن مظهر عظیمه مصطفوی و مصدر خیرات
صوری و معنوی رکن اعظم در دیوان امتنان ثم تعریف شاه مختار خلافه العلیه السلطانیه مصطفی پاشا جعله الله من زمره المصطفین الاخیار
و فروغ سعادة النشاتین علی مسند الاقتدار بالاستمرار که از خواص خدام سابق بخدمات سلطانیت و در قدمت خدمت آن جا گر
ثابت قدم این آستان خلافه و جهانبانیست و از ابتدای طلوع خلافه لایزال بر مثال اشعه نور ازلی ملازم سریر فلک مسیر خداوندگار است
و سابقترین جمیع خدام در میدان خوش خدمتی به شیوه جانفدایی و جانسپاری و از کمال اخلاص و صفا نیت در تقدیم عبودیات ترقی بر معارج

علیه

علیه درجات الطاف و عنایات آن سلطان مرحمت انتساب نموده و همواره در هر خدمتی از خدمات مقبوله غایت حسن قبول در خور [illegible] و ایاب آمده
و هر باره در هر خطاب مخصوص القاب [illegible] شده و با وجود تصدی مهمات امور دولت و ارتکاب کلیات مناظم سلطنت
حیث بر نوافل طاعات و عبادات مواظبت و بازوار اهل الله لایزال جلیس و با علما و فضلا مرافق و مصاحب است هر چند رتبت جاه و حشمتش
و چنبر مراتب اعالی و مناصب ارباب مجد و معالی مترقی و متصاعد گشت در مجالس امالی و در صحایف آمالش آیین اصحاب هدایت و شیوه اهل الله
بیشتر نمایان شد و از مجاورات ارباب معنی و اهل الله و موانست مقربان لی مع الله حیثیت حدیث هدایت نموده من اراد ان یجلس مع الله
فلیجلس مع اهل التصوف بیشتر عیان گشت و چون همواره در صدد تکمیل نفس بکمالات معنویت و در مقام تحصیل سعادات دینی و دنیوی در آمده
ارباب دولت و اقبال و در زمره حکمران مسانید جاه و جلال تمثالی و آیتی از مصدوق مضمون منشور عالم ظهور الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة
و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور نموده است و لایزال مقصد اصلی او در افشای اسباب و اموال که بحکم
احسان سلطان جمیع الافضال باو ایصال می پذیرد محصور بر صرف در مصارف اهل الله و تعمیر و تجدید مساجد و مدارس خالصا لوجه الله است با امید وارا
ادراک مرضات الله و فوز بدولت باقی و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله   نظم للمؤلف   مصطفا خلق و مصطفی نسبست

خوش ملک و پناه اسلام است   ملک و دین را نظام داده برای   عقل کلی ولی جهان آرای   صورتش محتشم بجاه و جلال
سیرتش اهل فقر را تمثال   اهل صورت ز ظاهرش محظوظ   اهل باطن ز معنیش محظوظ   دولت دین و دنیاش وافی
اعتقادش چو سیرتش صافی   قول و فعلش بصدق دل مقرون   عملش ز شرع و عدل برون   دست قدرت بعدل کرده دراز
در دل افراز کرده براز   عقل کل ز جانی از رایش   روح قدسی رفیق هر جایش   ناظم ملک و دین بعقل و خرد
ملکش را زرای اوست مدد   نور عدلش بهر دو جهان افروز   غم مظلوم خورده او شب و روز   فطرتش هست بر صفا مجبول
در رخش ظاهر است نور قبول   همچو گل خنده روی و خوشخو است   در سیما حلیم خوش خو است   نور سیمای او گواه دلش
چون دلش پاک بوده آب و گلش   عدل سلطان چو نایب اوست اشکواه   رحمت شاه مرا ارخش و آت   آن وزیری که مصطفی فرمود
کوشه خویش را دعا افزود   اوست شه را ندیم بی صواب   روی شاهست مهر و او مهتاب   این وزیر بصدق آن سلطان
باشد این آصف و سلیمان آن   تا در اقلیم روم گشته وزیر   قیصر وقت خویش گشته فقیر   رفته مظلوم را ستم از یاد
خان ظالم ز بیخ رفته بباد   هر دعا گفته ام بنیت گیر   که بود مستدام شاه و وزیر   باد معمور قصر حشمت شاه   از فروغ رخ وزیر چو ماه

و بنابر تحقیق این معانی و ظهور صدق مرآت مطالب و امانی هواره در آینه محامد صفات و در مشکوة محاسن ملکات پاشای مشار الیه لمعان حسن
التفات و عنایت سلطانی بر رخسار صفات و مزایای ملکت و مهر ثبوت بحسب ترتیب قوانین روشن اقتضا منصب ترقی در مراتب الطاف و احسان خسروانه
مرا تکاب خدمتی از خدمات سلطان خود را مستحق عنایت و تربیت پیش از آن رحمت بیش از آن می ساخت و در طول استقامت احوال و در توفیق
و تلفیق صورت احوال و اعمال با معنی محامد خصال علم راستی چون سرو مستقیم در سرابستان دولت سلطانی می افراخت چنانچه در شهور سنه تسعین
و ثمانمایه بر حسب اشارت واو لازم الاذعان سلطان جهة انواع مصالح دولت متوجه اقاصی ممالک فرنگستان شد و بار تکاب محاربات
عظیم و باقدام مجاهدتهای و خدمتهای لایق خود را مستحق ترحمهای خسروانه کردانید بر همان مسلک یوما فیوما موجبات اشفاق و عنایات
بظهور میرسانید تا مراتب امارت و جلایل مناصب جلالت در آستان سلطان مترقی گشت و در ذی القعده سنه ثلث و تسعمایه بتفویض مسند
امیر الامرایی دیگر بیکی ممالک روم ایلی ملاقی شد و در اوان تصدی آن مسند بالت التزام شیوه عدالت نمود و هر روز در تعدیم مهمات
و تنظیم جهات سلطانی می افزود تا آنکه در حین تقلد این امر امارت در غزای عینه بخی مجاهدتهای جان سپارانه و مردانگیهای مخلصانه جان
اقدام نمود که دیگر باره در آن مسند عالی سزاوار ارتقا بذروه اعلی داشت اما نظر همت را در سر خدمت بر استرضای مولی نعمت خود میگماشت
و انفق فی سبیل الله قدرا یدانی شکر فضل المستعان و یعدل فی البرایا کل قسط و یرفق کالمعین للمعان
تا آنکه در جمادی الاولی سنه تسع و تسعمایه بنظر عنایت و ملاحظت سلطانی بی تقدیم مقدمات التماسات و عرض حاجات متوجه اعلاء درجات
و تضعیف اصطناعات در شان پاشای مشار الیه شد و مسند وزارت دیوان اعلی بلا سبق توسط و درخواستی از نواب و ارکان بجانب او تفویض
فرمود و فیما بین اشباه از ارباب جاه رتبت قدر و اقتدار او را بر همگنان افزود و چون در رتبه وزارت و نیابت سلطنت استقرار پذیرفت
و از برکت حسن طالع رجاحت لوازم خدمت بر مسند وزارت استقلال و استقرار گرفت وجهه اتصاف بمکارم اخلاق و تطییب
او نوبت اجابت مضمون را که اللهم من ولی شیئا من امور المسلمین فارفق علیهم فارفق علیه مصداق افتاد و بحسن معاشرت که با تمامی
خلق خدا بجهة رضای حق مینمود و ستوده ممدوح افواه و السنه طوایف انام شد و در آن مسند رفیع الاساس مظهر خیر الناس من ینفع الناس
گشت و باقامت مبانی خیرات و باعلاء ارکان مبرات موفق شد و مورد آیت هدایت مضمون الذین ینفقون فی سبیل الله ثم لا یتبعون
ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون او را محقق گشت چنانچه در دار الخلافه قسطنطنیه بنیاد مجمع
خیرات کرد مشتمل بر مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و زاویه بود و جهة مسافران و ابناء سبیل آن را ابداع نمود و محلی از علما و مشایخ

[حاشیه:] [illegible]

ودیگرا

و دیگر از این ابواب البر اجاع فرمود و بنوعی که مدرسه را مجلس درس و افاده زیب و زینت نمود و اطراف مسجد شریف جامع را بصوامع
و حجرات سالکان و اهل الله محفوف فرمود و بمقتضای او آیه ... مورد این حدیث حسن که قبلت علی باب الجنة فکان عامة من دخلها
المساکین شد و وضع آن ابواب البر و مبانی خیرات تبیین یافت و صحن جامع مدرسه را بمسند یکی از علما مستجمع و طلاب علوم تزیین نمود و صدر
خانقاه را بیکی از اکابر مرشدان اهل الله و حجرات و صوامع را بوجود سالکان مسالک الطرق الی الله تعالی مزین فرمود سبحان حجره که ایشان عشق را کیمیا فرم
شمان لی کرو خسروان بی کلهند و با وجود الهمت متصدی حفظ و مصالح ملک و مالست و متعهد مناظم ارباب جاه و جلال در آن مجمع اهل
علم و کمال و صحبت قدسی منزلت درویشان صاحب مقامات و احوال حاضر میشود و از غایت روشن دلی و خلوص عقیدت و انتباه دل آگاه
با زمره عرفا و اماثل و درویشان مجاهد کامل انیس و صاحب سر میگردد چه اکثر روی مقصود که شاهان بدعا میطلبند
مظهر ش آینه طلعت درویشانست و همچنین در آن بقاع خیرات طعام عام جهت علما و فقرا مقرر داشته و وظایف وافی جهت علما و ساکنان
مدرسه علیه و جهت ارباب سلوک در ریاضت نصیب جلیله گذاشته چنانچه در مدرسه در روز میاده مدرس و طلبه و سایر خدام بدین موجب مفصل
مصروف میگردد که مدرس طلبه خدام و جهت شیخ و مرشد سالکان و مجاوران خانقاه موازی و طعام دو وقت هر روزه
معین فرموده و در مطبخ و مطعم انجا موجب مفصل مقرر نموده و در حال اتمام عمارات مدرسه این قطعه تاریخی بر حسب ارتجالی
منظوم شده بود مولفه بهذه البقعة مبارک اس خیر مبانیها زینت فی ظلال سلطان ما رای الدهر قط ثانیها ما یزید بها فاض مرحمة
کان ماء من بهاء و دانیها قد بناها وزیره صدقا اسمه لفظ شعانیها مصطفی الخلق آصف رتبا لم یخذ رتبة مدانیها بانف صباح فی تموز رحماه
رب او صل ثواب بانیها و از متممات زیب و زینت و از مقومات ارکان عزت و رتبت آن بقاع خیرات و ابواب مبرات الله بعد از اتمام ابنیه
و عمارات روزی از ایام سعادت اقتضا و در ساعتی چون روزگار عید مبنی سلطان عمیم الاحسان جهت ترویج شعایر اسلام و اعظام شان آن وزیر
عالی مقام بقدوم همایون رسوم آن بقعه همایون را مجمع مسرات و مورد خیرات فرموده و دیده انتظار آن بنده خدمتکار خود را بتوتیای غبار
قدم مبارک روشن و مجلی نمود بخانه که چنین میهمان فروز آید همای سدره در آن آشیان فرو آید لاجرم آن وزیر عالی منقبت را
از ظهور این لطف و رحمت سلطانی مجدد اثر بهجت و تقویت تمام در جمله مطالب و امانی بحصول پیوست و با این بنده نوازی سلطان در جمیع مقاصد دینی
و دنیوی بنهایت مامول رسیده مسکنت لا اشتهی اعلم عندی رتبة الا زمانی جاکسنی بقدومه و در آن روز جهة عذر قدوم همایون اولا
رخسار ضراعت و نیاز مندی را فرش مرکب همایون ساخته و بضاعت جان و دل را برسم پای انداز و نثار در عرض اقدام خدام با احترام ادا

ومضمون این نوای خوش او اسبیل معذرت با دامن رسانده و دم بدم بعذر انکه سلطان مقدم سر او را از حال برا زاغه بود باین گونه نظم کلام
خود را بطرب اللسان میاراید کر
بر راه تو نهاده فلک صد هزار چشم
تا بر فراز دیده او کام بسپری
در صفت کرده چرخ بر راه تو آمده
و آرزوی انکه در ره تو کنی بسر کری
و از لطایف ضیافات و تکلفات ضیافت که این بندگان عالیشان و سزاوار انعام از آن منظر خلافت باشد
در حیات و قول توس خوش خرام سلطان بسیعی و فضای آن مقام از فرش زر سرخ و فرش خام موازی یکصد هزار قیمتی بنار قدم سعید و مقدم ساخته و از
نفایس اقمشه فرنگی و زربفتهای یزدی و امتعه اسکندرانی جهت الحاق بضاعت پرده های دل و منبسط طبقات دیده بپای انداز سلطان انداخته و ده
غلام ماه روی زرین کمر با جامهای مکلل و مغرق بزر و گوهر و از آلات زرین و سیمین و از ظروف و اوانی بلور و طلا بر دست غلامان حورا
جبین بود و بکز زیب بهشت و آیین ویطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین خدمت و تکلف پیش سلطان دین کذرانیده
و از اقمشه و امتعه الوان دیبای فرنگی و نفایس ملک ایران که چون پرده های دیده اهل بصیرت درخشان بود و بر مثال رخساره رقیق احتکار اهل تحقیق
آینه وار رخساره نظاره در روی نما باهیج و از صوف و سقرلاط رنگارنگ و امتعه منقش بنوش ها و ازرنگ که مجمع انظار اولی الابصار بود
و منوق ترکش و اقحوان در روزکار بهار و از اسبان بادپای وخیول کیتی نورد جهان پیمای [illegible]
رخش همچو باد و جهنده چون
جنده بی سیم و فرنده آتش و از
و از هر کونه تبرکات پادشاهانه و از هر قسم بضاعات و امتعه و اجناس لایق خوانه همکی نه نه و دو قوز دو قوز
بحضور معهود ملوک و حکام زمانه بر سبیل خدمتانه بندکانه پیش نظر مکرمت پناه کشیده بود و معذرت تقصیر خدمت لایق و توقیر و اسم عذر خواهی بقدم
خدمتی بندکان آن خسرو مهربان مشفق بصد زبان بجای سرایند که
بعذر مقدم تو کر هزار جان آرند
هنوز بود نشاید که بر زبان آرند
بعد از تقدیم تبرکات و کذرانیدن پیشکشهای پادشاهی و برکات اصناف خوانهای آماده جهت اضیاف بنعمتهای کوناکون و ارزاق طیبه مانده سماط
آراسته چون مایده سماوی پیش فضلای سرخوان وطبق نعمت الوان برطبق نظم قرآن که یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا ذکر کرده شد
بعد از بسط بساط مملو از مطاعم و مشتهیات و اتیان الوان طعام و اقسام ماکولات همکی را در الوف الوف [illegible] در بیان
فضای که چون دل منعمان منبسط و [illegible] محفل کشاده بود از ترتیب غریب کشیده شد و از اوانی و قصعات چینی فغفوری و طبقهای زرین و سیمین
سیمین بخانون قیصری چندان نعمت الوان دعوت کستر ده شد که سطح زمین آن فرخنده جا و فضای فسیح آن صحن وسیع الارجا متضایق نمود
ضبط اعداد بساط و صحنهای اطعمه ملون نمودن مثل شمار کوس و جاده کواکب ثوابت و سیار بغایت دشوار بود و شربتهای پر از شربتهای خوشگوار
برون از اندازه حساب و شمار و نقل مقتدرات و سایر باب جهت نقل مجلس بهم [illegible] احضار فرموده با نبات و قند و حلوا و شهد انگبین

نقل کفایت انجا بود و نقل شکر [illegible] حاصل که چون جمیع حضار ان مجمع از خوان نعمت و خرمی او تمتع و استیفا حظوظ تمتعات کردند و بزبان تحسین همکی
بزرگ و کوچک آفرین آوردند سلطان مکرمت پناه وزیر مشار الیه را بلباس احسان عنبر فام شد و آن پادشاه مستجاب الدعوة واجب قبول
خیرات و قربات آن وزیر دادای دعای خیری مذکور شماها اجابت اقتباه کشتند بتقریر دلپذیر مضمون این کلام ان احسنتم احسنتم لانفسکم
بالطاف و عنایات خسروانه مشرف و بعد از ان خدمت مقبول هر روزه قد مجازات آن خدمات مخلصانه قاعده معهوده هل جزاء الاحسان الا الاحسان
بظهور و عیان آورده مصرع بخشایش و عدل عادت است اورا افقوم ثالث ملک و دین وزیر سپهر سلطان سلاطین اعنی
سپهسالار مجاهدان اسلام و مقتدای حکام بهرام مقام طود شامخ در دستان معارک جهاد و نهال راسخ [illegible] صدق و اعتقاد
جامع رتبت وزارت و امارت باستقلال متبوع صنادید و ابطال مطبوع شمایل قذروه من [illegible] رجال المخصوص بخصوص
واحد یؤید بنصره من [illegible] رکن الخلافة العلیه [illegible] پاشا ایده الله تعالی لتاسد الدین و احیی به معالم الاسلام و المسلمین که الآن وزیره
مسند آرای دیوان سلطان است و وزیری ممتاز بعلو شان و رفعت مکانت و مکان از عداد خدام مقبول خداوندکار سعید و سلطان
دین محمدی است و از تربیت یافتهای آن پادشاه سعید بسعادات ابدی و نهال دولت و اقبالش در سرابستان عنایت جهان پادشاهی
صاحب شوکت و جلال بمرتبه کمال رسیده و بذرایع خدمات لایقه و بوسایل عبودیات فایقه محرم خورشید دولت و دست قربت و نزد سلطان
سعید اورا در جمع اعاظم ارکان دولت خود بمرتبه عالی کشیده و در زمان خلافت خداوندکار مغفور بمسند علیه امارت رسیده و چنانچه در زمان
استقلال ان خسرو جهانبان بر مسند ملک الامرایی روم ایلی منصوب بود . و بشمول مراحم پادشاهانه و بمزید الطاف خسروانه مخصوص و منسوب
فوج مهر شاه در کف اوست
لشکر فتح و نصر در صف اوست
زین قبل نوش جملکی روز و شب
شربت لطف شاه دین افروز
و در ظاهر روی [illegible] میان معاشر احتشام و اجلال المشکل و شمایل در رعایت شکوه و سطوت ممارست و در معارک مبارزان میدان جهاد چون
علم فتوح اسلام بر جمیع آحاد اجناد و افراد سپاه سر بلند و سرافراز و اما از روی باطن از جمیع مواهب منظور اخلاق جمیلت و مصدر مکارم
ملکات بی عدیل و در قلوب تمام خیل و سپاه بنفاذ احکام و علو جاه مسلم و مطاعست و در صدور علوم [illegible] کریم مقبول الطباع است
از حیثیت ابتهاج و راسم ابتهاج
کانک مغناطیس کل کریمة
فلا فضل الا و هو لک صاحب
وچون این سلطان بنده پرور
و این پادشاه خورشید منظر ملاحظه حقوق خدمات سابقه وزیر مشار الیه نمود و بجهات متابعت کرد که در ایام ملازمت خداوندکار مغفور
شعار طریق بندکی نسبت با این سلطان [illegible] آثار بتقدیم رسانیده بود و سرآمد در زمان این دولت عالی که اصل بلوغ و اصل [illegible]

واین دولت ثانی سلطنه مقدم را بعزتمامی بدارائی مهمات مناصب و تصدی کلیات مراتب میفرموده و در موقع خدمتکاری و جانسپاری این
دولت و خلافت از اکثر امرا و حکام قصب السبق در میدان اوائلی در ربوده بیت ز دولت بهر کار بارش بدست گذر بر ره رستکاریش هست
سلطان عالی همت جهة اداء حقوق خدمت وظهور مکرمت خصال و وضوح استقامت احوال و اقوال او در شهور سنة ثلث و تسعین و ثمانمایه باز
منصب امیر الامرائی روم ایلی باو تفویض فرموده و مقالید نظم متعلق بان مسند بدست اقتدار و قبضه اختیار او موکول نموده و محق در ان مسند عالی
وظایف سپهداری و لوازم خدمتکاری بجای آورده بود و انواع خدمات جوانمردانه تقدیم کرده و سلطان جهة ملاحظه بعضی مصالح ملکی و دینی و ملاحظه
بعضی مصالح ملکی و دینی و ملاحظه محافظت حدود کفار و مقاومت با معاندان اشرار ملوک و صنادید کبار در شهور سنة تسع و تسعین و ثمانمایه
او را بایالت و دارائی ممالک بوسنه فرستاده و او نیز در ان سرحد پادشاهان عظیم الشان مشرکان را داد مردانگی و کشورگشائی در میدان جهاد
میداد و جان نحو در اخبار فتوحات و غزوات مذکور خواهد شد انشاء الله و در سنة سبع و تسعمایه سلطان مجاهد ان بنا بر وفور وثوق و اعتقاد
و کمال شفقت و اعتقاد در باره پاشای مشار الیه او را بدرگاه اقبال پناه احضار نمود دیگر باره بمنصب امیر الامرائی و جهة مصالح اصلاح
مفاسد و فتن که در دیار عجم ناشی شده بود و مراعاة قوم احتیاط لمالقدار و صدود از شر و مفسدان بر عنود لازم میشود دیگر باره منصب
امیر الامرائی و بیکلربیکی ممالک اناطولی را باو تفویض فرموده و مقالید امور سپهداری از زمام احکام سپهسالاری بکف اقتدار و قبضه اختیار
او تسلیم نموده و در ان مسند مفاسد طایفه قزلباش را بحسن اقدام و یمین تقویت ملت اسلام مدفوع گردانید و از سهم سطوت و شکوه پرشوکت
او ممالک این دو دولت از وقوع و ممنوع شد بیت اذا اطلعت را بانه لغداته فلیس بحیا فلما و انهزا اهما و تفصیل
این حکایت در محل خود مذکور شود حاصل که چون سلطان کامکار مجد داسزاواری و شایستگی پاشای مذکور را در سرافرازی بر مسند جاه و جلال
محقق داشت و وفور استحقاق مشار الیه در تصدی مهمات خطیره و مخاصمات با اهل عناد و ضلال معین دانست سرآینه در اوایل فصل نوروز
بهجت افروز در شهور سنة تسع و تسعمایه بیکلربیکی روم ایلی و ملک الامرائی درگاه ملاذ سپاه را بجهة پاشا ارزانی داشت و در تصدی منصب مذکور
ذرهابت شوکت و سطوت و از سر کمال حشمت و ثروت مسند ایالت و سپهسالاری را دلنوب فراز او رنگ گل رعنا و رعنا تر از حجیع گلزار بهار
دنیا مجدد انشوی بهجت و بها داشته که منظور جمیع اعاظم امرا و حکام ایام و مستحسن و مطبوع طوایف انام گشت و زبان و ارکان شکر لطف
احسان سلطان منعام با بن مضمون اقدام نمود که بیت باد نوروز نسیم گل رعنا آورد گرد مشک ختن از دامن صحرا آورد
سرو را باد صبا منصب بالا بخشید لاله را لطف هوا طوق والا آورد
غنچه در دل بهوس این قلم و تمنا آورد

سلطانلغین زبده

وبعد از آنکه مدتی در منصب امیر الامرائی در ملازمت و مصاحبت مجلس همایون کوهر استحقاق و استعمال امیر مشار الیه را از نظر
کیمیا تاثیر خود عرض فرموده و از مجاری اقوال و افعال او مجد و اسلطان از نسبت باز منه سابق اعتقاد و اعتماد افزوده در محل عالی
مسند وزارت داود پاشا ثانی بجوار حق واصل شد سلطان مجاهد ان در حین تذکر و تذکار مستحقان منصب وزارت و در حین تفکر
در حالات استعمال و رتبه جاه و امانت بقانون تقدیم الاقدم فالاقدم پاشای کامکار را باین منصب رفیع احق و الیق از سایر امرا و ارکان
داشت و در تفویض و تسلیم این رتبت بجانب مشار الیه نظام تمام بر ترویج و زینت رتبت عالی وزارت گماشت و در تهنیت این منصب جناب
از زبان رعیت و سپاه و بلسان انصاف اصحاب حکمت و جاه بعد از تحسین و تبارک اسد این مسلک نظم کلام مذکور الشفاه افزوده شد که

بشارت باد ای جان پر آزار که رستی از جفای چرخ غدار و دیدار باد و بهجت ای شادی زمان گشته بطور عیش بادی
نسیمه از صبا پیک بشارت بعشرت میکند دوران اشارت نوید مرا داد باد صبحگاهی بعید قرض هم دلم داده گواهی
فلک باد لکرف از طارپید او ز روی رحمت داد دلم داد زمانه از جفا گشته پشیمان گرفته بوی از خلق کریمان
جهان از روز محنت شد فراموش کشیده کردن عشرت در آغوش نموده مردم از صبح دل افروز گشوده چشم اقبال من امروز
بر آمد کوکب اقبال و طالع نمود از طور امین برق لامع درخشید از سپهر برج اقبال همایون کوکبی بر اوج اجلال
میان موکب سلطان غازی نموده شهسواری سرفرازی جهان ملک و دین حق کرده احیا که گفت انا نبشرک بیحیی
سپهر معدلت پاشای اعظم علم گشته بهمراز و همدم بتفویض وزارت بود دلخواه خلافت در خلافت یافت از شاه
فزوده شرف قدر سلطان سلاطین وزارت را باو افزود تمکین وزارت را چو شد زو قدر عالی فزون کرده باو قدر معالی
اگر بوده دایم در میدان سپهسالار میدان دلیران ملاذ جمله حکام و سپه بود شه عالم به مهر و او چو مه بود
کنون افزوده نظم ملک و دین هم که گشته او وزیر شاه عالم جهان سردار ایام جهاد اوست بضبط ملک و ملت اعتماد اوست
قوام دولت سلطان دین است چو کوهی لنگر روی زمین است پناه سروران لشکری اوست سر لشکر ملک قیصری اوست
شجاعت پیشه و جابک سوار است ملک صورت ملک خلق و شعار است ز شمشیرش دل شیر آب گشته گلوی خصم از آن سیراب گشته
شکوه او درین معنی بود بست که رکن دولت شه بایزید است بحشمت قیصر رومی در اسلام بشوکت سر غلامش گشته بهرام
چو یحیی داد احیا دین حق را ربود از شه سواران او سبق را بقتل مشرکان احیاء دین کرد کلید تیغ او فتح مبین کرد

چو شد مسند فروزی در وزارت شد ارکان خلافت را بشارت وزیر ملک و ملت کرده شاهش سیاهی از دعا بادا سپاهش
چو من هم شده سلطان در نیم در آن لشکر دعاگوی کمینم من اکنون که دعاگوی به دعوی جهانگیری کنم اما بمعنی
سخن میگیرم ملک معانی بمدح ملک و شمشیر زبانی بمدح شاه و ارکان خلافت شده کلکم بمیدان لطافت
چو کلکم شد علمدار سپاهش بملک فتح و نصرت پیک راهش مبارز پیشه ام در ملک معنی ولی لطفش پناه مات یعنی
چو در میدان فتح ارجمله بیشم بلطف خود نخوان از لطف خویشم دعاگوی بکیتی همچو من نیست چو شمع نطق من در انجمن نیست
ستایشگوی این شاه سپاهم ملازم در دعای صبحگاهم چو هر صبح دعایت گشته تسبیح چو صبح هر نفس میده نوید صبح
بجا آوریش تاکید دعا کن دعایش ورد هر صبح و مساکن الهی تا بود هر صبح صادق علمدار افق از نور شارق
سپاه ظلمت از نور شکر بزدان نمایان رایت فتحش در ایمان برافروزی چو خورشید دل افروز لوای دولت و دین را فروز
ولی از دست سلطان مجاهد که دارد همچو بحای مساعد بلی دستش قوی در فتح اسلام همیشه سرفرازش کن چو اعلام
سپاه فتح در زیر لوایش زبان تیغ روان در دعایش واز جمله تاییدات دینی و دنیوی و تمهیدات سعادتهای صوری و معنوی
این وزیر عالی رتبت انکه از جهت علو همت و صفای اعتقاد و نیت که در راه خدا و در اتباع طریق هدی دارد همیشه تعمیم تطوعات از خیرات
و صدقات و تبرعات اقدام مینماید و جهت ترتیب علم و علما و اقامت شعار دین مصطفی صلعم کل صباح و مسا تصرف اموال و بضاعات
دنیا در سبیل اله و بانی مبانی خیرات و نیت در صدق «ما تقدموا من خیر تعلموا» بجانب مایل و راغب و لایزال بر عطف اذیال همت بر تحصیل
مقصد شریف مواظبت لاجرم حق سبحانه و تعالی بجازات اعمال صالحات و خلوص صدق نیات او هم مبنای دولتش را بقاء و دوام در کل
دین خانه دنیا و هم بثواب وافر و تلی در دار بقاء عقبی ارزو و دو موعوس فرموده اول انکه بر حسب وعد لازم الاجابه و حدیث طاهر او فا
الله عند ظن عبده مسبق اصل ثابت جاه و جلالش را بر حسب بیان مسن «یمدد کم باموال و بنین» دربه تایید و تمکین افزوده و در سر البستان اقبالش
نهال چند برومند از فرزندان ارجمند نشو و نما نموده و اعظم الطاف حمیده اخلاق و اکرم اعقاب نجابت اتصاف که مقبول خاطر خطیر سلطان الملک است
و مشمول انظار تربیت بالحق و تعیین الحق بر انحضرت بدلاوری و صف شکنی مسلم جوانان مجاهد شعار و در صف مبارزان و اهل شمشیر از روی
معنی و ارادت مرتبه صاحب سیف ذوالفقار امام المومنین حیدر کرار کرم الله وجهه فاتح فی الاسفار و در عداد غزاه و مجاهدان نامدار
هم نام سید الشهدا و پیشوای شهدا امیرالمومنین . حمزه عم مصطفی علیه و علی آله و صحبه السلام الاوفی و حجته جلال و روانی و دلاوری و ظهور

اثار

اثار جوات و دلیری مشارالیه سلطان مجاهدان او را بر ترجیت پادشاهانه میان سایر اولاد ملوک و حکام زمانه بر جوع سمتی و جلیل علم
ممتاز داشته و اکنون او را در صدود کفار اشرار با یالت و دارایی ثغور ملک و دین گذاشته و تفصیل دلاوری هر چند زیاده از نوار
بیانست فاما نمودار از غزوات او که در عنفوان شباب مبادی حمت والد صورت فضایلش در صدود کالک بوسنه اتفاق افتاده
و دران ولاکه پاشای کامکار بحکومت ملک بوسنه منصوب بوده الخان انموذجی از جامعیت شجاعت و فرزانگی آن نور حدقه امارت و جواغ
دودمان ایالت درین محل بر سبیل اخبار ارادی پذیرد و در سلک نظم بلاغت نظام جهت سهولت ضبط انتظام میگیرد لمولفه

بیا ای کلک عالی دوش گفتار فرو ریز از سخن بس شکر انقار بکن شیرین مذاق عاشقان را براز شهد و شکر کن کام جانرا
چو نقل شکرین نقل سخن کن نثار سر قدم منشک ختن کن فلک شوری ز نو در حکایت که دارد در جوانمردان سرایت
درود غازیان لشکر شاه عیان کن پیش اهل حشمت و جاه بکن یادی دلیران و یلان را مجاهد پیشگان این زمان را
جوانان مجاهد راست کوی بکو وصف جوانمردی و نیسروی لسان الحال کلکم گفت با من که دارم از بیان صد گونه گفتن
سزای گفتن وصفم کدام است که شه را همچو ما چندین غلامست زجاکرهای سلطان بایزیدی زجمله بیش وحی که دیدی
بگفتم این زمان زابنای حکام جوانی هست او ممتاز ایام ز بس آن بر سر دستان اخبار حکایت از جهادان سپهدار
بس جالتی اد عو شکر سند مصافش شهره هر انجمن شد علی سیرت جوانمردی خوش اخلاق چو حمزه نامدار جمله آفاق
میان لشکر سلطان اسلام مسلم در شجاعت همچو بهرام غضنفر زاده شبلی نوشکاری میان رزمگه چابک سواری
بقصد مشرکان تیغی کشیده زبان تیغ او خونشان چکیده علم حمزه بیابی یک مشهور زلطف و خلق او هر سینه معمور
میان پردلان افزون نت جاش نموداری کنم ذکر از غزایش در ایامی که در سرحد کفار نمودی والدش بوسنه پیکار
زملک بوسنه لشکر کشیده غزا کردی و یکدم نارمیدی بلرزاندی قرال انکروس را چو جای انکروس ملک اری را
زترکستان زبیم او پرآشوب ملوک کفر را گشته چو سرکوب نشسته بود روزی چند از ایام بدولتخانه خود بهر آرام
خبر شد از عدو و ملک کفار که شد جمعیتی در قوم اشرار سیاه جیشان فزون تر از شمارست بسپاه جیشان ولیکن مهر ارست
بزیر قلعه غرس نشسته بلین اهل جی میثاق بسته ز فکر و دفع آن کفار انبوه امیر غازیان را بود اندوه
چه آندم حمزه بیک بزم صغار دعای والد خود کرد و استاد بگفتا از پدر امید دارم که آرد از غلامان در شمار رم

چو دارم چارصد مرد جگاور
که گردانند انجمن روز مساعد
امیدی از چه دارم درین دم
که نصرت در غزا بخشند واهم

پس چارده چه آن جوان مرد
ولی گردون به نیزه رخنه ای کرد
پدر گفتش که ای جان جهان بین
به نور روشن چراغ دولت دین

زهر گز جنگ و پیکاری ندیدی
پس چارده اکنون رسیدی
ندیدی معرکه مرگ از این بیش
سپاه دشمنان هم بیش از پیش

بگفتش کز اعادی است بسیار
ولی لطف حق باشد نگهدار
و این پس لطف حق سر فرازی
که در راه حق گویند غازی

درین سن گر چنین بوده جگاور
من او را بنده فرمان و چاکر
ببین در قوت بازوم این کار
که دارم همت پیران مردکار

حدیث السن بود برقی جهانی ز
ولی شد وقت جستن گیتی افروز
که از رزم چمن هم نوجوانست
ولیکن رای گیتی ستانست

به عمر گر سال من افتاد کمتر
که باشد شیر دل شبل غضنفر
سپهسالار دین میر خردمند
چو دید این جرأت و مردی ز فرزند

دعای کرد و بهر عمر و جاهش
که دارد حق تعالی در پناهش
ز روی خوشدلی دادش اجازت
که بر دشمن به بیند سرفرازت

بوصیت بستد آن فرزند مقبل
سپاهش را بخود کرد اندکی دل
به مهر تیغ زن شب کرده شبگیر
شبیخون عزم کرد از راه تدبیر

ز استاد و طلیعه پیشتر زود
ز حال دشمنان تفتیش فرمود
خبر آمد از آن کفار بی کیش
که جمله غافلند از حالت خویش

برون قلعه در جشن اند و عشرت
بشام خوشدلی هست مسرت
میان قلعه آن قوم مغرور
فضای هست لیکن پاره ای دور

چو از مورکشان دست و سر فرو شانند
جهان مستی که سر از پا ندانند
سپهدار جوان با چارصد مرد
چو انجمن جعفل [...] مود کرد

عنان انداخت سوی دشمنان زود
ره قلعه بر دشمن کرد مسدود
بسوی قلعه دشمن گشت مایل
ز تیغ غازیان دیدند حایل

بضرب دست و بازوی لشکر
هلاک غازیان کرده مقرر
جوان شیر دل کشته فروشان
ز ماهی خواری شده دریای جوشان

برنج اول بسی مرد افکنی کرد
بسی سرها به تیغ از پا در آورد
بدرگاه حصار از تیغ خونبار
چو سیل آمد فکنده از پای دیوار

درین گرمی ز تیغ آتش افروز
بقلعه آتشی افتاد دلسوز
بآب تیغ و خون خشم کفار
نشاندی شرار شعله [...] شرار

چو سیل تند رو آمد شتابان
بلند از بام آن خانه خرابان
زیکسو آتش از قلعه فروزان
زیکسو غازیان در هدم ممان

زبس دولت و دین پیمبر
بشد فتح قرین فتح خیبر
جوان شیر دل از خشم پر دور
پس آمد از غزا منصور و مسرور

غنیمتهای گوناگون گرفته
مبارکباد از گردون شنفته
سپاه کوز ازکرده هزیمت
بدست غازیان فتح و غنیمت

همه ها دستگاهان شاد و فرحان
ز حور جنت و غلمان و رضوان
بو شد مقهور آن قوم ستمگر
بدست حمزه و شمشیر حیدر

موفق باد از جهان امانی
برخورداری ز عمر و جوانی

قسم دوم در ذکر ارکان دولت و وصف جمعی از امیر الامرای و بیگلربیگی در ممالک روم ایلی و اناطولی از ابتدا جلوس همایون بترتیب الی الآن منصوب شده اند و این مقصد مشتمل بر دو ذکرست اول در احوال بیگلربیگیان سابق و ماضی دوم در شرح بیگلربیگیان حال ذکر اول در بیان اسلاف ایشان که بیگلربیگی بوده اند اما در پایه سریر اعلی و ممالک روم ایلی در سنه ثمانین و ثمانمایه چون خداوندگار سعید امجد سلطان دین محمدی بجوار رحمت ایزدی پیوست در مسند امیر الامرای روم ایلی و عساکر جهانبان پاشای اعظم افتخار الامراء و الوزراء فی الانام مشیع ارباب الجیش و القلم یحیی پاشا که اکنون متمکن بر مسند وزارت سلطانیست [...] سلطان سعید باستقلال منصوب و متمکن بود و چون سلطانزاده در حال استقبال از [...] جانب اناطولی گذاشته بود یحیی پاشا را با امرا سرحد کفار در نواحی صوفیه گذاشته بود چون نوبت جلوس مسند خلافت به سلطان سلاطین زمان استقبال نموده پاشا مشار الیه از منصب مذکور ولبس خلعت ایالت بعضی حدود منصب بیگلربیگی را در شهور سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه [...] داود پاشا اول که سابقا در زمان حضرت مغفرت مآب سلطان سعید انار الله برهانه مستقلا این منصب شده و بعد از آن منخلع گشته بجانب وزارت مآب تفویض نمودند و بعد از مقتل احمد پاشا چون منصب وزارت او را بداود پاشا مشار الیه رجوع نمودند منصب بیگلربیگی را هم در شهور سنه [...] پاشا [...] پاشا ابن [...] که در آن ولا حاکم [...] بود تفویض فرمود و یکسال پاشا مذکور بر آن مسند متمکن بود و در شهور سنه ثمان و ثمانین از آن منصب بمرتبه وزارت ترقی نمود و رتبت مذکور به پاشا معظم و سپهدار اکرم اسکندر پاشا مفوض گشت و مدت دو سال تقریبا بر آن منصب استقرار یافته در شهور سنه تسعین و ثمانمایه از آن مسند امیر الامرای منخلع گشته آن رتبت را بوزیر اعظم پاشا آصف اقدم علاء الدین علی پاشا که اکنون اعظم وزرای سلطانست مفوض شد و چون در سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه پاشا مشار الیه بمنصب وزارت دیوان اعلی ترقی یافت منصب امیر الوزرا الی بعد از و بحاکم سنجق [...] امیر روم جلیل پاشا که از خواص عبید سلطان بود رجوع نمودند و مدت دو سال تقریبا بر آن مسند متمکن بود تا آنکه در جنگ عساکر مصر و شام از خلیل پاشا تقصیرات و مساهلات اظهار نمود و سلطان زمان او را در اواخر سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه معزول فرمود و مسند امیر الامرای مکرر بجانب پاشا اعظم اکرم یحیی پاشا که اکنون وزیر عالی قدرست منصوب و مرجوع شد و مدت شش سال بر آن مسند رفیع متمکن و مستریح گشت و بجهة بعضی حوادث و قضایا [...] خارج سلطانزاده [...] که از و خاطر [...] بوده او را خلع نمود و مسند مذکور را به پاشا معظم سپهسالار اشجع اکرم یعقوب پاشا عنایت فرمود و در شهور سنه ثلث و تسعمایه بمسند وزارت دیوان اعلی ترقی پذیرفت و مسند او در امیر الامرای به پاشا معدلت شعار مصطفی پاشا تعلق گرفت و مدت چهار سال تقریبا در آن رتبت باستقلال بود تا در سنه سبع و تسعمایه از آن

رتبت مترقی گردانید مرتبت وزارت دیوان اعلی بر کنار شد و منصب امیر الامرائی را به پاشای روم سنان پاشا که بگلربگی اناطولی بود ارزانی
داشتند و دو سال مشار الیه نیز در آن مسند رفیع مستقل گشت و بلوازم آن مسند رفیع نواحی مشتغل شد و بعروض موت طبیعی در رجب سنهٔ ست و تسعمایه
از قصر امور صوری منعزل گشت و بعد از سنان پاشا منصب امیر الامرائی روم ایلی را به پاشای اعظم جلالت شعار یحیی پاشا که در آن ولا امیر
الامرائی اناطولی بود بتفویض سلطان خلافت پناه مشتغل گشت و مدت دو سال بر آن مسند عالی مستقل بود تا آنکه بمنصب وزارت در شهور سنهٔ احدی
عشر و تسعمایه ترقی نمود مت ترا از لطف حق هر لحظه جاهی میشود افزون ترا از مملکت هر روز جایی میشود منضم ذکر دیگر
از ملکات ملک الامرائی روم ایلی و شرح جالس مسند بگلربگی عالی اعنی امیر اعظم اعلم معدلت شعار و مجمع جیوش و اجناد و جهان جهاد و عساکر
نصرت آثار آن مظهر عنایت نامتناهی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ، وآن سعادت دین و دنیا را مصدر و منشا آورد کن الدولة السلطانیه
حسن پاشا و فوائد فی واضعه حسبما شاء ، چون مبشران بشارات وارده از مبشران عالم قدس و منزه بمنزله نکته فیه ما فیه افمن وعدناه
وعدا حسنا فهو لاقیه بکمال بهجت و استبشار و پیوند استحصال مطالب و اوطار مخصوص و منظور شدند و شاکر نعمای احسان او از
صدای مسرت و آوای آیت ان کنت علی بینة من ربی ورزقنی رزقا حسنا باد او اشکر و ثنا نعم متنادی جهت ولی النعم و الایادی مقبول
درگاه قبول و مشکور گردند لاجرم آنچنین صاحب دولتان موفق وازین کرد آیت فراوان جز حق از عنایات پروردگار بجز آنچه اتمام
احسان و نیکی العشان در دنیا عاجل و آجل سزاوار شوند و از جانب خلفای عظیم الشان که ظل رحمت رحمانند مطالب علیه و مراتب سنیه منظور
کردند که کارخانهٔ الهی مبتنی بر قانون مقرر هل جزاء الاحسان الا الاحسان است و درگاه سلاطین که مظاهر کبریا و عظمت رب العالمین اند
مجاری امور جمهور منطبق بر آیین ربوبیت و ترغیب عنایت پروردگار مشکور است مت چو که لطف او کرا باشد پسند
خود کار امور تستانی کند اگرچه اتفاق قران دولت دینی و دنیوی والتحاق سعادت صوری و معنوی از محض نابدات غیبی و جود
زنبقات و هبی است و زبان ناطقه چون رای منیر عقل در ادراک مقدمات آن از فهم و ادراک مقدمات آن قابل تعجب و قصیر است و بازوی کوتاه توانایی
خود و دولت او از رمت براعت و اسباب بیان جامعیت سعادت انسان چون الف مقصوره قلم دبیر صایب تدبیر خامه اقصیر است لیکن آثار
مکارم ملکات و اخلاق ذخواهد طهارت طینت و طبیعت ایزدی که منبع حسن و جمال نظام است بلکه آواز تشریف بزرگی و سروری اهل دین
و دولت از رعایا و سپاهی اجل مراتب البیت مایه مولفه روی تو بود آینه صنع الهی پیداست در و چهره اقبال کماهی
از منظر زیبای تو پیدا عملی چیست بر چیس قبول تو دو دیده گواهی و محقق است که بهترین مقدمات جهت استجماع سعادات و فوز جمیع الطاف

و ادوات درنشاه چنی که مخصوص بالطاف رب الارباب اند و باقتضاء عنایات اولیه مقبول خواطر سلاطین رفیع الجناب طوبی لهم وحسن مآب
اتصاف آن بختیاران خو و مندست اولا بعقل وافی و عمل کافی جهة اقدام بمصالح دولت و ثانیا بخلق و تحقق ذات آن مقبلان
هوشمند است بمتابعت اوامر و نواهی الهی و بمتابعت سنن حضرت رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیه بنوعی که شیوه و آداب
و آداب شریعت او را خلق و خو بوده و همنشین در نظم امور دولت مقصور بر فحوای ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا
باشد مت خویشتن را در این طلب منواز ذره صدق جان و تن بگداز جناب مصداق این سیاق بیان فیما بین ارکان
دولت سلطان بجاه آن حالیا امیر کبیر شریعت پرور رکن اعظم سلطان معدلت گستر حسن پاشاست که چون پادشاه مؤید منصور تا به
التأبید اوامر انصار دولته علی بنظر کیمیا اثر خود آثار سعادت دینی و دنیوی و انوار قابلیت و قبول معنوی از صفحات احوال و واجبات احوال
امیر مشار الیه بدیده نفوس مشاهده فرمود و براعت دوای عنایات سلطانی از مقدمه مکارم اخلاق و ملکات کریمه او برافزوده
می افزود و در هر تفویض امری از امور خلافت و بر نوبت در حالت نظم مهمات و امارات و ایالات که مبنی مراسم مملکت داری و دین
پروری و لوازم سپهداری و معدلت گستری قیام و اقدام مینمود مت ممنوع لاطراف الممالک حافظ
جموع لاشتات العلی و کونت ینوب عن الانوار المعتد لایه و یغنی عن البیضاء حین یجیب لاجرم سلطان و حمت سیرت خسرو
نشانان صایب فکرت او لا رتبت امیر الامرائی و بگلربگی ممالک اناطولی را بجانب مشار الیه تفویض فرمود و در عرض یکسال و نیم
ملاحظه نظم احوال و ضبط آمال عساکر آن جوانب در ایام حکومت او تحقیق نمود و کمال سعی جمیل و اجتهاد او را در اصلاح مملکت و شکلی
و امضای احکام عدل و داوری و ارا از اخبار عدول و ثقات استعلام نموده و تفوق و رجحان او را بسیار را او حکام جهت انتظام
مهام کافه انام تجارب و آزمون مقرر داشت و طره غرای نیکو بندگی و طاعت داری او را بر بسیار اراو حکام جهت انتظام مهام کافه
انام تجارب و آزمون مشاهده و آیات جلی جهت تمثیل صورت عدل و انصاف می انگاشت زیرا که صورت فرخنده آثار و احوال و اتفاق سلاطین
عالی مقدار همواره از رخسار آینه گون نواب عدالت شعار آشکار است و ضوابط ملک و سپاه از صفحات اخلاق و ملکات ارکان
دولت بدیدار مولفه شاه نیکو سیر تو از داد ان کش بود کار روان همه ارکان کشور از شاه کی بود خشنود
که بود رای شاه در بهبود سپهم بهبود آن بود شه را که بود نایبش جهان آرا ملک و مالش همه کند مضبوط
هم سپاه و رعیتش مغبوط یابد این سان شه خجسته لقا ملک معمور و مملکت به بقا بنابرین ملاحظات سلطان مکرمت مخات

باقتضاء شیوهٔ بنده پروری و برحسب اقتضاء علم معدلت و دادوری در اوقاتی که تعیین مناصب دیوان اعلی و تغییر و تبدیل مراتب ارکان دولت

معلی توجه فرموده بودند و هر کس از بندگان رفیع ایشان را بمرتبهٔ مخصوص میفرمودند و در صفر سنهٔ احدی عشر و تسعمایه منصب رفیع امیر الامرائی

ابواب خلافت مآب و سپهسالاری و بکلربکی ممالک روم ایلی را که مسکن و فوج جنود مجاهدان است و موطن عساکر منصور جباران و ابطال

بامیر مشار الیه من حیث الاستقلال ارزانی داشت و از غیبت او را بحضور منبع النور و مجلس همایون دعوت فرموده و آوازهٔ عزت و رایت

رای و درایت او را بر تمام سپاه مظفر پناه بر کاشت و چون امیر مشار الیه علم و تقوی و بمرتبت عدالت و اصابت آراء مظهر جامعی از اهل

وجاهت بود و در لوازم دین پروری و معدلت گستری بر رعایا و لشکری فایق و در اج در جمیع جهات میشود ملازمت و مصاحبت او را

جهت کمال مناسبت ذاتی اختیار فرمود والحق از قدوم خجسته رسومش پایهٔ فوران مسند معلا معنان سپهر اعلا گشت و از تصدی لوازم

آن منصب رفیع کار عساکر و جنود در بهجت و فروغ رشک معسکر طارم بالا شد   بشد از بخت صافیش آب مملکت روشن

گرفت از رایت شاهیش کار مملکت بالا   فروغ منصبش خواهد رسیدن عاقبت جای   که باشد قصر قدرش را رواق این گلشن خضرا

ذکر شرح امیر الامرا بان ممالک و عساکر اناطولی از ابتدا جلوس همایون تا حالی   چون سریر خلافه بجلوس سلطانی در شهور سنهٔ

ست و ثمانین و ثمانمایه سربلندی یافت و هر کس از ارکان دولت و اعیان ملت پناه جهة تقدیم خدمت می شتافت در آن ولا پاشا روم

مغفور سنان پاشا بنصب و تفویض پادشاه سعید خداوندگار رحیم سلطان دین محمدی قدس الله روحه بکلربکی ممالک و عساکر اناطولی بود

و در سنهٔ تسع و ثمانین و ثمانمایه بتفویض سلطانی بایالت گلی بولی و حکومت کشتیهای دریا بار پاشا مشار الیه را بر کاشتند و امیر الامرائی

و بکلربکی اناطولی به پاشای اعظم اکرم مرسک زاده مقرر داشتند و چون احمد پاشا در حالت مقابله با امرا و عساکر مصر و شام مقید و محبوس

افتاده بود دیگر باره سلطان مجاهدان منصب امیر الامرائی اناطولی را در شهور سنهٔ احدی و تسعین و ثمانمایه بسنان پاشا ارزانی داشت

و چون احمد پاشا از قید اهل مصر خلاص و اطلاق یافت و باز بخدمت بارگاه سلطانی شتافت در سنهٔ اربع و تسعین و ثمانمایه منصب

بکلربکی اناطولی را بدستور معهود باحمد پاشا تفویض فرمود و سنان پاشا را دیگر باره بایالت گلی بولی و حکومة سفاین و جواری باز مقرر فرمود

و چون احمد پاشا باز در دیوان اعلی در شعبان سنهٔ اثنی عشر و تسعمایه بمسند وزارت منصوب شد دیگر باره سنان پاشا بامیر الامرائی اناطولی

منسوب گشت و از آن تفویض تا شهور سنهٔ سبع و تسعمایه آن مسند بر سنان پاشا استقرار یافت تا آنکه در سنهٔ مذکور سنان پاشا را بامیر الامرائی

اناطولی می بود چون سنان پاشا در مسند امیر الامرائی روم ایلی در رجب سنهٔ تسع و تسعمایه بجوار رحمت حق پیوست منصب مذکور را یحیی پاشا

مفوض

[illegible]

مفوض داشتند و بجای یحیی پاشا در امیر الامرائی اناطولی پاشای اعظم اعلم حسن پاشا را بر کاشتند و بعد از وفات پاشای

روم داود پاشای ثانی چون منصب وزارت بجانب یحیی پاشا مفوض گشت حسن پاشا را بامیر الامرائی روم ایلی ارتقا داد ذکر

کیفیت تفویض امیر الامرائی و بکلربکی ممالک اناطولی بپاشای کریم الاخلاق قراکوز پاشا وفقه الله الذی تعز

من تشاء   چون سلطان ملک سیرت و پادشاه صافی سریرت که روشنی و صفای باطنش چون چشمه سار آفتاب حقیقت نمای

اصحاب قابلیت و رشادست و ماحی ظلمت شبهات توهمات و سوء اعتقاد و صفای خاطرش ضمیرش در احقاق حق و اظهار صواب

چون درخشش جهانتاب و در رفع خاشاک ارتیاب مثل دریای متموج فایض بساحل صواب و دفع طیس سراب کذابت و عیبه

بقوه حدس و فراست و بحدت نظر بصیرت کیاست در پیشانی اهل قبول خدمت و در ناصیهٔ ارباب علو همت در بدایت اهل عجز و نا اهلی

بمدد نور حشمت و جهانتابی مینماید و بدست قدرت در تربیت خاکساران بارگاه عبودیت چون پنجه آفتاب عالمتاب فروغ بخشی مرآت

قابلیات انسانی میفرماید هر کرا ذره وار از تابش انوار عنایت خود از خاک بر داشت در دیدهٔ اعیان روزگار بستاری مطالع فیروزمندی

مقرر کرد و هر کدام از خدام کرام را که بر مثال کوکب غارب از افق الطاف و اکرام خود خجسته طالع سازد و بنور بخشی جهان معتد شود

ز خاک پای تو هر ذره که بر خیزد   بر آسمان رود و کار آفتاب کند   چنانچه در ایام ملازمت و خدمتکاری و در اوقات تقدیم عبودیت

و جانسپاری امیر اعظم و سپهسالار اکرم الدوله السلطانیه مقبول الحضرة الخاقانیه المؤید بعون الله الذی یؤید من یشاء قراکوز پاشا

که سلطان بنده نواز در حال خدمت گذاری و در بدایت و آغاز عبودیت و جانسپاری از ناصیه قبول او نور سعادت ابدی دیده و بمنزلهٔ

قابلیت جلی بقرب خدمات سلطانی رسیده بود و بکرات و مرات گوهر استعداد او را در تمام ملکات و عادات بتجارب متعاقب آزموده و بمراتب

محرمیت و اختصاص راه و روش او را استحسان فرموده مدت   بعدل و بعقلش بخت آزموده   بقدر هنر پایه اش فزوده

و در تاریخ سنه ست و تسعمایه او را از نوبت تقدم و سپهداری آن جماعت ینکچری تعیین فرمود و مدتی در درگاه جهانپناه بتقید آن خدمت کرده

در ضبط و نسق آن گروه کما ینبغی اقدام نمود و در آن رتبت صلاحیت رجوع مملکت داری و رعیت پروری از مجاری احوال و میان گشت

و بدین واسطه دیگر باره محل اعتماد و اعتبار خاطر خطیر سلطان شد و بجا بر استند عا اصلاح ملکی او را در سنه ثمان و تسعمایه بایالت ولایت

قسطمونی فرستادند لمؤلفه   شد از الطاف سلطان جهاندار   میان سروران عصر سردار   و در تاریخ سنه احدی عشر و تسعمایه

که امیر الامراء العظام رکن الدوله والدین حسن پاشا بکلربکی اناطولی را باستان خلافه مکان طلبیدند و بامیر الامرائی درگاه عالی

و ممالک روم ایلی منصوب شد بر رای جهان آرای سلطان مجاهدان تفویض منصب امیر الامرایی ممالک اناطولی بقراگوز پاشای مذکور عالم

ونمونه کشت عنایات پادشاهانه باعلاء شان مشار الیه تعلق پذیرفت وازروی استقلال وتمکن تمام بر مسند سپهداری انجوانب

قرار گرفت والحق بمکارم اخلاق ومردم داری بمثابت وبقبول خاطر اهل حق وبعضی مفتخر وسرافراز لیترک ما المعروف فی نحرا هله

وفی اهلا الا کبعض الردایع قسم ثالث در ذکر قضاه معسکر سلطانی وحکام شرایع واحکام دین مسلمانی وبعضی علماء اعلم

ملازم درگاه وافاضل مجاور آستان خلافت پناه

داستان قضاة عسکر شاه اهل علم و ملازم درگاه

الحمد لله که از ابتداء ظهور سلطنت وکشورکشایی آل عثمان الی الآن همیشه مودای کلام بلیغ البیان الملک والدین توامان

در مجاری احوال واعمال سلاطین این خاندان خلافت آشیان انجمن عیان است که گویا این جالسان مسند پادشاهی وحارسان

سریر مملکت وشاهی تخلف ملک وسلطانی از مقارنت ومعاونت دین مسلمانی محال میشمارند ومرکز محل وجمع احکام سلطانی خود را

از مجاورت علماء ربانی خالی نمیگذارند وهمواره در اجرای اوامر ونواهی خود بهدایت وارشاد کلام فرقانی وکتاب الهی مهتدی اند که

ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون در جمیع مطالب دینی ودنیوی فی الحقیقه بآداب شریعت وبسنن طریقت نبوی مقتدی اند

لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الآخر

مرحه از شرع برار دعلم کره وجودت بروکش قلم

ولهذا اول وضع قانون سلطنت وترتیب دواوین حکومت اول بنصب قضاة شرایع مدار وعلماء افادت آثار مبادرت مینمایند

وقانون نامه دیوان معدلت وشریعت پروری را از مودای وانزل معهم الکتاب والمیزان مقرر میفرمایند ~~وقانون نامه دیوان معدلت~~

وهمواره در حالت حضر وسفر هر حکمی از احکام ایشان خواه بخیر وبشر میان نوع بشر مبتنی بر قول ائمه دین وقضاة عسکرست وطریقه فصل خصومات

وقطع منازعات بر طبق اشارت وان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول معین ومقررست وهمیشه رسم معهود این خاندان خلافت

آشیان آنکه در فتوحات ممالک وامصار ودر حین تعیین ضابطان حدود واقطار از جانب اهل اسلام وکفار مطلقا در هر واقعه

شرعی وعرفی از امور ظاهر وخفی مناط امر ونهی وحکم وسخن قضاة اسلام باشد ومطابق فتاوی علماء اعلام وامرا وحکام وسپهسالاران

عالی مقام محلی بمجاری احکام تابع ومطابع علما وقضاة ممالک انتظام اند ودر هر جا که مستقر سریر سلطانیست یا معسکر وفوج جنود سلطانی

زمام احکام اهل کفر واسلام منوط بدرایت ودیانت قاضی عسکران است واعظام واحترام تمام مخصوص اهل علم ودانشوران بیت

قوم لهم صدر الدسوت اذا هم نزلوا وان رکبوا فصدر المواکب والبهم لو انصف الناس انتهت شعب القضاة وابتدئت من تحتهم

مرآینه

مرآینه در معسکر همایون ودر پای تخت دولت روز افزون خود اکثر اوقات دو کس از اکابر علما را بشغل قضا واحکام وسایر مصالح ومهام اسلام

گمارند وبعضی از اعیان نحاریر واز فحول علماء مشاهیر را جهت اعاده رسم وعادت افاده واستفادت همواره با وجود نگاه میدارند وهیچ

رتبت وشانی را اعلی واجل از مراتب اهل علم وفضل نمی شمارند خصوصا این سلطان سلاطین زمان که در کمال علم وتقوی وعرفان جهان سلاطین

عالم وشاهان عالم از جمله سلاطین علماء دین است وسهم در زمره اولوا العلم قائما بالقسط از علمای ائمه منخرطین همیشه علم علم ودانشوری

این خاندان شریعت را جهت احترام العلماء ورثة الانبیاء بر ذروه فلک اعلی برافراخته ورایت درایت ودین پروری را در تمام ممالک محروسه

خود بر فرق فرقدان معلی ومعلی ساخته بیت علا بک نجم الفضل واشتد ناصره وزرقت بالتوفیق والیمن ظاهره

واز ابتداء جلوس همایون خود الی الآن جمعی از اکابر اهل علم ملازم بارگاه جهانپناه او بوده اند وبعضی برتبت رفیع قاضی عسکری وسایر

مناصب تعیین فرموده اند وبعضی دیگر را در مسلک ملازمت ومصاحبت ومجاور مجلس همایون رعایت میفرموده اند ووعده کفتار از کار

واخبار آن قضاة وعلماء کبار را ایرادی باید کفتار اول در ذکر جمعی از قضاة وفضلا که در مسلک ملازمت ومصاحبت سلطان

بوده اند والیوم بحدوث واقع موت یا بخلع از منصب خود خلاع نموده اند القصه چون حضرت مغفرت مآب سلطان سعید از این

سرای فانی بجوار رحمت ذو الجلال نمود دران حین در منصب قضاء عسکر روم ایلی

رحلت

که در بدایت سلطنت قاضی عسکری روم ایلی کرده اند یکی افتخار علماء زمان وقدوه افاضل دوران

مصلح الدین مشهور بلکپنلو متمکن بود که مدتها بر مسند افادت علوم ونشر رسوم فهوم در جمیع ممالک روم مشهور ومتعین وبسیاره

از فواید رایقه وتصانیف فایقه از وحیا طلبه وعلما اشتهار نموده وحضرت سلطان السلاطین بایزید چون سریر همایون را بجلوس اشرف فیض

ومزین فرمود هر دو را بر منصبشان برقرار سابق مقرر داشت ولکپنلو مدتی چند در منصب قاضی عسکری می بوده ودر تاریخ

ازان مسند منخلع شده از تصدی مناصب تقاعد نمود وبافتا ونشر علوم دینیه قیام مینمود تا در شهور جمادی الاخر سنه

احدی وتسعمایه باجل موعود بمنازل قدس انتقال نمود بعد ازان مولانا اعظم اعلم جامع افانین العلوم والحکم مولانا ... که از علماء

مشهور در فروع واصول بود وسالها متصدی افاده فنون منقول ومعقول ودر تاریخ بقاضی عسکری روم ایلی محلی

شد ومدتی آن مسند باستناد مولانا مشار الیه متقوی گشت ودر ازان منصب اشتغال یافت ودر سنه

از مسند حیات نیز انتقال پذیرفت دیگر افتخار افاضل زمان مقتدای معارف ومشاهیر دوران مولانا ... که از متعینان اهل علم

وعرفان بود و چون پاشای مرحوم مبرور ابراهیم پاشا بن خلیل پاشا که بحسب ارث و استحقاق حقوق منصب صدارت و قاضی عسکری بود و
اوایل شهور سنه سبع و سبعین و ثمانمایه در آستانه حضرت سلطنت پناهی در اماسیه بمنصب دفترداری منصوب شده بعد از یکی دو سال برتبت
اتابکی ترقی نمود و پنج سال دیگر دران منصب بتقدیم خدمات لایقه نموده بود و بعد از ان ترک آن خدمت بتغییر اختیار نموده انواع تبدلات زمان
و تقلبات دوران مشاهده نموده از تصاریف روزگار بواسطه قرب جوار شرف ملازمت سعادت آثار سلطان کامکار بقضا اماسیه قناعت
نموده بود و خاک درگاه فلک اشتباه حضرت سلطنت پناهی را کحل الجواهر دیده آمال ساخته تعلیل و تسلی روزگاری گذاشت چون حضرت سلطان
سکندر رتبه بعد از وفات سلطان ماضی توجه بسریر سلطنت فرمود و محافظت مملکت اماسیه و توابع نظم امور درگاه معدلت پناه نور حدقه سلطنت
شهزاده سلطان احمد حکومت اماسیه را بملازمان ایشان تفویض نموده برای تزیین او رجوع نمودند او نیز بعد از تنسیق و ترتیب امور انجا
چون در رمضان سنه [blank] بحسب فرمان واجب الاذعان حضرت سلطان عالمیان بدرگاه سلطنت پناه از قصبه اماسیه نقل نمود
مولانا پیر... را از منصب قاضی عسکری روم ایلی خلع نموده بدو رجوع فرمودند و او نیز در جمادی الاولی سنه احدی و تسعمایه از سر استقلال
و تمکین بی قیل و قال بر انفت حاجی حسن زاده بمهمات ان منصب اشتغال مینمود تا در ربیع الاول سنه سبع و ثمانین قضاء عسکر اناطولی را
از حاجی حسن زاده انتزاع نموده بمولانا اعظم اعلم جامع افانین العلوم و الحکم مولانا حسن سامسونی از قضا استانبول که دران حین متصدی
قضا حکومت شرعیه دار السلطنه قسطنطنیه بود تفویض نمودند و او نیز قریب بمدت دو سال بکمال زهد و ورع و وفور علم و فضل مباشر آن
شغل خطیر گشت تا در ذی الحجه سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه منصب او را ترقی نموده قاضی عسکر اناطولی را بقاضی القضاة اعظم علاء الدین علی جلبی
فناری که در زمان سلطان قاضی عسکر ... تفویض فرمودند و دران ولا از تدریس مدرسه ... بمنصب قضا عسکر او را نقل نمودند چون
ابراهیم پاشا در سنه [blank] از قاضی عسکری روم ایلی بوزارت رسید منصب سابق او را بعلی جلبی فناری تفویض نمودند و قاضی
عسکری اناطولی را بمولانا اعظم مولانا ولدان دادند که در استانبول قاضی بود و بعد از دو سالی که مولانا ولدان در قاضی عسکری متوفی شد منصب
او را بمولانا اعظم مولانا علی فناری مشهور بعطار خلیفه که مدرس ثمانیه بود در ربیع الاول سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه مفوض شد بعد از عزل او
علی جلبی فناری را از قضا عسکر روم ایلی عزل نموده منصب او را بمولانا علی فناری دادند و قاضی عسکری اناطولی را بحاجی حسن اغلی دادند
تفویض کردند چون مولانا علی فناری در ربیع الاول سنه سبع و تسعین وفات نمود قاضی عسکری روم ایلی را بحاجی حسن اغلی دادند و منصب
قاضی عسکری اناطولی را بامام علی که قاضی بروسا بود تفویض نمودند چون پاشای مرحوم مبرور ابراهیم پاشا بن خلیل پاشا که بحسب ارث و

استحقاق

واستحقاق بمنصب صدارت و قاضی عسکری بود و بتقدیم حقوق خدمات لایقه و عبودیات سابقه بترتیب سزاوار و لایق مینمود
و از اوایل ایام خلافت تا شهر صفر سنه احدی و تسعین و ثمانمایه متقلد قاضی عسکری سلطانی بود و من جمیع الوجوه معزز و محترم میان
ارکان و چون سنت آبا و اجداد سلطانی درباره ترمت و اجداد مشار الیه برین مسلک مقرر بوده که از رتبت قضا و تقلد احکام
شرعیه همیشه ایشان را بمنصب وزارت اعظم میرسانیده اند و بر جمیع ارکان دولت فایق و مقدم میگردانیده اند سلطان مکرمت
شعار نیز بر سنت قدیم با ابراهیم پاشا که بمرجحات فضلی و حسب مراتب تعلی از سایر ابناء جنس متمیز بود از منصب قضا عسکر
در سنه احدی و تسعین و ثمانمایه بمرتبه پاشایی و وزارت دیوان اعلی رسانیدند و منصب قاضی عسکری روم ایلی را بمولانا
اعظم عمدة العلماء بین الانام مولانا ولدان که از مشتغلان افاضل زمان بود تفویض فرمودند و مولانا مذکور در ربیع الاول
سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه رحلت بصوب منزل آخرت بربست و در انجمن مغفرت بنشستن یطوف علیهم ولدان مخلدون
نشست حضرت افتخار الاکابر و الاعالی فی زمانه جالس مسند الصداره بعلو شانه المستریح فی جوار رحمة الباری علاء الدین علی جلبی فناری
که در زمان خداوندگار سعید مدتهای مدید بر مسند صدارت و مصاحبت متمکن بود و بقاضی عسکری باستقلال در هر دو جانب ممالک
روم از بلاد روم ایلی و ممالک اناطولی متفرد و متعین مینمود و در میان علما و اکابر کابرا عن کابر بعلو نسب و سمو حسب مقرر و ممتاز
بود و از زمان جد اعلی خود مولانا العلامة فی زمانه بالذکر الساری مولانا شمس الدین فناری روح الله روحه که از مشاهیر افاضل
روم است و در زمان خود مسلم در جمیع فنون علوم و همیشه مناصب علیه و مساند علیه بخاندان ایشان از ان زمان الی الآن
منسوب گشته و در اثناء خلافت سلطانی در شهر ذی الحجه سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه در ممالک اناطولی بقاضی عسکری منصوب شده و چون
ابراهیم پاشا بمسند وزارت نشست او را بصدارت روم ایلی تفویض فرمودند و مولانا ولدان را بجای او در مسند قضا عسکر اناطولی
نشاندند و تا ربیع الاول سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه بر مسند مذکور و بمصاحبت سلطان منسوب بود در اواخر ربیع مذکور او را از
مسند خلع فرمود و در شهر بروسا جهة معیشت لایق تعیین کردند و تا آخر عمر در انجا تقاعد نمود فاما نزد سلطان و ارکان دیوان در رتبت
انتظام شان بود و رقعات و ملتمسات او را در هر باب سلطان بتلقی انجاح مینمود و وقتی منصب قاضی عسکری علی جلبی را که در ممالک
روم ایلی مقرر بود بمولانا علی فناری مشتهر بعطار خلیفه که بعد از مولانا ولدان بقاضی عسکری اناطولی متعین شده بود ارزانی داشتند
و منصب صدارت اناطولی را سلطان سلاطین جهان و آن مربی اهل علم و عرفان بمولانا اعظم اعلم افتخار العلماء المتبحرین بین الانام

مولانا محیی الدین محمد الشهیر بحاجی حسن زاده ارزانی داشت و مولانا علی فناری در ربیع الاول سنه سبع وثمانین وثمانمایه از دار فنا رخت
حیات بدار البقا کشید و حاجی حسن اغلی را بعد از و بقاضی عسکری روم ایلی کامرانی ساخت و اعلام تقدم و پیشوایی او را بر مفارق علما و قضاة
ممالک روم ایلی برافراشت و مشار الیه مدت هژده سال در منصب مذکور من حیث الاستقلال استقرار و استوار یافت و از ابتدا
نصب او که سنه ثلث وتسعین وثمانمایه بود تا سنه احدی عشر وتسعمایه ان مسند برو قرار پذیرفت زیرا که اعتقاد سلطان به تبحر و احاطه او
در جمیع علوم عقلی و نقلی ثابت و جازم و او نیز در مدت هشتاد و سال علی الاتصال در سلک اهل علم بتحصیل و تدریس و قضا مواظبت و ملازمت
نموده و محقق و معلوم شده است که فیما بین ارباب علوم و فضایل که در ایام خلافت آل عثمان در ممالک روم بر مسانید شرعیه متمکن گشته اند
و در هر باب میان ارباب دین و دول متعین گشته قاضی مشار الیه در جامعیت جهات عمر و علم و کمال در جمع مال و کثرت اولاد در ان زمان
استقلال معدود و آیت کریمه ومن [illegible] شده بود و در اجتماع مال و ولد و استمتاع بجز این نموده در ایام و
دوران نیز اعداد و عدد بدعوی انا اکثر منک مالا واعز نفرا با متمولان عالم تحدی مینموده و پیشکش هیچ احدی را از افراد اهل علم این
توفیق ظاهری دست نداده بلکه در هیچ کدام از این جهات متعدده که او را جمع بوده علیحده علیحده هم در آن مرتبت اتفاق نیفتاده
زیرا که از حیثیت طول عمر و زندگانی و در صحت اعضا و حواس جسمانی بر حسب آیه کریمه ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیا
اگرچه بعشر تسعین رسیده بود و در رتبت سن و سال که سنن اعمار امتی ما بین ستین وسبعین است اکثر عمر دیار روم میشود و در حیز
محل شفوطاقوی در سن هرم در قرب اعوام ستین وسبعین معلوم بود فاما قاضی عسکر مذکور در عشر تسعین چنان قوی بدن و صحیح المزاج بود
که در دیوان عالی اکثر برکف و شنود از جمیع مهمات شرعی و دیوانی بتدقیق و تحقیق آگاه بود در مجلس سلطان جهان سخن سنج و کاردان بود که جمیع
مهمات عرضی را در غایت تنقیح برحسب مرام خاطر این سلطان معانی دان مینمود و اما در تبحر علوم معقول و مشروع و در تحصیل یادداده
و مطالعه اصول و فروع طوری بود که قریب سی سال بقضای بلاد معتبره و تدریس مدارس بلند پایه روم باوجود دانشوران منبع و صاحبان
و سالار جهان معاصر باستحقاق تصدی و اقدام نموده بود و اما در توفیق جاه پیشتر و منصبهای مستوا که قضایا و احکام شهرهای کثیر المنافع
آن کشور مثل دار الملک برسا و غیره را متصدی می بود و بعد از آن بمنصب قاضی عسکری اناطولی و بعد از آن بقاضی عسکری روم ایلی
ترقی نمود و بنوعی که موازی هژده سال بمصاحبت سلطان معزز و محترم و تمام علما و قضاة را مقتدا و مقدم میبود می بود و اما اقسا
ذخایر اموال و جمع و ادخار نقود و منال او بجایی رسید که بسیاری از سلاطین روزگار را آن مقدار جمع خزانه مقدور نبوده و تفضیل

پیران

تفضیل

تفضیل ارزاق بر اهل فضل اتفاق بمنصل فضل خطاب والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق مینموده و میان فرق اهل علم و فضل که در ایام دولت
حضرت سلطنت پناهی اهل علم فخر ما در دست کسی بچنین توانگری در هیچ زمانی از ازمان سلاطین جهان معلوم و مشهور نیست و صدق حدیث
صحیح لا یزال قلب الکبیر شابا فی اثنتین فی حب الدنیا وطول الامل در کار خانه جمع اموال و طول اعمار امال ابنا جنس او را مقدور نیست لیکن
که از برکت انتساب علم و دانشوری بر زودی از حساب خود مال حساب خود در یوم الحساب خلاصی یابد و جانکه در دار دنیا از میان مسعود محظوظ
و از حلاوت ذوق آن محسود بود از عفو و مغفرت الهی هم در زمره قیل یا رسول الله من اسعد الناس قال من طال عمره وحسن عمله معدود و از تحفه
و بضاعت ایمان و اعمال صالحه که داشته باشد در عداد افراد غفران نجات در زمره غفور رود و مشهود و مشهود شود که وما اموالکم ولا اولادکم
بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن وعمل صالحا فاولئک لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم فی الغرفات آمنون بیت
اموال گنج قارون کایام داد بر باد | بر گوش غنچه خوانند تا زر نهان ندارد | و اما در سنه سبع وتسعین وثمانمایه که منصب
صدارت روم ایلی از مولانا علی مشهور بفنا علیبی اشتعال یافت مسند قاضی عسکری اناطولی را که حاجی حسن زاده حایز بود سلطان زمانه
بعد از وآن مسند را با مام خود مولانا و مقتدای اعظم قدوه الاکابر الامم امام علی تفویض فرمود زیرا که در آن زمان که میان علما زمان درگاه
بوفور دیانت و تقوی و ثبوت قدم بر جاده صلاح و سمت هدی مقرر بود و برین منصب تا منتصف ربیع الاول سنه سبع وتسعمایه مستقل
و مستقر بود و در اوایل از مسند مذکور منخلع شده توجه بزیارت بیت الحرام نمود | دنیا چو شاه و پست کناری گزین از و
گر شاه ازان خلاصه بغیر از کنار نیست | و از جمله علما عظام و حکما معارف شعار و از کبرا افضلای معالی آثار که از ابتدا جلوس همایون در
ملازمت این آستان افاضل مکان می بوده اند و صحبت و موانست مجلس بهشت آیین استیناس و استسعاد مینموده اند اولا مولانا و
مقتدای اعلم اعظم افتخار العلما والمحدثین شیخ القراء والمجودین سند المفسرین | کورانی روح الله روحه بوده که او را رتبت استادی
و تعلیم سلطان سعید و خداوندگار مجید سلطان دین محمدی والد سلطان سلاطین زمان بوده و سر رشته مدید عمر دراز عاقبت خیرش مقرون بدوام
صحبت سلطان مغفور و بعد از و نیز مجالست و ادراک دولت ملازمت این سلطان مجاهد ان اتصال یافت و مدت | سال در ظلال
خلافت پادشاهان این خاندان از زمان پادشاهی جد سعید این سلطان عالی نجاد اعنی سلطان الغزاة والمجاهدین سلطان مراد خان [illegible]
مجاهدان و موعود افواه الزمان سلطان دین محمدی تا زمان خلافت این سلطان خسروان جهان ایده الله لنظام التوحید و قوام الایمان همگی
بنشر علوم دینی و افاده معارف یقینی و خدمت قرآن و حدیث و تربیت فواید ایمه قدیم و حدیث قیام نموده و در شهور سنه

بجوار ایزد بین بمدارج اعلای علیین پیوست و حبل متین سلسله حیات را بعروه وثقی شفاعت نبوی بربست   سقاه از فیوضات مطارحت فضل
بر سر روضه جنت جنتش باران باد   دیگر از جمله اهل علم و کمال و ارباب تقوی و افضال مولانا اعظم اکرم عمدة الافاضل فی العصر
برتبت استادی و خواجگی سلطان زمان منتسب و سرافراز بود و بعلو قدر و سمو رتبت از میان اهل فضل ممتاز و مدت   سالی در مسند رفیع
خواجگی سلطان متمکن بود و در تاریخ   بجوار فردوس بر سبیل اسلاف علما و ائمه دین رحلت نمود   و دیگر از جمله حکمای معروف و مشهور و از اطبای
جالینوس ظهور آن حکیم قدوه اطبای زمان و نقاوه حکمای معارف نشان معطر خلق حمید و طبع انیس مولانا حکمت مآب قطب الدین احمد بن حکیم الرئیس
مولانا نفیس الکرمانی المتطبب است که از جمله مصاحبان انیس و ندیمان جلیس پادشاه سعید سلطان ابوسعید خسرو ممالک خراسان و ماوراء النهر
بود و بعد از قتل آن پادشاه مذکور متوجه آستان افاضل مکان سلطان دین محمدی تغمده الله بالغفران الابدی شده بود و با سایر مواجب
خلافت مولانای موی الیه نیز بملازمت و مصاحبت سلطان سلاطین استسعاد پذیرفت و در روابط اشفاق و عنایات سلطانی در ظل خلافت و عز عافیت
سلطان تمکن و استقرار گرفت و در تاریخ   در استنبول بجوار رحمت حق پیوست و از مضیق عالم صورت بفضای عالم قدس باز است
بنای عمر بنا بیت بخت سست مباد   سرای خاک سرای خراب و رهگذریست   و همچنین از فضلای حکما شعار و عرفای فضایل آثار مفخر سال معاصر ثانی
خواجه عطاء الله کرمانی از اقوام مولانا قطب الدین مشار الیه که در اصول و فروع علوم ریاضی و نجوم بلا نظیر و بی همتا بود و در مکارم اخلاق و ملکات
مذکور سان کاملان ارجمند و از اوایل سلطنت خداوندگار سلاطین جهان تا شهور   بملازمت و مصاحبت خدام همایون و مجاورت
و مجاورت سلطان معارف شیون ممتاز و سرافرازی بود و در تاریخ   در دار السلطنه استنبول برحمت حق واصل شد
دورها باید جهان کردید این افلاک را   تا جهان کوکب شود طالع ز دور سال و ماه   [illegible] ذکر قضات اسلام ممالک
و عسکر سلطانی که الحال بر مسند عالی شرایع و احکام و در دیوان تمکن و مستقرند و بعضی علما و افاضل که در سلک خدمت آستان خلافت مقر موفقند
چون سلطنت این سلطان اهل ایمان نوید سعادات و تاییدات روزافزون است و از کمال توجه و اجتهاد او دین اکثر اوقات مناصب علیه این درگاه
بانتساب اکمل و تعیین مفوض است لاجرم با دعای موانست و مجالست ایام دیوان همیشه طالب یکی از علمای محققین می‌بود و جهت تعیین و تمکین
مسند قاضی عسکر طلب استوای شخصی از اعیان ملت و دین میفرمود که با وجود تفرد در فنون علوم میان زمره دانشوران جهان و متبحرین
و تفرد در رتبت اعلمیت بر جمیع مشاهیر اهل فضل و عرفان هم طراز کسوت افرازش بزینت و لباس تقوی مزین باشد و هم در نظم مصالح
امور دین و دنیا بعقل کامل و حدس شامل مذکور و محلی و مشهور سرانجمن بود   دولت و ملت نبوی آراسته   شرع قویم بدعا کاسته

مرآینه

مرآینه سلطان بعد از استوای تمام در ممالک اسلام روم میان زمره ارباب علوم معلوم شد و بعد از استقصا بر خاطر منیر که مجلای آیات
عالم قدر است این معنی منتقش و موسوم گشت که الیوم دانشوری که بجامعیت کمالات علمی از عقلی و نقلی منتج و متعین باشد و بجامع فضایل نفسانی
و ملکات حمیده انسانی متحلی بود و حالیا در ظل افضال سلطان بلکه در اطراف جهان بر عرش منحصر در یک فرد است و میان ارباب کمال بشناسای اصطفا
رب واحد بعدل الفا الکنون همین یک فرد است که با وجود سابقه خدمت قدیم سلطان برابط مضمون السابقون السابقون اولئک المقربون
عنوان صحیفه احوالش مرجحات فضلی و مخصصات نسبی و اصلی مشحون است و از هر جهة سزاوار مصاحبت و موانست مجلس همایون است آن یگانه
زمانه و حقیق بتربیت خسروانه علامه علمای جهان است بل امام اهل فضل و ایقان و وحید عصر و اوان است در فنون دانشوری و عرفان و هم فرید دهر
و زمان در فضایل نوع انسان اعنی قاضی قضاة الممالک و معسکر الاسلام السلطان الغنی عن ارتکاب الاسباب بالکنی والالقاب فی البیان
لقوله صلی الله علیه وسلم احب الاسما الی الله عبد الرحمن اعلی الله تعالی معالم الاسلام بجلوس شانه و انقل ارکان الخلاف بسواعد عنانه و اعانه
آفتاب سپهر دانش و دین   مشتری طلعت زحل تمکین   قاضی شرع و اعلم آفاق   عبد رحمن برحمت و اشفاق   مسند درس از فنون علوم
تخت علمست و حاکمان محکوم   خسرو ملک دانش است و حکم   لشکر اهل علم و رای علم   چون نشیند بمسند تدریس   گوش گیرد از آسمان ادریس
عقل کل است و مظهر جامع   وقت درسش فرشتگان سامع   عقل کل کسب پیش او تلمیذ   حکمش حجت طبیع را تشحیذ   مستفاد از علوم او تعلیم
عقل بالفعل در فنون حکیم   علم دین و حقایق ایمان   مزج کرده حکمت یونان   هست نعمان ثانی فتوی   شافعی فتوی و رافعی تقوی
پایه شرع را موسس اوست   خانه علم را مهندس اوست   در ریاضی نظیر بطلمیوس   در طبیعی بسر و جالینوس   پایه علم او و رتبت جاه
برسر سروران خیل و سپاه   ملک و دین را نظام داد بعقل   علم او مبنی بعقل و بنقل   جویبار معارف آن فلکش   آب حیوانست قطره زرشش
رتبت جاه او موید باد   بر معالیش از خواص عباد   باد باقی ظلال حشمتش   خلق گویا بمدح و منقبتش   چون قاضی القضاة
مشار الیه در دار السلطنه ادرنه بر مسند قضا و احکام و تقلد نظام مصالح اسلام مولی بود سلطان فرمان جهان مطاع باحضار آن یگانه روزگار اصدار
فرمود و مسند شریعت را در دیوان اعلی بجلوس جنان حقیقی بصدارت مسند ملک و دین رواج و رونق افزود و صدر صفه دیوان اعلی را باعلای رتبت
و منزلت آن جناب زیاده بر رتبت ایام سابق و قانون معهود معلی و مجلی نمود   خیر القضاة علی القضا آ اختاره   بعد اختیاره خیر انام
اما فضایله علی الکفایه   فکفضل حیدر علی الحکام   اگرچه تقدم علمی و شرف آن جناب در تصدر بصدر مسند صدارت بر همگنان ظاهر و عیان بود
و نظر آفتاب خاصیت التفات و تربیت سلطان توجه باعلای شان آن برین مسانده شرع و عرفان میفرمود لیکن چون قاضی محیی الدین حاجی حسن   اخلی

باوجود خدمت فوت از شیب نهاد او رحمت و دولت بود و بر مواد حدیث ان من اجلال الله اکرام ذی الشیبة المسلم او را در مسند موقر و محترم گذاشت
و جناب مشار الیه هم باتباع اشارت نبویه ما اکرم شاب شیخا من اجل سنه الا قیض الله له عند سنه من یکرمه در دیوان مسند قاضی عسکری ممالک
اناطولی متوسد و مستند گشت و عموم معارف و علوم بقدوم افادت رسوم او متجدد شد و بضاعت علم و فضل و استعداد و فضل حسن
اهتمام و اجتهادش رونق و رواج زیاده پرمساد گرفت و گوهر گرانمایه علم و شرف فطرت رهین اشتباه بمهرهای خوف از جهل و تیف رتبت در ته التاج
پذیرفت و دست دعا را اهل حق با ستدعای ظهور صدق که مدتها چون پنجه چنار رسا نخورده در هوای اجابت صفر الیدی نموده و در گلستان رتبتش
چون غنچه رسیمی از نفحات موفقش بر آلهای تحقیق سیراب شد و لبان ناطق بصدق و صوابش که چون کسیف یمانی از حق گویی خوش لهجه د
و در تمیز حق و باطل و تحقیق رتبت عالم و جاهل مظهر فصل الخطاب گشت
مشکوة طلعت او بر فراز مسند شرع   چنانکه نور یقین بر دل گمان روشن
ز سر جام علی گرد فروغ زند   بپای خامه او چون سر سنان روشن
هر آینه سلطان را بعد از استمرار موانست و استیناس هم وام مجالست
جناب مشار الیه را مواد اعتقاد و صافی درباره تبحر علوم و معارف او متضاعف گشت و اعتقاد و الفت روز افزون بنتایج فکر متین و عقل
مبین او در مصلحات مهمات دولت و دین متآلف تا آنکه در تاریخ ربیع الاول سنه احدی عشر و تسعماه که مهلت عمر زندگانی قاضی عسکر
روم حاجی حسن اعنی [illegible] گلی رسید و پای تمکن از فراز مسند حیات دنیا باز کشید مسند قاضی عسکری روم ایلی را بی الفور با اقتضاء آ
جمیل سلطان و جهت توجه جناب مشار الیه را استحقاق و استیفا و آن مسند عالی شان بمشار الیه ارزانی داشت بلکه نظر ملاحظه و امعان او را
در صواب دید تمامی مهمات دین و دولت و در کار مصلحات ملک و ملت بنظارت بر گماشت
داده حقش برای دولت و دین   دل و جان قرین و علم یقین
ار دو دلکش منهج اسلام   و زبرون حارس نظام انام
و الیوم جناب این سلطان سلاطین جهان
و اقامت ناموس شریعت چون قامت باستقامت رایت خود یکتای بی همتاست و مسند خلافت بارکان دولت سلطانی عروج
و مهنی و اسباب استمرار کامرانی ایشان بادراک مطالب و امانی و رتب و مهیات اعلام شرایع و احکام هارا ز دست اجتهاد این قاضی قضاة
اسلام چون خطوط اقطار فلک دوار از سطح اعلای آسمان گذشته و پایه اعظام و اجلال علما اعلام از میامن رفعت قدر و قدرت آن ملاذ
خواص و عوام چون خورشید علم و کمال در شبستان جهالات اهل ضلال تابان و نمایان گشته در آسمان رفعتش نیر این دیدها فکرت با اشعه نور
جبینش بعینه مصدوقه این آیت جلیله از سورة الرحمن است که والسماء رفعها و وضع المیزان زیرا که بآن ترازوی عدل در راست بازار فضل تا داد
او زان مشتاق هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون را سنجیده و گوهر گرانمایه علم و دانش را بتربیت بر تبت گرانسنگی و ایامن نعمت موارد نه

نمونی

نمونی عیشة راضیة برکشیده   باست به ملت الاسلام و اعتزلت   بعلو کاهد الی الشمس بالحمل
و از جمله محسنات و رتبت جاه و جلال
و مزینات علم و کمال قاضی القضات مشار الیه آنکه انتساب آلت به عالیاتش با عمده عظما توحید و عرفان و انتما به نجوم طریق اصلاح و عابشا یع
اهل حق و ایقان آنکه اکثر آبا و اجداد سعیدش به فضیلت علم و زهادت و رتبت هدایت و ولایت موسوم و معروف بوده اند و سلسله نسبت طریقه خود را
اصلا بدست بیعت حضرت قطب اقطاب الاولیا فی الافاق سلطان مشایخ ممالک فارس و عراق شیخ ابو اسحق کازرونی قدس الله روحه العزیز
مخصوص و موصوف نموده اند و جد ثالث که قاضی القضاتی دیار روم بوجود و قدوم او ضبط اضافات و افادات معنوی شده و از سلاطین
جنت مکان آل عثمان خصوصا پادشاه سعید سلطان یلدرم بایزید و سلطان رضوان مکان سلطان محمد خان انار الله برهانهما بعلاو اعتقاد
و ارادت او مرتبط و منتمی می بوده اند مولانا بمعارف شعارست و آن اوحد موحدان روزگار هادی طالبان قربت الی الله و مرشد سالکان
الطریق الی الله عارف محقق ولی شیخ مولانا یار علی نور الله مرقده و قدس مضجعه که از اکابر ارباب تحقیق و توحید بوده و از اعیان کمل
ارباب مقامات تفرید و تجرید و بتصانیف رایقه و تالیفات فایقه او خصوصا در علم تصوف کتاب لمعات در شرح لمعات مشهور محافل معالم اهل معرفت
و ایقانست و مذکور السنه و معا عارفان و موحدان
بحر الحقایق والمعارف عنده   سر لعمر سواه مصون
و زر امنود ابر آثار
منها العلوم و سرها المکنون
و همچنین نمودار از آثار ایام صدارت و دلایل قاضی مشار الیه نسبت با اهل علم و کمال و جنه عادل بزرگی
حسن اهتمام الجناب در تقویت نهال آمال ارباب فضل و افضال توصیف جدران بستان این کتاب هشت بهشت سلاطینست و تالیف این کتاب
گلستان معالی روحانی جهت احیا ذکر و اخبار این خاندان عثمانی از آنکه همیشه نجاهر کلام بلیغ النظام خود مواد و موارد معنی مراد را در مطالب
این کتاب با این فقیر تلقین می فرمودند
لفظا بحر آورست آنچه ما گوییم   ز باغ چیده بود آنچه باغبان آرد
و در گلشن صحبت موانست
خود جلوه گری دلستانی حیثیت رخسار معارف روحانی را جهت تهییج نوای بلبل هزار دستان بیانی طریق تالیف الحان و اغانی نکات
و معانی را تعیین می نمودند
هر نغمه بلبل که بی گل شنوی   گل گفته بود که ز بلبل شنوی
و الحق این بنده بی مقدار در مجازات
مکرمت بی شمار و محاذات بی احصا و احصار جهت تقدیم وظایف اعتذار همین تقدیم دعا خالص در دل شب تار و تا نسیم شمار حبل در سفیده دم
اسحارست اما از ادا حق شکر و شکر حق آن مظهر الطاف بسیار چون زبان قلم مقصر خود بغایت شرمسارست
تا داده شرح نعمت از صد یکی هنوز   خاموش شد بعجز سخن در بیان شکر
زین پس زبان ما و دعا سحرگهی   زانرو که قاصرست بلی زبان شکر
و علاوه ضمایم مکارم اکمل اثبات
عموم نعمت بر ذمت این فقیر حقیر نامه مسبوق شبوت حق سابق خدمتی است و این قدر امانه خاطر همایون سلطان بجانب وحت اختیار غریب گسیر [illegible] آنکه

حق گزاری سبق موفقیاست لیکن سوابق عوارف ازلی و لواحق تالیف لم یزلی را باعث اصلی و سبب کلی آن بود که قبل ازین در دیار عجم و در ان مراحل محنت
و غم روزی در صحبت قدسی منزلت مولانا استاد الکل فی الکل هادی طلاب الحق والیقین الی اقوام السبل محقق علوم الاولین مدقق دقایق حکم الحکما
الدین رحلة الطالبین قدوة المحققین الاوحد الذی لم یکن کفوا احد من القاصی والدانی مولانا جلال الحق والدین محمد الدوانی قدس الله روحه
وجه که بازین فقیر حقیر در مقام استادی و پدری بودند در اثنای مجالست قدسی التیام بمقتضای الکلام یجر الکلام و بتقریب وصول رسول سلطان
مجاهد ان جهة تهنیت سلطنت و جلوس پادشاه اعظم سلطان رستم بایندر خانی خصه الله تعالی بالغفران الرحمانی یاد نام و ذکر خیر انجام این قدوه
علما انام و قاضی قضاة اسلام فیما بین محفل التیام مذکور شد و حضرت جلالی از مجاری صحبت افاده و استفاده که در شیراز باین جناب در میان داشته اند
باین لفظ اخبار فرمودند و این بنده را باین خطاب تالیف معنوی نمودند که مدت چهل سال تو بجا باشد که بسیاری از علما و افاضل ممالک روم دیده ایم
و فواید علمی ایشان فهم و باستفاضه از زبان کشیده ایم درجات تحقیقات و مراتب افادات عبد الرحمن جلبی مؤید زاده از جمیع افاضل حال و ماضی زیاده
افاده و در بحر علوم عقلی و نقلی این رتبت عالی علمی دیگر بر او دست نداده در هر فن صاحب یک فن بود جان دو عالم بیکی تن بود لاجرم استماع
باستماع این کلام جامع از حضرت جلالی در تصدیق و تحقیق نعوت کمالی آن قاضی قضاة اسلام فقیر حقیر را غایبانه علاقه بکوشش آن مظهر علم و کمال ساخته بود
و باقتضای سابقه روحانیت از انس طور رحمت مولوی فروغ شعله از مصباح ارادت و اخلاص ذاتی در انجمن دل و جان انداخته بیت
من از صبح ازل یار روی خوبت آشنا بودم نه امروز زیست با او آشنائی چشم روشن را اللهم کما شرحت صدره بنور معرفتک و جمالک فاجعل بروح
بروح القدس مؤیدا ذکا رحمت قدره علی المتقین فی جلالک فادمه فی ترویج مجامع الانس مؤیدا پیوسته باد جاش در مسلک ترقی
آسوده خلق او در ظل شاه عادل پاینده باد ذاتش گزاری دانش او بنوافه رایت حق بر تافت روی باطل دیگر چون در شهر ربیع الاول از
سنه احدی عشر و تسعمایه مسند قاضی عسکری ممالک روم ایلی و صدارت دار الخلافه بجلوس حضرت مؤیدی قاضی نور الحق و الدین عبد الرحمن ایده الله
المستعان بوجهی که مذکور شد معنی و صلی گشت و منصب سابق آن مسند آرای شریعت از چیزی محلی ماند و بحسب قانون سلطنت عثمانی و بقاعده الکبری
اعمال سلطانی همیشه آن مسند قاضی عسکری ممالک اناطولی و مصاحبت همایون سلطانی از اکابر ارباب جاه منسوب میشود و البته شخصی از اعالی اهل اسلام
بران رتبت منصوب میگردد درینجا بر الملک قاضی القضاة عالی مقدار و مرجع و ملاذ علما و افاضل روزگار مقتدای طالبان رضای معبود قاضی
بدر الملة والدین محمود دام فضله میامن شرایعه علی کافة المؤمنین و ادام برکات افاداته علی الاسلام والمسلمین سالها جهة رسوخ قدم صدق
بر جاده مستقیم طاعت و همت صالح پهری و بخاصیت خلق کریم و فضل جسیم العاقبة للمتقی اولا منصب امامت واقتدا سلطان سلاطین

اهل ایمان منصب شده بود و از ان مسند بمنصب قضای احکام دار الملک بروسا منصوب و متمکن گشته و مدت یازده سال و کسری در ان کشور
بتقویت شریعت و اجرای احکام حقانیت و دیانت اقدام مینمود و بحکم تقدم ان اکرمکم عند الله اتقیکم در دین و شریعت پروری معتقد فیه
سلطان اسلام بود و الحق زیادت و بیمر هیزکاری از آیینه جلای محیای او مشهود و بحکم شهود سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
معاین و موجود و ست و از صفای فطرت و صدق اعتقاد نیت از زمره افراد نفوس قدسیه معدود است فانها اذا التبس الامران عن له
دانی تخلص بین الماء واللبن همه آینه باقتضای التفات و عنایت سلطانی و بمرحمت سداد و رشاد در اقامت مراسم دین پروری
و مسلمانی بر مسند رفیع قاضی عسکری ممالک اناطولی موصول شد و بر تمامی علما و قضاة و ارباب مناصب شرعی و اهالی آن ولایات راه ملاذ
و ملجا گشت و الیوم آن رتبت عالی و مسند متعالی بوجود شریف آن مظهر اخلاق ملکیه مهبط و مورد فتوحات سبحانیت و از برکات فضیلت
تقوی آن مصدر آثار قدسیه مظهر کرامات و مکرمات ربانیست سبز پوشان عالم ملکوت سالکان حرم وحدت تو
چرخ صوفی نما و ازرق پوش خادم بارگاه عصمت تو و هر چند آحاد و علمای اعلام و افراد علمای معارف مقام که همواره
ملازم رکاب خلافت انتساب اند از حیطه تعداد زیاده اند والکبرا به دین و ارباب حق و یقین در جمیع امصار معدلت آیین سلطان افزون
از عقود آحاد و عشرات و مآت و الوف اعداد اند اما چون اوحدی از متوحدان کشور فضل و معالی و متوسدان وسایه رتبت عالی
که جامعیت حسب و نسب مسلم علما و افاضل عجم و عرب و در وراثت فضایل نسبی الحق ملحق باصول و اجداد و در وراثت حائز کمالات آبا
جهت معادت و در حیازت و استعار فواضل ملکات و فضایل مکرمات همگی ابتلاف اشراف را شرف خلافت و افضل اولادت اعنی
مولانا اعظم اعلم مجموعه علوم و حکم راصد مراصد افلاک و نیرات فضل و دانشوری قاصد مقاصد افادت و فضیلت گستری محقق دقایق
نهاده ادراک حکما و علمای سابق و مدقق حقایق علوم تحقیق شناسی طبع فایق و ذهن رایق مولانا نظام الملة والدین المشتهر بمیرم جلبی
ادام الله تعالی معالیه و قارن بالسعادة ایامه و لیالیه که او را میراث علوم و حکم را از اجداد ابوی و امومی حکم شریعت نبوی حائز است و باوجود
مورث علم و دانش بطیب اعراق و مکرمت اخلاق فایز است از آنکه از نسبت پدری و دُر پاکیزه گوهری نبیره و حافد استاد عالم و استاد حکما
محیی آثار حکما ما تقدم مجدد مراسم علوم و حکم از اقسام الهی و طبیعی و ریاضی و مجدد ارصاد کواکب غارب از آفاق ضمایر حکمای ماضی
جامع فنون اصول و فروع رافع رایات درایات از معقول و مسموع مولانا صلاح الملة والدین موسی المشتهر بین ارباب العلوم
بقاضی زاده رومی قدس الله روحه و اعلی علی ذری الافلاک فتوحه که از موطن اصلی خود که بروسا بوده است بجانب مملکت ماوراء النهر

جلاء نموده و در این جانب با وجود حضور اکابر علماء اعلام با علمیت قوم مسلم و مقدم و با قدمیت و سرامدی این طایفه شریفه معزز و مکرم
گشت بیت روی بر زمین روم زد نجیب از خاک نجد سر بر آورد و پادشاه عالم حکیم و ناسخ آثار حکمای قدیم در فنون ریاضیات
دلیم میرزا الغ بیک بن شاهرخ او را باستادی و تعلیم خود مقرر داشت و بمساعدت و هدایت آن دانا رو بجاده بنای رصد کواکب را
در شهر سمرقند بر آسمان دانش برافراشت و از میامن نفس مقدس وارد امین ذات اقدس مولانای مشار الیه چندین هزار عالم متبحر در عالم
منتشر گشت و شرح چغمینی بمسوطات و تصانیف او دست توسل در آورده بر دانایان روزگار مفاخر و مباهی و مشهور گشت بیت
علوم عالم غیب را اقتباس کنند ز شعله نفت الملک شهر یابد و اما از جانب نسبت امهات جده مرحوم جلبی مشار الیه بحضرت مولانای یگانه
علماء و حکیم فرید زمانه استاد بخار و پیشوای مشاهیر فضلا مولانا علی قوشچی انار الله مضجعه و مرقده و اعلی فی فضایل القدس مطارح و ...
که از تلامذه جد ابوی مشار الیه قاضی زاده روم بود مسلم عالمان عالم در اثنا بین علوم صاحب تصانیف معتبره در فنون عقلیات گشت و با انتقاع
و مطارح از کیا در اصناف درایات شد مکرر ذکر خیر آن جناب در کتاب سابق ایراد یافته و اکنون نظر عنایت سلطان دانش کیش دنیا پرور متوجه
تربیت این فرع نابت از آن اصول شریفه معارف در گلشن عطایا و عوارف شده و بصحبت مجلس همایون از سایر علما ممتاز است و مجاوزه
فنون علاوه تنقیح دقایق ریاضیات سرافراز امید که بمیامن ترتیب این دولت عظمی با قضای مراتب آبای کرام و اجداد معالی اتسام در نشاه
ثانیه دین و دنیا واصل گردد و در ظل رأفت سلطان بمشتهای امانی از فضایل و فواضل انسانی حاصل شود بیت توفیق خدای یار او باد
در فضل و کمال هم اجداد در سایه لطف شاه عالم با دا بعنایتش مکرم قسم چهارم در ذکر ناظمان مصالح ممالک و اموال
دیوانی و دستوران دواوین محاسبات و دفاتر سلطانی داستان اکابر دیوان ضابط مال و دفتر سلطان
از تحقیق مفهوم حقایق رسوم و ما منا الا له مقام معلوم بر آینه خواطر ارباب علوم چنان مصور و مرسوم میگردد که ظهور عطایای
موفور سبحانی و بقای نعم نامحصور یزدانی که یکی از آن جمله نعمت خلافت و سلطنت در جنابش منعقد است از مسبب الاسباب و مقدرات رب الارباب
از قبیل التفات ارتباط علت بمعلول و اتصال فروع باصول البته مقدر و مقرر بر مراتب علل و اسبابست و افضل مواهب و لطایف ربانی
و اعز ذخایر مفاخر انسانی که مرکز دایره عقلست بیت بهای فضل که نظم کشور وجود بان معلل است و همین جوهر در عداد ازل معلول
العلة العلل است بیت خرد دانش آموز تعلیم است ولی از دانایان تسلیم است و عقل از این جهت واسطه ظهور
نظام ملک و ملکوت شده که او را دو وجه است یکی ... تعلق بعالم طبیعت بر تسویل و تمویهات و وجه دیگرش متوجه عالم

قدس

قدس سره و وجه تدبیری عقل متوجه بجزویات عالم امکان باشد و وجه آزادی او مواد کشور وجوب و عالم جاودانست و خلفا و سلاطین جهان
مظاهر عقل اند جهت نظام جهان و لهذا آیات از احوال خلیفت رحمان باهر و نمخ و احتجابست و عادت و رابطه نظام مصالح نوع انسان
موجب تعلق بجزویات اعیان عقل سلطان قادر خوش است اینها سایه خدای کونین اوست عقل در راه حق دلیل تو بس
عقل هر جا بگه خلیل تو بس هر چه در زیر چرخ نیک و بد اند خوشه چنان خرمن خرد اند که خدای تن بشر عقلست
از همه عالی بر خبر عقل است چون در آمد ز بارگاه ازل شد از و راست کار دین و دول لیکن سلاطین کامکار و خلفای
عالمدار را هر چند موهبت عقل کامل و صدرشان محل اختصاص باشد فاما در تحت حکم هر عقل کلی عقول دیگر جهت امداد در جزویات امور معهود است
و در نظم ترکیب عالم و ارتباط نفوس بنی آدم طریقه تعاون و تعاضد بر حسب سنت الهی مشهود و اشارات حکمت غایات و هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین ازین قبیل معدود سرایه پادشاه عالی جاه را در ضبط رعیت و سپاه و در محافظه ملک و مال و روابط اسباب
جنود و رجال با ارباب عقول سلیمه کمال احتیاجست و خردمندان فضایل شعار رواج زینت تخت و تاج لیکن بعضی مفهوم جانب احتشام
سلطنت اند بمراعات سپاه انصار و اعوان و بعضی نواب ناظم امور ملک و مال اند جهت دوام نظام جهانیان و قسم اول را منظور
امرا و وزرا صاحب تدبیر و شمشیر ند و قسم ثانی مصدر دانشوری ان علیهم از دبیران عطارد نوتیر و دانشوران حکمت منزلی ادقایق
حساب قلیل و کثیر و چون این قسم را تعلق تمام بدو جهت است یکی با عالی ارباب حکم و حکومت و یکی با دانی رعیت و ضعفاء مملکت
مرآینه رعایت تعادل میان قوی و ضعیف و تحاکم در مابین خسیس و شریف بغایت دشوار است و این مقوله نیابت سلطنت کار دانای
حکمت شعار زد نیابر ورزش نادانستنی دهد باد را با چراغ آشتی چنانچه در قانون سلطنت آل عثمان و دستور معهود این خاندان
خلافت مکان این قسم نیابت سلطانی را بدفترداری موسوم میدارند و در خانه ملک و مال جهت تقلد این منصب جمعی دانشوران حسب
از فضلاء حساب و معامله دانان میگمارند و در بدایت ظهور دولت این سلطان سلاطین در ممالک روم ایلی برین مسند دیوانی
و متعهد نظم مصالح سلطانی اول در تاریخ شهور مولانا اعلم اکرم مولانا محیی الدین معروف بلیس جلبی که در عداد علما و اکابر
معدود بود بر تبت دفترداری ممالک اسلام روم ایلی تصدی نموده و در شهور از منصب مذکور منخلع شد و دیگر
برین مسند صاحب دیوانی در روم ایلی عمدة الاکفاء و الکفاة معروف بخلیلوف اغلی که در امور ضبط و نسق امور مالی
ممتاز منصوب گشت و در تاریخ معزول شد و دیگر منصب مذکور بنا بر استحقاق کامل در درایت و کاردان

و وفور مهارت در حساب و کفایت مهام دیوانی به مشهور محمد بی اغلی مشتغل شد و مدتی در ان منصب کما ینبغی متکفل و مستقل گشت و انواع
کفایت در ابواب مداخل مال سلطانی نمود و در رعایت جانب رعیت نگهبانی و مهربانی افزود و در تاریخ   بموت طبیعی از
ارتکاب مهمات دنیا انعزال یافت و دیگر باره منصب مذکور بالیس چلبی رجوع شد و مدتی بآن امر خطیر قیام نمود و در تاریخ
او را ازان منصب خلع نمودند و نقاوه وزرای عالی شان و عمدهٔ اعالی و افاضل دوران سالک مسالک اهل حق و یقین جامع نشاتین دنیا و دین
علاء الدین علی چلبی ولد زعنوس پاشا که از عظماء ارکان دولت این خاندان خلافت بود و بوفور علم و حقانیت از اکابر ممتاز میشود تکلیف
داو سلطانی تصدی منصب صاحب دیوانی نمود و چون بمقتضای نشاء اسم علوی که در جمیع امور دنیوی متصدی اظهار کلمهٔ فاروقی که امّا علی
فلمن لا اطاق بود بعد از تصدی او مذکور را ازان مسند متخلع گشت بلکه از امور دنیوی بالکل در کنج طاعت و عبادت بموطن خود در شهر بالی
کسری منزوی و منقطع شد   بر رو هشیار دنیا خست   که هر دمی جای دیگر کس است   و همچنین بر مسند صاحب دیوانی
در ممالک روم ایلی مولانا را اعظم خلف العلماء الکرام بین الانام حسین چلبی از اولاد مولانا سعید مولانا یگین است مدتی منصوب بوده و مدتی
بمراسم آن شغل سلطانی منسوب گشت و در تاریخ   ازان مرتبت معزول گشت و بمنصب تدریس بعضی مدارس در بروسا مستقل شد
و همچنین بعد ازان لیس چلبی را بر مسند مذکور در روم ایلی نصب نمودند و در اعزاز و اکرام شان او افزودند اما بعد از شروع در تصدی
او مذکور بعد از مدتی معزول شد   جهان ای جوان ملک جاوید نیست   ز گیتی وفاداری امید نیست   و اما منصب صاحب دیوانی اناطولی لما
هم چنین جماعت مذکوره که متصدی امور دیوانی روم ایلی بودند بترتیب ذکر تصدی نمودند اولا فیلسوف اغلی و لیس چلبی و حسین چلبی
و علی چلبی ولد زعنوس پاشا و از تصاریف زمان حملی مناصب مذکوره را جای اند اختند و بعضی بموت و بعضی بخلع مسند مذکور جهت
دیگری پرداختند تا آنکه در شهور سنهٔ تسع و تسعمائه که سلطان سلاطین جهان لیس چلبی مشار الیه را از منصب دیوانی و دفترداری روم ایلی
خلع نمود و برطبق منطوق اسم لیس خبر نفی او را اسماع اسماع دیوانیان فرمود جهت تقلد مسند صاحب دیوانی و ضبط ملک و مال سلطانی دو
دانای امین معتمد و دو فاضل کاردان موید را خواهان شد که یکی را جهت دیوان ممالک روم ایلی و یکی را در اناطولی بصاحب دیوان تعیین
نماید و در نظم مصالح سلطنت در دیوان اعلی تمکین فرماید و میل خاطر همایون بر آنکه در سلسلهٔ بستان خلافت قوت شاخسار قابلیت و استعداد
کنند و با آبیاری ابر لطف و احسان سلطان دست پرورده باشند و در استقامت اخلاق و احوال و براستی و درستی اقوال و اعمال ایشان
و با نهال بعضو بر و شمشاد و در هوای استقلال و همساراه باستحقاق کرده باشند و در ان ولا از میان خدام درگاه اعالی پناه بعضی [illegible]
آزاد

که در شیوه بندگی

که در شیوه بندگی و خدمت کاری ثابت قدم بودند و در میان زمرهٔ خدم صافی عقیده و صادق دم میبودند و بکرات و مرات در نظر
معیار آثار خداوندگار ذوات شعار نقد خالص اخلاص ایشان در بوتهٔ خلاص تمام عیار بیرون آمده بود و در تصدی مناصب و تقلد امور
دینی و دنیوی بملاحظهٔ دیده خبرت و امینت ایشان بر مثال خط مستقیم شعاع بصری مبرا از میل و انحراف میشود و براستی چون سهم صایب
در ادراک مطالب محفوظ و مامون از اعوجاج و انصراف می بود این دو فرد کامل و دو شخص فاضل اند اعنی ناظمان مناظم دین و دولت و کافلان
مصالح کافهٔ اهل مملکت صاحبان دیوان مکارم و معالی و ساحبان اذیال مفاخر بهجت عالی جامعان فضایل حسبی و نسبی و واصفان قوانین
داد و دین فضلی و ادبی سراج الدوله و الدین قاسم چلبی و محیی و اهم المعالی پیر محمد چلبی که هر کدام میان اکابر زمان بفضایل انسانی و فواضل نفسانی
فرید وقت و بی ثانی اند و هر یک در طریق درایت و کفایت امور سلطانی و مهمات دیوانی ثانی بزرجمهر نوشیروانی و ثالث آصف سلیمانی و هارون
عمرانی اند   فذاک لقانون الممالک حارس   و هذا الکانون الممالک محرز   و ذاک لفیض العدل عین منجس   و هذا الرفع الظلم سد محجز
و لیکن قاسم چلبی مظهر سکینه و وقار است که مرکز قامت استقامت رای متینش از هبوب انفاس نفوس خبیثه تزلزل پذیر نیست و در گلستان
دیوان سلطان سرو دانی قلمش را نمونه در صدق و راستی چون بلبل هزار دستان نغمهٔ منبری در تعبیر خبث و در شیوه علم و دیانت و در نشاء
خردمندی و درایت بسیط آیات برهانش از مجاری اقوال و اعمال او ساطع پیدا است و امارات خلوص عقیدتش در عبودیت خداوند کار خود و از انواع
عبادت بروز گارش هویداست   خوش را در فکنده در ره دین   وز همین ره رسد بعلیین   و اما جناب پیر محمد چلبی المکارم
اخلاق و خوش خوی بمرتبه ایست که دماغ جان از شمیم کلمای خوش بویست و بی نیاز کنده از نکهت سنبل و گل و ریحان و طیب اعراق
و پاکیزگی فطرت و نجابت او دیده بصیرت را تمثالی از اصول آبای علوی و قدسیان و هیکلی منتخبی از ارکان و عناصر عالم جانی اولا شجرهٔ
طیبه انساب معارف انتسابش بخاندان علم و حکمت منتمی است و عروق اصول معالی و صولتش برباحین دانشوری و افادت منشعب و منتهی است
در افواه و السنهٔ اهل روم بکمال الدین اغلی مشهور و بغشاء جمیل زدجمهور مذکور از ائمهٔ اجداد عالی او اعلم علمای و اقدم علما در دانائی شارح مواقف
طب مولانا جمال الدین آقسرایست و باوجود علو نسب و سمو حسب کمالات النسابی را بمکرمات حلقی بهم متواصل نموده و اوعیه صالحه را
بدوام دولت خود متسلسل فرموده   بیت   زاغ بال هزار آدمی کند حاصل   همای عاطفت او چو گستراند پر   لاجرم سلطان
قابلیت پرور و خسرو عدالت گستر میان این همه خیل و لشکر خود این دو مظهر مکرمت مصدر را بمنصب صاحب دیوانی و دفترداری مفتخر
نموده و چون صاحب دیوانی ممالک اناطولی سابق برین تاریخ متعلق بقاسم چلبی بود او را بدیوانی ممالک روم ایلی و پای تخت

دار الخلافه مترقی ساخته و پایه قدر و قدرت او را بر اعظم و انفع ممالک قیصری برافراخته و الحق وضیع و شریف مملکت ازین تربیت سلطانی شاکر
گشته‌اند و جهت شکر این نعمت که مشتمل بر تعمیم نعم عدل و تقسیم موائد فضل بود دعای سلطان را ذاکر شده‌اند که مولفه یا من سوق مائم لنور القدسی
بشرت ان طلع شمس الانس عیشت لقاهم نظام الملک کهف لذوی الفضل کریم النفس و مسند صاحب دیوانی اناطولی را
چون جناب کریم پیری چلبی سزاوار بود و سر چند مدتی پیش از آن بتقلد احکام قضا و حکومات شرعیه در معظمات ممالک قیام می نمود و در تصدی
آن مناصب باظهار دیانت امانت و با ثبات استقامت و فطانت خود را مقبول خاطر همایون کرده بود و بوسیله اعمال پسندیده و خصایل
حمیده حیثیت خود را در معرض تحسین و احسان سلطان درآورده لاجرم در حین تعیین این مناصب در نظر کمال پرور سلطان نصب العین
نصب جناب مشار الیه مرکوز شده و محاسن اخلاق و ملکات و محامد صفات و کمالات او در مناظر علیه خداوندگاری بر وجه اجلی جلوه گر شده
و منصب صاحب دیوانی ممالک اناطولی را باو تفویض فرموده و زمام مهام دیوانی و عنان اختیار در ضبط اموال و جهات سلطانی بعهده
کفایت و درایت او موکول نموده و چون مشار الیه در سن شباب بود و در اوان مساعدت اسباب و عنایت و اشفاق سلطان متوجه
ترقی و تصاعد و اقبال او در هر باب سرآمد در ترتیب و تمشیت او درین کار و این ملاحظه تضاعف مقدار او و تالف اقدار او و مستظهر
التفات خداوندگار سلاطین روزگار شد که **بیت** درخت جوان را بپرور بباغ که در بزم گلشن فروزی چراغ. ببستان بر شاخ جوان پروای
بوقت ثمر از برش بر خوری **حاصل** کلام مهمات دیوان و تصحیح دفاتر و نسخ محاسبات ملک سلطانی در جمیع ممالک بعهده آن دستور دانشور
رجوع شده تمامی ارباب قلم و کتاب و اصحاب ارقام حساب ضبط و نسق مداخل مالی پادشاهی از کل ابواب در زیر دست ایشان معمور داشته‌اند
و جهت تخمین احوال و اعمال تمامی عمال و متصدیان اشتغال ایشان را کاتب شده‌اند و هر کدام در سر کار خود وظایف ضبط و نسق مظهور
میسازند هر روزه دیوان دفاتر اعمال و مجاری احوال را بسمع همایون معروض میدارند و بهر امر و فرمان که در هر باب بشرف علیه ملفوظ گردد
و بموجب آن مجبوری شوند بجان موجب مقرر و مرعی میدارند و بر سر کاری از مهمات خزانه عامره و سایر جهات احتیاط و نویسندگان
محاسبات راست قلم مستقیم الحال می گمارند **بیت** دبیران فاضل عطارد منش چو کلک نگارنده در پرورش **قسم پنجم در ذکر صاحبان**
دیوان انشا احکام و مبادی تالیف مناشیر عالم انتظام از فضلای انام **داستان مظاهر انشای حکم و منشور شاه را امضا**
چون در جمیع ازمان دولت خسروان جهان صاحبان دیوان انشا سلاطین همیشه یکی از اعیان خواص و مقربان معهود می بوده و در تمشیت
مالکان زمام اقلام در ابداء انشاء مناشیر و احکام نزد سلاطین عظام بمنزله لسان فصیح البیان معدود و محسوب اند شهریار در

در قانون منتظم این خاندان خلافت انتساب لایزال این منصب بایکی از اهل علم و کمال رجوع می شده که در صدد افاده معارف و حکم
نظام و در مقام تالیف کلام ببلاغت انتظام بوده اند که در پایه امارت و اوایل النهای عالی و مراتب مناصب متعالی رسیده اند چنانچه
در اکثر ازمنه سلاطین این خاندان خصوصا در عهد سلاطین جهان همیشه یکی از اکابر اهل فضل و کمال یا یکی از ارباب حشمت و جلال
بتصدی این منصب متعین و برین مسند متمکن شده اند زیرکه در بدایت جلوس همایون قاسم پاشا که در سلک اعالی ارباب دیوان
و مخصوص باکرام و اعزاز بوده و هم با صناف فضل نفسانی از اشباه خود ممتاز بر منصب انشاء و نشانجیگری تعیین یافته و در تاریخ
بستم و ثلث و ثمانمایه بمنصب وزارت دیوان ترقی و تمکن پذیرفته و بعد از و مسند مذکور بخلف [illegible] الامراء والاعالی سنان چلبی منسوب
گشته و بعد از و چون افتخار الاکابر و الاعالی قدوه ارباب المجد و المعالی احمد پاشای فناری که از سمو مندستان بملازمت
آشیان علیین مکان عاید شد بمسند طغرایی و نشانجیگری اختصاص یافته و بعد از آنکه ترقی بمراتب امارت و وزارت دیوان
اعلی نموده مسند مذکور بخلف الاماثل مستجمع المکارم و المعالی احمد چلبی مفوض و مرجوع گشته و بعد از و چون پاشای آگاه داود پاشای
ثانی میان بندگان سلطان جهت رسوخ و ثبات بر اقدام خدمات لایقه مستحق مناصب و مراتب فایق شده بود و بواسطه جامعیت
اسباب فضایل و دلاوری شایسته هر گونه مساند علیه می نمود در شهور **ثمان** منصب نشانجیگری و طغرایی را باو تفویض
فرموده و چون داود پاشا از آن رتبت بایالت و امارت کلی بولی و حکومت جوار و سنجاق مخصوص گشته و امر همایون نافذ شد
که یکی از اهل علم و عرفان و شخصی از بلغای معانی و بیان را برین مسند مقرر دارند چون از جمله افاضل علماء و اماثل عرفاء لایزال بر خیال
نشاء اقبال در ظلال افضال سلطان عمیم النوال مرعی بودند و مانند خواطر حقانی اهل کمال در روی ضمایر دانایان همیشه خود را محظوظ خاطر
سلطان مرحمت پناه می بودند در آن اوقات آن وحید افاضل زمانه و آن افضل فضلاء یگانه افتخار علماء حقایق شعار اختیار عرفاء مکرمت
آثار جامع اقانیم فضایل و دانشوری مالک ازمه کلام در مضمار سخن وری مختار الدوله العلیه جعفر چلبی طغرایی اعلی الله تعالی شانه معالیه
و قارن بالمجد و العلی ایامه و لیالیه که فی الواقع در جامعیت کمالات علمی و مکارم اخلاق باتفاق دانایان مسلم آفاق بود و در اسالیب
بلاغت و براعه فصاحت شعار سخن و کلک معارف اعطار سخن انگشت نمای اصحاب علم و حلم و مشار الیه بالبنان ارباب علم و حکمت
و نتایج طبع نقاد و فواید ذهن وقادش که منثور بر صحایف اعصار و دهور نمودار و **کتاب مسطور فی رق منشور** شده و از لمعان معانی
بدیع و تابش الفاظ بلیغ گویا سطح فلک اثیر است که بزواهر نیرات مشاهر و جواهر تابان کواکب ساطع برونق **انا زینا السماء الدنیا بزینة**

الکواکب پیراسته بترصیع تسابیح زبور آمده و رشحات کلک درر انتظامش که با لمعات شهاب منیر است بر افق صحن کتاب کرام الکاتبین نمایان
درخشان شده و موشحات قلاید فواید سر نظم از فرائد ارقام لطایف نظامش که با قطرات سحاب نیسانست که از صدف دوات لوکان
البحر مدادا لکلمات و رشته نوک کلک بیانش درفشان گشته   اذا اقر علی رق انامله   اقر بالرق کتاب الانام له
در چنین تصویر و تسطیر منشأ شیر بطغرای خورشید نیاشیر و اسم سامی همایون منیر دست انامل نگارش که با پنجه آفتابست در عالم افروزی
و در حالت تحریر احکام جهان انتظام زاده قلم عمیم الافاده اش از سر رقم کلک محکم جهت نظام مصالح عالم هیکلی روحانیست در حکمت انبوه زنی
ویا خود تعویذیست در حصول امانی بوفور سعادت و فیروزی مند   کرده دل تمنی از اضطرار رسانی   چون در تحرک آید کلک تو در انامل
لاجرم سلطان فضیلت پرور دین پادشاه دانشور جهت زیب و زینت دیوان اعلی و آرایش بارگاه معلا خطوط انامل غرایب نگارش
و امتدادات اصابع و اقلام بدایع آثار منش را مصدر احکام عدل و داد و مسطر کتاب مبین نصفت و جهان آرایی فرموده و در صدر
مسند نیابت جلیل و طغرای اورا همچو طغرای غرای شاهی بر مراتب اعزاز و اعظام مولی ساخته و شان فضایل و معالی او را میان
افاضل روزگار بدست تربیت مقرر و معلی فراخنا بطول احتضار انظار عنایات خسروانه و الطاف علیه پادشاهانه جانب او را بمزید انعام
ملحوظ و بجمال اکرام محظوظ داشته در رقت انظار انتظار روزگار در وصول دیده اولی الابصار آنکه خلیفه در مدارج فضایل و معالی
و شیرمات کمال انبدر رفته و رتبت عالی رسیده بهمان نسبت در رتبت جاه و جلال باقصی نهایت مطالب و منتهای کمال رسیده مؤلفه
در ظل پادشاه افاضل پناه دهر   باد اعمال جاه تو دایم در ازدیاد   آثار فضل تو چو قرین سعادتست   فضلت فزون و منزلت باد متزاد
قسم ششم در ذکر اصناف غلامان خاص و بندگان ذوی الاختصاص سلطانی و این گروه دو صنفند صنف اول جمعی از خواص
خدام و مقربانند که پایه سرور اعلی سپهسالاری گروهی مخصوص منصوب بند و ضبط جهات و خدمات خاصه پادشاهی منصوب اند
داستان خواص و ارشاد صاحبان مسانده درگاه   چون حضرت مالک الملک تعالی شانه و اعظم سلطانه این خاندان
منیع الارکان آل عثمان را از میامن مجاهده فی سبیل الله و از برکت عدل و انصاف بر عامه [illegible] خیل و سپاه باعلای مدارج حشمت خسروی
و علو جاه رسانیده و پایه قدر اقتدار ایشان را بر ذروه معارج سروری فرماندهی مستعلی بر هامات مهر و ماه گردانیده و چندین مساکن و بلاد
اهل اسلام این قدر را بمت و احتشام هیچ آفریده از سلاطین دوره اسلام را میسر نشده و از روی بسطت و همعنوی ملک و وسعت مملکت
و وسعت حوزه سلطنت و کثرت افواج جنود و اصناف سپاهی و سایر لوازم جامعیت در ممالک گشایی و پادشاهی اعظم سلاطین روی
زمین داند

وجهت علو و ازدحام طوایف انام بر بارگاه معدلت انتظام ایشان در روزهای بار و مجامع دیوان و هم از جهت حسن ترتیب و نظام منازل
خواص ملازمان و ارکان شنوی قوانین منتظم نهاده اند و ابواب رحمت و عطا و درهای اشفاق و وفا را بر رخسار آرزوی بندگان خود گشاده اند
که تفصیل آن نعوت و اوصاف مخصوص اهل استبصارست و ارباب اعتبار را بسط تفاصیل آن محول بر اسراف در اطراء و مدایح و اطنب به دستور
معهود اهل روزگار است   زبان تیز قلم قاصرست در وصفش   که هر چه تو بیرون ز حد امکانست   لیکن انموذج و نمودار از اوضاع
آن مجمع بارگاه و کریاس و مجلی از شرح و بیان آن انجمن که یوم مجموع له الناس در ذیل این کتاب اخبار ایراد میرود که کاردانان هوشمند
و متحدسان سعادتمند سایر لوازم حشمت و شکوه اسباب عظمت آن بارگاه را بدین نمودار قیاس توانند نمود و در قضیه رجحان این خاندان
سلیمان احتشام بر بسیار خسروان زمان مجال ریبت و التباس نباید بود زیرا که از کار آگهان جهاندیده بمشاهده و عیان محقق گشته
و گروهی از سیاحان ممالک را از تتبع و استقرا این معانی مصدق شده که در ایام اعیاد و جمعات و روزهای داد خواهی ارباب حاجات
فضای گردون آسای کریاس سلطان سلاطین جهان سلطان بایزید خان ایده الله المستعان با وجود انحصار بر بندگان خاص مقربان
چون ملحوظ دیده بصیرت و نظر اعتبار گردد و آن انبوهی و ازدحام بی اندازه و شمار که مطمح انظار اولوا الابصار شود گویا حجم فضای آن
آن مجمع اهل سعادت و اقبال بحریست ذخار که امواج آن همگی صفوف و صفوف سپهسالاران و مجاهدان روزگار زرارات و قطرات
امطار آن همه عقود و شمار نتیجها سواران روزگار رنگین را است و قطرات آن [illegible] فاما باوجود
انجمان فراحمت و انبوهی از صنوف صفوف سران سپاه و با آن همه جمعیت طوایف مختلف از ملوک و حکام عالی جاه بواسطه قوانین منتظم عثمانی
همواره بر مثال عقد ثریا در غایت انتظام و التیام اند و بر اسلوب مواکب عوالم الهی در نمات حکمت و مصلحت بلیغ النظام اند شعر
هو الملک یجلی بیلقبل وقبتها   بسجد ملوک فوقها و فیا فها   تصادم تیجان الملوک ببابه   ویکثر فی یوم السلام ازدحامها
والحق این قوانین سلطنت روزافزون و آداب و اسالیب سپهداری خدام این بارگاه همایون سزاوار آنست که خسروان جهان انتهاج
آن مسلک صواب را قدوه و پیشوای همت عالی خود سازند و در طور جهان گشایی و مملکت داری همان اسلوب را میان خیل و سپاه خود رواج اندازند
و در چنین اعلای اعلام احتشام و ارتفاع لوای اسلام بنام جهاد و غزای کفار و توسیع حوزه شریعت و ملت محمدی رایت گیتی ستانی و آیت
مسلمانی را بر سنت عادله و عادات کافله ایشان برافرازند   ظن العدا بفضلهم لظهوره   کرما وقد حصوا علی اخفایه
و چنانچه در گنجینه سابقه و در مجلد اخبار سابقه و آثار شایعه خداوندگار جنت مکان و والد سعید سلطان زمان ذکر اوصاف و عنوان اصناف

عساکر و جنود این خاندان مذکور شد اکنون چون ذکر اشخاص ارکان دولت و خواص که در بارگاه خلافت ممتاز بعز اختصاص اند و عموماً
چون شاه سعادت ملازم آستان اخلاص اند ایراد میرود و تحریر تعداد او آورد حکام عظام که در ایام غزا و جهاد و صاحبان سنجق
و اعلام اند و اکثر اوقات متعین بضبط ممالک و بلاد اسلام اند و سایر عظام جنود و مبارزان متعین در میان وفود معارک سعود زیاده
از حد تعداد اند و بیرون از ضابطه حساب اعداد است آینه ذکر سپهسالاران اصناف بندگان درگاه عالی ذکر ارکان دیوان اعلی نمودن مناسب
نمود و رعایت ذکر ایشان بر نسق ایام قیام آن بندگان خاص در بارگاه اختصاص لازم بود الفقیه وضع معهود این بارگاه
خلافت در ایام همایون و مجامع بسط معدلت و رافت آنست که این فرقه از بندگان ملازم درگاه عالی در کنف ایالت سردار و سپهسالار
خود در وقت ملازمت حاضر آیند و هر کدام از ان رؤس و پیشوایان خواص در محلی از یمین و یسار سریر اعلی بر اقدام خدمت ایستادگی
نمایند اما اصحاب یمین که در ایام دیوان معین اند و اوضاع و هیئات ایشان مرکب بنوعی معین سه طایفه اند یکی سپاه ینکیچری
دوم عسکر سپاهی اغلانی سیوم لشکر علوفجیان و هر کدام ازین جماعت را سپهسالاری و بحسب اکثری عدد معین و مقداری است

ذکر سپهسالار ینکیچری از زمره خواص بندگان سلطان مجاهدان و از جمله مقبولان نظر کیمیا اثر خداوندگار جهان

چون سپهسالار اعظم مظهر محامد اخلاق و شیم مقبول الحضرة السلطانیه مقرب الدولة الخاقانیه یونس آقا که از مبادی ایام صبا و اوایل
نشو و نما پروانه وار بر حول شمع فروزان خلافت لا یزال جولان مینمود و بخدمات فایقه و عبودیات لایقه خود را مقبول مجلس همایون
نموده و حیثیت بابدا بواعث قابلیت و دواعی تربیت ترقی را بمدارج قربت منعرف و مترقی میبود و بر معارج مراتب علیه دربارگاه
اقبال پناه تصاعد مینمود تا آنکه در مسلک ترقیات بمرتبه درگاه سالاری و حاجب مجالی عز اختصاص پذیرفت و بقدم اخلاص صدق
بلغ اعتقاد و تحسین و احسان بلند نامی میان خواص یافت بیت
صدف از ابر کرم سخا چند — ابر نیز از صدف وفا چند
ابر موج از کرم نثار کند — صدفش در شاهوار کند
و دران رتبت بوسیله قبول خدمت و علو همت مستحق مزید رتبت
و سزاوار ازدیاد جاه و مکنت گشت و در شهور سنه ثمان عشر و تسعمایه بمنصب سپهسالاری لشکر فیروزمند از عساکر قیصری یعنی سپاه
معروف ینکیچری ترقی نمود و در ضبط و نسق آن گروه شیوه مکارم اخلاق و مراعاة قوانین سلطنت و سیاست بنوعی مرعی فرمود که
مستجلب طباع سپاهی و لشکری و محبوب قلوب جمهور ضعفا ینکیچری شد بیت
شربت خاص خورد و خلعت خاص — یافت از شاه اخلاص
بر سرش شد فلک سایه خویش — آسمان دید زیر پایه خویش
و تمثال احوال مقبول که در نظر عالی سلطان در اوان صبا

سن و جوانی او دامن برچیده توجه خاطر همایون بتربیت و عنایت روز افزون افتاد تا آنکه در زمانی که سپهسالار مشار الیه هنوز از خواص خدام مجلس عالی
بود تو پاشای اعظم مصطفی پاشا وزیر درجات اتمام عمارت مدرسه و خانقاه و جامع خود سلطان را ضیافت و دعوت فرمود تمام نزدیکان و خواص
سلطان در ان حالت در حوالی در رکاب همایون بودند و جمعی مقربان بر سر قدم ملازمت خدمت محل سلطانی میبودند و وزیر مشار الیه در حین نزول
سلطان بر ساحت آن ابواب البر در ان حرم که مواطی اقدام اسب خوش خرام سلطان بود از زر سرخ معرق و از اقمشه گوناگون نثار پاسپنداز کرده بود
پیشکشها و نفایس بسیار جهت پای انداز بعز مقدم خداوندگار پیش آورده و بدستور معهود در نظر جمعی مقربان و حاضران مجلس آن نثار پاره پاره
بطریق قوانین تاراج آغاز کردند لا جرم ملازمان صحبت و بندگان قایم الخدمه روی با قمشه نمود و اجناس آورده اند اما یونس آقای مشار الیه
که در مقابل نظر سلطان ایستاده بود در مسلک خدمتکاری پادشاه بغایت قویم اهمال نمود که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله است در
مطمح نظر همت خود نهاده بود و بر مثال سرو آزاد از سر قدم ساخته از پیش نظر سلطان بسکینه تمام از جای خود نجنبید و سر و سر افراز خود در از
برابر منظر خداوندگار خود بطمع زر و سیم که بر خاک افتاده بود منحرف و منعطف نگردانید بیت
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود — ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
لا جرم سلطان از ادراک ملاحظه صورت استغنا و علو همت و ثبات قدم او بر جاده خدمت بغایت مستحسن نمود
و بعد از استخبار و استیضاح از بی التفاتی مشار الیه بان گونه بضاعتهای فریبنده و انحطاط با سلوک ساید یونس بیک در صدد جواب باین کلام
صواب اقدام نموده که بنده خدمتگار را و بی اندازه گنجینه رضا و خشنودی خاطر سلطان کامکار است و در حضور ملاحظه خداوندگار التفات بغیر
از ذات سلطان نمودن عدول آداب و اسلوب بندگان خاصه خداوندگار است بیت
زر و درم بماند ملاحظه دارم — گر شه بماند و زر را بسی بقا نبود
رضای شاه و آمال را معتبر بود — که بس فلک بزرگان بیاز شان نبود
و نمودار دیگر از محامد اخلاق و محاسن خصال و آثار جلادت و مردانگی
و نشانه جلادت و فرزانگی مشار الیه آنکه در بعضی اوقات شکار و صید سلطان که با خواص مقربان خود بصید افکنی بوده و در حین صیدگاه
سلطان سوار گشته ای چند را تعاقب مینمود ناگاه در طریق نشیبی عقبه شد و هم ناک پیکران جهان نورد را چون سیل کهسار از بالای بلندی
بجانب پستی بسیار تند میراندند و از غایت سرعت مسابقت و از شدت تو پر ری و سبق در صید افکنی ناگاه قوایم سمند تند رفتار سلطان از فرسنگی در راه خلاکرده
و در جهان تیزی و تندی اسب و سوار اسب در زیر ران قیصر بهرام شکار سکندر خورده و خداوندگار را از پشت سمند برق رفتار چون اعصار ابر بهار
بمقام اعذار آورده و درین حال یونس بیک از مضار آن محل بوده بیکبار از سر اسب فرود چالاکانه فرو جسته و سلطان را هنوز بر روی زمین نرسیده
از سوار در ربوده و از سر برای زیخ و تخت روان بی تکلیف از روی دست اختطاف نمود بنوعی که معلق فاصله میان عشره و پای لغزبار کی سلطان

بمجال نیابت بمیان اسب گسک رفتار نماند

و تعهد و محافظت [illegible] قادران آن بهیچ قدر از زبان عیان در بیان نیامده و از ذات همایون از ان افتادگی آزاری بجوارح و اعضای شریف لاحق نشده که هرگز
سلطان از این نوع جابکسواری و چالاکی ها و طور جانسپاری و بی باکی ها و آن قدر قوت بازوی خودنمائی ها و آن هوشمندی در سپاهیگری و سواری ها
بغایت خوش افتاده و باعث مزید علیه او را التفاتهای پادشاهانه وعده داده از آنکه بان یک اقدام مردانه بر قدر قدرت جلادت و مقدار قوت طالع
و برومندی [illegible] سعادت [illegible] مستحق شد بشاباشی ترحیبهای بزرگ او منسوب گشته بعد از ملاحظه این خود و [illegible] پسندیده و مشابه ملکات
و اخلاق حمیده [illegible] او را [illegible] قبول خدمات [illegible] صنوف عنایات بمراتب بلند و مناصب ارجمند مترقی گردانیده تا این روز که با وجود [illegible]
سن [illegible] او را سپهسالاری ده هزار [illegible] کار [illegible] دانستی [illegible] که تو چند اشتی
تا شوی از جلا عالم عزیز چه نوی باید و توفیق نیز

ذکر سپهسالاری سپاهی اغلانی

از جمله اصحاب یمین میان بندگان
سلطان السلاطین گروه پر شکوه سپاهی زادهای قدیم اند و سالار و پیشوای ایشان یکی از اعاظم خواص و مقربان خداوندگار کریم والاتبار
[illegible] از میامن بندگان جهان افشان و از زمره تربیت یافتگان نظر عنایات و مرحمت سلطانی که از روی حسن شمایل و محمدت خصایل از اشباه
و اقران ممتاز است و بمزید اهتمام خاطر همایون مفتخر و سرافراز است افتخار الخواص و المقربین زبدة الولاة و المجاهدین مقبول الحضرة العلیة
[illegible] الدولة [illegible] حسن آقا بود که [illegible] بندگی [illegible] بلوازم عبودیت و جانسپاری خود را در معرض انوار الطاف
و اعطاف پادشاهانه [illegible] و بدایع شمایل کریمه و اخلاق حلیمه خود را بر تبت عزت قبول خاطر همایون رسانیده اکنون سپهسالاری جلیل
جماعت سپاهی اغلانی که [illegible] مبارزان دین و اخلاف دلاوران روز معرکه [illegible] و منصوب [illegible]
و [illegible] مطالب این گروه [illegible] سعادت [illegible] که اکثر موازی نوزاد باشند قیام نموده بمحاسن صفات و علایت ملکات مشهور شده
[illegible] کرده خواهم گفتن [illegible]

ذکر سپهسالار علوفه جیان

از فرق سپاه [illegible]
[illegible] و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین که جماعت علوفه جیان موصوفند و آن جمعی از مبارزانند که وجه ارزاق ایشان بعلوفه [illegible]
[illegible] و بر سبیل [illegible] و تصدی ضبط و نسق این طایفه [illegible] کسی از بندگان معتمد درگاه ملایک پناه مقرر است و چون افتخار [illegible]
[illegible] بانواع المکارم و المعالی حایز فضیلت علم و دانشوری جامع فنون مبارزت و دلاوری [illegible] بحسب اقتضا [illegible]
[illegible] آلات حدیده و اعمال [illegible] سواران [illegible]
[illegible] سپاهیگری و [illegible] رمح و شمشیر [illegible] دلاوران [illegible] با وجود [illegible] از علوم دینی [illegible] و دوام [illegible] با کتاب

معارف [illegible] اعمال [illegible] و سلوک [illegible] در سلک [illegible] و در روز [illegible]
و امتیاز [illegible] در جابکسواری میان مردان میدان [illegible] و سپاهیات

و همچنین فخر الاعیان و الاعالی ذو
المفاخر و المعالی اعتماد الدولة السلطانیه سلیمان بیک که بسبب مکرمات و حسن فضایل و محمدت قبول خاطر سلطان سعادت شمایل سپهسالاری
سپاه مبارزان که موسوم و معروف بعلوفه جیان اند متعین و مقرر شده اند و سر دو [illegible] و جانسپاری ملایم مزاج سلطان و در
موقع قبول خاطر سکنان می بودند بضبط انجام مهام آن گروه سپاه ایام التیام که در اکثر اوقات نوزاد می باشند کما ینبغی
قیام مینمودند و سر روزه در کمال استحقاق تربیت و ترقی بمراتب اعالی مناصب می بودند و این نکته که الفا میفرمودند

نظم

[illegible] لکل فضیلة فلا رتبة الا الیّ [illegible] و اما اصحاب [illegible] از خواص بندگان بارگاه خداوندگار در روز دیوان و روز بار
بر یسار تخت عالمدار ایستاده اند و سر و جان و خان و مان خود را بر سر راه و لی نعمت خود نهاده اند [illegible] از نظر [illegible] حضرت [illegible]
و خواص بندگان درگاه با این طرف رایت خلافت و بر این ضلع [illegible] مقرر [illegible] و سالار [illegible] غریب ایلکدیان سپهسالار چاوشان

ذکر سپهسالاران سپاه سلاحداران

بعد از استقرار نام در مقالیب بندگان و خدام و استیفا [illegible] و شایستگی تربیت [illegible]
سلاح داران بهرام مقام و منظور [illegible] و سپهداری و در صف میدان [illegible] سالاری صاحبان مکارم ملکات و محاسن [illegible]
و قاسم آقا مشمول انظار التفات پادشاهانه و مقبول جناب عاطفت خسروانه بودند و نواب همایون از مجاری احوال ایشان سزاواری [illegible]
سپهداری نموده بودند و بران جماعت که اکثر موازی [illegible] امداد [illegible] سلاحداران از مسابقت و متابعت ایشان مامور
داشتند

ذکر سپهسالاران جوانان غریب ایلکدی

چون از خدام قدیم و بندگان حریم سلطان که بتقدیم مقدمات در خدمت [illegible]
جهت اقدام عبودیات فایق [illegible] الاعاظم و الاماثل صاحب مکارم الشمایل عمادی الدولة [illegible] فایق بیک و محمود بیک کوی
مسابقت از اقران ربوده بودند و در حین سرافرازی بخدمت خاص خداوندگاری در مقام اخلاص و جانسپاری [illegible] خود
که [illegible] دیار و ارطان و مهجوران اهل و قرابات و اخوانند [illegible] غریب نوازی و غمگساری بجای می کنند [illegible] از مساکن و مواطن [illegible]
و اشفاق سلطانی محفوظ و امیدوار [illegible] بمکارم اخلاق میان آشنا و بیگانه سر دو یگانه روزگارند و در طور سپاهیگری و جلادت در میدان
سعادت سر دو پیشوای جوانمردان در روزگار

نظم

دولت آزا تربیت کاری فلک این را بتقویت داری

ذکر سپهسالاری جماعت چاوشان

جون موارد ضبط و نسق صفوف و کتایب سپاه و انتظام قوانین دواوین ارکان عالی جاه و تبلیغ احکام حضرت سلطانی باطراف بلاد و انحاء
جهات مملکت و قضایای مشکله عموم عباد بعهده و درایت و اهتمام جامعیت مجاه و شان گروهی که مسمی بر مثال شیران خروشانند علی الدوام ازین طایفه دو سید گرد
جهت ملازمت بارگاه حضرت دستگاه مقرر است و یکی از خواص خدام معتمد سپهسالاری ایشان محترم و معتبر و الآن چون اعتضاد الاماثل و الاعاظم
حایز اصناف المحامد و المکارم اعنی والد دوله السلطانیه که در طور خردمندی و مردم داری از اهل دولت ممتاز است و بجلایل
الطاف و مرحمت سلطانی سرافراز بمقدم و سپهسالاری این فرقه خدمتکار آن آستان خلافت مکان منتسب است و از وفور قابلیت هنوز
و به ترمت و ترقیات مراتب را مترقب است نظم برکشد دم مرغ بال گشای تا کند بر در سلیمان جای و امام خدام و خواص درون
حیل خانه همایون و سالاران ضم حریم حرم بهشتی شیون هم دو فرقه عظیم الشانند و محلی اقبال مثال مجاور و ملازم بارگاه قدسی نشیان
فرقه اول که حلی عظام بندگان درگاه و دولتخانه خاص لند که در ایام باز و در مجمع خدام حضرت شعار بمزیت مراتب و مناصب ثابت
قدم بر مقام بندگی و اختصاص اقدم اینان امیر علم عالم آرا است دیگر دو حاجب الحجاب است دیگر امیر آخور خیول و جیاد طوایل اسبهای
دیگر جاجشنی گیر مطعومات سلطانیست دیگر امیر شکاران که مجلوب و پرنده اند بمزیت شرف و اعتبار جانوران صیاد در ایام شکار دیگر سالار
و معتمد حاجیان است ذکر امیر علم سلطانی جون بمقتضای قانون سعادت مشحون این خاندان آل عثمان که در لوازم احتشام
و در ام رتبت ممالک و خدام بالتمام مطابق سنن سنیه نبویه است و همگی مستند می رونق و رواج آیین ملت مصطفویه زیرا که همیشه
استقامت رایت سلطنت و شوکت ایشان مبنی بر اعلای اعلام اسلام است و بسط لوای عدل و احسان ایشان جهت استظلال مخارق عالم
عالمیان مرآینه تعیین علمداری رایات همایون اقتدا نموده اند بمنطوق آن حدیث که در فتح خیبر تصریح فرموده اند که لاعطین الرایة غدا
من یحبه الله و رسوله و مصداق و منظر این وعده حق در روزی که قلعه خیبر را گشاده حضرت سرور اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه
افتاده است لاجرم فیما بین معتبران خدام درگاه و در خواص و مقربان عالی جاه طریق اقتدا باطوار و نعوت و ابواب لوامع ذو الفقار
علی از مسالک اخلاق و اعمال و از شیوه مکارم خصال زبدة الخواص و المقربین اعتضاد الغزاة و المجاهدین منسوب الدوله المختار
الحضره ناصب اعلام الاقبال صاحب اذیال الجلال باعلای الویة الاقبال مسیح بیک منظور نظر حقیقت بین سلطان گشته و بر توجه آن حضرت
سلطان کامل و امثال امر خدا و رسول است از ناصیه اقبال او مشهود و اعیان گشته و منصب علمداری و رقابت رایت نصرت آیت باو متعین
و مرجوع شده و جمعی کثیر از مستحفظان و کارکنان طبلخانه همایون در تحت لوای او و نیز تابع او و متبوع گشته و مقدم جمیع خوانین منزل با

که در ابواب جلیله دولتخانه سلطان قیام می نمایند باو مخصوص است و در ایام مجاهده و محاربه با اعدای دین و دولت اعلام عالم آرای خلافت
بدست بابت قرار او منتظم و موصول است بیت بسیره العلیا و المجد منزلها بصاحب شخصها ظله الیه
هر کجا رایت تو روی آورد نصرت و فتح همعنان باشد ذکر حاجب الحجاب بارگاه سلاطین مآب هر چند حجابت
حای جمیت خلافت و سلطانی و وقایت نهانخانه پادشاهانه جهت حفظ اسرار نهانی از نصب و تعیین حجاب بفراست مآب متوقع
و متصور است و از اعظام خدام بمرام احتشام در ابواب پادشاهان عظام منتظر و مشهود است و لهذا جهت حضرت سلطان الانبیا
که پادشاه دین و دنیا بود علیه من الصلوات و السلام اتمها و اجلها با وجود ابطال عادات جبابره و نفی قواعد احتشام ممنع
الکاسره و القیاصره در قانون تعیین حجاب و بعد از نزول آیت حجاب جهت محافظت ابواب عالک طایک احتساب از بارگاه رب
الارباب تا گاه حاجب الحجاب ما نحکم و نهکم لا تدخلوا بیوت النبی حتی یؤذن لکم نازل شده و هر کدام از خلفای راشدین هم بآن اسلوب
و آداب در حفظ ابواب خلافت خود منصب نواب و نواب عامل گشته بیت هست سلطان بجای دل بجهان
حاجب دل بود همیشه لسان حاجب شه زبان حال وی است حامی حشمت و جلال وی است هر آینه سلطان سلاطین
زمان بنا بر مراعات سنت لمعول این خاندان خلافت آشیانه بر طبق سنت نبویه بر ابواب سلاطین مآب دو بیت کس از حجاب بتقدیر
ابواب نصب و تعیین نموده و سپهسالاری و سرداری این گروه را بدو کس از اقرب مقربان و انسب بندگان تفویض فرموده و مقالید
ابواب سلطنت را بدست کلید آسای ایشان موکول نموده و جهت ابرام اوامر و نواهی و امضای احکام و فرامین پادشاهی
دو جوانمرد جهان بحت نجیب زاده و مختار انظار شفقت خداوندگار اعتضاد الحضرة السنیه اعتمادی الدولة العلیه خسرو بیک که با وجود
رابطه بندگی و بنده زادگی سلطان بنوعت حافدی و دخترزادگی آن خداوندگار شاهان جهان مباهی و مفاخر است و مصطفی بیک
که در طور خدمتکاری آستان دولت مظهر مکارم و مفاخر است هر آینه ایشان را بمنصب حاجب الحجابی یمین و شمال ابواب علیه منصوب
گردانیده و هر یک را بیک جانب میمنه و میسره از پیش و پس سریر خلافت و جلال منسوب فرموده و بموجب قانون معهود آن گروه نواب
و حاجبان در اطراف را است واجب در حکم و اطاعت این دو معتمد دولت در آورده و مفتاح گشاد معضلات در دولتخانه
همایون را بدیشان تفویض کرده بیت شه بر آنکه سایه اندازد سر بر اوج فلک بر افرازد ذکر امیر آخور خیول
و جیاد سلطان اهل غزا و جهاد جون سلطان سلیمان مکان را اول امری که اهم و اوجب مهمات در تهیه اسباب جهاد است

زینت خیول مسومه و اسبان وزین از قسم صوافن جیاد است چه اکثر شهسواران میدان مجاهده فی سبیل الله و پیشتر سابقان مضمار جلادت در رفع شر کفار
که اتفاق انجهار آیه (...) خصوصاً خواص بندگان و خدم بارگاه اسلام پناه بر اسبان خاصه سلطان که بمقام رزم آزمایی و جانفدایی درآیند و
سهام غنایم و اسلاب را همگی سواران میدان مجاهده باعتبار اسب و مرد تقسیم فرمایند لاجرم سلطان نبی سیرت را سلیمان وار بجهت خیول و جیاد زیاده
رغبت و توجه به سایر افراد و اجناد افتاده و بموجب امر واجب الاتباع و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل طوایل اسبان باد پای همواره
ترتیب فرموده و هر گونه افراس تازی و تتاری را بجهت مصلحت ایام اقتحام که سالهای بسیار آزموده در سلک خیول سبول انتظام داده بود نموده
فراخ کام چو اندیشه و دوربین چو طمع / نواستان چو نکو نیکخت پی چو بیاز / سوی نشیب چو فواره شتابان در دو روز / سوی بلندی تازان چو ابر در آز آز
کوشش عنانی بر تب در کند و جبات / بگرم تازی چو اندیشه بی دون جهان چو نشر آز / و چون ضبط و نسق خیل خانه سلطان مجاهدان و وقایت و حمایت سر افراز
سالاران و مخافظان مسابسان و رایضان و جمله عملجات کارخانه معظم شاهان جهان در جمیع دول و در هر محل کمنصب سپاه شناسی بر بستیاره
اسبان باد پا جابت ثبت یکی از اعاظم معتمدان و مخصوص ترین بندگان و محرمان فرمایند و در میان بندگان مقبول و جوانان هوشمند معقول و نجبا
عنی خواص غلام خیر از دقایق سیاست و فور ادراک و حدس در فطرت چون تمرد اعاظم و اعالی ضاحب اصناف مکارم و معالی فارس میدان مملکت
وفرازی جاری ابواب اقدام و مردانگی معتمد السلطنه و مؤتمن الحضرة السنیه محمود بیک چون باوجود تحلی بخلق کریم محمودی در مقام بندگی و بنده زادگی
قبل از قربت ابائی بافته بود و لوامع خردمندی و دولت از غره فاتحتش چون پیشانی نواصی اسبان غر المحجل عیان میشود منصب امیر آخوری را
باستقلال باو ارزانی فرموده و موانی از صنادید عظام و سپاهیان مقدام و سایر محافظان و متصدیان امور طوایل را باطاعت
و فرمانبرداری او مقرر نموده و در حق منصب مذکور شایسته انجهان جوان مشکین سیما استعداد تمند بود و این عنایت سلطانی بار زیادی اسب جاه و حصول
مراد و آمال او در مسیلان شارت صورت بارشادات الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیامه دلیلی واضح است و صحت تصدیق این سند
مبارک آثار بر انجاح مطالب و اظهار آن منظر محاید اطوار امارات لامحالت مؤلف / اسب همت چون هماری بی / در مطالب کند منازل طی
جمله شد مخت راهنمونه بود / راه جز خیرش جلوه نبود / تا شد و پا خاطرش از تو بلند / دست کاهش بده بر بسیم کمند / ذکر جاشنی گیری
مجاهدان و منصب جلیله و خوان اطعام و احسان چون خداوند عالمی اخلاق در مسلک اطعام و انفاق مظهر حجاب مستطاب
یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا است و مایده انفاق بی کرانش در بسیط ربع مسکون بسط انفضات است و بهترین طرق انعام
و انفاق اطعام جایعان و اشباع گرسنگان و مجاعت مساکین است و مکارم ترین اصناف صنیع اشباع بطعام ضرورت و امتناع

(حاشیه:) ... مر در نوبت قصب این تعمی ...

ازافراط اکل و اسراف شرب بشمای ضمن مزور آنحضرت صاحب مستر رغبت بستر خوان خسروانی و تنظیم و ترتیب مایده نعمت سلطانی و فضیلت بسط بساط انعام
درجت نموده و تقسیم نوال از کتابات آیات کرده در باب اطعام سلیمانی از منطوق آیه فرقانی و جفان کالجواب و قدور راسیات مفهوم ارباب هدایات
گشته و قضیات در ماکول خاص حضرت سلیمان علیه سلام الرحمان بقدر کسب دسته و معنعن بنقول ثقات و معنون بصحت روایات روات شده ...
زخوان عام اطعام سلیمانی / طیور و وحش میخوردی و انسانی / قلیل الاکل و اطعامش از آن بود / که حق بطعم و لا یطعم نموده
سر از سلطان سلیمان نوال و خسرو ارباب احتشام و اجلال جز نسق و ضبط خوان طعام و ادام و مراقبت حفظ مایده ماکولات خاص و عام یکی از خواص
خدام و اعقل و اکمل از مخصوصان بارگاه جمشید احترام را که بوفور امانت و کیاست و فطانت و بوثوق و تعویل در لوازم ریاست و دیانت انتظام
و اتسام داشته باشند بقانون معهود سلاطین پیشین بمنصب جاشنی گیری داعیه نصب و تعیین فرموده چون در تاریخ / (...) فیما بین
بندگان خاص و محرمان و هم اختصاص لایزال انوار رشد و اقبال و آثار استقامت در جمیع اقوال و افعال از صفحات محامد خصال و از لوایح محاسن
اعمال جناب دولتمآب افتخار الاماجد والاعالی الموصوف بصنوف المکارم والمعالی اعتماد الدولة السلطانیه مقرب الحضرة الخسروانیه اویس بیک
جاشنی گیر باشی در منظر نظر همایون هویدا گشت و باوجود مراتب مذکور و بندگی موروثی با اسلاف سلطان مجاهدان انتساب نسب او
با عاظم ملوک ایرانی خصوصاً سلاطین برانی مشتهر و بحکام عظام ممالک اعجام منتهی بوده و بحسن شمایل و شمول فضایل از تمامی امثال خود ممتاز
و از روی کمال تجربه و ادراک معارف بعوارف نفسانی سر افرازی نموده بکلی و قت هنر در مقام تیغ و قلم / جوانان و عطارد و مبارز سته و ...
لاجرم بجواز تقدیم مراسم خدمات لایقه و انضمام معهودیات فایقه منصب جاشنی گیری خاصه سلطانی المشار الیه ارزانی داشت و از روی وثوق
و اعتماد تمام نظر فراست و دیده مراقبت و حراست او را بحفظ و اخذام ماکول و طعام خاصه سلطانی در اوقات معین ایالی و ایام گماشت و الحق
در صورت تصدی این منصب خطیر استحقاق خود را بمراتب علیا از امارت و ایالت و تعهد مهمات امور جلالت و بسالت بمحلای ظهور رسانید و بوما
فیوما آثار عنایات سلطانی را بیشتر و بهتر متوجه اعلای شأن و ارتقای رتبت و مکان خود گردانید چون بحسب فطرت جبلی و استعداد ازلی مقبول القلوب
تاثیر سلطان دین است بلکه محبوب قلوب بار یاب حق و تعیین تعیین کرده اند اولی و اقوی بسعادت تمامی این اشفاق و احوال خواهد بود ترقی در مدارج
سعادات دین و دنیا خواهد نمود نظم / قرب تدرج للمعالی تصاعدا / و لا تخش عن دهر الی متاعب / ذکر جماعت امیر شکاران سلطان
چون اعاظم آیین خسروان جاه و مرغوبترین تنزهات خوش شاهان عرب و عجم ترتیب مقدمات اسباب صید و شکار است بجهت اشتغال از طیبات
ارزاق با وجود انشراح خواطر و مطافهای برای و بحار و مع ذلک بمقتضای نصوص کتاب و حدیث اباحت و توسع در او اصطیاد بر ...

مشروع معتاد بروایات ثقات متواتر و معلوم است که استحباب و استحسان آن او منضبط از مقتضیات جبلت کرام فاذا حللتم فاصطادوا
مأخوذ و مفهوم است و هرچند سلاطین با احتشام را اکثر میل خاطر و اهتمام تمام بانتظام این شیوه در هر مقام می باشد فاما سلطان مجاهدان
بنابر مهارت و حذاقت که در علم این رسم سبق دارند همواره زیاده توجهی در امر صید بتطور می آرند و از هر صنف شکاری از بحری و بری و از جانوران
خونده و پرنده که در صحاری و جبال و در انهار و بحار ممالک سلطانی اتفاق افتاده است از سایر ممالک عالم اتم و اکمل بحسب کیفیت و کمیت زیاده است
و هم هرکدام از اصناف شکار که ضبط و نسق آن بافراد بی اعداد متمشی میگردد حاکم و سپهسالاری معین نموده اند و در مصاید بر و بحر هر صنف
شکاری را سرکاری و حاکم و ضابطی معین فرموده اند لمؤلفه شهباز لطف شاه چو پرواز میکند * جغد عنایتش بچه بازی کند *
اولا بحسب شرف و عزت میان جانوران شکاری که بقبول نظر سلاطین سرفرازست چون اقدم جمیع جوارح پرنده باشهباز است که حینئذ در حین اصطیاد
شاهین نمود دست خسروان آشیان و نشیمن میسازد و صید خود را بدستیاری پادشاهان بقوت مخالب سالب بدام هلاک می اندازد فلهذا
از خواص سلطان درگاه و فیما بین بختیاران بالتفط و اعیان اعتماد الدولة السلطانیه مختار الحضرة الخاقانیه بیک را بتفویض تقدم
و سپهسالاری بازداران بازداشته و در سلک مقربان و نزدیکان حضرت جلیله بتصدی این صنف گماشته اند و نموده و صیاد
که در عرصه ممالک بنام قطعه چکری علیحده و متوری سلطانی دارند و لایزال بتعهد این سرو کار در کارند جملی را اتابع و طایع اوامر و نواهی
او گردانیده و بعد از آن سالاری و متعهدی جماعت شاهین داران که تقریبا در عرصه ممالک و ولایات عده اند بعهده تخواهی و زبدة
الاعیان تفویض نموده و همچنین شکار باشی و قرمطای در دیار روم بغایت شایع و زیاده از اندازه فهرست و در
ممالک محروسه کثیر رغبت صید و صیادی باشی اقدام مینمایند و عمدة الاماثل والاشباه را که از روم مقول علیه این آستان
فلک احتشام نسبت بمقدم آن جماعت تعیین نموده اند و جمیع منتسبان این امر را در سلک متابعت او بفرمانبرداری اوامر فرموده اند
و همچنین بهمت صید بری از یوزها و فهود و یا پسها و کلاب معلم بسیار جهت ایام صید و شکار همیشه نگاه میدارند و اهتمام تام در
این طور صید صحرایی و موافقت جانوران شکاری بانواع اعتبار بجای می آرند چنانچه در بعضی تواریخ معتبر مسطور است که سلطان سعید سلطان
یلدرم بایزید روح الله روحه دوازده هزار سگ شکاری همیشه در قلاده های سیم و زر و سایر تکلفات رعایت میکرده اند فاما حالیا
هم زمان این سلطان سلاطین جهان را اصناف موازی در سلاسل و اطواق مسلسل و مطوق اند و جمعی بمحافظت آن مقرر
و مطلق اند و محافظان و آن کلاب معلم هر روزه مقرری رسند و همیشه یکی از معتمدان خاص و بندگان ذوی الاختصاص سالار

وضابطی

وضابطی این جماعت موکل اند و در سرکاری آن کلاب شکاری بکار روان و مکمل هر دین اوقات که سنه ثلاث عشر و تسعمائه است عمدة الاماجد
والاماثل باین امر منصوب است و تمامی محافظان و سرکاران آن سگان شکاری بمتابعت او مقرر و منسوب اند
بر در خدمت باب وصول زان شود بنده پیشگاه قبول خدمت آستان اهل تمیز سگ اصحاب کهف کرده عزیز
ذکر جباخانه و جباجیان سلطان و سپهسالاران آن جماعت محافظان چون از جمله عطایا و مواهب الهی که حقیق
بامتنان است و از نعمتهای عظیم رحمانی که مذکور در کلام فرقانست و از قدیم الزمان الی الآن آن موهبت در شان سلاطین عالم
و در باره مبارزان و دلاوران طوایف امم توفیق تربیت و لبس دروع و قمص آهنین است و صنعت جبه و جوشن و درع و خود در روز
خصومت و کین و لهذا بمقتضای وحی ربانی بحضرت داودی علیه السلام که صاحب رتبت سلطنت و نبوت و حکمت بود
باین اسلوب تعلیم و تعلم که وعلمناه صنعة لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم منت فرموده و لهذا اکثر مغازی حضرت سلطان الانبیا صلی الله علیه وسلم
بلکه در غزوات لبس درع از آنحضرت با جمیع اصحاب و اتباع و ایمه هدی محکی و مرویست و لهذا اهمیت معتبرترین آیین و قوانین سلطانی
میان خسروان این خاندان خلافت عثمانی که جملگی پادشاهان مجاهد دین بوده اند و شاهسواران میادین محاربه و مجادله با مشرکان
لعین ترتیب اسباب و آلات و اسلحه و ضروریات امر غزا و جهاد بوده فاما در ترتیب جبه و جوشن و درع و خفتان آیین طرحهای پادشاهانه
و وضع جبخانهای عالی عتبات انداخته اند و در اعظام و اجلال جباخانه و تکثیر این آلات حدیدی بنوعی پرداخته اند اما در کثرت
اسباب جباخانه و بوفرت انواع دروع و قمیصها و مغافر و سایر متممات این کارخانه جهاد دین کارخانه خلافت و جهاد معهود
گشته هیچ احدی از سلاطین روزگار را سابقا و لاحقا میسر نبوده است و خود از اینجا انکه در هر سفری از اسفار که بجهت اعلای اعلام
دین ... موازی ششصد قطار شتر سوی چهارپایان از اسب و استر و ارابه جبه خانه احمال همراه اند که بجهت حمل این جباخانه
غیر جباخانه امرای عظام و ارکان دولت و حکام و تیمارخواران اقطار است چون این خزانه عامره پادشاهان مجاهد اعظم خواقین
پادشاهی است و ضرورت تزیین اسباب مجاهده جمیل و سپاهی است از جمله خواص بندگان معتمد الخاص خدام آستان را اعنی افتخار الاماثل
والاماثل مظهر مجاهد فحول و محاسن خصال امین الدولة العالیه علی آقا را بسپهسالاری جماعت جباجیان و عمله و ضابطان و سرکاران
این کارخانه که موازی اند نصب و تعیین فرموده و در شهور سنه تسع زمام حل و عقد و عنان نظم و نسق این سرکار
عظیم را بعهده اهتمام او نموده و الحق در خدمت مذکور از مشار الیه وظایف رشد و اهتمام مشهود گشته و استحقاق ترقیات

درواتب جاه و درجات جلالی از ظلال مجاری احوال او وصول یافته که از پی آن کشت فلک تاج سر که بسر خدمت همدمی شد کرد
مرکز زمام همه بری می کشد درره خدمت کمری میبست اما فرقه دوم از بندکان خاص و از عظما خدم ذوی
الاختصاص که همیشه در بارکاه و حریم حرم سرای سلطنت مقیم و در خدمات خاصه مجلس همایون اعلا مخصوص و مدام
بر مسلک قدیم اند و این کروه بندکان و خدمتکارانی که در درون دولتخانه اند هر نوع خدمت مقرر است و بر سر هر فرقه یکی از اعاظم
خواص به تقدم و سالاری آن جماعت منصوب و موقر اند اول حاجب خاص است دیگر خازن کل است دیگر حاکم حوایجخانه است و در تحت
حکم هر کدام چندین نفر از غلامان قابل و مملوکان نیکو شمایل بلوازم آن امر اقدام مینمایند

ذکر خازن خاص سلطان

چون مسند رفیع خلافت الاهی و سریر منیع حشمت و پادشاهی را استعدادی است که هر معنی که از لواحق ربوبیت
باشد از آن تمثالی در منظر خلافت متحقق کردد و لایزال نمودار از آن نعت الاهی در این نشأه شاهی موافق نماید هر آینه
در هر کدام که مظهریت حق اظهر و اوفر باشد ظلیت سبحانی در آن وصف بیشتر بر وجه صادق آید و از آن جمله نعوت و صفات جلالت
و کبریای الاهی نعت فسیح العرض له خزاین السموات و الارض است و از این جهت در دولت جهانداری و پادشاهی ترتیب و نظام
خزاین اموال و محافظت مال بمنزله واجب و فرض است و بتوفیق الله تعالی سلطان سلاطین جهان که اکمل خلق و اعالی قدر و خسرو
رفیع البنیان است معموری خزینه و کنجینه و کثرت مداخل بیوت و خزینه میان خسروان زمان خصوصا سلاطین اهل ایمان مستثنی است
و از جمله هر ساله از این معمورش بمصارف مصالح موفورش و مخارج افضال و انعام نامحدودش مصروف میکردد فاما از برکت
عدل و انصاف حضرت و تدبیرهای خسروانه بحد و حساب در نمیآید بیت شمار زر بسی آیین بود کلید آهنین کنج زرین بود
هر آینه و کنجوری و محافظت آن خزاین سلطانی با امین ترین بندکان حقیق و سزاوار مینماید و ضبط و نسق چنین خزاین بر مداخل
و مخارج آن ناعقل و اهل قوام آید و در میان خواص و مقربان و از جمله ممالیک معتمد علیه سلطان چون افتخار اهل المکارم و المعتمد بین
الخواص اعاظم السلاطین امین الدوله السلطانیه و ثقة الحضرة الخاقانیه ایاس آقا که بخصایل محموده و شمایل مسعوده میان خواص
بصفت و بندکان جدید و عتیق بمزید عقل و فهم و هوشمندی ممتاز بود و در کمال رشد و امانت و وفور رزانت رای و فطانت بر جمله اشباه و اقران
سرافراز مینمود باستحقاق ذاتی و بعنایت سلطانی بر مسند خازنی سلطان منصوب کشت و موازی نفر از بندکان
نورین کر و غلامان نیکو شمایل هنرور از نوبانبرداری و اطاعت او مقرر و منصوب شدند و سرکاران عملی هنرمندان ارباب حرف و صنایع

وضابطی جداکانه و آیادی وابیع هم بهادر چوکت و فیما بین خواص غلامان نزد جمیع هنروران جهان بحسن خلق و مروت و مطاع و مشهور است
و آثار سعادت دینی و دنیوی از جبین او ظاهر و هویدا است و شایستگی او بتایید و الطاف سلطانی از مجاری احوال و اعمال او ظاهر و پیدا است بیت
پسندیده کی کرده ای عزیزش پسندیده کانت پسندند نیز بزودی رود بر فلک کار تو جهاندار کرده خریدار تو

ذکر حاجب الخاص سلطانی

چون درده حرم بارکاه سلطان خلافت مکان بحیثیت ابواب انجاح مطالب و ملتمسات بی محتاج و محتاج بر اهل
ارباب حاجات کشاده است و میان ممالک و ملوک کفر و اسلام درکاه ملایک پناهش ملجا خلایق عالم را از نیک و بد و موافق و منافق مرجع
و مآب افتاده است لاجرم جهت قبض و بسط بر دشمن و دوست بی غلط و تکرار داشت مداخل اهل فساد و در طور جهانکیری بهترین آیین و
دستور است و لهذا موازی نوجیت حجابت حاجبی ابواب علیه تعیین فرموده اند و جمیع این فرقه را میان جماعتان با اطلاق و سالار
او نموده اند و کروهی از خواص خدم را در تحت حکم و اطاعت حاجب خاص که درکاه حرم سرای خلافت را ارکان است و در اوان خلوت و جشن
و بحث و ربط ابواب حاجات با سلطان محاور و مصاحبت و چون فیما بین خاصکیان حرم دولت و نزدیکان آستانه حشمت افتخار الخواص
و المقربین موتمن اعاظم السلاطین صاحب الاخلاق الرضیه مصدر الملکات المرضیه اسکندر آقا قابجی آغاسی مدتهای مدید در لوازم سلطان
بجا بدان بخدمات لایقه اقدام نمود و در منازل انظار عنایات و التفات خداوندکاری خود را بلیاقت و سزاواری مراتب علیه و مناصب سنیه
مخصوص فرموده او را در شهور سنه احدی عشر و تسعمایه بمنصب حاجب الحجابی دولت همایونی منصوب شد و جمیع بندکان و غلامان خاصکی
با طاعت امر و متابعت او مامور و منسوب کشت و الآن در درون بارکاه سلطانی مدار او امر و نواهی برای او منوط است و ارباب مناصب
خسروانه از جمیع جهات بنظر درایت او منضبط است و در رعایت جانب خدم و مقربان و مراقبت حال اعاظم ارکان وظیفه حفظ الغیب را
میدارد و اکرام و اعظام تمام خدام را بر ذمت همت خود واجب و متحتم می شمارد و مناصب خدمت سلطانی را بجهاد و جهان خود کوارا
دانسته و جهت تسهیل مطالب علیه بارکاه بشد باید بندکی همت کماشته نظم ز کوهر کزین ارکان اسکندری سکندر خود آید بکوهر فری

ذکر حاکم وضابط حوایج خانه همایون

چون یکی از مخازن و میوه تاب پادشاهان عمیم الاحسان و بهترین مصارف و مخارج خسروان
وافر الامتنان حوایج خانه همایون است و منشاء موائد فواید روز افزون و ضبط و نسق جوبات اوقات و اصناف متفنیات در این نعمت
خانه خسروانی و صرف آن وجوه بر وجه راستی و استقامت بر جمیع عباد خصوصا اهل ایمان بر حسب منطوق و مؤدای مثل الذین ینفقون اموالهم
فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و الله یضاعف لمن یشاء بالکلی خدام امانت آیین و اولی و اعقل بندکان آستان سعادت

ملکی را رجوع نمودن حقیق و سزاوار است و اتمّ اسباب تمکین در حشمت سلاطین ذوی الاقتدار است و فیما بین خدام و عبید سلطانی و از
چاکران عتبهٔ علیین مبانی چون عمدة الخواص والاعیان اسوة الاماثل والاقران اعتماد الدوله موتمن السلطنه علی آقا تمیز را اعتنا و اعتقاد
مخصوص بود و چنانکه بسبب رای و امانت منصوص سرآمد با مقتضای استحقاق و لیاقت ذاتی حکومت و ضابطی آن بیت النبوه سلطانی بدو مفوض و
وجیه شده و نیز از غلامان خاصگی سلطانی را متبوع گشته و الآن بران بیستند بر سبیل راستی و استقامت مقرر است و بخدمات
معهود منظور انظار مرحمت و عنایت بنده پرور است بیت مقبل الملکی که دخل و داد او برجبین آورد خانه او وز شکر نوشهای راه کند
تا شکر ریز بزم شاه کند این سر بر فراز فروزان است و ش یادش که جلوه روزی اوست و ازین قبیل بندگان سلطانی که هر کدام
بمنصبی از مصالح دیوانی موسوم اند و برجع کثیر و جم غفیر از خدام و منتسبان آن مصلحت بخدمت جهت آن خدمت و رسوم مشغول خدمات
و ضابطان نوازشخانهٔ همایون که بمهتر باشی موسوف اند و پیشوایان علاء بساتین و حدایق پادشاهی که بباغستان باشی موصوف اند و برین
قیاس از سروران هر کدام از جهات و لوازم خلافت و شاهی چون بحسب عدد و شمار زیاده مختلف الاوصاف و بسیار اند و ایراد اسامی
و نعوت و صفات آن جماعت موجب مزید تطویل و املال بود بلین قدر اختصار اقتصار اولی نمود صنف دوم از قسم ششم
در ذکر بعضی از عظما خواص و خدام مقرب سلطان سلاطین اسلام که از مقام قربت و خدمات خاصه بارگاه سعادت مقام توجه
بامارت و دارایی ممالک و اقطار و سپهسالاری سپاه اسلام پناه نموده اند و بتوفیق یزدانی و بعنایت رحمت سلطانی ترقی
بر مدارج جاه و جلال نموده اند و هر کدام در سمت از ممالک لوای ایالت و امارت برافراخته سعادت کرده و الظلال بلند ساخته اند ذکر حاکم
ممالک ... قدوة الامرا فیروز بیک ایده الله تعالی فی حفظ ثغور الاسلام چون قربت رتبت و رتبت قربت نزد سلاطین
جهان و منزلت تقرب بخاطر شاهان نشانهٔ فیروزمندی بخت خداداده و حسن اقبال است و نمودار از اشتمال ظلال رحمت
و افضال حضرت ایزد متعال زیرا که صحایف خواطر پادشاهان عالی جاه و مرآت ضمایر خسروان دل آگاه در عالم صورت و آئین جلوه گاه
چهره لطف و قهر آفریدگار است و آینهٔ سکندری فی الحقیقه با نجات تمودار جهانداری اشعار است و جام جم هم بلسان اهل معنی از جهان
ضمیر مهر تنویر ... و صورت قدسی انتساب قلوب الملوک بیدی از آینهٔ جهان جهان ضمیر مهر تنویر کلیّی عبارت است و کلمهٔ ابات
مضمون ارباب الدول ملهمون از نقش تماثیل قضا و قدر در آنجا منقش فرخنده اثری اشارت است نظم لهم فی ملکه الحمد مبان رای
کفلق الصبح عند الانفلاق و بحسب استواء تمام بمرتبهٔ ملایمت و قبول میان تابع و متبوع بلکه ترکیب بتحبب و توافق

فیما بین اصول و فروع از اسنهٔ نشانهٔ تشابه و تشارک اخلاق و ملکات است و علامت سلامت فطرت از ...
هر تعاشق و تصادق فی البینه مسبوق باشد بر تالف فطری قلوب خواه در عادت خصایل و مرغوبات و خواه در نقایص و عیوب نظم
نبود رنگ دو عالم که نقش عشق نگاشت زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت هر آینه این مناسبت ازلیه و رابطهٔ
جبلیه باعث و داعی بآن که هر کس از خدام اختیار سلاطین و مقربان و ملازمان ارباب جاه و تمکین طریق متابعت متبوع خداوندگار
خود را شرعا و عقلا بر خود لازم دانسته و مسابقت در جمیع خصال با مخدوم خود رغبة و رهبة واجب و متحتم شمارند و لهذا بعضی حکما
عیسوی دم بکار رعیت و خدم و ملازمان پادشاهان عالم بسلوک این طریق اقوم ترغیب نموده اند و با این کلام جامع حکیمانه تصریح
فرموده اند که لا یتقرب العبد الی المولی الا بمثل الخدمة والضراعة والرعیة الی الائمة بمثل السمع والطاعة نظم
اذا شئت ان تطوا مِنّا وتَلقى ما تَرجوه من حُسن الصنع فَقُل لاولى الاحكام انّي طايع ورُم لجسمي بالقلب والعين والسمع
و ارباب صدق صحابت و اصحاب فکرت ثاقب را روشن و مبرهن است که درافاده نور عالم ظهور معدلت و احسان و در اشاعهٔ
پرتو فضل و امتنان صفحهٔ رخسار سلطان بمثابهٔ خورشید ساطع درخشان و غرهٔ غرای نواب و ارکان ممیز نیرات آسمان عالم امکان است
لیکن ... قمر طلعت و مشکوة بدر منزلت ممدوح این ذکر و بیان اعنی امیر فیروز بخت فرخنده طالع و ... سپهدار ملاحم جهاد و غز
جامع مصدر رحمت کردگار و مظهر خلق قبول خداوندگار خلافت شعار اعتماد الدوله السلطانیه اعتضاد الخلافه الخاقانیه سعد الدوله
والدین فیروز بیک ایده الله تعالی لتایید الملک والدین والظفر بذکره الجمیل بین اهل الحق والیقین مدتهای مدید در پرتو مشکوة
تقرب سلطان اقتباس انوار اقبال نموده و در تمام ایام و اعوام باستیناس ... در سواطع دولت و اجلال می افزوده
چراکه همیشه بر وفات ملازمت و خدمتکاری رکاب همایون غرهٔ غرای دولت و ناصیه حسنا بهجت او با صفحهٔ ...
فلک مسیر سلطان در سفر و حضر چه جاه و جاه بمضامین طابق النعل بالنعل پیموده و از سر صدق نیت و صفای طویت رخسار
اخلاص خود ... در آینه خاطر عالی جلوه گری نموده و در گاه سعادت پناه این پادشاه ...
... ملایک سپاه را در رکاه و پیشگاه محراب سجود و قبله گاه وجود خود انگاشته بوده و طاعت و آمنیت خود را در مراصد ترقی
و عروج و مصعد درجات و بروج آن آسمان سعود و مطلع نیرات لطف و جود انگاشته می گفته که نظم ازان زمان که برین آستان نهادم روی
فراز مسند خورشید تکیه گاه منست و با وجود حقوق خدمات سابقه و تقدیم عبودیات لایقه در منهج مستقیم خدمتگاری و وفاداری

در جاده قویم فرمانبرداری و جانسپاری بمقتضای کلام حکمت اقتضا ای اعدت لک منی قلبا معقودا علی متابعتک وید امبسوطة
بطاعتک وسیفا مشهورا علی عدوک فی منازعتک بلدم در هیچ وقت و ساعتی و یک قدم با وجود عبودیت و ضراعت از دایره
امتثال و اطاعت بیرون ننهاده و مانند دعاء دایم الا قامه شیوه ثبوت و استقامت در پایه سریر اعلی از دست نمیداد گویا بخصوص حاجب
خلیل و شاکر است رای منیر حسن هر نقد خالص که در ضرب خود با بکرات از بوته امتحان انظار سلطان نکته دان بمحک
امتحان رسانیده بوده مطلای تمام عیار [illegible] مقدار و اعتبار خود را بر معیار صیرفی روزگار در سرو بجاز سزاوار سکه قبول خاطر
آن خداوندگار کامکار گردانیده نظم در کوه و کان نیافت بازمانه زر خالص است و بالک نبدارد از محک و علی الاتصال
زبان حال سر طوی از گوهر سر افرازی مشار الیه چون زبانه درخشان در تنعیم با بشارت صریح و بمنطق فصیح مترنم بمنطوق این کلام قدیم بود که
رب اجعلنی خیرا علی خزاین الارض انی حفیظ علیم و دران اوقات چون سلطان رفیع الشان با خزاین و گنجهای شایگان از میامن
فضل حضرت سبحانی فراهم آمده بود و سلطان عمیم النوال جهت تعمیم نعم مایده افضال بتقدیم امر و احسن کما احسن الله الیک اهتمام
عظیم مینمود و در زمره مقربان درگاه و در خواص و نزدیکان آن بارگاه حشمت پناه تعیین جهت حفظ این و تثبیت خازنی بر گنجوای
معتمد و ثیقی را طالب بود و باستطلاع کوکب قابلیت و اقبال ارجمندی را منتظر صدور مراقب گردانید تو امانت داری عملی خازن خسروی
و کامکاری را چون حبر سال امین حافظ و حامی مبین باشد و کلید گنج بیش و دست حمایت خود را بر ایصال وجوه انعام و افضال وجود
از ابواب کنوز زمان بر وفق حدیث هدایت که الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر به کاملا موفرا طیبة به نفسه فیدفعه الی الذی امر به احد
المتصدقین مصلحت بین کار دنیا و دین باشد نظم و یکنز للّه المحامد کنزه و یخزن للکنوز مناقب و درین حین و ضع
و تنعیل میزان احسان و ترازوی فضل و امتنان که محک مجادله را در هر معامله با خلق جهان بر وفق قاعده مطلق و وعده آن روز معین
کرد حدیث اول ما یوضع فی المیزان حسن الخلق بمیان آورد و با رعایت حفظ و محافظه صلاح ولی نعمت خود را در حال و مال بر گنجهای مالی
و مرسی بلیغ در اتصال حقوق ارباب حاجت و سوال و مستحقان انفاق نوال اجتهاد معروف داشت نظم بوی اخلاق عطا اقصی اقصی بر سانید
صیت جود شاه را از کشور بکشوری برد چون درگاه خلایق پناه آن پادشاه ملک بخانه محط رحال آمال گشت و مناخ مطایای عطایا بورود
وفود رجال و هجوم ارباب احسان و نوال بی اختمال مقسم ارزاق عباد گشت و کلید فیض بخش عطا و افضال مشرع زلال ارفاد گشت در زمان
خازنی آن گنجور ابواب سعادت و آن امین گنجینه محامد و محاسن عادت سجیه عطیات و نقود آن سلطان اسحاق را با اضعاف الطاف

متضاعف

متضاعف میساخت و ارباب حاجات را با ضمایم مکارم و ملاطفات خود بی نوا خته نظم ز لطف و خلق و خلق آن فرو منافع یافت
گل از ریاح ریاحین و از میاه گیاه و او از دلنوازی و مردم داری و طبیعت خلق و بحسب رعایت بانبساط و مواد فواید سلطان در نتایج
ممالک و دلهای اهالی انس بود در مجلس شاه نوازی اهل اسد از عطای او فایحانی شد گویا اخبار و انباء آن اساس و مصادر و مواد دین و ایمان
اخبار اهل حق و یقین بصوالح دعوات و ذکر جمیل مذکور السنه شکر گذاری ریا گشت نظم تبسیه جدا منقبل نیکو فطرت هم بسیر خوب پسند و هم فکرت

سروی از مجلس جا مل | نطق او هم بصفا و فایل | شاه و درویش جمله زو راضی | سر و پیش مال بشرا زماضی | هست سلطان سپهر دین و دولت
بنده کامش بر ستاره محل | گشته فیروز ز میان نجوم | مشتری با سپهر خجسته رسوم | سپهر فیروز منظر اقبال | ملکی سیرت و فرشته خصال
برد گنجور مخزن سلطان | دست انعام شاه را بو بنان | کف افضال شاه را که جود | بوده مفتاح گنج مقصود | کوشش بود بهمچو خورشید
در عطا او جو ساغر جمشید | تا کند حفظ گنج از هر قسم | شاه کرد شی بگنج در طلسم | هست در حسن خلق بهره ور | خوی خوبش چو شهد در هم حق
در میان خواص درگه شاه | مشتق بر ثنای او افواه | تا شایش کند حق بیان | ملک و صاف گشته هم زبان | لطف و احسانش در جهان مشهور
همچو خورشید عین چشمه نور | باد افزون مقام او هر روز | در پناه شه و دلش فیروز | و از جمله توفیقات در سنه ایالت و از اتفاقات نعمت

جاه و جلالت امیر مشار الیه آنکه شهور سنه ... که کشور و قلعه اسکندریه که در قدیم الایام از ممالک کفار را نا وت معدود بود و سلطان
غازی و موید ظفر بسعد و طلعت یا ذنی قلاع و بقاع آن حدود را تسخیر فرموده و شرح فتوحات و تفصیل حکایات آن مجاهدات در کتب اخبار آن
قیصر معین باوضح بیانی مذکور شده و سلطان سلاطین زمان در ان ولایات از قلع و حصار و حکومت آن حدود و اقطار از محبت
کسی از ارباب کامیاب تفویض فرماید که در حفظ ثغور ملک و دین دیگر توسیع دایره اسلام و ترفیه مسلمین روز بروز تجدد بازوی دلاوری
چون بعرصه دین گستری کی پایه و در اقامت قوانین سیاست بر اعدا و در ادامت آیین مجاهدت و تقویت دین بهمت سپهر روی اهتمام
بظهور رسانند و در تعیین والی آن ولایت سلطان را تاملی بود و در جمع خاطر العام بمزید بعضی از خدام ایوان احتشام را اختیار و امضا بمی نمود
اما آن خداوندگار رصد شی پادشاه دانا دل که از قیافت اعمال و در شرافت ملکات حمیده و خصال آن امیر فیروز بخت که آن رکن رکین
پای تخت را اهلیت این امانت داری مملکت و قابلیت حفظ و ضبط همه ملک و ملت از ملکان مشتر تخمین میکرد و قیاس بر فضایل سابقه
مشار الیه شایستگی تقلد آن امر کلی از دیگر بندگان عالی شان بهتر تفرس میفرمود و یقین میدانست که گرمان اسلوب و عوب که در قصد ای حفظ
و امانت داری خزاین سلطانی مساعی جمیله بتقدیم رسانیده اکنون هم مقرون مساعده عقل و داوری و مظهر آثار جلادت و دلاوری

خود را بسمت سپهسالاری و شایسته امارت و مملکت والی گردانیده صَدَّقَتْ فِیکَ ظُنُونِی کُلُّهَا وَأَنَّى لِی مِثْلُکَ نَصْرُ عَزِیزٍ

اعلام سلطان قیصر نشان بوم اعلاه شان امیر مشار الیه سپهسالار حکومت و ایالت مملکت حصار اسکندریه و توابع آن را وارزانی

داشت و همت بسته ثغور دین و سد رخنه ملک بتیغ کین او را به آرایی آن سرحد گماشت فاما چون آن قلعه آسمان سای از

معظمات قلاع کفار بود و توابع و لواحق آن حصن حصین بحمایت استوار از اطراف و اکناف آن دیار مخوف ملوک کفار و مشرکان

اشرار بود لاجرم علی الدوام از هر طرف خصوصا از جانب دریای فرنگستان با جنود ملوک و صنادید اهل طغیان مراوحت

برخاست می بایست نمود و لایزال را گرگ کفار جواز زبان تیغ و سنان مشکل می بایست بود و چند سال متوالی بدارای حیات ملک

رفته و فساد و بستن آتش جدال و دواد فیما بین کفار و جهاد گاه بعیبی اقدام نمود و بقانون سیاست و حمایت در حفظ ناموس شریعت و دیانت

بر وفق سنن اهل مبارزت و کیاست کماحقه اقدام فرمود تا در رحمت کشاده و ادای همت چون کرکین همت متوالی برگشاد و

و در شهور سنه عشر و تسعمایه چون بمقتضا مودای مضمون وَلِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ

حاکم مملکت بوسنه کرباشای منظم و سپهسالاری اقدام اسکندر پاشا ناگاه از سر حد ممالک وجود و موطن شهادت قدم در سرای

کناره ناپیدا کشیده رغبت نهاد و از دارای ملک حیات بموجب طبیعی انزوال یافت و بر ابواب سر کام إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا و بر پای

شور رفتار تابوت صوت و فوات بدرگاه عزت و کبریا شتافت نظم وَکُلٌّ وَإِنْ طَالَ المَدَى یَرْتَجِعُ إِلَى الحُفْرَةِ الا ان اعمار الانام شکول

چون سلطان زمان اهتمام تمام بحفظ آن مملکت داشت باقتضا استحقاق و لیاقت آن شغل خطیر امیر فیروز طالع را بحکومت آن مملکت

گماشت تا بر قانون معهود بضبط و حفظ آن سرحد کفار طامعین بسته ثغور ملک و دین اقدام نماید و بجهان مسلک موعود در ترقی

مدارج علو حالت و بر معارج سپهسالاری و جلالت او راکه متکاری ملت اسلام و اجرا احکام شرایع انتظام منزلت خود را در تبلیغ

بیفزاید و دستیاجان حدود ممالک روم ایلی را معلوم است که ملکت بوسنه بر حقیقت فاصل میان ممالک اسلامی و دیار عظمای ملوک و اقبال

شق ممالک فرنگ از مغرب و جنوب و ممالک انگروس و صقالیه در عرض چهار ماه راه از سپاه شمال و از مجاورت این ممالک کوی جیشه

والی آنجا در جنگ و جدال است و همواره منتظر فرصت نهضت بوم غزا و قتال است و درین ولا که تاریخ سال سنه اثنی عشر و تسعمایه بود

در ظل همت سلطان زمان نفوس خبیث و مروس آن ملک از شر و اعتدا در مهاد امن و امان آرمیده و امیر مشار الیه را ایماء همت عالی

سلطانی که محاسن خدمت دین مسلمانی زینت امارت صوری و معالی سعادت معنوی شده و در زمره ستودگان حوزت مصطفوی

صلوات

صلوات علیه که نِعْمَ الشَّیْءُ الْإِمَارَةُ لِمَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا جامع فضایل و سعادات دینی و دنیوی گشته و لسان ثنا بر حاضر و بادی آن مملکت

بذکر دادگری و یاد آبادی او ناطق اند و بر دعا و سپاس مکارم و مفاخر او کوچک و بزرگ متوافق نظم

سرا بر خود و مسند فرخ نهاد که شاخ امیدش برومند باد
سرا بر تباید بخت از سران نهادند سر بر خطش سروران
نیامد درایام او بر دلی نکوبم که خاری که برگ گلی
در آورد عالی بزیر قدم که بر وجودی نیامد الم
درونش بتایید حق شاد باد دل و دین اقلیمش آباد باد

ذکر افتخار الامرا مصطفی بیگ حاکم پریزرین وفقه الله تعالی لمکارم الاخلاق

هر چند که عنایت و اشفاق سلطان مجاهدان در شان تمامی بندگان عموما بر مثال تابش آفتاب درخشانست فاما خصوصیت

مادهٔ قابل هم شرطی کلی در اشراق نور معرفت درخشانست لاجرم هر آنکه قابلیت هر کدام از اجرام که اصفی و اجلی است از پرتو انوار الطاف

عمیمش بیشتر محظوظ خواهد بود و در مجاز ذات المشتری برتبت آن آفتاب آسمان لطف و احسان باتم وجهی محظوظ خواهند بود چنانچه این

معنی در کمال اشفاق آفتاب اشراق آن سلطان سلاطین آفاق بنا بر بواعث سوابق عبودیت و خدمتکاری و جهت سبق مقدمات خصایل

لایقه در راه و روش جانسپاری امیر اعظم مرحمت شعار افتخار امرا شجاعت آثار مصطفی خلق و نفس ساحت مقبول قلوب ارباب

ولایت و ایالت مصطفی بیگ ایده الله بتحصیل رضا و اعلی مدارج مملکت الی منتهی درجاته که حیثه کوکب بخت بلند بپرتو مراحم

سلطانی بعد فروغ و فروزانست و دیده امنیتش واقف تربیت و اشفاق آن آستان خلافت مکانست امیر مشار الیه چون از اولاد

عماد خواص غلامان سلطان بود و در بدایت شروع در خدمت لایزال چون آستانه ملازمت درگاه گیتی پناه می نمود و بمداومت

خدمت سعادت مآثر و بقبول خاطر عاطر مشار الیه در المنزلت قربت و اختصاص مترقی داشت اما همواره پروانه وار در تابش

شمع اقبال وجود خود را طفیل خدمتکاری می پنداشت که لمؤلفه همچو شمع استاده ام بر پا بزم ... تا فروزم دیده بخت از فروغ ...

و اتحاق از کمال جانسپاری بعد در طاعت داری و از فوز ثبات بر قدم عبودیت و حق گزاری خود را مقبول انظار کیمیا آثار خداوندگاری

ساخته بود و بامیدواری آنکه روزی اکسیر نظر بی نظیر سلطان نقد اخلاص او را در بوته خلاص سکه قبول رساند همواره گوهر دل و جان را

بر خاک آستان خدمت انداخته بود و سلطان نیز بکرات و مرات پرتو آفتاب ضمیر منیر از مجاری حرکات و سکنات مشار الیه صورت دلاوری

و کمال نجابت او معلوم شده بود و از مکارم اخلاق و لوازم ملکات او آثار نجابت و شایستگی تربیت در نهایت محقق و معلوم نمود

لمؤلفه سزاوار عنایتهای شاهانه است سرافراز همه خیل و سپاهانست چنانچه روزی اتفاقا سلطان کامران بوم شکار با خواص

هویدا و نمایانست

غلامان [illegible] بود و چون در [illegible] صید افکنی [illegible] تعلیم [illegible] دست و بازوی آن خسرو جهانبان [illegible] حسن اتفاق در آن روز [illegible]
شکارگاه جهان [illegible] که سلطان در میان [illegible] صید افکنی [illegible] در میان شکارگاه [illegible] افتاده بوده
[illegible] سلطان [illegible] شکاری [illegible] دو خوک [illegible] پیاده [illegible] یکی از آن دو جانور مصطفی بیک [illegible]
[illegible] که از غایت [illegible] خشمناک [illegible] دندان [illegible] برکشیده بود [illegible] از اسب آمدم [illegible]
[illegible] دم [illegible] بود که از [illegible] قلع و قمع [illegible] بی مبالغه [illegible] سلطان
آورد یکی از آن دو [illegible] دست خود [illegible] مصطفی بیک و سلطان کرده از آنجا [illegible]
سلطانت [illegible] جلادت [illegible] خوک آورده و مصطفی بیک [illegible] سلطان [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و دستی و جلالی [illegible] کرده [illegible]
مصطفی بیک [illegible] سلطان [illegible] جهان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] دستی [illegible]
[illegible] دعای [illegible] سلطان اسلام [illegible] دولتش [illegible] و در اوان حکومت و امارت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] مصطفی بیک [illegible] امارت [illegible] ایالات
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] ملکات [illegible] بر جادهٔ [illegible]
[illegible] اوصاف حمیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] ملکات [illegible]

در رسوخ

در رسوخ و ثبوت قدم بر جادهٔ صدق و اخلاص در جمیع جهات و هر کدام از خواص خدام ملوک و حکام که در وفای اوصاف حمیده
مناسبت خلقی او اتم و اکمل باشد یقین که تقرب و علایت معنوی فیما بین چاکر و خداوندگار اعم و اشمل خواهد بود و الهام آن نسبت معنوی
بقای ملاطفت و مستدعی ارتقا بر مدارج رحمت و الفت باشد ﴿ تا بود کوه پر لعل آبدار ﴾ مهر قبولش [illegible] بار
سنگ بسی در طرف [illegible] و لعل شود آن [illegible] و جهت تحقیق و تصدیق این مقصد حقیقی مثالی واضح‌تر نمودار
ابلغ مناسبت سوابق خدمات مخلصانه و مناسبات ملکات صادقانهٔ امیر اعظم اکرم عمدة ارباب الجیش و العلم اعتماد الخلافة الباهرة
اعتضاد الدولة القاهرة المخصوص بعنایة الملک الاعلی [illegible] الدولة و الدین حسین آقا وفقه الله تعالی فی الخیرات من المبدا الی المنتهی
که فیما بین بندگان قدیم و خدمتکاران [illegible] این آستان خلافت بعدم خدمت و ملازمت از ابناء جنس ممتاز است و فیما بین بنی نوع
[illegible] بلند از تقوی و طهارت و دیانت و درایت سرافراز [illegible] سلطان لایزال [illegible]
[illegible] سالهای بسیار جهت سرافرازی [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] آستان سلطان [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] ثبوت قدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوانین عدل و انصاف [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اصحاب ورع و تقوی [illegible]

صالحه کاه وری مراقبت و لا یزال در خدمت قرآن و حدیث با اهل حق و یقین محاوره و مصاحبت و حفظه الله تعالی فیما یرضاه
وایده فی اقامة قواعد الشرع و قضایاه ذکر حاکم و والی دار الغزاة سمندره اعنی مختار الدولة الظاهره مقبول الحضرة الباهره
سنان بیک و او از جمله بندگان کثیر الاختصاص سلطانی و از زمره چاکران خاص واثق الاخلاص این خسرو ممالک پاسبانی که از بدایت
نشاه عقل و تمیز خود لا یزال بملازمت مجلس همایون بر سبیل قابلیت و کمال ملایمت اقدام نموده و بوفور بندگی خود را منظور انظار
تربیت و عنایت خداوندگار قابلیت پرور و مستحق مساند اعاظم امرا و حکام فرموده امیر اعظم اکرم زبده حکام مقبول الشمایل و الشیم
مقبول الدولة السلطانیه مختار الخلافة العلیه السنیه جمال الدولة و الامارة و الاجلال یوسف بیک ملقب بسنان بیک اطال الله تعالی
بقا عمره بدوام الاقبال و ابد دولته فی ظلال اللطف السلطانی مصونا عن الاختلالات و الحق میان بندگان خاص از رجال الحضرة
اختصاص بکمال عقل و دانشوری منفرد و بجمال شمایل حمیده و نیکو منظری متوحد است و در مراتب خدمتکاری و مدارج ملازمت و
وطاعتداری قصب السبق از اقران ربوده و از جمیع وجوه قبول و اقبال فایق و راجح بر همگنان بوده بحسب صورت خدمت صفت ارادت
خدمت بنیکو شرف آدمیت و بنابرین بواعث تربیت خسروانه و جهت استعداد ذاتی پادشاهانه در اوان قربت مجلس قدسی
منزلت در شهور سنه و تسعمایه بخازنی خزاین سلطانی از جهت کمال امانت و کاردانی ممتاز شده و دران رتبت عالی با وجود
کمال قرب بنوعی بضبط و حفاظت گنجهای خسروانی قیام نموده که منظور جمیع فرزانگان و محمود تمام اکفا و اقران بوده و سلطان نجابت آثار
شایستگی ضبط ممالک و اقطار نیز از مشاهده احوال و اعمال و تحدس فرموده و الحق ضمیر منیر آفتاب تنویر به تنویر دیده بخت و اقبال او
نموده در شهور سنه سبع و تسعمایه از ملازمت بارگاه اقبال پناه اولا او را بحکومت و ایالت قلعه بولی و ضبط و نسق سنجاق و جواری
در باداز که معظم حکومات دیار روم است مخصوص و مترقی ساخته و چون قریب دو سال دران منصب جلالت آثار رشد و رشاد
بظهور رسانیده و دیگر باستحقاق مراتب جلیله گوهر قابلیت خود را در خاطر همایون میان بندگان آستان بموقع تحسین و احسان گنجانیده
آب صدف گوهر افزاون بود   در زبکی قطره باران بود   مجددا ایالت و حکومت ثغور کفار و دارایی مملکات بلاد و اقطار
بقبضه اقتدار و ضبط اختیار در آورده و ایالت و دارایی دار الغزاة والی چون سمندره که بر سرحد انکروس واقع شده و باب الابواب
غزاه و مجاهدان در [illegible] و جد تبرا و جهاد بلاد منظم انکروس و توابعست بامیر مشار الیه مفوض و مرجوع داشته و آثار جلادت و مردانگی
او در حفظ حمای بلاد اسلامی و در دفع مفاسد کفره فساد و مکر ایشان در فرصت شروع بآن سرحد مشهور و مسموع گشته و از جمله حسن اقدام

بمحافظت

بمحافظت ناموس اسلامی و یمن اهتمام امیر مشار الیه سپهسالاری مبارزان معرکه انکه حکایت   آنکه در شهور سنه ثلاث
عشر و تسعمایه سلطان سلاطین جهان جهت بعضی مصالح علیه میان ممالک اهل ایمان و پادشاه انکروس قرار العهود و مدت
وعهد صلح و ملایمت قرار داده بود و جمیع امرا و حدود و اقطار ممالک اسلامی را امر فرموده که از دیار مسلمانی کسی بی اذن عظیم قوم کفار اصلا بدیار
کفره اسلامیت تا انقضای وعده عهد عبور نکند بر سبیل غارت ننماید و بنوبت تاراج و یغما و تاخت خساره و اذیت بعامه انکروس
نرسانند و عسکر غزاة و مجاهدان مطلق باین صوب تجاوز نفرمودند و از جانب پادشاه انکروس نهایت اطاعت و فرمانبرداری مسلوک
می بود و مردم او بدیار اسلام بی دغدغه و تفرقه تردد می نمود تا ناگاه در ایام ایالت سنان بیک در تحت ایالت او که ولایت سمندره است
جمعی از مفسدان کفار و معاندان اشرار که مساکن ایشان در نواحی و اقطار بوده بی اذن و رخصت قرال از قرب سمندره از آب تونه گذشته
گذشته اند و بطور قطاع الطریق متعرض بعضی از اهل اسلام و دیار مسلمانی گشته و [illegible] مقدمات [illegible] ایقاظ فتنه و فساد فیما بین
و باعث بر تکدر مشارب اوداد و جام طرفین گشته
چون این گستاخی و جرات در شان ایشان [illegible] مخصوص [illegible] عقد عهد بود و تدارک مفاسد آن طایفه مفسد بر حکام حدود اسلام لازم نمود
بعد از اطلاع سنان بیک [illegible] و مجاهدان فرموده و از میان دو [illegible] با جمعی معدود قبل از عبور و عودت کفار [illegible]
نموده و هرچند ان جماعت کفار [illegible] بوده اند و جنگلی آن گروه [illegible] کرداران [illegible]
اصرار نموده الله فاما امیر مشار الیه [illegible] بشیر دلانه بدفع ان مفسدان مبادرت و اقدام نموده و بتوفیق الله تعالی
بعد از محاربات مجاهدانه [illegible] و مقاتلات مجدانه جمیع آن طایفه مخاذیل المکسور و مقهور ساخته و بعضی را بقتل و بعضی را بار و
وقبض از حدود مملکت اسلام بالتمام بر داخته و آنچه از [illegible] عظام آن کفار لیام در سلاسل و اغلال در قید [illegible] بوده
دولت [illegible] نمود و آن نصرت و فرصت اسلامی [illegible] بدرگاه اسلامیان پناه فرستاده و این خدمت سلطانی و نیت مسلمانانه
چون مبتنی بر قوت بازوی شجاعت و مردانگی و حالی از [illegible] هوشمندی و فرزانگی او بود مجددا موجب عطوفت و اشفاق
پادشاهانه و صرف اعتنا علیه بظهور عنایات خسروانه در شان امیر مشار الیه گشته و در مجازات و مکافات این خدمت مقبول
امیر مشار الیه خلعت لایق و انعامات رایق [illegible] و لامنظور و ملحوظ شده   والسلام